۳۱۹

...یهای اندامهاء از سر تا پای هـ واین کتاب ...

...ت گفتار نخستین اندر علاج بیماریهای ...

...سر بیماریهای سر پنج گونه است یکی بیماریهای است که سبب ۱

...اماس وتفرق الاتصال غشای دماغ وگوهر دماغ باشد دوم بیماریهای

...بب ان گرد امدن خلطی بد یا بخاری بد باشد اندر دماغ سیوم بیماریهای

...بب ان گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر گذرها و تجویفهای دماغ

...ـهارم بیماریها که سبب ان گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها

...ـنهای حس و حرکت است پنجم انواع صداع این گفتار بحکم این قسمت

...جزو است جزو نخستین اندر بیماریها که سبب ان

...س و تفرق الاتصال گوهر دماغ باشد ما اماس و تفرق الاتصال

...ـار دماغ واین جزو هفت بابست باب نخستین

...ـقرانیطس و علامات و علاج آن قرانیطس بلغت یونانی سرسام را

...گویند خاصه و سرسام نه اماس غشای دماغ باشد نه اماس گوهر دماغ و غشای

...ـاغ دو است یکی بر دماغ پوشیده است واین را عشا... گویند و دیگر در زیر

...ـخوان کاسه سر است واین را غشای صلب خوانند و سرسام لفظی پارسی است همچون

...ـسام از بهر انکه بر سینه است و سام اماس است یعنی اماس عضلهای برو... سینه

...سرسام یعنی اماس سر و هرگاه که خلط سخت گرم و تیز و صفراوی باشد اندر غشای

...ماغ گذر تواند کرد و اجزاء ان را از هم در تواند کشید و اندر میان اجزای او خود

حب سرقه
تریاک ...
... البوس ...
بالعاب بهدانه
سرشته

جای تواند کرد تا بدان سبب غشا اماس کیرد واکر خلط بدان کوهر و...
غشا بسبب صلبی او کذر نتواند کرد لکن اندر کوهر دماغ کذر کند
سبب دماغ اماس کیرد واماس کوهر دماغ را سرسام از بهر اعراض که...
اماس باشد کویند چون تب کرم وسخن پریشان وآشفتکی وشوریدن عقل
وترجمه فرانیطس اماس غشای دماغ را کویند خاصه وسرسام نیز این باشد
وبسیار باشد دو از جهارم بکشد واکر از جهارم اندر کذرد امید خلاص باشد
که غشای دماغ اماس کیرد وکوهر دماغ نیز بسبب همسایکی وبسیاری ماده
اماس کند سخت بد باشد روز جهارم بکشد واکر از جهارم اندر کذرد امید
خلاص باشد وکاه باشد که اماس اندر همه اجزای دماغ باشد وبیشتر عیب
اندر اجزای پیش سر افتد که محل حواس است یا اندر اجزای میانه که محل تفکر
وتمیز است وکاهی ماده اماس خون صفرایی باشد وکاهی صفرای محض وکاهی
سودا کز صفرای سوخته تولد کرده باشد واین سخت بد وعسر باشد وکاه باشد
که شوریدکی عقل با کریه وخنده آمیخته باشد یعنی بیمار کاهی بی سببی که مردم
هوشیار را از ان خنده اید یا کریستن اید بخندد یا بکرید واین نیز بد باشد
وکاه باشد که غشای دماغ و رکها که از سر بیرون همی آید اماس کیرد واین چنین
باشد که بیمار پندارد که درزهای سر کشاده میشود کروهی پنداشته اند که کوهر
دماغ اماس نکند از بهر انکه سخت نرم است ومیکویند هرچه نرم باشد چون
دماغ یا سخت باشد چون استخوان اماس نتوان کرد از بهر انکه کشیده نشود

ممکن نیست که اماس کند واین پنداشت باطل است از بهر انکه کوهر دماغ
با نرمی چوب و لزجست وهمه چیزهای نرم ولزج کشیده شود واماس پذیرد
واستخوان نیز اکرچه صلب است فزونی پذیرد وبیالد واین معنی اندر باب
ششم از کفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده امده است وانجا طلب
باید کرد وکاه باشد که فرانیطس سرسام کردد بسبب مشارکت غشای سینه
بغشای دماغ بعصبها که از دماغ بغشای سینه فرود امده است واین سخت
بد باشد از بهر انکه نشان ضعیفی حرارت وبسیاری ماده باشد وکاه باشد
که سبب سرسام آفتی معده وآفت مثانه ورحم باشد بسبب مشارکت این اندامها
با دماغ وکاه باشد که سرسام راستین سرسام دروغین کردد یعنی فرانیطس لیثرغس
کردد ولیثرغس بلغت یونانی فراموشی را کویند وبتازی نسیان کویند وکروهی
طبیبان سرسام سرد کویند از بهر انکه سرسام جز اماس کرم را نکفته اند لیثرغس را
سرسام دروغین نشاید کفت واین نیز بد باشد وکاه باشد که سرسام بدق باز کردد
باشد که بدیوانکی باز کردد وهرکاه که اندر سرسام کرانی سر وکردن وسینه و
ششها باشد وتشنج قی زنکاری بدید آید بیمار اندر ساعت هلاک شود واکر
قوت قوی باشد یکروز یا دو روز مهلت بیش ندهد وهرکاه که خداوند سرسام
صفرایی سرخ براندازد وقوت ضعیف باشد هم ان روز هلاک شود واکر قوت قوی
باشد یک روز یا دو روز مهلت دهد واندر بیشتر وقتها بحران فرانیطس بعرق
باشد یا برعاف وکاه باشد که بحران بخون بواسیر باشد که بحران بخون بواسیر باشد

که بسیار بود و دو مردم پیر را از سرسام نیز خلاص کمتر باشد از بهر آنک سبب
سخت قوی باید تا مردم پیر را سرسام افتد و طبیعت پیر بسبب قوی برابری
نتواند کرد بعضی طبیبان گفته اند بسیار باشد که بیماری باشد و قرانیطس
پدید اید بی تب از بهر آنکه دماغ و غشاء او آماسیده نباشد لکن خداوند
علت را نا آرام و جهنده باشد و حرکتهای شوریده کند چنانکه خواهد که بر
دیوارها بر جهد و سخت ضجر و دل تنگ باشد و تشنگی غلبه کند و دم ید
نتواند زد و اگر آب خورد بحلق او فرو برود و بر اندازد و روی و زفان او سیاه
شود و چشمها باز مانده باشد و بسبب همه حرکتها که کرد سست گردد و قوت
بیک بار باطل شود و در حال هلاک شود و بیشتری بخناق میرند بعضی
روز نخست میرند و بعضی چهار روز بمانند و در جمله این علت سخت کس خلاص
نیابد ابو علی سینا رحمه الله میگوید همانا سبب این علت مسحی یا آفتی دیگر
باشد اندر عضوی از اعضای دم زدن و مشارکت دماغ و غشاء او با آن
عضو تا آفت آن بدماغ باز دهد و این اعراض تولد کند علامتها اندرین
علت تب گرم و لازم باشد و بوقت بیم روز گرم تر شود و هذیان با فراط باشد
یعنی سخنهای پریشان بسیار گوید از بهر آنکه اماس اندر دماغ باشد و عقل
بدان سبب شوریده شود و گاه باشد که بسبب دل تنگی و ضعیفی سخن نگوید
و گاه باشد که آواز گسسته شود و هیچ آواز نتواند داد و دم زدن عظیم دیا
عظیمی مضطرب و بی نظام باشد و سرهای پهلوها که آن را بتازی شراسیف گویند

بسوی بالا برکشیده شود و خواب مضطرب شود و خوابهای شوریده و گاه
باشد که اندر خواب بانگها کند و از خواب شوریده بیدار شود و خشم آلود و دل
تنگ باشد و روشنایی نخواهد و زفان درشت باشد و حرکات زفان اندر سخن
گفتن مضطرب باشد و گاه باشد که زفان را بگزد و گاه باشد که زفان اماسیده
شود و نشان آنکه ماده اماس خون است و اندر کوهر دماغست آنست که چشمها
سرخ و بیرون خاسته باشد و اگر ماده صفرایی باشد چشم زرد باشد و هرگاه
که سرسام بمشارکت عضوی دیگر افتد نخست بیماری آن عضو و علامتهای آن
بیماری پدید آید پس بسرسام ادا کند و آنجا که ماده خونی باشد همه علامتهای سرسام
ماخوذ و شادکامی معنی باشد و نفس عظیم باشد و از چشم اشک میرود و در مضی
میکند و زفان درشت و سرخ باشد و باشد که سیاه شود و سختی یکرانی و کسلانی
گوید و همه علامتهای خون ظاهر باشد و آنجا که ماده صفرای محض باشد همه علامتها
صفرا پدید باشد چون بی خوابی و درشتی زفان و سوزانی و تیزی تب و زردی
چشم و زفان و بدخویی و جنگ جستن و خصومت دوستی و مانندان و آنجا که ماده
صفرای سوخته باشد دیوانگی و آشفتگی و دل تنگی و تیرگی چشم و همه علامتهای
سودا که از صفرای سوخته تولد کند ظاهر باشد و هرگاه که اماس اندر مقدم دماغ
باشد بیمار چشم فراز کرده دارد و بدست زهر از جامه و گاه از دیوار میکند و دست
بپیش چشم همی جنباند برسان آنکه کسی خواهد که مکس را بزند یا بگیرد و گاه باشد
که این حرکتها با چشم باز کرده کند و هرگاه که اماس اندر میانه دماغ باشد بیمار

سختیهای پیشانی بسیار گویند وگاه باشد که بی مراد اندک اندک بول ازوی
جدا میشود وگاه باشد که داند که بول جدا میشود و رها کند در جمله نشانها
باطل شدن تمیز ظاهر باشد و هرگاه که اماس اندر سوخود دماغ باشد بیمار هرچه
بگوید و بخواهد در حال فراموش کند چنانک گاه باشد که میوله خواهد تا بول
کند چون میوله پیش آرند فراموش کرده باشد که او خواسته است و هرگاه که اماس
اندر همه اجزای دماغ باشد این همه نشانها بیکبار ظاهر باشد و باید دانست
که بول خداوند سرسام سپید بود و رقیق همچون آب و نبض از بهر آنکه اماس
اندر غشاء دماغ باشد و غشا از جنس عصب است صلب باشد و بسبب
سست فشاره باشد و از ان خالی نباشد که موجی ماند از بهر آنکه دماغ نرم و تر
و غشای او نیز میل بنرمی و تری دارد وگاه باشد که عظیم با متواتر شود و هرگاه
که نبض متواتر شود با حرکت اجزای رگ مختلف یا مرتعش گردد نشان
غشی باشد مگر آنجا که قوت قوی رگ و صلب باشد بدان سبب اختلاف و ارتعاش
اندر نبض پدید آید و آنجا که قوت ضعیف باشد جز نشان غشی نباشد
وگاه باشد که نبض همچون نبض خداوند تشنج گردد و نشان آن باشد که تشنج
خواهد گردد و هرگاه که اماس اندر غشاء لین باشد این علامتها که یاد کرده آمد
قوی تر و ظاهرتر باشد و چشمها بیرون خاسته تر و اندر ابروی بیمار و نیز اندر
چشم دردی باشد و گرانی و اگر اندر غشا صلب این علامتها کمتر و سلیم تر باشد
و باید دانست که خشکی طبع اندر بیماریهای تیز و امراض حاده مقدمه سرسام

بوده باشد و هم چنین دم زدن عظیم و بشتاب و اختلاج اندامها اندر بیماریها
گرم مقدمه سرسام باشد و هرگاه که سر و دم تن درست را چیزها در فراموش
بیشود و نه بیینی اندوهگن باشد و خواب مضطرب باشد و خوابها شوریده
بیند و سر درد کند و گران باشد و روی گراید و روشنایی دشمن دارد این	بوردی حمر
همه مقدمه سرسام باشد و هرگاه که کار این مقدمات اندر گذرد و اندر سرسام خوا
افتاد و رگهای سر و چشم پر شود درد سر پدید آید خاصه اندر پس سر و چون اندر
سرسام افتد نخست چشمها خشک باشد پس اشک آمدن گیرد و بیشتری اشک
از یک چشم آید و چشمها مالیدن گیرد و هرگاه که بیماری را دردی باشد و از آن درد
غافل شود نشان باشد که اندر سرسام افتاد **علاج** آنجا که علامتهای خون
ظاهر باشد و قوت قوی باشد و مانعی نباشد همان روز که عقل شوریده شود
دهد یا نگوید رگ قیفال بزنند و اگر همان روز اتفاق نیوفتد اندر هفته نخستین
رگ باید زد و اگر قوت قوی باشد هرچه رگ زودتر زنند سودمندتر باشد و اگر
رگ قیفال نیابند رگ کحل بزنند و خون باندازه قوت بیرون کنند اگر قوت قوی
باشد چندان خون بیرون کنند که بیم باشد که غشی افتد و اگر قوت چنان
قوی نباشد کمتر بیرون کنند تا اندر تن چندان خون باشد که طبیعت بقوت
آن با علت تواند کوشید و صولت بحران تواند کشید و برنا یا قی غذا بای
تواند داشت و اندر نگاه داشتن از غشی احتیاط باید کرد و احتیاط آن باشد
که طبیب دست بر نبض بیمار دارد تا هرگاه که بیند که متغیر میشود یعنی سست

بیشود یا مرتعش یا بی نظام شود چنانکه نبض یکی عظیم باشد و دیگر ضعیف
در حال رگ ببندد تا از غشی آمن شوند و اگر قوت قوی باشد و سرسام قوی
روز دوم از پس رگ زدن پیشانی بزنند و همچنین اگر قوت قوی نباشد و رگ
دست زدن ممکن نشود یا مانعی باشد رگ پیشانی باید کشاد یا از بینی خون
باید آورد یا بر ساق پای حجامت باید کرد و اگر حال سرسام و پیری ان و حال
قوت میانه باشد و اندر تاخیر رگ زدن خطری نباشد دو روز یا سه روز
تاخیر باید کرد تا رگ از پس فرا گرفتن ماده زنند تا منفعت رگ زدن
بیشتر باشد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر او می باید نهاد بدین صفت
روغن گل ده درم گلاب ده درم سرکه پنج درم همه را در شیشه کنند و بزنند
تا نیک آمیخته شود و خرقه بدان تر میکنند و بر سر او می نهند و لخلخه
سردی بویانند بدین صفت آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل
و اندکی کافور بهم بزنند و می بویانند و بطولی خنک و نرم سازند از بنفشه
و نیلوفر و بابونه بدین صفت بنفشه و نیلوفر از هر یکی دو مشت بابونه
یک مشت همه را اندر آب بپزند اندر آفتابه و سر آفتابه پوشیده دارند
چون نیک پخته شود و حرارت آتش از وی کم شود سر آفتابه بر پیش روی
وی گشایند تا بخار آن بر بینی او برسد و اندر طشتی کنند و روغن گل بر سر
این آب کنند و سر بیمار بدان دارند چادری بر سر بیمار اندر کشند تا بخار
پراکنده نشود و باقی آب آفتابه بر سر او چکانند و اصل اندر نگاه داشتن

لخلخه و بطولی است که اندر ابتدای علت چیزهای رادع بکار دارند
یعنی چیزهای که ماده علت را باز گرداند مگر آنجا که رگها از تخمه سر
پر بود اما مدت اما سپید باشد و درد سر بدان ماند که درزهای
سر باز میشود چیزهای نرم کننده و تحلیل کننده با آن بیامیزند
تا درد بنشاند و تحلیل کننده با آن بیامیزند تا درد بنشاند و تحلیل
کنند و اگر اندر هفته نخست رگ زدن اتفاق نیفتاده باشد تا قوت
ضعیف بوده باشد یا مانعی دیگر بوده باشد شکم را بحقنهای نرم بباید
راند صفت حقنه نرم بگیرند کشک جو و استار بنفشه و نیلوفر
از هر یکی یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه
پنج درم همه را اندر دو من آب بپزند تا بیک من باز آید و بپالایند مقدار
پنجاه درم از وی بستانند و یک استار شکر سرخ اندر وی گدازند و یک
استار روغن بنفشه بر وی چکانند و بزنند تا آمیخته گردد و نیم گرم بکار
دارند و اگر حقنه از کشکاب ساده و روغن گل سازند روا باشد
و اگر آب خوش و روغن زیت تازه بهم بزنند و حقنه کنند روا باشد
و اگر حقنه ممکن نشود شیافی سازند از بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا
و اگر شیاف نیز ممکن نشود آب میوها که از خرما هندو و عناب و آلو سپستان
و بنفشه جوشیده باشد و خیارشنبر و شیرخشت اندر وی حل کرده
بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت حاضر نباشد عوض آن شکر کنند

واگر هر شب سی درم خرما هندو و سی عدد آلوی سیاه بکار دارد
و بیست درم شکر اندر آب کنند و بامداد از بیرون سرد کنند و بپالایند
و بدهند صواب باشد و شبانگاه وقت خواب دو درم اسبغول
و هفت درم شکر اندر آب انار ترش شیرین کنند و بدهند و بهر
طریقی که ممکن گردد ماده را از سر فرود باید کشید و طریق آن سه است
یکی آنکه پای بیمار اندر آب گرم همی مالند بامداد و شبانگاه خاصه
اگر اندر آب بابونه و بنفشه یا سبوس پخته باشند دوم آنکه از بن
رانها تا بقدم همی بندند بشلوار بندها و نوارهای نرم چنانکه
بیمار را از رنج بستن آگاهی باشد و الم یابد المی معتدل و یک ساعت
اندر آب گرم نهند پس بگشایند و گشادن از جانب قدم آغاز کنند
و بستن از بن ران سیوم آنکه محجمه بر عضلهای ساق و بر کف
پای بر می نهند اینهمه هر سه آن ساعت صواب تر باشد که بینی شب
گذشته باشد و نوبت با آخر رسیده خاصه اگر زوال واجبی و بینی
و آهستگی پیدا باشد و اگر پیدا نباشد از پس روز دوم هر وقت
که این تدبیرهای کنند روا باشد و اندر ابتدای بیماری غذا باز باید
گرفت و بر آب انار ترش شیرین اندر اندکی جلاب یا بر سکنگبین
ساده ممزوج با آب سرد یا گلاب اقتصار باید کرد و اگر هنوز طبع خشک
باشد شربتهای نرم کننده باید داد چون شراب بنفشه یا شراب نیلوفر

اندر آب انار یا آب کدو یا آب خربزه هندو و اندر جلاب یا شراب
آلو یا آب میوها با شکر و از پس یک روز یا دو روز اندکی کشکاب
رقیق باید داد و اندکی سکنگبین و قوة را نگاه باید داشت چنانکه اندر
باب چهارم و پنجم از جزو دوم از گفتار سیوم از کتاب پنجم یاد کرده
آمده است آن فصلها اینجا باز گفتن دراز گردد و اندر هر علاجی که کشکاب
باید داد و قوت را نگاه باید داشت این هر دو باب که یاد کرده آمد مطالعه
باید کرد جای خواب او خانه خوش هوا و اندر تاریکی و روشنی معتدل
باید و ساده و فرش بی رنگ و بی نقش و بر باید از بهر آنکه بنظاره صورتها
و رنگها حریص گردد و نظر او اندر آن ~~و او~~ بماند و بسیاری نظر
اندر آن دماغ او را برنجاند و نزدیک او کسانی باید که او را دوست
باشند و او را دیدار و نشست با ایشان خوش آید و از ایشان حشمت
دارد و پیش او میوها و اسفرمهای خنک نهاده باشد چون سپرغم شسته
و بنفشه و نیلوفر و غیر آن و جهد باید کرد تا وی را بخواب آرند و بنگرند
اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلی کنند و بوی یابد اگر
هیچ گونه ضعیفی باشد افیون نزدیک او نشاید برد از بهر آنکه افیون
قوت ضعیف را در حال فرو میبرد اندکی شراب خشخاش باید داد با اندکی
تخم خشخاش با تخم کوک اندر کشک باید پخت تا ضماد از کوک بر سر او باید
نهاد یا بطولی باید ساخت از بنفشه و نیلوفر چنانکه هم اندرین باب

بایدکرد و امروست واندر نطول اندکی پوست خشخاش اندر ریختن تا بخواباند
و باید از ماو بابونه تا مضرت خشخاش باز دارد تحلیل کند و هرگاه که
بیمار حرکتها مضطرب کند و از آن رنجور شود اگر خواهند که او را بی
بند ندر صواب باشد و هرگاه که بیمار بسبب شوریدگی و بیهوشی یا بسبب
آنکه حس او ضعیف گشته باشد بول کردن فراموش کند روغن زیت
نیم گرم بر زهار وی و بر سغولهای ران او طلی کنند و انگشت بر زهار او نهند
و باهستگی فرو مالند و بفشارند تا بول بیرون آید پس اگر بدین طریق
بیرون نشود نطولی سازند از بابونه و اکلیل ملک و بر زهار او می چکانند
تا بول بیرون آید و اگر علت گرانتر باشد و مدت دراز گردد و سرسام
مانند سبات باشد و آرام بیند کی فزون از حرکت باشد چیزهای سخت
سرد از وی دور باید داشت خاصه خشخاش و از پس هفت روز اندر
نطول بود و نه سداب و نمام و اکلیل ملک اندر باید فزود و بر سر وی
لعاب تخم کتان و روغن زیت بهم آمیخته بر می باید نهاد و همه اندامها
او بروغن نیم گرم کرده چرب باید داشت و بباید دانست که گاه باشد که
علت زایل گردد و تب گسسته شود و بیمار هنوز سخنهای بی هشانه
میگوید بنگرند اگر قوت قوی باشد شیر بر سر او میدوشند و اگر ضعیف
باشد شیر زنان بر دوشند و از پس هر دو شیر بر سر او بشویند نطول
معتدل که اندر وی بنفشه و بیخ سوسن و بابونه و غیر آن پخته باشد و فایده

شستن سر بدین نطول آنست که شیر بر سر او خشک نشود و مسام را نه بندد
و باقی ماده بدین نطول تحلیل پذیرد و غذای خداوند این علت مزوره آب غوره
و طفیل از ماش مقشر یا از عدس و ساق چغندر و تره کدو و بشکر شیرین کرده و ماهی
تازه خورد و بسرکه پخته و مانند این باشد   و آنجا که ماده بیماری صفرای محض
باشد و علامتها آن ظاهرتر باشد بنگرند اگر صفرا تیز گشته است و عفونت پذیرفته
نیست بتسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت پذیرفته باشد با تسکین
و تعدیل تدبیر استفراغ باید کرد و ترتیب علاج بدین گونه باید کرد که بامداد
وقت هیچ شربتی شراب غوره با سکنجبین یا بشراب ریباج یا شراب ترشی ترنج یا شراب
لیمو یا شراب انار بدهند و اگر طبع نرم نباشد شراب آلو یا آب آلو و آب خرما هندی با شکر
اندر جلاب بدهند و از پس دو ساعت شربتی کشکاب دهند و اگر صفرا سخت تیز باشد
آب کدو دهند یا آب خربزه هندو صفت آب کدو کدوی شیرین بستانند و اندر
خمیر گیرند و خمیر از آرد جو کنند و اندر تنوری نیم گرم نهند بر خشتی و بگذارند تا پخته
شود و بر دارند و خمیر از وی باز کنند و سوراخ کنند و آب او بیرون کنند آب خربزه
نهند و او را سوراخ کنند و بکارد بیارند و شکر سوده اندر عصاره کنند و او را
اندر آن عصاره نگون بنهند تا آب از وی بچکد و شکر بگذارد و شراب خشخاش و شراب
بنفشه اندرین علت موافق باشد و وقت نیم روز شربت آب خیار ترش دهند با شکر
و آنجا که بغذا حاجت باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناج و مزوره ماش پوست
کنده با کوک و اندکی کشنیز تر و سرد زخیار همه بروغن بادام و اگر تریدی خواهد طفیل

سازند از عدس مقشر با آب غوره یا از ماش مقشر با زعفران و بباید دانست که
فرق میان علت صفرای تدبیر تسکین باید کرد و از آب سرد که بغایت سردی باشد
و از جمله شربتهای سرد بباید نوشید و خون کمتر بیرون باید کرد و اندر علت خونی
با تسکین تحلیل همی باید کرد و اندر شربتهای سرد و آب سرد بغایت دادن چندان
دلیری نشاید کرد که اندر علت صفرای شاید کرد و اندر علت صفرای تدبیر آنکه
بیمار بخندی باید کرد و شراب خشخاش و مزوره از ساق کوک و برگ کوک موافق
باشد اندرین باب و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم باید فرمود چون روغن
بنفشه و روغن گل اندر کشکاب **صفت** حقنه نرم که حرارت و تشنگی بنشاند
بگیرند کشکاب بیست درم لعاب اسبغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم
سپیده دو خایه مرغ خاصه همه را بهم بزنند و بکار دارند **صفت** حقنه دیگر
بگیرند بنفشه خشک و تخم خطمی و کشک جو و سبوس گندم از هر یکی یک مشت همه را
اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و مقدار هفتاد درم بگیرند و پنج
درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه اندر افکنند و بکار دارند و آنجا که بمسهل
حاجت آید مسهل از بنفشه و خرما هندی و شیرخشت سازند و اگر از اسهال
رنجی باشد از بنفشه و نیلوفر و سپستان و تخم خطمی و خیار سبز و شیرخشت
سازند و اگر پس از استفراغ هنوز حرارت قوی باشد قرص کافور دهند هر وقت
که معده خالی باشد خرقه کتان بر که و گلاب و اندکی کافور بر جگر و سینه او می‌نهند
و اما کسی که بیمار خوابی باشد و سخن بیهشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ

و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کوک پخته بر سر او می‌باید ریخت و هر شب
ناف و شقیقه و کف پای و بینی او بروغن مغز کدو یا شیرین و روغن بنفشه چرب
همی باید کرد و شیر زنی که دختر داده اندر بینی چکانیدن و شراب خشخاش دادن
و بابونه و شاهسپرم و کشک جو و بنفشه اندر آب پزند و پای او اندر آن آب می‌نهند
و میشویند و اگر غشی گشتن و قی پدید آید باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد
رب سیب و رب آبی و رب ریواج و رب غوره و شراب انار و شراب لیمو و سویق جو
الزمان بیا رب سیب میدهند و بر معده او ضماد از عود و زعفران و آب مورد
و آب سیب و آب آبی و آب بید بر می‌نهند و اگر اسهال پدید آید و ضعف آرد اقراص
طباشیر با شراب انار و شراب غوره میدهند و پشت جو با سماق و اندکی بلوط نیک
باشد و غذا هم از پشت و سماق و از کاوس با سماق پخته مغز بادام بریان کرده و اگر عرق
بسیار کند و ضعف آرد آب آبی خورد و بگیرند روغن گل با آب بیامیزند و باتشی نرم
بجوشانند تا هر دو آب برود و روغن بماند آنرا روغن اندر پشت و پهلو کشادهای او همی
مالند و اگر روغن گل با روغن بید یا روغن مورد یا با آب غوره بهم بزنند و همی مالند
روا باشد و آنجا که ماده بیماری سودا باشد که از صفرای سوخته تولد کرده
باشد علامتهای سودا پیدا باشد و خیالهای بیمناک بینند و اندر خواب بترسد
و بانگ کند و دل و سخت مستوحش باشد و دیگر علامتهای فرانیطس با آن باشد
علاج هرگاه که حال این باشد یا نشان نضج پدید نیاید نه حقنه شاید کرد و نه مسهل
شاید داد و با نشان نضج پدید آمد فا شربت کشکاب بنگ همی باید داد با جلاب ایخنه

وببشب روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم خیار اندر کف پای و ناف و مقعد
و بینی همی مالند و شیر زنان بر سر او همی باید دوشید چنانکه بیشتر یاد کرده آمدست
و دیگر علاجها از علاجهای فرانیطس خونی و صفراوی

باب دوم اندر فلغمونی و اسباب و علامات و علاج آن

فلغمونی اماس خونی را
گویند که اندر گوهر دماغ افتد و این اماس اندر بیشتر وقتها از خون تباه و
پوسیده تولد کند و بسیار باشد که به سبب صعبی اماس درزهای سر باز شود
و شبکه دماغ از هم اندر کشیده شود علامتها علامتهای این علت پنج است
سه خاصه و دو شرکتی اما سه خاصه یکی آنست که چشم و روی بیمار سخت سرخ باشد
و چشمها بیرون خاسته دوم آنکه درد سری باشد صعب چنانک گویی سر او می شکافند
سیوم خفقانی بیمار نه هنگام و بی نظام و برخلاف عادت باشد و بیشتر بپشت باز
افتد لکن نه بشکل خوب و دو شرکتی یکی آنست که گاه باشد که بسبب مشارکت غشای
دماغ با گوهر دماغ کرار تولد کند دوم آنکه بسبب مشارکت معده با دماغ غثی
گشتن و قی پدید آید علاج بباید دانست که علاج این علت فرانیطس خونی است
لکن استقصای و مبالغت اندرینجا بیشتر باید کرد خاصه اندر رگ زدن و رگ زیر
زفان زدن و رگ پیشانی از پس آنکه رگ قیفال زده باشد سخت سودمند باشد

باب سیوم اندر صبار و اسباب و علامات و علاج آن

گفتند
علامت صبار دیوانگی و آشفتگی با فراط را گویند که با سرسام نیز باشد که از صفرای
محض سوخته تولد کند علامت علامتهای صبار از هفت چیز باید جست

یکی از خواب و احوال آن دوم از چشم و احوال آن سیوم از سخنهای بیمار چهارم
از حرکات و افعال او پنجم از تب و اعراض آن ششم از نبض و نفس هفتم از دردها
که پدید آید اما آنچه از خواب و احوال آن باید جست آنست که خواب کمتر باشد و اگر
بخسپد خوابی مضطرب باشد و خوابهای شوریده بیند و اندر خواب بترسد و بجهد
و آنچه از چشم و احوال آن باید جست آنست که چشمها سرخ باشد و گاه باشد که بزردی
گراید و حرکتهای آن مضطرب باشد و با اضطراب حرکات چشمها بگرانی گشاید و به چشمی
ماند که خاشاک اندر افتاده باشد و بی خواست او از یک چشم اشک میرود و آنچه از
سخنان او باید جست آنست که سخن بنا شده و بدان نماند و با خویشتن کمتر گوید
و گفتن و شنیدن دشمن دارد و آنچه از حرکات و افعال او باید جست آنست که
از نخست سخت متحرک و آشفته باشد و باخر آرامیده تر شود چنانکه چشمها نیز
بگرانی گشاید و زهر از جامه و گاه از دیوار چیدن گیرد و آنچه از تب و اعراض
آن باید جست آنست که تب سخت سوزان باشد و زفان درشت و دهان خشک
و آنچه از نبض و نفس جستنی غایت خشکی باشد و نفس تیز نخست عظیم و متواتر
باشد و باخر تواتر بر جای باشد و لکن عظمی بسبب ضعف کمتر شود و آنچه از
دردها باید جست آنست که اندر پس گردن دردی پدید آید چنانک گویی رگهای او
کشیده میشود و سبب آن بسیاری بخار باشد و باز آمدن آن بجانب دماغ علاج
اصل اندر علاج این علت تسکین صفراست و تدبیرهای تری فزاینده فرمودن و دست
و پای بیمار بسته داشتن تا با اضطراب کمتر تواند کردن و آنچه اندر تسکین صفرا و تری

۱۸ فزودن باید اندر باب نخستین اندر علاج فرانیطس صفرای یاد کرده آمدست
والله اعلم بالصواب **باب چهارم اندر قوبا و حمره که بر گوهر**
دماغ افتد بپارسی قوبا عربی بود باشد و حمره آماس صفرای این علت را سه
علامتست یکی آنست که زاندرون سر دردی و سوزشی قوی باشد دوم آنکه پوست
روی سرد باشد از بهر آنکه حرارت میل بر اندرون دارد و سر دا زرد و رنگ روی و رنگ
چشم هم بدین سبب زرد باشد پس بیکبار روی گرم شود و چشمها سرخ گردد
لکن اندر بیشتر حالها بسردی و زردی میل دارد سیوم آنک تب این گرم‌تر از تب
قلغموني باشد و اعراض این از اعراض آن قوی‌تر و دهان خشک باشد لکن اندر
سر گرانی نباشد که اندر قلغمونی باشد از بهر آنک ماده این صفرا باشد و صفرا
سبکتر بود از اخلاط و بیشتر چنان باشد که روز سیوم کشد پس اگر از آن
بگذرد امید خلاص بود بدین **علاج** علاج این علت صبا راست بعینه و کودکان را
این علت بسیار افتد و علامت این آن باشد که قحف سر او که جایگاه مغزاست
چون فرو بسته شود و چشمها در اندر افتد و کوچک‌تر شود و بشره او خشک
باشد علاج وی آنست که سپیده خایه مرغ با روغن گل بهم بر زنند و سرد کرده بر
سر او می‌نهند و هر ساعت گرم شود بردارند و دیگری بر نهند و آب برگ خرفه
کشنیز تر و آب کدو فسرده و آب کوک با روغن گل هم چنین بر می‌نهند
باب پنجم اندر لیثرغس و اسباب و علامات
و علاج آن لیثرغس سرسام سرد را گویند و این لفظ یونانی است و ترجمه او

۱۹ تبار ی نسیانست و نسیان بپارسی فراموشکاری باشد و اهل یونان این علت را
این نام از بهر آن کردند که نسیان از لوازم این علت است و سبب این علت بخاری
و غلیظ باشد که از بلغمی غلیظ عفونت پذیرنده برخیزد و این بلغم از بسیار خوردن
بیان و میوه‌های تر و بسیار خوردن شراب و از ناگوار بدن طعامهای بسیار تولد
کند و ماده این علت نه اندر گوهر دماغ باشد و نه اندر غشای دماغ لکن اندر کده‌های
دماغ باشد از بهر آنک بلغم غلیظ و بخار او اندر غشای دماغ خود را جای نتواند
کرد از بهر آنک ماده نرم و غلیظ اندر جرم نرم و لزج گذر نتواند کرد لکن گاه باشد
کما اندر مدت دراز اندک اندک تشرب کرده باشد یعنی اندر خورده باشد و این
چنان باشد که غشای دماغ با گوهر دماغ ~~با گوهر~~ اندر مدت دراز بدین بلغم
غلیظ آغشته شود و آنرا اندر خورد **علامتها** این علت چهارده علامت است
دوازده خاصه و دو مشترکی و عارضی اما دوازده خاصه یکی آنست که درد سر
آهسته باشد از بهر آنکه ماده نرمست لکن سر گران‌تر باشد از بهر آنکه ماده بلغم غلیظ است
دوم آنکه تب آهسته باشد هم بدین سبب و باشد که تب چنان آهسته باشد که گمان
افتد که تب نیست لکن آماس که از خلط عفن تولد کنند بی تب نباشد و فرق میان
لیثرغس و سبات اینست که لیثرغس بی تب نباشد بسبب آماس و سبات بی
تب باشد و گاه باشد که اندر این تب اطراف عرق کند سیوم آنکه خواب او گران باشد
و اندر بیماری چشم بر هم نهاده دارد اگر آواز دهند چشم باز کنند و زود فراز کنند
چهارم فراموشکاری چنانکه هرچه بگوید یا بشنود در حال فراموش کند پنجم کسلانی

غشا صلب‌تر از وی باشد و اندر گوهر
دماغ نیز نگیرد ... از آنکه گوهر دماغ جای
نشو ... از بهر آن

از جواب سخن و غیر آن تا بدان حد که دهان باز کنند و باز کرده بمانند ششم
نبض متفاوت و بطی و موجی و نفس بطی و ضعیف و گاه باشد که بسبب بسیاری
ماده نفس تنگ شود هفتم آنکه فاوب بسیار کند یعنی دهان فراخ باز میکند
مردم ملول و خواب آلود کند هشتم آنکه زفان سپید باشد نهم آنکه ب دهان
بسیار باشد دهم آنکه بسبب اماس عقل او شورنده باشد و بیشتر کمتر باشد یازدهم
آنکه بول هم چون بول خر باشد دوازدهم آنکه خفتن او بر بستر چنان باشد
که بجانب پای فرو می گراید این دوازده علامتست که لیثرغس را این بنا شد اما دو
علامت سرکتی و عارضی یکی آنست که گاه باشد که بیمار بسبب مشارکت معده یا دماغ
قی کند بی تکلف دوم آنست که گاه باشد که گاه باشد که دست او بلرزد و بسبب مشارکت
عصبها با دماغ و گاه باشد که ماده لیثرغس سوداء باشد و علامت این آنست
که درد سر قوی تر باشد و بیمار در لشکر باشد و سخن بیهشانه بسیار گوید و نظر
او همچون نظر متحیری باشد اگر ماده اندر غشاء دماغ باشد درد سر سخت قوی
باشد و حرکات بیمار سبک تر و اگر اندر گوهر دماغ باشد سبات قوی تر باشد
~~اندر غشای دماغ باشد درد سر سخت قوی باشد و حرکات بیمار~~ و حرکات
آهسته تر و زفان اندر هر دو نوع سپید باشد **علاج** اولیتر آنست که بخت
ماده از دماغ باز دارند بلخلخها چون سرکه و گلاب و روغن گل خرقها بدان تر
میکنند و بر سر او همی نهند مدت دو روز و زوفی بوبا شد دو ز سیوم سرکه عنصل
کنند و اندکی جندبیدستر با وی بیامیزند و از پس روز چهارم حقنه تیز کنند

تا ماده را از دماغ فرود آرد **صفت** حقنه بگیرند شحم حنظل یک جزو تخم
معصفر دو جزو و بزر الانجره یک جزو و پودنه دشتی یک دسته کوچک
پوست بیخ کبر یک جزو همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا بسه یکی
باز آید و پالایند و مقدار ده استار از برای بگیرند و ده درم آبکامه
بسطی و پنج درم روغن زیت بر افکنند و بکار دارند و اگر بعوض حقنه
شیافی با حمولی سازند هم روا باشد و اگر ضرورت شود و حقنه و شیاف
میسر نشود ایارج فیقرای ساده و حب الصبر سودمند باشد و اگر با سه درم
ایارج فیقرا دانگی شحم حنظل ترکیب کنند سخت نافع باشد و اگر دانگی و نیم شحم
حنظل کنند و دانگی و نیم افتیمون و دانگی مقل ود و درم ایارج فیقرا قوی
تر و نافع تر باشد و اگر اندرین مسهل بعوض افتیمون هلیله کابلی کنند
و دانگی مصطکی زیادت کنند روا باشد و استفراغ بدین جهها آن وقت شاید
کرد که بت سخت کوم نباشد و از عادت بیمار معلوم باشد که بدین جهها استفراغ
افتد و اگر دانند که اندر حال تن درستی قی کردن بروی آسان بود دست سخت بند بر
ترف مشغول شوند پس دست بدین جهها زنند و تدبیر قی بربن گونه کنند شبت
و ترب اندر آب بپزند و بپالایند و سکنگبین عسلی با آب اندر بیامیزند و اندکی
نمک هندی در افکنند و بدهند تا بخورد پس پر مرغی چرب کند و سر پر بخردل و عسل
بیاره فیقرا آلوده کند بحلق او فرو کنند تا ماده علت لختی بر اندازد و از پس آنکه معده را
بقی و بشربت ایارج فیقرا پاک کرده باشد کاکنکبین و مصطکی باید داد و معجونها که

که رطوبت را گرم کند اندرین وقت سخت نافع باشد خاصه معجون بلادری
و ناو نطوس و هرچه رطوبت را بادرار بول کم کند هم نافع باشد و جایگاه خواب
او از اول بیماری تا آخر خانه روشن باید و پیوسته آواز می باید داد و او را بیدار
میداشتن و اگر در خواب شود بالحاح بیدار کردن و موی صدغ او میکشیدن
و میکندن تا بیدار شود و بند کشادها و همه اندامهای او و بروعتهای گرم همی
باید مالید چون روغن سوسن و مانندان و اگر بلبل و عاقرقرحا و نطرون
و تخم انجره و تخم مازریون بکوبند و با روغن زیت یا عنبران همی مالند سخت
نافع باشد و غرغره بسکنگبین که از سرکه عنصل کرده باشد و حاشا و پودنه دشتی
و زوفا و سعتر اندر پخته سخت نافع باشد و بوی مسک و عود و مرزنگوش
و مانندان نافع باشد و ضمادهای محلل بر سر نهادن سخت نیک باشد
خاصه ضماد عنصل تر و این چنان باشد که عنصل تر بگیرند و اندر هاون
سنگین تا خوش بکوبند نرم و بسرکه حل کنند و بر سر و پیشانی طلی کنند و اولیتر آن
باشد که این ضماد بر پای و ساقها او را نیز بنهند تا ماده را از بالا فروکشد
و تحلیل کند **صفت** ضمادی دیگر چند سیر بگیرند و بسرکه عنصل یا شراب انگوری
بسایند و طلی کنند **صفت** ضمادی دیگر تمام و پودنه دشتی و سعتر و زوفای
خشک بگیرند راست راست و بکوبند و بسپرند و بسرکه عنصل تر کنند و طلی کنند و
عطسه آوردن بکندش و بلبل و مانندان سود دارد این یعنی ضماد و غرغره و عطسه
از پس استفراغ سود دارد و هر گاه که مدت دراز شود و مزاج سود باشد و رعشه

آورد و خواهد که استفراغ کند از چهار دانگی چند بیدستر بوزن دو دانگی
سقمونیا یا کمتر مسهلی سازند و اگر از معاودت اندیشد تبدیل مزاج
قناعت باید کرد و چند بیدستر سقمونیا نباید داد و اگر به مسهلی غیر این
حاجت آید حب سازند از ایارج فیقرا و شحم حنظل چنانک اندر اول این باب
یاد کرده آمده است و هم بدان شرط دهند و هر وقت که مسهل داده باشند هر ساعت
تقاضای برخاستن می باید کرد و یاد می باید داد و فرمودن تا بحاجت می برخیزند
و تخلف کنند و موی سر باز کردن و ارزن و نمک گرم کرده اندر خرقه بر میان سر
او نهادن تا دماغ را گرم کند و تریها را بگذارد و بخارها تحلیل کند سخت صواب
باشد و پیوسته استفراغی می باید کرد بچیزی که رطوبت را بادرار بول دفع کند
تا بحقنه رطوبتها دفع کردن و اما غذا نخوداب با سعتر و دارچینی و کرویا و سوس
آب با عسل و روغن بادام و اگر نیکشکاب حاجت آید نخود و کشک جو نیم نیم و اندکی
زوفا و برگ کرفس تر با پودنه کوهی بهم بیکجا بپزند و اگر آب کرمتر و ظاهرتر باشد
نخود و کشک جو تنها بپزند و اگر کشک جو و کرفس بیکجا بپزند و با عسل و با روغن بادام
دهند روا باشد و هر وقت که طعام خورده باشد یکساعت یا دو ساعت تمام پایهای
او نیک بمالند تا بخار طعام و تری آن بر دماغ او نرود والله اعلم **باب ششم**

اندر سبات شهری و شهر سبانی و اسباب و علامات و علاج آن سبات
شهری و شهر سبانی دو نوع بیماری است هر دو مرکب از فرانیطس و لیثرغس و ماده
هر دو مرکبست از صفرا و بلغم آنجا که صفرا غالب باشد علامتهای فرانیطس ظاهر

تر باشد سخن پریشانه بیشتر گویند و غنوده باشد و خواب نه این را سهر
سباتی گویند و سبات سارسی غنودن باشد و سهر بی‌خوابی و بسیار مردم
باشند اندر تن او خلطی بد باشد لکن تا بیدار و نشسته باشد خلط آرامیده
باشد و هرگاه که بغنود و قصد خواب کند و بخسبد حرارت غریزی اندر
تن او بهضم و برابیدن اخلاط مشغول گردد لکن قوت حرارت او بدان کار
وفا نتواند کرد چنانکه خلط را بجنباند و بخارها برانگیزد و آن بخارها بر سر
او برآید زود بیدار شود و هرچند خواهد که بخسپد خوش نتواند خفت غنودنی
و آرزوی خواب باشد لکن از غنودن راحت نیابد و در خواب نشود و اینها هم
از نوع سهر سباتی باشد و این حال خداوند مزاج خشک را بیشتر افتد و آنجا که
بلغم غالب باشد علامتهای لیثرغس ظاهرتر باشد و این را سبات سهری گویند غنودن
و خواب قوی تر از آن باشد لکن اگر بیدار کنند بیدار شود و هرگاه که چشم بگشاید
زود فراز کند و گاه باشد که یک چشم او برکشیده باشد چنانکه چشم تمام فراز
کرده نباشد و شکل خفتن او همچون شکل خفتن خداوند لیثرغس باشد و اگر
علت سخت قوی نباشد شربت بحلق او فرو رود و اگر علت قوی باشد شربت بحلق
او اندر رساند و باشد که از بینی بیرون آید و این علامت سخت بد باشد و گاه باشد
که بول و براز بازگیرد یا سخت اندک آید و نفس تنگ شود و احوال او با احوال
خداوند اختناق رحم ماند لکن اندر این علت بیمار تکلیف سخن گفتن و جواب
دادن تواند کرد و اندر اختناق رحم این تکلیف نتواند کرد و فرق دیگر آنست که

اندر اختناق روی و چهره بیمار بر حال خویش باشد و اندر سبات چشم و روی
ما ببهج باشد و آنجا که علامتها لیثرغس ظاهرتر باشد رنگ روی بکبودی گراید
همچون رنگ ارزیز و نبض خداوند سبات اماس سریع متواتر باشد و به سبب
بلغم عریض و قصیر و در جمله نبض سبات از نبض لیثرغس قوی تر باشد و از
نبض فرانیطس ضعیف تر و نبض اختناق رحم با عقد و صغر و بی قوت باشد
و نبض سبات به صغر و عقد و قوت ساقط نباشد علاج علاج مشترک
آنجا که ممکن گردد نخست فصد است پس حقنه و نگاه باید کرد اگر سبب علت
امتلاء طعام باشد و معلوم گردد که طعامهای غلیظ و بسیار خورده بود قی باید فر
و معده پاک کردن و غذا باز گرفتن و اگر سبب امتلاء شراب و مستی متواتر باشد
هیچ علاج نباید کرد تا مستی زایل کردن پس علاج خمار باید کرد و تدبیر شربت
و حقنه و نطول و غیر آن مرکب باید از آنچه اندر علاج فرانیطس و لیثرغس یاد
کرده آمده است تصرف آن بر طبیب باشد چنانکه مصلحت بیند تصرف میکند
در جمله آنجا که علامتهای فرانیطس ظاهرتر باشد حقنها باید که میل بنرمی دارد و نطول
از برگ بید و بنفشه و بیخ و سوسن و کشک جو و بابونه و اکلیل الملک و سست
باید ساخت و آنجا که علامتهای لیثرغس ظاهرتر باشد باید که میل بتیزی دارد باندازه
حاجت و اندر نطول که یاد کرده آمد برگ غار و سداب و پودنه و زوفا و جندبیدستر
و سعتر زیادت باید کرد و آنجا که هر دو خلط برابر باشد اندر نطول بیش از شیح
و سونکوش زیادت نباید کرد و چون علت اندر انحطاط افتد هرچه میل بسردی

داردا از وی باز باید داشت و تدبیرهای لطیف باید کرد باب هفتم

اندر لخره و علاج آن این علتی است که طبیبان آن را ماندن باشد و جمود
فسردن باشد این علت را بدین نامها از بهر آن گویند که ناگاه حس و حرکت
مردم فرو گرفته شود چنانک اگر بر پای باشد یا نشسته یا خفته یا اندر کاری
باشد چون این علت پدید آید هم بر آن شکل بماند خشک اگر بیدار باشد که چشمها
این علت پدید آید چشمها باز کرده بماند و اگر خفته باشد فراز کرده بماند
و ماده این علت اندر جزو باز پسین دماغ باشد لکن بسبب مشارکت آفت
بهمه اجزای دماغ باز دهد و بدین سبب است که حس و حرکت جمله باطل گردد
و نبض بطی باشد و صلب از بهر آنک ماده سرد و خشک باشد علاج بباید دانست
که علاج این علت هم چون لیثرغس باید کرد الا آنکه علاجهای این قوی‌تر باید از بهر
آنک ماده این علت خلط سودای باشد و ماده لیثرغس خلط بلغمی و خلط سودای
عسرتر از خلط بلغم باشد اما نخست حقنه تیز باید کرد بدین صفت بگیرند
شحم حنظل و افتیمون از هر یکی یک مشت بسفایج دو مشت پودنه دشتی یک دسته
بپزند چنان که رسم است و بپالایند و آنرا با روغن بابونه بکار دارند و اگر حقنه تیزتر
باید یک مشت نمک هندی و ده درم ایکامه و سه درم بوره و ده درم بانید ترکیب
همه داروها باندازه قوت بیمار و درخورد مزاج و عمر و عادت او باید کرد و ضمادها
که اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمدست بکار باید داشت چون حس و حرکت
بد و باز آید بنگرند اگر حاجت آید حبی سازند از ایاره فیقرا و غاریقون و تربد

افتیمون و نمک هندی باندازه حاجت و اگر مطبوخی سازند که اندر وی افتیمون
و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس پخته باشد صواب باشد و چون
علت اندر انحطاط افتد شربت سکنکبین عسلی دهند و بجای آب ماء العسل
دهند و طعام انجیر بدین لایق باشد و اگر بسبب استفراغ یا بسبب تیزی حقنه
بی‌خوابی پدید آید روغن بنفشه نیم گرم کرده بر سر او می‌نهند یا نطولی سازند
از بابونه و شبث و اکلیل الملک و گل سرخ و تخم کوک و پوست خشخاش بر سر او می‌ریزند
چنانکه رسم است والله اعلم

جزو دوم اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی بد یا بخار خلطی بد باشد اندر دماغ و این جزو هفت باب است

باب نخستین اندر مالیخولیا

نخست بباید دانست که بعضی طبیبان نام این علت مالیخولیا میگویند از
پس لام نون و این نامی یونانی است با تحقیق این دستوران توان دانست و ابو
الخیر خمار میگوید بیونانی نام سودا است و خولیا نام خلط است چون خواستند
که گویند خلط سودا گفتند مالیخولیا و خداوند این علت را مالیخولیا گویند بدین
تفصیل درست آن باشد که مالیخولیا گویند آن بی لام یا و اما این علت علت سوداوی است
و خداوند این علت همیشه از هر چیزی ترسان و بداندیش و اندوهمند باشد
و سبب این همه آنست که اصل این علت از دماغ است و هرگاه که اندر دماغ مرضی
پدید آید افعال قوتهای دماغی بدان سبب یا باطل گردد یا ناقص یا مضطرب
و مرض دماغ از دو وجه تواند بود یکی از آن وجه که دماغ عضوی متشابه الاجزاست

آلت حس و فهم و فکر و حفظ است و از این روی عضوی آلی است و ممکنست
که اندر وی مرضی آلی افتد چنانک اندر دیگر اندامها که آلت کارهاست افتد و کار
آن اندام باطل شود یا ناقص یا مضطرب اما مرضهای یکسان تغیر مزاج
باشد و هرگاه که مزاج دماغ بگردد مثلا خشکی بر وی غلبه کند بی‌خوابی پدید آید
و اگر با خشکی گرمی نیز غلبه کند عقل شوریده شود و اگر سردی و خشکی غلبه کند
علت اخذه که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمدست تولد کند و اگر تری غلبه کند خوابهاء
با فراط آرد و اگر با تری گرم باشد سبات سهری تولد کند و اگر با تری سرد باشد
علت سبات و فراموشی و اندیشهای خوجر تولد کند و مردم کم دان و خرف گردد
در جمله هرچه که از مزاج گرم و خشک تولد کند با اضطراب و بدخوابی باشد
و آنچه از مزاج سرد و تر تولد کند با خواب بسیار و با آرامیدگی باشد و مرضهای
آلی از جنس ساده باشد و این چنان باشد که خلطی فزونی اندر تجاویف و منفذهای
دماغ گرد آید تا بدان سبب افعال قوتهای دماغ تباه گردد و اگر خلط اندر اجزای
پیشین دماغ باشد خیالهای فاسد پیش چشم آید و صورتهای بی‌قرار افتد که آنرا
حاصلی و حقیقتی نباشد و اگر اندر اجزای میانین باشد اندیشهای تباه افتد
و اگر اندر اجزای پسین باشد فراموشکاری تولد کند و اگر اندر همه اجزای دماغ
باشد همه افعال دماغ تباه شود و تباهی هر یک در خورد مزاج خلط و باندازه
کمی و بیشی آن باشد و مقصود اندرین باب یاد کردن آفتهای سودایی است
خلط سودا دو نوعست طبیعی و ناطبیعی اما طبیعی درد خون است و ناطبیعی صفرای

سوخته است و گاه باشد که سودای طبیعی ناطبیعی گردد و این دو گونه باشد
یکی آنکه تا مزاجی سرد پدید آید که آنرا بفسرداند و غلیظ کند یا مزاجی گرم پدید آید
که آنرا بسوزاند و احوال این هر دو گونه نیز مختلف باشد از بهر آنکه گاهی
ماده کمتر باشد و گاهی بیشتر و گاهی بدان فروغ نباشد و گاهی سوخته‌تر
باشد و گاهی بدان سوختگی نباشد و گاهی اندر تن دیر مانده باشد و گاهی تازه
تولد کرده باشد و گاهی عفونت پذیرفته باشد و گاهی عفونت نه پذیرفته
باشد و گاهی با خلط سرد دیگر آمیخته باشد و گاهی آمیخته نباشد و از هر نوعی از این انواع دیگر تولد
کند در خورد مزاج و حال آن و معلوم شدست که تخیل و تصور و فهم و فکر
و حفظ فعل نفس است و آلت نفس اندرین کارها دماغست و روح نفسانی
که اندر تجویفها و منفذهای دماغست و اگر چه موضع پدید آمدن فعل
روح نفسانی دماغست معدن تولد او دلست از دل برآید و بعضی
که اندر زیر دماغست اندر آید در تجاویف و شایسته کار بستن قوت نفسانی
گردد و از آنجا برآید و اندر پیشین دماغ حاصل شود و آنجا صافی شود پس با جزای میانین آید و آنجا نیز مزاج آن اجزا گیرد
و شایستگی دیگر بپذیرد محکم‌تر و شایسته‌تر گردد و با جزای بازپسین آید و تمام گردد و قوت نفس
او را اندر کار آرد و افعال خویش از وی پدید آرد و پس هرگاه که مزاج
دماغ بگردد مزاج روح نیز بگردد از بهر آنکه قوت هاضمه دماغ گوهر این
روح را تمام نتواند پرداختن و صافی کردن چنانک باید و با آنکه قوت دماغ گوهر
روح را صافی نتواند کرد خلطها که اندر دماغ گرد آمده باشد با گوهر روح آمیخته

کرد داحوال نفس تباه مضطرب آید پس دانستم که سبب این علت تغیر مزاج
دماغست از خلط سودائی و دانستم که هرگاه که مزاج دماغ متغیر شود مزاج
روح نفسانی متغیر شود از بهر آنکه گوهر روح نفسانی روشن و شفاف و پذیرنده
لونها است و خلط سودا خلطی تیره و تاریک است هرگاه که با روح بیامیزد روح
را تیره و تاریک کند و هرگاه که گوهر روح تاریک شد مردم بضرورت ترسان و بد
اندیش و ناخوش طبع شود از بهر آنکه هیچ چیز نیست مردم را ترسانیده
تر از تاریکی از بهر آنکه اندر تاریکی فرق نتوان کرد میان نیک و بد و چیزهای
زیان کار نتوان دید و نتوان شناخت و هیچ چیز شاد کننده تر و آسان
کرداننده تر از روشنائی نیست از بهر آنکه نیک و بد میتوان دید و از
آنچه حذر باید کرد حذر توان کرد و آنچه بایسته باشد میتوان جست دیگر
معنی و نکر مست و آن آنست که روح نفسانی مناسب روشنائی است از بهر
آنکه گوهر این روح روشن و شفافست و تاریکی ضد اوست بدین سبب
همیشه روح روشنائی جوید و از آن راحت یابد و از تاریکی بگریزد و از آن
ترسد و هیچ فرق نیست میان آنکه تاریکی از بیرون مردم باشد و مردم
اندر تاریکی مانده و میان آنکه تاریکی از اندرون دماغ مردم باشد الا
که این صعب تر باشد از بهر آنکه از تاریکی بیرونی توان گریخت و از خویشتن و از
است
تاریکی و تیرگی روح خویش چون توان گریخت و از بهر آنکه خلط سودای سرد و خشک
و فعل سردی و خشکی قبض است قوت روح را و طبع مردم را گرفته و باز

داشته دارد از گشاده شدن بدین سبب خداوند این علت ترسان دائم و هند
و ناخوش طبع باشد و هم بدین سبب گرفتگی و ناخوش طبعی دائم باشد از بهر
آنکه چیزی خشک هر اثری که پذیرفت نیک نگاه دارد و دیر از وی برود بدین
سبب هر خیالی که او را پدید آید و هر اندیشه بد که کند دیر اندر آن بماند و بباید
دانست که اوهام و خیالات خداوند این علت از بسیار گونه باشد بعضی را
وهم افتد که زود بخواهد مرد و سخن مرگ گوید و از آن ترسد و بعضی را وهم
افتد که درویش و بدحال خواهد گشت و غم درویشی خورد و اندیشه وی
از آن نوع باشد و بعضی را وهم افتد که او را بخواهند گرفت و بخواهند کشت
و بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام
و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم افتد که او را سر نیست
و سبب این وهم ماده بادناک باشد و ماده بادی عضو را سبک دارد و
بعضی را وهم افتد که پوست او جدا گانه شده است و سبب این وهم خشکی
مزاج و خشکی مایه سودای باشد و بعضی را وهم افتد که ماری بحلق او فرو رفته
است و اندر حکایتهای پیشینان آورده اند که زنی را این وهم افتاده بود
و بدان سبب بیمار و بدحال شده و طبیعت ان روزگار او را قی فرمود
و دارو قی داد و نخست از وی پرسید که این حال کجا افتاد و چگونه بود
زن گفت بفلان موضع اندر باغ خفته بودم ماری بیامد و بحلق من
فرو رفته بود طبیب گفت این سخن راست است و این بسیار افتد و بدان

موضع ماران باشد و صفت ایشان چنین و چنین باشد و ماری بگرفت
بدان صفت و بکشت و پاره پاره کرده بتمامی داشت تا آن ساعت که
او را داروی قی بدادند و قی کردن گرفت و طبیب آن مار کشته را اندر
طشت افکند چنانکه او ندید چون قی تمام کرده بود آن مار بدو نمود
تا آن وهم از وی برخاست و علاج بپذیرفت و از بیماری برست و بیشتری
او هام ایشان از جنس کاری باشد که اندرین در پیشی عادت کرده باشند
و بدان مشغول بود مثلاً اگر لشکری بوده باشد دعوی پادشاهی کند و سخن
مملکت و تدبیر حرب و قلعه گشادن و مانندان گوید و اگر وزیر احصی بوده
باشد و بیم افتد که قومی قصد کوفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند
داد و اگر دانشمند بوده باشد دعوی پیغامبری و معجزات کند و کرامات
و او را این علت افتاد همیشه ترسیدی که اگر فلک فرو افتد بر سر مردمان
افتد و دستها برداشته بودی تا اگر فرو افتد بدست بگیرد تا بر سر
او نیاید و دیگری را دیده اند که بغداد پیشتر سرغ فروشی کردی چون اندرین
علت افتاد وهم او چنان شد که او سرغی گشتست هر وقتی بازوها بجنبانیدی
و بانگ خروس کردی و دیگری را دیده اند که سفال فروشی کردی چون اندرین
علت افتاد وهم او چنان شد که او سفالین گشتست ترسیدی که اگر
بدیوار آید بشکند و سبب این وهم خشکی مایه سودا می باشد
و این علت زنان را نیز افتد خاصه که حیض ایشان پیش از هنگام

و سخن خدای گوید و سخن را دعوت کند و بجالینوس گوید علم جزوی را دیدم
که علم کلی داشت

باز ایستادن باز ایستد روفس گوید مردی را دیدم که وی را
این علت بود و از هیچ چیزی چنان نترسیدی که از آواز رعد
و هرگاه که آواز رعد شنیدی بیم بودی که هلاک شود و همه قول
و فعل او بسلامت بود جز این و از بهر این کار سردابها و جایها
پوشیده ساخته بود تا وقتی که رعد آید آنجا اندر شود تا آواز
رعد نشنود و دیگری بود ست که همه قول و فعل او بسلامت بود
جز آنک از سگ ترسیدی تا آنکه سگ را می دیدی و هرگز از
هیچ سگ مضرتی بدو نرسیده بود در جمله احوال خداوندان این
علت مختلف باشد از دو در جه یکی از بهر محل ماده علت دوم
از بهر آمیختن خلطی دیگر با خلط سودا اما اختلاف احوال
که از بهر محل ماده باشد چنان باشد که اگر ماده اندر اجزای
میانگاه دماغ باشد که محل ظن و تفکر ست حدس و تمیز او باطل
شود و همه قول و فعل او با آفت باشد چنانکه جالینوس میگوید
مردی را این علت افتاد و مسکن او حجرهٔ بود که از دریچه
آن بکوی نظاره کردی و مردمان نیز بدو نظاره کردندی
و از وی بر سبیل فسوس و بازی چیزها خواستندی و او
نیز مردمان را آواز دادی و گفتی چه خواهید که فرو اندازم
و هر کس چیزی خواستندی و آنچه بودی بمردم همی انداختی تا روز

ویرا هیچ نماند کودکی پیش او بود او را زد که هیچ نماند جز این کودک
اگر کسی خواهد تا فرو اندازم و کودک را بگرفت و فرو انداخت
و کودک هلاک شد مردمان غمگین شدند و فسوس و بازی
مردمان ماتم گشت و اگر اندر اجزای پیشین دماغ باشد
که محل خیالست خیالها باطل ماند چنانکه جالینوس میگوید
یکی را از طبیبان این روزگار این علت افتاد و او را خیالها
نمودی و پنداشتی که اندر خانه او جماعتی مطربانند
نشسته و ایستاده و بازی همی کنند و پای میزنند فرمودی که
اینها را بیرون کنید از بهر آنکه محل تمیز او پاک بود یادش
آمدی که او را خیالی باطل افتاده بود و تمیز و خرد او بر جای
بود و دیگری را از حکیمان این روزگار سگ دیوانه بگزید چون
اندر گرمابه شد صورت سگ اندر آب دید بترسید پس از بهر
آنکه هنوز آفت بمحل تمیز نرسیده بود با خود اندیشید که ممکن
نیست که اندرین آب و اندرین جایگاه سگ باشد این خیالی
فاسد است که مرا همی نماید بدین اندیشه خویشتن را دلیر کردم
و آب بخورد و از آن آفت سلامت یافت و اگر ماده علت اندر
همه اجزای دماغ باشد خیالها و اندیشها و فعلها و قول
او همه تباه باشد و اختلاف احوال که از بهر آمیختن اخلاط دیگر

باشد یا ماده علت چنان باشد که اگر خلط صفرا آمیخته باشد خداوند
علت خشمناک و بتر باشد و اگر خلط بلغم آمیخته باشد خداوند علت
کسلان و آرامیده باشد و اندر کتابها پیشینیان همی آید که یکی را
این علت افتاد و همه هوش آن بودی که مردمان از وی بخندند
و خویشتن بر زمین افکندی و چنان نمودی که بر نمیتواند خاست
و زاری کردی تا او را یاری دهند که تا برخیزد چون کسی دست
او گرفتی تا او را بر دارد آنکس را سخت بگرفتی و نگاه داشتی
بر سبیل مزاح و بر جامه او بول کردی تا مردمان بخندند
روفس میگوید بعضی خداوند این علت را حالی پدید آید که گاه
گاه از کارهای گذشته غایب و از کارها خواهد بود خبر دهد
و راست آید و شناختن سبب این بر فیلسوفانست بر طبیب
نیست و بباید دانست که مالیخولیا علتی دماغی است و بر دماغ
مخصوص است لکن گاه باشد که بمشارکت عضوی دیگر افتد
چون معده و سپرز و اگر چه بمشارکت معده افتد مضرت او
دماغی است همچو صرع که اگر چه بمشارکت اعضاء دیگر بسیار افتد
علت دماغی باشد و جالینوس میگوید معده را با دماغ مشارکتی
تمام است و گاه باشد که آفت معده بسبب مشارکت دماغ باشد
و گاه باشد که آفت دماغ بسبب مشارکت معده باشد نه بینی

که هرگاه که مردم بوی ناخوش یابد یا چیزی بد بیند و گونه بیند
یا از آن بر اندیشد منشی گشتن پدید آید و معده اندرین وقت
از حال طبیعی بگردد و این مشارکت بدان دو عصب بزرگست که
از سر بیاید بمعده فرود آمدست و بدین سبب است که حس فم معده
قوی تر از حس همه اندامهای دیگر است هم جالینوس میگوید
هرگاه که آفت نخست اندر معده پدید آید پس بر دماغ آید و خداوند
علت بهضم طعام و باروغ و قی و تنقیه معده راحت یابد دانیم
که مبدای علت از معده است این علت را مراقی گوییم و هرگاه که نخست
آفت دماغی پدید آید و معده پیش از آن بسلامت بوده باشد
دانیم که مبدای علت دماغست بمشارکت معده نیست ابو الخیر الخمار
میگوید سبب تولد این علت بمشارکت سپرز آنست که سپرز
خانه سوداست و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری
سودا از سپرز بمعده اندر گشاده است پس هرگاه که سودا بمعده
بسیار برآید یا سودا با طبیعی آید و قوت دافعه معده آن را
دفع نتواند کرد اندر معده حرارتی باشد که بخاری از آن سودا
برانگیزد و بر دماغ برآورد و دماغ بپذیرد آن را باشد این علت را
مراقی گوییم و بعضی طبیبان گفته اند که هرگاه فم سوی آنجا که منفذ
ثقل است اماس باشد نه بسبب اماس خلط سودا که از سپرز

بمعده آمده باشد بر وده و نتواند گذشت و بسبب حرارتی
که آنجا باشد بخاری از خلط سودا برخیزد و بادها تولد کند و بخار بر دماغ
آید این علت تولد کند و مراقی این را گفته اند و گروهی گفته اند این اماس اندر
ماساریقا باشد و این هر دو گروه میگویند دلیل بر آن که سبب این علت این
اماس است آنست که بسیار باشد که طعامی که خداوند این علت خورده باشد
از پس دو روز قی کند از بهر آنک بسبب اماس گذر یافته نباشد و دلیل
بر آن که آنجا حرارتی افزونی است آنست که اندر معده او سوزشی پدید آید
و طعامهای خنک او را موافق باشد بو الخیر خمار میگوید سبب این علت اماس
نیست از بهر آنکه معلوم است که اماس گرم اندرین موضع که ماده میکنند
تب نباشد و خداوند این علت از تب خالی باشد پس اگر گویند این اماس
اماسی سرطانی باشد صلب گوییم اگر اماس صلب باشد واجب کند که بسبب
نزدیکی اماس بجگر مزاج جگر سرد شود و امراضی که تبع سوء المزاج سرد باشد
تولد کند و حال خداوند این علت خلاف این باشد و حجت این قوم جز این نیست
که گفته اند که طعام و خلط سودا اندر معده دیر ماند و گذر نتواند کرد و این
حجتی ضعیف است و ممکن است که سبب ناگذاشتن خلط ضعیفی قوت دافعه
باشد و ممکنست که مانع آنست که معده گرچه طعام اندر نتواند اندر و هضم نتواند
کرد بسبب بادها که اندر معده تولد کند و معده را بطر بخار آمد و قوت هاضمه
دافعه هر دو بدان سبب از کار خویش باز مانند و اگر هاضمه کار خود میتواند کرد

باد های غلیظ را تحلیل کندی و دافع آن را دفع کندی **علامت مالیخولیا**
علامتها این علت از شش وجه باید جست یکی از خاصیتی که خداوند این
علت را باشد دوم از چهره و سحنه خداوند علت سیوم از بادها که اندر
معده او تولد کند و آروغها چهارم از احوال معده پنجم از حال خواب و بیداری
ششم از حالها و تدبیرها که پیش از این علت بوده باشد اما آنچه از هیات
و چهره و سحنه او باید جست آنست که خداوند این علت موی ناک باشد و موی
او سبطر باشد و رنگ او یا سخت سرخ باشد یا گندم گون و بیشتری بسبزی گراید
و سینه و کتف و اندامهای بالایین قوی تر از اندامهای فرو سوی باشد از
بهر آنکه اندر مزاج ایشان بادهای بسیار تولد کند و باد قوت بسوی بالا
کشد و حرکتهای چشم ایشان سبک باشد و پلک چشم پیوسته بر هم میزنند و سخن
بشتاب و نابیون گویند و این علت کسانی را بیشتر افتد که دل و جگر ایشان گرم باشد
و بدان سبب سودای سوخته اندر تن ایشان تولد بیشتر کند و دماغ تر
باشد و بدان سبب بخارهای بد زود قبول کند و آنچه از خاصیتی باید جست
که ورا باشد آنست که خداوند این علت همیشه از هر که تهمت برد که از طب
چیزی داند علاج خویش می پرسد و آنچه او را آموزند هیچ نکند و آنچه که از بادها
و آروغ باید جست آنست که اندر معده و سرهای پهلوهای او بادها غلیظ
گرد آید و دشوار تحلیل پذیرد و آروغ برنتواند آورد و اگر آروغی بر آید راحتی
یابد و آروغهای او ترش باشد یعنی ناخوش بوی گردد ناخوشی که آن را نامی نتوان

گفت و بعضی را هیچ آروغ بر نیاید بسبب غلیظی باد و ضعیفی حرارت
و روده های ایشان قراقر بسیار کند و شق بریشان غالب باشد و سبق
آرزوی جماع باشد و بعضی را اندامها اختلاج کند و اختلاج جستن اندامها را
گویند و بعضی را اندر دماغ آوازها افتد هم چون آواز حرکت درختان یا آواز
جلاجل یا آواز اسپان و مانندان و این آوازها را بتازی طنین و دوی گویند
و سبب این همه که یاد کرده آمد تولد بادهای غلیظ باشد و بباید دانست که
هر که را طنین بسیار باشد و اندامهای او سرد و حاستهای او کند و ضعیف
و دست و پای گران میشود علامت آن باشد که اندر علتی دگر خواهد افتاد
چون صرع و فالج و سکته و آنچه از احوال معده باید جست آنست که طعام
بدگوارد و دهان او لعاب ناک باشد و سبب آن ناگواریدن طعام باشد
و بعضی را شهوت طعام قوی تر باشد و بعضی را ضعیف تر بر هر حالی که باشد
طعام بدگوارد اگر چه اندک خورد و اندر بیشتر وقتها طبع خشک باشد اگر چه
طعام بدگوارد وگاه باشد که بعضی را ثقل صفرا بیرون آمد و اندر معده ایشان
سوزشی قوی باشد و سبب آن گرمی بادهای غلیظ سودای باشد که اندر معده
ایشان تولد کند از بهر آنک باد غلیظ و بخار سودا که اندر تن مردم گرم شود
بر مثال بخارهای دخانی باشد که اندر هوا گرد آید و آتشها گران را صاعقه
گویند از آن افتد و بعضی را درد معده رنجه دارد و درد و سوزش گاهی
بناف و حوالی آن فرود آید و گاهی به پشت و میان هر دو کتف باز دهد سبب

٤٠ این آنست که میل قعر معده بسوی پشت و میل فم معده زاندرون
هرگاه که درد و ماده از اندر قعر ماده باشد درد بناف و حوالی آن باشد و هرگاه
که اندر فم معده باشد بمیان هردو کتف بازدهد و آنچه از احوال خواب
باید جست آنست که او را خواب کمتر باشد و اگر بخسپد خواب او مضطرب
باشد و خوابهای عجیب و بیمناک بیند و آنچه از حالهای گذشته باید جست
آنست که نگاه کنی تا پیش از این علت اندر سپرز او رنجی و ضعفی بوده است
یا پیش از این تبهای مرکب کشیده است یا استفراغ خونی که از بواسیر عادت
بوده باشد باز ایستاده است یا اندر آفتاب مقام بوده است یا رنجی بتن او
رسیده است از سفری یا از حرکتی و کاری دماندان یا طعامهای سودای
خورده است چون گوشت بز و ماهیهای بزرگ و گوشت صیدهای دشتی
و کوهی و آبی و گوشت قدید و نمک سود و کرنب و عدس و حبه الخضرا خاصه برگ
او که بسرکه نهاده باشد و نان خشکار سبوس ناک خاصه از گندم کهن و نیز
خشک و شرابهای غلیظ و هرگاه که خداوند مالیخولیا خندان روی و تازه روی و
شادکام باشد بباید دانست که ماده علت او خونی است و خون بدان
سیاهی و سوختگی نیست که علاج دشوار پذیرد و هرگاه که زرد روی و تند
و بسیار حرکت باشد و هر ساعت آنک خواهد بباید دانست که ماده با صفرا
آمیخته است با ماده خون صفرای سوخته است و هرگاه که ترش روی و گرفته
غمگین و گریان باشد بباید دانست که ماده علت سودای سوخته باشد

و علاج این عسرتر باشد و هرگاه که آهسته و کسلان و کم گوی باشد و بسیار ٤١
خسپد بباید دانست که ماده علت با بلغم آمیخته است **علاج** نخست تامل باید
کرد تا ماده علت خونی اندر دماغ تولد کرده است یا اسراقی است یا از گرمی
دل و جگر افتاده است یا از ضعیفی سپرز و همچنین تامل باید کرد تا ماده علت
خونی است یا صفرای یا سودای یا بلغمی و علاج هر عضوی و هر ماده چنانکه واجب
باید کردن اما علاج کلی آنست که هرگاه که اعراض مالیخولیا پدید آید زود
بعلاج مشغول شوند پیش از آنکه علت قوی و اعراض آن لازم گردد و خداوند
این علت یکبار از عادتها تن درستان باز ایستد از بهر آنکه چون علت
قوی گردد علاج دشخوار باشد خاصه که خاصیت خداوند این علت آنست
که فرمان طبیب نبرد و شربت و دارو که فرماید نخورد و جهد کنند تا دل
او خوش و شادمان دارند و اندر خانه پاکیزه دلگشای بنشانند و هوای
خانه را باسپرغمها و میوهای خوش بوی خوش کرده اند و روغنهای خوش بوی
و عطرهای معتدل و اسفرهها و میوهای بویا نهند و طعامهای پسندیده
پاکیزه تری غذای دهند بمقدار معتدل و باندازه هضم و قوت معده و پیش از
طعام گرمابه فرمایند و اندر گرمابه آب خوش معتدل اندر گرمی و سردی
بکار دارد از پس طعام بچهار ساعت مالش فرمایند مالیدنی معتدل چنانکه
تری غذاها باندامهای او رسد در جمله عنایت اندر تری فزودن بیش از آن
باید کرد که اندر گرم کردن مزاج و از جماع باز باید داشت و تدبیر خواب نیکو باید کرد

اما اینجا که ماده علت خود اندر دماغ تولد کند و مزاج دماغ گرم باشد
چنانکه خونی که بغذای دماغ خواهد گشت اندر وی گرم شود و بسوزد
سودای گردد و گاه باشد که سبب این حرارت پیش آفتاب بوده باشد
یا بیکار داشتن شربتها و طعامهای لطیف کنند یا بی‌خوابی یا اندیشه
سببها اندر علتهای باریک و اصل اندر علاج آنکه ازین نوع باشد آنست
که مزاج دماغ را با اعتدال باز می‌آرند و دماغ را از ماده سودای باستفراغهای
برفق و پراکنده پاک میکنند و تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج دماغ
بضمادها و نطولها و بویها سرد و تر باشد و با تدبیر مزاج دماغ از
تدبیر تحلیل غافل نشاید بود و هیچ ضمادی و نطولی و مشمومی از چیزی
تحلیل کننده خالی نباید گذاشت چون بابونه و اکلیل ملک و گاه باشد
که اندرین ضمادها و نطولها پست و بیخ سوسن و غیران حاجت آید از بهر آنکه
سردیها ساده و چیزی محلل برسر نشاید نهاد ایمن نشاید بود از بهر آنکه
چیزها سرد ماده را غلیظ تر کند و تحلیل نیست بمقدار باید از بهر
آنکه ماده لطیف بتحلیل خرج شود و کثیف تر عاند پس ترکیب ضمادها
بدین مثال باید بنفشه و نیلوفر و برگ خرفه و برگ کوک و کدوی تر از
خس الت کاهو
هر یکی یک جزو و نیم بابونه و اکلیل ملک و شبت و بیخ سوسن از هر یکی یک
جزو با این هرد و تدبیر یعنی تدبیر مزاج دماغ و تدبیر تحلیل از نگاهداشتن
قوت دماغ نیز غافل نباید بود و چیزهای تحلیل کننده همچنانک ماده را

تحلیل کند قوت را نیز ضعیف آرد بدین سبب اندر چنین ضمادها چیزی
قوی کننده چون برگ مورد و آبی و مانند این زیادت باید کرد و پیش ازانکه
استفراغ کنند ضمادهای قوی دور دارند و چون گلاب و آب بید یا آب
بنفشه یا آب نیلوفر یا اندک آب بابونه با روغن او بکار نشاید داشت
و اگر پس از دو سه استفراغ آب کوک و روغن گل بیامیزند و بر سر
او می نهند روا باشد و این انجا شاید کاهو ~~داشت و اگر پس از دو سه~~
که مزاج بغایت باشد روغن بنفشه بار و روغن گل آمیخته نافع باشد
و تدبیر استفراغ بدین ترتیب باید هر بامداد شربتی ماء الجبن که به سکنگبین
افتیمونی ساخته باشد بخورد و هر هفته یک درم ایارج فیقرا و دو درم
تا سه درم اطریفل کوچک و دو دانگ سنگ یا نیم درم افتیمون ترکیب
کنند و بدهند و اگر احتمال کنند دانگی شحم حنظل زیادت کنند صفت
سکنجبین افتیمونی بگیرند افتیمون و بسبایج نیم کوفته از هر یکی ده درم
خربق سیاه یک مثقال هر یک جداگانه اندر خرقه فراخ بندند خربق را
نیز نیم کوفته کنند و یک شبان روز اندر نیمن سرکه تر کنند دیگر روز
مقدار نیمن آب بدوی بیامیزند و با تشی نرم بجوشانند و خرقه بسبایج
و خربق اندرین سرکه و آب می جوشانند چون بینند که آب سبزی میشود
و به مقدار سرکه می بازآید خرقه افتیمون اندروی کنند و یک جوش بدارند
پس از آتش بردارند و هر سه خرقه را بدست بالند اندرین سرکه تا قوت

او بیرون اید و شکر برا فکنند و کفک بر دارند و به قوام ارند بنیمن سرکه
دیکر سی و نیم شکر کنند هر بامداد شیر بز را بجوشانند اندر بابتیلد سکنبین
و مقدار بیست درم ازین سکنکبین بدست برین شیر جوشان باشد
چنانکه رسمست و یک جوش دیکر دهند و از اتش بر دارند و سر باتیلد
بپوشند و بنهند تا اب از پنیر جدا شود مقدار چهل درم ازین اب
بدهند و غذا ماهی تازه خورد و خایه مرغ نیم برشت و بستوره بای
مرغ خانکی تریه و کوشت بزغاله و کردن و پایچه بره و مانند این باشد
وکرمابه و اب کرم فاتر بر سر او می ریزند و روغن بنفشه اندر همه
اندامهای او می مالند چون از کرمابه بیرون اید و برا سایند پس غذا دادن
کنند و از پس استفراغ دل او را به مفرحها قوی کنند اکر حرارت قوی
باشد به مفرح سرد و اکر سخت قوی نباشد به مفرح معتدل و بباید دانست
که اندر علاج این نوع استفراغها قوی و ایارجهای بزرک نشاید داد از
بهر انکه بیم ان باشد که خداوند علت دیوانه شود یا مالیخولیا ما نیا کردد
و بسیار باشد که از پس بیماریها کرم نوعی مالیخولیا بدید آید و هر کاه که اندرین
بیماری تن پاک کرده باشد و تدبیرهای صواب کرده ان را قوی مددی
نباشد بطولها و ضمادها و بوییها که یاد کرده امد اندرین کفایت باشد
و انجا که مزاج دماغ سرد و خشک باشد مفرح کرم و دوا المسک و تریاق و
مثرودیطوس کفایت باشد و انجا که ماده سودای با خون امیخته باشد

نخست رک اکحل بباید کشاد و لختی خون کم کردن و غذا سبکتر کردن و
چیزهای خنک دادن که کیموس ان پسندیده باشد و یک هفته برین
ترتیب بودن پس دیکر بار هم اکحل کشادن اکر قوت قوی باشد خون را
بدان مقدار که طبیب تقدیر کند که بیرون می باید کرد بیک بار بیرون
کردن از بهر انکه این استفراغ که بیک بار باشد قوت بر امدن بخارها
بر دماغ باز کیرد و اکر قوت قوی نباشد ان قدر که بیرون باید کرد بدو
دفعت یا بسه دفعت بیرون کنند و اکر از رک خون رقیق بیرون اید
و بدین سبب است که رک فراخ باید کشاد تا خون غلیظ باسانی بیرون
اید و زنان را رک مابض باید کشاد و یا صافن تا حیض ایشان روان
شود و تن پاک کردد و انجا که طبیب را معلوم کردد که بخار این خون اندر
دماغ محکم شد است رک پیشانی باید کشاد و تا خون غلیظ باسانی
بیرون اید و پس از کشادن رک یک هفته اسایش دهد و بعد از ان
مالجبن چنان که بیشتر یاد کرده امد است و استفراغ بیاره فیقرا
و اطریفل کوچک افتیمون هم بران ترتیب میکنند اکر بدین علاج
اثر بهتری پدید اید نبها و نغو و اکر نه داروهای قوی تر دهند و
بهترین داروها اندرین باب ایارج جالینوس اکر از پس انکه سه
دفعت با یارج جالینوس استفراغ کرده باشد و اثر بهتری بدید
نیاید حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و

شحم حنظل و سقمونیا هر یک بدان مقدار که طبیب از بهر آن
شخص صواب بیند و ایارج روفس و لوغاذیا نیز با مطبوخ
افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس و میویزج
مثقال دانکی نمک هندی سودمند باشد و اگر ازین نیز راحت نیاید
حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا ترکیب کنند نیم و بدهند اسکنه
بیکوبید حجر ارمنی دو درم تا سه درم باید داد بیکوبید نگاه هندی بیفزایند
چنانکه صواب بینند از بهر هر شخص و جای دیگر بیکوبید که پیش
یکدرم دهند و اندر هر شربتی از داروهای قوی باید مگر شربت یکبار
یا دو بار سه درم اطریفل کوچک و یکدرم افتیمون ترکیب کنند و بدهند
و هرگاه که این همه شرطها بجای آرند و علت بر حال خویش باشد نومید
نباید شد لکن همین طریق بر دست می باید داشت که هر وقت که هوا
گردد بهتری پدید آید و اگر از آن هوا بهوای دیگر شود صواب باشد
و معجون نجاح اندرین باب سخت نافع باشد خون را از خلط سودا
صافی کند صفت معجون نجاح بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله
از هر یکی ده درم تربد و اسطوخودوس افتیمون بسپایج از هر یکی پنج
درم غاریقون پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم انگبین مصفی
چندانکه همه داروها سرشته شود شربتی چهار درم و اگر شخص ضعیف
باشد و علاجهای قوی احتمال نکنند او را جز با الجبن و سفوفی که بان

دهند علاج نشاید کرد صفت سفوف بگیرند افتیمون و هلیله
سیاه از هر یکی یکدرم شکر چهار درم همه را بکوبند و سفوف کنند
و اگر شخص باشد که قی کردن آزموده باشد و آسانی تواند کرد
نخست و بمعده آید و بقی بیرون شود و تدبیر قی برین گونه باید کرد
نخست سه روز اندر طعام چیزهای لطیف کننده بکار می برد
چون ترب بسرکه و کرفس و سداب و ترب لختی فزون تر بکار برد
و از داروهای قی انجیر طبیب صواب بیند بدهند تا قی تمام کرده شود
اندر مدت سه هفته سه دفعت قی کند بدین ترتیب و هر بار
که از قی فارغ شود ضمادی سازند از مصطکی و افسنتین رومی
و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده او نهند تا معده را
قوت دهد و از بعد آنکه سه دفعت قی کرده باشد تدبیر علاجهای
دیگر کنند که یاد کرده آمده است و بباید دانست که حال اسپیجی
سودا با خون مختلف باشد گاهی که سودا لطیف تر و تیزتر باشد
و از خون متمیز باشد اندر عروق بر سر خون ایستاده باشد
چنانکه بیماری طاقی گویند خارش و گر و بهق سیاه و مانند این از
وی تولد کند و علاج این سهل تر باشد از بهر آنکه ماده لطیف است
و از خون متمیز و گاهی که سودا ساکن تر و غلیظ تر باشد روی
بر نشیب دهد چنانکه بیماری را است گویند بواسیر و دوالی و داء الفیل

[illegible]

از وی تولد کند و این را نیز بحکم اندازه خون متمیز باشد سهل
شمارند اگرچه علاج او عسیرتر باشد و گاهی که همه اجزای سودا
با اجزای خون آمیخته باشد تا متمیز بیماریهای گوناگون
تولد کند و این نوع مالیخولیا که یاد کرده آمد از آن جمله باشد
و آنجا که سبب مالیخولیا گرمی جگر و جوش خونهای او باشد حال
او هم چون حال مکبودان باشد و مکبودان کسی را گویند که
اندر جگر او آفتی باشد و علاج او بشربتهای خنک باید کرد چون
آب تخمها و آب کسنه و کشکاب و آب کدو و آب خربزه هندی
و شراب بنفشه و استفراغ بآب لبلاب و آب کسنه و فلوس
خیارشنبر و حمامها و شیر خشت باید کرد و ماء الجبن
و برگ باسلیق باید گشاد و غذاهای خنک باید داد و هر وقت
که طعام خورد لختی کوک و کسنه با سرکه بخورد و اگر سستی باشد
یا حاجت آید که خلطی را لطیف کنند لختی کرفس با آن بخورد
و سکنجبین و اسفاناخ نیز موافق باشد و کوک و کسنه بخله و خام
سود دارد و اگر قوت ها ضعیف قوی باشد و اندر منفذهای جگر
سده نباشد طعامهای خنک و غلیظ باید داد تا با حرارت
جگر باز کوشد و با آن برابری کند چون هلام و فسرده از گوشت گاو
و ماهی بزرگ و بطون گاو و سرو پاچه بره بچه و مانند آن و آنجا

که سبب ضعف سپرز باشد رگ اسیلم باید زد و سپرز را پاک کردن
و قوت دادن بتدبیرها که اندر باب علاج سپرز یاد کرده آید و
ماء الجبن که به سکنجبین افتیمونی کرده باشد می باید داد و هرچه اندر
علاج ماده سودای که با خون آمیخته باشد یاد کرده آمد دست بکار
داشتن و آنجا که مالیخولیا مراقی باشد قی باید فرمود مگر کسی را که
باسانی قی کند و خلط اندر فضای معده باشد و صواب آن باشد
که طبع را نرم دارند با افتیمون و ایارج فیقرا بهم آمیخته و اگر حاجت
آید که هر روز از این ترکیب یعنی افتیمون و ایارج فیقرا مقداری
که طبیب مصلحت بیند بخورد سخت نافع باشد معده را پاک کند و
خلطها را که اندر معده باشد باسانی از معده فرو گذرانند و دفع
کنند و هرگاه که این طریق بدوست دارند معده و امعای معده بران
راست بایستد که ثقل را دفع میکند و هر بامداد شراب افسنتین مقدار
سی درم بدهند صفت شراب افسنتین بگیرند دو من ده درم گل سرخ
بیست درم ترید سپید تراشیده چهار درم سنبل هندی ده درم
و اندر بعض نسختها همی آید مصطکی و اذخر ساذج هندی از هر یکی
دو درم غاریقون چهار درم این همه را اندر دو من آب بپزند
تا نیمه باز آید و بپالایند هر بامداد سی درم از این شراب با بیست
درم شکر سوده بخورد و اگر مطبوخ بود با ریک را بپزند و بپالایند

وهر بامداد همچنین بکار دارند سودمند باشد معده را پاک کند وطعام
بگوارد وطبع را نرم دارد وهرگاه که معده پاک بیشود وطعام هضم میکند
وثقل طعام دفع میشود بادها وبخارها تولد نکند وماده علت بریده
شود وماء الجبن که از شیر گاو سازند واز شیر اسب طبع را نرم کند اندک
وبسیار را اسهال بسیار کند وطعام او یک لون باید الوان نشاید از
بهر آنکه قوت معده اندر هضم الوان متحیر شود هضم نتواند کرد ویک لون
را نیک هضم میکند وحیوانی که از بهر او کشند گوشت آن اندر برف ویخ بنهاد
باید کرد دیگر روز تا نرم شود وانچه بریان کند سخت بریان نباید کرد تا خشک
نشود وهنوز تری باید که مانده باشد وبباید فرمود تا هر وقت که معدهٔ او خالی
باشد افسنتین رومی شبت وبودنه دشتی وزیره وانیسون وتخم کرفس اندر
اب بجوشانند وبپالایند وآن اب را اندر مثانه گاو کنند وبر معده او نهند
ونگاه دارند معده را قوت کند وبادها باز دارد واگر خواهند که قوی
تر باشد سعتر وکندر بران چیزها باز کنند وبباید دانست که بیشتری
خداوندان مالیخولیا از شربتها وطعامهای تر وسرد منفعت یابند بدو
سبب یکی ضدی تریها تا خشکی سودا دوم انکه از چیزهای سرد وتر بادها
وبخارها تولد نکند وبر دماغ نرود واگرچه منفعت چیزهای تر وسرد ایشان
را منفعتی حقیقتی نیست لکن بحکم انکه ازین چیزها تولد سودا نباشد
مدد وماده سودا از تن ایشان گسسته کرد دران ماده که حاصل باشد

بخار نتواند کشت امیدوار باشد که طبیعت بر آن مستولی کردد وان را اصلاح
آرد واز بهر این معنی است که گاه باشد که تدبیر غلیظ بگذارد که سودا چیره کردد
وگاه باشد که تدبیر لطیف زیان دارد وسودا را یاری دهد از بهر آنک تدبیر
لطیف اخلاط را بسوزاند وسردی وتری را کمتر کند وباشد که خداوند این علت
از قذف بلغم یا بد مغرور نشاید شد از بهر انکه راحت از قذف بلغم بنا شد لکن
هرگاه که امتلا وفساد در اخلاط اندر یک دیگر بقذف بلغم کمتر شود راحت بدید آید
ازینجا معلوم کردد که اصل اندر علاج مالیخولیا انست که تری حاصل میکند واندر
استفراغ سودا هیچ تقصیر نکند روفس میگوید از جهت استفراغ سودا ده واز
کرمتوا نیمون با ماء الجبن بباید داد واگر ماء الجبن حاضر نباشد با ماء العسل دهند
ودوازده کومتونه درم باشد ومیان هر استفراغی تا استفراغ دیگر هر روز شراب
افسنتین می باید داد از بهر انک افسنتین اندرین علت سخت نافع است معده
را پاک کند وقوت دهد وادرار دبول آرد وچون از خلط غلیظ بادرار دبول صافی
شود وانجا که مایه سودا با بلغم غلیظ آمیخته باشد سکنگبین که از سرکه عنصل
سازند موافق باشد خلط غلیظ را لطیف کند روفس میگوید جماعتی را شناسم که
افسنتین تنها بکار داشتند وازین علت سلامت یافتند بختیشوع میگوید من
آزمودم افسنتین را اندرین علت هم چنان یافتم که روفس میگوید منفعت
آن بزرگ دیدم روفس حکایتی میکند وان حکایت اندرین باب سخت با فایده است
میگوید مردی را دیدم که عمر او سی سال بود خداوند را معای او خلطی غلیظ لزج کرد

آمده بود و بدان سبب طبع او بسته بودی چنانکه هر سه روز یا چهار روز یک بار
طبع او اجابت کردی و جز بدارو یا حقنه طبع او نرم نشدی و هر وقت که دارو
خوردی بلغمهای غلیظ چون سنگ شده از وی بیرون آمدی و من از بهر او سکنجبین
منفعت
عنصلی ساختم بعسل و او را فرمودم که هر روز یکه شربت ازین میخورد و از آن
یا منفعت و هر روز یک بار طبع او اجابت همی کرد و از آن بلغم لختی همی آورد مدتی
بر آمد مرا ندید و با من مشورتی نکرد و همان سکنجبین بکار میداشت
پس از قریب یکسال نزدیک من آمد و گفت اندر سپرز خویش سوزشی همی یابم
دست بر سپرز او نهادم اما پی ندیدم از وی پرسیدم که اندرین مدت که
مرا ندیده چه میکرده گفت از آنچه تو فرموده هیچ نکردیده ام و آن سکنجبین
بکار میداشته ام گفتم تا دست از آن سکنجبین بدارد و بعوض آن چیزی
دیگر فرمودم روزی چند بگذشت آن سوزش سپرز کمتر نشد من از بهر آنکه
گمان بردم که بسبب آن سکنجبین که بپیوسته بکار داشتست آن خلط غلیظ
کمتر شدست و خلطی تیز اندر تن او تولد کرده داروی مسهل دادم دارو پس
کاری نکرد دیگر روز افتیمون بسیار و بسفایج و اندکی سقمونیا دادم طبع
او اندکی گشاده شد و حرارتی قوی که از افتیمون تولد کند زاندر وی او تولد
کرد روز دیگر ماءالجبن با افتیمون دادم شبانگاه آن روز وی را تب آمد و دیگر
روز اعراض مالیخولیا پدید آمد چون این حال بدیدم خواستم که او را فصد
کنم باز احتراز کردم و بر سپرز و بر همه شکم او ضمادی ساکن کشیده و قوت

دهنده بر می نهادم و هر وقت که اعراض مالیخولیا ساکن شدی گفتی آن سوزشی
سخت تر است و بیالاید میدهد دیگر روز از پای چپ او نزدیک بشتالنگ
رگی بگشادم و خون بیرون کردم مقداری سره آن سوزش اندکی کمتر شد و اعراض
مالیخولیا بیشتری زایل شد روز دوم بدو دفعت خون دیگر بیرون کردم
از بهر آنکه قوت مرد بر جای بود و فردای این روز ماءالجبن دادم بی افتیمون تا
از حرارتی که افتیمون کند اندیشیدم لکن ماءالجبن بسیار دادم تا طبع او
اجابت کند و حقنه بتر فرمودم و ضمادهای خشک بر سپرز می نهادم
و روز دیگر اندکی سقمونیا اندر ماءالجبن حل کردم و بدادم برین ترتیب هشت
روز او را علاج کردم بسلامت از علت بیرون آمد هم روفس میگوید مردی
دیگر را دیدم که هر سال فصل بهار اندر میان پهلوهای او دردی سخت
پدید آمدی و با این درد تب بودی و تنگی نفس و گفتی این دردیست سوزان
و اندر جایگاه درد حرارتی ظاهر یافتی و هر سال بسبب این درد فصد کردی
و مسهل خوردی لختی درد کمتر شدی لکن تا هوا گرم نشدی بقیت
درد بر جای بودی او را گمان افتاد که فصد کردن و دارو خوردن او را
سود نمیدارد و اگر علاج کند یا نکند این درد مدتی سلطانی خویش میراند
و بدان وقت زایل میشود درست از رگ زدن و دارو خوردن بداشت
آن درد بر وی صعب گشت و از پس سه روز آغاز کرد بسوی بالا بر آمدن
تا بنزدیک پستان رسید رگ زد و دارو خورد فایده ندید و آن درد هم

چنان برآمد تا بر خساد او رسید من اندیشیدم که نباید این درد ۵۴
بچشم و دماغ برآید و مرد هلاک شود دو بار فصد کردم یک بار
بر پای چپ نزدیک بشتالنگ و یکی بار بر دست و سه بار مسهل
دادم پس بر میان پهلوها داغ برنهادم آنجا که آغاز درد از آنجا
بودی آرامی تمام پدید آمد و چهار روز گذشت و هیچ رنجی نبود روز
پنجم گفت پیش چشم خالهای سیاه می‌بینم و از بهر آنک فصد بسیار
کرده بودم و داروها داده و خشکی تولد کرده بود نه فصد توانستم
کرد و نه دارو توانستم داد تدبیرهای تری آرنده مشغول گشتم
تا هر گاه که لختی تری باز آید اگر دیگر باره مسهل باید داد بدهم این
خالهای سیاه دو روز بود روز سیوم اعراض مالیخولیا پدید آمد
قوم امیدها از وی برداشتند لکن من از بهر آنکه دانستم که بیخ ماده
گسسته کرده‌ام ایمن بودم و بتری باز آوردن مشغول می‌بودم
کشکاب و چغندروس و غیر آن میدادم بمدت سی روز علت زایل
شد و از ابتدا پدید آمدن درد تا آن روز که علت زایل شد هشتاد
روز بود طبیبان سبب این حال جستن گرفتند و هر یکی چیزی دیگر
گفتند و من دانستم اندر رگها نهای او فضله سودای بود تدبیر رنج
خود او را تباه میکرد و آن تباهی ببالا بر میشد و از بهر آنکه استفراغهای
قوی کرده بودم و اصل آن فضله بیرون کرده آنچه باقی بود تدریج

نقصان میگرفت اگرچه ببالا همی آمد چون بدماغ رسید ۵۵
ضعیف گشته بود لکن از بهر آنکه آنجا ماده یافت همچون خمیره
که بدو پیوست ضعیف بود باستفراغ حاجت نیامد لکن تدبیرهای
تری آرنده بصلاح آمد باذن الله عز و جل و اندر تجارب محمد
زکریا همی آید که جوانی را خداوند مالیخولیا نزدیک او بردند و آنچه
بروی ظاهرتر بود از اعراض مالیخولیا آن بود که گاهی موی روی
همی کندی ~~و گاهی کلوخ از دیوار همی~~ کندی و گاهی کلوخ از دیوار همی
کندی و اندر خایه او خلوکهای سخت پدید آمده بود چون با دربیبه
محمد زکریا فرمود تا وی را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند چندان
بیرون کنند که رنگ خون بگردد و اندر یک ماه دو بار مطبوخ
افتیمون دهند و آن شب که بامداد دیگر روز مطبوخ خواهند داد
وقت خواب سه درم افتیمون با مویزدانه بیرون کرده بکوبند
و بدهند و بامداد مطبوخ دهند و روغن بنفشه بر سر او همی نهند
و بر خایه او ضمادهای نرم کننده بر همی نهند و دل او خوش دارند بدین
تدبیر بصلاح آمد و سلامت یافت **صفت مطبوخ افتیمون** مطبوخ ا
بگیرند افتیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویزدانه بیرون
کرده از هر یکی ده درم بسفایج کوفته چهار درم و اندر بعضی نسخها همی
آید سنای مکی هفت درم همه را اندر یک من و نیم آب بپزند چندان که

بسرشت و بپالایند و از بهر کسی که مطبوخ نتواند خورد حب افیتمون سازند
صفت حب افیتمون بگیرند افیتمون دو درم بسپایج و غاریقون از هر یکی
درمی خربق سیاه و نمک هندی از هر یکی نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ
ایارج فیقرا یک درم و نیم این دو شربت تمام باشد صفت مفرح که خداوند
مالیخولیا را شاید بگیرند بادرنجبویه پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه جوز
بوا فاقله ناردشک بهمن سرخ درنباد درونج زعفران تخم بادرنجبویه تخم فلنجمشک
از هر یکی دو درم و نیم مشک دانگی و نیم این همه را بکوبند و نگاه دارند و پنجاه
درم هلیله کابلی مقشر و هفتاد و پنج درم امله مقشر بگیرند و اندر دو من
آب بپزند تا به نیمه باز آید و به دست بمالند و بپالایند و نیم من انگبین بر افگنند
و به قوام آرند و داروها بر وی بسرشند چنانکه رسم است شربتی دو درم و نیم
نافع بود ان شاء الله عز و جل

باب دوم
از جزو دوم از گفتار نخستین اندر انواع دیوانگیها

دیوانگی چهار
نوع است یکی را بلغت یونانی مانیا گویند دوم داء الکلب سیوم صبار چهارم
قطرب اما خداوند مانیا دیوانه باشد که خوی ددگان گیرد و هر چه یابد بشکند
و بدرد و همیشه قصد آن میکند که اندر مردم افتد چنانکه خوی ددگان باشد
و نظر او به نظر مردمان نماند و داء الکلب نوعی از مانیا است لکن گاهی بدخوی
کند و گاهی مهربانی نماید و چاپلوسی کند هم چون خوی و ماده علت مانیا صفرای
سوخته باشد که اندر دماغ گرد آید یا بخار سودای سوخته و مالیخولیا خون

سودای باشد یا بلغم سودای یا بسیاری سودای طبیعی و صبار را از پس
سرسام و تبهای محرقه افتد و سبب آن خشکی طبع بیمار باشد تا بدان سبب
حرارت و بخار صفرای سوخته به دماغ او شود و تب ضعیف گردد چنان
که گمان افتد که نیست و قطرب نوعی است از مالیخولیا و خداوندان بر یک جای
قرار نگیرد و قطرب جانوری است خرد چون پشه بر سر آب میرود و حرکتهای
زود زود کند از چپ و راست و پیش و پس نی ترتیب و نی معنی و از جهت بی
آرامی این علت را قطرب گویند علامتها فرق میان مانیا و سرسام گرم آنست
که خداوند سرسام اندر تب مطبقه سوزان باشد و چشمهای او سرخ و رگهای
چشم او برخاسته و چشمهای خداوند مانیا خشک و دور فرو رفته و پوست
روی و پیشانی او خشک و درشت و تن او لاغر باشد و سخن پریشان بسیار
گوید و نبض بسبب خشکی صلب و صغیر و دلیل اندر بیشتر وقتها ربی تمام
رنگ باشد و گاه باشد که بسرخی گراید و قوام اندر وی و حال رقیق باشد اما اگر
ماده او صفرای سوخته باشد تند و جهنده باشد و زود اندر حرکت آید و لکن
زود فرو آرامد و اگر ماده او سودای سوخته باشد ساکن تر از آن باشد بلکه
همچون غافلی و متفکری باشد لکن هر گاه که بشورد و اندر حرکت آید او را دشوار
فرو توان گرفت و دیر آرام گیرد و خداوند داء الکلب میان این و آن باشد از بهر
آنکه ماده علت او با خون آمیخته باشد و خداوند صبار را از همه سوزنده تر و بیقرار
تر باشد و پریشانتر گوید و دلیل او سپید و رقیق بود هم چون آب صافی

از بهر آنکه مادهٔ علت او با حرارت همه روی بدماغ او دارد و از خویشتن
بدین سبب بی خبر باشد وگاه باشد که بوَل او باز گیرد و دست اندر زهار
زند و می مالد او زنی عقلی نداند گفت که چه می باشد وگاه باشد که لرزه با ندا[مهای]
او برافتد و خداوند قطرب از مردم بگریزد و ماوای اندر گورستانها گیرد
تا مردم کمتر بیند و اگر یکی را بیند از وی بگریزد و اگر از آن جانب دیگری
بیند از آن نیز بگریزد و ترش روی گرفته و اندوهمند باشد و بر پای او ریشها
و جراحتها باشد از بهر آنکه بشب بسیار گردد و پای او بر سنگ و بر خار و
مانند آن همی افتد جراحت همی شود و از وی بنیک حذر باید کرد از بهر آنکه وی از
مردم نترسد و اعتقاد او چنانست که از مردم بباید گریخت اگر ناگاه کسی
در دست وی افتد بدین اعتقاد از دست وی دشوار تواند رست علاج
این علت بعلاج سرسام گرم نزدیک [است] نخست نگاه باید کرد اگر امتلای اخلاط [باشد]
فصد کنند تا اخلاط خون بدکمتر شود و بهر وجه که ممکن شود تدبیر آن کنند که
تری بدو بازمی آرند و هر یکچندی استفراغ سودا میکنند اینجا که خلط سوی
یا صفرای باشد از پس فصد استفراغ به مطبوخ هلیله کنند و اینجا که خلط سودا[ی]
باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون کنند و صفت مطبوخ افتیمونی اندر باب
گذشته یاد کرده امدست و این صفت مطبوخ هلیله است بگیرند هلیله
زرد مقشر یازده درم هلیله کابلی مقشر ده درم افتیمون دو می افتیمون از
هر یکی چهار درم بسفایج نیم کوفته پنج درم سنامکی سه درم تربد نیم کوفته

چهار درم آلوی سیاه سی عدد خرما هندی بیست درم فلوس خیار شنبر بیست
درم ترنگبین پنجاه درم این مطبوخ بپزند چنانکه رسمست و بپالایند اگر حاجت
اید نیم دانگ سقمونیا در وی حل کنند و بدهند این نسخه جوهر دستوریست و طبیب
درخور دهر شخص تصرف میکند و میکاهد و می فزاید باشد که بنفشه و نیلوفر و غا[ریقون]
زیادت کند و از جهت سر اعلت معده مصطکی و انیسون زیادت کنند و تدبیر
تری باز آوردن بدین ترتیب کنند هر بامداد شربتی کشکاب مقدار چهل درم
با بیست درم شراب خشخاش و سه درم روغن بادام بدهند صفت شراب
[واب بنفشه و اب نیلوفر]
خشخاش بگیرند گلاب کدو از هر یکی نیمن تخم خشخاش سپید صد درم کوفته و نرم
کرده و بعضی طبیبان یکی مثقال تخم فنک سپید نا کوفته با این یار کنند تخم را اندرین
آبها تر کنند و سه دوز بنهند پس تخمها را بدست بمالند و بفشارند و آب را صافی
کنند و یک من شکر بر افکنند و بر سم جلاب بپزند و به قوام آرند و از پس این شراب
گرمابه و آب زن و روغن بنفشه مالیدن و از پس گرمابه آسایش غذا دادن و غذا[های]
سبک و گوارنده و پسندیده چنانکه معلوم است و اگر از کشکاب ملالت نماید
شراب با آب انار شیرین دهند و اگر طبع خشک باشد با شراب آلو دهند تا هم
تری کند و هم طبع را نرم کند و نگاه کنند اگر اندر دماغ فضله خونی باشد رگ زیر
زفان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند و اگر فضله سودایی باشد هر چند [گاهی]
دو درم حب شبیار بدهند صفت شبیار ایارج فیقرا و افتیمون از هر یکی دو [درم]
اسطوخودوس یک درم شحم حنظل یک درم حجر ارمنی مغسول یا حجر لاژورد مغسول

از هر یکی یکدرم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم کتیرا یکدرم حب کنند چنانکه رسمست واگر فصد صفرای سوخته باشد شیاره بدین صفت سازند بگیرند ایارج فیقرا و هلیله زرد وافتیمون از هر یکی یک جزو سقمونیا نیم جزو شربت یک مثقال و شیارها باندازه حاجت باید داد وافراط بسیار نشاید کرد تا خشکی زیادت نشود لکن چندانک میدانند که منفعت میکنند می باید داد واما مطبوخها چندانک توانند بکار می باید داشت واگر اندر یکروز پنج بار مطبوخ بکار دارند شاید خاصه پس از آنکه استفراغ کرده باشد صفت مطبوخ بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشک جو برگ بید گل سرخ برگ کوک از هر یکی یک مشت بابونه یک مشت برگ مورد یک مشت برگ عنب الثعلب یک مشت این همه را بپزند واندر رگها به پیش سر او بخشارند واین آب نیم گرم بر سر او می چکانند و سر و با بحیره می پزند و آب آن بر سر او می نهند و شیر دختر بر سر او همی دوشند و مسکه بر سر او طلی میکنند واگر خواب نمی آید پوست خشخاش و بابونه بپزند و بر سر او همی ریزند و اندر غذاهای کوک و تخم همی پزند واندکی دارچینی با آن بکار میدارند و نباید گذاشت که طبع او خشک باشد تا بخار بر دماغ او نزود و رانها و ساقها او پیوسته می بندند و همی مالند و پایهای او اندر آب گرم همی نهند و میشویند ولکن اندر آب بابونه پخته باشد سخت نیک باشد و مغز تخم کدو اندر بنفشه پرورند و روغن آن بکشند و اندر بینی چکانند و اندر ناف و مقعد و کف پایها و همی مالند ولکن روغن مغز کدو با شیر زنان یا سپید

خایه مرغ بر سر او می نهند و اندر بینی چکانند صواب باشد و هر چه ادرار بول آرد از وی دور دارند و هر چه سده آرد چون نشاسته و غیر آن از وی دور دارند و شراب رقیق و سپید و ممزوج موافق باشد تری فزاید و خواب آرد واگر کسی را برنجاند یا از حرکتهای مضطرب بر خویشتن خیانتی کند او را ببندند و علاج میکنند واگر از بهر او چیزی چون قفصی بسازند و او را اندر آن قفص کنند و قفص را محکم ببندند و معلق او بخته صواب باشد و خداوند قطرب را هم بدین طریق علاج کنند الا آنک اندر فصد او مبالغت کنند و خود چندانک نزدیک غشی رسد بیرون کنند از بهر آنک خون او سخت بد باشد و اندر تری باز آوردن نیز مبالغت کنند بهمه نوعی و استفراغ بماء الجبن کنند واگر یک بنفشه هر بامداد شربتی ماء الجبن با شکر بدهند و با ایارج ارکاغانیس یا غیر آن استفراغ کنند صواب باشد و از پس استفراغ تریاق فاروق دل او را قوت دهند و اندر تدبیر خواب او نیز مبالغت باید کرد و چیزها خواب آرد چون افیون بقدر حاجت می باید داد تا بخسپد و طبع او آرام باید واگر سرسامی علاج کنند و بهتری ظاهر نشود او را نیک بزنند دردناک و پنجها سخت بر روی و بر سر او زنند و بر میان سر او داغ بر نهند که بدین طریق بهوش باز آید واگر دیگر بار بشورد دیگر بار بزنند باب سیوم از جزو دوم از گفتار نخستین اندر عشق عشق بیماری است که مردم ان را

خود بخویشتن میکشد و چون محکم شد بیماریی باشد با وسواس مانند مالیخولیا
و خود کشیدن آن بخویشتن چنان باشد که مردم همه اندیشه اندر خوبی
و پسندیدگی صورتی بندد و امید وصل و اندر دل خویش محکم کند و قوت
شهوانی بران مدد میدهد تا محکم گردد **علامتها** چشمهای عاشق دور فرو رفته
و خشک باشد و الا بوقت گریستن تر بشود و سخن گفتن او بیشتر باشارتهای
چشم باشد و با تبسم چنان که کسی چیزی خوش شود یا خبری خوب بیند و دم سرد
بسیار کشد و هر وقت که غزلی و بیتی شنود که اندروی ذکر وصال باشد طربی اندروی
بدید آید و اگر بیتی شنود که اندروی ذکر فراق باشد بگرید و حزنی اندروی بدید آید
و شمایل او از آنچه پیش ازان بوده باشد بگردد و نبض او مختلف و بی نظام باشد
خاصه اندر وقت که ناگاه معشوق را بینند یا نام او شنود یا خبر او یابد و کسی
که عشق و نام معشوق پنهان دارد بدین طریق بتوان دانست که معشوق کیست
او این گفت چنان باشد که طبیب انگشت بر نبض او دارد و نبض می‌پاید تا ناگاه
نام کسانی که گمان برند که گمان عشق او بر ایشان است یاد کنند و صفت هر یک
میکنند و احوال هر یک میگویند چند بار تا پیدا ماند با از تغیر نبض او نزدیک
شنیدن نام و صفت آن معلوم گردد که معشوق او کیست و چه نام است و خواجه
ابو علی سینا رحمه الله میگوید این طریق آزمودم و بدست آوردم که معشوق

کیست

کیست و دیدم که عاشق بیماریها کشیده بود و قوت او رفته و بحد ذبول رسیده
چون وی را امیدوار کردند که میان ایشان وصل کشیده بود و قوت او رفته
و بحد ذبول رسید و صحت خواهد بود و بدانست که آن امید درست است قوت
او باز آمد و علاج بذیرفت و سلامت یافت چنان از زود علاج بذیرفتن
او تعجب کردیم و میگوید چون علاج او دشوار گردد تدبیری باید کرد که بطریق
حلال میان ایشان وصل جویند تا زود بعلاج آید **علاج** نگاه باید کرد تا اندر تن
او هیچ خلطی سوخته هست اگر قوت دارد نخست تدبیر استفراغ آن خلط کنند
و اگر قوت ضعیف باشد قوت را مددی دهند و او را امیدها در پیش نهند
تا لختی قوت بدو باز آید پس تدبیر استفراغ کنند پس تدبیر تری باز آوردن
بر دست گیرند و تدبیر خوش خوابی او کنند چنانکه اندر بابها گذشته یاد کرده
آمدست و خصوصیتها و شغلهای مهم که مردم را مشغول دارند بر سازند
تا بدان مشغول گردد و اندیشه عشق فراموش کند و اگر دیگری را پیش او
ستودن گیرند و وصف شمایل و اخلاق او کنند و او را بدین دیگر رغبت افکنند
تا باشد که لختی بدین میل کند و قوت عشق آن نخستین کمتر شود و پیش از آنکه
این عشق دوم محکم شود شغلی مهم در پیش او نهند تا هر دو اندیشه از دل
او برخیزد و اگر عاشق خردمند باشد او را نصیحت دهند دوستان و دریغ

مدعی طبیب شربت که نه
تو مرض نمی‌شناسی ای

داشتن روزکار او و به عشق کفایت باشد و از جمله تدبیرها صواب هر یک چندی
کنیزکی دیگر خرند و بدان مشغول دارند تا بتدریج آن اندیشه فرامشت
کند و دل از آن بازدارد و نوعی دیگر از تدبیرهای صواب آنست که پیرزنان
نا محسان را برکارند تا از معشوق او حکایتهای زشت ناپسندیده که مردم را
از آن ننگ آید و نفرت کند میکویند تا دل او سرد شود و چنان باید که این حکایتها
با یکدیگر کویند و چنان نمایند که پنهان از و میکویند و غمیدانند که او شنود
تا ایشان را صاحب غرض نداند و بعضی را بسماع و طرب آسایش باشد و دل
خوش کردد و بعضی را اندیشهٔ عشق تازه کردد و زیان دارد و این بتجربه
توان دانست و بعضی را علاج اصحاب مالیخولیا باید کرد باب چهارم
از جزو دوم از کفتار نخستین اندر غفلت و ابلهی و فرامشتکاری
و هذیان و اختلاط ذهن و فساد تخیل این همه بیماریهای دماغ است
و آفت عقل است و سببهای غفلت و ابلهی و هذیان و اختلاط ذهن همه
اندر جزو میانین باشد از دماغ لکن غفلت و ابلهی آفتی است از جنس
نقصان و بطلان چون حال کودکی یا حال پیری و حرفی که کارهای ایشان
نشان دهد از نقصان عقل و هر چه از جنس نقصان و بطلان است
سبب آن سردی مزاج دماغ باشد از بهر سردی الله است که روح مفکره را

غلیظ کند و بفسرداند و از کار بازدارد تا بدان سبب غفلت و ابلهی
تولد کند و از بهر اینست که آفریدکار تبارک و تعالی محل تفکر و تمیز را که بخش
میانین است از دماغ کرمتر از دیگر بخشها کرد تا بقوت حرارت
افعال تفکر و تمیز حاصل میکردد و این سردی عارضی که سبب غفلت
و ابلهی است سه کونه باشد یا سردی ساده باشد یا سردی و خشکی بهم
باشد یا سردی و تری بهم باشد و هذیان و اختلاط ذهن آفتی و اضطرابی
است که مضرت آن اندر تمیز و تفکر پدید آید و خداوند این علت ندان کند
که باید کرد و ندان کوید که باید کرد و کفت و ندان جوید که باید جست و نه
اندیشد که باید اندیشید و سبب این یا کرمی دماغ باشد یا نقصان کوهر دماغ
از بهر آنکه این آفتی اضطرابی است و همچنانکه هر چه از جنس نقصان است سبب
آن سردی مزاج باشد هر چه از جنس اضطرابی است سبب آن کرمی مزاج باشد
که صورت و شکل مردم و غیر مردم و برابر خلاف آن عاید که باشد تا پیش
چشم او خیالها بدید آید که موجود نباشد چنانکه بیمار کوید این فلان
کس را از پیش من دور کنید و فلان را از من باز دارید و سبب اینها هم
کرمی دماغ باشد و آفت اندر جزو نخستین باشد از اجزای دماغ و فرامشتی
کران را بشاری فساد الذکر کویند آفتی است که سبب آن سردی مزاج بخش

بسیار باشد که اختلاط ذهن و هذیان با فساد تخیل بهم باشد و این چنان باشد

بازپسین دماغ باشد و این چنان باشد که همه خاستها بسلامت باشد
هرچه بیند درست بیند و هرچه شنود درست شنود لکن هرچه
دید و شنید زود فراموش کند و بباید دانست که اگر نخست آفتی
فراپیش باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ مضرت بافعال
تفکر و تمییز باز دهد سهل تر از آن باشد که اگر نخست مضرت اندر
افعال تفکر و تمییز افتد و بر تبع آن بسبب مشارکت آفت فراموشکاری
پدید آید اما اسباب اختلاط ذهن و هذیان یا بخار سودای سوخته
باشد یا بخار صفرای سوخته یا بخار رطوبتی عفن که اندر تجاو
یف دماغ گرد آمده باشد یا سوء المزاج گرم ساده یا بخار عفونتها
که از همه تن بر آید چنانکه اندر تبهای گرم باشد یا بخاری که از جا
سی عضوی یا المی و آفتی که اندر آن عضو باشد چون فم معده و رحم
و اماس پای و غیر آن چنانکه اندر باب مالیخولیا شرح کرده
آمده است یا بخشکی دماغ بسبب بی خوابی و اندیشه بسیار اندر علتهای
باریک یا غیر آن علامتها بباید دانست که اگر چه محل تفکر
و تمییز دیگر است و محل یاد داشتن دیگر از بهر آنکه هر دو از [جنس]
نقصان و بطلانست اسباب هر دو یکجنس است و علامتها

و علاجها هر دو نیک دیگر نزدیکست و گفته ایم که اسباب غفلت
و ابلهی سه گونه است یا سردی است ساده یا سردی و خشکی
بهم یا سردی و تری بهم اما علامت سردی و خشکی بی خوابی است
و خشکی بینی و ادراک محسوسات و معقولات بدشواری و کارهای
گذشته یاد نا آمدن و کارهای وقتی فراموش کردن از بهر آنکه معلوم گشتست
که چیزی [خشک] نقش بدشواری پذیرد و نقشها که پذیرفته باشد بدشواری
گذارد و علامت سردی و تری خواب بسیار است و بسیاری لعاب و آب
دهان و گرانی سر و چشم و کارهای گذشته فراموش گشتن و کارهای وقتی
بعضی مدتی اندک ماندن و بعضی زود فراموش گشتن و علامت سردی
ساده میان این و آن باشد و علامتهای اختلاط ذهن آنست که هر
بیماری که از دردی [همی] نالیده باشد و ناگاه از آن درد بیخبر شود و آنک
سبب درد زایل شده باشد باید دانست که از خویشتن بیخبر است و اندر
اختلاط ذهن افتاده و نیز جامه و گاه دیوار جستن و دست پیش چشم
آوردن و بر بسان آنکه کسی مگسی خواهد گرفت نشان اختلاط ذهن و فساد
تخیل باشد و علامتهای مادتهای سودای و صفرای و خونی و بلغمی و علامت
خشکی و نقصان گوهر دماغ همه اندر بابهای گذشته معلوم شده است و بباید

دانست که بیشتری هذیان و اختلاط ذهن اندر بیماریها از بای افتد و سبب
آن بخارهای بد باشد که از همه تن بدماغ می برآید و آنجا که بخارها از یک
عضو می برآید احوال آن عضو بر آن گواهی دهد **علاج** غفلت
و فراموشکاری آنجا که علامتهای سردی و خشکی ظاهر شود مزاج
بدل باید کرد و غذاهای گرم و تر معتدل و گرمابه و آب زن فرمودن
و تدبیر خواب او کردن و روغنهای معتدل بر سر او می نهادن و می
چکانیدن چون روغن نرگس و روغن خیری و روغن سوسن خاصه
پس از آن که موی سر ستره باشد و ضمادها و نطولها گرم و تر بر سر او
می باید کرد **صفت** نطول سر با بچه بره و بابونه و اکلیل الملک و حلبه
در شبت بپزند و آب آن بر سر او می چکانند و اگر پالوده بعسل عصیده
خرمای نیم گرم بر سر او می نهند صواب باشد و سر او را بخوابانیدن درشت
مالیدن چنانکه غذا بخویشتن کشد سودمند باشد و مالیدنی که
تحلیل کند نشاید و آنجا که علامتها سردی و تری ظاهر شود علاج از آن
نوع باید کرد که اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمده است و استفراغ نخست
بایارج فیقرا و شحم حنظل و اندکی جندبیدستر باید کرد پس بلوغاذیا
ایارج روفس و ایارج ساذریطوس و ایارج جالینوس استفراغها

کردن و از پس استفراغ دماغ را چیزهای بوییدنی قوت دادن چون
مشک و قرنفل و مرزنگوش و کوربوا و مانند آن و خردل را بکوفتن و با سکنجبین
بسرشتن و گرم کردن و بر سر او می نهادن از بهر آنک طبیبان قدیم هر کجا
خواسته اند که حرارت غریزی را بجنبانند و بعضوی که حرارت او ضعیف
گشته باشد باز آرند خردل بکار داشته اند پس چیزهای گرم تحلیل
کننده بکار داشتن چون نطرون و مانند آن صواب باشد و آنجا که معلوم
باشد که از معجون بلادری حرارتی فزونی نفزاید هیچ از وی سودمندتر
نیست خاصه اندر علت فراموشکاری و اندر استفراغ رطوبتهای افراط
و مبالغت نشاید کرد از بهر آنک بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و
هرگاه که رطوبت اصلی خرج شود ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تولد
کند که سبب زیادت سردی باشد و سردی و خشکی سبب زیادت فراموشکاری
باشد و همچنانک مبالغت کردن اندر استفراغ ماده حرارت اصلی را کم کند
استیلای حرارت اصلی را ضعیف کند و فرو میراند بدین سبب زیانکار
ترین کارها ممتلی گشتن است از طعام و شراب و مستی بترین همه کارها است
لکن اگر اندکی شراب انگوری کهن خورده شود حرارت اندر تن بگسترد
و روح قوت یابد و از بسیار خوردن آب مستغنی کند و بسیار خفتن
سخت زیان دارد خاصه از پس امتلا و بی خوابی بافراط هم زیان دارد از بهر

آنک روح را ضعیف کند و دماغ از بخارها ممتلی کردد و بر کند با دهان
نشستن زیان دارد و موافق ترین طعامی اندرین علت کوشت دراج است
بخاصیتی که او راست و آن آنست که غذای که از وی تولد کند کوهر دماغ از آن
بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و دار فلفل پرورده اندر علت فرامشتکاری
سخت سودمند باشد صفت آن وج را بگیرند و پاره پاره کنند هر پاره
چندانکه بند انکشت و آن را اندر خیره کنند و روغن کاو کداخته بر سر او ریزند
چندانکه بپهنای دو انکشت بر زبر او ایستاده باشد و خیره پر نکند سه یکی
از خیره تهی باید که باشد پس این را اندر جو پنهان کنند و چهل روز بگذارند
پس بیرون آرند و روغنی که از وی مانده باشد از وی بیرون کنند و انکبین
مصفی بجای آن باز کنند و چهل روز دیگر اندر زیر جو پنهان کنند شربت دو درم
یا سه درم فرامشتکاری ببرد دار بلیل همچنین پرورند معجونی که سودمند باشد
بگیرند کستن و بلیل سپید و سعد و زعفران و مر از هر یکی راستا راست و
بکوبند و با انکبین مصفی بسرشند هر بامداد یک درم بخورد صفت معجونی
دیگر بگیرند زیره کرمانی پنج درم بلیل یکدرم وج دو درم سعد دو درم هلیله
سیاه دو درم عسل بلادر یکدرم انجدکو فتنی است بکوبند و با انکبین مصفی
بسرشند انکبین بار چند همه داروها صفت معجونی دیگر بگیرند وج و سعد
و دار بلیل و زنجبیل از هر یکی ده درم همه داروها بکوبند و به بپزند نرم

و روغن کاو چرب کنند مقدار روغن ده سیر و با انکبین صافی کرده بسرشند
مقدار انکبین سی استار و اندر خیره کنند و خیره اندر میان جو پنهان کنند چهل
روز پس هر بامداد دو درم بخورند صفت معجونی بلادر این معجون را بلغت
یونان اتقر و یا کویانند و اتقرو یابلادر باشد بگیرند سنبل خوش بوی و سادج
هندی و مر و سلیخه و زعفران و اندر بعض نسخها هیج ارمنی آورده و افتیمون
وادخو ورنبوند چینی و حب البان مقشر و قرنفل از هر یکی اوقیه یک مصطکی و عسل
بلادر از هر یکی دو مثقال حب البلسان و زنجبیل و صبر از هر یکی اوقیه یک غاریقون
هشت درم بیخ سوسن آسمان کون دو اوقیه پوست بیخ بادیان یکمن و نیم خل الخمر
سه قسط و قسط صفت پوست بیخ بادیان اندرین سرکه تر کنند و سه شبان
روز بنهند پس بجوشانند تا سه جوش بر آید پس از آتش بردارند و بمالند
و قوت بیخ بستانند و بپالایند و ده رطل و نیم عسل با این سرکه بجوشانند تا
بقوام آید و داروها را بکوبند و بیزند و نخست عسل بلادر اندر وی حل کنند پس
داروها بدان بسرشند و اندر نسخه دیگر عسل بلادر هشت درم آورده اند
و غاریقون دو مثقال شربت تمام از وی یکدرم و کسی که ضعیف تر باشد کمتر
دهند فرامشتکاری و سستی عصبها و درد معده و همه دردها که از سردی
بود ببرد باذن الله عز و جل سکنی او خانه روشن بامداد بهر آنک این علت

از سردی خیزد و روشنایی از در رفتن آفتاب و ستارگان بد بد آید بدین
سبب روشنایی خواب کمتر برد و هرکه که خواهد که بخسپد خانه تاریک کند
و طریق علاج اختلاط ذهن و هذیان اینست آنجا که سبب بخار ماده تب
باشد که از همه تن بدماغ بر آید بالخلخها از گلاب و سرکه و روغن گل دماغ را
قوت باید داد و تن از ماده تب پاک کردن و باقی ماده از دماغ فرو کشیدن و مزاج
باعتدال باز آوردن و آنجا که ماده اندر دماغ باشد بحب بنفشه و حب صبر
و غرغره دماغ را پاک کند و پای بیمار بستن و مالیدن و شستن بآب گرم و طبع
نرم داشتن و آنجا که بخار از عضو بر آید نگاه باید کرد تا از کدام خلط و کدام
عضو می بر آید باستفراغ آن خلط و علاج آن عضو مشغول باید گشت و دماغ
را بالخلخها قوت دادن و آنجا که سبب بی خوابی و تفکر بوده باشد تدبیرهای
تری فزاینده باید کرد و لطوخها و ضمادهای معتدل بکار داشتن و شیر زنان
و روغن بنفشه و شوربای سر و پاچه و فالوده بشکر و روغن بادام بر سر
نهادن و ناف و مقعده و کف پای و ناخنان روغن بنفشه چرب کردن و
بسیار باشد که سبب گرمی دماغ و اختلاط ذهن حقنه نیز باشد که بخار آن
دماغ بر آید و صواب تر آن باشد که در جال حقنه نرم کنند چون کشکاب بروغن
بنفشه یا روغن گل و آنجا که اختلاط ذهن تب ضعیف نباشد و اندر عضو

افتی و البی و اماسی نباشد و از اسباب خشکی سببی سابق نباشد و علاجها صواب
کرده شود و از تو بهتری پدید نیاید بتیجه حجبل سخت بر سر و روی او
باید زد و زخمی نیک زدن تا بهش باز آید و بعضی را حاجت آید که بر میان سر
او داغی صلیبی بر نهند **باب پنجم از جزو دوم از
گفتار نخستین اندر بسیاری خواب ناطبیعی** بباید دانست که خواب حالی
است که روح نفسانی اندر آن حال از کار فرو بودن آلتهاء حس و حرکت باز ایستد
تا حاسته‌ها بیکار مانند و از افعال روح نفسانی جز حرکت آلتهای دم زدن چندانک
مردم بدان زنده باشد بماند و خواب طبیعی حال است که روح حیوانی روی
براندرون تن باز دارد تا غذا بپزاند و روح نفسانی اندر آن حال بر متابعت
او از کار فرو بودن آلتهاء حس و حرکت باز ایستد هم چنانکه دو جوهر لطیف
که با یکدیگر پیوسته‌اند و آمیخته باشد اگر یکی را حرکت افتد بجای جوهر دیگر
بسبب ضرورت حلا تبع او گردد و هم بدان جانب میل کند و گاه باشد که بر سبب
رنجی ریاضتی و حرکتی عنیف یا سبب استفراغ بافراط گوهر روح تحلیل پذیرفته
باشد و بسبب بسیاری تحلیل منبسط نتواند شد یعنی اندر همه تن گسترده نتواند
شد طبیعت آسایش جوید و روح نفسانی بدان سبب از کار فرو بودن آلتهاء حس
و حرکت باز ایستد چنانک روح حیوانی مددی یابد و آنچه بدل از وی تحلیل

افتاده باشد بدو بازآید و جواب عرق که بیماری را که تن درستی بدو
باز خواهد آمدن بدید آید از این نوع باشد و علامت نقصان علت باشد
لکن اگر اندر تن درستی بی سببی از این سببها که یاد کرده آمد جوابی عرق
بدید آید و مدت آن دراز باشد و اگر اندر حمی بیدار کنند بدشخواری
بیدار شود آن خواب طبیعی نباشد و این خواب که گونه باشد آن را سبات
گویند و بباید دانست که سببهای سبات و گرانی خواب نه است یکی بسیاری
تحلیل بدین سببها که یاد کرده آمد دوم نقصان علت چنانکه اکنون
گفته آمد سیوم داروی سرد یا سببی بیرونی که مزاج را سرد کند و بدان سبب
عصبها حس و حرکت خدر کرده و روح اندر عصبها چنانکه باید کار نکند
بقعر تن باز گردد و اندر تن منتشر و پراکنده نشود و مردم بدان سبب اندر سبات
افتد و اندر خواب عرق شود چهارم بسیاری تری اندر تن چندانکه عصبها
حس و حرکت را نرم و آغشته و سست کند و گذرهای روح را فرو گیرد
و گوهر روح را غلیظ و تیره کند تا حرکت انبساط نتواند کردن و مردم بدان سبب
اندر سبات افتد و اندر خواب عرق شود و خواب سخت و خواب ناگوار بود
طعام و گرانی آن بر سر معده از این نوع باشد و این هر دو زایل شود پنجم
تبی که نوبت آن سخت گردد و طبیعت با علت بر آویزد و بدان مشغول گردد و با

بسیاری ماده اندر سر ماند و گران بار شود و روح نفسانی چنانک بیشتر
گفته آمده است تابع او شود و دست از کار فرو هد و آلتهای حس و حرکت
باز دارد و مردم بدان سبب اندر خواب عرق شود خاصه اگر ماده بلغمی باشد
و بسبب عفونت گرم شده ششم بسیاری خون اندر تن هفتم بسیاری
بخارها بد که از عضوی بدماغ بر آید چون معده و شش و غیر آن هشتم
زخمی که بر سر آید و دماغ بدان سبب اندر زیر کاسه سر فسرده شود
تا زخمی که بر عضله صدغ آید و عصب حس بدان سبب کوفته شود و گذرگاه روح
بسته نهم حب القرع و کرمان دیگر که اندر معده و رودها تولد کنند و مردم
بدان سبب از غذا بهره تمام نیابد و بدل آنچه تحلیل کرده باشد بدو باز
نرسد و روح بدان سبب ضعیف گردد و بخارهای بد که از ایشان بدماغ
بر آید اندر آن یاری دهد و سبب خرخره که مردم اندر خواب کند رطوبتی
باشد اندر حنجره و حلقوم و برهم نشستن آن تا بدان سبب دم زدن باواز
بیرون آید و بباید دانست که از بهر آنکه اندر خواب نخست حس سمع
و بصر بکار شود واجب کند که سبب سبات اندر اجزای پیشین دماغ
باشد **علامتها و علاجها** آنجا که سبب سردی و تری باشد نبض نرم و
موجی و عریض باشد و رنگ روی و چشم رفان سپید باشد و پشت چشم

٧٦ اما سپیده و همه علامتها سردی و تری بود نبض نرم و موجی و عریض
باشد و رنگ روی و چشم و رخسار سپید باشد و پشت چشم اماسیده
و همه علامتهای سردی و تر ظاهر باشد و تدبیرهای گذشته بدان گواهی
دهد **و علاج** این بعلاج لیثرغس و علاج صداع سرد نزدیک باشد و ترتیب
این چنین باید نخست تن را بپالایند بداروهای قوی پس تن را بحب
اصطمخیقون پاک کنند و اگر حاجت آید حقنه نیز فرمایند و از پس استفراغ
بحب اصطمخیقون و بحقنه نواحی دماغ را بحب صبر و حب یاره و حب قوقا
یا پاک کنند و از غرغرات معده و چیزی دادن که رطوبت را ببرد و معده را قوت
دهد غافل نباید بود و بطولها تحلیل کننده بکار داشتن و غرغره کردن
و عطسه آوردن و اندامهای فرو سو نهند اندر آب گرم نهادن و دماغ را
بچیزهای بوییدنی قوت دادن و از تدبیرهای صواب یکی آنست که
بیمار را بخشم آرند و خبرهای کنند و گویند که خشم آلود شود از بهر آنکه
خشم حرارت غریزی را در تن او بجنباند و مزاج او را بصلاح آورد
صفت حب اصطمخیقون از قرابادین سابور بن سهل ایارج فیقرا ده درم
هلیله زرد افتیمون و غاریقون و بسفایج و نمک هندی از هر یکی دو درم
تربد سپید ده درم شحم حنظل و سقمونیا از هر یکی دو درم مقل ازرق

شش درم مقل را اندر آب انیسون پخته حل کنند و داروها بدان بسرشند ٧٧
و حبها کنند چند بلبل و اندر سایه خشک کنند شربت دو درم و نیم این
نسخه را شیخ گزیده میخوانند نسخه دیگر هلیله کابلی شش درم امله
و افسنتین رومی و غاریقون و سقمونیا از هر یکی سه درم اسارون
و انیسون و تخم کرفس از هر یکی دو درم تربد سپید هفت درم افتیمون
پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یکدرم فانید چهار درم همه داروها را
بکوبند و ببیزند و فانید را اندر آب حل کنند و بجوشانند تا بقوام عسل
شود و داروها بدان بسرشند و بکوبند تا همه هم چون خمیر گردد پس حبها
کنند چند بلبل شربت دو مثقال این نسخه کندی است **صفت** حب صبر
بگیرند صبر سقوطری سه درم مصطکی یکدرم بسایند و با آب گرم بسرشند
و حب کنند شربت دو مثقال **صفت** حب ایارج فیقرا بگیرند ایارج فیقرا
یکدرم شحم حنظل دانگی و نیم تربد نیم درم افتیمون دو دانگ سقمونیا دانگ
مقل کثیرا از هر یکی دانگی حب کنند چنانکه رسمست با آب کرفس نسخه دیگر
ایارج فیقرا شش درم هلیله کابلی بقشر چهار درم تربد سپید هشت درم
ناخواه انیسون از هر یکی دو درم نمک هندی دو درم و نیم شحم حنظل سه درم
کثیرا دو درم حب کنند با آب کرفس چنانکه رسم است هر هفته دو درم تا دو درم و نیم

بدهند **صفت** حقنه تیز تخم حنظل یک مشت سداب دو مشت
بودنه دشتی یک دسته کوچک افتیمون یک مشت همه را اندر یکمن و نیم
آب بپزند تا به سه یکی باز آید و بپالایند و مقدار صد درم از این آب او بگیرند
و یک اوقیه روغن بابونه با وی بیامیزند و حقنه کنند **صفت** حب
فوقایا ایارج فیقرا ده درم تخم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا
دو درم و نیم تربد و اسطوخودوس از هر یکی پنج درم حب کنند
چنانکه رسمست با آب کرفس جوشانیده و صافی کرده این جمله ده
شربت معتدل باشد نسخه دیگر صبر و سقمونیا و تخم حنظل و
مصطکی عصاره افسنتین رومی اگر عصاره حاضر نباشد
افسنتین از هر یکی راست راست حب کنند با آب کرفس شربت
یک درم یا یک مثقال این نسخه جالینوس است و اگر یک درم از این
حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع باشد و نواحی
دماغ را پاک کنند و مراعات معده و پاک کردن آن به تضییع صبر
و بضمادهای قوی کند باید کرد **صفت** نقوع صبر نسخه امین شراسون
بگیرند هلیله سیاه و هلیله و امله و بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر و بیخ
سوسن از هر یکی ده درم سنبل خوش بوی و قصب الذریره از هر یکی سه

درم سکاعی و بادآورد از هر یکی پنج درم تخم حنظل دو درم همه اندر
دو من و نیم آب بپزند تا به یک من باز آید و بپالایند و یک اوقیه
صبر سقوطری سوده اندرین آب کنند و اندر شیشه آبگینه کنند
و اندر آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه در خورد قوت
شخص **صفت** ضمادی که بر معده نهند تا تولد بلغم باز دارد سک
و رامک و لادن و عود خام از هر یکی سه درم گل سرخ چهار درم سنبل
و مصطکی از هر یکی دو درم مشک دانگی همه را بکوبند و با آب مورد تر کنند
یا با آب تمام بسرشند و هر وقت که معده خالی باشد بر معده نهند باقی
تدبیر مراعات معده از بابهای علاج معده طلب باید کرد **صفت**
غرغره که دماغ را از باقی رطوبتها پاک کند خداوند سبات و خداوند
نسیان و خداوند صرع و فالج را سود دارد بگیرند ایارج فیقرا
و خردل و سعتر و زوفا خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر
از هر یکی راست راست همه را بکوبند نرم و بسرکه عنصلی تر کنند و بانگبین
بسرشند و نگاه دارند وقت حاجت اندکی اندر سکنگبین عنصلی حل
کنند یا اندر آب کامه و بدان غرغره کنند و بلبل و کندس و جندبیدستر
بکوبند نرم و ببویانند تا عطسه آرد و بطول که اندر علاج لیثرغس

یاد کرده آمده است بکار دارند و چیزها که نه خواب آورد بکار دارند
چون فلفل و کندس بسایند و بر سوراخ بینی طلی کنند و چشم و روی
را بسرکه طلی کنند و پایها را از بن ران تا بقدم همی بندند تا بیدار
بماند و اینجا که سبب مزاج سرد ساده باشد نه رطوبت فراموشکاری
و نقصان تمییز علت آن باشد و سبات بدان گرانی نباشد و از آن
علامتهای خونین و بلغمی چیزی ظاهر نباشد و علاج او بوی مشک
و مرزنگوش و جندبیدستر و تفاح اذخر و قسط و جوز السرو و ایهلی
و قرنفیون و عاقرقرحا بیارند بر سر می نهند و شرودیطوس
و تریاق دادن سخت نافع بود و اندر غذاها نخواه و زیره و کرو
یا و بیر بکار دارند و طعام او نخود آب قلیه خشک و شوربا کنجشک
و مطجنه و مانند این باشد و اینجا که سبب بسیاری خون باشد اندر
تن علامتهای خون ظاهر باشد و علاج او فصد اکحل و قیفال است
و حجامت ساق از پی فصد تا ماده علاج او باشد لکن طبیب بحسب
مشاهده زیادت و نقصان میکند و اینجا که سبب سرمای بیرونی
باشد علامتهای اخلاط هیچ ظاهر نباشد و رنگ روی بسبزی گراید
و نبض صلب و کشیده و متفاوت باشد و علاج او تریاق شرودیطوس

ودوای مشک و مانند آن دادن و روغن قسط با جندبیدستر و قرنفیون
و روغن بابونه با جندبیدستر بر سر می باید نهادن و سداب و جند
بیدستر و عاقرقرحا اندر آب پختن و آب بر سر او ریختن و بوی
مشک و جندبیدستر سخت نافع باشد و اندر طعام حلتیت یا سیر
و کور مغز در افکندن و اینجا که سبب خوردن داروی سرد باشد
چون افیون و تخم بنک و یبروح و تخم لفاح و جوز ماثل و کشنیز تر
بسیار و اسپغول بسیار تا علامتها که اندر کتاب سموم یاد کرده
شود و اینجا که سبب برآمدن بخاری بد باشد که از عضوی برآید سر
گشتن که بتازی دوار گویند و آوازها که اندر گوش افتد و خیال
و رنگها که پیش چشم پدید آید چون مگس و پشه و خطی سیاه یا سرخ
یا زرد و مانند آن از پیش برده باشد و علاج آن چنان باشد
که نخست بعلاج آن عضو مشغول کردند چنانکه هر یک اندر جایگاه خود
یاد کرده آمده است و جانب دماغ را بضمادها و بطولها در خور قوت
میدهند و بای بخارها از دماغ فرود آید بطریق پای مالیدن و بستن
و اندر آب گرم نهادن و حب شبیار دادن و اینجا که سبب نوبت تب
باشد بعلاج تب مشغول باید بود و تن از ماده تب پاک کردن پس بقوت

دماغ و پاک کردن او مشغول شدن چنانکه یاد کرده آمده است و آنجا که
سبب ضعیفی روح باشد اسباب آن از پیش رفته باشد و بیند رنج
اندر سبات افتد و علاج با ماء اللحم مثرودیطوس و مفرح و دوالمسک
باید کرد اگر محرور باشد مثرودیطوس اندر شراب سیب یا اندر شراب انار
باید داد و هم سنگ مثرودیطوس طباشیر با وی سرشته و اگر مبرود
و مرطوب باشد مثرودیطوس اندر ماء العسل یا اندر میبه یا اندر
شراب انگوری باید داد و ماء اللحم نیز با اندکی شراب باید داد و محرور
ماء اللحم با گلاب و آب سیب باید داد و صندل و گلاب می‌بویانیدن و علاج
غشی باید کرد و آنجا که سبب زخمی باشد علاج او اندر مقالت دستکاری
آنجا که علاج زخمها یاد کنم گفته آید ان شاء الله عز و جل و آنجا که سبب
حب القرع باشد پیش از آن علامتهای آن ظاهر بوده باشد و علاج
او علاج حب القرع باشد و پاک کردن دودها از روده‌ها پس دماغ را
قوت دادن و بخارها باز گردانیدن و فرق میان سبات و غشی آنست
که نبض خداوند سبات قوی باشد و به نبض تن درستان ماند و نبض
خداوند غشی ضعیف باشد بقیاس با نبض سبات صلب باشد
و رنگ خداوند غشی رفته باشد و رنگ سباتی بر جای باشد و فرق میان

سبات و سکته آنست که خداوند سبات را بجهد بیدار بتوان کرد و حرکت
او همچون حرکت خفتگان باشد و حواس او اگرچه کند باشد آخر چیزی
بر جای باشد و خداوند سکته را حس و حرکت بجملگی رفته باشد و بباید
دانست که هرگاه که اندر دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه
کردن سخت زیان دارد

باب ششم

از گفتار نخستین اندر بیداری و بی‌خوابی

بیداری حالتی است
که روح نفسانی اندر آن حال آلتها حس و حرکت را کار فرماید تا مردم
بقصد و اختیار خویش حرکتها میکند و از محسوسات خبر می‌یابد و بی
خوابی افراط بیداری باشد و اسباب بی‌خوابی هشت است یکی مزاج گرم خشک
دوم کم آمدن رطوبت شود اندر دماغ سیوم غمهای با تفکر
چهارم درد سخت پنجم امتلای تن از اخلاط و ناگواریدن طعام ششم
طعامهای که از وی بادها تولد کند بخار بر سر دهد تا مردم بدان
سبب خوابهای شوریده بینند و اندر خواب بترسد چون باقلی و عدس و
غیر آن هفتم بخارهای دخانی سوزان چون بخار تیز که از تن بدماغ
بر آید هشتم اماس سودائی چون سرطان و مانند آن که اندر حوالی
دماغ پدید آید نهم پیری و سبب بی‌خوابی پیران دو چیز است یکی شوری

رطوبت پیران دوم آنک کوهر دماغ پیر بقیاس با کوهر دماغ جوان
خشک باشد **علامتها و علاج** آنجا که سبب کم خوابی خشکی
مزاج باشد اندر سر و چشم هیچ کرانی نباشد و محسوسات زود ادراک
افتد و چشم و بینی و کام و دهان خشک باشد و تشنکی غلبه کند و اندر
نغر چشم حرارتی و سوزشی باشد **علاج** آسایش جوید و از حرکتها و
و تفکرها بپرهیزد و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو
شرینها بر سر می نهند و هر شب وقت خواب کف پای و ناف و مقعده
و بینی بدین روغنها چرب کنند و قطره دو نیم کرم کرده بکوش
اندر چکانند و لعاب اسپغول و برک خرفه کوفته و کدوی تر کوفته
بر سر نهادن و قلیه کدو و برک خرفه و کوک و اسفاناج خوردن
سودمند باشد و کرمابه و آب زن معتدل سخت نیک باشد و اکر
کسی را پس از کرمابه خواب نبرد بباید دانست که مزاج او درست نیست
یا خشکی سخت غالبست یا اندر تن او خلط بد است و حرارت کرمابه
آن را می بجنباند و بخار بر سر می دهد و تن را از آن خلط پاک باید کرد
و از تدبیرهای صواب که مردم کم خوابی را خواب آرد سماع خوش
و آهسته است و ایقاعها ثقیل خوش برده سه نهاوند و برده و زنکله

وآواز آب روان و آواز حرکت درختان که هموار باشد خواب آورد
و اکر کسی را کم خوابی باشد و پس از آن سلفه پدید آید زود هلاک شود و آنجا که
سبب خشکی ساده باشد نه کرمی علامتها همین باشد که یاد کرده شد لکن
تشنکی و سوزش نباشد و علاج هم بدان نزدیک باشد لکن عنایت بتری
باز آوردن باید کرد بچیزهای معتدل و آنجا که سبب رطوبت شور باشد چشم و بینی
تر باشد و هرگاه که بخسپد چشم رمص کند و اندر سر اندک مایه کرانی یابد و هرگاه
که اندر خواب شود زود بیدار شود و بجهد و تدبیر گذشته و سالهای عمر پیران
کواهی دهد **علاج** از همه خوردنیهای تر و شور و تیز پرهیز کند و طعام او ماهی
خورد تازه باشد و مرغ فربه و شوربای بکوشت بره و کم نمک و استفراغ بحب شبیار
کند و بیاره فیقرا و اکر باره فیقرا و شحم حنظل و هلیله زرد بهم ترکیب کنند صواب باشد
و آنجا که رطوبت بیشتر باشد عوض هلیله زرد تربد کنند و کل شکر با سکنکبین
عسلی سرشته بامداد موافق باشد بباید دانست که علاج کم خوابی پیران دشخوار
باشد و نطولی که از بابونه و کشنک جو سازند نافع باشد هر شبانکاهی بطول بکار باید
داشت و روغن بابونه و روغن الخواد بر بینی برکشند اندکی و اندر طعامها اندکی
کوک با تخم او بکار دارند جالینوس میکوید من هر روز از بهر خویش بقیله فرمایم
کرد از کوک و دارچینی بدباشد سودمند است و خواب آرد آنست که بفرمایند تا الحتی

کراز بهر کسانی که اندر تنهاء ایشان خلطی
اندر دوی بکار دارند تا عرب کوکبا از دارو ازین ها

ریاضت کند وازپس ریاضت اندر گرمابه شود وچون از گرمابه بیرون
آید واسوده شود طعام خورد وازین روغنها الحتی بکار دارد اندر حال در
خواب شود واینجا که سبب امتلا باشد معده سبک باید داشت از طعام و اخلاط
بدکم کردن واینجا که سبب طعامها نفاخ باشد ازان پرهیز باید کرد وباره تبقرا
وحیث بسیار بکار داشتن واینجا که سبب دردی باشد با اندیشه یا بخار است علاج
ان منع سبب باشد ودیا قوداساده بخار است از دماغ باز دارد وخواب آرد
وپیشانی وصدغ به روغنها خشخاش وروغن کوک جرب کنند وبطولهای تری
فزاینده بکار دارند واندر بخورها تخم خشخاش وتخم کوک اندر افکنند وهرچه اندر
علاج صداع گرم یاد کرده امد اینجا سودمند باشد واز چیزها که اندر باب
آن سوده اند سبل نحاست یکدرم افیون وزعفران ازهر یکی نیم درم اندر روغن گل
حل کنند وبینی بدان چرب کنند واگر شبانگاه وقت خواب او ببینند وچراغ بنهند
بنهند وقومی گرد او بنشینند وحدیث کنند وپارسی خوانند وسمری گویند واو را
رنجه دارند از بسیاری گفتن وشنیدن وتکلیف ان کردن که ان سمرها را
گوش دارد پس اطراف او بگشایند وچراغ بردارند وسخنها کستر کنند وهیچ
آواز ندهند بدین تدبیر بخسبد وخواب خوش یابد ان شاء الله تعالی

باب هفتم از جزو دوم از گفتار نخستین

اندر

اندر آب که از اندرون کاسه سر گرد آید و تشنگی کودکان بسیار باشد که زیر
کاسه سر بر بالای غشای صلب رطوبتی همچون آب گرد آید وعلامت وی آنست
که اندر سر گرانی همی یابد وچشمها باز کرده ماند چنانکه فراز نتواند کرد یا بدشوار
فراز تواند کرد وپیوسته چشم تر باشد واشک همی رود واین را علاج نیست
وگاه باشد که این رطوبت بیرون کاسه سر باشد وان بسیار افتد وکودکان طفل را
بیشتر افتد **وعلامت** وی آنست که از جایگاه فرو بستر تو بماند واندر زیر
دست نرم باشد وهرگاه که رنگ پوست بگردد وان جایگاه بر آمده تر نماید
با انگشت باز کوشد ودردی وسوزشی همی یابد بباید دانست که اماسی است از ماده
دیگر **علاج** اگر ماده بسیار باشد وهرگاه که انگشت بر نهند فرو نشیند وماده
بر اندرون باز میشود بعلاج ان مشغول نباید بود واگر ماده اندک باشد ومیان
پوست وگوشت باشد علاج وی دستکاری است بشکافند وپاک کنند وشراب
انگوری وروغن زیت بر جراحت کنند وببندند وسه روز بگشایند وپس از سه
روز بمرهمها علاج کنند واگر ماده اندک باشد ضمادی تحلیل کننده بر نهادن کفایت
باشد واما تشنگی کودکان طفل را علاج آنست که دایه کشکاب خورد واگر کودک را
اسهال باشد کشکاب از پست جو بریان کرده سازند وکودک را طباشیر وتخم
خرفه بریان کرده بدهند وبنفشه تازه بکوبند وبر سر او می نهند ودایه را

از کرمابه باز دارند و سپیده خایه مرغ با روغن گل بهم بزنند و بر سر کودک
می نهند و آب کدوی تر و آب کشنیز و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب را همه یا بجمله
حاضر باشد بر سر کودک نهادن سودمند باشد والله اعلم بالصواب

جزو سیوم

اندر بیماریها که سبب گرد آمدن خلطی غلیظ و بلغمی فزونی باشد اندر
کژدها و تجویفهای دماغ باب نخستین

اندر دوار و سدر یعنی سر گشتن دوار علتی است که مردم را چنان
نماید که جهان گرد او همی گردد و سر و دماغ او نیز همیگردد و بدین سبب نتواند
برخاستن و ایستادن و اگر برخیزد بیوفتد وگاه باشد که از صعبی دوار چشم
نتواند گشاد و سدر آنرا گویند که هرگاه که مردم بر پای خیزد چشم او تاریک شود
و سر او بگردد و بیم باشد که بیوفتد و سبب کلی هر دو را حرکت روح است که اندر
تجاویف و کژدها و رگها و شریانهای دماغ بیکی از سببها بجنبد و بگردد و موج
کند و هرگاه که روح باصره اندر معدن خویش بگردد چنان نماید که جهان گرد او
میگردد از بهر آنکه سبب نزدیک تر آنست که چیزها که برابر چشم باشد از برابر
می بگردد و این را تبادل محاذات گویند و هیچ فرق نیست میان آنکه
چشم از برابری چیزی بگردد از بهر آنکه حس بصر چیزها را از برابر ادراک کند و هرگاه

که چشم

که چشم از برابر چیزی بگردد حال همان باشد که چیز از برابر چشم بگردد از بهر آنک
اندر هر دو حال تبدل محاذات حاصلست و اسباب جزوی پنج است یکی آنست
که هرگاه که مردم اندر چیزی که سخت زود میگردد بسیار نگاه کند روح باصره
از نظارهٔ آن بیست گردانی بپذیرد و آن بیست مدتی اندروی بماند و هرچند
محسوس قوی تر باشد و قوتهای بدن ضعیف تر اثر محسوس اندر آلت حس قوی
تر باشد و بیشتر ماند و سبب دوم ضعف بیماریست از بهر آنک بیمار
ضعیف بتکلف بسیار حرکت نتواند کرد و بسبب تکلف روح او را رنج رسد و
حرکتی مضطرب کند و دوار پدید آید و سبب سیوم بخاری باشد که اندر تجاویف
دماغ بگردد و این چهار گونه باشد یکی آنکه بخار خود اندر گوهر دماغ تجاویف
گرد آمده باشد دوم آنکه خلطی بد اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد و بهر وقتی
بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منفذهای دماغ بگردد سیوم آنکه اندر معده
یا اندر رحم یا اندر مثانه و گرده خلطی یا آفتی دیگر باشد و بسبب مشارکت
بخار بر دماغ دهد و گاه باشد که بسبب تهی و گرسنگی فم معده اضطراب کند
و بخار و اضطراب بسبب مشارکت بدماغ باز دهد چهارم آنکه بخار از دل یا از
جگر یا از رگها و شریانهای همه تن بدماغ برآید و روح باصره را بجنباند و بگرداند
و بدان سبب دوار و سدر پدید آید و ماده بخار صفرا و بلغمی باشد بصرع ماند

و بدان اداکند و سبب چهارم آنک ناگاه سوء المزاج قوی بد پدید آید و بسبب
قوت سوء المزاج و ناگاه ان حرکتی مضطرب اندر روح بدید آید و دوار
تولد کند و سبب پنجم سبب بیرونی باشد چون افتادنی و زخمی که بر سر آید
علامتها و علاجها آنجا که سبب زخمی و افتادنی باشد و آنجا که سبب نظاره
چیزها کردن باشد آنرا بعلامت جستن حاجت نباشد اما علاج آنچه
از زخمی و افتادنی بود بدایه بتسکین درد مشغول باید بود و اگر دردی باشد و طبع
نرم باید داشت و قوت اخلاط از دماغ باز داشتن و اخلاط را بجانب پای
فرو کشیدن چنانکه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و آنچه از نظاره
چیزها کردن افتد علاج آن آسودن و ساکن بودن است و آنجا که سبب
بخاری یا خلطی باشد که خود اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد دوار
دایم باشد اگر معده پر باشد یا تهی دوار بر یک حال باشد و پیش از پدید آمدن
دوار صداع و گرانی سر و طنین گوش بوده باشد و روشنایی چشم تیره و حاشها
کند باشد و مزه طعامها تنک نیابد و اگر ماده بخار خلطی بلغمی باشد سر گران باشد
و خواب بسیار آید و نبض نرم و بطی و ضعیف باشد و همه علامتهای بلغم ظاهر باشد
علاج نخست دماغ را بحب صبر و حب قوقایا و حب اصطمخیقون پاک باید کرد و معده
را نیز بقی پاک باید کرد و ترتیب قی بر بهاکوتر باید کرد ترب بسیار بخورد با انگبین

حتى بكر

چندانک سیر شود و شبت بسیار اندر آب بجوشد و بپالایند و مقدار صد درم
از آن آب با چهل درم انگبین بیامیزند و یک درم نمک در افکنند و نیم گرم بخورد
و از پس قی معده را قوت دهد باطریفل کوچک و گلنگبین کهن با مصطکی و عود
خام کوفته و بهم سرشته و اگر هر بامداد بیست عدد مویز منقی بخورد سخت
نافع باشد و اگر تشنه شود بر تشنگی صبر کند چندانک تواند و سکنگبین
عسلی نیز موافق باشد و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط را از جانب
سر بجانب پای فرو کشیدن چنانک اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و طعام
نخوداب و گوشت دراج و تذرو و کبک و گوشت بزاری بروغن زیت یا روغن
گوز بریان کرده باید با دارچینی و زیره و اندکی گشنیز خشک اگر بدین تدبیرها زایل
نشود با ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن استفراغ کند و اگر ماده بخار
صفرا باشد اندر پیش چشم خیالهای زرد بیند و سر گرم باشد و خواب کمتر
برود هر چند روز گرمتر باشد دوار قوی تر باشد علاج نخست قی باید کرد
باب گرم و سکنگبین و از پس قی انار ترش و شیرین یا آلو امرود جیتی و بجوا بادی
و ریواج و شراب غوره و شراب سماق خوردن و دماغ را بحب بنفشه پاک کردن
و اگر بمطبوخ هلیله استفراغ کند روا باشد و سفوف هلیله زرد با شکر
اندر باب الجبن موافق باشد و هر بامداد آب انار ترش و شیرین خورد یا شراب

غوره حم غوره و مانند ان و طعام او از ~~غوره~~ سازند یا از رشک یا از سماق یا از
ریواج یا ارساح ردتر و نان او را خمیر با آب غوره و آب انار و آب سرود و آب
ریواج و آب سماق سرشند و حجامت پس سر و رک پس کوش زدن موافق
باشد و اکر دماغ ضعیف باشد هر بامداد و شبانکاه بست جو و کشنیز
خشک هر دو بریان کرده با شکر سوده بیامیزند و بروغن بنفشه چرب
کنند و بخورد و اکر ماده خونی باشد علامتهای خود ظاهر باشد و علاج
ان فصد قیفال و رک پس کوش و حجامت پس سر صواب باشد و پس از
فصد طبع بمطبوخ هلیله زرد نرم کنند و قوت بخار از دماغ باز دارد و انجا که
بخار از معده دماغ براید طعام کمتر کوارد و شهوت طعام کمتر باشد و فم معده
خفقان کند و علامتهای امتلای معده و ضعف ان ظاهر باشد و دوار کاهی
بیشتر باشد و کاهی کمتر و با دوار صداعی باشد اندر پیش سر و میان کاسه سر
علاج نخست قی باید کرد تا معده پاک شود و از پس قی ایارج فیقرا بکار دارد
و استفراغ بحسب قوت باید کند و اکر قوت ضعیف باشد نقیع صبر بکار دارد
و روغن کل بر پیشانی و موضع صداع طلی میکند چون روزی چند بکذرد
اندکی روغن بابونه با روغن کل امیخته بکار دارد و با آخر روغن بابونه تنها
بکار دارد و انجا که سبب مشارکت رحم و مثانه باشد احناس طمث یا احتاق

رحم پیش از دوار بود باشد علاج اکر سبب احتباس باشد تدبیر
ادرار طمث باید کرد و اکر احتناق باشد علاج ان باید کرد و هر یک اندر جای
خویش یاد کرده اید ان شاء الله عز و جل علاج و انجا که بخار از دل یا از جکر
یا از سپرز براید و کذر ان اندر رکها و شریانها باشد که اندر پس کوش است
و اندر پی کردن علامت وی انست که رکهای کردن بر خیزد و بر شود و شریانها
ضربان کند و اندر کردن و عصبهای او درزی بنا شد و هر کاه که ان رکها بد
بکیرند یا حریری تا بفشارند طلا کنند دوار ساکن شود علاج نخست بباید دانست
تا ماده از افعال جکر افتد و الم و افتی که اندر حوالی او باشد بر ان کواهی دهد
و لیکن ان باشد که نکاه کنند تا افت اندر کدام جانب است از جکر اکر اندر جانب
محدب باشد استفراغ بادرار بول کنند و اکر اندر جانب مقعر باشد استفراغ
به مسهل کنند و اکر از دل می براید پس از استفراغ شراب سیب و مفرحها بکار
دارند و اکر از سپرز می براید رکی اسلم بزنند از دست چپ و بر طحال ضمادهای
تحلیل کننده برمی نهند علی الجمله هر عضوی را بعلاجها که بدان عضو مخصوص است
تدبیر کنند چنانک هر یک اندر جایکاه خویش یاد کرده اید ان شاء الله و انجا که
سبب سوء المزاج قوی باشد که ناکاه اتفاق افتد سبب و علامت ان طلب
باید کرد و بضد ان علاج کردن و مزاج را با اعتدال باز اوردن و انجا که

کاه کبد علیلم علظ است با استفراغ اخلاط مشغول باید بود و کاه کبد را کمی برای تقصیر ... اندام

سبب گرسنگی و تهی معده باشد بامداد پیش از برآمدن آفتاب
و پیش از آنکه حرارت گرسنگی بدماغ شود چند لقمه نان اندر
آب غوره و رب سیب و رب آبی و مانند این تر کند و بخورد و شرابها
و میوه‌ها چون شراب سیب و شراب لیمو و شراب درشکر و شراب
غوره و شراب ریواج هم موافق باشد و این نوع دوار باز
دارد و گاه باشد که اندر بیماری دواری پدید آید و آن دوار
مقدمهٔ بحرانی باشد که خواهد بود بعلاج آن مشغول نباید بود
و دوار دایم خاصه پیران را مقدمهٔ سکته باشد زود بتدارک
آن مشغول باید شد بتدبیرهای موافق چون قی کردن و معده
پاک داشتن و ایارج فیقرا و حب شبیار خوردن و اخلاط را بجانب
پای فرو کشیدن و اگر عضوی صداع بوده باشد و بر عقب آن دوار
پدید آید نشان آن باشد که ماده بدماغ می‌برآید و بیم سکته باشد هم
بدین علاج که یاد کرده شد مشغول باید گشت و بسیار باشد که از
پس دوار صداعی پدید آید و بدان صداع دوار زایل شود و باشد که از
پس صداع دوار پدید آید و بدان دوار صداع زایل شود والله اعلم

باب دوم از جزو سیوم از گفتار نخستین

قوی چون آواز بوق و رعد و نگاه کردن اندر آفتاب و اندر برف زیان دارد
و غسل کردن بآب گرم دماغ سست کند و مادتها را بجنباند و آب سرد اخلاط
بفسراند و طعامهای سنگین و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و کرنب و گندنا
و ترب و سیر و پیاز و باقلی و عدس و جمله نبیذها زیان دارد خربوزه و اگر شبت
و سداب و اندکی کبر اندر طعامهای او بیفکنند سود دارد و کرفس را خاصیتی
است که صرع را بجنباند و اگر چکندر را بپزند و با بکامه و روغن زیت چون
اسفاناخی سازند و پیش از طعام بخورد طبع را نرم کند بدین سبب سود دارد
و کشته اگر خورد زیان ندارد و همه میوه‌ها تر و شیر همه جانوران و هر چه از
شیر سازند زیان دارد و همه چیزهای تیز و بخارناک چون پلپل و خردل زیان
دارد اخلاط را بدماغ برآرد و دارچینی و انیسون و کرویا سود دارد اخلاط
از دماغ فرود آرد و ادرار کند یا درد ابول بیرون آرد و بوی گوگرد و بوی سوخته
و بوی قیر و قطران و کندر مرد او زیان دارد و خفتن بروز سخت بد باشد خاصه
اگر بسیار خسپد و بر امتلا و خوابی بافراط زیان دارد از بهر آنکه روح ضعیف شود
و تحلیل پذیرد و دماغ از بخارها پر کند و اگر بیمار از دود پیش مصروع دود کنند
صرع را بجنباند و سرو دانه همین خاصیت دارد جگر بز کشتن زیان دارد و صرع
آرد و اگر گوشت بز بسیار بخورند بیم باشد که صرع تولد کند و اگر ناگاه چیزی

شود که بدان سخت غمگین شود تا بترسد یا خشمناک شود و صرع افتد
واگر صرع بوست بزنجی بیفتد اندر کشد و اندر آب شود صرع نجنبد

باب جهارم از جزو سیوم از کفتار نخستین اندر سکته

سکته علتی است که ناگاه افتد و بیکبار قوت حسی
و حرکت که از دماغ باندامهای همی آید بسته شود و همه اندامها بکار ماند و
حاستها بجملکی باطل گردد و از حرکتها جز حرکت دم زدن هیچ حرکت دیکر نماند و مسکوت
یعنی خداوند این علت بر پشت باز افتاده باشد و روی او زیری بر آمده باشد
و رنگ او بتر که سیاهی گراید و گاه باشد که بسرخی گراید و عجب آنست که
با آنکه اندر سکته همه اندامها بیکار ماند و هیچ عضله حرکت نکند عضلهای
سینه اندر دم زدن متحرک باشد هم چنانکه از پس رنج و ریاضت بسیار بسبب
ماندگی عضلهای سینه اندر دم زدن متحرک شود و سبب حرکت این عضلها
اندر سکته و اندر ماندگی دشخواری دم زدن باشد بر طبیعت و مجاهده قوت
با بخه تولد تواند بجای آرد و سبب کلی اندر این علت آنست که بیکبار اندر
دماغ سده افتد تمام و این چنان باشد که همه منفذها که قوت حسی و حرکت
بدان منفذها از دماغ باندامها میرسد بیکبار بسته شود و سبب این سده دو
نوع است یکی امتلای دماغ و امتلای بجویفها و منفذها او از خلطی غلیظ لزج

سرد و نوع دوم فراز هم گرفته شدن منفذها و بجویفهای دماغ هرگاه که از این 17
دو نوع یکی حاصل شود سده تولد کند و سردم اندر سکته افتد و صحیح و سهلی
سکته باندازه سده باشد و مثال این سده همچون ابریست که پیش آفتاب
بایستد و سایه بر زمین افکند و تا پیش آفتاب و منفعت او را از زمین باز
دارد هم برین سان سده که اندر منفذهای دماغ افتد راه فرو آمدن قوتهای
دماغ باندامها به بندد و منفعت حسی و حرکت از اندامها باز دارد اما سبب
سده امتلاء و نوع است یکی اماس دماغیست و بعد او بسبب بسیاری
ماده و تعدد بیاری طرنجنکی را گویند و نوع دوم آنست که ماده بسیار غلیظ
اندر بجویفها و منفذهای دماغ افتد و اگر چه اماس نکند راه فرو آمدن قوت
حسی و حرکت بر بندد و سبب سده دیگر که از فراز هم آمدن بجویفهای دماغ افتد
هم دو است یکی آنکه بر سر زخمی افتد و المی صعب رسد با دماغ و بجویفها و منفذهای
او بدان سبب حرکت انقباض کند یعنی خویشتن فراز هم آرد و راه قوتها بسته
گردد و دوم آنکه سرمای با فراط بدماغ رسد و همه اجزاء دماغ بدان سبب بهم
باز آید و در هم نشیند ابو علی سینا رحمه الله اندر قانون این نوع سده که از
سرما تولد کند یاد کرده است و جالینوس میگوید سکته علتی است که ناگاه افتد
بیکبار و سبب او کاری تواند که بیکبار افتد و سوء المزاج سرد با کرم اندک باشد

پس ممکن نیست که سبب سده سوء المزاج باشد و اگرچه سخن جالینوس
که میگوید سوء المزاج اندک اندک باشد درست است اگرچه خواجه ابو علی
یاد کرده است یا ممکن نیست و حال انهم چون حال تشنج خشک است که از
سوء المزاج خشک تولد کند چنانک بسیار بینیم که مزاج بتدریج خشک
میشود اندک اندک تا چون خشکی بغایت رسد بیکبار تشنج بدید اید تا کار
هم چنین ممکن باشد که سرما اندک اندک تا چون خشکی بغایت رسد بیکبار
اثر میکند و باندازه اثر سرمای اجزای دماغ بیکدیگر فراز هم می آید و در هم می
نشیند و اندامها اندک اندک حد روی اگاه میشود تا چون سرما غلبه کند
اجزای دماغ تمام اندر هم نشسته شود و بیکبار راه قوت حسی و حرکت بسته
شود و اینجا که سبب قوی باشد امید گشاده شدن سکته نباشد و اینجا که سبب
ضعیف باشد اگر گشاده شود بفالج گشاید یا بلقوه یا بهرد و باندازه ماده
و چگونگی گشادن آن و بقراط میگوید السکتة اذا کانت قویة لم سراوا اذا کانت
ضعیفة لم یسهل بروها و باید دانست که گاه باشد که سبب سکته خشکی
طبع باشد و بدین سبب است که علاج او بحقنه و مسهل و بشیاف قوی باید کرد
و بسیار باشد که سبب سکته غلبه باشد اندر همه تن و رگها و شریانهای
همه تن پر شود و تجویفهای دماغ را پر کند ناگاه و راه برآمدن قوت روح

حیوانی از دل بسوی دماغ و راه فرود آمدن قوت روح نفسانی از دماغ
بهمه اندامها بدان سبب بسته شود و حرکت نفس بانها فرو ایستد و دم
زدن ان باطل گردد و همه اندامها بدان سبب سرد شود و سکته پدید
آید و بدین سبب است که هرگاه که اندر تن امتلای خونی باشد در حال فصد
باید کرد خاصه اندر فصل بهار گروهی از طبیبان این نوع را خناق دل گویند
و از صواب دور نیست و بسیار باشد که ماده فالج منتشر گردد و همه
جانب دماغ پر شود و علت فالج سکته گردد و هرکرا سبب تباهی خون بود
بفصد بسیار حاجت آید و هر وقت که فصد کنند راحت یابد بیم باشد
که باخر فصد زیان دارد و بدان سبب فالج یا سکته تولد کند و بسیار
باشد که خداوند صداع سرد یا خداوند دوار استفراغ ناکرده و ماده
علت کم ناشده بر سبیل علاج داروها و طعامهای گرم خورده و ماده
آهسته بدان سبب در حرکت آید و روی بجانب دماغ نهد و سبب
سکته گردد و خداوند مزاج گرم و خشک را سکته نادر باشد و اگر افتد
صعب تر باشد از بهر آنک تا سبب سخت قوی نباشد علتی مخالف مزاج
تولد نکند و بسیار باشد که شخص را سکته افتد و هیچ نفس نکشد و فرق
نتوان کرد که زنده است یا مرده و با این همه علاج بپذیرد و خلاص

یابد و سبب آنکه هیچ نفس نکشیده باشد که حرارت او چندان
نیست که حاجت همی افتد بنفس کشیدن و آن قدر حاجتی که نیست بحرکت
نبض تمام میشود و سبب آنکه علاج پذیرد آنست که ماده سخت غلیظ باشد
بدین سبب هرکرا حال او مشکل گردد بزودی دفن نشاید کردن هفتاد و
دو ساعت نگاه باید داشت **علامتها** هرگاه که شخصی را گرانی اندر
حرکتها و خیره گی چشم و اختلاج اندامها و دندانها برهم سودن اندر خواب
و امتلا اندر رگهای گردن پدید آید و دست و پای سرد میشود و بول
او زنگاری باشد یا بسیل گراید و رسوب از نخاله باشد علت سکته بدو
سخت نزدیک باشد و هرکه را ناگاه درد سر خیزد و لیس اندر سکته افتد
و دم زدن او با خرخر باشد زاندرون یک هفته را هلاک شود و این از آن
نوع باشد که جالینوس میگوید که بسیار باشد که سبب سکته اماس
دماغ باشد و میگوید این نوع سکته ناگاه نباشد و پیش از آن علامتها
اماس ظاهر شده باشد و اما این نوع که بدست کرم کشاده گردد نخست
صداعی سرد بوده باشد و از لیثرغس اندر سکته افتد و علامت صعبی
سکته و سهلی آن دشواری و آسانی دم زدن است و اما پدید آمدن
کفک علامت عاجزی قوت باشد و آن را که علت صعب تر باشد

سر و علت دوار و طنین گوش و کسلانی

نه کفک آرد و نه خرخر کند و نه دم تواند زد و اگر شربتی بحلق او فرو
ریزند بینی بیرون آید زود هلاک شود و کفک اندر سکته بر خلاف
آن دلالت کند که اندر صرع از بهر آنکه کفک اندر صرع با خر نوبت
پدید آید که صرع گشاده میخواهد شد و اندر سکته نشان زیادت
شدن سبب باشد و نشان صعبی علت دشواری دم زدن
و نزدیکی موت و آنکه اندر سکته دم بآسانی زیادت شدن سبب
باشد لکن دم زدن باشد بی نظام چنانکه گاه گاه سست تر میشود
هم نشان صعبی علت باشد و آنکه دم بآسانی زند و بی نظام نگردد امید
باشد که علاج پذیرد جالینوس میگوید هرکه بیوفتد و حس و حرکت
او باطل شود اندر سکته باشد ممکنست که اندر سبات باشد و فرق
میان سکته و سبات آنست که خداوند سکته دم بدشواری زند
و دم زدن او اندر بیشتر حالها با خرخر باشد و سبات بیشتر تولد کند
و سکته ناگاه بیکبار افتد و مقدمات آن اندیشی بوده باشد
چون دوار و طنین و غیر آن و سکته و مرگ از سبب خالی نباشد
و سکته خونی با علامتها خونی باشد که معلوم است و چشم سرخ باشد
و سکته بلغمی با علامتهای بلغم باشد و تدبیرهای مقدم بر هر یکی گواهی

کمتر بآسانی زند

دهد و هر کرا اختلاج بسیار باشد پس اندر سکته افتد زود هلاک
شود بدین اختلاج اختلاج همه تن و همه اندامها میخواهد نه اختلاج
یک اندام و اینجا که شبهت افتد که حال او و نه علت اندر سکته است
یا مرده است پلک چشم او باز کرد انگاه اگر مرده باشد حدقه ناپیدا
شده باشد و اگر اندر سکته باشد حدقه ناپیدا نباشد **علاج** اینجا
که سبب سکته غلبه خون باشد نخست نگاه باید کرد اگر امیدوار باشد
در حال فصد باید کرد و قیفال باید کشاد و خون بسیار بیرون
کرد و اگر طبیب صواب بیند رگهای گردن که انرا بتازی الوداجان
گویند بباید کشاد پس بر ساق او حجامت باید کرد و اگر پس از انکه
فصد حجامت کرده باشد بازوهای او ببندند و رانها تا بغایت و اطراف
او بمالند صواب باشد و سرکه و روغن گل بر سر او می نهند پس تدبیر
حقنه معتدل کنند تا پاره‌ای ماده را از دماغ فرو کشد چون سکته
کشاده شود بتدبیر لطیف مشغول باشد و بر جلاب و کشکاب
نیک اختصار کنند و بتدریج بگوشت طیهوج و دراج و تذرو و مرغ
خانگی رسانند و اینجا سبب بلغم باشد و خون با وی امیخته باشد علامتها
هردو پیدا باشد نخست فصد باید کرد پس بتدبیر حقنه قوی و شیاف

مشغول شدن و اندر شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهره گاو
و شحم حنظل باید که باشد و جهد باید کرد تا پر مرغ بروغنی چرب کرده و با یارج
فیقرا الوده بحلق او فرو کنند تا باشد که قی کند و رطوبتی بر اید و اینجا که سبب
بلغم غلیظ لزج بود باشد امید کمتر باشد پس اگر طبیب امید می بیند تدبیر
استفراغ و کشادن سده و گرم کردن دماغ کند برین ترتیب نخست استفراغی
کند بحقنه تیز و اگر داند که طعامی غلیظ خورده است یا بسیار خورده است جهد کند
تا دهان او بکشاید و پر مرغی چرب کند و با یارج فیقرا الوده کند و بحلق او
فرو کند تا قی افتد و اگر قی نیوفتد قوت که بدو رسد و تهوعی که کند سود دارد دماغ
را گرم کند و اگر روغنی که پر مرغ بدان چرب کند روغن سوسن باشد نافع تر
باشد پس همه مهرهای گردن و مهرهای پشت او بروغنی گرم بمالند چون روغن
فربیون و روغن قسط و روغن اسقیل و مانند ان پس سر او را گرم کنند بچیزها
که یاد کرده آمده است پس سعوطی لطیف کننده و کشاینده اندر بینی او چکانند
و سعوط چیزی را گویند که اندر بینی چکانند و اگر حاضر باشد یک شربت تریاق
بزرگ یا مثرودیطوس اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو ریزند و اگر
تریاق بزرگ حاضر نباشد معجون سجزنیا و انقردیا و تلثیا روا باشد و اگر سکبینج
یا حلتیت یا جندبیدستر از هر کدام که حاضر باشد یک مثقال اندر ماء العسل

حل کنند او بحلق او فرو ریزد سوافق باشد و اگر ممکن گردد که مسهل تواند
داد هیچ مسهل نافع تر از حب فرفیون نیست و از پس استفراغ اندر آب گرم کرده
نشانند و گرمابه خشک نافع باشد **صفت** حقنه بگیرند شحم حنظل
قنطوریون باریک نانخواه شبث سداب حلبه انگدان از هر یکی یک مشت
سکبینج دو درم مویزق هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین
ده درم زهره گاو دو درم داروها اندر یکمن آب بپزند تا بمقدار ده استار
باز آید و بپالایند و روغن و انگبین و بورق و سکبینج و زهره گاو ترکیب کنند
چنانک رسم است **صفت** حقنه دیگر بگیرند شحم حنظل بخور مریم
قنطوریون باریک عرطنیثا خربق سپید از هر یکی مشت و اندر
یکمن و نیم آب بپزند تا بمقدار ربع باز آید و بپالایند ده استار از وی بستانند
و حقنه کنند اگر حقنه زود بیرون آید و رطوبتی بیارد دیگر باره حقنه
کنند تا رطوبت بسیار فرود آرد روغن فرفیون که اندر مهرهای پشت و مهرهای
گردن مالند بگیرند سداب و بکوبند و بفشارند و آب او بستانند یکمن روغن
سوسن ده استار با این آب بیامیزند و باتش نرم بجوشانند تا آب برود
روغن بماند پس عود و عاقرقرحا و جندبیدستر از هر یکی سه درم جاوشیر
بادرد فرفیون از هر یکی یک مثقال همه را نیک بسایند و روغن هنوز گرم

باشد که این داروهای سوده اندر وی افکنند و بمالند و اگر روغن بلسان
حاضر باشد سه درم روغن بلسان با وی بیامیزند و اگر حاضر نباشد روغن
ترب اگرچه ضعیف است بدل آن کنند و گرم گرم بکار میدارند **صفت** روغن
قسط بگیرند اسبهل اذخر راسن وج از هر یکی ده درم قسط سی درم
سنبل ده درم همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا آب سرخ شود پس بپالایند
و روغن زیت مقدار ده استار اندر افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند و سه درم جند بیدستر و یک مثقال فرفیون سوده اندر افکنند و
بکار دارند **صفت** روغن اسقیل بگیرند اسقیل ترچهار او قیه روغن
زیت یکمن اسقیل را اندر روغن بپزند چنانکه اندر وی مالیده شود و اگر
کسی خواهد که عاقرقرحا و جندبیدستر و خردل و قسط و فرفیون و مسک
اندر افکنند قوی تر باشد **صفت** نطول که بر سر و بر مهرهای پشت او می ریزند
بگیرند شیح شبت مرزنگوش برگ ترنج سعتر اکلیل الملک بابونج
بودنه دشتی سداب حاشا از هر یکی چندان که خواهند بپزند چنانکه رسم است
تدبیر گرم کردن دماغ تخته آهنی باتش سرخ کنند و از پس سر او بدارند
چنانکه موی او بسوزد و اگر موی سر او بسترند و جندبیدستر و خردل
هر دو بسایند و با سرکه گرم کرده بر سر او طلی کنند دماغ را گرم کند و ترنفل

و هال و نشاسته و کور بوا و وج بکوبند و کرم کنند و اندر محوفه بسته
بر سر آدمی نهند نیک باشد صفت سعوط زهره کلنک با آب مرزنکوش
یا با آب سداب بسایند و به بینی اندر چکانند و اگر جندبیدستر سوده با العسل
حل کنند و اندر چکانند سود دارد و با دود و جندبیدستر می بویانند صفت
حب فرفیون بگیرند سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر
هر دو را سفیدا از هر یکی دو درم فرفیون یک درم شحم حنظل دو درم نیم شربت
یک مثقال صفت حبی که معروفست بحب بیمارستان بگیرند جندبیدستر
نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون دانگی ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک
شربت باشد محمد زکریا میگوید حلتیت را اندر سکته و فالج و لقوه سخت
سودمند یافتم و هیچ برابر او نیست تن را گرم کند و بت آرد و اخلاط را بگدازد
و بامداد و شبانگاه مقدار یک باقلی اندر شراب حل کنند و بدهند و اصل اندرین
علاج آنست که این ترتیب که یاد کرده آمد نگاه دارند و نخست بحقنه و قی
استفراغ نکنند نه سعوط و نه روغن و نه نطول هیچ بکار ندارند و از روغنها
هرچه قوی تر است بارسی ندارند نخست روغن سداب ساده و روغن
سوسن سبعه اندر روی حل کنند و بکار دارند اگر منفعت نیاید قوی تر بکار
دارند و روغن را موم اندر گدازند تا بر آن موضع که باید بماند و هرگاه

که بهوش باز آید بیست و چهار روز همین تدبیرها میکنند از نطول و سعوط
و روغن مالیدن و از این جمله که یاد کرده آمد هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه
کنند و طعام نخوداب دهند و شوربای گنجشک و کبوتر بچه سپید با نخود و شبت
و دارچینی و سعتر و اگر با نان انجیر خشک یا میویز منقی خورد موافق
باشد و از پس بیست و چهار روز هر بامداد روغن بید انجیر خورد
یا ماء الاصول و هر هفته ایارج فیقرا خورد و انارهای بزرگ چون لوغاذیا
و ایارج روفس و ایارج جالینوس و مانند این بکار همی دارد و علاج فالج
که اندر جزو چهارم یاد کرده آمد بکند والله اعلم

جزو چهارم

از گفتار نخستین اندر بیماریها که سبب آن امتلا و رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت است

باب نخستین اندر اختلاج

اختلاج حرکتی است که اندر عضلها افتد بی اختیار و بی خواست مردم و تولد
این حرکت از بادی باشد غلیظ و متحرک و دلیل بر آنکه از باد است آنست که
زود بگذرد و تحلیل پذیرد و دلیل بر آنک غلیظ است اینست که اندر مزاج
سرد و از سببهای سردی فزاید و تولد کند و عضو را بجنباند و دلیل
بر آنک اندر عضل است آنست که معلوم است که هرچه گرمست چون دماغ و هرچه

سخت‌ست چون استخوان با دانرروی بازداشته نشود و هرچه میان
این وان باشد چون گوشت و عصب ممکنست که با دانرروی بازداشته
شود و اسباب اختلاج مزاجی سرد باشد یا ماده سرد و بسیار و غلیظ
باشد که اعراض نفسانی چون خشم و شادی و غم سبب اختلاج کردد ازبهرانک
سبب اعراض نفسانی روح متحرک شود چنانکه اندرباب نوزدهم از جزو دوم
از کفتار نهم یاد کرده امدست و حرکت روح ماده را تحلیل کند وان تحلیل
کند وار تحلیل ماده باد تولد کند و اختلاج که اندر همه تن افتد مقدمه سکته
یا مقدمه کزاز باشد واکر اندر عضلهای شکم افتد و دایم کردد مقدمه مالیخولیا
وصرع باشد واکر اندر عضلهای روی افتد و دایم شود مقدمه لقوه باشد
واکر اندر زیر سرهای پهلوها افتد و دایم کردد مقدمه اماس حجاب باشد
و باد غلیظ بادی باشد که اندر بجاوی فی اندامها مانده باشد و کثیف کشته
هم چون هوا که در جای بماند که مردم بدان رسد وان را بجنباند علاج
نخست از هرچه ماده و سبب ان را زیادت کند پرهیز کند چون اب
یخ و طعامهای سرد و بادناک و شراب یا فراط و مانندان وان موضع را بخرقه
درشت بباید مالید و روغنی کرم چون روغن فرفیون طلی کردن و هر
بامداد کلنکبین عسلی با تخم بادیان میدادن و تدبیر لطیف کردن و آنچه

خورد نخوداب باشد و شوربای کنجشک و کبوتر بچه و مانندان با سعتر
و دارچینی و زیره و کرویا آب دریا کرم کرده اندر میانه کاو یا حیوی مانند
آن کند و برآن و برادا موضع می نهد و نمک اب ملح بجای اب دریا باشد
واستفراغ بایارج روفس نیک باشد محمد زکریا میکوید ان موضع بخرقه
درشت بباید مالید تا سرخ شود پس بروغن کرم طلی کردن و اکر اختلاج دایم
کردد بعلاجهای سبک ترکه اندرباب لقوه یاد کرده این علاج باید کرد

باب دوم اندر لقوه و شناختن سبب و علاج ان

لقوه علتی است که اندر عضلهای روی افتد بر چشم و ابرو و پوست پیشانی
و لبها کوژ شود و از نهاد طبیعی بکردد و اسباب این علت چهار است یکی
تشنجی است از رطوبت غلیظ تولد کند و این چنان باشد که عضلهای که
حرکت این اندامها بدانست از رطوبتی غلیظ ممتلی کردد و پهنای ان زیادت
شود و درازی کم و اندامها بدین سبب اندر کشیده شود و از نهاد خویش بکردد
دوم استرخای یک جانب روی باشد و این چنان باشد که عضلهای یک جانب
بسبب رطوبتی رقیق که از دماغ فرود آید تر و آغشته و سست کردد و بدان
سبب حرکت اندامهای ان هم روی سست شود و عضلها و عصبهای ان بارنده
تر شود و اندامها چون نرو او یخته باشد لکن لقوه تشنجی بیشتر باشد و استن

خای کنتن و علاج هر دو نوع یکی است لکن بر طبیب واجبست که فرق کند
و این از ان بشناسد جالینوس میکوید درزی است که بر میانه کام میکسند
و جدای هر نیمه از استخوانها و اندامهای روی بدانست و اندر رخدان دهان
عشای نیک بوسیده ست و این درز ندانا عشا پیوستنست و هرکاه که این
استرخا پدید آید که یاد کرده شد اکر خداوند علت دهان خویش تمام بکشاید
و طبیب انکشت بر رفان او نهد یک نیمه عشا بیند مسترخی شده و ارخته
و رطوبتی با بدانرروی افتاده و رنک او بکردیده و دیکر همه را بسلامت بیند
بر حال خویش معلوم کردد که لقوه استرخای است و اکر عضله صدغ و عضله
روی و عضله پیشانی واصلب و طر بخیده ماند و عشای دهان بدان صفت
بنباید معلوم کردد که لقوه تشنجی است سیوم غلبه خشکی و این اندر آخر
بیماریهای کرم و تبهای محرقه و نزدیک مرک افتد و از پس استفراغها
با فراط نیز بسیار افتد و سبب ان نیست شدن رطوبتی اصلی باشد و انچه
از پی تبهای محرقه افتد سبب ان نیست شدن رطوبتی و سوختکی و بریان
شدکی دماغ و نخاع و عصبها باشد و سبب چهارم سببی مشترک است کاهی
سبب لقوه باشد و کاهی سبب فالج و این چنان باشد که خناق افتد و سبب
خناق اماس عضله کردن باشد و ممکن باشد که عضله کردن اوتار عضلهای

روی را اندر کشد و لقوه بدید آید ازبهرانکه بعضی از اوتار عضلهای
روی از خیر کردن رستنست و بعضی از سر استخوان سینه و بعضی از حرکت
کتف چنانکه اندر تشریح عضلها یاد کرده آمدست و این نوع لقوه
اندر لبها بدید آید و سبب انکه تنها اندر لب بدید آید ان از تشریح معلوم
کردد و انچه سبب فالج باشد چنان باشد که بسبب اماس عضله کردن
منفذ عصبها فشارده شود و راه فرود امدن قوت حس و حرکت بسته
کردد و دست خدر و مفلوج شود ازبهرانکه عصب دست از مهره
کردن بیرون امدست کروهی کفته اند این جانب که لقوه اندر وی باشد
دیکر جانب را بکشد بسوی خویش و بدین سبب ان جانب که بسلامت
باشد کوژ بماند و جانب علت راست باشد و این درست نیست ازبهرانکه
اکر علت اندر جانب راست بودی نقصان حس و طر بخیدکی عضلهای
اندر ان جانب بودی محمد زکریا میکوید بسیار خداوند لقوه را دیدم که مفلوج
شد و فالج هم اندر ان جانب افتاد که روی کوژ بود و این دلیلست بر ان
که لقوه اندر ان جانب که راست باشد هم او میکوید هر که مستعد لقوه باشد
از حجامت اندر علت لقوه افتد و میکوید که دیدم دو مرد اندر یک روز
حجامت کردند و هر دو پیش از حجامت خایه مرغ خورده بودند هر دو را هم

ان روی لقوه پدید آمد یکی پیری فربه بود و دیگری جوان بود لکن مزاج
او مزاج خادمان بود هم او میگوید سودی که حجامت کرد و از پس حجامت
کرسنگی کشید و برا علت لقوه پدید آید و دهان و روی او کوژ نشد
جز آن نبود که چشم تمام برهم نتوانست نهاد و دیگر چشم برهم نهادی بد سخواری
و هرگاه که آب خوردی از دندان او میرنجیب و سبب آنکه روی او
کوژ نشد آن بود که علت اندر هر دو جانب بود جالینوس میگوید هرگاه
که عضلهای پلک چشم را فرو خواباند سست کرد و چشم برهم نتوان نهاد
محمد ذکریا میگوید بسیار دیدم که نخست لقوه پدید آمد پس سکته فرو گرفت
کاتب این کتاب قطب الدین محمد بن الیاس الکرباسی را در باب دیس ماندو
لقوه که ایشان را هیچ زحمتی دیگر نبود بخاطر آمد و انچه دیده بود بعینه
نوشت که زنی را دیدم که عمر او بحد هشتاد سال رسیده بود او را لقوه پدید آمد
و در مبدای لقوه چند وقت بیماری صعب داشت چون تب مفارقت
کرد لقوه ظاهر شد و کما بیش ده سال دیگر زنده بود و آن لقوه همچنان
بر حال خود بود چنانک یک جانب روی او و تنگ زیرین او کوژ شده
بود و او را از آن هیچ زحمت دیگر نبود و از کار باز مانده نبود والله
اعلم و بسیاری را دیدم که گفتند سی سالست تا ما را این علت است و جز

از نشان لقوه رنجی دیگر نبود و بسلامت بودند و از هیچ کار باز نماندند
دیگری میگوید بسیار باشد که خداوند لقوه اندر چهار روز
هلاک شود و اگر از چهارم بگذرد از خطر و سکته بیرون آید
و هر لقوه که اندر دو ماه زایل نشود دراز کشد و هر چه شش
ماه کشید زایل نشود ان عسر باشد علامتها خداوند لقوه آب
از دهان راست بیرون نتواند انداخت و اگر خواهد که بادی
اندر کرا است نتواند و میدهم آب وهم باد هر دو از یک جانب
بیرون آید و علامت خاصه لقوه تشنجی است که حاستها بر حال
خویش باشد و پوست و عضلهٔ روی سخت باشد و طرحیده
و خطها و شکنهای پوست روی و پیشانی بسبب طرحیدگی
پوست ناپیدا شود و آب دهان کمتر باشد و صداع از جمله
علامتها است که اندر لقوه تشنجی بیشتر باشد و علامت
خاصه لقوه استرخای است که حاستها کند شود و پوست
روی و عضلها نرم باشد مگر فرو سوی چشم فرو د آمده
تر باشد چون فرو کشیده نماید و غشای کام فرو آویخته باشد
چنانک گمان کرده آمد است و آب دهان باز نتوان داشت

وان نشانها که بران معلوم کردد که آفت اندر کدام جا نشست
یکی آنست که اکران جانب که علت است بدست راست کشد
و بیشتر بهر جانب دیکر بی تکلف راست شود و شکل و هیئت روی طبیعی کردد
و اما نشان بدید امدن لقوه آنست که نخست اندر استخوانهای روی دردی
پدید اید و حس پوست روی کمتر شود و اختلاج اندر یک نیمه روی بسیار
افتد **علاج** احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز بکذرد اورا بجنبا ند
لکن اکر طبع خشک باشد روز دوم بحقنه نرم طبع او بکشایند و اکر بالقوه
علامتها که مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد هم چنین ببایند شناخت
واستفراغ قوی کردن بحقنه تیز یا مسهل قوی و اندر هفته نخستین غذای
لطیف کننده معتدل اندر تری و خشکی می باید داد چون نخود اب بروغن
زیت و چیزی که رطوبت را کرم کند و تحلیل کند چون انکبین نباید داد با مدت
یک هفته و کمترین چهار روز بکذرد استفراغ قوی کرده نباید از علاجها
که بلقوه مخصوص تر است چون غرغره و عطسه آوردن هیچ نشاید کرد
از بهر انک غرغره و عطسه ماده دیکر را بموضع علت کشد و ماده را که
انجا باشد و خام باشد دفع نتواند کرد و همه داروهای تیز اندر ابتدای علت
سخت زیان دارد از بهر انک هرچه لطیف تر باشد از ماده تحلیل کند و باقی

غلیظ

غلیظ تر و عسرتر شود و علاج و دارو اندر وی اثر بدشواری تواند کرد
بدین سببها که یاد کرده آمد اولیتر باشد که صبر کنند تا ماده که بموضع علت
میل کرده است قرار کیرد و جز بدان مشغول نباید بود که ماده مدد نیابد
و قوت برجای بماند و تا چهل روز بکذرد سعوط بکار نباید داشت و بابت
هم نشاید و ترتیب صواب اندر علاج آنست که چون چهار روز بکذرد دیکر
شقاد ایارج فیقرا بر سبیل نشار بخورد و از پس یک هفته بحقنه تیز استفراغی
کنند **صفت** حقنه بکیرند شبت بابونه مرزنکوش هزار سفند اکلیل الملک
تخم معصفر حلبه تخم کتان برک چغندر سبوس کندم انجیر خشک
شحم حنظل تخم بید انجیر قنطوریون باریک از هر یکی یک مشت روغن
زیت کهن یک اوقیه آبکامه یک اوقیه تخم بید انجیر بنم کوفته کنند و همه را   تخم معصفر
بپزند چنانکه رسم است و بپالایند **صفت** حقنه دیکر سبک تر بکیرند تخم بادیان
پنج درم سداب و شبت از هر یکی یک دسته همه را بپزند چنانکه رسم است
و بپالایند و مقدار هفتاد درم با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند و خداوند
علت اندر خانه نشیند که بس روشن نباشد لختی تاریک کراید و اندر اینه
چینی نکاه میکنند و فایده اندرین آنست که اینه چینی سخت روشن نباشد
و اندر خانه تاریک تکلف باید کرد تا صورت خویش اندروی بتوان دیدن تکلف

باید کرد تا صورت خویش اندر وی بتوان دید بدان تکلف سود دارد و هیئت
اندامهای روی بدان تکلف راست کردد و پیوسته کوربوا اندر دهان دارد
و از علاجها که طبیبان هندوستان ازموده اند و منفعت ان بزرکست انست
که کوشت حیوان دشتی چون روباه و کورخر و کفتار و کاو کوهی بپزند و انرا
بکیرند و از استخوان جدا کنند و بکوبند با روغن زیت و بر سر او نهند و اهو
اندرین باب سودمند نیست از بهر انکه کوشت او بدان کرم کننده نیست
که این کوشتهای دیکر که یاد کرده امد و پیوسته روی را بسرکه میشویند و میمالند
خاصه ابرو و پیشانی و اندر سرکه چیزهای لطیف کننده اندر بوند چون
حاشا و زوفا و سعتر و بودنه دشتی و از ان سرکه بینی بر میکشند تا رطوبتها
از راه بینی فرود آید و اکر خردل بسرکه بسایند و طلی کنند سود دارد و مرزنکوش
و هزار اسفند و قیصوم و سداب اندر آب بپزند با تش کرم و سر بیمار ران
میدارد و اندر لقوه تشنجی نخست عضلها را نرم باید کرد پس بتحلیل ماده
مشغول باید شدن و روغن بیه بط و روغن مرغ اندر صدغ و سوهها ی
کردن مالیدن و این کوشتها که یاد کرده امد عصبها را نرم کند بر پس کردن
می نهند و از بهر عضلهای چشم دماغ را با ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب
نوقایا پاک کند و داروها و ضمادها که یاد کرده امد بر پیش سر بکار دارند محمد

ذکریا میکوید اندر قرابادین قدیم همی اید که خداوند لقوه را اندر خانه تاریک
باید نشست چنانکه هیچ روشنایی نه بیند و روز و شب از ان خانه بیرون
نشود تا باد بروی بجهد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر بامداد ناشتا
غرغره کنند تا وقت نیم روز چنانکه هر ساعت غرغره میکند پس طعام خورد
و هر هفت روز یک بامداد ناشتا اندر بینی او از ان جانب که چشم بر هم
نتواند نهاد بیست و یک قطره روغن کوز با روغن حب الخضرا نیم کرم کرده اندر
چکانند به تفاریق و اندر جانب دیکر شش قطره اندر چکانند پس با بونه و
سعتر و بودنه دشتی اندر افتابه سر بسته بپزند و ان آب اندر طشتی کنند
و سر بیمار اندر دارد و کلیمی اندر کشد تا عرق کند و صبر کند تا عرق بسیار بیرون
آید پس عرق از وی پاک کنند و سر و روی او بخرقه درشت بخارند تا سرخ شود
پس روغن کوز با روغن حب الخضرا کرم کرده اندر سر و روی و صدغ و پس
کردن او مالند و یکساعت اسایش دهند و نکذارند که باد بروی جهد و دیکر
بار آب افتابه بازارند همچنان کرم و سر بیمار را دارد هم بر ان سان که
بار نخست و همان روغن اندر مالند و هر ساعت همین کار بکنند چنانکه اندر
یک روز ده بار این کار کرده باشد و هر هفت روزی یک روز همچنین کنند
و هر چه از پس یکماه بدین علاج نیک نشود بباید دانست که علاج بذیر نیست

کرد و عدا نخود آب باشد و بجای اب ما العسل خورد و کوربوا اندر دهان
دارد و ج و قرنفل میخاید باب سیوم
از جزو چهارم از کفتار نخستین اندر خدر خدر لفظی تازی است
معنی او بپارسی باطل شدن حس لمس باشد و عوام هر اندامی را که زنده
باشد و حس او باطل شود کویند خفته است و این علت اندر اندامها می افتد
که الت حس و حرکتست و نخست حس لمس ان اندام یا ناقص کردد
یا باطل و حرکت نیز از حال طبیعی بکردد از بهر انک چون منفذ قوت حس
بسته شود ممکن کردد که منفذ قوت حرکت نیز بسته شود و کاه باشد که سبب
ضعیف باشد حرکت از خویش بکردد از بهر انکه عصبها که الت حس است
دیکر است و انچه الت حرکت دیکر و اسباب خدر هفت است یکی انک مردم
داروی خورد که روح را غلیظ و ضعیف کند چون افیون دوم انکه از بیرون
سرمایی بافراط بعضوی رسد و مزاج او را تباه کند سیوم انکه حیوانی که مزاج
او سرد باشد بکزد چون کژدم که هر کاه که زخم او بسر عصب حس افتد حس
او باطل شود و خاصیت ماهی رعاده هم از ین نوع باشد و این ماهی است که هر که
او را بدست کیرد حس دست او باطل شود و میکویند اکر در دام ماهی کیر افتد
در حال دست ماهی کیر خدر شود و رشته دام نکاه نتواند داشت چهارم خلطی

غلیظ باشد اندر عضوی و اندر بیشتر حالها بلغم باشد با خون و سودا
کمتر باشد و صفرا کمتر از سودا باشد پنجم انک عضوی فشارده یا
پیچیده کردد چنانک کسی بر پای نشسته باشد خواهد که برخیزد
پایها خفته باشد و انچه مبداء عصبی کوفته شود بسبب زخمی
و افتادنی هم از ین نوع باشد ششم انکه جالینوس میکوید که کاه باشد
که خداوند مزاج خشک داروی کرم خورد و خشکی زیادت کردد
و بدان سبب اندر انکشتان او خدر پدید آید و بر تر همی آید و باندامهای
دیکر باز دهد و انچه اندر تبهای محرقه بسبب تحلیل رطوبتهای
اصلی و غلبه خشکی خدر اندر دست و پای پدید آید هم از ین نوع باشد
هفتم انک حیوانی ضعیف کردد و بدان سبب حس اطراف ناقص شود
چنانک اندر حال غشی و مرک افتد علامتها هر کاه که سبب خدر
امتلا باشد و ماده اندر دماغ باشد حس و حرکت همه تن باطل
شود و هم ان روز هلاک کند و کاه باشد که ماده یا سببی دیکر اندر
نخاع باشد نقصان حس و حرکت با ندازه سبب اندر همه تن یا اندر
یک نیمه پدید اید و حس اندامهای روی بسلامت باشد که سبب اندر

۱۱۸ بعلاج آن مشغول نشاید بود در جمله اندرین علت سر بیمار طبیخ بابونه
و مانند آن داشتن و روغن که یاد کرده آمد اندر چکانیدن خاصه روغن
که اندر وی قوت جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد و روغن بادرنج
اندرین علت سودمند نیست از بهر آنکه او قابض است و غالیه در روغن
مال مالیدن و جانب علت را بسته داشتن سخت نافع است و محمد زکریا
میگوید طعام از وی باز گیرند تا تن او گرم شود و رگها خالی گردد پس سر
و روی بیمار را آفتابه داد که یاد کرده شد و روغن قسط با روغن سداب
با روغن حب الخضرا اندر سر و گردن مالند گرم کرده و اگر تب آید باک ندارند
و میگوید جالینوس از بهر علتها عصب جندبیدستر نافع تر است از بهر
آنک بخوردن و مالیدن هیچ دارو بدان موضع نرسد که او رسد و میگوید بلبل
عصبها را گرم کند او را بسایند تا چون غباری شود و با روغن طلی کنند
هیچ دارو اندرین باب برابر او نیست و اعتماد اندر علاج این علت بیشتر
بر غرغره است و بر سعوط و سعوط دارویی را گویند که اندر بینی چکانند
و داروها که ترکیب سعوطها از وی سازند اینست جندبیدستر
فرفیون شحم حنظل عصاره قثاء الحمار بلبل زنجبیل کندس
عرطنیثا خربق سپید جبلهنگ دنه مرزنگوش نفشیا

نوشادر شونیز بورق خردل زهره عاقرقرحا ۱۱۹
مویزج سکبینج و ج جاوشیر **صفت** سعوطی بگیرند جندبیدستر
شحم حنظل بلبل سپید کندس همه را بکوبند و با آب مرزنگوش
بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بکار دارند و زهره کلنگ اندر بینی چکانیدن
با شیر زنان سودمند باشد و زهره باسق و زهره کرکس و زهره شبوط
و عصاره شهدانج و عصاره مرزنگوش و عصاره چغندر و سکبینج با آب
حل کرده با روغن سوسن و مقدار یک عدس فرفیون بشیر زنان سوده
انجد حاضر باشد اندر چکانند نیک باشد و دو درم آب مرزنگوش و دانگی
سکبینج اندر وی سوده و نیم درم روغن زیت اندر چکانند اندر مدت پنج
روز زایل شود و هرگاه که ازین داروها الم به دماغ رسد روغن بنفشه
و شیر تازه و شیر زنان با اندکی شکر اندر بینی چکانند و بر پیش سر می
نهند و حنظل و سرکه و سپیده خایه مرغ بهم برزنند و بر سر می نهند و حجامه
بر پس گردن نهادن و تا آرزو ماده را از نخاع بیرون آرد تا چون بیاید و داروهای
دیگر گرم کنند تحلیل پذیرد و گرم کردن [مهره گردن] و عضلهای فک سوده دارد و
غسل کردن با آب گرمابه که نمک شور کنند بجای آب دریا بایستد و لقوه
که اندر جانب [چپ] افتد عسرتر باشد و باقی علاج اندر علاج تشنج بلغمی طلب باید

۱۲۳ یک شاخ باشد از عصبی که از یک مهره بیرون آید از مهره‌های پشت
و آفت اندر یک عضو که از آن عصب بدو پیوسته باشد پدید آید
و هرگاه که سبب بلغمی باشد و لازم شود بفالج بازگردد و بسیاری
خدر مقدمهٔ فالج باشد یا مقدمهٔ صرع یا مقدمهٔ سکته یا مقدمهٔ تشنج
و هرگاه که خدر اندر عضوی پدید آید و باستفراغ زایل نشود از پس
خدر دوا پذیرد آید بیم باشد که بسکته بازگردد و گاه باشد که
ذات الجنب و ذات الریه و سرسام سرد بخدر راستخا بازگردد و آنجا که
سبب خدر بسیاری خون غلیظ باشد علامتهای خون که معلوم
است ظاهر باشد و خواب بسیار آید و رگها پر باشد **علاج**
آنجا که علامتهای خون ظاهرتر باشد فصد کنند و مبلغی تمام
خون بیرون کنند و غذاهای خون افزای باز گیرند و آنجا که
علامتهای بلغم ظاهرتر باشد علاج او از جنس علاج رعشه
و فالج کنند و آنجا که علامتهای خشکی ظاهرتر باشد بتدبیر تری
باز آوردن مشغول شوند چنانکه اندر علاج تب دق یاد
کرده آمده است و آنجا که سبب اندر شاخی از شاخهای عصب

۱۲۴ باشد بعلاج آن مشغول شوند و از پرهیز و تدبیرهای
موافق غافل نشوند و از پس آنکه استفراغ واجب کرده
باشند داروهای گرم کننده بران موضع بکار دارند و روغن
قسط و روغن فرفیون از جمله داروهای موافق است
اندرین باب در علاج جمله هرچه عصب را گرم کند اندرین باب
نافع است از باب علاج رعشه و فالج تر باید کرد ه ه

باب چهارم از جزو چهارم
از گفتار نخستین اندر رعشه یعنی لرزیدن اندامها

این علتی است که اندر اندامها افتد که آلت حرکتست و آن
چنان باشد که هرگاه که مردم خواهد که دست خویش را بجنباند
و کاری فرماید حرکتی دیگر نه باختیار او با حرکت اختیاری
آمیخته شود و منفعت حرکت اختیار ناقص گردد و همچنین
هرگاه که خواهد که از حرکت فرود آرامد حرکتی نه باختیار
او با سکون اختیاری آمیخته شود و از هر دو رعشه تولد
کند و سبب کلی اندرین علت سه نوع است یکی ضعیفی قوت محرکه

۱۲۴ دوم ضعیفی آلت حرکت سیوم ضعیفی هر دو بیکجا اما
آنچه از ضعف قوت افتد دو گونه باشد یکی آنکه بیماران
را از پس بیماریها افتد و کسانی را که جماع بسیار کنند خاصه
از پس آنکه معده از طعام سنگین کرده باشد دوم آنکه
از هیبت پادشاهی یا از ترس کاری عظیم یا از فرو نگریستن
از جایگاه بلند و رفتن بر سر دیواری یا از شادی بزرگ
یا از خشمی صعب در مردم بطپید و اندامها بلرزد و آنچه از
ضعف آلت افتد سه گونه باشد یکی آنکه عصبها لختی سست
بود چنانکه نه مفلوج شود و نه بر حال تن درستی ماند چنان
که از مستی متواتر و شراب خوردن بسیار و از بسیار خوردن
آب سرد دست بلرزیدن آید دوم آنکه از امتلا و ناگواریدن
طعام و ریاضت ناکردن اندر عصب سده افتد و قوت اندر
وی گذر نیابد سخت دشواری تواند کرد و آنجا که ماده سده سخت
غلیظ و لزج باشد سده محکم افتد و قوت هیچ گذر نیابد سیوم
آنکه خشکی غلبه کند و عصبها اندر حرکت فرمان برداری نکند

۱۲۵ چنانچه باید و آنجا که ماده سخت غلیظ و لزج باشد سده محکم
افتد و قوت هیچ گذر نیابد سیوم آنکه و آنچه از ضعف قوت
و ضعف آلت افتد چنان باشد که سرما بافراط یافته شود یا
جانوری زهرناک بگزد یا زخمی و جراحتی رسد یا حرارتی سوزاننده
اثر کند یا زاندرون خلطی سرد بغایت سردی یا خلطی گرم
بغایت گرمی گرد آید بدین سببها هم اندر قوت و هم اندر آلت
ضعف تولد کند و رعشه اندر دست بیشتر افتد یا اندر سر و گاه
باشد که اندر همه اندامها افتد و اسباب آنکه اندر دست بیشتر
افتد سه است یکی آنکه هرگاه طبیعت ماده رعشه را از سر دفع
کند بعضوی نزدیکتر فرود ریزد دوم آنکه طبیعت بتقدیر و فرمان
آفریدگار تبارک و تعالی نخاع را حمایت کند و ماده را از وی باز
دارد و بشاخ عصبی فرستد که از نخاع رستست تا آفت کلی نباشد
سیوم آنکه قوت محرکه اندامهای فرو سوین را کار فرماید
قوی‌تر از محرکه اندامهای بر سوین است از بهر آنکه اندامهای
فرو سوین سنگین‌تر است و با زکشش هم تن است و از بهر آنکه محرکه

او قوی‌تر است از هر سببی آفت قبول نکند و با سببها اگر ضعیف ۱۲۶
تر باشد باز گوشد و اگر چه اندر آلت او ضعفی افتد بغریزی قوی
که انجا هست آن را کار فرماید و رعشه که اندر جانب چپ افتد عسر
تر باشد و رعشهٔ پیران علاج پذیر نباشد **علاج** اندر همه انواع
رعشه گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت سود دارد
جز اندر یک نوع که سبب آن خشکی و تا زمان بیداری عصبها
باشد و اندر آب دریا و آب معدن کوکرد و زاج و معدن (ومعدن) نفط
و بوره و مانند آن نشستن سخت موافق باشد و اگر از شراب
خوردن بسیار افتد علاج صواب آنست که بیکبارگی دست از
شراب خوردن باز کشند و روغن گل یا روغن مورد با اندکی سرکه
بر سر می نهند و طعامها می خورند که خون را غلیظ کند چون
کرنب و عدس و مانند آن مغز خرگوش بریان کرده اندرین
علت سود دارد و اگر از جهت لوزینه سر از موده اند یک درم
اسطوخودوس با یک درم ایارج فیقرا حب کرده بدهند و اگر
دو درم اسطوخودوس با ایارج فیقرا اندر ماء العسل بدهند

ماده بدو رسد فواق کند و چنانکه مردم چیزی ناخوش بیند
دری فراهم کند و چنانکه بوی تیز بدماغ رسد عطسه کند و چنانکه
کسی دم کژدم را گزیده باشد تشنج افتد بسبب زخم کژدم که بر عصب
حساسه اید و چنانکه از سرمای سخت رطوبتها کثیف گردد و مجرای
کوچک شود و عضلها بدان سبب بهم باز اید و از بهر انست که مردم اندر
سرما خویشتن فراهم گیرد و چنانکه گاه باشد که بسبب ترسی و غمی عظیم
روح بباطن باز گردد و عضلها بتبع روح تقلص کند و تشنج پدید اید و فرق میان تشنج امتلای و
میان لیفهای عضله و فالج آنست که اندر تشنج عصبها برطوبت اغشته
نباشد لکن رطوبت اندر میان لیفهای عضله جای گیرد و زحمت کند و اندر
فالج عصب اغشته شده باشد و سست گشته و اگر نه این فرق بودی همیشه
اندر همه رطوبتها فالج افتادی و بباید دانست که کودکان طفل را بسبب تری
که بر ایشان غلبه دارد و بسبب ضعیفی قوت دماغ و ضعیفی و نازکی عصبهای
عضلها تشنج زود بسیار افتد یعنی که بسیار باشد که بسبب خشکی طبع و بسبب
گریستن بسیار و بسبب تب گرم زود اندر تشنج افتد و از بهر انکه قوت جگر
ایشان قوی باشد و از بهر انکه اخلاط ایشان غلیظ و عفن نباشد تشنج ایشان
آسانتر گشاده شود و بسیار باشد که طفل را از پس تب گرم تشنجی صعب
افتد و خلاص نیابد و از پس هفت سالگی تشنج کمتر افتد الا که تبی سخت سوزان
گیرد و اسباب تشنج خشک سه نوعست یکی استفراغها است دوم تبهای
محرقه سیوم حرکتهای بدنی و همه انواع تشنج خشک بد باشد و از ان خلاص
کمتر یابند و بباید دانست که تشنجی که از پس تب گرم افتد دو گونه باشد یکی انکه

بحرارت تب ماده گداخته شود و بعصبها و عضلها فرود آید و این سهل
تر باشد یعنی اسهال زایل شود که بسبب مشارکت رحم و مثانه با دماغ
آفت و رحم و مثانه باز دهد و تشنج افتد و تشنج که بسبب کرم کدو دانه
و غیر آن افتد بدین نزدیک باشد و هر تشنج که اندر رخسار و لب و پلک
چشم افتد دماغی باشد و بسیار باشد که از صعبی تشنج کودکان سجده شود
و دندان بهم می سایند و هر که اندر تشنج میرد پس از مرگ یک ساعت گرم باشد
از بهر آنکه مرگ خداوند تشنج بخناق باشد و آن مرگ که از پس جراحت تشنج
افتد علامت مرگ باشد علامتها رگ خداوند تشنج کشیده باشد همچون
دوده که هر دو سر او بکشند تا تهای دوده بهم فراز آید و دراز کشیده شود
و اندر وضع مختلف باشد یعنی بریده و فرو شوده باشد و حرکتهای اجزای
او اندر زیر انگشت مخالف باشد و فرق مشارکت معده افتد منش گشتن
و تاسه و سوزش میان تشنج امتلایی و تشنج خشک آنست که تشنج امتلایی
یکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک افتد و از پس تبهای محرقه و از پس استفراغها
افتد و آنچه بسبب مشارکت معده افتد منش گشتن و تاسه و سوزش معده
مقدم آن باشد و آنچه بسبب مشارکت عضوی افتد هر اندامها پیش از آن
بسلامت بوده باشد و اگر با تشنج اندر اندامی المی پدید آید تشنج سبب آن
الم باشد نه الم سبب تشنج و آنچه بسبب گزیدن جانوری زیانکار افتد سبب
آن ظاهر باشد و آنچه بسبب آماس افتد اندر آن نواحی آماس باشد المها و نشانها
پدید آید و نبض صغیر و متفاوت شود و بسیار باشد که روی سرخ و چشم احول
و نفس منقطع شدن گیرد و اگر منقطع نشود نفس دشخوار تواند زد و جالی

نتواند زد و گاه باشد که بدان ماند که می خندد و خنده نباشد و گاه باشد که
طبع خشک شود و بول باز گیرد و گاه باشد که بول همچون خونابه باشد با کفک
و از حوالی درد سر و تولی (?) و رعشه و درد بندگاه گردن و درد جگرگاه و درد
میان دو کتف بسیار افتد و اگر تشنج بد سبب تبهای گرم و بیماریها دراز
افتد رنگ روی بگردد و اندر خواب بترسد و چشم احول و دهان سیاه و پوست
سر و پیشانی کشیده شود و دندانها بهم همی خاید و بول نخست سرخ باشد
پس چون ماده روی بدماغ نهد سپید گردد و رگهای صدغ ضربان کند و باشد
که طبع خشک شود و این علاج کمتر پذیرد و آن رگه تب بدان گرمی و بیماری
بدان درازی نباشد که رطوبت اصلی را نیست کند لکن بسبب حرارت تب
رطوبتی گداخته شود و با اندامی فرود آید و آن اندام تشنج کند این تشنج از جنس
تشنج خشک باشد و علاج باسانی پذیرد و آن رگه تب آید و با تب قشعریره
و سرما باشد و بول با ریم باشد و چشم تاریک میشود و از سرما و عرق آمدن
گیرد نشان آن باشد که تشنج خواهد افتاد بسبب و بیله (?) که اندر احشا او است
و علامت بد اندر تشنج امتلا بسیاری باد است که اندر معده و شکم پدید آید
خاصه اندر شکم بسبب بسیاری باد بالا گیرد و ضربان رگها و اختلاج سر اعلای تهیگاه
بد است از بهر آنکه اختلاج علامت بسیاری ماده باشد و ضربان رگها با علامت
آماس باشد با علامت لاغری و ضعیفی و احشا و بول تیز و کم اندر تشنج بد باشد
و علامت آن باشد که سبب تشنج حرارتی ساده است و از جنس تشنج خشک است
و آن رگه سبب تشنج بحران ماده خناقی یا بحران ماده سرسام باشد نخست
تنگی نفس زیادت گردد و چشمها زود زود بهم زدن گیرد و احول شود و

دندانها می جوایند و کردن کور شود پس تشنج بدید آید **علاج** اما اندر علاج
تشنج امتلائی نگاه باید کرد تا قوت برجای هست کر نه اگر قوت برجای
باشد طعام او جز اندکی نان با ماء العسل و نخود آب که اندر وی شبت و کرنب با
وصعتر پخته باشند و ابکامه و خردل بروی کرده و روغن او روغن کور یا
روغن زیت باشد و اگر قوت ضعیف باشد طعام او از گوشت کبک و گنجشک
و طیهوج و چغوک سازند و این چغوک را بتازی قنبره خوانند و اگر ازین
گوشتها ماء اللحم سازند با توابل لطیف کننده چون صعتر و شبت و کرویا و
دارچینی صواب باشد و استفراغ بداروهای کنند که اندر علاج فالج یاد کرده
آمده است از حقنه و داروی کار و داروی قی و غیر آن تا عصبها پاک شود و آنجا
علامت غلبه خون باشد نخست فصد باید کرد خاصه اگر دانند که سبب
امتلا بسیار خوردن شراب بوده است لکن خون چندان بیرون کنند که لختی
ماده کمتر شود و بیمار لختی بیاید با قوت برجای ماند و باقی ماده را
تحلیل تواند کرد و اگر با استفراغی دیگر حاجت آید احتمال کنند و آن را که تشنج
اندر هلاکت (?) و عصبها افتد ویرا یک بار اندر آب سرد زدن و زود بر آوردن
علاجی قوی است از بهر آنکه پوست او کثیف شود و حرارت غریزی بر اندرون
باز گردد و درنگ کند و قوی گردد و ماده را تحلیل کند لیکن هرکسی این علاج بر نتابد
جز مردم جوان و گوشت آلود را که بتازی لحیم گویند نه شحیم این علاج
نشاید کرد و بشرط آن شاید که فصل تابستان باشد و بر تن او هیچ ریشی
نباشد بسیار تشنجها بدین علاج زایل شده است و آن را که این علاج بر نتابد
اندر آب کوکرد و اندر طبیخ روباه و طبیخ کفتار باید نشاند طبیخ آبی را گویند که

چیزی اندر وی پخته باشند و کفتار را بتازی ضبع گویند و کفتار را که طبیخ او اندرین
علت و علتهای دیگر سود دارد الضبعة العرجا گویند یعنی کفتار ماده لنگ
و لنگ از بهر آن گویند که کفتار چون پیر گردد لنگ شود و طبیخ گوشت گوره
خر که بتازی حمار الوحش گویند هم سود دارد و اندر کتابهای قدیم طبیخ سگ
بچه نیز فرموده اند **صفت** طبیخ روباه و طبیخ کفتار روباهی بگیرند یا کفتاری
پس دل آن را بکشند و آب اندر مرجل بجوشند نیک و این روباه هم چنان درست
با پوست و ناشکافته اندر آن مرجل نهند و بپزند با شبت بسیار و نمک
تا نیک پخته شود و از هم فرو ریزد و آن آب را از مرجل برکشند و اندر آب
زن کنند و خداوند علت را اندر وی نشانند و آب گرم ماند چنانکه دو ساعت
اندر وی قرار تواند گرفت سه روز از اول ماه هر روز دو بار بامداد و شبانگاه
و سه روز از میان ماه و سه روز از میان ماه و سه روز از آخر ماه این
طبیخ برین گونه بکار دارند هر بار طبیخ تازه کنند چنانکه سه روز بیش
بکار ندارند و طبیخ عاقرقرحا لطیف کننده هم نافع باشد و عاقرقرحا لطیف کننده
و جوز قیسوم است و بورنه دشتی و هزار اسفند و برگ غار و برگ سعد
و شبت و مانند این و اندر یک روز دو بار اندر آب زن نشاندن عوض دیری
مقام است اندر وی از بهر آنکه دیری مقام قوت را ضعیف کند و روغن بیه کفتار
و روغن سوسن مالیدن سود دارد و اگر اتفاق که خداوند تشنج را تب
آید بدان سبب تشنج گشاده شود و بقراط از بهر این گفت لان یعرض الحمی
بعد التشنج خیر من ان یعرض التشنج بعد الحمی میگوید اگر نخست تشنج افتد پس تب
آید بهتر از آن باشد که نخست تب آید پس تشنج افتد و تب ربع اندر بسیا

علت سودا دارد از بهر آنکه لرزه تب ربع قوی باشد ماده را بجنباند و اندر
آخر تب عرق بسیار آید و ماده تحلیل پذیرد و بدین سبب است که هر کرا تب
ربع آید ایمن شوند از بهر آنکه تب ربع امانست از تشنج و عضوی که
دست سرحه کرده بر نهادن و بستن و ناگشادن تا کنده شود پس از آن
برداشتن و پاره برنهادن و راست کردن عضو و بالیدن رفق تا راست
شود و ضمادها که از میعه تر و جندبیدستر و فرفیون و موم زرد و روغن
سوسن سازند علاجی صوابست و از نغل روغن تخم کتان و روغن کنجد و لعاب
حلبه ضمادی ساختن سودمند باشد و غک و هزار اسفند گرم کرده بر
اصل عصبهای عضو نهادن سود دارد و اگر حلتت و جندبیدستر با یکدیگر
سرشته چند کوزی بدهند تب آرد و تشنج اندر حال بگشاید و جای شیر
مردم قوی را دادن یک مثقال و ضعیف را از یک درم تا دانگی و نیم همین فعل
کند لکن معده را مراعات باید کرد از بهر آنکه جاوشیر معده را ضعیف
کند و جندبیدستر سودمندترین و کم مضرت ترین همه داروهاست اندرین
علت خاصه اگر از پس طعام دهند و جندبیدستر و حلتت و غیر آن همه
اندر ماء العسل باید داد یا اندر طبیخ انگدان و اگر تشنج اندر همه تن
افتد بتدبیر پاک کردن دماغ مشغول باید شد و ایجاد علاجها نافع که
از سوده اندر یکی انست که از قسم ببسیار کردن بند غ فراخ اندر کردن او کنند
و هر ساعت آن پشم را بروغن گرم کرده تر میکنند و سنگ آسیا گرم کنند
و شراب بروی ریزند و سر او بخار آن دارند و گرمابه خشک و نشستن
اندر آبزن گرم سود دارد و روغنها که اندر علاج فالج یاد کرده آمدست همه

اندرین باب نافع است خاصه روغن قسط الحار و روغن قسط اما تشنج خشک
را علاج دشخوارتر است و بهترین تدبیری آن را که تب نباشد آب زدن
است و روغنهای تر مالیدن و بندگشادها را بروغن معروف داشتن و ضماد
ها که از بنفشه و موم و پیه و موم و روغن بنفشه سازند برنهادن و اگر
ممکن گردد که اندر آب زنان روغن کنجد یا شیر تازه باشد سخت نیک باشد
و اگر آب زن همه آب کدو و آب خیار و آب خربزه هندو باشد سخت نافع باشد
و حقنهای تری فزاینده کردن صواب باشد و آنرا که تب نباشد شیر تازه و شیر
خر با شکر و روغن بادام دادن سود دارد و شیر خر با روغن بنفشه
بهم زدن بر سر او نهادن و شیر زنان با روغن نیلوفر و روغن
مغز کدو اندر بینی چکانیدن و آنرا که تب باشد کشکاب و آب کدو و آب
خیار و آب خربزه هندو و روغن بادام باید داد و اگر با این شربتها
اندکی شراب رقیق سپید بیامیزند تا زودتر اندر رگها بگذرد نافع تر باشد
و آب را نیز اگر با شراب رقیق ممزوج کنند صواب باشد و روغن نیلوفر
و روغن بنفشه و روغن مغز کدو و شیرها اندر بینی و گوشها و میچکانند
و لعاب اسپغول و آب برگ خرفه فسرده بر سر او می نهند و از آرد جو و برگ
خطمی و بنفشه ضمادی بر وی نهند و هر شب وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب
روغن و بادام دهند و طعام او حشوهای نرم با یدجو یا کشکاب غلیظ
یا جلاب و روغن بادام و گوشتابه از گوشت بزغاله و قلیه کدو
و قلیه خیار و ماش پوست کنده و اسفاناج هر با اندکی کوک و کشنیز تر
و اگر تشنج طفلی را افتد شیرها دایه او را دهند و روغنها و ضمادها بر

اندامهای طفل بکار دارند و آن را که تشنج بسبب زخمی افتد
نطولها که از کشک جو و بابونه و خطمی و بنفشه و غیر آن پخته
باشد بر موضع الم و بر اصل عصبها و بر سر او می چکانند و آنرا که
تشنج بسبب کودی دنا جیوانی زبان کار افتد علاج او اندر
گفتاری که اندر دفع مضرت زهرها است یاد کرده آمد و آن
را که تشنج بسبب بحاری محرقه افتد علاج تشنج خشک است که او علاج ح
یاد کرده آمد و ما و غاء او اندر هوای سرد و هوای تر باید جست
و هوای خانه بتدبیرها که اندر کتاب حمیات یاد کرده آمده است
سرد و تر باید کرد و آن را که تشنج به سبب دردی افتد
علاج او تسکین آن درد باشد و آنرا که تشنج به سبب اماس
عصبی افتد علاج او اندر گفتاری که اندر علاج اماسها است
یاد کرده آید انشاء الله تعالی

باب هفتم

اندر کزاز و سبب و علاج آن لفظ کزاز بر چند وجه بکار
داشته اند گاهی کزاز تشنج را گویند که اندر باب گذشته یاد کرده
آمد و گاهی تشنج گردن را گویند خاصه اگر عضلها و عصبها گردن
از پیش و پس کشیده شود و گردن راست بماند چنانک پیش
و پس نتواند خمسانید و گاهی کزاز تشنجی را گویند که از سردی
و فسردگی افتد و متاخران اصطلاح بر آن کرده اند که تشنج
آنرا گویند که ماده اندر عضله عضوی افتد و پهنای عضله
زیادت گردد و بالا کم و بدان سبب عضو اندر کشیده شود و کزاز

آنرا گویند که عضلها عصبها عضو سخت شود و از سوی پیش و پس کشیده
شود و راست بماند و حرکت نتواند کرد پس بدان ماند که معنی کزاز آنست
که عضو از همه جوانب کشیده شود و عضلها را در پهنا تر و کوتاه تر شود
و معنی تشنج آنست که عضو بیک جانب کشیده شود و عضلها و عصبهای او پهن
تر و کوتاه تر شود پس از این روی کزاز ضد تشنج است لکن نوعیست که
اندر تحت تشنج افتاده است از بهر آنکه سبب هر دو صلابت و آفت عصب است لکن
صورت هر یک ضد دیگر است از بهر این معنی که گفته اند دو ضد اندر تحت
یک جنس بسیار افتد چنانک سیاه و سپید هر دو اندر تحت لون افتد و از
بهر آنک کزاز تشنج مضاعف است یعنی دو تشنج است نه بینی که عضو از سوی
پیش و پس کشیده شود بدین سبب واجب کند که کزاز گزنده تر از تشنج باشد
و بحران از وی بتر از تشنج کند و اندر بیشتر حالها کزاز و تشنج بیع دوازده
خالی نباشد و اسباب کزاز هم چون اسباب تشنج است از یک وجه و از وجهی دیگر
بر خلاف آنست از بهر آنکه سبب کزاز گاهی امتلا باشد و گاهی خشکی و گاهی رنجی
باشد که بعصب حساسه رسد و عصب از آن نفرت جوید و گاهی اماس باشد این
چهار سبب از این وجه با سباب تشنج ماند و از آن وجه که کزاز بیشتری از بادهای
غلیظ افتد که عصبها را بکشد مخالف آنست اگر چه گاه باشد که سبب تشنج باد باشد
لکن نادر افتد و تشنج بادی اندر یک عضو بیشتر نباشد و زود گشاده شود و کزاز
علتی است که از بادهای غلیظ افتد که بر همه تن مستولی گردد و صعب و عسر باشد و
علاج او دشخوار پذیرد و نوع کزاز از این اسباب بر سه وجه افتد که یاد کرده
آید هر گاه که رطوبت اندر میان لیفهای عصبها و عضله افتد و آنجا بفسرد و صلب

کودد و بران فسردگی و صلبی بماند و حرکت انقباض بدان سبب باطل شود و رطوبت
اندر میان لیفها و عصب و عضله گذرد بازین جنان که هم بر شکل لیفها بدل
را بکنرد و اندر بیها جای کمتر کیرد هم جون ماده استرخا و بدان سبب اندر
درازاء عضله نقصانی پدید نباشد و فرق میان کزاز و استرخا آنست
که ماده استرخا رقیق باشد و عصب را اغشته کند و ماده کزاز پس از آنکه
اندر میان لیفها اکنده یافته باشد به سببی از سببها صلب و فسرده شود و سبب
فسردگی و صلبی حرکتهای عضو باطل شود و گاه باشد که ماده کزاز هنوز اندر
میان عضله جای کرفته نباشد لکن نزدیک و بر عضله رسیده باشد و آنجا
صلب کردد و بفسرد و حرکت انقباض را باطل کند و سبب درد کزاز آنست
که ماده اندر لیفها افتد و حرکت انقباض او را بفساد دهد بدان سبب درد
تولد کند و گاه باشد که عصبها از رنجی و المی بکیرند بر سبیل تقلص و بهم
باز آیند لکن بر سبیل ما رهانیدن درد و رستن را از موضع الم و این نوعی کزاز است
کزاز فی کودن با فراط افتد و از کزیدن حیوانی زیان کار و از زخمی که بر عصب
آید و بدان ماند که عصبها سبب کزیدن ماده فم معده را از معده می بکریزد
یا بسبب الم زخم و الم کزیدن حیوان زیان کار از موضع الم دور می شود و گاه
باشد که خشکی غلبه کند و این جنان باشد که رطوبتهای اصلی از میان عصبها و
و عضلها به تحلیل خرج شود و بنای عصب و عضله فراز هم آید و درازا زیادت
شود بدان سبب راه فرو آمدن قوت محرکه بسته شود و فرق میان تشنج
خشک و کزاز خشک آنست که اندر تشنج درازای بنهای عضله فراهم آید
کمتر شود و سبب سوختن و بریان شدن مغز و عصبها و اندر کزاز دیهنا کمتر

شود و درازا نه بدین سبب است که تشنج خشک خطرناک تر از کزاز
خشک است و از انواع کزاز بعضی باشد که از سبب عظیم و ماده قوی افتد
و عسر باشد و بعضی از اسباب ضعیف تر افتد هم جون انواع تشنج که اسباب
ان ضعیف تر باشد و اسباب این انواع کزاز نعها همان اسباب باشد که اندر
باب تشنج یاد کرده آمده است و بسیار باشد که مردم جیزی کران بر دارد یا بزه
سخت خسد عضلهای او کشیده یا کوفته شود و یک ساعت پیشتر بران
شکل بماند هر جه ازین انواع افتد همه از جمله کزاز شمرند لکن همه سهل
باشد و زود گشاده شود و همچنانک تشنج دماغی بد باشد کزاز دماغی
نیز بد و باخطر باشد و حال اطفال اندر کزاز همانست که اندر تشنج یاد
کرده آمده است **علامتها** هرگاه که عضلهای قفا و پشت همه سخت
شود و آب دهان و شربت بحلق فرو بردن دشخوار کردد و اختلاج
اندر همه اندامها پدید آید و رفان کرانی کند و اندر همه تنها خارشی
پدید آید که اگر چه بخار بدان خاریدن لذت نیابد این همه مقدمه
کزاز باشد و اگر کسی را اندر احشا دبیله یا قرحه باشد و رسوب
بول او ریم باشد ممکن شود که آن ریم بطریق بول پاک نکردد و بعضی
بجانب دماغ بر آید و اگر از دماغ تولد کند و علامت بر آمدن وی
بجانب دماغ آنست که اندر پشت قشعریره همی آید و جشم تاریک
همی شود و سر کرجه عرق میکند و هرگاه که اندر کزاز فواق پدید آید
و سکسکی نی هشتا ند کوبند امید خلاص نباشد و فرق میان تشنج
کزاز آنست که آغاز تشنج با حرکت عضله باشد و اندر آغاز کزاز

عضلها کشیده کردد و راست نماند و حرکت در روی و چشم خداوند
کراز بروی خداوند خناق ماند روی سرخ و چشمها برخاسته وکاه
باشد که چشمها زود زود برهم همی زند و اشک همی ریزد و دندانها
برهم نشیند و بهم خلق فرو نتواند برد و فواق پدید اید وکاه باشد
که عضلهای روی کشیده شود و بیمار خندان روی نماید و بعضی را
سر و کردن بسوی پیش برود و داشته شود و بعضی را بسوی قفا باز
کشیده شود و از چپ و راست نتواند نکریست و بعضی را عضلهای شکم
کشیده شود و برشکلی که قوت دافعه را باطل کند و بول بازکرفته شود
و بعضی را عضلهاء میانه برشکلی کشیده شود که قوت ماسکه باطل کردد و بول
باز نتواند داشت و بعضی را عضلهای میانه چنانک کشیده شود که
بعضی رکها بکسلد یا سر رکی کشاده شود و بول خون کردد و بعضی را
معا مستقیم و عضله مقعده برشکلی کشیده شود ثفل باز نتواند داشت
و بعضی را بسبب غلبه سردی و فسردکی قولنج کبود و اندر بیشتر حالها بول
هم چون اب با کفک باشد و تیمار کفک بسیار و بزرک باشد و بسبب بسیاری
و غلیظی بادها و بسیاری ریاح شدکه عصبها و عضلها بیمار کشیدکی بیجیده
شود چنانک از جامه خواب بیرون افتد و علامتهای کزاز امتلایی
و کزاز ورمی همچون علامتهای تشنج ورمی باشد و همه انواع کزاز پیچ خوابی
و درد خاصه میانه دو کتف باشد **علاج** علاج کزاز امتلایی
علاج تشنج امتلایی بعینه علاج خشک و علاج تشنج خشک است لکن از
بهر آنکه سبب کزاز اندر بیشتر حالها سردی و فسردکی است ضمادها

و روغنها که اندرین نوع بکار دارند میل بکرمی و نرمی باید که دارد و اندر
امتلایی بجمد بر سرهای عضلها نهادن تا حرارت پدید اید زاید سخت
نافع باشد و روغنهای کرم مالیدن و اکر عرق کند نباید که بکذاشت که
بر تن وی سرد شود حلکی به بشم یا پاره نرکرده پاک می باید کرد و اندر
روغن زیت نیم کوم نشانند و پیه کوزن خوبه شیر و پیه خوک و پیه
کفتار و پیه کاو بکار ... مالیدن و روغن سداب با جند
بید ستر و قنطوریون حقنه کردن هم سودمند باشد و آن را که
از حقنه تیز رودها بسوزد شیر خرما یا روغن کاو با روغن دنبه حقنه
باید کرد و اندر کزار خشک شیر بر عضلها دوشیدن و ضمادها
بر نهادن از پیه بط و پیه مرغ خانکی و مغز ساق کاو و روغن دنبه
و موم زرد و روغن کنجد ضمادی موافق بکیرند آرد تخم
کتان پاره کنجد از هر یکی دو جزو زاد حلبه یک جزو و همه را اندر شیر
خر با روغن کنجد بپزند و بر عضلها نهند ضمادی دیکر
بکیرند پیه بز و پیه مرغ خانکی و مغز ساق کاو و دنبه کداخته و روغن
کنجد همه را درهم کدازند و نشاسته سوده اندر وی بپزند و بر
عضلها نهند و طعام ایشان حشوهای نرم باید چون ماء اللحم و شوربا
با کندم رقیق و زرده خایه مرغ نیم برشت و شوربا مرغ فربه
ایشان را دهند از بهر آنکه هر چه خاییدنی است بحلق اندر ماند و از
بینی بیرون اید و رنج زیادت شود **باب هشتم**
اندر حالی که بر مردم بدید اید و طبیبان آن را ساری اللوی کویند

و فیجیدج نیز گویند ببایددانست که بسیار باشد که مردم
جنبد و ز طعام و شراب زیادت خورد و ریاضت کمتر کند و بدان
سبب تن او ممتلی گردد و بادها و بخارها اندر رگها و عضلها او جمع
شود و اندر خویشتن ماندگی یابد و این ماندگی را بتازی اعیا گویند
و بر سبب بسیاری بادها و بخارها عضلها و رگها کشیده میشود و مردم
خویشتن را همی بپیچد و می بازد و عطس و تثاوب همی کند و رنگ روی و چشم
وی سرخ شود و این حال را اللوی گویند فیجیدج نیز گویند و این لفظی
پارسیست معرب کرده یعنی تاری کرداینده **علامتها** هرگاه که این حالها
پدید آید همه نشان امتلا باشد برودی تدبیر استفراغ باید کرد و نخست
ماده خون و صفرا کم کردن و اندر بیشتر حالها مردم محرور را ازین امتلا
بآب سرد آسایش یابد از بهر آنک آب سرد اخلاط را از حرکت و جوشیدن
فرو نشاند و کشنیز خشک با شکر کوفته سفوف کردن هم این فعل
کند و اینجا که ماده بادها و بخارها بیشتر باشد و غلیظ تر و مزاج گرم
نباشد دوج پرورده و ناپرورده خوردن و سفوف کردن سود دارد
و بادها را تحلیل کند و خادمان گرمابه رگهاء ساقی بگیرند و حالی ما شد
عشی و سبات پدید آید و این رنج میان زایل شود از بهر آنک این رگها گذر
روح است و هرگاه که گذر روح بسته شود روح جمع گردد و چون بگشایند
روح بر یکبار حمله آرد و بادها و بخارها که روی بدماغ نهاده باشد تحلیل
کند لکن فرو گرفتن این رگها خطر است و هرگاه که فرو گیرند دست بر رگ
بر نشاید داشت و زودتر از آنک مردم طاقت دارد که نفس خویش فرو گیرد

پنجم از گفتار نخستین اندر صداع که از پس جماع پدید آید

اسباب این صداع دو نو
عست یکی خشکی است که از بسیاری جماع تولد کند دوم آنکه
اندر تن اخلاط فاسد باشد و بحرکت جماعی که حرکتیست از حرکتها
بدنی و نفسانی از آن خلط بخارها برخیزد و بدماغ بر آید
علاج اما آن را که علاج علامتهای خشکی ظاهر شود علاج
او علاج صداع خشک است و حقنها اگر کرده را فربه کند بکار
داشتن چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و طعام زرده خا
مرغ نیمبرشت باشد و ماهی تازه و نان خشک بریان کرده اندر
شوربا و کوفته و اندر جلاب آغشته و پیر آکنده که مغز بادام و مغز
پسته و مغز جلغوزه و مغز فندق و مغز حبة الخضراء کوفته
اندر وی سرشته باشد با اندکی تخم بادیان و شوربای مرغ فربه
و کرداب بط فربه گوشت بزغاله و آنچه بدین ماند و اگر علا
متهای امتلا ظاهر گردد تن از خلط فزونی پاک باید کرد
بفصد اگر فصد لایق باشد یا باسهال و دماغ را بروغن
گل و روغن مورد قوت دادن و بآب برگ مورد و برگ
گل اندر آب پختن و بر سر او چکانیدن و تا طعام که خورده باشد
منهضم شود بجماع مشغول نشاید بود و اگر فصل تابستان باشد
و تن پاک کرده باشند و مرد جوان باشد غسل کردن بآب
سرد و بینی بروغن گل چرب کردن و بخفتن سود دارد

باب سیزدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین
اندر صداع که از بویها و بخارها تولد کند که از بیرون بدماغ رسد

این را که صداع از بویهای و بخارها گرم تولد کند چون بوی مشک
و زعفران و جند بیدستر و حلتیت و چون بخار حدث و کوگرد و زر
نیخ و مانند آن علاج وی بکافور و صندل و گلاب و بنفشه و نیلوفر و آب
بید و بوی میوههای خنک باید کرد وان را که بگرمی خشکی کرده
باشد کافور اندر روغن مغز کدو مالند یا اندر روغن بنفشه و نیلوفر
و اندر بینی چکانیدن و روغن بید را اندر بوی دادن و مزاج دماغ را
باعتدال باز آوردن فضلتی است بر دیگر همه علاجها و آنکه صداع از
بوی چیزهای خنک تولد کند چون بوی کافور و بخارتریها که گفته ایم
بدین قیاس بمشک و زعفران و چیزهای گرم علاج کنند و بگرمابه
و آب گرم

باب چهاردهم اندر صداع که از بادها تولد کند که از بیرون بمردم رسد

این را که صداع از بادهای سرد تولد کند تا از راه بینی بدماغ رسیدست
یا از راه گوش تا از راه هر دو مشک و ماجند بیدستر بگیرند باندازه
حاجت و بروغن شبت یا روغن خیری و مانند آن حل کنند و نیم گرم
کرده بگوش و بینی اندر چکانند و بوی مشک و جند بیدستر و حلتیت
و بوی سیر و مانند آن سود دارد و ضمادهای گرم تحلیل کننده که اندر
بابهای گذشته یاد کرده آمده است بسر بر می نهند و آنکه صداع از
بادهای گرم تولد کند روغن شبت با روغن گل آمیخته اندر چکانند
و نطولهای معتدل محلل و گرمابه معتدل سود دارد و اندر درد

نوع صداع از طعامهای بادانگیز و بخارناک پرهیز باید کرد و طبع نرم
کردن اندرین باب ستوده نیست والله اعلم

باب پانزدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین اندر صداع که از زخم و جراحت تولد کند

نخست موی سر او باید سترد تا درد ساکن شود و روغن گل بر نهادن درد
بنشاند و دماغ را قوت دهد و اگر درد سخت عظیم نباشد اندکی سرکه
باوی بیامیزد و اگر درد سخت عظیم باشد سرکه دور دارند از بهر
آنکه سرکه پوست سر را و عصبها را سست کند و ماده بدان سبب روی
بدان موضع نهد و درد زیادت شود و اگر جراحت رسیده باشد
تدبیر رویانیدن جراحت باید کرد و نخست مزاج حوالی جراحت باعتدال
باز باید آورد تا جراحت برویند با حوالی او معتدل نشود جراحت
نروید و آن را که از پس زخم و جراحت تب آید و عقل شوریده شود نشان
آن باشد که غشاء دماغ آماس میکند اگر فصل سال و عمر و مزاج و
قوت مساعدت کند در حال رگ قیفال یا اکحل بگشایند و اگر مانعی
باشد از گشادن تن حجامت کنند و از پس رگ زدن طبع را بآب
میوهها و فلوس خیارشنبر یا بحقنه نرم باید گشاد صفت حقنه
بگیرند کشک جو و بنفشه خشک و خطمی اندر خرقه کتان کرده از هر یکی
بیست درم هر سه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا یکمن برود و نیمی بماند
و بپالایند و ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دواستار
ماند و نیم درم بوره یا نمک اندر وی حل کنند و بکار دارند چنین کرده

کرمی ضد درم باشد یا صد و درم **صفت حقنهٔ دیگر**
بگیرند برگ چغندر و بپزند و از آب او مقدار هفتاد درم بستانند
و ده درم انگبین و ده درم روغن بنفشه بر افکنند و بکار دارند
صفت حقنهٔ دیگر بگیرند بابونه و شبت از هر یکی بیست درم انجیر
شکری پانزده عدد بنفشه و خطمی از هر یکی ده درم بپزند چنانکه
رسمست و بپالایند و یک درم نمک و یک درم بوره و ده درم انگبین در وی
کدازند و اگر حقنه ممکن نشود و تب نباشد استفراغ بحب فوقایا
کنند و اگر کسی را حرارتی قوی باشد چون تب نباشد از حب فوقایا چاره
نیست و آن را که تب آید از فصد هم باید و آب کشنیز و آب عنب الثعلب
دهند تا مقدار پنج درم فلوس خیارشنبر و اگر تب سخت گرم نباشد
آب کاکنج و آب عنب الثعلب از هر یکی سی درم بستانند و پنج درم فلوس
خیارشنبر و دو درم سنگ صبر و دانگی و نیم زعفران در وی حل کنند و
بدهند تدبیر ضماد آن را که با آماس تب باشد عنب الثعلب و صندل
سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بر سر آب باشد
همه را جمع کنند و بر سر می نهند **ضمادی دیگر** عدس و سماق و گلنار
و گل سرخ و برگ مورد و نار پوست همه را بپزند و خرقه بدان تر میکنند و
بر سر می نهند با روغن گل **ضمادی دیگر** برگ گل مورد و گلنار و نار
پوست همه را اندر سرکه و آب بپزند و اندکی سک و عود خام و قصب
الذریره بکوبند و شراب کهن چکانند و ماورد و گلنار و نار پوست

کرسخت دارند بسر بسند و بر سر می نهند و اگر مدتی دراز گردد
ضمادهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل دارد
صفت ضمادی معتدل انار شیرین بشکافند با پوست و اندر شراب
کهن بپزند و بسایند و ضماد کنند **صفت ضمادی دیگر معتدل** برگ مورد
تازه و برگ بید و خطمی و اکلیل الملک بکوبند و آب آن بکشند و اگر بریزند
و بفشارند و آب آن بستانند روا باشد و روغن سوسن با این آب
و با شراب کهن بیامیزند و خوشی دو سر بر نهند و اندکی مر و قصب
الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته و اندر صره بسته با وی بجوشند
و بدست اندر وی مالند و بفشارند و خرقه بدان تر میکنند و بر سر
می نهند **صفت ضمادی تحلیل کننده** بگیرند می یک درم کندر یک درم
صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم پنج درم روغن گل بیست درم موم
اندر روغن گل گدازند و داروها بکوبند و بسرکه تر میکنند و بدین
موم روغن بیامیزند و بر خرقه کتان طلی کنند و نیم گرم کنند و بر سر می
نهند و اگر حاجت بتحلیل بیشتر باشد بدل سرکه شراب کنند و
بدل روغن گل روغن سوسن کنند یا روغن یاسمن یا روغن
شبت تازه و اگر درد سر بیخوابی روغن گل و روغن بنفشه بر
سر می نهند اگر درد قوی تر باشد روغن گل فزون از روغن
بنفشه کنند و اگر بی رنج و بی خوابی قوی تر باشد روغن بنفشه
فزون تر کنند از بهر آنکه روغن گل درد نشان تر است و روغن بنفشه

خواب آرنده تر وطعام کشکاب ومزوره کدو ومغز بادام وانزاکر دماغ
بحسد دو درم اسطوخودوس بکوبند وباجلاب بر هند وطعام مغز
مرغان خانکی ومغز برغاله وتره تر دهند وازپس مغزاب انار ترش شیرین
دهند وانراکر خون بسیار رفته باشد وتب نباشد زرده خایهٔ مرغ
نیمبرست وکوشت مرغ خانکی دهند وسبب وآبي وکل سرخ وبنفشه
وبرک مورد مي بوبانند باندکی کافور وانراکر حاجت کوجک باشد
برک مورد خشک کوفته وبیخته ومرهم دو بیامیزند وبر جراحت کنند
وانراکر جراحت بزرک باشد اکربا اسختوان رسیده نباشد جراحت
روغن کل عالند وبدو زند واکسیر بر نهند **صفت اکسیر**
بکیرند صبر وعروق کنه را ز هریکی ده درم لاخون ومر از هریکی پنج درم
همه را بکوبند وبسیده خایه مرغ بسرشند وموي خرکوش بران ترکنند
وبر جراحت کنند واکر خشک بر جراحت برکنند روا باشد وکرها
که در جراحت ضمادها کر یاد کرده آمد بر مي نهند وضمادها و روغنها
همه نیم کرم بر نهند مکر انراکر عقل شوریده وجراحت سخت قوی باشد در باقی
علاج جراحت اندر جایکاه خویش یاد کرده شود انشاء الله عز وجل

باب شانزدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین اندر صداعی که از تولد کرم خیزد

این نوع صداعست که هندوان دعوی میکنند که زاندرون کاسهٔ سر
کرم تولد کند وازحرکت ایشان صداعي قوي خیزد علامت وي آنست
که بیمار پیوسته بوي ناخوش همي یابد پنداند چیزی ناخوش بوی برو

نزدیک باشد وصداع باطنین ودوي باشد وبهرحرکتی که کند صداع
قوی تر شود **علاج** نخست تن ودماغ از مادهٔ بد پاک باید کرد بحب
اصطمحیقون وحب قوقایا وایارج مصرا ومانند این وایارج فیقرا
بر بینی برکشیدن وحل کرده اندر بینی چکانیدن واب برک سماق کو
فشارده واب بیخ درخت توت باصبر خوردن واندر چکانیدن وعطسه
آوردن سود دارد

باب هفدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین اندر صداع خماری

نخست قی باید فرمود بسکنکبین واب نیم کرم واکر شبت وتخم ترب
اندراب بجوشند وسکنکبین بدان آب دهند تا قدف تمامتر افتد و
معده پاک شود صواب باشد واکر قذف ممکن نشود یکدرم ایارج
فیقرا ونیم دانک یا دانکی سقمونیا بهم بسرشند وبدهند تا بقوت
سقمونیا استفراغ زودتر افتد وایارج اندر تن درنک بسیار نکند
تا از وي حرارتي بیفزاید واکر مانعی باشد که ایارج نتوان داد
استفراغ باب انار ترش وشیرین باید کرد سقمونیا ترکیب کرده
جنانکه معلوم است ومطبوخ هلیله نیز صواب باشد واکر استفراغ
مانعی باشد بباید خفت تا خویشتن را خرم ساختن با شراب که اندر
معده باشد بکوارد ونشان کواریدن وي آنست که بول از آن حال
که هست بکردد ورنکین شود وکف پاي بروغن بنفشه ونمک مالیدن
وپایها اندر اب کرم نهادن ومالیدن سخت سود دارد خاصه اکر با بونه
وبنفشه اندران اب بخته باشد وجون از خواب برخیزد اندر کرمابه

رفتن و آب خوش بسیار نیم گرم بر سر ریختن باقی قوت شرابی راکه
اندر سر باشد تحلیل کنند و خواب خوش آرد و چون از گرما بر برآید
یا یکساعت تمام نگردد و طعام نباید خورد و اگر خورد چیزی که گرمی
فرا این نشاید ماهی تازه خورد و برک کوک با اندکی سرکه که سخت ترش
نباشد و کسنر مانند این موافق باشد و آن را که بغدادی قوی تر
حاجت اید خایه مرغ نیمبرشت و گوشت دراج و طیهوج و جوزه مرغ خانگی
و گوشت بزغاله بعوره و زرسک و سماق و مانند آن کرده صواب باشد
و کرنب و عدس خداوند خمار را موافق باشد و اگر اکی غالب باشد آن
سرد خورد مگر کسی که معده او ضعیف باشد و از مضرت اب سرد ترسد
اب انار ترش و اب غوره و شراب غوره و شراب سیب ترش و شراب
ریواج و مانند این با اب همی امیزد و میخورد و اگر بی آب خورد روا باشد
و بباید دانست که شرابی که مخمور خورد سرد کرده باید مگر شراب ریواج
که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را برنجاند و اگر کسی
این شربها نتواند خورد شراب انگوری سپید رقیق ممزوج میخورد چنانکه
نیمه آب باشد و نیمه شراب و نبیذ وقت خواب اندکی کشنیز خشک
و شکر بردهان افکند و روغن گل و نیم سرد کرده بر سر می نهند اگر بدین
تدبیرها صداع زایل نشود از روغن بابونه و روغن سوسن باز
اید و روز دوم گرمابه و طعام و شراب هم ترتیب باشد و چون اشتها
کشاده شود ریاضتی آهسته و ارجوحه که بر فارسی بادریج گویند سود

دارد و باد و ساعت بکند دیگر از پس ریاضت طعام بخورد و تا سه
ساعت از پس طعام بکذرد هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی اندر
همه انواع صداع نگاه باید داشت و از پس طعام پایها از زیر زانو تا بقدم
همی باید مالید و اندر غمار از سرکه و ابکامه ترش پرهیز باید کرد از بهر
انکه هر دو عصبها را زیان دارد صفت سفوفی که خمار زایل
کند بگیرند تخم کسنر و تخم کرنب و زرسک پاک کرده و سماق پاک کرده
و عدس پوست کنده و گل سرخ و طباشیر از هر یکی راست همه را بکوبند
و ببیزند و مقدار سه درم با اندکی کافور از دو جو تا یک طسوج تا نیم
دانک باندازه قوت حرارت و گرمی مزاج اندر اب غوره یا اندر اب انار
ترش و شیرین بخورد و قفاعی که از آرد جو و سنبل سازند معده از با
شراب بشویند خاصه اگر مقداری نمک در افکنند گوارنده تر باشد و
اگر این فقاع با آب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوی صندل
سپید و بوی گلاب و کافور و بوی شاهسپرغم سرد کرده و گلاب
بر روی زده سخت سود دارد و اگر بامداد روز که شراب خواهد
خورد یک شربت شراب افسنتین خورد شراب منهضم شود و خمار نباشد
و اگر باشد سبک تر باشد و اندر کتب آورده اند که هر که کرنب سعد بعد
بکوید و بخوردان رومت نشود و شراب میوه ساده با سکنجبین
خمار سبک تر باشد بادام تلخ نقل کرده خمار باز دارد و شراب بگوارد
محمد زکریا میگوید سخن بسیار گفتن و چیز بخواندن خمار باز دارد و

کاوْ باد رهر شرابت تیزی شراب از معده و دماغ باز دارد

باب بیست و هشتم از جزو پنجم از گفتار نخستین اندر صداع ضربانی

جالینوس صداع ضربانی را از جمله اماسهای دماغ شمرده است از بهر انکه هرجا ضربان باشد رکها ممتلی باشد و رک با کوشت مزاحمت کند و تفرق الاتصال تولد کند و درد صعب و ضربان تبع ان باشد **علاج** نخست نکاه باید داشت تا امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ و سرد و عسر است علامت صداع بلغمی و سودایی ظاهر باشد استفراغ تا با ارجات بزرگ باید کرد و از پس استفراغ بالاصول با روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ دادن و غالیه و مشک و جند بیدستر و می زنکوش بو باشد و غذاهای لطیف کنند و از ان و از پس انک ماده لطیف کرده باشد غرغره بایارج فیقرا و انچه بدان ماند فرمودن و اگر ماده کرم و لطیف باشد خوابگاه او خانه خنک خوش هوا باید آوازها از وی دور دارند و پای اندر مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاه سفرم و کشک جو می نهند و می مالند و بر ساق حجامت کنند و ضمادهای خنک بر سر می نهند **صفت ضماد** بگیرند بنفشه و گل سفید و نیلوفر از هر یکی دو مثقال بابونه دو مثقال اکلیل الملک یک درم کشک جو چند همه داروها همه را بکوبند و ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بپزند تا آب بیشتری برود و این داروها در وی افکنند و چندان بر آتش بگذارند که قوام بالوده گیرد و نیم گرم

کنند و بر سر نهند و ایزاری نرم کرده سر اندر گرد انند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر پیشانی و صدغ او می مالند و اگر بدین تدبیر زایل نشود رگ پیشانی بزنند والله اعلم بالصواب

باب نوزدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین اندر صداع مزمن لازم

انجا که ماده غلیظ و عسر باشد نخست سوی سر باز کنند و دو مثقال فرفیون و بوره و سداب دشتی و تخم هزار اسفند از هر یکی مثقال خردل است دو مثقال همه را بکوبند نرم و بآب مرزنکوش بسرشند و بر سر نهند و اگر ترسند که ازین ضماد حرارتی فراوان شود این اخلاط سپیده خایه مرغ و روغن گل و اندکی سرکه بشکنند **صفت ضمادی دیگر** فرفیون را نیک بسایند و اندر موم روغن بسرشند و بمالند تا چون مرهم شود و بر سر او نهند و اگر ماده گرم و صفرایی باشد علاج قراسطس کنند

باب بیستم از جزو پنجم از گفتار نخستین اندر صداع که از اعراض تب باشد

صداعی که از اعراض تب باشد گاه باشد اندر نوبت تب پدید آید و با تب زایل شود و گاه باشد که صبعی صداع بیمار را بیقرار کند و تب بدان سبب تیزتر و گرم تر شود و گاه باشد که اگر تب زایل شود صداع زایل نشود و لازم گردد **علامتها** علامت این صداع دو نوع است یکی انکه با گرمی و تیزی تب بول سرخ و رقیق باشد دوم انکه گاه باشد که بول شورنده گردد همچون بول خرکن

کاه باشد کر بول شوریده علامت ان باشد کر صداع زایل میشود
وماده تحلیل می پزیرد علاج انجاکر سبب صداع تیزی خلط وکرمی
تب باشد لخلخه کلاب وسرکه وروغن کل بر سر می باید نهاد اکر
فصل سال زمستان باشد این لخلخه را نیم کرم کنند واکر تابستان
باشد با تب سخت کرم سرد برهند وبای اندر مطبوخ بنفشه ونیلوفر
وبابونه می نهند ومی مالند وبشربت اسبغول وشکر وکشنیز خشک
وبنفشه وکل سرخ سوده باشکر وبست جو ومانندان بخار از دماغ
باز میدارند ونطولها کر اندر بابها کذشته یاد کرده امدست بکار
داشتن وموی سر سردن وبابونه وبنفشه وحطمی بختن وضماد کردن
سخت نافع باشد وانجاکر سبب صداع بسیاری خلط باشد نخست استفراغ
باید کرد پس بدین تدبیرها مشغول شدن والله اعلم

باب بیست ویکم از جزو پنجم از کفتار نخستین اندر شقیقه

وشقیقه درد نیم سر است بعضی را هر یکچندی بنوبت باز آید وماده
علت بیشتری اندر عضله صدغ باشد علاج ان راکر علامت غلبه
خون ظاهر شود ورک پیشانی ورک بینی کشادن سود دارد وان
راکر ماده صفرا اندر دماغ معده باشد نقیع صبر اندر اب کسنه سود
دارد وایارج فیقرا اندر همه انواع شقیقه سود دارد وانراکر شقیقه
بنوبت باز می آید پیش از نوبت استفراغ کردن وماده علت از تن
بیرون کردن بدارو ها وجمله کر اندر بابهای کذشته یاد کرده است

صوا

صواب باشد وهم چو در خور ماده ضمادها ونطولها کر یاد
کرده آمده است بکار باید داشت وزعفران طلی کردن سود دارد و
ان راکر شقیقه دایم باشد وچشم ضعیف میشود بزودی تیز
سل شریان صدغ باید کرد تا علت انتشار تولد نکند

کفتار دوم اندر شناختن حالها وبیماریها چشم واسباب

وعلامات وعلاج ان واین کفتار هفت جزو است جزو
نخستین اندر شناختن مزاج چشم وانچه اندر انواع علاج آن
بکار آید جزو دوم اندر شناختن بیماریها کر بلک
چشم افتد جزو سیوم اندر بیماریها کر در کوشه چشم
افتد جزو چهارم اندر بیماریها کر اندر طبقه ملتحمه افتد
جزو پنجم اندر بیماریها کر در طبقه قرنیه افتد جزو
ششم اندر بیماریها کر در طبقه عنبیه افتد جزو هفتم
اندر بیماری های چشم کر از راه حس ادراک نتوان کرد ونام وعلامت
وسبب وعلاج هر یک جزو نخستین صحح الساص
اندر شناختن مزاج چشم وانچه اندر انواع علاج آن بکار آید بر
طریق کلی ۵۵ واین جزو هفت بابست واین جزو هفت
بابست باب نخستین اندر شناختن مزاج چشم وانچه
اندر انواع علاج ان بکار آید بطریق کلی وحالها کر بدان تعلق دارد
ومزاج خاص چشم کرم وتر است وسبب کرمی انست کر شریانها

و رگهای بسیار بن و پیوسته است و حرارت بن و میرسانند و سبب تری
انست که مبدا رطبتها و رطوبتها او دماغ است اما نشان گرمی انست که حرکت
او زود و از زود باشد و رگهای او ظاهر و میل بسرخی دارد و بلمس گرم باشد
و نشان تری آنست که بن رک باشد و رمض بسیار کند و اشک بسیار
آید و نشان سردی آنست که رگها او ظاهر نباشد و حرکت او زود و
سبک نباشد و بلمس سرد باشد و نشان خشکی آنست که دور رفته و
رفتر بود بلمس صلب باشد و اشک نتواند آورد و حرکتها ی او سبک
باشد و بباید دانست که گرمی و تری چشم ازرق کمتر از گرمی و تری دیگر
لونها است و از بهر انکه بسبب سردی هوا شب اندکی تری باید بشب
بهتر از دیگران بینند و چشم مردمان صقلاب ازرق از بهر انست که هوای
مسکن ایشان سرد است و مزاج ایشان سرد و چشم پیران هم بسبب سردی
و خشکی مزاج پیری ازرق شود گرمی و تری چشم سیاه فزون از گرمی
و تری دیگر لونها است و بدین سبب است که و یرا علت فرود آمدن و
علتهای دیگر که از بسیاری بخار تولد کند بیشتر افتد و چشم شهلا و سهلا
معتدل باشد و خوبی شکل چشم ایشان قوت و اعتدال باشد و شکل بد نشان
صنعت و مزاج نامعتدل باشد و چشمی که خط باریک و چیزهای دور و نزدیک
همه اسان بیند و از دیدن چیزها روشن و دور افشان بگریزد
نشان اعتدال و قوت مزاج باشد و انچه بر خلاف این باشد ضعیفی و
نامعتدلی باشد و انکه از دور دشوار بیند و از نزدیک نیک بیند

نشان گرمی
نشان تری
نشان سردی
نشان خشکی
چشم ازرق

روح باصره او لطیف و صافی و اندک باشد و سبب انکه از دور
دشوار بیند انست که روح باصره او یعنی شعاع چشم او بحرکت که اندر
مسافت افتد پراکنده شود و انکه از نزدیک دشوار بیند و از
دور نیک بیند روح باصره او اندکی و تیره باشد

باب اندر شناختن اصول علاج بیماریهای چشم

بیماریهای چشم چهار جنس است یکی سوء المزاج ساده دوم سوء المزاج
با ماده سیوم تفرق الاتصال چون جراحتها و ریشها و اماسها چهارم
بیماریهای ترکیبی یعنی افتها که اندر ترکیب اجزای چشم افتد چون آخو
و بیرون خاستن چشم و مانند ان و علاج این همه چهار جنس است یکی
بگردانیدن مزاج ساده دوم استفراغ ماده سیوم علاج تفرق الاتصال
چهارم بصلاح آوردن پیست چشم و زایل کردن آفت که اندر ترکیب
اجزای چشم افتد اما بگردانیدن مزاج ساده را داروهای باید که
ضد مزاج غریب باشد اگر مزاج غریب گرم است داروهای او چون آب
عنب الثعلب و آب کسنی و آب کوک و گلاب و سپیده خایه مرغ و مانند
این باشد و اگر سرد است داروهای او چون مسک و مامیران و زنجبیل
و بلبل و مانند این باشد و اگر تر است داروهای او سپید و توتیا و قلیا
باشد و اگر خشک است داروهای او شیر و مغز بادام سوده و سپیده خایه
مرغ و لعاب اسپغول و مانند این باشد و استفراغ ماده از چشم از
هفت وجه تواند کرد یکی انکه طعام و شراب کمتر سبک تر و ستوده تر

١٤٠ دهند واز هر چه بد گوار باشد و بخارا انگیزد پرهیز کنند دوم انکه اگر تن ممتلی باشد نخست تن را از خلط بد پاك کنند سیوم انکه دماغ را بداروها که پاك کننده دماغست پاك کنند و حجامت کردن و رگ قیفال و رگها که اندر سراست کشادن اندرین باب سودمند باشد چنانک بجایگاه خویش یاد کرده امدست چهارم انکه ماده را از راه بینی فرو کشند تا از چشم باز گردد از بهر انک نزدیکترین راه اینست و صواب بدین لکن تا نخست تن پاك نکنند و تا ماه قرار نگیرد بدین مشغول نشاید بود و طریق فرو کشیدن ماده از راه بینی عطسه آوردن است بداروها که اندر علاج لقوه وغیران یاد کرده امدست پنجم رگ گوشه چشم بکشایند ششم انکه بداروها که اشک آرد ماده را از چشم فرو بالایند هفتم انکه اگر ماده از عضوی بچشم می آید ان عضو را از ان ماده پاك کنند و بر تدبیر ان عضو مشغول باشند و علاج تفرق الاتصال بداروهای کنند که تری کمتر کنند و خشکی صعب بیفزاید و سوزاننده نباشد چون سرمه و زعفران و توتیا و اسفیداج و شادنج عدسی و صبر و مانند ان از بهر انکه هر دارویی که مزاج او بمزاج چشم نزدیک مانده است چشم را فان دارد و هر چه اندکی مخالف اوست و از بین نوعست که یاد کرده امد سود دارد از بهر انکه مزاج چشم گرم و تر است بدین سبب اندر بیشتر حالها دارویی تری فزاید چشم را زیان

دارد و هر دارویی که لختی تریها کمتر کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت کند و هر عضوی که قوت یابد ماده بیماری را قبول نکند و انچه بدو رسد از خود دفع کند و بر حال سلامت بماند این معنی اصلی بزرگست اندر بیشتر علاجها چشم نگاه باید داشت و تدبیر بصلاح آوردن پیست چشم و زایل کردن افت که اندر ترکیب اجزاء چشم افتد بعضی بقصد و استفراغ باشد و بعضی بانواع حیلها که اندر جایگاه خویش یاد کرده اید و بباید دانست که قانون علاج چشم انست که طبیب پیش از انکه دست بچشم خواهد برد نگاه کند تا باد در چشم هیچ اماسی یا صداعی هست کونه اگر اماس بیند نگاه کند تا ماده اماس کدام خلط است و علامتهای خلط کدام خلط ظاهرتر است و نگاه کند تا ماده اندر همه تن یابد نخست استفراغها کلی فرماید و تن از ان ماده پاك کند پس باستفراغ دماغ مشغول گردد اما اگر ماده رطوبتی غلیظ یا ماده بادناك یابد داروها مسهل فرماید در خورد ماده پس بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا و مانند ان دماغ را پاك کند پس باقی را از بالا فرو کشیدن گیرد و چشم باب حلبه و شیر تازه می شویند و چون بیند که تن پاك باشد و ماده بختن آغاز نمود دارد و کشیدن اغاز کند و گرما بر بکار داشتن فرماید و اگر ماده رطوبتی رقیق و با خون یا با صفرا آمیخته یابد نخست فصد فرماید پس مسهل دهد پس ماده را

از سر فرو کشد پس بعلاج مشغول کردد و بر هیچ وجه پیش از
استفراغ دست بچشم نشاید برد و هیچ دارو نشاید کشید خاصه
داروی محلل و آن را اگر ماده ریحی باشد کرمابه و چیزهای محلل
سود دارد و اگر ماده خونی باشد و رکها چشم از خون غلیظ
پر و فصد کرده شود و پری رکها بر حال خویش باشد کرمابه بکار
داشتن و از پس کرمابه طعام لطیف و مقداری شراب صرف
خوردن دماغ را کرم کند و سدها بکشاید و خون لطیف کند
و ایارج فیقرا و حب قوقایا دادن سود دارد و سیاف احمر لین کشیدن
و ضماد با محلل نهادن باقی را زایل کند و اگر اماسی ظاهر نباشد لکن
مادتها پیوسته بچشم می آید منفعت علاج ظاهر نگاه باید کرد تا ماده از
بیرون قحف دماغ می آید یا از درون قحف می آید سرخی چشم و روی
و کرمی سر و پیشانی و پری رکها بران کواهی دهد و رکها سر کشادن و
سل شریان صدغ کردن و داغ نهادن و ضمادها قوی کنند و بکار دا
سود دارد و اگر از درون قحف می آید دغدغه بینی و عطسه بسیار
و حاش چشم و بینی بران کواهی دهد و فصد و اسهال و پاک کردن
دماغ و علاجها که اندر باب علاج سل یاد کرده این سود دارد و اگر
همه علاجها صواب کرده شود و رمد بر حال خویش باشد از طریق
صواب بر نباید کشت از بهر آنکه ممکن باشد که ماده سخت غلیظ و عسر
باشد و مدتی دراز باید تا آن ماده لطیف کردد و تحلیل پذیرد و اد

را اگر بارمد صداعی سخت باشد دست بچشم او نشاید برد الا پس
از آنکه استفراغ تمام کند و تن و دماغ پاک کند و سل شریان صدغ کند و دما
را بضمادها قوی کننده قوت دهد چنان که اندر علاج بیماریها وسی
یاد کرده است و اگر استفراغ ناکرده و این شرطها بجای نا آورده
بعلاج چشم مشغول کردد ریحی عظیم زیادت شود و جایی بزرگ کرده
باشد و حنقر اندر همه بیماریهاء انواع چشم که با ماده باشد ~~و حنقر اندر~~
همراه سود دارد

باب سیوم از جزو نخستین از گفتار دوم اندر شناختن اسباب بیماریهاء چشم که با ماده باشد

اسباب بیماریها چشم که با ماده باشد هفت است یکی آنکه مزاج چشم
ضعیف باشد و ماده را که از دماغ فرود آید قبول کند و دفع نتواند
کرد دوم آنکه مزاج دماغ بقیاس با مزاج معده و دیگر احشا ضعیف
باشد و بخارها که از احشا بر آید قبول کند و بر قیاس مزاج چشم قوی تر
از وی باشد مادتها را دفع میکند و بر چشم میفرستد سیوم آنکه اندر
تن اخلاط بد بسیار باشد و بهمه اندامها نصیب تمام میرسد چهارم
آنکه قوت غاذیه چشم ضعیف باشد غذا را که بدو رسد هضم نتواند
کرد بدان سبب مادتهای فزونی اندر وی کرد آید و سبب بیماری
کردد پنجم آنکه منفذهای اخلاط از آن راه بچشم آید فراختر باشد
و بدان سبب مادتها بد و بیشتر آید ششم آنکه منفذهای فضله
از آن راه از چشم بیرون شود نیک تر باشد و بدان سبب اخلا

که بد و فرود آید اندر وی بماند هفتم آنکه چشم اندر زیر دماغ است
و فضل ناگوارنده از دماغ بدو فرود آید بر طبیب واجب است که این
اسباب طلب کند و نخست بمنع سبب مشغول گردد باب چهارم
از جزو نخستین از گفتار دوم اندر شناختن اسباب بیماریهاء
چشم که با ماده باشد داروهای چشم هفت جنس است یکی داروهای است
که منفذهاء بسته را بگشاید دوم داروهای است که منفذهای گشاده
را ببندد و آنرا ابتاری مسدّد گویند و معری نیز گویند سیوم آنکه داروها
ایست که چشم را بزداید چهارم داروهای قابض است پنجم داروهای
پزاننده است ششم داروهای پوشاننده است هفتم داروهای خدر
کننده است یعنی داروهای که عضو را بی خبر کند تا از درد آگاه نشود
اما داروها که منفذ گشاده را ببندد دو نوع است بعضی خشک است
و از زمین خیزد و بعضی تر است و نرم و آنچه زمینی است تریهای فرو
را کمتر کند و چشم را اگر اشک که همی ریزد سود دارد خاصه اگر اندر
چشم ریشی و بثره باشد لکن بکار داشتن آن پس از استفراغ باید
و پس از آنکه مدد ماده تمام از چشم باز داشته باشد و تن و دماغ پاک
کرده از بهر آنکه اگر از تن مددی بدو همی آید یا اگر اندر طبقهای چشم ماده
بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد و درد فزاید و بیم باشد که
طبقه را بسوزد و بخورد و این داروها قلیا است و آنکه اندر طبقه
قرنیه قرحه باشد اگر بحکم ضرورت استفراغ ناکرده این داروها بکار

دارد

دارد روا باشد نوع دوم که نرم و لزج و تر است بعضی شوینده تر است
و بعضی نرم کننده و بعضی لزج تر و بعضی پزاننده تر و تحلیل کننده
تر و حاجت بدین نوع است از بهر چهار معنی است یکی آنکه هیچ یک از این نوع
سوزاننده نیست دوم آنکه گاه باشد که حاجت افتد بدانکه داروها اندر
چشم دیر بماند و سیلان نکند داروهای لزج چون کثیرا و صمغ و نشاسته
با داروهای دیگر بیامیزند بصحبت آن داروها اندر چشم دیر بماند و منفعت
آن بیشتر شود سیوم آنکه داروهای چشم بعضی سنگهاست معدنی است
و درشت است و چشم عضوی حساس و نرم و نازک است طاقت
ملاقات داروهای زمینی ندارد خاصه که دردمند باشد از این نوع
داروهای نرم با وی بیامیزند تا ملاقات آن چشم را نرنجاند چهارم
آنکه گاه باشد که بچیزی نرم و لطیف حاجت آید تا درشتی را که از ماده
گرم و تیز تولد کرده باشد زایل کند و چشم را بشوید و تیزی و
گزیدگی خلط بد از وی دور دارد چون شیر زنان و آنچه لطیف و رقیق
است از سپیده خایه مرغ شیر شوینده تر است و سپیده خایه مرغ تیزی
ماده را بازدارنده تر و نرم کننده تر و آب حلبه نیز نرم و شوینده است لکن
براننده است و میل بگرمی دارد که معتدل است و داروهای جنس دوم
که منفذهای بسته را بگشاید سه نوع است نوع نخستین چون وج است و
دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج اما آنچه بکار آید که از پس طبقه قرنیه
بثره یا ماده غلیظ باشد و قوت داروهای پزاننده و تحلیل کننده

بدان نرسد واثر نکند واین نوع داروها با داروهای برانند و تحلیل
کننده بیامیزند تا منفذها بکشاید قوت دیگر داروها بموضع آفت
رساند نوع دوم چون زهره جانورانست وآب بادیان وغیر آن
از داروها که سخت گرم باشد وازوی درشتی تولد نکند این نوع دوم
اب را که بچشم فرود آید باز دارد داروها جنس سیوم دو نوعست
یک نوع آنست که وسخ واثر قرح را بزداید چون قلیا و کندر و صبر و مانند
ان و نوع دوم دارو داروهای است که سنبل و حب و طفرج و
مانند آن پاک کند چون نوشادر و ملعطار و توبال مس و مس سوخته
از بهر انکه این همه سوزاننده است و بباید دانست که داروهای نوع
نخستین قلما اندر گرمی و سردی معتدلست و اندر دون کمتر از
دیگرهاست بدین سبب گوشت رویاننده است داروهای جنس
چهارم که معین است یکنوعست سوزاننده است و درشت است چون
زرنیخ و زنگار صفره صلب را و جرب مزمن را و خسکریشه را بزداید
داروهای جنس پنجم که قابض است دو نوعست قوت مص بعضی معتدل تراست
وقوت بعضی قوی بر انجز معتدل تراست گل سرخ است وعصاره
او وعصارهٔ لحیة التیس وسنبل و زعفران و ماميثا وساذج هندی
این نوع انجا بکار آید که از چشم دردمند آب کمتر آید و نوع دوم
اقاقیاست وعصاره غوره وعصاره سماق و بار هم خام و قشار الکندر
وکلنار و مانند آن منفعت این نوع اندر چشمهای دردمند کمتر از

مضرت

مضرت باشد انجا بکار دارند که خواهند که اجزای چشم درست تر وی
تر شود و قوت بصر تیز تر و اب دویدن باز ایستد داروهای جنس ششم
برانده است و تحلیل کننده چون اب حلبه و حصیص هندی و بارزد
وانزروت واکلیل ملک و جند بیدستر و کندر و زعفران و حرلما
قوت تحلیل مرا از همه فزونست و زعفران با قبضی کرده ویست
براننده و نرم کننده است و کندر همچنین براند و گرم کننده
است این داروها اندر علاج بثره و قرحه و اماس چشم بکار آید
وانجا که خواهند که رطوبتها غلیظ را و ریم را که از پس طبقه قرنیه
مانده باشد تحلیل کند داروهای جنس هفتم خدر کننده است چون لفاح
وافیون این جنس را کمتر بکار شاید داشت از بهر انکه قوت بصر را
ضعیف کند و باشد که تباه کند و چون بضرورت صعب وانجا که درد
عظیم و حرارتی و سوزش عظیم باشد و ترسند که طبقها را بخورد
بکار نشاید داشت اینست اجناس داروها و همه داروهای چشم
اندرین موضع یاد کرده شود ان شاء الله عز و جل حرف الالف
انزروت گرم و خشک است ترمها را کمتر کند و ریشهای چشم را پاک
کند و باقی درد چشم زایل کند و گوشت برویاند رمص را پاک کند
وجسمی را که بهم گیرد سود دارد و اندروی قوتی تحلیل کننده است
و نه بسیار و سوزاننده نیست اثمد اسرب است سرد و خشک است
و قابض جراحتها و ریشهای چشم را برویاند و جزو چشم را و همه اجزا

[illegible]

۱۶۸

اورا قوت دهد و روشنی چشم را نگاه دارد و موسرج را سود دارد
اسفیداج سرد و خشک و مغری است افیون سرد و خشک است
بدرجهٔ چهارم و مخدر است اندر دردی آگاه کند و مادتها را که بچشم همی
آید باز دارد اقاقیا سرد است بدرجهٔ دوم و خشکست بدرجهٔ
سیوم و آنچه مغسول باشد سرد است بدرجهٔ اول همه اجزاء چشم را
قوت دهد و مادتها را از چشم باز دارد گرمست بدرجهٔ دوم جرب
چشم غلیظی پلک چشم و بالیل را سود دارد و تحلیل کند اشنه
معتدلست اندر گرمی و تری رطوبتها را ببرد و اجزاء چشم را قوت
دهد و اندک مایه قابضست ابنوس گرمست و لطیف کننده
و زداینده ریشهاء کهن را و تاریکی چشم را و عشا رقیق را اگر بر حد تر
پدید آید بود آید آس سرد است تریها را کمتر کند و چشم را
قوت دهد و آب دیده از چشم باز دارد و مادتها را که بچشم فرود
آید باز دارد آب او بر پیشانی طلی کنند و او را بکوبند و ضماد کنند انار
اسرب است او را بسوزند و بشویند و اندر داروها چشم بکار دارند
سرد و خشکست جراحت و ریش طبقه قرنیه را درست کند و این جراحت
را که بر قرنیه افتد هموار کند و موسرج را سود دارد اکلیل الملک
مرکبست از جوهری سرد قابض معتدل اندر قبض و جوهری گرم و بزاینده
و تحلیل کننده بقوت نخستین چشم را قوت دهد و فضول از وی
دور کند و بقوت دوم اماسها را نرم کند و خلط غلیظ را بگدازد

و بزاین

و بپزاند و تحلیل کند اسارون گرمست بدرجهٔ سیوم و خشکست
بدرجهٔ دوم خلط و غلیظ و ریم را که اندر طبقه قرنیه باشد لطیف کند
و بزداید حرف البا بسد مرجانست سرد و خشکست چشم قوت دهد
واشک را باز دارد بعر الضب سپیده چشم را ببرد بارزد گرمست بدرجهٔ
دوم و خشکست بدرجهٔ سیوم علت پر و جرب را سود دارد و اخلاط
لزج را نرم کند و بپزاند بلسان روغن او تاریکی چشم را ببرد و بزداید بصل
پیاز است عصارهٔ در سر کشند تاریکی چشم که از خلط غلیظ بود ببرد و بزداید
و روشن کند و اندر ابتداء آب فرود آمدن سود دارد لکن اندر وی
مضرتی است که سر رگهاء چشم را بگشاید و انوا کرموی برخواهد
آمدن زودتر برآرد بورق گرم و خشک بدرجهٔ دوم اخلاط غلیظ
لطیف کند و بگسلد و سپیدی کهن را ببرد باقلا باقلی خشک
سرد و خشک است بدرجه اول و اگر بجوشد سرد و تر باشد بدرجهٔ
دوم و اندر وی قوت ایست تحلیل کننده و قوتی خشک کننده بکوبند
و ضماد کنند فراخ کشتن بقیه نور را که از زخمی تولد کند سود دارد
البیض خایه مرغ سپیدی و اندر سپیدی معتدلست و مغری است
تیزی خلط بد را از چشم باز دارد و زردی او را بر چشم نهند مادتها را
از چشم باز دارد بزر الخس مخدر است و سرد و خشک ضماد کنند
مادتها را از چشم باز دارد بسبح سرد و خشکست بدرجهٔ سیوم مجفف
است و ضماد او و حسن ضربان اماسها باطل کند گرم و خشکست

بدرجهٔ دوم عصارهٔ او اندر کشند بینائی چشم را تاریک کند **حرف التا**
توتیا سرد وخشکست بدرجهٔ سیوم اشک باز دارد در ریشهای چشم را
سود دارد **بومادرس** گوشت فزونی را بخورد واندر قوت مالها قوتی دهد
سورانده ولطیف کننده است و بومادرسا بورقان اندر پاک کردن و
گداختن گوشت فزونی قوی تر از بومادرس قابض است و ترهیار را کم کند و
ریش بدر را سود دارد **حرف الجیم** جندبیدستر گرم وخشکست بدرجهٔ سیوم
اندر سر سل بکار آید **جلنار** سرد وخشکست بدرجهٔ دوم و قابض است
بر پیشانی طلی کند مادتها را که از سر فرود آید باز دارد **جعده** گرمست
بدرجهٔ دوم وخشکست بدرجهٔ سیوم عصاره او را با عسل اندر کشند
تاریکی چشم را ببرد امد و فراسون بفعل و مزاج بدو نزدیکست **جندبیدستر**
گرم وخشکست بدرجهٔ سیوم براننده و بزنده است عصبها گرم کند و ریم را
که از پس طبقه قرنیه باشد تحلیل کند **جاوشیر** گرمست بدرجهٔ سیوم
و ترست بدرجهٔ دوم نرم کننده است و محلل اندر ابتداء آب فرود آمدن
سود دارد **حرف الحا** حضض هندی بهتر است اندر وی قوتی است
گرم و معتدل و قوتی سرد وخشکست بدرجهٔ دوم بقوت گرمی ظاهر
حد قر را بر دآید و بر قوتی سردی وخشکی چشم را قوت دهد **حرف**
مسبندانست و یرابسوند گرم وخشک بدرجهٔ سیوم رگها بگشاید و
خون غلیظ را تحلیل کند و سل را سود دارد **حلتیت** گرم وخشکست
بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است و محلل اندر ابتداء و آب فرود آمدن را

سود دارد **حلبه** گرمست بدرجهٔ دوم وخشک بدرجهٔ اول اماسها را تحلیل
کند **حنظل** گرمست بدرجهٔ سیوم وخشکست بدرجهٔ دوم ابتداء آب
فرود آمدن سود دارد **حرف الخا** خربق سپید گرم وخشکست بدرجهٔ
دوم زداینده است مادهٔ آب از چشم باز دارد **خطاطیف** و یرا بسوزند
و با انگبین اندر کشند چشم را روشن کند و اندر ابتداء آب فرود آمدن
سود دارد **خرو الفار** سرگین موش است گرم است رطوبت غریبها از
چشم بزداید و مژه برویاند **خزف** سفالست و سفال رنگین بکار
آید خشکست و زداینده چشم را قوت دهد **خلاف** بید ست وقت
شکوفه پوست از شاخهای او باز کنند و شیر او بگیرند اندر کشند تاریکی
چشم را ببرد و زاید سرد و تر است بدرجهٔ دوم **حرف الدال** دارچینی گرم
وخشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است تاریکی چشم را که از رطوبت
باشد زایل کند و بصر را تیز کند و رطوبت از دماغ فرود آرد **دارِ بلبل**
گرم وخشکست با آخر درجهٔ دوم اندر وی رطوبتی اندکست شب کوری را
سود دارد **دَتو** گرمست و تیز رطوبتهای غلیظ را از قعر برکشد و نا
صورکرا اندرکو شرچشم اند سود دارد **دخان الفوابر** دود
الکسر کرانست گرمست و تیز اشک فرود آرد و تحلیل کند و سبل را
بپوشاند و ببرد و بصر را تیز کند **دخان کندر** چشم را نیکو کند و در رویدن
مژه را و سلاق را و دمعه را و خارش را سود دارد **داخوس**
سرد است و قابض جراحت را درست کند و بر ویاند و چشم را قوت

دهد **دم الحمار** گرمست ومحلل طرفه را سود دارد **دماغ الخفاش**
با عسل اندر کشند اندر ابتدای فرود آمدن آب سود دارد **حرف الدال**
ورق الخطاطیف زداینده است وپاک کننده سپیده را ببرد **حرف الراء**
گرمست بدرجه سیوم وخشکست بدرجه اول آب او بچشم اندر کشند اندر
ابتدای آب فرود آمدن سود دارد گرم وخشکست بدرجه سیوم **حرف الزاء**
زنجبیل گرم وخشکست بدرجه سیوم لطیف وتحلیل کننده است بصر را تیز کند
وجرب را سود دارد **زعفران** گرمست بدرجه دوم وخشکست بدرجه
اول در وی قبض است وبراننده است وچشم را قوت دهد وبرداید
زبیب اندر وی تری است معتدل وتحلیل کننده است واز قوتی قابض
خالی نیست **زرنیخ** گرمست بدرجه چهارم سوزاننده است طرفه را سود
دارد وتحلیل کند **زنجار** گرم وخشکست بدرجه چهارم گوشت فزونی
را ببرد وجرب سپیدی را زایل کند **زاج سوخته** گرم وخشکست بدرجه
چهارم قابض است وسوزاننده وکم از قلقطار سوزاند **زبد البحر**
ترست وگرم وخشک بدرجه دوم زداینده است وتحلیل کننده وسپیدی را
بردارد **حرف السین** سلیخه گرم وخشکست بدرجه سیوم لطیف کننده است
وتیز واز قوت قبض خالی نیست اجزاء چشم را قوت دهد رطوبت غلیظ را
بزداید وبصر را قوی گرداند **سنبل** گرمست بدرجه اول وخشک باول
درجه سیوم لطیف است واز قبض وتیزی خالی نیست ماده‌ها را از چشم باز
دارد **سادج هندی** همچون سنبل است **سداب** گرم وخشکست بدرجه

سیوم تحلیل کننده است اخلاط غلیظ را ببرد وبر آید آب او اندر
عسل کشند بصر را تیز کند واندر ابتداء آب فرود آمدن سود دارد
سکبینج گرم وخشکست بدرجه سیوم تحلیل کننده لطیف است
ومحلل وزداینده ببرد وتاریکی را که از رطوبت غلیظ تولد کند
زایل گرداند واندر ابتداء آب فرود آمدن سود دارد وعلت شعیره و
نرد را تحلیل کند **سلح الافعی** سرگین افعی است با عسل بسایند واندر
کشند قوت بصر را قوی کند **سرطان بحری** خشکست وزداینده جرب را
وطفره را بردارد وریشها را خشک کند وپاک گرداند **سواد السید**
سرد وخشکست منفعت او همچون منفعت توتیا است تری چشم را کمتر
کند **سعتر** اندر سعوط بکار آید وبصر را قوی کند **سکبوبیر** گرم وخشک است
ومحلل شب کوری را منفعت کند **سکر العشر** از سکسبوبیه قوی‌تر است
وسپیدی بردارد **حرف الشین** شحم الافعی آب را موی بر آمدن را باز
دارد **شقایق النعمان** گرمست بدرجه اول در وی قوی است زداینده وتحلیل
کننده ریشها را پاک کند وبرگ او ضماد کند اماس را بنشاند وخیرگی
چشم وسپیدی را بزداید **شب یمانی** گرم وخشکست باول درجه
چهارم وقابض است **سادج عدسی** سرد وخشکست وقابض بر آمدن
گوشت فزونی باز دارد وهمه اجزاء چشم را قوت قوت دهد وچون
آمدن از چشم باز دارد ودرستی بلکه چشم را که از آماس تو [illegible] سود
دارد **شراب انگوری کهن** گرم وخشکست بدرجه سیوم چشم را قوت

کند و خلط غلیظ را تحلیل کند شمع معتدل است و بر اندن و در روی تیزی
است علت شعیره را تحلیل کند حرف الصاد صبر گرم است بدرجه دوم و خشک است
بدرجه سیوم محلل است و رساننده و جراحت را و ریش را بر ویاند و پاک
کند صمغ اعرابی سرد و خشک است و مصری صمغ البطم گرم است بدرجه
دوم لطیف است و محلل و زداینده صدف تری را بخشکند و چشم را
قوت کند او را سوخته بکار دارند موی فزونی را باز دارد حرف الطا
طین رومی خشک کننده و قابض است با آب کشنیز طلی کنند اماس گرم را
بنشانند و خون آمدن باز دارد طین ارمنی خشک تر و قابض تر
از رومی است و طین ساموس مصری تر از رومی است حرف العین
عفص سرد است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سیوم سوخته خشک
تر باشد مادها را از چشم باز دارد عکر الزیت گرم و خشک است بدرجه
سیوم سوخته خشک تر باشد مادتها را از چشم باز دارد
گرم و خشک است آب را تحلیل کند عسل گرم و خشک است بدرجه دوم زداینده
است عاقر قرحا لطیف و سوزاننده و تیز است قوت او بعضها از آنها رسد نیز
رسد استرخاء چشم را سود دارد عدس اما سماق گرم را سود دارد
و خاصه در رمد چشم را اگر طبیبان در رمد نگویند عقیق سوخته سرد و خشک است
چشم را قوت کند عروق زرد چوبه گرم است بدرجه سیوم خشک بدرجه اول
دماغ را قوت دهد حرف الغین غبار الرحی بر پیشانی طلی کنند مادتها را
از چشم باز دارد حرف الفا فرفیون لطیف و سوزاننده است آب را برد

فلفل اسود گرم و خشک است استرخاء چشم را سود دارد فلفل ابیض
گرم و خشک است بدرجه دوم اکتحال چشم را قوت دهد حرف القاف
قشر البیض چشم را قوت دهد و تریها بخشکند و دمعه باز دارد او را کحل
کنند سپیدی ببرد قرنفل گرم و خشک است بدرجه سیوم بصر را تیز کند
و اکتحال بصر را قوت دهد و ماده غلیظ را تحلیل کند قلیمیا خشک است و
قابض و زداینده و اندک گرمی و سردی معتدل او را بسوزانند و بشویند توتیا
چشم را بر ویاند و جراحت هموار کند قرن محرق سرد و خشک است و
زداینده و مغری قاصر الحجاری گرمی و خشکی و محلل و زداینده اش گم
بو طبقر قرنیه ببرد آن ببرد قشر الرمان الحامض پوست انار ترش سرد و
خشک و پوست انار شیرین سرد و تر است و از قبض خالی نیست آماسها را
فرو نشاند خاصه در رمد سخت را قاقطار قوی تر از زاج است قلقنت
سخت قابض است و در وی حرارتی است تریهای چشم را بخشکند قلقدیس
گرم است و لطیف کننده و قابض و سوزاننده او را بسوزانند لطیف تر شود
و کمتر سوزاند حرف الکاف کندر گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه
اول مادتهاء ریشها را تحلیل کند و بر دانه آش ها و ریشها را هموار کند
و گوشت بر ویاند و از قبض خالی نیست کمون بصر را تیز کند و اشک فرود
آرد او را بکوبند و با صمغ بر جایگاه موی فزونی که بر چشم بر آید طلی
کند موی را باز دارد کثیرا مغری است و حرارت چشم را تسکین کند
کافور تیزی خون را و حرارت را تسکین دهد حرف اللام لفاح سرد است

بدرجهٔ سیوم و تر است بدرجهٔ دوم پوست او میل بخشکی دارد خواب آرد
و از درد پی آگاه کند **لبن** بهترین شیرها شیر زنانست و از آن کمتر شیر
خر سرد است و زداینده است درد ما بنشاند **لولو** سرد و خشک
بدرجهٔ سیوم حدقه را بنیرو کند و بصر را تیز کند و سپیده را و آثرها که بر طبقه
قرنیه افتد رقیق کرداند **لازورد** زداینده است و در وی قبضی اندکست
مژه برآرد و چشم نیکو کند **لادن** نرمست و بزاننده و رطوبتها را تحلیل کند
لسلح سرد و خشکست بدرجهٔ اول و در وی قبضی است و قوی کننده است
اماس نرم را تحلیل کند و با همه اسباب بریاز کوشد و مضرتها باز دارد

حرف المیم ماميران سرد و خشکست بدرجهٔ سیوم پاک کننده است و زداینده
قوت بصر زیادت کند و سپیده را و اثرها را که بر طبقه قرنیه پیدا آید ببرد
مرقشیشا قوت تن درستی چشم را نگاه دارد و در وی قوتی تحلیل کننده
است که با بر بدین قوت آماس را و طرفه را تحلیل کند سنگ آسیا همین فعل
کند و همین قوت دارد **ملح** گرمست بدرجهٔ دوم و خشکست بآخر درجهٔ
دوم و خشکست بآخر درجهٔ سیوم و لطیف کننده است و زداینده و در وی
قبضی است و خشک کننده است **مسن** سنگی است که کارد بر وی تیز کنند
زداینده است و سپیده را ببرد **مسک** گرمست بدرجهٔ سیوم و خشک
بدرجهٔ دوم عصبها را قوت دهد و قوت داروها برانده و بطبقها
رساند **مرزنکوش** گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف است و محلل باد
ها را بشکند **ماميثا** سرد و خشکست بدرجهٔ دوم و قابض است چشم را

قوت دهد و اماسها را سود دارد و خاصه درد سبل را **مر** گرم و خشکست
بدرجهٔ دوم اثرها را ببرد این طبقه قرنیه را لطیف کند **سرو** گرم و خشکست
بدرجهٔ سیوم و تیز است و زداینده قمل را که اندر مژه چشم افتد بکشد
مرارة گرم و خشکست و لطیف کننده و بصر را تیز کند و آب را ببرد و باز
دارد **حرف النون** نانخواه گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است
آب او اندر چکانند خون فسرده را تحلیل کند **نسا السح** سرد و خشکست و مغزی
نحاس سوخته قابض است مغسول او ریشها و ناخنه را و گوشت فزونی را
سود دارد **نوشادر** لطیفتر از نمک است سپیده را ببرد **بطرون**
قوت او کمتر از قوت بوره است خلط غلیظ لزج را لطیف کند و سپیده را
ببرد و خشک کننده است **حرف الها** هندبا در وی قبض است و سرد
بر اماس چشم ضماد کنند سود دارد **هلیلج** هلیله زرد قوت دهد و هلیله
سیاه قوت دهد و صعر باز دارد و قوت بلیله همچون قوت هلیله است
حرف الواو وج گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است
عصاره او طبقه قرنیه را لطیف کند **ورد** مادتها را از چشم باز دارد و
علت درد سخ را سود دارد و ~~وی~~ ودع سوخته بکار دارند درستی چشم را
سود دارد و سپیده را ببرد والله اعلم واحکم **باب**

**پنجم از جزو نخستین از گفتار دوم اندر شناختن کردن داروهای چشم
چگونه است ساختن و چگونه باید ساخت** بباید دانست که اصل اندر شناختن و ترکیب
کردن داروها چشم آنست که نخست داروها را مدبر کنند پس ترکیب

کنند وتدبیر هر نوعی از داروها دیگر است اما تدبیر بعضی سنگها چون
شادنج عدسی و توتیا و مرقشیشا وسنگ سرمه آنست که آب سود کند او
سو دچنان باشد که دارو را بکوبند نرم وبسایند چندانکه توانند واین کوفته
را اندر آب کنند وبشورانند وبآهستگی اندک اندک اندر عصاره
پاکیزه رنگین میکردانند ودیگرباره آب زیاده میکنند ومیشورانند و
انچه برسر می آید وبا آب میرود بآهستگی اندر عصاره دوم میکر
دانند تا هرچه نرمتر ولطیفتر وسوده تراست باآب برود واندر
عصارهٔ دوم حاصل شود این عصاره دوم رابنهند تا دارو از
آب جدا شود وبنشیند بآهستگی ان آب از سر دارو بریزند ودارو
را با آفتاب نهند تا خشک شود وسر او پوشیده دارند تا غبار اندر
وی نشود وانچه درشت وتمام ناسوده باشد اندر عصارهٔ نخستین
بماند آنرا دیگرباره بکوبند وبسایند وهم برین گونه بشویند تا جمله
دارو نرم وسوده شود چنانکه هیچ درشتی نماند واین دارو آب سودی
کرده وشستن را دیگرباره از جهت احتیاط همچون بار نخستین اندر
آب کنند وبدست بمالند وبشویند وپس آب فرا زگیرند وبنشانند وآب
از وی جدا کنند وخشک کنند تا انچه درشت باشد بتمامی از وی جدا
شود این شستن رابتازی تصویل گویند وتدبیر بعضی سنگهای دیگر
چون قلیمیا وزاجات آنست که نخست آنرا بسوزند پس تصویل کنند
وسوختن این انواع آنست که او را بشکنند واندر کوزهٔ نو کنند یا

اندر صره کنند وبگل حکمت اندر گیرند وبر تنور اندر نهند یا بدو دخا
ابگینه گران وکیتب بگذارند دیگر روز بیرون کنند وبکوبند
وبسایند نرم وتصویل کنند چنانکه یاد کرده اند وصدف را و
حلزون را وانچه بدین ماند همچنین بسوزند پس تصویل کنند
وبوقال را وپس را سوختن را همچنان ناکوفته بچند آب بشویند
پس بکوبند وبسایند وتصویل کنند واسفیداج چند کرت تصویل
کنند تا تلخی ودرشتی از وی نشود وسنبل را نخست بناخن
بساید براند پس اندر دهان بکوبند چنانکه بقوت کوفتن سوخته
شود وبحریر فرو گذارند تا چون غباری فرود آید واشنه را بدست
بمالند نیک تا پوستها سیاه از وی جدا شود وسپید گردد پس
آنرا بر چکانند وبکوبند تا چون مرهم شود وبهوا خشک کنند واز
غبار واز آفتاب نگاه دارند پس دیگر باره بخشکی بکوبند وبحریر
فرو گذارند تا چون غبار فرود آید این را بتازی مهیا گویند وبعضی
صمغها چون اشق وسکبینج بشکنند وبآب اندر فرغار کنند تا آغشته
شود پس نهاده اند ربالند تا حل شود وزنجار را تصویل کنند
واندکی از وی یا بسیاری اسفیداج ترکیب وکثیرا وصمغ عربی را هم
چنین نخست فرغار کنند وحل کنند پس بحریر بپالایند ودارو با براده
بسرشند وانچه اندر شیاف ابیض خواهند کرد از صمغ وکثیرا اولیتر
آنست که آنرا بکوبند نرم وبه بیزند وبسپیدهٔ خایهٔ مرغ برچکانند وحل

كنند و داروها بدان بسرشند از بهر آنكه اندرين شيافها صمغ و كثيرا بسيار بكار آيد واندر شيافهاي ديگر از بهر سرشتن و از بهر قوام بايد اگر كمتر باشد شايد و افيون را بشكنند پارهاي كوچك و بر تخته مس كنند و بر آتش نرم يا بر خاكستر گرم نهند تا تخته گرم شود و برداره و نگاه دارند كه افيون بسوزد تا فعل و قوت او باطل نشود پس او را اندر آب فرغار كنند تا حل شود و داروها بدان بسرشند و ببايد دانست كه اصل اندر تركيب داروهاي چشم آنست كه بداني كه مقصود از هر داروي چيست و منفعت او اندر آب چندست اگر بكار آمده تر و با منفعت تر باشد بيشتر كني و اگر از بهر صلاح اوست تا از بهر قوام او كمتر كني و همچنين نگاه بايد كرد تا اين دارو كه اندرين مقصود بكار آيد كيفيت او چه اندازه است اگر كيفيتي قوي و بتر دارد چون زنگار و زرنيخ مقدار او باندازه مصلحت كني و اگر از بهر اصلاح او بايد كه چون اسفيداج بيشتر كني تا تري و مضرت او شكسته شود و اگر كيفيت او بدان تيزي نيست و منفعت او بزرگست چون توتياء هندي و مانندان مقدار او بيشتر كني و قوت او بچيزي ديگر ضعيف نكني چنانكه قوت زنگار با سفيداج شكستي و داروهاي نرم كه قوت او تيز باشد چون اسفيداج مقدار آن بيشتر كني و صمغ و كثيرا اگر منفعت او سخت بسيار نيست مقدار آن كمتر كني و سكبينج و حلتيت اندر شاف مرارات مقداري تمام بايد كرد از بهر آنكه غرض از شياف مرارات

تحليل

181 تحليل است و فعل اين هردو اندر تحليل آب قوي است و آب غوره و آب باديان و آب هليله و آب سماق و آب مرزنگوش و آب باران از بهر آنست تا قوت دارو زيادت كند پس اولي تر آنست كه داروها را چند كرت بدان تر ميكنند و خشك ميكنند و باز مي سايند و تر ميكنند تا قوت آن اندر دارو در دارو پديد آيد و مقصود از مسك آنست كه مسك قوت دارو را به طبقات چشم و ز اندرون رساند مقدار او باندازه معتدل بايد كرد و افيون از بهر نگاه داشتن قوت دارو است مقدار او نيز باندازه معتدل بايد كرد و داروها باره و باكيزه و بيخش بايد كرد و هر يك جدا بايد كوفت و بدان وزن كه اندر نسخه باشد كوفته و بيخته بكار بايد برد و ببايد دانست كه اگر كسي همه داروها كه اندر شيافي يا اندر داروي بكار آيد يكبار اندر هاون كند و بكوبد خطا بود از بهر آنكه بعضي دارو است كه بيكبار تمام كوفته نشود و از وي تحالد نماند و بعضي تمام و زود كوفته شود و چون يكي زود كوفته شد و طبيب اسقطا ميكند تا ديگري كوفته شود لطافت اين كوفته شده است بكرد بشود و باقي او سوخته گردد و كمترين مضرتي آن باشد كه او زان هر يك از آن اندازه كه اندر نسخه است بگردد و چون داروها بشرط و برسم كوفته شود همه را يكبار اندر هاون بايد كرد و بآهستگي بسودن تا همه آميخته گردد و آنرا كه شياف خواهد بود آب برمي بايد چكانيد و

184 خطهاء باريك الاكاه گاه بر سبيل رياضت و از مسلماني خفتن يعني بر پشت باز خفتن و از مستي بسيار و از طعام و شراب غليظ بد گوار و از هرچه بخار بدماغ بر آرد و از چيزهاي تيز چون كندنا و سير و پياز و مانند آن پرهيز كند و طبع نرم داشتن سود دارد و خشك شدن طبع زيان دارد و گرمابه بسيار و رگ زدن و حجامت كردن بسيار و خفتن بسيار و بيخوابي بسيار و چشم بر چيزي داشتن چنانكه نظر از وي بر ندارند و چشم بر هم نزنند سخت زيان دارد و نمك بسيار خوردن و بر امتلا خفتن و بشب طعام خوردن و جماع بسيار كردن و شراب تيره غليظ و هرچه فم معده بر نجاند چشم را و تيزي بصر را سخت زيان دارد و باد روح و شبت و زيتون رسيده زيان دارد و اندر آب صافي نشستن و سر باب فرو بردن و چشم باز كردن سود دارد و سرمه و توتيا باب باديان و آب مرزنگوش پرورده اندر كشيدن بصر را تيز كند و چشم را قوي كند و سود دارد و برود و دهان و آب باديان ساده و با شكر كشيدن سود دارد صفت برود الرمان كه آسان بدست آيد و چشم را قوت دهد و بصر را تيز كند بگيرند انار ترش و شيرين و دانه او با شحم او بكوبند و بفشارند و آب او بكشند و بپالايند و صافي كنند و بر مقدار يك من از اين آب صد درم انگبين مصفي بر هند و اندر پاتيله سنگين بر آتش نرم بجوشند و كفك بر دارند و بر قوام آرند صفت سرمه كه اجزاء چشم را قوت دهد و پلك چشم را و حدقه را صافي كند و ماده سبل و ناخنه از چشم باز دارد

بگيرند هليله كابلي مقشر صبر ماميران زرد چوبه از هر يكي دو درم نمك طبرزد مرواريد ناسفته كفك دريا شكر طبرزد زعفران سنبل هندي سادج عربي تخم باديان سرطان بحري توتياء هندي شياف ماميثا رهباني كافور اسفيداج ارزيز قليميا كل سرخ حضض هليله زرد از هر يكي يك درم همه را بكوبند و ببيزند بحرير و هر ساعت آب باديان تر بر وي بچكانند و بسايند تا دارو ها قوت آب باديان كشيده گردد پس خشك كند بسايه و باز بسايند نرم جزو دوم از گفتار دوم اندر شناختن بيماريها كه در پلك چشم افتد و پلك چشم را بتازي جفن گويند و اين جزو بيست و نه بابست از بهر آنكه بيماريها كه در پلك چشم افتد بدين عدد است لكن از جمله بيست و نه ده بيماري است كه خاص بپلك چشم است و باقي اندر پلك چشم و ابرو و سر و ديگر اجزاء چشم و ديگر اندامها نيز افتد اما آنچه خاص بپلك چشم است اينست بردجه التصاق شتره شعره شعر ابن انقلاب الشعر الوردينج السلاق السرطان و بيماريهاء ديگر كه اندر اندامهاي ديگر نيز افتد اينست جرب الحكه الباكل والقروح والدماميل الحصا الغلاظ الكمنه الاصماح والبهي السعف السلع الموثر الشرى الهنلر الاسترخا التوقول موت الدم انتشار الهدب القمل ساص الهدب باب نخستين اندر برد و اسباب و علاج آن برد رطوبتي است غليظ كه

۱۸۲ وسمی کوفتن تا هموار سرشته شود پس شیاف کردن و اندر سایه خشک کردن
و از گرد و از آفتاب نگاهداشتن از بهر آنکه آفتاب لطافت دارو بستاند
و ساختن شیاف را فصل ربیع موافق تر بود و دارو را آخر فصل ربیع از
بهر آنک اندر آخر فصل ربیع گرمتر باشد و دارو هم از زود تر خشک شود
و کوفتن و بیختن آسان نیز باشد و نرم تر و سوده تر آید و اگر داروی
است که بآب عوره و آب بادیان و مانند آن می باید پرورد و هم الله
آخر فصل بهار بهتر این والله اعلم باب
هفتم از جزو نخستین اندر تدبیر نگاه داشتن چشم تا درست باشد و دردمند نشود
اما اندر کشادن چشم هر چه آهسته تر باید بود و چشم راست بدست چپ
باید کشاد بانگشت مسبحه و با بهام و میل بدست راست گرفتن و سر میل
بر گوشه چشم که از سوی بینی است نهادن تا بدیگر گوشه و میل را بانگشت
وسطی و ابهام ساختن تا اندر چشم بگردد و دارو هموار بچشم رسد و چشم
از حرکت میل خسته نشود و چشم چپ را بدست راست باید کشاد بانگشت
خنصر و ابهام و میل بدست چپ از گوشه چشم باید بدیگر گوشه چشم نهادن
و بیافتن و چون میل از چشم بردارد بیکبار انگشت از پلک چشم برنشاید
داشت تا پلکها فراز هم شود لکن بآهستگی بر باید داشت تا پلک چشم
بآهستگی بجای باز آید و میل سخت باریک نباید خاصه سر میل که دارو
بدو بردارند لختی برتر و با مایه تر باید دارد و بیشتر بردارد و آن را
که طبیب خواهد که پلک چشم او باز کرداند مژه او با بهام و سبابه باید

گرفت و بآهستگی لختی بر کشیدن و کجر میل بر پشت چشم نهادن و فرو
بردن برفق تا بازگردد و چون فارغ شود بیکبار دست از چشم برنباید
داشت لکن برفق بر باید داشت تا برفق بجای باز آید و چشمی که سخت
بادرد باشد میل بر ونشاید رسانید لکن داروی سوده حل کرده
اندر باید چکانید تا میل بر وده باید داشت تا قوت و گرانی میل بچشم
نرسد و آن را که داروی تیز اندر کشند میلها زود زود از پس
یکدیگر نشاید کشید و بیماریهای کهن و مزمن را که با آن دردی
سخت نباشد چون جرب و تا چشم از میل نخستین آسوده نشود و
سوزش دارو ساکن نگردد میل دوم نشاید کشد و اگر درد
ماضمان و درد صعب باشد در چشم جز داروی نرم نشاید کشید
و بیماریهای کهن و مزمن را که با آن دردی سخت نباشد چون جرب
و سبل و ظفره و مانند این جز بداروهای تیز علاج نتوان کرد و آن را
که سپیده یا اثری دیگر بر خواهند داشت موضع اثر را بدارد و
نباید بریدن و خاریدن چنانکه بحوالی آن هیچ رنج نرسد
باب هفتم از جزو نخستین اندر تدبیر نگاه داشتن
چشم تا درست باشد و دردمند نشود تدبیر نگاهداشتن چشم
تا دردمند نشود آنست که چشم را از دود و از گرد و از باد هوای
گرم و سرد که از اعتدال بیرون باشد نگاهدارند و از گریستن بسیار
و نگریدن اندر چیزهای روشن و درخشان و نقشهای خرد و خواندن

۱۸۶ که اندر پلک چشم گرد آید و غلیظ شود و بفسرد مانند سرک را گویند
و این علت بیشتر بر ظاهر چشم افتد بارد که اشق که حلتیس
که سکبینج بگیرند و بسرکه ترش حل کنند و طلی میکنند و شوخ خانه مکس
انگبین و عروق و علک البطم هر سه را بهم بسرشند و بران موضع
می نهند و اگر موم زرد و روغن گل و علک البطم با شوخ خانه مکس
انگبین و یا اشق حل کرده بسرکه بهم بسرشند و طلی کنند قوی تر باشد
صفت طلی اریاسوس بیرون او شعیره را سود دارد بگیرند کندر و
مر از هر یکی دو درم لادن نیم درم موم یکدرم شب یمانی نیم درم بوره
نیم درم همه را بکوبند و بروغن سوسن که بروغن زیت بسرشند
و طلی کنند و اگر بدین داروها تحلیل نپذیرد پلک چشم را از بهامله
ضع بشکافند و بردارند یا بمیل بردارند و اگر شکاف بزرگ افتد
میان گاه او بدوزند و دارو اصفر تر کنند صفت دارو اصفر
بگیرند عروق پرورده بشیرخر هشت درم شیاف مامیثا و پنانی
دو درم صبر و افیون و نشاسته و تخم گل از هر یکی نیم درم زعفران
سه درم مرهانکی و نیم همه را بکوبند و بربیزند نرم و نگاهدارند و
اگر برد زاندرون پلک افتد پلک را باز کرداند و آن بها بشکافند
و برد بردارند و چشم بآب گرم بشویند باب
دوم اندر تحجر و اسباب و علاج آن این علت الماسی است خرد و سخت
و ماده او فضله سودائی است که اندر پلک چشم گرد آید و بفسرد و سبب

فسردن او نرمی و لطافت پلک چشم است و سبب لطافت او آنکه
لطیف تر است از ماده علت بتحلیل خرج شود و آنچه غلیظ تر است بماند
و سخت گردد و بعضی طبیبان این علت را عدسه گویند نخست
رگ قیفال باید زد از آن دست که علت از آن جانب است و پس از
فصد استفراغ کردن بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج
فیقرا و مانند آن و مقصود از رگ زدن و حب قوقایا و غیر آن خوردن
آنست که تا چون مرهمها و محلل برنهند و باید بستکاری علاج کنند مددها
باز ایستیده باشد تا ماده دیگر روی بدان موضع ننهد و اولی فزونی
بدین پس مدت یک هفته چشم را بآب گرم همی باید شست و اسفنج باید
گرم تر کرده بر می نهادن تا ماده علت نرم تر شود و پس از یک هفته
مرهم و باسلیقون بر باید نهاد تا و یرا بگدازد و اگر مدت دراز گردد
و نگدازد پلک چشم را باز گرداند و بشکافند چنانکه ماده علت را
سالم و بناخن یا بجلفقرد و انگشتی بفشارند تا بیرون آید و گاه باشد
که ماده فسرده بیرون آید و گاه باشد که ریم بیرون آید و اگر ترسند
که علت معاودت کند لبهای جراحت بناخن سرای نگرند تا جراحت دیر
تر بهم آید و ماده تها با آلاید و بعد از آن اسفنج بآب گرم تر کرده بر می نهند
و بآب گرم همی شویند باب سیوم از جزو دوم اندر
علت التصاق و اسباب و علامات و علاج آن التصاق برهم بسته
شدن هر دو پلک چشم را گویند گاه باشد که از یک گوشه چشم بسته

شود وگاه باشد که هر دو گوشه رسته شود وگاه باشد که پلک بر طبقهٔ ملتحمه رسته شود وگاه باشد که بر حد قرنیه رسته شود و سبب آن دو نوع است یکی آنکه اندر چشم یا بر پلک جشم قرحه بوده باشد و علاج کرده باشند و مدتی چشم بر هم نهاده داشته و موضع جراحت بدان سبب گرد کرده دوم آنکه ناخنه یا سبل بر داشته باشند و موضع جراحت را چنانکه واجب کند بزیره و نمک داغ ناکرده بگذاشته علاج این علت دستکاری است آنجاکه گشاده باشد سبل اندر کشند و پلک را بر دارند و موضع بر هم رسته را بدان آلت که ناخنه بر دارند از هم بازکنند و اگر پلک بر طبقهٔ ملتحمه رسته باشد یا بر حد قرنیه دست آهسته و پست باید داشت تا پلک بسیار برکشیده نشود از بهر آنکه بیم باشد که طبقهٔ قرنیه با پلک برآید و چشم از جای خاسته و آنرا اگر هر دو پلک بر هم رسته باشد و میل اندر نتوان کرد پلک را بر وضع اندکی بر باید داشت بر فق و بآلتی که آنرا متحل یا صورکو بند بگشادن و بزیره و نمک داغ کردن و بعنبر بروغن گل چرب کرده اندر میان هر دو لب پلک نهادن یا بآب انیسون نم زده و بر پشت چشم زرده خایه مرغ و روغن گل بهم آمیخته بر نهادن و ببستن و روز دوم گشادن و هم آب زیره و نمک بر کردن و هم بروغن گل و زرده خایه مرغ و علاج کردن و روز سیوم اگر ممکن گردد شاخها که جراحت را بر ویاند اندر کشیدن و نگاه داشتن تا دیگر باره بهم بر وید و اگر هنوز شیاف کشیدن صواب نه بیند هم بروغن گل و زرده خایه مرغ علاج کنند تا وقت بشیاف رسیدن

باب چهارم از جزو دوم از گفتار دوم اندر شتره و اسباب و علاج آن شتره کوتاهی پلک چشم است و بسبب کوتاهی پلک دیده اندر خواب و غیر خواب پوشیده نشود و لبهای هر دو پلک بیکدیگر نرسد و این چشم را بچشم خرگوش مانند کنند و خواب خداوند این چشم را خواب خرگوش گویند و گاه باشد که هر دو پلک کوتاه شده باشد و اسباب این علت دو نوع است یکی نقصان ماده پلک است و از ماده چنان زاید دوم حادثها گوناگون این حوادث چهار گونه است یکی آنکه بسبب علتی پلک را بریده باشند و باز دوخته نه چنانکه واجب کند دوم آنکه غده اندر پلک تولد کند یا گوشتی فزونی بروید و سبب قرحه که بوده باشد سیوم پلک باز کرد و تشنج کند تشنجی بادی یا خشکی چهارم آنکه عضله از عضلها پلک مسترخی شود از بهر آنکه پلک برسوس را سر عضله است چنانکه اندر تشریح عضلها چشم یاد کرده آمده است و این سر عضله یکی است که پلک را بر دارد و حرکت بر گشادن پلک بر اینست و دو عضله آنست که پلک را فرو خوابانند و حرکت بر هم نهادن پلک بدانست هرگاه که عضله بردارنده مسترخی شود پلک بر نتوان داشت و هرگاه که تشنج کند فرو نتوان خوابانید و لبهای هر دو پلک بیکدیگر نرسد و هرگاه که این دو عضله که پلک فرو خوابانند مسترخی شود و حرکت و قوت ایشان باطل گردد چشم فراز نتوان کرد هرگاه که تشنج کند چشم باز نتوان کرد و هرگاه که از این دو عضله یکی مسترخی شود آن گوشه چشم که عضله مسترخی از جانب او باشد فراز نشود اما

آن را که علت مادر زادی باشد علاج نیست و آن را که سبب بریدن پلک و باز دوختن باشد علاج متعذر است و اندر ترکیب یاد کرده آید که آن را هم بدان موضع کرد دوختن اند دیگر باره بباید شکافت و نیکوتر دوخت و مرهم سپید و چنین هانم کننده بر نهادن تا نیکو بروید و این از بعد خالی نیست و آنرا که سبب غده یا گوشت فزونی باشد غده هم بدان طریق که بر دارند بجره را علاج کند بر باید داشت و اما گوشت فزونی را بداروهای تیز و شیاف زنگاری و مانند آن بر دارند و اگر بداروها کفایت نشود گوشت فزونی را بضها رها بگیرند و سوزن بر زیر او اندر کشند و او را بناخن پرای بر دارند و دارو تیز اندر کشند چون باسلیقون و روشنایی و غیر آن یا بزیره و نمک داغ کنند تا معاودت نکند و آنرا که سبب تشنج باشد گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و روغن مالیدن و موم روغن با بنفشه و خطمی سرشته بر ظاهر چشم نهادن سود دارد و بآب حلبه شستن نوانا بطول ساختن سود دارد و آنرا که سبب استرخاء عضله باشد داروهای قابض بر باید نهاد چون اقاقیا و مامیثا و آب برگ مورد و مانند این والله اعلم

باب پنجم از جزو دوم از گفتار دوم اندر شعیره و علاج آن شعیره اماسی است دراز شکل او هم چون شکل جو و این اماس بر رستن گاه موی مژه افتد و سبب آن فضله است غلیظ سودایی آنجاگرد آید و سخت شود اندر سر چشم و حوالی آن حرارتی باشد پس از آنکه فصد کرده باشد و مسهل خورده و دماغ پاک کرده شیاف

مامیثا و گل ارمنی بآب کشنیز سوده طلی باید کرد و بگشکاب می شستن و بدان بکمد کردن و بکمد آن را گویند که چیزی سازند از پشم یا از گوهری دیگر و دارویی گرم کرده اندر روی کنند و بر موضع علت نهند تا حرارت و قوت دارو بر وی رسد و اگر این دارو اندر زهره میانه گوسفند یا میانه گاو کنند همان باشد و اگر حرارتی اندر سر و چشم نباشد باب گرم تکمید کردن و از پس تکمید مگسان سر کنده بر شعیره مالیدن و نان گرم دمادم نهادن و مالیدن و سکنجبین اندر آب یا اندر سرکه حل کرده طلی کردن و انجیر خشک و بارزد اندر شراب پختن و طلی کردن و صبر طلی کردن و مقدار دانگی بوره و چهار دانگ بارزد نیم سرشته بر نهادن و آرد جو و بارزد بهم سرشته بر نهادن سود دارد و طلی اربیاسیوس که اندر علاج برد یاد کرده آمده است سود دارد و خون کبوتر بچه چکانیدن سود دارد

باب ششم از جزو دوم از گفتار دوم اندر شعر زاید و سبب و علاج آن شعر زاید موی فزونی را گویند که هم پهلوی مژگان بروید رستنی ناهموار نه بر استوا و نسق مژه طبیعی و ناهمواری وی آن باشد که بعضی سر فرو سو دارد و بعضی بچشم اندر خلد و بدان سبب اشک آمدن گیرد و چشم خیره شود و بدان سبب رطوبتی بسیار و تباه باشد تباهی بچسوزانی و تیزی و اگر سوزان و تیز بودی موی را بر نیاندی و باطل کردی و ممکن نگشتی که از وی موی رستی علاج نخست استفراغ اعضا باید کرد و ماده فزونی را که بر داروها

درخور مزاج باشد از تن و از دماغ بیرون کردن و غرغره فرمودن
بایارج فیقرا و مانند آن و اگر مزاج میل بگرمی دارد هر بامداد هلیله پرورده
یا اطریفل کوچک می باید خورد و پوست زرد هلیله کابلی اندر دهان داشتن
و مزیدن و اگر مزاج میل بسردی دارد مصطکی و قرنفل می باید خایید و کوز
بوا اندر دهان داشتن و مزیدن و اگر مزاج میل بسردی دارد و عنبر
بوییدن و از پس این تدبیرها تدبیر دستکاری کردن و دستکاری اندر
این علت از پنج گونه باشد یکی دارو کشیدن دوم موی فزونی را بر موهای
طبیعی دوسانیدن سیوم بن موی فزونی را داغ کردن چهارم دوختن
پنجم تشمیر کردن اما داروها که اندر کشند داروهای تیز باشد چون با
سلیقون و روشنایی و شیاف احمر و شیاف دینه تا آن رطوبتها که
سبب علت است تحلیل کند صفت شیاف دینه که بدین علت
مخصوص تر است و سلاق را و سوختن چشم را و سده و جرب کهن را
و موی فزونی را و سبل کهن را سود دارد بگیرند صمغ عربی و کثیرا و قلیمیا و
سپیده ارزیز و مرجانی و صبر و زنگار و زرنیخ سرخ و تلقطار سوخته
سوخته و مس سوخته و دار فلفل و فلفل سپید و فلفل سیاه و شادنج
عدسی و نشاسته و زردچوبه و سکر العشر و توبال مس سوخته از
هر یکی دو درم عزروت سه درم دم الاخوین و اقاقیا از هر یکی درمی
و نیم توتیا و حضض مکی و سنبل خوش بوی و بارهی سوخته از هر یکی
درمی عدد داروها بیست و پنج است همه را نرم بسایند و یکبار با

دارد

بارزد با آب سداب و ترشی ترنج حل کنند و داروها بران بسرشند
و شیاف کنند صفت دینه دیگر اندر علت موی فزونی و جرب
و کمنه و سبل و سلاق و سوختن چشم را سود دارد بگیرند زنگار شش
درم صمغ عربی و سق از هر یکی چهار درم قلیمیا زر دافیون از هر یکی دو
درم بارزد یک درم با آب سداب بسرشند و شیاف کنند و با سلیقون
و روشنایی اندر علاج ظفره یاد کرده شود و اگر موی فزونی را بکنند و
خانه گاه او را بنوشادر بخار زنند سود دارد و چون صفدع سبز مالیدن
و خون حیوانی که اندر موی سگ بدید آید آن را قراد الکلب گویند
یعنی کنه سگ و زهره هدهد مالیدن سود دارد و اگر خون صفدع
یا خون قراد الکلب یا بخاستر بانرید طلی کنند علاج کنند قوی باشد
و خون خارپشت و زهره کرکس و زهره خارپشت برچکانیدن و مالیدن
سود دارد و زهرها بگیرند و خشک کنند و نرم بسایند و سم سنگ او جند
بید ستر سوده بیامیزند و بخون کبوتر بسرشند و شیاف کنند و باب دهان
مردم حل کنند و طلی کنند و نیم ساعت بران صبر کنند سخت سودمند باشد
و دیوجر را که خانه موی را تباه کنند بگیرند و نوشادر و سم خر سوخته
هر سه بسرکه بسایند و طلی کنند سود دارد و کفک دریا بلعاب اسپغول
بسرشند و طلی کنند موضع موی را سدر و حدر کند و موی برنیاید و
خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید منفعت خون ضفدع اندرین علت
نزدیک من درست نگشتست و اما موی فزونی را بر موی طبیعی دوسانیدن

آن وقت توان کرد که موی فزونی یک موی یا دو موی باشد و این چنان
باشد که موی طبیعی و فزونی را بصمغ بر وی خشک شود و اما داغ کردن
بن موی را هم شرط آنست که موی فزونی اندک باشد و آلت داغ سوزنی
باشد زرین سر سوزن اندر آورده هم چون سرچگان برین گونه
پلک را بر کردانند و بردنه اندر زیر پلک خمیر سرد بر نهند تا حرارت
داغ برطوبتها و طبقهاء دیده نرسد و سوزن گرم کنند تا خشک شود
و پلک لختی نکشد و موی تر کنند و داغ کنند لکن دو موی را پیش داغ
نشاید کرد هر نوبتی دو موی بکنند و داغ کنند و از پس داغ سپیده خایه
مرغ و روغن گل بر نهند بر موضع داغ و تا اثر داغ و رنج آن زایل نشود و
داغی دیگر نکنند برین ترتیب انجر باشد داغ کنند و اما دوختن چنین باشد
که سوزنی باریک بگیرند و از موی سر یک تار موی باریک دو تو کنند و بدین
سوزن اندر کشند چنین که دو سر موی بسوزن اندر اند و بن موی
چون حلقه بیرون باشد و یکی تار موی دیگر هم از موی سر اندرین حلقه
کشد که بکار آید و این موی دوم را هم دو تو کنند چنین که حلقه این موی
دوم اندر حلقه آنکه اندر سوزن است افتاده باشد و سوزن را از باطن پلک
نزدیک موی فزونی بظاهر برآرند و سر هیل موی فزونی را اندر حلقه
این موی کنند که اندر سوزنست و سوزن را برفق بکشند تا حلقه تنگ
شود پس یکبار بکشند تا موی فزونی بیرون آید و اگر موی فزونی
از حلقه بجهد و بجای باز آید بدین موی دوم که اندر حلقه موی نخستین

است

است حلقه موی نخستین را باز پس آرند و دیگر باره همان موی فزونی را
بگیرند و اندر حلقه کنند و بیرون آرند و اگر حاجت آید که دیگر باره
سوزن زنند هم بران موضع لسابن زد از بهر آنکه منفذ فراخ کرده گی
را فرو شوان داشت سوزن هم پهلوی آن موضع زد و چون موی
فزونی را بیرون آورده باشد اثر این موی اصلی باید دوسانید
چنانکه معلوم است و نخست سبل بر مسعد سوزن باید مالید چند
بار تا فره و که فتر شود و موی اندر وی بماند و این دوختن را بطم گویند
و اما تشمیر آنجا کنند که موی فزونی بسیار باشد و بهترین طریقی اندر آن
آنست که طبیب بیمار را پیش خویش بنشاند و غره پلک بر سوی بالا بهام
و مسبحه دست چپ بگیرد و لختی بیازد و بکفچه میل بر پشت پلک اعتماد کند
تا باز گردد و سر رشته بسر سوزن باریک اندر کشد و سوزن را از سوی
زاندرون پلک بسوی پشت پلک بیرون آرد آنجا که داند که میان گاه
پلک است و اگر خواهد بعوض رشته ببست پلک بضبار ما بردارد و تقد
کند تا چند می باید برین چندانکه تقدیر کرده باشد بسوزن و رشته
رشته سر جای نشان کند پس ببرد و احتیاط کند تا غضروف پلک
نبرد و چون از بریدن فارغ شود سر جایگاه بسوزن بدوزد و
گره ببرند و نخست میان گاه دوزد پس دو رو را صفر با مرهم سپید
بسرشند و بر جراحت نهند و اندر بریدن کوش تا بعضلها که پلک را
فرو خوابانند آسیب نرسد و شرح این عضلها اندر کتاب نخستین بجایگاه خویش

۱۹۸ یاد کرده آمدست و طریقی دیگر اندر تشمیر آنست که پشت پلک را بن وانگشت
با بضباره اندکی بردارند و دو محه بهدام و سبک باندازه پلک بتراشد
و چند انگر تقدیر کند که بخواهد بریدن از پلک اندر میان این دو بخیه
کنند و هر دو سر بخیها سخت ببندند چنین که پوست پلک اندر شکنجه شود
تا مدد غذا بوی نرسد و اندر کم پیش ده روز مرده شود و بیفتد
و این جراحت بریدن نیاید و بسیار کس باشد که طاقت دستکاری ندارد
و آهن نتوانند دید و سخن دستکاری نتوانند شنید او را بدارو
تیر تشمیر کنند و این چنان باشد که داروی تیز بسهیل بردارند و
بن پوست پلک بران موضع که تشمیر خواهند کرد طلی کنند بر سان برگ
مورد در ساعت پوست بدرد و اثر ریش کشش بدید آید دارو
از وی بسترند و یکساعت آسایش دهند و بار دیگر و سه دیگر طلی
میکنند هم برین سان تا ریش کرده و بگذارند تا سیاه شود و خشک
ریشه بندد پس دارو بشویند و موم روغن طلی کنند تا خشک تا درست
شود و پیشتری طبیبان دستوری ندهند بدین علاج صفت داروی
تیز بگیرند آهک آب نارسیده دو جزو سجار یک جزو بوره دو جزو
نوشادر یک جزو آب صابون دو جزو دارو ها بدین آب بسرشند و
نگاهدارند و اگر به بول کودکان نابالغ که با آب خاکستر سرشته روا
باشد باب هفتم از جزو دوم از گفتار دوم اندر انتشار
شعر بسیار باشد که موی مژه اگرچه فزونی نباشد ابجر باشد تا موی از
۱۹۸ رسته باشد و لختی بسوی دیده اندر فکند و بخلد و این را انقلاب الشعر
گویند و بدین سبب اشک از چشم دویدن گیرد و دیده بر بجد و اعراض
موی فزونی تولد کند علاج علاج آن نظر است و موی ناهموار رسته را
بر موی راست رسته بر دوسانیدن چنان که اندر باب گذشته یاد
کرده آمدست و جالینوس میگوید صدفهای کوچک را با برسوخت
و بسود و بقطران بسرشت و موی ناراست با موی فزونی را ببابید
کند و این قطران طلی کرد دیگر باره موی بر نیاید و خاصیت پیرافغی
آنست که بر آمدن موی فزونی و موی کرکننده باشد باز دارد
باب هشتم از جزو دوم از گفتار دوم اندر وردیج
اندر کتاب تذکرة الکحالین می آید که علت وردینج آماسی دموی است
اندر پلک چشم و سبب آن بسیاری ماده است که از دماغ فرود آید و
گاه باشد که این آماس ریش کرده و گاه باشد که بثرها بر پشت پلک
بر آید و گاه باشد که بسبب عظیمی آماس پلک بطرقد و خونی رقیق بپا
لاید در جمله عظیمی آماس بدان حد باشد که چشم نتوان گشاد و دیده
را نتوان دید و این علت کودکان را بیشتر افتد بسبب بسیاری ماده و
ضعیفی و نازکی چشم ایشان و علامت اگر ماده دموی است آنست که
چشم سخت گران و سرخ باشد و تری بسیار باشد اندر چشم و بسیار
بالاید و گاه باشد که ماده آماس خون صفراوی باشد و علامت وی
آنست که آماس سبک تر و سرخی کمتر و خارش و سوزش قوی تر باشد
۱۹۱ و اندر کتاب قانون می آید که علت وردینج آماس طبقه ملتحمه است و عظیمی
آماس بدان حد باشد که سپیدی چشم چنان بلند شود که حدقه را بپوشد
و چشم بهم نتوان نهاد از عظیمی آماس علاج نخست رگ قیفال بگشایند
و باندازه قوت خون بیرون کنند و اگر گشادن قیفال متعذر
شود حجامت کنند بر پس سر یا بر هر دو کتف و اگر ممکن گردد مطبوخ
هلیله دهند و غذا باریک گیرند و تدبیر لطیف فرمایند روز نخست
و دوم و سیوم شیر زنان اندر چکانند و شیاف ابیض بشیر زنان
حل کرده سخت نافع باشد و شیاف مامیثا و حضض و صبر طلی کردن سود
دارد و ضمادها که از گشنیز تر و اکلیل الملک و اندکی زعفران و زرده و
خایه مرغ سازند و نان میده اندر بخته آغشته و باز زرده خایه چون مرهم
کرده و گل سرخ اندر می پخته بخته و با زرده خایه سرشته و گل سرخ و عدس
مقشر و آرد جو اندر گلاب و روغن گل پخته و زرده خایه مرغ و روغن
گل بر یکجا آمیخته و بر پشت چشم نهادن سود دارد و بیه خروس و
زرده خایه مرغ هم سرشته ضمادی آزموده است و اولیتر آنست
که نخست بضماد و طلی مشغول شوند و مدت سه روز جز شیر زنان هیچ
دیگر بچشم نرسانند و از پس سه روز اگر درور ملکایا اندر کشند روا
باشد و از پس یکهفته دور بیمانیم سود دارد صفت درور ملکا
یا سرووت مربی و نشاسته و شکر طبرزد و صمغ عربی از هر یکی راست
راست همه بسایند نرم و بکار دارند صفت نسخه اکسیر دیگر صفت
۱۹۹ درور بیمانیم بگیرند درور ملکایا نیم درم درور اصفر صغیر نیم درم
صفت درور اصفر صغیر بگیرند ابرووت مربی ده درم شیاف مامیثا
دو درم اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم همه را نرم کنند و بکار
دارد صفت درور اصفر کبیر بگیرند ابرووت مربی هشت درم
شیاف مامیثا هبابی دو درم و افیون و نشاسته و تخم گل از هر یکی
نیم درم زعفران سه درم دانکی و نیم جمله هشت دارو و هرگاه در علت
اندر انحطاط افتد اصفر صغیر بکار دارند و اندر آخر انحطاط اصفر کبیر
و اگر پلک ریش گشته باشد و چشم نتوانند گشاد و این علاجها سود
ندارد درور اغبر اندر باید کرد صفت درور اغبر بگیرند توتیای
کرمانی مغسول نحاس سوخته مغسول از هر یکی ده درم شیخ صدف را گویند
شکر طبرزد پنج درم همه را نرم بکوبند و بکار دارند ریشهای چشم را او
سبل که هم را و جرب را سود دارد و اگر از دو درم ابرووت مربی و
یک درم شیاف مامیثا رهبانی درور ساز آرند صواب باشد و ببایدست
که تا از ابتدا علت سه روز بگذرد هیچ حال درور بچشم نباید رسانید
و هرگاه که درور بکار دارند جز بر پلک نباید کرد و اگر حاجت آید که
اندر آخر علت پلک را بخار دهد پاک کنند پلک بازباید کرد ماند و بشیاف احمر
بخارند باب نهم از جزو دوم از گفتار دوم اندر سلاق
سلاق سبطر گشتن و سرخ شدن کنارهٔ پلک را گویند و این علتی است که اگر بوقتی
بر آید و علاج نکند مژگان بریزد و کنار پلک بسوزد و خورده شود و پیشتری

نزدیک پیغوله چشم افتد گاهی از نزدیک پیغوله بزرگ افتد که از سوی بینی است وگاهی نزدیک پیغوله کوچک که سوی گوش است وسبب این علت رطوبتی باشد غلیظ گرم شده وسوخته وطبع بوره گرفته **علاج** آب سماق اندر میچکانند وضمادها سازند ازین نوع تخم انار ترش بگلاب بخته وعدس مقشر با تخم انار ترش وگل سرخ بگلاب بخته وبیخته چون عصده کرده وبرگ کسنه وبرگ خرفه کوفته وسپیده خایه مرغ وروغن گل آلوده هر شب بر پشت چشم می نهند وبامداد بگرما بر میشویند وانرا که سلاق کهن گشته باشد حجامت ساق ورگ پیشانی زدن وهر روز ان که بگرمابه رفتن سخت سود دارد وان را که حرارت قوی نباشد اندر آخر علت شیاف احمر لین وبرود غوره وشیاف دره که اندر بابها گذشته یاد کرده آمدست سود دارد **صفت ساف لین** بگیرند شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم بشد ومروارید وشادنج سندی از هر یکی چهار درم صمغ عرابی وکثیرا ومرصافی از هر یکی دو درم لاخوین وزعفران از هر یکی یک درم جمله ده دارو است همه بکوبند وببیزند نرم وبشراب انگوری کهن بسرشند وشیاف کنند وعادت کحالان چنانست که این شیاف در آد کنند وشیاف احمر حاد کرده کنند تا میان هر دو فرق توانند کرد **صفت برود غوره** سلاق ودمعه وسبل وجرب را سود دارد بگیرند توتیای کرمانی یک اوقیه زرد چوبه یک وقیه هلیله زرد وزنجبیل از هر یکی پنج درم بلبل ومامیران از هر یکی دو درم وچهار دانگ نمک هندی همه را کوفته وبیخته با

غوره بپرورند چند بار میکنند **باب دهم از جزو دوم از گفتار دوم اندر شرناق** شرناق جسمی فرفنی همچون پیهی که با عصب یافته شده باشد وغشای اندروی کشیده بر ظاهر پلک بالا اس بدید آید وعلامت وی آنست که پلک سطبر شود وچشم بگرانی توان گشاد وپیوسته چشم تر باشد وهرگاه انگشت مسبحه ووسطی از هم گشاده بر پشت چشم نهند وبران اعتماد کنند شرناق اندر میان هر دو انگشت بدین آید و شرناق اندر زیر پوست چنان بناشد چون شلعم وخداوند این علت روشنائی آفتاب کمتر توان دید وزود اشک فرود آرد وعطسه بر افتد واین علت خداوند زکام ونزله را ومرطوبان را بیشتر افتد علاج این علت دستکاری است ودستکاری آن از رنج وخطر خالی نیست از بهر انکه پوست پلک باید شکافت اگر کمتر از مقدار واجب شکافند مقصود حاصل نباشد واگر زیادت از آن شکافند بیم باشد که غضروف پلک شکافته شود وشرناق از پوست پلک آزاد نباشد لکن بکران پیوسته باشد وتمام بر داشتن متعذر باشد واگر چیزی نماند نمک اندر جراحت باید کرد تا باقی زرد ابسوزد وبخورد بدین سبب از رنج وخطر خالی نباشد وعلی بن عیسی الکحال اندر کتاب خویش میگوید ابن الحشاب را شرناقی عظیم بدید آید وقوم وقرابات او رضا ندادند دستکاری کردن من مدتی انرا بمرود اغ ومروداصفر وطلی صبر واقاقیا وحضض وسک وشیاف مامیثا واندکی زعفران همه را با موردتو سرشته علاج کردم علت زایل شد باذن الله عز وجل والله اعلم

باب یازدهم از جزو دوم از گفتار دوم اندر جرب

جرب چهار نوعست نخستین را بلغت یونان داسوطس گویند یعنی درشتی دوم را طراخوطیس گویند یعنی سخت درشت سیوم را سوقوسس گویند یعنی مانند شکافهاء پوست انجیر وبدین سبب این نوع را تینی گویند چهارم را طواوسس گویند یعنی خشکی ودرشتی اما نوع نخستین چنان باشد که زاندرون پلک سرخ ودرشت گردد واشک آمدن گیرد وپیشتری از پس رمد کم وعلاج ناصواب تولد کند وسبب ان رطوبتی شور باشد وغبارها ودودها که بچشم رسد **علاج** نخست رگ قیفال باید زد وحجامت کرد واستفراغ کردن بنفشه وجلاب **صفت آن** بگیرند بنفشه خشک وبکوبند وببیزند ومقدار چهار درم اندر جلاب خلم کنند و بدهند وانرا که طبع قوی تر باشد بنفشه زیادت کنند **صفت مسهلی دیگر** بگیرند هلیله زرد مقشر بیست درم واندر شیشه کنند وصد درم آب اندر سر او کنند ویک هفته شیشه را اندر آفتاب نهند پس بپالایند وصافی کنند وپانزده درم شکر سوده اندر یک نیمه از ان آب کنند وبدهند **صفت مسهلی دیگر** بنفشه دو درم ترید یک درم رب السوس دو دانگ سقمونیا دانگی ونیم گل سرخ دانگی ونیم کثیرا دانگی حب را اقراص بنفشه گویند درد چشم را ودرد سر را اگر از گرمی باشد سود دارد پس از آنکه استفراغها کرده باشد پلک بار گرداند وشیاف احمر حاد بخارند وببرند واگر بدارو تیزتر حاجت این شاف احضر خارند

یا سرمه روشنائی اندر کشد وانرا که با جرب رمدی باشد شیاف احمر لین خارند واحمر لین اندر باب نهم ازین جزو یاد کرده آمدست وباید دانست که این نوع را بشکر خاریدن خطا باشد وهرگاه که پلک باز گردانند وبخارند وبآهستگی بجای بار با بدآورد وچون از رنج خاریدن وتیزی دارو برآساید درد داغ که اندر باب هشتم ازین جزو یاد کرده آمدست اندر کشد بعضی طبیبان گفته اند اگر پلک را باز گردانند ومازو سوده بر کنند وسه ساعت باز کرده نهند ومازو بر کرده بگذارند جرب باطل شود وپلک مادة جرب را قبول نکند نوع دوم درشتی ودردش تر وبا اشک بسیار تر باشد نخست استفراغها کنند چنانکه یاد کرده آمد پس پلک را بشیاف احمر حار وشیاف احضر بخارند یا باسلیقون اندر کشند و انرا که ازین شیافها حرارتی فزاید دست ازان بدارند وشادنج عدسی مغسول اندر می کشند تا حرارت ساکن شود پس باحمر لین همی خارند ودرد داغ میکشد تا بتدریج باحمر حاد باز آید وانرا که با جرب حرارتی بافراط باشد وریش کرده دارو های نرم وخنک بکار دارند چنانکه اندر علاج ریشهاء چشم یاد کرده اند وبعضی طبیبان درشتی جرب را بعسل مالند ونرم کنند لکن انجا که حرارتی قوی باشد این صفت نشاید کرد وبعضی جرب کرم را بشادنج عدسی خارند از بهر انکه شادنج را اندر درشتی چشم فعلی خوبست وسرمه ونشاسته وشیاف وابیض ازوی دور باید داشت از بهر انک ازین چیزها جرب فزاید بباید دانست که مقصود از خاریدن وتراشیدن

بلک آنست که خون بدا زوی برود و درشتی زایل شود و بعضی طبیبان بمغز فیل خارند و بعضی بشاخ درخت انجیر صفت شیاف احمر حاد

جرب را و سبل را و سلاق را و کمنه را سود دارد بگیرند شادنج مغسول شش درم صمغ عرابی پنج درم مس سوخته دو درم ملعطار سوخته دو درم افیون نیم درم صبر نیم درم زنکار دو درم و نیم زعفران مرصافی از هر یکی دانکی و نیم همه را نرم بسایند و بشراب انکوری بخته کهن بسرشند و شیاف کنند عدد دارو همانست صفت شیاف اخضر جرب را و سبل را و سپیده را سود دارد بگیرند زنکار صافی سه درم قلیمیاء سیم استق صمغ عرابی سپیده ارزیر از هر یکی دو درم باب سداب بسرشند جنانکه رسمست و شیاف کنند زنکار سه درم ملعطار سوخته شش درم استق یکدرم استق را باب سداب حل کنند نسخه دیکر جرب را و ظفره را و انتشار را و فرود آمدن آب را سود دارد توتیای سندی دو درم قلیمیاء سیم و قلمیاء زر و مارقشیا و سی از هر یکی سه درم سرمه صفهانی و ساذج سندی از هر یکی یکدرم زعفران مرقاریدی از هر یکی دو درم کافور و مسک از هر یکی دانکی صفت باسلیقون جرب را و سبل را و ظفره را و کمنه را و دمعه را و جیزکی را سود دارد بگیرند بلیل زنجبیل جینی بلیله سیاه از هر یکی پنج درم صبر سقوطری یکدرم و نیم کف دریا شش درم شکر پنج درم سلیخه و قرنفل از هر یکی جهار درم نوشادر یکدرم بکوبند و ببیزند نرم جمله بانزده داروست صفت شیاف سماق

جرب و خارش و سوزش و برهم کوفتکی پلک را و بیرون خاستن جشم را سود دارد سماق را بپزند باب و صافی بپالایند و باز بپزند تا غلیظ شود و اسفیده ارزیر بران بسرشند و شیاف کنند بوقت حاجت شیاف را باب غوره که باب سرد بسایند و بکار دارند صفت ساق زعفران مخصوصست بمنفعت جرب قلیما و قلمند از هر یکی دو درم زعفران یکدرم بلیل دو درم زرنیخ زرد یکدرم و نیم نوشادر نیم درم صمغ عرابی ده درم جمله هفت داروست شیاف کنند بشراب کهن صفت شیافی دیکر جرب را و ظفره را سود دارد مس سوخته شانزده درم بلیل هشت درم قلیما جهار درم مرصافی دو درم زعفران دو درم زنکار پنج درم صمغ عرابی بست درم باب باران بسرشند و شیاف کنند صفت دارویی مخصوصست بمنفعت جرب صبر سوخته یکنشادر نیم جزو هر دو را بکوبند و بانکبین بسرشند و بکار دارند نوع سیوم صعبتر از نوع دوم باشد و اعراض ان قوی تر و هر کاه که پلک را باز کردانید شکافها بروی پیدا باشد همچون شکافهای پوست انجیر علاج نخست باستفراغها مشغول باید بود تا تن پاک شود و رک کوشه جشم زدن یا رک پیشانی پس ازین سعوط بکار داشتن بگیرند صبر سقوطری و جند بیدستر و جاوشیر از هر یکی نیم درم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد عدس تلخ ابرون از هر یکی یکدرم کندس پنج درم جمله ده داروست همه را بکوبند و باب مرزنکوش بسرشند و جها کنند حو جون بلبل و بکار دارند و این سعوط اندر همه انواع

جرب سود دارد لکن نخست باید که استفراغها کرده باشد و تن پاک کرده والا زمان او بدرک باشد ماده تهاء بد بسوی جشم آید و خاریدن و تراشیدن هم بران ترتیب که یاد کرده آمد و اکر از خاریدن بشیاف احمر و اخضر منفعتی بدید نیاید بشکر طبرزد که بکفک دریا بخارند یا سقصا تا پلک بارهک شود جنانک در حال صحت بود نشت پس زیره و نمک بخایند و اب ان اندر جکانند و زرده خایه مرغ و روغن کل بهم بزنند و بر پشت جشم نهند و از پس سه روز شادنج عدسی مغسول میکشند و اکر حاجت آید و درد اعراض اصفر که اندر بابهای کذشته یاد کرده امدست میکشد و اکر ازین علاج حرارتی نفزاید یا انجر فرو ده باشد و ساکن نشود هم بشیاف احمر و اخضر علاج می باید کرد تا پاک شود و طعامها لطیف و سبک و پسندیده باید خورد نوع جهارم صعبتر از همه نوع باشد و اعراض آن قوی تر و آفت بزرکتر و هر کاه که پلک باز کردانند باطن او سیاه و تیره و خشک باشد و خشک ریشه بدید آمده باشد علاج هم ترتیب علاج دیکر انواع نخست استفراغها باید کرد و جند کرت ایارج فیقرا دادن پس این سعوط که یاد کرده آمده است بکار داشتن و غرغره فرمودن و پلک را بخاریدن باسقصا جنانکه اندر علاج نوع سیوم یاد کرده آمد و هر بادکی اندک که ابر رفتن تا بتحلیل یاری دهد و بباید دانست که هر کاه که جرب کهن شود هیج تدبیر بهتر از تراشیدن باهن یا بشکر نیست و اکر تازه باشد بشیاف احمر لین و احمر حاد و اخضر خاریدن انجر طبیب بحکم مشاهده

صواب بیند کفایت باشد و از پس هر خاریدنی اغر کشیدن باب دوازدهم از جزو دوم از کفتار دوم اندر خارش زانه رون پلک و کوشهای جشم خداوند این علت را از اندرون پلک سرخ باشد و جشم اشک ریزد و کاه باشد که از بسیاری خارش پلک ریش کردد و سبب ان رطوبتی شور و غلیظ باشد پیوسته که ابر بکار داشتن و روغن کرم کرده بر سر نهادن و غذاها سبک خوردن و توتیا که باب غوره و آب سماق پرورده باشد کشیدن سود دارد و بر ورد غون که اندر باب نهم ازین جزو یاد کرده آمدست سخت نیک باشد و همه را دارو ها که اشک ریزد سود دارد رطوبتها بس را بکدازد و بیرون آرد و این داروها طبیبان لادویة المصاص کویند و جشم را همی باید شست بابی که عدس و کل اندر وی بخته باشند باب سیزدهم از جزو دوم از کفتار دوم اندر سخت شدن پلک و این علت را احساء الاجفان کویند بسیار باشد که پلک سخت شود جنانکه هر وقت که از خواب بیدار شود جشم نتواند کشاد تا پلک را تر نکند تا ساعتی بدست بمالد و اکر خواهد که پلک را باز کرداند بدشخواری تواند و اندر کوشه جشم کاه کاه رمص و خشکی پدید آید و سبب این علت خلطی باشد و غلیظ و خشک و طعامها سرد و خشک خوردن جون عدس و کوشت کاو و برف و دوغ و انجر بدین ماند و کاه باشد که این علت اندر آخر رمد پدید آید سبب علاج و تدبیر نا صواب

علاج نخست غذاهای موافق باید فرمود که بابر و سرِ بیمار را بآب گرم
داشتن و چشم بآب گرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و روغنها
گرم بر سر نهادن و آن بنفشه بخته ضماد ساختن و بر پشت چشم نهادن

باب چهاردهم از جزو دوم از گفتار دوم اندر
سطبری پلک هرگاه که مردم از پس طعام شام خوردن بخفتن و عادت دا
رد و طعامهای خورد که از آن ماده سرد تر و بخاری غلیظ تولد کند پلک
سطبر شود و هرگاه نگاه کند پندارد که علت جرب است و چون بازگردانی
زاندرون پلک باشد و گاه باشد که پوست پلک با غلیظی سرخ باشد
علاج تدبیر لطیف باید کرد و عادت خوردن از پس طعام و عادت شام
خوردن بباید گردانید و چشم بشت شیاف ابیاف و زعفران و مرطلی کردن
و شیاف احمر لین کشیدن والله اعلم واحکم

باب پانزدهم از جزو دوم از گفتار دوم اندر کدکد کدکد ورمی است
صلب اندر پلک تولد کند و بدان ماند که دملی خواهد بود ماست و عامه آنرا
کدکد گویند و دمل نیز گویند و سبب آن طعام شب باشد علاج نخست
استفراغها باید کرد و تن و دماغ پاک کردن و طعام شب بگردانیدن
و تدبیرها لطیف تر کردن و بدان موضع موم روغن بر می نهادن و
بآب گرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و اگر این علاج کفایت نباشد
و ماحلیون بر می نهند و اگر بدین کفایت نشود بناخن پرای بردارند
و نگذارند تا خون تمام بر ورس دری را صفر بر کنند و ببایید دانست

که هرگاه که اندر علاج چشم آهن بکار دارند صبر باید کرد تا خون تمام برود
والا ماسی تولد کند

باب شانزدهم از جزو دوم از گفتار دوم اندر توثه توثه گوشتی فزونی
است سرخ و نرم بر شکل توث آویخته و بعضی باشد که بسیاهی گراید
و زاندرون پلک باشد و گاه باشد که بر پلک بر سوی بن بدین آید و گاه
باشد که خون از وی روان شود و گاه باشد که نشود و سبب آن خونی
سوخته باشد علاج نخست فصد باید کرد و مسهل خورد و تن پاک کرد
و از طعامهای بخارناک و کم پرهیز کردن و سفوف کشنیز بخار از سر باز
داشتن چنانکه بس توثه را بضاره بگرفتن و بناخن پرای برداشتن
چنانکه بیخ او برداشته شود و بر موضع جراحت آب زیره و نمک بر کردن
و زرده خایه مرغ و روغن گل بر نهادن و اگر بیخ آن لختی بماند پلک را بر باید
کشید و جیره باکینه اندر چشم نهادن اندر زیر پلک و بر موضع جراحت
داروی تیز که پیشتر یاد کرده آمده است بر کردن و دو ساعت و دو
ساعت نگاهداشتن تا آن موضع سیاه کرد پس دارو از وی پاک کردن
و چند بار حد کرت بشیر تازه می شستن تا چشم را آسایش دهد باذن الله

باب هفدهم از جزو دوم از گفتار اندر
مکنه مکنه بادی غلیظ باشد اندر پلک و خداوند این علت هرگاه که
از خواب بیدار شود پندارد که در چشم او خاکست یا ریگ تدبیر
لطیف باید کرد که با بکار داشتن هر بامداد ناشتا و شیاف طرخماطیقان

کشیدن کو شیاف دیره کرانده باب کذشته یاد کرده آمدست صفت
شیاف طرخماطیقان نکنه را وجب را وسبل را واسترخابلک را وباد سبل را
سود دارد بکیرند شادنج مغسول دوازده درم زنکار پنج درم قلقطار
سوخته پنج درم مس سوخته چهار درم صمغ عرابی ده درم افیون و زعفران
از هر یکی یک درم عدد داروها هفت است همه را بکوبند و بپزند و بشراب
کهن کرباب بادیان پرورده شند و شیاف کنند و اندر بعضی نسخها ده درم
شب یمانی و چهار درم قلقطار آورده اند و برطارم بلک شیاف خلوقی کرشیاف
اسود کرانده علاج اسفاج طبقر بلک یاد کرده این می مالید باب

هشتدهم از جزو دوم از گفتار دوم اندر ثولول که بر پلک چشم
بدید آید ثولول را بشهر من کندمر کویند و اندر بعضی شهرها خراسان
ازخ کویند و سبب او خلطی بود سودائی عفن باشد علاج تن را از خلط
سودا پاک باید کرد و ثولول را به ریش سخت بمالیدن چندانکه ممکن
کردد و شونیز و نمک سودن و بسرکه بسرشتن و طلی کردن سود دارد اگر بدین
علاج تحلیل نپذیرد او را بمنقاش بکیرند و بناخن پیرای بردارند و اگر
خون آمدن کیرد لختی بکذارند تا برود پس ازان جراحت را باز اک بکیرند
تا خون باز ایستد باب نوزدهم از جزو

دوم از گفتار دوم اندر شری که بر پلک بدید آید شری معروفست و این
علتیست که بر پلک چشم و بر همه اندامها افتد و علامت وی آنست که پلک
چشم خارش کیرد و چون بخارند آماس کند و بدان ماند که زنبور یا غازه

حیوانی بکزد و سبب او یا غلبه خون باشد یا غلبه صفرا یا غلبه هردو
نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن بمطبوخ هلیله و خیار شنبر و
مانند آن و طعام از غوره و بکنی و نار دانک و مانند او ساختن و چشم را
بآب غوره شستن و شادنج عدسی اندر کشیدن باب

بیستم از جزو دوم از گفتار دوم اندر نمله که بر پلک پدید آید نمله
معروفست بر پلک چشم و بر همه اندامها افتد و آن بثرهای باشد
کوچک و سوزان و آماسی اندک مایه کند و زود ریش کردد و باز
بهتر میشود و سبب آن صفرای سوخته باشد و انچه بر پلک چشم افتد علامت
وی آنست که مژکان ریختن کیرد و کناره پلک بدان ماند که می طرقد
و سرخ باشد نخست باستفراغ و تسکین مشغول باید بود پس شیاف
مامیثا و زعفران و حضض و مرطلی میکردن و شیاف احمر لین میکشیدن تا باقی
ماده را تحلیل کند باب بیست و یکم

از جزو دوم از گفتار دوم اندر شعفه که بر پلک پدید آید
شعفه معروفست و علامت وی آنست که اندر بن مژکان چون سبوس
پدید آید و باشد که ریش کردد و ریم کند پس درست شود باشد که مژکان
برود و باشد که لون او اغبر باشد و سبب او عفونت سودا باشد و
برآمدن بخار آن بر چشم آید و باشد که لون او سپید باشد و سبب
او عفونت بلغم باشد و برآمدن بخار آن بر چشم نخست تن را از
خلط عفن پاک کرد پس شیاف احمر حاد کند یا شیاف دیره و پوست ساق

ارزن سوخته وبا روغن کل آمیخته طلی کردن وابخر کهن شده باشد منضع ساز بن کو بشکر بخار بن همچنان کرجرب را وسر هر شتنائی کشیده سی دارد باب

بیست ودوم از جزو دوم از کفتار دوم اندر اسفاح بلک یعنی بر سده شدن بلک

اسباب این علت سه نوعست یکی ضعیفی احشا وتقصیر قوتها آنرا از هضم تمام دوم بسیاری خلط بلغمی وتقصیر وعجز وحرارت غریزی از نضج وهضم آن ماسبب عجز او از تمامی کار خویش اثری ضعیف کند واز بلغم بادها تولد کند سیوم آماسی کرم باشد از جنس فلغمونی علاج آن را اکر سبب ضعیفی احشا باشد بعلاج احشا مشغول باید بود واکر سبب بسیاری خلط بلغمی باشد تن پس لطیف باید کرد واستفراغ بلغم کردن واطریفل بزرک بکار داشتن وصبر بسرکه حل کرده طلی کردن وسرکه وآب نیم کرم بهم آمیخته می شستن واسفنجی با خرقه باب کرم تر میکردن وبرچشم می نهادن واکر فلغمونی باشد فصد قیفال باید کرد وشیاف ماميثا و صندل باب کشنیز می سودن وطلی کردن باب

بیست وسیوم از جزو دوم از کفتار دوم اندر سلعه که اندر پلک افتد

سلعه جسمی فزونی است واو را غشائی است چون خریطه واز پوست و کوشت جدا است واندر زیر پوست فراز یان شود ابخر نرم ورقیق باشد همچون عسل باشد آنرا شهدی کویند وابخر غلیظ تر باشد همچون پیه ماده باشد آنرا شحمی کویند وابخر غلیظ تر وخشک تر باشد آن را عصابی

کویند وابخر غلیظ تر وخشک تر از همه باشد همچون کوشتی صلب باشد آنرا لحمی کویند واسباب آن رطوبتی غلیظ وعفن باشد که اندر نهاد کوارش طعامها غلیظ تولد کند تن از خلط بد پاک باید کردن پس بدست کاری علاج کردن ودستکاری این چنان باشد که پوست پلک از پهنا بشکافند برفق چنان که مبضع بغشاء سلعه نرسد وجهد کنند تا سلعه را با غشا بیرون کنند درست وتمام واکر بعضی بماند بروغن کاو وداروی تیز آن را بباید پوشانید تا تمام بیرون آید وبباید دانست که اکر غشاء او مجروح شود ورطوبتی از وی بیرون آید علاج عسر کردد وسلعه معاودت کند باب

بیست وچهارم از جزو دوم از کفتار دوم اندر آکل وجراحت وریش بر پلک افتد

اما آکل را وقرحه را سبب دو کونه باشد یکی آنکه جراحتی رسد وریش کردد ومتآکل شود دوم آنکه اندر پلک آماسی کرم پدید آید وبسبب تیزی ماده پلک ریش کردد اما جراحت را اکر پوست پلک دریده شده باشد در حال التحام جراحت فراهم باید کرفت ودوخت ونباید کذاشت که غباری ودودی وغیر آن بدو رسد واکر جراحت چنان افتاده باشد که لختی پوست پلک از میان برده باشد نباید دوخت از بهر آنکه بیم باشد که پوست کوتاه شود وطریق علاج او آنست که داروهای خشک کننده که طاهر کوشت را بطبیعت پوست کردانند چون زرهوت وصبر تر میکنند تا بدل آن پوست پوستی پدید آید و

و اگر جراحت کهن کرده و بدین داروها بوست بدین نیاید اندکی مرهم
اخضر یعنی مرهم زنگاری بر باید نهاد و خاصیت این مرهم آنست که اندک
اندک حل کنند و بسیار او گوشت را بخورد و درست کند و اگر جراحت خان
باشد که لختی گوشت پلک نیز برده باشد مرهم اسفیداج بر می باید
نهاد تا گوشت بر آرد پس مرهم کند از صبر و انزروت و فسوول الکندر و
زعفران درهم لاخوین سازند بر باید نهاد تا جراحت درست شود و
منفعت این داروها آنست که جراحت را پاک کند و شوخ و رطوبت را
که مانع باشد از سخت شدن گوشت و درست شدن جراحت نیست کند
و نگاه باید داشت تا بر جراحت گوشت فزونی نروید و اگر بر جراحت
صداعی یا عارضی دیگر باشد بفصد و اسهال تن پاک باید کرد و اما قرحه را
تا کل راحت بفصد و استفراغ و پاک کردن تن مشغول باید بود پس قرحه را
علاج کردن بداروها و اگر قرحه را پاک کند باب

بیست و پنجم از جزو دوم از گفتار دوم اندر استرخاء پلک استرخاء
پلک چنان باشد که عضله که پلک را بر دارد سست گشته باشد و پلک بران
سبب فرود آویزد چنان که چشم را باز خوردن دشخوار باشد و گاه باشد
که چنان فرود آویزد که مژگان بر اندرون چشم در گردد و سبب آن بسیاری
رطوبت باشد تدبیر لطیف باید فرمود و تن را پاک کردن بداروهای
مسهل و غرغره و عطسه و مانند این و داروهای قابض بر پشت پلک طلی کردن
چون ماميثا و زعفران و اقاقیا و مرهم را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند

و طلی کنند و اگر این داروها کفایت نباشد تشمیر باید کرد چنانکه اندر
علاج موی فزونی یاد کرده آمده است صفت طلی که استرخا و آماس ٢١٥
پلک را سود دارد بگیرند صبر یک درم اقاقیا دو درم ماميثا و افیون از
هر یکی چهار دانگ زعفران دو دانگ بآب مورد تر بسرشند و طلی کنند و
اگر آماس با جراحت باشد بآب گشنیز طلی کنند باب

بیست و ششم از جزو دوم اندر کبودی و سبزی پلک بسبب زخمی که برو
آید این کبودی بسبب زخمی بدید آید علاج اگر حرارتی باشد نخست بفصد
و اسهال مشغول باید شد و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلی کردن
تا حرارت زایل شود دبس سنگ بلبل بسودن و طلی کردن و سفال نو برآ
سودن و سوده ازرا طلی کردن و تخم ترب کوفته بآب سودن و طلی کردن
سود دارد و آب شوره که هم بگیرند یا آب خوش را نمک در افکنند تا شوره شود
و پنبه نو بدان تر کنند و بر پلک نهند و نمک نیم کرم سوده بر بالای پنبه
کنند یا اندر خرقه بسته بر وی نهند اثر کبودی زایل شود باذن الله
عز و جل و الله اعلم باب بیست و

هفتم از جزو دوم اندر شپش که در میان مژگان پدید آید هرگاه که
مردم طعامهای بد بسیار خورد و ریاضت کمتر کند رطوبتی غلیظ ناطبیعی
اندر تن او تولد کند و هرگاه که طبیعت این رطوبت را بپوست افکند
و حرارتی ناطبیعی اندر تن اثر کند عفونت پذیرد و استعداد قبول صورت
حیوانی حسیس اندر وی پدید آید اندر بن موها و اندر میان مژگان

شپش تولد کند خاصه اگر این شخص خویشتن پاک ندارد و اندر گرمابه دیر دیر رود و این شپش سرکوتر باشد یکی سخت خرد و سپید باشد و اندر بن مژگان پدید آید این را ابتار الصبیان گویند و اگر ماده غلیظ باشد نوعی بزرگتر تولد کند و لون و صورت که این باغرباشد این اطبیان القمقام گویند و اگر ماده غلیظ تر و بسیار تر باشد این را قرده گویند و بپارسی این [illegible] باشد علاج نخست تن از ماده بد پاک باید کرد پس دماغ را با یارج فیقرا و حب صبر و غرغره و مانند آن پاک کردن و پیوسته بگرمابه رفتن و تن پاک داشتن و مژگان را باب دریا و آب گرم و آب شور و آب چغندر می شستن و میویزج که عاقرقرحا نیم کوفته که بوره اندر آب بپزند و مژگان بدان آب میشویند و بگیرند شب یمانی یک جزو میویزج نیم جزو هر دو را بکوبند و بروغن اندر حل کنند و بر بن مژگان طلی کنند و قمقام و قرده را نخست بمیقاش پاک کنند پس شب یمانی و میویزج از هر یکی یک جزو و صبر و بوره ارمنی از هر یکی نیم جزو و سپر را بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و طلی کنند و کوکرد و بوره اندر روغن زیت حل کرده طلی کنند و سرمه روشنایی اندر کشند و بوره و میویزج سوده بمیل بر بن مژگان همی مالند

باب بیست و ششم از جزو دوم از گفتار دوم اندر ریختن مژگان

این علت دو گونه باشد یکی آنکه اگرچه مژگان همی ریزد پلک بر حال خویش باشد و غلیظ نشود دوم آنکه با ریختن مژگان پلک غلیظ باشد و ریش گردد و سبب این علت یا رطوبتی باشد تیز و گرم یا رطوبتی لزج باشد

گراز وی داء الثعلب تولد کند یا خشکی که اندر پلک پدید آید علاج نخست نگاه باید کرد تا سبب چیست بدفع سبب مشغول باید بود پس اگر علت از جنس داء الثعلب باشد داروهای تیز طلی باید کرد و بن پلک بمیل میکشیدن چون روشنایی و باسلیقون و اگر بسبب تیزی ماده باشد داروهای نرم طلی کردن چون شیاف مامیثا و غیر آن پس حجر ارمنی اندر کشیدن و اگر سبب خشکی باشد سرمه تنها می باید کشید و سرگین موش بعسل شهد طلی کردن خلط بد را اگر اندر پلک باشد تحلیل کند و علت زایل شود و اگر سرگین موش و سرگین بز و خاکستر پر سر راست تا راست بگیرند و اندر کشند سود دارد پلک را باریک کند صفت سرمه که موی مژگان را نگاه دارد و نیکو کند و آنچه ریخته باشد بر آرد بگیرند استخوان خرما سوخته سه درم سنبل رومی دو درم هر دو را نرم بسایند و اندر کشند صفت سرمه دیگر سرمه اصفهانی و قلقطار و زاک از هر یکی راست راست بکوبند و بعسل بسرشند و بسوزانند پس بسایند و اندر میکشند صفت سرمه دیگر بلبل یکدرم سرمه بویان کرده یکدرم ارزیر سوخته مغسول و زعفران از هر یکی دانگی و نیم سنبل هندی سه درم همه را بکوبند و بکار دارند صفت سرمه دیگر مژگان را نیکو کند و اگر ریخته باشد بر آرد بچشم کودک طفل و غیر طفل اندر کشند سود دارد بگیرد سرمه و ارزیر سوخته از هر یکی نیم درم بویال مس و زعفران و ... و سنبل هندی و کندر و دارفلفل از هر یکی

دانکی و نیم استخوان خرما هندی سه وزن همه دارو ها استخوان خرما بسوزند
اندر سفالی نو و همه داروها را بکوبند نرم و بسایند و اندکی روغن بلسان
برین داروها مالند و بکار دارند صفت سرمه دیگر استخوان خرما سوخته
و سنبل هندی و سنگ لاژورد دو دو کفچه همه را ستاره است بکوبند نرم
و بسایند و اندک روغن بلسان برین داروها مالند و بکار دارند
سرمه دیگر استخوان خرما سوخته و سنبل که رطب با زخامهند مژگان برآرد
و دمعه را بازدارد و درستی چشم نگاه دارد قلمار دیگر بند و بکوبند و بصل بیرون شند
و اندر کوزه کنند و بهندی سفالین بر سر کوزه نهند و کنارها بلک بگیرند و
تهین را بر میانگاه سوراخ کنند چندانکه جوال دوزی فرو رود و این کوزه
را بر آتش انگشت نهند تا انچه اندروی است بسوزد و دود بسوراخ تهین
برآید پس تهین از سر کوزه برکنند و شراب انگوری بران دارو بباشند
مقداری که اندر خورد پس دارو از کوزه بیرون کنند و بسایند از بن دارو
یکجز و بگیرند و روسوخته نیم جزو سرمه مغسول یکجزو همه را بیکجا
بسایند و بکار دارند و در هندر تر سوخته بر کنار پلک مالیدن سود دارد
و سنبل و لاژورد تنها سود دارد و اگر علت با سلاق باشد شیافی
سود دارد و اگر با خارش و سرخی و سوختگی باشد بگیرند اناری درست
و همچنان اندر سرکه بپزند تا مهرا شود و بسایند و بر چشم نهند و عکس
سرکنده خشک کرده و فندق سوخته و سوده بایند بن سرشته که با پیه خرس
طلی کردن مژگان برآرد و سیاه کند و سرگین خرگوش سوخته هشت درم

سرگین بز کوهی سه درم نرم بسایند و بچشم اندر کشند مژگان برآرد و الله اعلم

باب بیست و نهم از جزو دوم
از گفتار دوم اندر سپید شدن مژگان و ریختن موی ابرو

سبب سپید گشتن مژگان رطوبتی لزج باشد علاج نخست تن از رطوبت
پاک باید کرد پس بگیرند برگ لاله دشتی که انرا بتازی شقایق گویند
و با روغن زیت کرم یا پیه خرس بسایند و طلی کنند مژگان را سیاه کند و
سرمه روشنائی بلبل بر مژگان مالیدن سود دارد و رطوبت را تحلیل کند
و از بهر انکه موی ابرو چشم را بر قوت بینایی یاری بود علاج ریختن
ان اندرین موضع یاد کردن لایق باشد پس هرگاه که موی ابرو بریزد
انگشت را بر پیه بط کرم و روغن زیت کرم و روغن دیگر چرب کنند و بر ابرو
بمالند سخت و برابر و طلی کنند موی برآرد جزو سیوم

اندر بیماریها که اندر گوشه چشم افتد سه بیماری است غرب و علاج غرب و سیلان
باب نخستین اندر غرب و علاج

آن غرب اماسی است کوچک از نوع جراح اندر گوشه چشم میان چشم و بینی
هرگاه که این آماس بگشاید و سرکند ان را غرب گویند و هرگاه که انگشت بر
وی نهند ریم بیرون آید و درست کشتن او عسر باشد از بهر انکه انجا
گوشتی است نرم و تر بدین سبب بیشتری ناصور کردد و گاه باشد که
سوی زاندرون اندر بینی گشایند و ریمی که نه از بینی بیرون آید از
منفذی که میان چشم و بینی هست و گاه باشد که اندر پوست پلک گشاید و عضو

بلک را تباه کند و هرگاه که انگشت بر پلک مالند ریم بیرون آید و بسیار
باشد که استخوان را که اندر زیر اوست تباه کند و بپوشاند و نوعی دیگر
است از غرب بگشاید و سر بکند و باد ره باشد و بمشارکت آن پیوسته
جشم دردمند باشد **علاج** نخست رگ قیفال باید کشاد داروی مسهل
باید داد و تن و دماغ و پاک کردن پس مامیثا و زعفران و مر و صبر و صدف
سوخته انجر حاضر باشد جمله یا جدا جدا طلی میکند باب طلحکوک و گفته
اند که خاصیت ماش آنست که اگر او را بخایند و بر غرب نهند زایل شود اگر
این علاج بسنده نباشد داروها تیز بر ضماد کنند چون کهسنه کوفته و
با عسل سرشته و کبد با سرگین کبوتر سرشته و زاج سوده و سکبینج
بسرکه حل کرده این همه پیش از آنکه بپزد و سر کند سود دارد انجره ست
آماس را باز کرداند و باطل کند و انجر تیزتر است بپزاند و بگشاید و بگذارد
که بوشیده شود و استخوان را تباه کند تا ماخون بخته شد و سر کرد کود
مغز تر کشته را بگیرند و بکوبند و غرب بفشارند تا ریم بیرون آید و پاک
شود پس این کود مغزها اندران سوراخ فرو کشد و مر سوده و جز رد
خشک سوده و دیر مانند این چیزها بسوراخ غرب فرو کردن سود دارد
و اگر زنگار سوده و پلیته سازند و بدو فرو نهند و بر اخشک کند و زایل
کرداند و اگر برگ سداب بوستانی یا خاکستر بسایند و بدو فرو نهند
هم زایل کند لکن این داروهایی باشد که اول بسوزاند و چون ماری
چند بکار دارند باوی خوی کند و بسوزاند بو پس میگوید این بهترین

داروییاست که اندرین علت بکار دارند **صفت داروی** دارویی که
پیش از آنکه سر کند و پس از آن سود دارد جلوز و صبر و مر هر سه را بهم
بسایند و بران موضع نهند و خواجه ابو علی سینا اندر قانون میگوید جلوز
تا مسان او باید و این جانوری است چون کرمی اندر میان تره و گیاه کرده
و بر پشت او صدفی بر ین آید و هر وقت که از چیزی بترسد خویشتن بدان
صدف اندر کشد و پنهان شود آن صدف را اندر بعضی شهرها ناخن
گویند و حلزون آنست میان او آن که راست و آب سداب تر یا آب انار
ترش اندر چکانیدن سخت سود دارد و اگر برگ سداب را با آب انار
بسایند و پلیته کنند و بدو فرو نهند صواب باشد و آب سماق خشک
اندر چکانیدن سود دارد و بهتران باشد که هر وقت پلیته با داروی بدین
و فرو خواهند نهاد او را بفشارند تا آنچه اندر وی باشد بیرون آید و
بشراب انگوری قابض بشویند و اندر وی چکانند پس دارو اندر نهند
و اگر پلیدی اندک باشد و بیرون شوانند آورد دو سه روز بایسته
روز بگذارند تا چیزی که در آید پس بفشارند و بشویند و دارو اندر
نهند و هرگاه که سر غرب بسته شود و ریم بیرون نیاید تخم مورد بکوبند
و با خمیر آلند که پشیر زنان که پشیر خوش بپزند و اندکی زعفران در افکنند
و بر غرب نهند تا نرم شود و بگشاید و مغز نان سمید و اندکی کندر
سوده با آب گندنا سرشته بر نهادن غرب را بگشاید و تدبیر صواب آنست
که بسر میل غور او بدانند پس پاره پنبه بیار و آلوده کند و بر میل پیچد

وبدو فرو هند اکر دار وخشک باشد یاتی بدین طریق بد و فرو باید
نهاد وازپس دارو فرو نهادن چشم را بعصابه ببایدبست وساعتی ساکن
باید نشست صفت شیاف آزموده بکیرند زرنیخ سرخ وزاک واهک
ونوشادر وردارنج وشب یمانی راستاراست همه را بسایند وبه بول
کودک بسرشند وخشک کنند پس بسایند وخشک بکار دارند ومیانرنی
انکه چون فلسی سپید باشد اندر میان او نزدیک بند کمان خاصه انک
سوی نزدیک تر باشد وبرنهادن غرب را پاک کند اندرهم نخست این
میانرنی را بانکبین آب ترکنند پس بروی می نهند پس اورا باسفج کرانک
انکبین آب ترکرده باشند بشویند وباشد کرد که بارها هم این میانرنی انک
برنهادن چند بار کفایت باشد صفت داروی که غرب را باطل کند
بکیرند جرو زاک وعروق و پوست کنده سوخته وشیاف مامیثا از هر یکی
راستاراست همه را بکوبند وبکار دارند وقد بیر صواب آنست که رود
باهن علاج کننده مسطح بختن او نباشد تاکوشت پاک را واستخوان را
تباه نکند وعلاج آهن آن راشاید که ظاهر باشد او را بمبضع بشکافند
وبلندی از وی پاک کنند واو را بشراب قابض بشویند پس چاره ها که یاد
کرده آمد اکر رقیق حال باشد بکار دارند واکر کهن وبخته شده باشد
کوشت بوسیده از وی دور کنند واستخوانرا بخارند پس بمرهم علاج
کنند وانرا اکر استخوان تباه شده باشد نشان آنست که بسهیل درست
باشد واکر نرم باشد ومیل بروی بلغزد درست وپاکیزه باشد علاج

ثي

وی آنست که او را بتراشند تا پاک شود پس علاج کنند وانرا اکر خواهند
که داغ کنند آهنی بر شکل میلی کنند نرم وسر او را اکر بر استخوان خواهند
نهاد مسطح کنند وانرا اکر مکنند تاسرخ سود وبر غرب نهند تا کوشت
که کرد آلود او باشد بر جوشد پس اولجه قدر بستر نهند ونخست خمیر سرکرده
ورکوهای کتان سرکرده بر چشم نهند پس داغ کنند چند انکه ببیند
که پوست تباز استخوان برخاست پس مرهم اسفیداج علاج کنند وبعضی
طبیبان اورا بعد پس مقشر وانار بوست کوفته باکنند تا خشک شود
وبعضی دستکاران غرب را بشد واین چنان باشد که آلتی سازند
چون درفشی سبط سر ترغرب را بدان سوراخ کنند وسر درفش چنانکه
دارد که میل فرو سود بجانب بینی دارد اما فرو سوا از بهر آن باید بامنفعت
الله مسعد که میان چشم وبینی است پوشیده اکر اندران سفد اشد منفعت
سفتن باطل شود وصل بجانب بینی از بهر آن باید تا آسیب بکنارهای طبقات
چشم نرسد پس بدین درفش اعتماد کند به قوت واندا کر میکر داند تا
خون از بینی ودهان بیرون اید چون دید که خون از بینی ودهان بیرون
آید دست باز کیرد وبداند که سفته شد پس درفشی با میل باریک تر بکیرد و
بینه کهن بروی بیچد بروغن گاو یا بمرهم زنکار آلوده کند وبر و
فرو نهند واکر داند یا بترسد که حرارتی تولد کند بینه تنها فرو نهد و
هر روز بینه بیرون کنند ودیکری فرو نهد تا استخوان پاک شود وهر روز که
بینه بیرون کیرد نکاه کند باشد که رهنهای استخوان بروی باشد

وهر روز بچند سطر تر میکند تا جراحت فراخ تر میشود و باید کذاشت
کر استخوان باک باشد جراحت بسته شود وهر وقت که خواهند که جراحت
بسته شود صبر و کندر سوده بر جراحت میکند تا خشک شود و بسته شود
و زاک سوخته و ابکینه شود چون غبار خشک کننده است

باب دوم از جزو سیوم از کفتار دوم اندر غده کردن کوشت چشم باشد

هر کاه که کوشت چشم که سوی بینی است
زیادت شود زیادتی بافراط ان را غده کویند و این غده فضلها که از
چشم بر مض و اشک بباید و اندر کوشت چشم بازدارد و بدان سبب علت
عرب تولد کند   باستفراغ و باکی تن و داغ مشغول باید بود بس
دارو ها که اندر علاج ظفره و سبل یاد کرده آمد بکار داشتن والله اعلم
واحکم

باب سیوم از کفتار دوم اندر سیلان

هر کاه که کوشت کوشه چشم که سوی بینی است
نقصان کیرد و از مقدار طبیعی کمتر شود تر یهاد از چشم بالودن و افراط
کردن باز نتواند داشت سیلان تولد کند یعنی آب آمدن و از چشم تولد
کند و اسباب این علت سه است یکی انکه طبیب اندر برداشتن ناخنه
استقصا کند و لختی ازین کوشت با ناخنه بردارد دوم انک داروها که
اندر علاج طعره و سبل و جرب بکار داشته باشد این کوشت را بخورد
و بکذارد سیوم انک بر کوشه چشم اله بر آید و این کوشت را بخورد
انرا که ازین کوشت هیچ نماند علاج نیست و انرا که نقصان کرده

باشد

باشد بداروهای قابض و داروهای که کوشت رویاند علاج کند
داروی که کوشت برارد بکرند شاف ماميثا یک درم زعفران
دو دانک صبر نیم درم شب یمانی سوخته دانکی کندر دو دانک همه را
بکوبند و بشراب انکوری کهن بسرشند و شیاف کنند بوقت حاجت
شیاف را بشراب بسایند و اندر چکانند نافع بود انشاء الله و اسفنج بشراب
بر کرده بر نهادن بیوسته سود دارد و شب یمانی اندر شراب بخته و اسفنج
بدان شراب تر کردن و بر نهادن علاجی قوی است باقی علاج از باب هم
از جزو چهارم باید جست

جزو چهارم از کفتار دوم اندر بیماریها که اندر طبقه ملتحمه افتد و این بیماریها
دوازده عدد است

رمد طرفه طفره اسفاح الحسا الحکه السبل
الوقعه الدمعه الدبله النوشه الحال الفرد وهرق لاتصال

باب نخستین اندر انواع رمد

رمد بحقیقت اماس طبقه ملتحمه را کویند لکن از بهر انکه این اماس از درد
وکرانی و ضربان و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد
کویند و ماده رمد یا خون باشد یا صفرا یا سودا یا بلغم یا ماده باشد که
از خون و صفرا یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا یا از خون و سودا اما
علامت رمد خونی است که چشم کرم و سرخ و کران تر باشد و رمض
بسیار کند و علامت رمد صفرایی آنست که آماس و کرانی کمتر از اماس
وکرانی خون باشد و رطوبت و رمض و کمتر اندود رد و خلیدن و خا

وسوزش وضربان قوي باشد وعلامت رمد سودائی آنست که آرامیده تر باشد وهمه اعراض او ضد اعراض صفرائی باشد وهمض کمتر از صفرا کند وعلامت رمد بلغمی آنست که چشم گران وتر باشد وهمه اعراض دیگر ضد اعراض رمد خوني وصفرائي باشد وانرا که ماده رمد مرکب باشد علامتها خلطي که غالب تر باشد ظاهرتر بود وان را که ماده از خون و بلغم مرکب باشد چشم اندر خواب برهم گیرد وان را که از صفرا وسودا مرکب باشد چشم برهم نگیرد واگر گیرد کمتر از ان گیرد اما رمد گرم خوني و صفرائي سه نوع باشد یکی انکه اندر چشم آشفتگی بدید آید از سببي بیروني چون دود وگرد ونگریدن آفتاب وماننده آن واین نوع آنست که چون سبب زایل کردد رمد نیز زود زایل شود ونوع دوم صعب تر از نخستین باشد واسباب ان دوگونه باشد یکی انکه هرگاه که سببهاي بیروني که یاد کرده آمد بسیار وپیوسته گردد اثری قوی کند وماده را که اندر میان رکها وطبقها چشم باشد تباه کند وبجنباند دوم ماده فزوني که از همه تن برآید ودماغ را پر کند واز دماغ بچشم فرود آید خاصه اگر این طبقه ضعیف باشد ودماغ ورکهاي او ودیگر طبقها چشم قوي باشد وماده بدین طبقه فرستد نوع سیوم صعب تر از نوع دوم باشد وسبب آن بسیاری وبدي خلطهای فزوني باشد وآمدن آن بدین طبقه از طبقهاي چشم وعلامت وي آنست که سپیدي چشم بلند تر از سیاهی باشد وباشد که پلک نیز آماس کند چنان که پلک را برهم نتوان

نماد باشد که پلک بسبب صعبي آماس باز کرد د ونوعي رمد آنست که سبب آن خشکی محض باشد وعلامت آنست که چشم پاک باشد واندر خواب برهم گیرد گرفتني آسان وبي الم نباشد ونوعي دیگر است از رمد که بنوبت غب وربع دارد ومدت آن هفت روز باشد ورمد ثابت نادر باشد وانرا که بارمد تب آید خاصه اندر تابستان رمد زود زایل شود وانرا اگر تب بهد صعب شود نشان آفتي بزرگ باشد **علاج** اما نوع نخستین را یعني ان را که سبب رمد دود یاد کرد یا غیر آن باشد بمنع سبب مشغول باید بود از بهر انکه چشم عضوي نازک واحساس است اورا در همه دارو خیانت باید کرد واین نوع رمد بلیغ سبب زایل کردن ومدت دراز ترین او سه روز باشد ونوع دوم وسیوم را نخست باستفراغ وپاک کردن تن ودماغ مشغول باید بود وانرا که سبب خلط دموي باشد یا مرکب باشد از خون وصفرا یا از خون وسودا یا از خون وبلغم ابتدا بفصد قیفال باید کرد وباندازه قوت ودرخور سن وفصل سال خون بیرون کردن وآن مقدار که اندر یکفصد بیرون خواهد کرد بچند کرت بیرون باید چنانکه معلوم است از بهر انکه اندرین رمد غرض از فصد دو کار باشد یکی انکه لختی خون کمتر کنند دوم انک ماده را جذب کنند وجذب فصد بدین طریق باشد واگر حاجت آید که روز دوم وسیوم دیگرباره فصد کنند تاخیر نباید کرد واگر حاجت آید که از پس فصد استفراغي دیگر کنند بمطبوخ هلیله ومانند ان چون خیار وشبر وترنکبین وبنفشه

وشکر و نقیع هلیله و خرماهندی و شیرخشت و از شراب و طعامهای غلیظ
وشور و تیز و از سهر و از جماع پرهیز باید کرد و جیب کشاده باید داشت
و بالین بلند کردن و از میوهای تر حزام و دو وآب نشاید خورد و بنفشه
زیان دارد از بهر آنک اندر معده تری کند و اشک فزاید و بسیار آمدن
اشک چشم را زیان دارد و سر و چشم اندر پیش داشتن و اندر چیزی زرد
نگاه کردن و سخن بسیار گفتن و بانک داشتن و قی کردن زیان دارد و
معده از طعام تهی داشتن نباید و ممتلی کردن نشاید و مسکن او خانه تاریک
باید و فرش خانه ازرق یا کبود باید یا سیاه و هر بامداد شربت شراب
بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار ترش و آب تخمها خورد و اگر این شربتها
با شراب خشخاش خورد سر و چشم را خنک کند و بحوابان طریق تن پیر
استفراغ و پرهیز اینست و تن پیر چشم و داروها اگر اندر کشید بر بی جلد
باید کرد یاد کرده شود باید دانست که تن پیر صواب تر اندر علاج این
هر دو نوع آنست که نخست شیافی سازند از دارویی که ماده را از چشم
باز کرداند و به تازی انرا رادع گویند و دارویی که رطوبتها را کم کند و
بتازی آن را تاسف گویند و مخفف نیز گویند و دارویی که مزاج چشم را
باعتدال باز آرد و بتازی آنرا معدل گویند این سه نوع دارو ما ترکیب
کنند تا رادع ماده را که از سر بچشم فرود می آید باز دارد تاسف تری را
کمتر کند و معدل مزاج چشم را معتدل کند تا قوت بد و باز آید و فضله را
که اندروی کرد اید دفع کند و از داروهای مرکب که از وی این منفعت

یا فتر شو شیافی است که انرا ستنکان بر یومر کفته اند یعنی اندر یک
روز چشم را درست کند و بر لغت سریانی بر یونا گویند و ترکیب این شیاف
از دو گونه سازند یکی انک اندر وی داروهای قابض و رادع بیشتر باشد
دیگر اندر وی داروهای معتدل باشد که تحلیل کند باعتدال و طریق
بکار داشتن وی دانست که آنرا کر اندر وی داروهای قابض بیشتر باشد بسپیده
خایه مرغ یا بشیر زنان سایند یا بطبخ حلبه و رقیق تر بکار دارند و انرا که
قابض اندر وی کمتر باشد و یا قابض داروهای منضج و محلل نیز باشد غلیظ
تر بکار دارند صفت شیاف بر یوها که ماده را از چشم باز دارد و ضربان را
ساکن کند و مزاج چشم را باعتدال باز آرد و اندر یک روز چشم را درست
کند بگیرند شیاف مامیثا انزروت از هر یکی هشت درم زعفران دو درم
کثیرا یکدرم افیون نیم درم همه را بکوبند و باب باران بسرشند و بسپیده
خایه مرغ حل کنند و بکار دارند نسخه دیگر بگیرند کل تر پانزده درم
زعفران هشت درم افیون و سنبل هندی از هر یکی دو درم صمغ عرابی
هشت درم باب باران بسرشند نسخه دیگر سرمه اصفهانی مغسول
و قلمیا را از هر یکی هشت درم مس سوخته مغسول چهار درم صبر دو
درم مر اقاقیا از هر یکی دوازده درم افیون یکدرم همه را بکوبند و بسایند
و نرم و بسپیده خایه مرغ بسرشند و نگاه دارند و بوقت حاجت بشیر زنان
حل کنند و شیافهای دیگر است که بنوع ثالث مخصوص است یکی ورد ای است
ابیض که نخست آن بکار باید داشت و چون آماس کمتر شود ورد ی اصفر

بکار داشتن صفت وردی ابیض سنبل هندی گل سرخ جر از هر یکی
بیست درم تخم فنک یک درم اقلیا سیم اسفنداج جر از هر یکی ده درم
گل سپید تازه شصت درم نشاسته سی درم افیون ده درم کثیرا بیست
درم صمغ عربی چهل درم باب باران بسرشند صفت دردی اصفر
سنبل هندی گل سرخ جر از هر یکی بیست درم تخم فنک یکدرم سرسج
زعفران چهار درم و نیم عصاره مامیثا شصت درم انزروت شصت درم
افیون دو درم کثیرا و نشاسته از هر یکی ده درم انرا که از ابتداء درد صعب
بوده باشد این شیاف بسیار باید کشید و انرا که سهل تر بوده باشد
دو بار یا سه بار بیش نباید کشید و بعد از ان چشم را بطبیخ حلبه و طبیخ
اکلیل ملک و طبیخ بابونه می باید شست و اسفنجی بدان تر کرده و گرم کرده
بر پشت چشم می باید نهاد صفت ضمادی که اندر آخر درد صعب بکار
باید داشت بگیرند اکلیل ملک بیست درم زعفران چهار درم کشنیز تر ده
درم زرده خایه مرغ نیمبرشت عدد نان میده که اندر میبختج آغشته باشد ده
درم همه را بکوبند و چون مرهمی کنند و بکار دارند و انرا که هنوز درد
مانده باشد اندکی پوست خشخاش با این ضماد بیامیزند و اما طلیها که
نخست بکار دارند تا ماده را از چشم باز دارد از صمغ و صبر و زعفران
و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلی کردن و انرا که
ماده سخت گرم باشد طلی از عصاره حرفه و عصاره ابی و بستجو و اسبغول
و اب عنب الثعلب و سپیده خایه مرغ باید ساخت و انرا که ماده سخت

گرم باشد طلی از عصاره حرفه و عصاره ابی و بستجو اسبغول و آب
عنب الثعلب و سپیده خایه مرغ باید ساخت گرم نباشد طلی از گرد آسیا
و مرور گندم و زعفران و سپیده خایه مرغ باید ساخت و انرا که ماده سخت
سرد باشد طلی از جند بیدستر و زعفران و رفت و راسخ باید ساخت
و تریاق بزرگ طلی کردن سخت نافع باشد و همیشه چشم را از رمص
پاک می باید کردن خاصه اگر رمص خشک باشد و ریم ان بچشم
اندر شود و بخلد و طریق پاک کردن ان چنان باشد که پنبه نرم بر سر
میلی باریک بپیچد و بدان پنبه رمص را برچیدن و ببایدن دانستن
که رمص خشک خامی و دیر پختن باشد و بارها بزرگ از رمص خشک
بهتر از بارهای خرد باشد و طریق دیگر اندر علاج همه انواع رمد
گرم انست که نخست سپیده خایه مرغ اندر چکانند از بهر انکه درد را
بنشاند و تیزی ماده سوزاننده را از سوزانیدن باز دارند و
شیر زنان همچنین درد نشاننده است لکن اندر وی زداینده است
و لعاب دانه ابی شیرین و صمغ اب هم رادع است و هم درد نشان و شیاف
ابیض بشیر زنان سوده اندر ابتداء رمد سود دارد صفت ان
بگیرند اسفیداج ارزیز شسته صمغ عربی چهار درم و اندر بعضی نسخ پنج
درم است افیون و کثیرا از هر یکی یکدرم همه سپیده خایه مرغ بسرشند
چنان که رسم است صفت دروری که از پس شیاف ابیض بکار
دارند بگیرند پوست خایه مرغ و ان را باب و نمک درست بشویند و

وبوستها، باریک ازوی دور کنند بس بآب خوش بشویند تا شوری ازوی بستانند وبجر قرا اندر کنند و بمالند تا اگر بوستی اندر وی مانده باشد جدا شود بس اندر سایه خشک کنند وبسایند تا خون غباری شود وبکار دارند و از تن بیرها کر ماده را بدان تدبیر از چشم بازدارند تدبیر صواب آنست که بس از انک استفراغها کرده باشد بیوسته چند روز توتیای برورده بر کوشه چشم بازدارند تدبیر صواب آنست که بس از انک استفراغها کرده از سوی بینی نهاده دارند صفت برووردن توتیا بگیرند توتیای کرمانی سبک وبکوبند وببیزند واورا اندر هاون باب خوش همی مالند وبیسایند مدت ده روز وهر روز آنرا بشویند وتصویل کنند واب تازه کنند وبیسایند بس از ده روز خشک کنند وبکار دارند وباید که معلوم باشد که این توتیا بیش از استفراغ بکار داشتن سخت زیان دارد واندر مدت تزاید مرض هیچ دروری که اندر وی عروت باشد بکار نشاید داشت وجهد باید کرد تا خداوند رمد بروز هیچ بخسبد تا بشب اندر خواب شود وماده رمد اندر خواب بخته کردد واگر بشب خواب نباشد درد ورنج زیادت باید از بهر انک بروز بشب که می هوای روز بخارها دخان از تن او بتحلیل خرج میشود بشب بسبب خنکی هوای شب مسام بستر شود وبخار تحلیل نکند واندر تن بماند وبسر وچشم برآید ورنج نماند بدین سبب استفراغهای سرد وترچون بنفشه ونیلوفر وکلاب

وشمامها که از لفاح وافیون ومانند این سازند می باید بوییدن تا بخواب یابد وان را که از بس باکی تن ماده رمد از فرود آمدن بچشم باز نه ایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه ونیلوفر وکسنه وکل و بر چشم نهادن وطلیها که بیشتر یاد کرده آمدست بر بیشانی وصدغها مالیدن وچشم را باب سرد شستن سخت زیان دارد ماده خام بماند ودیر تحلیل بذیرد وهرگاه که ماده از فرود آمدن بایستد چیزهای قابض ومحلل بکار باید داشت چون شیاف ابیض که اندر وی انزروت باشد صفت بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم انزروت برورده بشیرخر وکثیرا وافیون از هر یکی یک درم صمغ عربی چهار درم باب باران بسرشند وشیاف کنند وبوقت حاجت باب خوش بسایند واندر کشند واز بس آن ملکایا که اندر علاج ورد سبح یاد کرده آمدست بکار باید داشت وبهترین طریقی اندر بکار داشتن درور آنست که درد بهره وکوشه چشم اندر کنند وان را که از بس استفراغ وبرهیز صادق وتدبیرهای صواب درد ورنج بر حال خویش باشد وسرخی وسیلان هم بر حال خویش نشان آن باشد که مجحد شده وبرین اندر انخطاط افتاده شیاف احمر لین کشیدن وکرمابه اندر طبقهای چشم کوفته است توتیا واسفیداج ونشاسته کشیدن وطلی کردن رطوبتهای بد را کند واگر آماس نرم نه باشد اقاقیا ومر وزعفران ومس سوخته وصبر طلی کردن تا ماده را باز دارد وباقی اماس را تحلیل کند وهرگاه که سیلان

رطوبتها ورمص وخشک وبرهم کرفتن بلک زایل شود نشان آن باشد که ماده بخته ورمد اندر انحطاط افتاده شیاف احمر لین کشیدن وکرمابه سود دارد واگر چند کرت احمر لین بکار دارند ورمد زایل نشود بلحم حاد حاجت اید وبس از هر سه سعاغر که اندر باب بهار کن شتر یاد کرده آمدست می باید کشید واگر با این همه تدبیرها مدت دراز کردد وتمام زایل نشود بباید دانست که بلک چشم جرب دارد علاج جرب باید کرد وآن را که ماده رمد بلغم غلیظ علامتها که اندر اول باب یاد کرده آمدست ظاهر باشد وعلاج وی آنست که نخست استفراغ بلغم کنند وتدبیر لطیفه فرمایند ونخست اندر چشم سادنه مغسول میکشند وباب نیم کرم همی شویند وهرگاه که مدت تزاید رمد بگذرد شیاف احمر لین کشیدن واز بس او میلی دو سه سعاغر کشیدن سود دارد وبکار داشتن دارو ها محدد واندرین نوع درد وصعوبت فزاید وکرمابه وشراب صرف سبید وتریاق فاروق خوردن وطلی کردن سود دارد ورمد بادناک را کاورس کرم کرده بربنادن وکرمابه بکار داشتن سود دارد واگر که ماده رمد خلط سودا باشد علامت وی آنست که چشم پاکیزه باشد وبس سرخ نباشد وبلکها هم کمتر کیرد ودور اندک کند ورخسار وحوالی چشم بسیار خارد کحالان این نوع را رمد خشک خوانند علاج وی آنست که نخست تن ودماغ از ماده سودا باک کنند وکرمابه بکار دارند وسرها کرلحی بسوزانند وآب از چشم بدواند میکشند وکحالان این سرها را الادویه للصاصه کویند یعنی داروهای کمنده و

وفصد اندرین علاج کمی است وآنرا اگر ماده مرکب باشد علاج دشخوار تراست وصواب تر آن باشد که باستفراغ او باکی تن ودماغ مشغول باشد وخلطی که غالب باشد تن از آن باک کند وبباید دانست که طبع نرم داشتن واستفراغ کردن اصلی بزرک است اندر علاج رمدها وبقراط از بهر این کفت اذا کان بالسان رمد واعتراه درب جاز محمود میکوید مرکه را رمد باشد وطبع او شکسته شود بسندیده باشد از بهر این کفت که اسهال این ماده را از بالا فرود آرد بدین سبب اولیتر آنست که بیوسته طبع نرم دارند وباندازه قوت استفراغی میکنند وقوت نگاه میدارند وبسیار باشد که رمد مرکب باستفراغ مجرد زایل شود وبباید دانست که اندر زمستان ومزاج سرد وشهرهای سرد رمد صعبتر ودراز آهنگ تر باشد ومعالج وتیماردار باید که ملول نشوند وطریق صواب را ملازم باشد از بهر آنک سبلطبقهای چشم را اسکاف کنند وبدان سبب ماده تحلیل بپذیرد ونوعی رمد است آن را ماترای کویند وبحقیقت رمد نیست وکحالان آن را رمد نکویند ماترا کویند وفرق میان هر دو آنست که رمد خلیدن وبا دمعه باشد وماترا از خلیدن ودمعه خالی باشد وباستفراغ زایل شود وبسیار رمدها است که بطلی ساکن شود وهم بطلی زایل شود صفت طلی که اماس را وحرارت را ودرد را بنشاند بگیرند عدس مقشر وصندل سرخ وکل خشک واندکی کافور همه را باب کسنه تر کنند وطلی کنند صفت طلی دیگر بگیرند صبر وشیاف مامیثا وحضض

ورعفران وافیون واقاقیا وطین ارمنی وصندل سرخ از هر یکی را
بسایند و باب عنب الثعلب طلی کنند صفت طلی دیگر اماس که هم را و
سهاق قوی را سود دارد بگیرند گل سرخ خشک و پوست انار شیرین
وعدس مقشر هر یکی را اندر آب بپزند و بکوبند و بروغن گل چرب کنند
وضماد کنند صفت ضمادی که درد چشم خلیده را بنشاند بگیرند
کشنیز و اندر آب بپزند و برگ نیلوفر و بنفشه بادی بکوبند و بروغن گل
چرب کنند و ضماد کنند و بسیار باشد که از سرما و برف رمد تولد کند
وعلاج وی آنست که کاه پدرند و سر بخاران دارند و کرما بر بکار دارند
و بسیار باشد که سر پوشیدکان را بسبب سردی رحم رمدی صعب تولد
کند علاج وی آنست که حقنه سازند از شبت و بابونه و حلبه و روغن بار
دین نرکس و روغن سوسن مالیدن و سر رمای کرم بکار داشتن
جالینوس میگوید اندر علاج رمد هیچ نافع تر از آن نیست که محجمه بر میان
سر نهند پس از آنک استفراغها کرده باشد و تن پاک کرده هم جالینوس
میگوید شراب رمدهای خشک مزمن را سود دارد و رمد خشک رمدی را
گویند که چشم سرخ و خشک باشد و شراب از پس فصد باید هم
جالینوس میگوید هرکه را ماده از دماغ بچشم فرود می آید اگر اندر تن
امتلا نباشد کرما بر بکار داشتن سود دارد و اگر تن ممتلی باشد سر را
و کرما بر خطری بزرگ است باب
دوم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر طرفه و علاج آن طرفه

نقطه سرخ باشد یا کبود که بر سپیدهٔ چشم افتد اسباب آن چهار است
یکی آنکه بعضی رگها که اندر طبقه ملتحمه است بگسلد بسبب زخمی و آفتی و آسیبی
که از بیرون بر چشم آید و چون ظاهر شود دوم آنک اگر چه رگهای ملتحمه بگسسته
نشود بسبب زخمی که بر چشم آید چون ظاهر شود سیوم آنک بی زخمی و
آسیبی که بچشم رسد بسبب گرمی و تیزی خون اندر ملتحمه حرارتی تولد کند
و آن جراحت سر کند چهارم بقوت قی کردن پدید آید علاج آن را
که هم آن باشد که بسبب زخمی آماسی تولد کند یا تولد کرده باشد نخست
رگ قیفال بزنند و اندر چشم شیر زنان اندر چکانند و اگر آماس
بزرگ و چشم سخت سرخ باشد سپیدهٔ خایهٔ مرغ اندر چکانند اگر
رقیق تر باشد و ضمادهای رادع بر نهند و آنرا که آماس نباشد نخست
شیر زنان اندر چکانند از پستان و چون که اندرین بر هلد خود باشد
اندرین جناح کبوتر بچه و مرغی که تباری او را اسفتن گویند گاهی
خون مجرد و گاهی با گل ارمنی و گاهی با رخام که اندر گل سبز باشد چکانند
سود دارد و اگر کبوتر بچه را بگیرند و زیر جناح کبوتر او رگ زنند
خون او اندر چکانند سودمند باشد و اگر بدین علاج تحلیل نپذیرد
کند سوده با شیر زنان آمیخته اندر چکانند و اگر این نیز کفایت نباشد
نانخواه و آب و نمک اندرانی اندر چکانند و صعتر و روفا خشک اندر
آب بپزند و اسفنجی با بسته بدان آب تر میکنند و بر چشم می نهند اگر
بدین نیز زایل نشود آب ترب اندر چکانند و پوست ترب و مویز و اند

است و از گوشتهای چشم روید و بیشتری از این گوشه روید که از سوی بینی
است و بر طبقه ملتحمه گسترده شود و باشد که تا بکناره سیاهی چشم رسد
و بایستد و باشد که بر سیاهی ~~چشم رسد~~ نیز بگذرد و دیده را بپوشند
و بینائی باز دارد و باشد که از هر دو گوشه چشم روید و سر بر آرد و
کمترین مضرت از وی آنست که چشم را از حرکات خویش باز دارد و آنچه
سپید و رقیق باشد علاج آن سهل تر باشد و آنچه صلب و سرخ باشد
علاج آن دشخوارتر باشد اما آنرا که نو پدید آمده باشد و سپید و رقیق
باشد داروهای زداینده چون مس سوخته و فلفل پش و نوشادر و ملح
اندرانی و زنجار بن و سر مه روشنایی و شیاف اخضر و شیاف قیصر و شیاف
دینارکون و باسلیقون ایجاد زایل کند لکن باید که معلوم باشد که این
سرمها و شیافها زداینده از داروهای سغفی خالی نیست و داروی
زداینده و سغفی و طبقات و اجزاء چشم را بسوزد و زیان دارد و
جالینوس میگوید بیخ سوسن ناخنه ضعیف را زایل کند و کندر سوده از
جمله داروها سبک و بی مضرت است آنرا بسایند و یکساعت اندر آب
گرم کنند پس آن آب را بپالایند و بچشم اندر کشند و انگبین یا زهره
بز داروی نافع است و آنچه غلیظ و صلب و دیرینه باشد علاج
آن بدستکاری باید کرد و طریق وی آنست که نخست استفراغ فرما
یند و تن و جانب دماغ را پاک کنند و هرگاه که دستکاری خواهند
کرد نخست ناخنه را از روی طبقه ملتحمه جدا کنند و آن جدا کردن را

بتاری کشط گویند و سلخ نیز گویند و این کشط بر فق باید کرد چنان
که ظاهر ملتحمه را بنخراشد و این چنان باشد که نگاه کنند تا ناخنه ملتحمه
رسته است اگر نه اگر رسته باشد ناخنه را بصنارة بر دارند و
بناخن پیرای برند و جهد کنند تا از ناخنه لعیتی بکنار نهند تا دیگر
باره نروید و نگاه دارند تا بگوشت که اندر گوشه چشم است نرسد
تا دمعه تولد کند و فرق میان ناخنه سپید سفق و صلب و گوشت
سرخ است و نرم و اگر ناخنه ملتحمه رسته باشد بموی اسب که با ابریشم
خام او را از ملتحمه جدا کنند و اگر ممکن نشود و بر مرغی بگیرند و تن او
اندر زیر ناخنه کنند و او را بدان از ملتحمه جدا کنند و اگر این نیز دشخوار
گردد با آهنی کند جدا کنند و اگر هیچ منفذ نباشد و هم کنارها بر ملتحمه
رسته باشند بسر ناخن پیرائی کوبالتی دیگر که آن را انسایس اندر وی گوید
یابند و ناخنه را بدان آلت کشط کنند پس بر فق بس ناخنه را بصنارة
بر دارند و ببرند و نمک و زیره بخایند و آب آن اندر چکانند تا داغ
شود پس زرده خایه مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند تا سوزش را
بنشانند و بفرمایند تا هر وقت حدقه را همی جنبانند تا بلکه بر ملتحمه نروید
و دیگر روز بگشایند و آب زیره و نمک خاییده اندر چکانند و از
پس سر روز باسلیقون و روشنایی و غیر آن میکشند تا بیخ ناخنه را
پاک کند و بسیار باشد که ناخنه را از ملتحمه تمام کشط شوان کرد و صواب
آن باشد که آنچه کشط توان کرد کشط کنند و ببرند و باقی را که بماند

سرکین کبوتر بر پشت چشم همی نهند وان را بسبب زخمی طبقه ملتحمه دریده شود زیره و نمک بخایند و آب ان اندر چکانند و زرنیخ سرخ بسایند واندر آب افکنند و بسوزانند و آن آب را گرم کنند و صافی کنند وقطره قطره ازان آب نیم کرم کرده اندر چکانند ظفره را زایل کنند وکند و سرکین گاو دود کنند و چشم بر دود آن دارند ظفره زایل شود

صفت شیافی که ظفره را زایل کند بگیرند شادنج عدسی مغسول سه درم مس سوخته دو درم بسد و مروارید ناسفته از هر یکی درمی ونیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درم و نیم فوفل چهار دانگ و نیم اسفیداج ارزیز یکدرم زرنیخ سرخ و دم الاخوین و زعفران و کهربا از هر یکی نیم درم همه را بکوبند نرم و ببیزند و بخون جوزه مرغ خانگی بسرشند وشیاف کنند و بر شیر زنان بسایند و اندر چکانند وان را که سبب ظفره سرخ کردن جراحی باشد بشیاف و ابیض و اشیاف انار علاج کند

صفت شیافی که ظفره را و درد چشم را که از گرمی باشد زایل کنند بگیرند قلمیا و روی و مس سوخته از هر یکی دو درم دم الاخوین و بسد و مروارید از هر یکی چهار درم کثیرا و مر و زعفران و نشاسته و زرد چوبه و اقاقیا از هر یکی دو دانگ زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یکی نیم درم شیاف کنند چنانکه رسم است **صفت** شیافی دیگر که ظفره را زایل کند بگیرند زرنیخ سرخ و کندر و مر و زعفران از هر یکی راست راست بکوبند و ببیزند و شیاف کنند و بآب کشنیز تر بسایند

واندر چکانند و سرکه و گلاب آمیخته نیمانیم جوشانیدن و چشم بر بخار آن داشتن و میویز منقی دانه بیرون کرده و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک سپید و سرکه ضماد کردن ظفره را زایل کند وشیاف احمر لین کشیدن سود دارد و اکلیل ملک و دم الاخوین و بیخ سوسن و زعفران و عدس مقشر با روغن گل و زرده خایه مرغ ضماد کردن سود دارد

باب سیوم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر علاج چشم که چیزی اندروی افتاده باشد و دود و گرد رسیده باشد شیر زنان وآب خوش صافی اندر چکانیدن اثر دود و گرد از چشم زایل کند واگر ریگی یا کاه پاره در افتاده باشد و ظاهر شود پلک را برگردانند تا ظاهر شود بسر میل بر دارند یا حرقه کتان نرم را بر انگشت بپیچند بر دارند یا بر پلک بمالند تا زایل شود واگر چیزی درشت چون پاره از سر خوشه گندم یا جو اندر پلک یا اندر سپیده چشم کوفته باشد ان را بالتی که ان را خفت گویند بر دارند و بر اثر آن شیر زنان که سپیده خایه مرغ اندر چکانند

باب چهارم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر ظفره و علاج آن

ظفره لفظی تازیست بپارسی او ناخنه است وان ناخنه غشایی فزونی است غلیظ و گوهر او عصبانی است و همچون ناخن است لکن از بهر آنک اندر چشم است و پیوسته تر باشد نرم تر از ناخن

باسلیقون و زروشنایی و غیر آن میکشند تا بیخ ناخنه را پاک کند و بسیار باشد که ناخنه از ملتحمه کسط شوان کرد صواب ان باشد که آنچ کسط توان کرد کسط کنند و غیر آن علاج کنند و سرمه و شیاف و هرچ بچشم کشد از پس کرما به باید کشید و بباید دانست که طبقه ملتحمه صلب است همچون غضروف ضباره اندروی بپاویزد واگر اندر وقت کسط ناخنه و لفظ سبل ضباره اندر ملتحمه آویزد یا اندر چیزی نرم آویزد ان علت بیماریست

صفت روشنایی سبل را و ظفره را و جرب را و دمعه را و تاریکی چشم را سود دارد و سپیده را بپرگیرد بگیرند شادنج عدسی مغسول مس سوخته قلیمیا سیم نمک هندی بوره ارمنی زنگار داروی بلبل سیاه کفک دریا از هر یکی هشت درم صبر سقوطری و سنبل هندی و قرنفل از یکی چهار درم و نیم زنجبیل و املج از هر یکی دو درم زعفران و نوشادر از هر یکی درمی و نیم همه را بکوبند و ببیزند و بکار دارند عدد داروها سیزده است باسلیقون ظفره را و ضعیفی چشم را و انتشار را و فرود آمدن آب را از چشم و خارش را و اماس پلک را سود دارند بگیرند ایران و زنجبیل و بلبل و دار بلبل از هر یکی دو درم شادنج عدسی مغسول کفک دریا توتیای هندی حجر بصری کحل اصفهانی پار قیسادیی قلیمیا سیم قلمیا زر از هر یکی پنج درم زعفران مروارید از هر یکی یکدرم هلیله زرد و هلیله کابلی و صبر از هر یکی سه درم نمک هندی و نمک اندرانی و نمک سرخ از هر یکی دو دانگ سادج هندی سه درم عدد داروها بیست و یک است **صفت**

شیاف قیصر سادج و مغسول دوازده درم صمغ اعرابی مس سوخته از هر یکی شش درم صمغ اعرابی مس سوخته از هر یکی شش درم قلقطار سوخته زنگار از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بشراب انگوری کهن که باب بادیان تر بسرشند کنند و عدد داروها پنج است **صفت** شیاف زنگار ظفره را و سبل را و جرب را سود دارد بگیرند زنگار یکدرم هلیله زرد نیم درم توبال مس و روسوخته از هر یکی چهار درم صافی نیم درم زعفران دانگی نشاسته یکدرم صمغ یکدرم کثیرا یکدرم اسفیداج ارزیز یکدرم دار بلبل دو دانگ عدد داروها یازده است **صفت** داروی شهستر ظفره را و تاریکی چشم و سپیده را سود دارد بگیرند سنگ مغناطیس زنگار رندش اوشق از هر یکی چهار درم زعفران دو درم انگبین مصفی چند سر و زن همه داروها بسرشند چنانکه رسم است **صفت** داروی دیگر نرم تر بگیرند قلقند یکدرم نوشادر یکدرم صمغ نیم درم همه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند و شیاف کنند

باب پنجم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر اسفاح ملتحمه اسفاح لفظی تازی بپارسی او بر تمیده شدن و آماسیدن است و این علت چهار گونه باشد یکی آنکه ماده او باد باشد و علامت وی آنست که ناگاه بدید آید و هیچ گرانی نکند و نخست اندر گوشه چشم که سوی بینی است سوزشی پدید آید چنانکه مگسی بایستد نگرد و لون او همچون لون اماس بلغمی باشد و پیشتر

اندر تابستان افتد و بیرون را افتد و کونه دوم انکه ماده او فضله
بلغمی باشد و علامت وی آنست که چشم کرانی کند و اکر انکشت بر
نهند انکشت اندر وی نشیند و اثر انکشت یکساعت بماند کونه
سیوم انکه ماده او فضله آبناک باشد و علامت وی آنست که اکر
انکشت بر نهند زود فرو نشیند و زود بجای باز آید و درد و ضربان
نباشد و بلون خویش باشد کونه چهارم از جنس سرطان باشد و ماده
او فضله غلیظ و سودایی باشد و علامت وی آنست که آماس صلب
و بی درد باشد و رنک او تیره باشد و این علت هم اندر طبقه ملتحمه
افتد و هم اندر کل افتد و کاه باشد که بر تمید کی تا با برو بر آید و تا بر خسار
فرود آید اما انجز اندر طبقه ملتحمه افتد بعضی با دمعه باشد و بعضی بی
دمعه و انجز اندر پلک افتد بی دمعه باشد **علاج** اما کونه نخستین را
که ماده او بادست از اول که پدید آید هیچ علاج نباید کرد از بهر انکه
او زود تحلیل پذیرد و اکر روز دوم و سیوم هنوز مانده باشد تدبیر
لطیف باید فرمود و باب کرم میباید شست و کونه دوم و سیوم را علاج
همچون علاج آماس باشد نخست استفراغ باید کرد و ضمادهای محلل
موضع و سرمهای محلل که اندر علاج رمد یاد کرده آمدست بکار داشتن
لکن داروهای قابض و رادع هیچ بکار نباید داشت و شیاف احمر لین و
کحل ابر اندرین هر دو نوع سود مندست **صفت** ضمادی محلل بکیرند
بابونه و بنفشه و نیلوفر و اندر آب بپزند و چشم بدان آب میشویند

واسفنج که بدین آب تر میکنند و بر چشم می نهند و آنرا که حاجت باشد تا کلک
ملک با اینها یار کنند و صبر حل کرده بر چشم طلی کردن و آب او اندر چشم
کشیدن باده را از چشم باز دارد و چشم را پاک کند کونه چهارم را علاج
همچون علاج صداع سودائی باشد و ضمادها مسکن و محلل بکار داشتن
چنانکه اندر علاج سرطان و آماسهای سودائی یاد کرده شود انشاء الله
عز و جل **صفت** شیاف خلوقی بادها را بر اکند و نفخ زایل کند بکیرند
مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کثیرا و صمغ و زعفران و سنبل از هر
یکی یکدرم همه را بکوبند و باب باران بسرشند و شیاف کنند عدد
دارو هاشش است **صفت** شیاف اسود بادها را که اندر پلک و
طبقه ملتحمه باشد زایل کند بچشم اندر کشند و از بیرون طلی کنند بکیرند
مس سوخته یکدرم و نیم زعفران نیم درم مروارید نسفته از هر یکی یکدرم
افیون یکدرم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف مامیثا نیم درم همه را بکوبند و باب
باران شیاف کنند عدد داروها هفت است **صفت** شیافی که از بیرون
طلی کنند بکیرند مس سوخته دو درم و نیم زعفران نیم درم مروارید نسفته
سنبل مر از هر یکی یکدرم افیون دو درم و نیم اقاقیا سی درم همه داروها هشت
است

باب ششم از جزو چهارم از کفتار دوم اندر صلب شدن ملتحمه و این علت را ماری حسا الملتحما کویند

بسیار باشد که طبقه ملتحمه طرفیده و سرخ و خشک و بادرد باشد و چون
از خواب بیدار شود چشم دشخوار تواند کشاد و کاه باشد که اندر کوشه چشم

اندکی ریمی خشک کرد آمده باشد و سبب این علت خلطی خشک و غلیظ
باشد نخست طبع را نرم باید کرد و پیوسته اندر کرمابه رفتن و سر
بخار آب کرم داشتن و اسفنج باب کرم تر کردن و بر چشم می نهادن و
آب کرم اندر چشم می چکانیدن و هر شب سپیده و زرده خایه مرغ با روغن
کل کرمابه بط بر پشت چشم نهادن و از طعامها سرد پرهیز باید کرد و روغن
شیر نخست تازه بر سر نهادن و داروها که اشک آرد اندر کشیدن چون
برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر لین و احمر حاد و سرمه روشنائی

باب هفتم از جزو چهارم از کفتار دوم اندر خاریدن طبقه ملتحمه

سبب خاریدن چشم فضله باشد شور
بطبع بوره و اشک سخت و شور باشد و لون پلک و لون طبقه ملتحمه سرخی
کراید و بسیار باشد که از صعبی خارش پلک ریش کردد طبع نرم
باید داشت و اندر کرمابه رفتن و طعامهای نرم خوردن و از
طعامها تیز و شور پرهیز کردن داروها که اشک آرد کشیدن

باب هشتم از جزو چهارم از کفتار دوم اندر سبل

سبل علتی است که رکهای چشم سرخ و ممتلی کردد
و از خون غلیظ و اندر چشم خارش پدید آید و این علت دو کونه است
یکی آنکه رکهای باطن ملتحمه سرخ و ممتلی کردد و بر ظاهر طبقه قرنیه
غشای او همچون ابری سرخ فام پدید آید و اندر چشم و میان دو ابرو
سوزش پدید آید زائد بود و عطسه متواتر شود و آفتاب نتواند

دید و اشک روان باشد و اندر قعر چشم ضربان کند کونه دوم چنان
باشد که بر ظاهر ملتحمه رکهای سرخ و ممتلی برخیزد و بر ظاهر طبقه قرنیه
غشائی چون دودی پدید آید و هر دو رخسار سرخ شود اندر ابروان
حرارتی و المی پیوسته باشد و خداوند علت آفتاب تواند دید و نه
چراغ و هر کاه که پلک فرو سوی خویش کشند چنان نماید که
رکها سبل از روی ملتحمه برخیزد و سبب این علت امتلاء دماغ باشد
و بزرکی رکها چشم و بسیار باشد که سبب سبل افراط کردن باشد
اندر علاج رمد کرم بطلیها و ضمادها و تدبیرها سردی فزای تا ماده
بدان سبب غلیظ کردد و تحلیل نتواند پذیرفت **علاج** اما از جهت کونه
نخستین ابتدا برک قیفال کشادن باید کرد و استفراغ کردن بایارج
فیقرا و حب قوقایا و از پس استفراغ غرغره کردن باب کامه و ایارج فیقرا
و مانند آن و عطسه آوردن پس تن بی قوت دماغ کردن سوی غروالادن
و غرآن و از طعامهایی که بخار بر دماغ برد پرهیز باید کرد چون باقلی
و عدس و سیر و پیاز و کندنا و از طعامهای سرد و غلیظ چون ماهی و کوشت
کاو و از خمیر و شیر و هر چه ازوی سازند و شرابی زیان دارد و از کرد و دود
حذر باید کرد و بالین بلند باید کرد و حب نشاندن است و بسیار کفتن
و بانک داشتن و بفروغ اسپ نکریستن زیان دارد **صفت** دارویی که
باد سبل را و سرخی بینی را زایل کند بکیرند کندس یکدرم صافی درد انکژد
یکی دانکی و نیم صبر چهار دانک همه را بکوبند و باب مرزنکوش بسرشند و جهانیدن کنند

همچون عدس سه روز پیوسته هر بامداد یک حب بشیر زنان و روغن بنفشه حل کنند و به بینی اندر چکانند **صفت** داروی دیگر بگیرند کندس و قصب الذریره و گل سرخ از هر یکی راستا راست مهر را بکوبند و مقدار نیم دانگ بر بینی اندر دمند و مرزنگوش میبویند و پس از آن سه روز شیاف و باسلیقون می باید کشید و آن را که با سبل حرارت بیخ دارد شیاف اسود باید کشید **صفت** شیاف اسود نسخه سی بگیرند اقاقیا مغسول و صمغ عربی از هر یکی هشت درم مس سوخته پنج درم مر و افیون از هر یکی یک درم و نیم باب باران شیاف کنند و رگ پیشانی و رگ گوشه چشم زدن سخت سود دارد گونه دوم را هم نخست رگ قیفال باید گشاد و تن پاک کردن و ایارج فیقرا و حب قوقایا بکار داشتن و غرغره و عسطه پس از استفراغ سخت نافع باشد و اندر چشم داروهای تیز که خون را رقیق کند و رگها را پاک کند میکشند چون شیاف اخضر و باسلیقون و غیر آن و داروها چنان باید کشیدن که نخست پلک را باز کرده باشند و باطن پلک را بدارو بخارند و چون سوزش دارو بنشیند دو روز رمادی اندر کشند **صفت** دو رو رمادی بگیرند مامیران چینی یک درم توتیای کرمانی پرورده شیخ سوخته پرورده یو مال مس مغسول سه درم اصفهانی پرورده از هر یکی ده درم همه بکوبند و بکار دارند سبل را و جرب را و دمعه را سود دارد و از پس آنکه دارو کشیده باشد و آسوده بگرمابه اندر شود و بس و غرغره میکنند و آن را با سبل رمد گرم بپدید آید هیچ

داروی سود ندارد و نشاید برد و اعتماد بر استفراغ باید کرد و بر جدید ماده بجانب پای و دور راغر هیکشدن و نرده خایه مرغ بر پشت چشم نهادن و اگر چه رمد سخت گرم باشد هیچ و جه شیاف ابیض و ملکایا نشاید کشید و اقتصار بر شادنج عدسی مغسول باید کرد **صفت** داروی که سبل کهن را سود دارد بگیرند سماق چندانکه خواهند و اندر آب صافی آغارند و ترش او بسایند و بالا بند صافی و اندر آفتاب می نهند تا سطبر شود و شیافها کنند و بکار دارند و سبل را و رمد را سود دارد شیاف دینارکون سبل رقیق را این دارو بگیرند زنجبیر و شادنج مغسول و صبر و شیاف و مامیثا راستا راست و شیاف کنند و اما سبل کهن را علاج بدیدن است و بریدن آن را بتاری لقط گویند و شرط این کار آنست که نخست فصد کنند و مسهلی دهند و چون لقط خواهند کرد بیمار را پیش خویش بخوانند و مردی استاد را بگویند تا چشم او بگشاید چنانکه لبهای پلک بازنگرد و این چنان باشد که اندر گشادن چشم مر دو ابهام بر پلک فشرده دارد و نهاد لب پلک بر حال خویش نگاه میدارد اندک و بسیار لب پلک باز نگردد تا اندر بریدن سبل از لب پلک هیچ بریده نشود پلک بر ملتحمه رها نبرد و این کار می باید که آنکه چشم گشاید استاد باشد پس سبل را از گوشه بینی است بضاره بر دارد و از میان گاه پلک بر سوی رگی دیگر بضاره دیگر بر دارد و جهد کند تا ضباره از طبقه قرنیه دور باشد و لب پلک نزدیک باشد و از گوشه دیگر که

از سوی گوش است رگی بضباره سیوم بدارد و ضباره بدست جبکاه دارد و بدست راست ناخن پرای بگیرد و نخست سبل را از این گوشه چشم برد که از سوی گوش است و هر بار که رگی ببرد مهت اندر زیر سبل بانشکند و هم چنانکه را کشط کند سبل را کشط کند تا همه رگهاء سبل از طبقه ملتحمه جدا و بر داشته شود بدین ترتیب سبل را لقط میکند تا بگوشه دیگر رسد که از سوی بینی است پس ضباره هم بدین ترتیب اندر جانب پلک فرو سوین آویزد هم بدین ترتیب لقط کند چون فارغ شد نگاه کند تا بر ملتحمه هیچ رگی مانده است آن را نیز بر دارد و نشان اندک رگی مانده است آن باشد که خط را بر ملتحمه بگردانند چیزی باز آویزد رگی مانده باشد و اگر چیزی باز نیاویزد هیچ مانده نباشد پس زیره و نمک بخاید و آب اندر چشم او چکاند و زرده خایه مرغ و روغن گل بپزد پاکیزه بر دارد و بر پشت چشم نهند و فاده بر زیر پنبه نهد و بعضا بپندد و بفرماید تا هر ساعت چشم اندر پلک همی گرداند تا بر هم نرود و پشت بار خسبد دیگر روز گل سرخ خشک اندر آب بجوشانند و چشم او بگشاید و بدان آب بشوید و میل را بروغن گل چرب کند و اندر چشم او بگرداند تا بداند که پلک بر ملتحمه رستست که نه اگر رسته باشد بشکافد و دیگر باره آب زیره و نمک خاییده اندر چکاند و اگر بر هم رسته نباشد از آب زیره و نمک اندر چکانیدن چاره نباشد سه روز تعلل میکند و از پس سه روز باسلیقون و مانند آن کشیدن گیرد تا پنج

سبل پاک شود و اگر رمدی یا آماسی که پدید آید بعلاج رمد و علاج آماس مشغول شود پس بسر علاج سبل باز آید والله اعلم

باب نهم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر دمعه

و دمعه اماسی باشد صلب بر طبقه ملتحمه و این آماس بعضی اندرین گوشه چشم باشد که سوی بینی است و بعضی را اندر گوشه دیگر باشد که از سوی گوش است و بعضی را اندر زیر پلک باشد و بعضی را اماسها کوچک باشد که چنانکه گوید سیاهی بر شکل رده مروارید و رنگ این اماسها نیز مخالف باشد بعضی را سرخ باشد و بعضی را سپید و بسیار باشد که این علت اندر اثنای رمد گرم پدید آید تدبیر لطیف باید کرد و دو روز ملکایا و وردی بی علی کشیدن و اگر چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض اندروتی که اندر علاج رمد یاد کرده آمده است سه روز می باید کشید پس ملکایا و غیر آن کشیدن و اگر مدت دراز گردد داروهای تیز بکار باید داشت چون باسلیقون و شیاف احمر حاد و مانند آن وردی بی علی بگیرند پوست خایه مرغ و بشویند و تصدیل کنند چنانکه اندر علاج رمد یاد کرده آمده است از این پوست خایه تصویل کرده بگیرند ده درم سادنه دو درم هر دو را بیامیزند و بکار دارند

باب دهم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر دمعه دمعه علتی است که پیوسته پی گریه و پی مراد اشک می آید و این علت بعضی را لازم باشد

وبعضی را عارض اما انجه لازم باشد وکونه است یکی مادرزادی است
دوم انک سبب استقصاء دستکاری پدید آید که اندر بریدن ظفره که
باشد واز کوشت کوشه جشم لختی با ظفره برنده باشد وبرداشته و
مادرزادی را علاج نیست واین دوم را اگر کوشت اندکی مانده باشد
وپیشتری برداشته هم علاج نیست وانرا که اندکی برداشته باشد
علاج یاد کرده آمد وانجه عارض باشد هم دو کونه باشد یک انک سبع
بیماری باشد جون آماس دماغ وتبهای کرم عفونی وخونی وحمی یوم شهری
وکاه باشد که سبب دمعه علت تمدد باشد دوم انک سبب نقصان
کوشت کوشه جشم پدید آید وسبب این نقصان را بسیار کشیدن
دارو های تیز باشد که کوشت نازک را بخورد وبکذارد وبعضی را
پاک کردن جشم بدستار جرد رشت ودست بد وبسیار بردن و
بباید دانست که مبداء دمعه سه جایگاه است یکی رکها که زاندرون
قحف دماغ است ورکها که اندر باطن پلک است دوم رکها که بیرون
قحف دماغست سیوم عضلهای جشم اما انرا که صدع ممتلی وستمدد باشد
وانرا که عضلهای جشم این سبب ان ضعیفی عضلها باشد وعلامت آنست
که جشم بیرون خاسته باشد ودمعه پیوسته وپلک همیشه تر باشد
واین سه مبدا که یاد کرده آمد هر سه این علت را اسباب سابقه آمد
وسبب نزدیک تر وپیوسته تر نقصان کوشت کوشه جشم است که از سوی
بینی است از بهر انکه هرکاه که این کوشت ناقص شود باقی او را قوت ان نباشد

که رطوبتها را نکاه دارد از فرود آمدن از جشم باز دارد ووسی باز کوها
بمنفذی که از جشم اندر بینی کشادست از بهر این کار **علاج** اما انرا که
دمعه از رکهای اندرون قحف اند نخستین پاک باید کردن بسیغ غرغره که
وعطسه آوردن ومزاج دماغ باعتدال باز آوردن وسوی خویش قوت
ومردرو وزیاسر روز موی برستردن وبرپس سر او برکردن حجامت
کردن وانرا که از رکهای بیرون قحف اید برسر او ضماد ناکه رطوبتها را
برجند هم باید نهاد وجون غبار آسیا وکندر سوده وخاک اوو آب که از
خار بفشارند وهمه جیزهای قابض اندرین باب سود دارد وانرا که
سبب دمعه ضعیفی عضلها جشم باشد داروهای قوت دهنده و
تحلیل کننده می باید کشید جون برود حصرم وباسلیقون وروشنای
وانرا که سبب دمعه نقصان کوشت کوشه جشم باشد علاج دروا
صفراست وصبر ودود کندر وشیاف مامیثا وزعفران مفرد وکب
این همه کوشت باز رویاند وبهتران باشد که نخست را بشراب انکوری
بشویند پس اندکی صبر اندر کوشه جشم کنند وبرک نیک که بتازی
نخ کویند اندر شراب انکوری بشویند پس اندکی صبر اندر کوشه جشم
کنند وبرک نیک که بتازی نخ کویند اندر شراب انکوری بخته بختنی
نیک برجشم نهادن علاجی سودمندست واکر اسفنج را بشراب تر
میکنند وپیوسته برجشم می نهند سود دارد واکر شب یمانی اندر شراب
افکنند وبرید اثران خوب وبسیار باشد کر سبب دمعه کرمی مزاج

جشم ودماغ باشد وعلامت وی انست که رکها جشم غلیظ وممتلی وسرخ
باشد وحرکتهای جشم سبک وزود از زود باشد واشک کرم ورقیق باشد
وکاه باشد که سبب سردی مزاج جشم ودماغ باشد وعلامت وی اینست
که رکهای جشم باریک وناپیدا باشد وجشم سپید وحرکتهای او اهسته
واشک سرد وغلیظ باشد **صفت** سرمه که خداوند مزاج کرم را سود دارد
بکیرند شادنج مغسول وتوتیای مغسول ومارقشیا از هریکی
یکدرم سنده مروارید ان یکی نیم درم شیاف مامیثا وصبر از هریکی دانکی
ونیم **صفت** سرمه که خداوند مزاج سرد وتر را سود دارد بکیرند بلیل
یکدرم لح هندی یکدرم داربلیل دو درم کفک دریا نیم درم سرمه سر
باره جند همه داروها وباسلیقون وروشنائی خداوند این مزاج را
سود دارد **صفت** داروی که خداوند ضعیفی عضلها جشم را سود
دارد بکیرند استخوان هلیله زرد سوخته ونمک هندی ومار از هریکی
راستا راست بکوبند وبیزند نرم وبکار دارند وتوتیا باب هلیله
زرد پرورده اندرین علت سود دارد **صفت** توتیای پرورده
باب هلیله زرد بکیرند هلیله معشر اندر آب ترکنند یک هفته وبس
بمالند وبپالایند وتوتیا بدین آب پرورند وتوتیا باب مورد تر
پرورده سود دارد **صفت** سرمه که دمعه را باز دارد وعضلهای
جشم قوت دهد بکیرند توتیا هشت درم سرمه یکدرم شادنج مغسول
یکدرم ونیم قلیمیا درجهار درم همه را بکوبند نرم وباب هلیله زرد

وآب غوره وآب سماق پرورند از آب هلیله دو جزو وآب غوره وآب
سماق از هریکی یکجزو **صفت** سرمه دیکر هلیله زرد یک عدد
وانرا انجیر اندر کیرند وبرخشتی بخته نهند واندر تنوری بریان کنند
خمیر سرخ شود ان هلیله را از خمیر بیرون کنند وانرا با دانکی
زعفران بسایند وبکار دارند **صفت** کحل اصفر بکیرند زعفران
یکمثقال کافور ریاحی نیم دانک نرم بسایند وبکار دارند دمعه
باز دارد **صفت** سرمه که خداوند مزاج سرد را سود دارد بکیرند
توتیا معدنی واندر میان خرما کنند وبسوزند بس پاک کنند و
بشویند جند بار وخشک کنند وبکوبند ازین توتیا پنج درم بکیرند
ومغز وادلد کبابه نیم درم هر دو را نیک بسایند وبکار دارند

باب یازدهم از جزو جهارم

از کفتار دوم اندر بیلد که بر ملتحم افتد دبیلد قرحه بزرک را

کویند که او را غوری بزرک باشد وریم کند بسیار وبعضی را
باشد که رطوبتهای جشم ازین قرحه بپالاید **علاج** نخست بساید
نفصد واسهال وشیاف ابیض افیونی میکشند وپس شیاف
انار کشند **صفت** شیاف اثار بکیرند اقلیمیا زر واسفیداج
ارزیز ومس سوخته وسرمه اصفهانی وصمغ عربی وکثیرا
وانار سوخته از هریکی هشت درم صافی وافیون از هریکی یکدرم
همه را بکوبند وباب باران بسرشند وشیاف کنند عدد داروها

نه است **صفت** شیاف انار ترش دیگر بگیرند قلمیا نه هشت درم مس سوخته و انار سوخته و سرب و سرب کانی سوخته و سرمه صافی اقاقیا از هر یکی ده درم افیون سه درم باب باران بسرشند عدد داروها نه است **صفت** انار محرق نحاس محرق کحل توتیا صمغ عربی کسیرا از هر یکی بیست درم افیون نیم درم عدد داروها شش است و توتیای پرورده که اندر علاج رمد یاد کرده آمدست بکار دارند و اگر مدت دراز گردد شیاف ابیض کندری بکار دارند **صفت** شیاف کندری اسفیداج ارزیز هشت درم افیون انزروت پرورده کثیرا از یکی یک درم صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم باب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها شش است و زردهٔ خایهٔ مرغ بر پشت چشم می نهند و باقی علاج از باب علاج قرحه طبقه قرنیه باید جست

باب دوازدهم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر توثه که بر ملتحمه بدید آید توثه گوشتی باشد نرم نه بس سرخ و بیشتری نزدیک گوشهٔ چشم باشد که از سوی بینی است و رگها سرخ از گوشهٔ چشم بدو پیوسته باشد بر شکل ناخنه نخست بفصد قیفال و باسهال تن پاک کند و مسهل چندان کرت باید داد تا ماده پاک شود از بهر آنک این علت بسیار معاودت کند پس توثه را بضباره بگیرند با هستگی و حب دشتی از بهر آنک وی سست باشد از ضباره بجهد و مدت

اندر زیره رها کند که از گوشهٔ چشم بدو پیوسته است و اگر کحط کند همچون ناخنه و بناخن پرای بر دارند و آب زیره و نمک خاییده اندر چکانند چند بار و زردهٔ خایه مرغ بی روغن بر پشت چشم نهند پس باسلیقون و مانند آن بکار همی دارد

باب سیزدهم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر تفرق الاتصال که ملتحمه افتد تفرق الاتصال را که بسبب زخمی یا از سنگی یا غیر آن افتد نخست فصد قیفال کنند و مسهل دهند تا ماده بر وی نه پیوندد و اگر خون آمده باشد خون از وی پاک کنند و شادنج مغسول با اندکی کافور بر وی کنند و سخت بر بندد و اگر خون آمده نباشد توتیای پرورده بر کنند و زردهٔ خایه مرغ بر پشت چشم نهند و پیوسته فصد میکنند و مسهل میخورانند گسسته شود و کوشش دارد تا رطوبتهای چشم از وی پالوده نشود و علاج قرحه و دبیله میکند والله اعلم

جزو پنجم از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر طبقه قرنیه افتد

باب نخستین اندر انواع قرحه و دبیله و علاج آن قرحه پارسی ریش است و ریشهای طبقه قرنیه هفت نوع است و از این هفت چهار آنست که بر ظاهر وی باشد و سه اندر باطن وی باشد و از جمله چهار نوع که بر ظاهر باشد نخستین را بلغت یونان اخاوس گویند ترجمه او بتازی الغبار است یعنی تاریکی و

علامت وی آنست که بر سیاهی ظاهر نقطه بزرگ بر پدید آید چون دودی و نوع دوم را باقالیون گویند و ترجمه او بتازی الغمام است یعنی ابر و این از نخستین عمیق تر باشد و علامت وی آنست که سیاهی نقطه بدید آید کمتی از نخستین و سپیده تر از آن و نوع سیوم بر کناره سیاهی بر آید و این موضع را طبیبان بتازی اکلیل السواد گویند و این را بلغت یونان ارخاموس گویند و بیشتری از این وجه بر سیاهی باشد و اندکی بر سپیدی و علامت وی آنست که اگر بر سپیدی باشد سرخ نماید و اگر بر سیاهی باشد سپید نماید و همه ریشها که بر طبقه قرنیه بر آید سپید نماید و سرخ بر ملتحمه بر آید و سرخ نماید و نوع چهارم را بلغت یونان العیقوما گویند و علامت وی آنست که بر سیاهی سپیدی می نماید همچون ابری ماسیده و آن سه نوع دیگر که اندر باطن قرنیه باشد نخستین را بوتریون گویند و ترجمه او بتازی الحب است یعنی مغاکی عمیق و علامت وی آنست که همچون کاو رهی باشد و دو رفوه باشد و بس فراخ نباشد و رنگ او صافی باشد و خشکریشه کمتر آرد و نوع دوم را افلوصا گویند و ترجمه او بتازی الموهد است یعنی درنگ و علامت وی آنست که فراخ تر از نخستین باشد و عمق کمتر از آن دارد و نوع سیوم افیقاوما گویند و ترجمه او بتازی الاحتراق است و علامت وی آنست که قرحه شوخناک باشد و خشکریشه بیشتر آرد و اگر مدت

او دراز گردد رطوبتهای چشم از وی بپالاید و اسباب این انواع رطوبتهای باشد که حرف تیز و سوزان و همه انواع قرحه با ضربان و درد و خلیدن باشد و هر قرحه که بزرگ و شوخناک و بسیار فتح باشد انرا دبیله گویند و علاج آن اندر باب دهم از جزو چهارم یاد کرده آمدست و باقی علاج از این باب باید کرد هرگاه که از این علامتها که یاد کرده آمد اثری بر پدید آید در حال باید شتافت و رگ قیفال زدن و بانداره قوت خون بیرون کردن و هر هفته یا نزدیکتر هم از قیفال اندکی خون بیرون همی کردن و مطبوخ هلیله و خیار هندی و خیار سبز و مانند این استفراغ دو سر کردن و شیاف ابیض افیون میکشیدن و بر شیاف حجامت کردن و اطراف بستن و مالیدن و اگر قرحه بر گوشهٔ چشم نزدیکتر باشد که سوی بینی است بیمار را چنان باید خوابانید که این جانب بر بالا باشد یا یم اندر گوشهٔ چشم گرد نشود و اگر سوی زانو و اگر بر این گوشه نزدیکتر است که سوی گوش است چنان باید خوابانید که این گوشه بر بالین باشد یا ریم همی بالاید و بانگ داشتن و قی کردن و عطسه آوردن و حب بستن و بالین بست داشتن زیان دارد و اگر قرحه قوی باشد و باده گرم و سوزان از شیاف ابیض کشیدن کم نشاید کرد و شیر زنان اندر چکانیدن و شیاف ابیض بشیر زنان سوده

کشیدن سود دارد واگر طبع خشک شود بدین حب طبع نرم کنند که
کثیرا و رب سوس از هر یکی جزوی سقمونیا نیم جزو شربت نیم درم یا
چیزی کم مانند این باشد بن هند و علاج زمن که هر کنند واگر پس
از انکه فصدها کرده باشد و مسهلها خورده ضربان و خلیدن و درد
ساکن نشود امید از علاج بذیرفتن گسسته باید کرد و بتر از ان
باشد که قرحه بلک درشت باشد و جرب دارد از هر یکی طبقات
چشم درشتی برنتابند خاصه که قرحه دیر سر کند و دیر بخته شود آب حلبه
گرم با اکلیل الملک اندر باید چکانید و پس از ان که سر کرده باشد شیاف
ابیض انزروتی باید کشید تا وجر را پاک کند و شیاف ابیض که با
قلمیا کنند هم این وقت سود دارد صفت بگیرد صمغ عرابی و کثیرا
و نشاسته از هر یکی دو درم اسفیداج ارزیز پنج درم افیون و قلمیا
سیم از هر یکی یک درم عدد داروها شش است و از ان که ریم غلیظ تر
و بسیار تر باشد شیاف ابیض که در وی کندر است بکار دارند و صفت
این شیاف اندر علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمده است میکشند تا مغاک
ریش را پر کند و برویاند و از صدف سوخته و چند کرت مغسول
کرده ذرور سازند و بکار دارند ~~تن بماقرحه بجهد~~ و خشک کند
و پس از انک مغاک قرحه پر شده باشد بهتر شیاف احمر لین باید کشید
و از پس شیاف کحل اعمر و اگر حاجت آید پس از هم شیافها و سرمهای شیاف
اخضر کشیدن صواب باشد و اگر از قرحه اثری بماند علاج آن از باب

علاج باید جست و اگر بلند قرحه بلند شود و موسرج کردد و علاج
بداروهای باید کرد که قابض و قوت دهنده باشد و درشتی نفزاید

باب دوم از جزو پنجم از کتاب

دوم اندر بثره و سلخ و حفره که بر طبقه قرنیه افتد تولد بثره از
رطوبتی باشد فزونی عفن و تیز و سوزان که اندر میان پوستهای
طبقه قرنیه گرد آید و طبقه قرنیه چهار تو است و بثرها جند گونه
است بعضی جایگاهش بگردد و بعضی بسبب بیشی و کمی ماده بگردد و بعضی
بسبب تیزی و سوزی و عفونی ماده بگردد و بعضی بسبب غلیظی و رقیقی
قوام ماده بگردد و این انواع را علامتها است اما علامت آنجه بسبب جایگاه
بگردد آنست که بعضی بثرها اندر زیر پوست پس و نین باشد که سطح
ظاهر او ست و این سهل علاج تر و با سلامت تر باشد و لون او سیاه و صافی
بماند و سبب انکه سیاه نماند دو است یکی انکه طبقه قرنیه شفاف است
و بصر را از دیدار طبقه عنبیه باز ندارد و طبقه عنبیه سیاه است دوم
انکه از نور بینائی که اندر عصب مجوف همی آید دورتر باشد و سبب
صافی آنست که رطوبت که تیره از وی تولد کند از پس یک پوست باشد
بدین سبب صافی نماید و بعضی اندر زیر پوست دوم باشد و در
خطرناک این میانه باشد و اندر سیاهی و صافی میانه باشد از بهر
انکه پوست بس دو پوست می نماید و دوری و نزدیکی او از نور بینائی
میانه است و بعضی اندر زیر پوست سیوم باشد و در دناک تر و

با خطر تر باشد و سپید نماید از بهر دو سبب یکی انکه رطوبت تیزی
سبب انکه از پس سه پوست است بصر را از دیدار عنبیه باز دارند
تر باشد دوم انکه نور بینائی نزدیک تر است آن نور بر وی همی تابد
بدین سبب سپید نماید بدین طریق معلوم شد است که طبقه قرنیه چهار
تو است علامتها آنجه بسبب کمی و بیشی ماده و غیر ان بگردد آنست که هر
کجا ماده بسیار و تیز باشد آفت و درد و ضربان عظیم تر باشد از
بهر انکه سیاهی ماده موضع را اندر کشند و نظر بخاینده و تیزی ماده
موضع را بگزد و بسوزاند و انجا که ماده غلیظ و اندک باشد بر
خلاف این باشد لکن سبب غلیظی ماده دیرتر بخته شود و
انجا که ماده عذب باشد سوزش کمتر باشد و درد و خطر نخیزد که
که باندازه کمی و بیشی ماده باشد هر نوعی را که ببینند بدین اصلها
قیاس می باید کرد باید دانست که سبب خطرناکی این نیز انست
که کو هر طبقه قرنیه صلب است و با ماده گرم و تیز و سوزان نباشد
اندر گوهر او کنده شوان کرد و خود را اندر میان اجزای او جای
شوان ساخت و انجا که ماده بدین صفت که هانند بی شک ان موضع را
بسوزد و بخورد و سوراخ کند اگر هم سوراخ کوچک باشد و از برا
تفته عنبیه دور باشد امید سلامت باشد و اگر برابر تفته باشد هم
گاه که سوراخ بازرهد و راه بینائی بسته شود و چشم کور شود
و انجه اندر زیر پوست دوم و سیوم باشد و بزرگ باشد و برابر

با نزدیک عنبیه باشد آفت عظیم تر باشد از بهر انک پوستهای دیگر را
که بر بالای اوست هم چنان بسوزد و بخورد و عنبیه بیرون خیزد و موسرج
کردد و ممکن باشد که رطوبتها چشم از ان راه پالوده شود و گاه باشد
که ماده سخت اندک باشد طبقه را سوراخ نکند لکن بتحلیل دفع
شود علاج بفصد و اسهال بباید شتافت و غذا بسرها خک جون
کوک و کسنه و اسفاناج و ساق خرفه و خیار و کدو و مانند این بار باید
آورد و شیاف ابیض افیونی و شیر زنان همی باید چکانید و انگاه که درد سخت
عظیم باشد شیاف ابیض انزروتی باید کشید و در روشنائی یا بکار
داشتن و جون بوقت انتها رسد شیاف ابیض کندری کشیدن
و جون اندر انحطاط افتد شیاف احمر لین کشیدن از بهر انکه وی تحلیل
باعتدال کند و هر گاه که مزمن گردد و تحلیل نکند داروها تیز جون روشنائی
و داروها که اندر وی سکبینج و حلتیت و فرفیون باشد همی باید کشید و
هر گاه که چیزی کشایند جون داروی سخت تیز یا چیزی بوند
جون آس و نی و غیر ان لطیف قرنیه رسد و جراحتی کند سک
جنانک پوست پس و نین طبقه را بخراشد و بعضی از وی بریده شد
و از روی پوست دیگر برخیزد ان را سلخ گویند و هر گاه که جراحت
نه است سیوم رسد حفره گویند و بهترین داروی ان شفا را ارهت
و صدف سوخته و شبیسم ذروری موافق و مانع است و الله اعلم

باب سیوم از جزو پنجم از کتاب

دوم اندر سپیده که بر چشم افتد و برداشتن آن و زایل آن و رنگ چشم ازرق سیاه کردن

سپیده که بر چشم افتد و گونه باشد یکی بر ظاهر طبقه قرنیه افتد آن را اثر گویند و سحاب نیز گویند و دوم اندر قعر قرنیه افتد بیاض آن را گویند و این غلیظ باشد و سبب هردو قرحه و بثره باشد و بسیار باشد که بر سبب صداع صعب سپیده بر چشم بدید آید علاج اندر علاج سپیده نه بفصد حاجت آید و نه باسهال مگر آنجا که ترسند که سبب استعمال داروهای تیز زداینده حرارتی فزاید و ماده جذب کند اینجا بر سبیل استظهار فصد و اسهال صواب باشد و اما علاج سپیده بداروهای زداینده و پاک کننده باید کرد اگر این اگر رقیق باشد عصاره شقایق نعمان نهار و عصاره مطورون با عسل بردارند و بسیار باشد که سپیده رقیق بدنا برخیزد و این چنان باشد که شکر و یا نمک بر زبان نهند یک زمان تا زبان درشت گردد پس دیده را بر زبان بمالند هر بامداد و این کس پرهیز کند و اگر غلیظ باشد داروهای قوی تر باید چون مس سوخته و بوره و نوشادر و نمک اندرانی و کف دریا و سرطان بحری و سرهر شیانی از بهر آنک اندروی ازین داروها است که سوده نه باشد و بطوق با روغن زیت سوده اندر کشند زداینده است و بهتر آن باشد که هرگاه که خواهند که ازین نوع داروهای زداینده سپیده را نیز داین و بکار دارند نخست شیاف اخضر بکار دارند جروی سخت نافع است و

از پس شیاف اخضر دور مشکین بکار دارند صفت ذرور مسکین بگیرند سرطان بحری و دست برنجن اهل سپید و کف دریا و سرکین سوسمار و سنگ دان جره که تاری جاری گوسین و توتیا جری و پوست خایه اشتر مرغ از هر یکی دو درم و اندر نسخه دیگر یک درم اسفیده ارزیز و توبال مس و ابگینه شامی و مروارید ناسفته و عقیق سوخته و سنگ سبز که کارد بدو تیز کنند و داربلبل و سفال رنگین و قلیمیا زر و توتیای هندی و بسد و مرجان و طین تمولیا و مس سوخته و کرش البحر و توتیای هندی کرمانی و محمودی از هر یکی دو درم و اندر نسخه دیگر یک درم نمک اندرانی و بوره ارمنی از هر یکی چهار درم دو درم مارفسه و سرح از هر یکی نیم درم کف ابگینه دو درم مشک دو دانگ همه را نرم بکوبند و بسایند چون غبار و بکار دارند عدد داروها بیست و هشت است صفت بگیرند سرکین سوسمار سه درم نطرون پنج درم کف ابگینه پنج درم مروارید سه درم زنگار یک درم بسد سه درم اشق نیم درم پوست خایه اشترمرغ سوخته ده درم توتیای هندی دو درم و نیم مشک دو حبه عدد داروها ده است و از جمله داروهای آزموده سرکین خطاف است با انگبین شهد شهرستر بهم اندر کشند و پوست خایه مرغ مکلس یک درم شکر طبرزد یک درم هر دو را نرم بسایند دروری آزموده است صفت داروی مغسل که سپیده را ببرد بگیر سرکین خطاف و عاقرقرحا و انزروت و زنگار

و کف ابگینه و قلیما مس همه را بکوبند چون غبار و با انگبین مصفی بسرشند و بکار دارند مغسلی دیگر بگیرند انزروت بوره ارمنی و نمک دهت از هر یکی دو درم و نیم سرح یک درم همه را بکوبند و با دو اوقیه انگبین مصفی کف برداشته بسرشند و بجش اندار کشیدن اندرکها بر باید رفت تا سپیده نرم شود و علاج بذیرفت صفت درورئی بگیرند توتیا و قلیما و سرطان بحری و صدف سوخته و معصفر از هر یکی راست راست مسک نیم درم صفت شیافی که سپیده را بر دارد بگیرند کف ابگینه و کف دریا و سرکین و سوسمار و شکر چجاگ از هر یکی راست راست و بکوبند و ببیزند پس بگیرند ده درم و ده درم ماميران چینی نیم کوفته و اندر نیمی آب بپزند تا سه بهره برود و یک بهره بماند و بپالایند و داروها بدین آب ترکنند و بسایند تا سرشته شود پس خشک کنند اندر سایه و دیگر باره بسایند نرم و هم بدان آب دیگر باره بسرشند همچنین چهار کرت بسایند و باز بسرشند بدین آب و شیاف کنند صفت داروی که سفیده را رنگین کند و تا سپید نماند بارود او قاقیا از هر یکی یک درم فلفل نیم درم همه را با آب شقایق النعمان بسرشند و سیلاب کنند بسایر اندرو دیگر باره بکوبند و باز هم باب شقایق النعمان بسرشند چند کرت و شیاف کنند و اندر چکانند و شیر خر تازه که سود کهم باشد اندر چکانند سپیده را و چشم ازرق را رنگ بگرداند و شیره گندم تر اندر چکانند چشم را

سیاه کند و عصاره عنب الثعلب و عصاره پوست گوز بر و عصاره پوست انار شیرین اندر کسایند و بچکانیدن چشم را سیاه کند و سپیده را و ازرقی را سوشد و بندق را بسوزند و با روغن زیت بسایند و بر سر کودک ازرق مالند اینجا که جایگاه مغزاست ازرقی زایل شود و این داروی آزموده است و اگر حنظل تر بگیرند و میل اندر میان او کنند و اندر چشم کشند چشم ازرق را سیاه کند و گفته اند که قوت این تا بدان جایگاه است که اگر چشم کهبر را این علاج کنند که بر سیاه چشم گردد و زعفران اندرین باب سودمند است صفت سرمه که چشم را سیاه کند و سپیده را که اثر قرحه باشد بپوسته بگیرند سرمه اصفهان سه درم مروارید یک درم مشک و کافور از هر یکی دانگی دود چراغ زیت دو درم زعفران یک درم عدد داروهاش است والله اعلم بالصواب باب

چهارم از جزو پنجم از گفتار دوم اندر بیماری طبقه قرنیه

سبب بیماری طبقه قرنیه دو نوع است یکی بسیاری کیموس که بدو رسد دوم چگونگی کیموس یعنی رنگ آن اما آنچه سبب بسیاری کیموس باشد علامت وی آنست که همه چیزها وی را چنان نماید که اندر میان دود است اما اندر میان دود است نرم که بتاریکی ضنا کوبند و علاج این اندر باب علاج تری طبقه قرنیه یاد کرده آمد و آنچه که بسبب رنگ کیموس باشد علامت وی آنست که چیزها را

۲۶۸

بدان رنگ بینند اگر کیموس بلغمی است سپید بینند و اگر خونی است سرخ بینند و اگر صفرائی است زرد بینند و اگر سودائی سیاه فام بینند اما علاج این نوع علاج ظفره و علاج یرقانست و نخست تن و دماغ از آن ماده که غالب است پاک کردن و شربتهای لایق دادن و سر بخار آب که اندروی بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل و مانند بخته باشد داشتن سود دارد و بخار سرکه و آب بهم آمیخته و جوشانیده سود دارد و بوقت انتها شیاف احمر لین باقی را تحلیل کند والله اعلم بالصواب

باب پنجم از جزو پنجم از گفتار دوم اندر طبقه قرنیه سبب تری طبقه رطوبتی غلیظ باشد که بدو آید و علامت وی آنست که بظاهر قرنیه چون ضبابی یا سحابی رقیق پدید آید و خداوند این علت چیزها را چنان بینند که گرداگرد آن دودی است یا ضبابی علاج نخست تن و دماغ بحب قوقایا و ایارج فیقرا پاک باید کرد و شیاف مرارات و سرمه روشنائی کشیدن و از طعامهای غلیظ پرهیز کردن و اندر طعامهای دارچینی بیشتر کردن و رگ نازدن والله اعلم بالصواب

باب ششم از جزو پنجم از گفتار دوم اندر خشکی طبقه قرنیه سبب خشکی طبقه قرنیه دو گونه باشد یکی آنکه رطوبتهای اصلی کمتر شود و اینجا سبب او باشد از وی تحلیل استده شود و بدل آن بدو باز نرسد و طبقه بدان سبب تشنج کند دوم آنکه رطوبت بیضیه کمتر شود و طبقه

تشنج کند دوم آنکه رطوبت بیضیه کمتر شود و طبقه تشنج کند و فرق میان هر دو آنست که اینجا سبب کمتر شدن رطوبت بیضیه باشد ثقبه عنبیه تنگ شود و علاج آن اندر علاج طبقه عنبیه یاد کرده آمد و اینجا سبب کمتر شدن رطوبتها اصلی باشد ثقبه عنبیه بر قرار خویش باشد علاج هر دو نوع دشخوار است و اصل آنست که تدبیرهای تری فزاینده کنند و گرمابه که او خوش باشد علاجی صوابست و خداوند علت را باید فرمود تا اندر آب خوش صافی شود و اندر میان آب چشم باز کند و اگر بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند و اندر آب زن کنند سود کند و اندر میان آب چشم باز کنند سخت سودمند باشد و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بادام و شیر زنان در بینی اندر چکانند و کشکاب و بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند و آن آب بر سر او همی ریزند و اندر چشم سپیده خایه مرغ بشیر زنان اندر همی چکانند

باب هفتم از جزو پنجم از گفتار دوم اندر سرطان که بر طبقه قرنیه افتد سرطان آماسی است صلب سودائی و بر همه اندامها افتد و بر هر اندامی که افتد حال او نخست مشکل و پوشیده باشد و با آخر ظاهر گردد و از نخست که پدید آید چند دانه باقلی باشد و لون او تیره باشد و اگر دست بر نهند اندکی بگرمی گراید و بعضی سخت دردناک و خلنده باشد و اینجا دردناک و خلنده باشد و اینجا دردناکتر باشد گرمتر باشد و زودتر ریش گردد

۲۷۰

و بعضی ساکن باشد و ریش نگردد و اما اینجا اندر چشم بر طبقه قرنیه پدید آید سخت باد رد و با خلیدن باشد و رگهای چشم سرخ و ممتد گردد الم بصدغها باز دهد و هرگاه که خداوند علت حرکتی کند و زود و صداع تیز گردد و ماده تر و رقیق بچشم او فرود آید و شهوت طعام بشود و اگر داروی تیز اندر کشند بطاقت شود و این علت را امید زایل شدن نباشد از بهر آنکه داروی قوی تر از علت باید تا علت را دفع کند و هیچ داروی قوی تر از این علت نیست و بدین سبب است که جذام را و سرطان را امید زایل شدن دشخوار است علاج تدبیر صواب اندر علاج این علت آنست که جهد کنند که اینجا بادرد است ساکن شود و اینجا بی درد است هم بدان بایستد و نخست تن را پاک کند و خلط سودا کم کردن و بعلاجی که اندر باب مالیخولیا یاد کرده آمده است مشغول شدن و شیر تازه خوردن اندر این علت سود دارد صفت سرمه که اندرین علت سود دارد بگیرند پر توتیای ورده بآب خوش و مغسول کرده و شادنج عدسی مغسول و نشاسته از هر یکی یک درم شیاف مامیثا و طین مختوم از هر یکی نیم درم مروارید دو دانگ عدد داروها شش است و همه بسپیده خایه مرغ بیازند و روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم همی نهند و شیر تازه اندر چکانیدن و آب گشنیز تر سودمند باشد

باب هشتم اندر سلاق یعنی بالیدن ریم اندر زیر طبقه قرنیه این علت دو گونه

باشد یکی آنکه ماده مجتمع باشد یا اندک باشد و جای خود گیرد ۲۷۱ و شکل او اندر زیر طبقه قرنیه همچو شکل ناخن باشد و بعضی را ماده بسط باشد یا بسیار تر باشد و جای بزرگ گیرد و همه سیاهی را پنهان کند و اسباب این علت سه است یکی آنکه گاه باشد که قرحه پاک ناشده از ریم جراحت بسته شود یا سر باز کرده ساکن شود و ریم اندر وی بماند دوم آنکه سبب صداعی صعب ماده آنجا فرود آید یا ماده رطوبتی که از تری بوده باشد قدری آنجا بماند و مستحیل شود علاج علاج این علت و علاج بثره و قرحه یکی است نخست تن و دماغ باقراص بنفشه و ایارج فیقرا و حب قوقایا پاک باید کرد پس آب حلبه اندر چکانیدن تا پزاند و شیاف ابیض انزروتی و کندروی و دردی ملکا یا کشیدن سودمند باشد و هرگاه که بضج آغاز کند شیاف کندر کند صفت شیاف کندر بگیرند انزروت داشتی از هر یکی پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم همه را بلعاب حلبه بسرشند و شیاف کنند عدد داروها چهار است و شیاف احمر لین نیز سودمند و تحلیل کننده است

صفت داروی مغسل که اندرین علت بکار آید بگیرند مر و زعفران و صبر از هر یکی اوقیه شراب سه اوقیه عسل شش اوقیه نخست زعفران اندر شراب حل کنند پس صبر و مر سوده با آن بیامیزند پس با عسل بسرشند و اندر آبگینه نگاه دارند و بامداد

وشبانکاه میکشد صفت شیاف الورد در چشم راقی
و بثرهٔ بزرک را و مسوبرج و ورمهای کهن را و بیرون آمدن خا
جشم را و کمنر را زایل کند و ماده را از چشم باز دارد بکیرند برک
کل بارهٔ سفتاد دو مثقال قلمیاس محرق بیست و چهار مثقال زعفران
شش مثقال سنبل هندی دو مثقال رهافی جهار مثقال صمغ عربی
بیست و جهار مثقال افیون سه مثقال سهمر دو دانک زنکار
دو مثقال عدد داروها ده است سمر را بکوبند و باب باران بسرشند
و شیاف کنند اکر بدین علاجها زایل نشود علاج طرمر کنند و
اکر کفایت نشود داروها که اندر علاج آب فرود آمدن یاد کرده
اند بکار دارند و اکر بدین سمر زایل نشود قدح کنند همچنان
که آب را و ریم را بدین راه کر آلت قدح اندر برده باشند پس
ازین بس جراحت را علاج کنند جالینوس میکوید من انده
وزنکار خویش کحالی را دیدم کر خداوند این علت را پیش خویش
بنشاند و سر او را هر دو دست بکرفت و بجنبانید جنبانیدنی
سخت و بادیدیم کر ریم از آن موضع فرود آمد و انجا کر آب را
بچشم فرود آمد سابر بماند باب ـــــــــــ نهم
از جزو پنجم اندر سوطبقه قرنیه پیرون خاستن چیزی را
بتاری سو کویند و بسیار باشد که سببی از اسباب بادیه جون
از طبقه قرنیه بر خاستن تا ازدیکر اجزا شود و بیچون ثره غاین

وفرق میان هر دو آنست که بتو صلب باشد و اکر هیل بوی
مالند فرو بنشیند و شره مادمعه و ضربان باشد و لون او سرخی
یا سپیدی آمیخته باشد علاج ستو بستن است رفادها و غذا سبک
فرمودن و چیزها قابض کشیدن چون شادنج و غیر آن والله
اعلم بالصواب باب ـــــــــــ دهم
اندر تفرق الاتصال که بر طبقه قرنیه افتد بسیار باشد که زخم
یکساند یا سببی از اسباب بادیه اندر طبقه قرنیه تفرق الاتصال
افتد و صواب آن باشد که زود بعلاج مشغول شود از بهر آنکه
دو آفت از آن تولد کنند یکی آنک رطوبت بتمامی چشم ان وی بالا
دوم آنکه علت موسرج تولد کند صواب آنست که چیزی قابض
بر کنند چون توتیا باب غوره مورد تر پرورده و چون شادنج
مغسول و رفادها بر نهند و ببندند و پیوسته بسته دارند
وازین نوع داروها تر میکنند و رک قیفال زنند و ماده از انجا
سر بسوی فرو کشد و غذا سبک تر فرمایند باب جزو
ششم از کفتار دوم اندر بیماریها که اندر طبقه عنبیه افتد و
بدو تعلق دارد و این بیماریها عدد است السباع صق ستو
تفرق الاتصال بروز الما باب ـــــــــــ نخستین
اندر السباع حد قره یعنی فراخ کشتن حدقه هرکاه که نقط طبقه
عنبیه از اندازهٔ طبیعی فراخ تر شود نور بصر منتشر کردد یعنی پراکنده

شود بدین سبب این علت را امتشار کویند و اسباب این علت
پنج کونه است یکی سببی باشد از اسباب بادیه جون ضربه و سقط و این را
علاج نباشد دوم صداعی صعب که بسبب آن ماده از دماغ فرود آید
و با طبقات چشم مزاحمت کند سیوم آنکه رطوبت بیضیه بسیار شود
و با طبقه عنبیه زحمت کند و ثقبه را فراخ کند و علامت وی آنست
که کرسنکی و ریاضت سود دارد و اندر کرمانیم روز بهتر باشد و
بامداد و شبانکاه بتر باشد و کرما بر زیان دارد جهارم آنکه خشکی
مستولی کردد و رطوبت بیضیه کمتر شود و بدان سبب رطوبتی را که
اندر کوهر طبقه عنبیه باشد نشف کند و هرکاه که طبقه عنبیه خشک
شود چاره نباشد از آن که ثقبه فراخ شود نه بینی که هرکاه که پوستی را
بتری سوراخ کنند جون خشک شود لیما سوراخ باز کشیده شود
و سوراخ بدان سبب فراخ کردد و علامت وی آنست که سیاهی چشم کوچک
تر شود و اندر حال و سنکی و اندر کرمای نیم روز بتر باشد و ریاضت زیان
دارد و کرما به و طعامهای تری فزاینده سود دارد پنجم آنکه اماسی اندر طبقه
عنبیه افتد و علامت وی آنست که امتشار با درد و ضربان و تابت و با صداع
باشد علاج اما انجه از پس ضربه و سقط افتد اکرچه علاج دشخوار پذیرد
نخست رک قیفال باید زد و بر سر حجامت کردن و بر صدغ صندل و
شیاف ماميثا طلی کردن و روی بکلاب سرد کرده یا باب سرد شستن
و نیلوفر باب پس تر کرده بر چشم نهند و جون حرارت ساکن شود

آرد باقلی بشراب انکوری تر کرده بر نهند و اکر هنوز حرارتی
باشد آرد باقلی و پوست انار بجای باب پند کر باب برک خرفه تر کنند
و ضماد کنند و پشم پاکیزه بزرده خایهٔ مرغ و روغن کل و اندکی شراب
انکوری بر نهادن نیک باشد و خون کبوتر بچراند چکانند و علاج
اماس کرم و ورم کرم کنند و آن را که سبب امتشار اماس کرم باشد هم
بدین طریق علاج کنند و رک کوشهٔ چشم زدن و بربس کردن حجامت کرده
و داروهای منضج و محلل کشیده سود دارد و انجه از پس صداع صعب
تولد کند بعلاج صداع زایل شود و از پس آنکه صداع زایل شود شیاف
مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن کردن سود دارد صفت
شیاف مرارات بکیرند زهرهٔ جلاده و زهرهٔ کلنک از هر یکی دو مثقال
زعفران یک درم بلبل صد و سفتاد عدد ربسوس پنج مثقال و چهار
دانک و شش دو مثقال سمر را بکوبند و باب بادیان بسایند و با انکبین
مصفی بسرشند انکبین چندانکه کفایت باشد اندر نسخه دیکر همی آید که
این دارو اندر ظرف مسین باید کرد و بجای زهرهٔ جلاده و زهرهٔ صقر
عرج آورده اند صفت بکیرند زهرهٔ برکشی یک مثقال زهرهٔ کلنک
دو مثقال سرکین سوسمار یک مثقال و نیم بطرون نیم مثقال بلبل
دو مثقال زعفران یک مثقال و شش نیم مثقال خربق سپید باب بادیان
بسایند و با انکبین بسرشند صفت بکیرند بلبل زهرهٔ کرکس یک درخمی
سرکین مساح العس اسقنقور درخمی و نصف بطرون نصف درخمی

همه را باب بادیان بسایند و بانگبین بسرشند **صفت** بگیرند بلیلِ سفید زهره رخنه و درمی زعفران نیم درمی خبق سپید نیم درمی همه را با تب بسایند و خشک کنند باز بسایند و خشک بکار دارند و اگر سبب انبساری بسیاری رطوبت بیض باشد رگ گوشه چشم و رگ صدغ زدن و سبل کردن سود دارد و استفراغ کردن با یارج و حب قوقایا صواب باشد و شیافهای مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن کردن سود دارد و آب دریا و آب شور کرده بر سر ریختن خاصه اگر با سرکه که بیامیزند علاجی نیک باشد و بر قفا حجامت کردن ماده را پس باز کشد و اگر سبب انتشار خشکی باشد کرمابه و تدبیرهای تری قرابنده کردن سود دارد و شیر زنان بر سر دوشید و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و ماننده آن در بینی اندر چکانیدن

باب دوم از جزو سیوم از گفتار دوم اندر ضیق حدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه

تنگی ثقبه عنبیه دو گونه باشد یکی آنکه اندر آفرینش تنگ آمده باشد و این را طبیعی گویند و پسندیده دارند از بهر آنکه نور بصر جمع باشد و اندر بینائی قوی باشد دوم آنکه عارض باشد و عارضی پسندیده نیست و اسباب وی چهار گونه است یکی آنکه بسبب غلبه رطوبت طبقه عنبیه مسترخی گردد و ثقبه بدان سبب تنگ شود چنانکه غربال خشک را تر کنند دوالهای او مسترخی گردد و چشمهای او تنگ تر گردد و تن پیش متقدم و علامتهای رطوبت بران گواهی دهد و سبب دوم آنکه بسبب غلبه خشکی طبقه عنبیه منقبض و پژمرده شود و ثقبه

بدان سبب تنگ شود و باشد که ثقبه بجملگی بسته شود و تن پیش متقدم و علامتهای خشکی بران گواهی دهد سیوم آنکه رطوبت بیضی کمتر گردد و مدد عنبیه از وی باز افتد تا بدین سبب پژمرده و کوچک شود و این نوع پس از تب و از پس سرسام گرم بسیار افتد و چشم کوچکتر شود و این نوع را خداوند علت از اشخاص اشباح نبیند یعنی از هر شخصی چیزی چون سایه بیند رنگ و شکل شواند دید و تن پیش متقدم و علامتهای خشکی و کوچک شدن چشم بران گواهی دهد چهارم آنکه کیموسی صلب و غلیظ اندر ثقبه گرد آید و آنجا بند شود و بفسرد و علامت وی آنست که ثقبه را رطبت شواند دید اگر سبب تنگی ثقبه غلبه خشکی باشد علاج او تدبیرهای تری فزاینده باشد چون شیر زنان بر سر دوشیدن و روغنهای تری دهنده اندر بینی و گوش چکانیدن و آب چغندر را و آب بید و آب کوک و لعاب اسبغول بر سر نهادن و غذای چرب و نرم خوردن و سر او مالیدن یک زمان با ماده را جذب کند و گاه گاه چیزی که بر خوردن وطلی کردن هم از بهر جذب ماده و گرمابه و اندر آب خوش صافی نیم گرم نشستن و اندر میان آب چشم باز کردن سخت موافق باشد و اگر سبب غلبه رطوبت باشد و استفراغ بحب ایارج و حب قوقایا باید کرد و قاقیه اندر آب بختن و بر سر او میچکانیدن چنانک رسمست و شیاف زعفران کشیدن شیاف زعفران بگیرند و سنق یک درم زعفران یکرنده بکار یک درم اخلاط زعفران چهار درم شیاف کنند چنانکه رسمست و اندر

نسخه دیگر سی این جا و سیر یک درم **صفت** اخلاط زعفران بگیرند زعفران و شیاف و مامیثا و گل و صبر و مر و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی یکجزو همه را بکوبند و ببیزند و بکار دارند **صفت** داروی مغسل بگیرند وسنق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین سوسمار سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال همه را بکوبند و بانگبین بسرشند **صفت** مغسلی دیگر بگیرند بلیل و سنق از هر یکی دو جزو و سنق را اندر آب بادیان حل کنند و روغن بلسان بادی بیامیزند و همه را بانگبین بسرشند

باب سیوم از جزو ششم از گفتار دوم اندر نتو طبقه عنبیه

نتو عنبیه چهار نوع است و سبب هر چهار جراحت طبقه قرنیه باشد بسبب قرحه یا سببی از اسباب بادید و این نتو را نامی عام هو سارح است لکن نزدیک اهل صنعت هر نوعی را نامی است خاص اما نوع نخستین چنان باشد که طبقه قرنیه را آفتی رسد و بشکافد و عنبیه از آن شکاف برآید و مقدار برآمدن او اندک باشد همچو سر مورچه و بدین سبب او را راس النمله گویند و هر که نگاه کند پندارد بثره است و فرق میان بثره و راس النمله آنست که تامل کنند تا لون چشم الکحل است کبا زرق که اسمی است و بهر تامل کنند تا سیاهی چشم کوژ گشتست و کردی او از نهاد خویش بگردیدست یا کوچک تر شدست و کرنه اگر کوچک تر شدست و شکل کردی او از نهاد خویش بگردیدست بسان راس النمل است بثره نیست و اندر لون بثره نگاه کنند

اگر همرنگ چشم نیست بثره است و اگر همرنگست و گرد کرد او خلطی سپید ست راس النمله است و آن سپید شکافتگی قرنیه است و نوع دوم بر آمدن عنبیه بیشتر از نخستین باشد و این را راس الذباب گویند یعنی سر مگس و نوع سیوم بزرگتر باشد و همچون دانه انگور شود و دراز تر باشد و بدین نوع را عنبه گویند و نوع چهارم بزرگتر و بلندتر باشد و چون کهن گردد و قرنیه برهی او برود و همچون سر میخی باشد کرا او را بسوهان کرده و هموار کنند و بلک چشم او را شواند پوشید بدین سبب او را مسمار گویند و بعضی کحالان ثالول گویند و از بهر آنک بر باد رسم تر ماند او را فلکی گویند **علاج** پیش از آنک لبهای شکافتگی قرنیه غلیظ گردد علاج قبول نکند و شیاف اباری باید کشید و شادنج مغسول در چشم کردن و اگر شادنج را اندر آب برگ زیتون یا اندر عصا الراعی مالند و حل کرده بکار دارند بهتر باشد و توتیا با آب برگ زیتون کرده با آب برگ مورد پرورده سخت نیک باشد و نوع سیوم و چهارم را رفاده نرم سازند باندازه چشم و بر پشت رفاده تخته سرب بر نهند بر شکل چشم و زن او پنج درم یا ده درم و ببندند و از دار و شیافها امارود و وردی بکار دارند **صفت** ذرور وردی بگیرند اسفنداج ارزیز دو درم و چهار دانگ قلیمیا سیم دو درم و دو دانگ صمغ عربی یک درم و دو دانگ انزروت نیم درم مس سوخته دو دانگ و دو جو شادنج مغسول چهار دانگ افیون دو دانگ همه را بکوبند و

بکار دارند عدد این داروها هفت است صفت اگر درین باب
سودمندست بگیرند اسفیداج ارزیر هشت درم قلیمیا سیم وصمغ عربی
از یکی چهار درم مس سوخته ونشاسته وافیون از هر یکی دو درم همه را
بکوبند وبلعاب اسبغول بسرشند وخشک کنند وبسایند وبکار دارند
عدد داروها شش است وهمه علاجها که اندر باب علاج قرحه وبثره یاد
کرده آمدست مختوم علاج کنند وانک خواهند که رستی زایل کنند رشته
اندر زیر او کشند بسوزن ورشته کرد او اندر آرند وببندند وانگه
بکشند وان فزونی را که بیرون آمدست ببرند وبدرد و دردی کس
شادنج مغسول که بهر جراحت را بر کنند وبر بندند وبر پشت چشم
زرده خایه وروغن نهند باب چهارم
اندر جنس ششم از گفتار دوم تفرق الاتصال طبقه عنبیه
تفرق الاتصال که اندر طبقه عنبیه وغیر آن افتد از دو بیرون نباشد یا اندک
و ناکفته باشد والزخم طبقه بیرون کنه نکند یا بزرگ باشد و از خرق
طبقه بیرون کند ولیکن ناکفته باشد زیان او اندر بینایی کمتر باشد
وانچه کفته باشد رطوبت بیضیه بیرون آید وچهار آفت بزرگ
از وی تولد کند یکی آنکه چون رطوبت بیضیه که حایل است میان عنبیه
وجلیدیه از میان بیرون شود وعنبیه مماس جلیدیه شود ورطوبتی
را که غذای جلیدیه است کثیف کند مضرت این بزرگ باشد وآفت
دوم آنکه بوره هانی که اندر عصب مجوف بچشم می آید از جلیدیه

مجتمع نشود وزود از ثقبه عنبیه بگذرد و پراکنده شود وآفت سیوم
آنکه نور پیشانی بیرونی بحلیل بسخت نزدیک شود بی نفوذ دماغ غالب
گردد قوت اصل او باطل کند وآفت چهارم آنکه بسبب زوال رطوبت
بیضیه تری بیماری رطوبت جلیدیه زود بتحلیل دفع شود وخشکی بروی
غالب شود واسباب تفرق الاتصال سه نوع است یکی آنکه خلطی حاد
طبقه را بسوزد وبخورد دوم آنک بسیاری خلط اجزاء طبقه را از
هم اندر کشد وبگسلد سیوم سببی از اسباب بادیه علاج
نخست تن از خلط بد وخلط فزونی کم باید کرد پس داروهای قابض وقوی
کننده بکار دارند وپوست چشم را بسته دارند باب پنجم
از جنس ششم از گفتار دوم اندر فرود آمدن آب بر چشم فرود آمدن
آب بیماریی است از جمله بیماریهای استره وماده آن رطوبتی غلیظ است
وموضع آن بشت طبقه قرنیه و روی طبقه عنبیه است هرگاه که چنین
رطوبتی اندرین موضع گرد آید ثقبه عنبیه را که منفذ شعاع است
است که بروئیات پیوند در منفذ نور بیرونی است که رطوبت جلیدیه
پیوند و بلند ومیان جلیدیه ونور بیرونی حجاب گردد بدان سبب
بینائی باطل شود جالینوس میگوید سبب این علت غلیظ شدن رطوبت
بیضیه است وبدین نمی خواهد که گوهر بیضیه بجملگی غلیظ شود وبسبب برف
که برو رسد بفسرد لکن آن میخواهد که از رطوبتی غریب وغلیظ مددیابد
وآن رطوبت بر سبیل ترشح بتدریج از ثقبه بیرون تر آید وبر روی طبقه
عنبیه اندر پس قرنیه گرد آید وانجا بماند وحال این رطوبت اندرین موضع

آرد بیرون نباشد اگر مزاج سرد باشد بفسرد واگر حرارتی ضعیف
ایستاده باشد مسکرج شود وهر دو حال سبب بسته شدن منفس
باطل شدن بینائی باشد اما سبب فسردن این رطوبت اندرین موضع
دواست یکی آنک رطوبت خود سرد و غلیظ باشد ودوم آنک از معدن
خویش بیرون شده باشد وبظاهر نزدیک آمده وازحرارت باطل
دور گشته وسبب بکج بسیاری رطوبت وضعیفی حرارت است چنانکه
می بینیم که چیزهای تر بدین سبب سکرج میشود واسباب این علت
شش است یکی قی کردن بسیار دوم زخمی یا سقطه سیوم سرمای صعب
وسردی مزاج چنان که کسی را که اندر برف ودمه وسرما گرفتار شود افتد
چهارم ضعیفی روح باصره چنان که پیرانی را وکسانی را که بیماریهای دراز
کشیده باشند افتد پنجم صداع صعب مزمن ششم طعامهای که ازوی کیموس
غلیظ تولد کند واین علت مردم سیاه چشم را بیشتر افتد از بهر آنکه چشم
سیاه رطوبت ناک تر باشد ودلیل بر آنکه این رطوبت میان طبقه
قرنیه وعنبیه است آنست که بسیار باشد که طبیب اندر چشم خداوند
این علت نگاه کند آب را بیند بر روی عنبیه جمع گشته وباغ بارشده
وان عنبیه جز کنارها وگردها گرد او نه بیند وچون قدح کرده شود یعنی
چون آب گشاده شود عنبیه را بسلامت بر حال خویش بیند ودلیل دیگر
آنک اگر آلت قدح اندر طبقه قرنیه کند گردی رطوبت بیضیه رسد وچون طبیب
خواستی که آب را فرو نشاند بیضیه سیلان کردی وبرین کنه بیرون

آمدی وبرین است که استاد این صفت سه جهت را که آلت قدح است
گرد کرده اند تا عنبیه را بسود وتحمل شد واگر نه از بهر این معنی بودی
سه جهت ین کرده بدی تا قدح آسان تر بودی و جهت آسان کن شتی و
وگوهر عنبیه خود نرمست ولغزنده واز بهر آنک نرمست هر چه بدو رسد
جای بدان جز باز گذارد واندر شود واز بهر آنکه لغزنده است چون جهت
بدو رسد از وی بلغزد سوال اگر گویند چون جای آب میان قرنیه
وعنبیه است آب را چگونه اندر حمل عنبیه کس توان کرد یعنی پنهان توان
کرد جواب گوییم چون جهت اندر میان دو طبقه حاصل شود جهت نیمه
برسوی را از عنبیه فرو فشاردن آن فروسوی او فراخ گردد وآب
بر ثقبه اندر شود وحمل عنبیه او را بخورد اندر کشد وجای کند وچون
جهت بیرون آید آب انجا باز ماند وپنهان شود وحرقه بحال سلامت
باز آید بعضی طبیبان گفته اند آب اندر حمل عنبیه پنهان میشود لکن انجا
ماده بکبر پنهان شود آب هم انجا پنهان شود ونزدیک محققان این درست
نیست که وی دیگر گفته اند فرود آمدن آب آنست که بیضیه غلیظ
گردد واین هم نیست از بهر آنک از دو بیرون نباشد تا بعضی از وی
غلیظ گردد یا همگی او اگر بعضی از وی غلیظ گردد این جزو را در حال
قدح تمیز نتوان کرد واگر تقدیر کرده اند که تمیز کرده شود وپنهان
کرده چون بر یکدیگر اجزا پیوسته باشد آسان نشاید بود برانک معاودت
نکند واگر نیز تقدیر کرده آید که اندر حمل عنبیه پنهان بماند ومعاودت

نکند شک نیست که بصر بدان سبب از مقدار طبیعی کمتر شود و مضرتها
که بسبب نقصان او باشد تولد کند و اگر همگی او غلیظ بود همگی او را بقدح
زایل شوان کرد و نشاید کرد و به دارو علاج نیز بود انجه یاد کرده اند
قول متقدمانست و دلیلها که انگیخته اند اما استاد احمد فرخ رحمه الله
اندر کتاب خویش میگوید آب تا میان طبقه عنبیه و طبقه عنکبوتیه باشد
تا میان قرنیه و عنبیه یا اندر عصب مجوف و انجه میان طبقه عنبیه
عنکبوتیه باشد بینائی باطل کند و اندر میان حد قرنیه که پدید آید
کبود فام چون ابری و از او علاج نیست نه بقدح و نه بدارو و انجه میان
قرنیه و عنبیه باشد اگر سخت سطبر و فسرده و سپید باشد چون گچ
یا چون یخ از این نیز علاج نیست نه بدارو و نه بقدح و انجه اندر عصب
مجوف باشد هرگاه که چشم دیگر فراز کنند چشم بیمار فراخ تر نشود و
بچشم اندر هیچ تیرگی ظاهر نباشد و اگر باشد سخت اندک باشد این را
آب سیاه گویند و بعضی از انجه استاد احمد رحمه الله میگوید اندر سخن
متقدمان می آید اعنی انجه می گویند که موضع آب یا میان قرنیه و عنبیه
باشد یا میان عنبیه و عنکبوتیه یا اندر عصب مجوف و شک نیست او
این سخن از خود نگفت لکن از انجه بمن رسید از سخن متقدمان و دلیلها
که انگیخته اند اینجا حکایت کردم و بیش از این ندیده ام و نخوانده ام اما
انجه از این جمله که استاد احمد میگوید اندر سخن متقدمان آنست که اندر
علامتهای قدح پذیرفتن و ناپذیرفتن آب می گویند بیمار را بفرمایند

تا آن چشم که قدح خواهند کرد باز کنند و چشم دیگر فراز کنند و بکفها
بر هم فشارد نیک و طبیب اندر چشم او نگاه میکند اگر بقیه از انجه
بود فراخ تر شود آب قدح پذیر است و اگر فراخ تر نشود بباید دانست
که سده اندر عصب مجوف است چون این معنی اندر سخن متقدمان
یافته میشود بدان می ماند که مقصود از انجه بیشتری گفته اند که
موضع آب جز میان قرنیه و عنبیه نیست آنست که انجه قدح پذیرد
از اینها که لون و قوام او خوب باشد اندر میان این دو طبقه باشد
و انجه جز اندر میان این دو طبقه باشد ممکن نیست که قدح توان
کرد از بهر آنک ممکن نیست که جهت اندر میان عنبیه و عنکبوتیه
توان کرد تا عصب مجوف توان رسانید و طبیب حاذق را از
ساختن این دقیقه چاره نباشد و بباید دانست که این رطوبت اندر
کمی و بیشی اندر قوام و اندر لون مختلف باشد بعضی بیشتر باشد و بعضی
کمتر و بعضی غلیظ تر باشد و بعضی رقیق تر و بعضی صافی تر و بعضی
تیره تر اما اختلاف آن اندر کمی و بیشی چنان باشد بعضی را بسیار
باشد و همگی بصر را بپوشد و ببندد و بینائی باطل کند و بعضی را
اندک باشد یک نیمه را از بصر یا کمتر یا بیشتر ببندد و باقی گشاده ماند
و هر چه برابر آن جانب باشد از دیدن نهاکه بسته است شوان دیدن
و هر چه برابر آن جانب باشد که گشاده است توان دیدن و بسیار باشد
که این رطوبت اندر میان متغیر باشد و گرداگرد او خالی و گشاده باشد

بدین سبب از هر چه بیند میان گاه آن سیاه بیند و اختلاف اندر قوام چنان
باشد که بعضی را این رطوبت رقیق و صافی باشد او آب را و چیزهای
روشن را ببوسد و از دیدار آن باز ندارد و بعضی غلیظ و تیره باشد
از دیدار آفتاب و غیر آن باز دارد و بسیار باشد که از غلیظی بدان حد
رسد که نام آب از وی برخیزد و اختلاف که اندر لون افتد چنان باشد
که بعضی بلون هوا باشد و بعضی بلون ابگینه و بعضی سپید چون گچ و
و بعضی سپید چون یخ و این برد یخی گویند و بعضی آسمان گون و بعضی
ازرق و بعضی پیروزه و بعضی سبز و بعضی زرد و بعضی اغبر و بعضی سیاه
و بعضی برنگ سیماب علامتها علامت آب فرود آمدن آنست که نخست
خیالها پیش چشم پدید آید چون پشه یا چون مگس یا چون موی که
برآید و فرود آید یا چون شعاع ببندد و غیر آن و هرگاه که آب محکم
شود بینائی باطل شود و لون حدقه بگردد بلونها که یاد کرده آمد و بسیار
چشمها را این خیالها پیش آید و مقدمه آب نباشد و فرق میان آنکه مقدمه
آب باشد و آنکه مقدمه آب نباشد از هفت وجه است یکی آنکه هر چه مقدمه
آب باشد بتدریج می فزاید و بینائی تیره می شود تا یکبار آب فرود
آید و بینائی باطل کرده و بیشتری را از وقت پدید آمدن این خیالها تا
بوقت فرود آمدن آب شش ماه فزون نباشد و هر چه از شش
بگذرد و چشم بسلامت باشد اغلب آن باشد که از آب ایمن کرده
و فرق دوم آنک بتر سد تا این خیالها اندر هر دو چشم پیش می آید اگر اندر

یک چشم و اگر اندر هر دو چشم می آید بلون و بکوچکی و بزرگی یکسانست
که نه وی فزاید و میکاهد که نه اگر میکاهد و میفزاید بباید دانست
که سبب آن بخار معده است مقدمه آب نیست و اگر میفزاید و نمی کاهد
و همیشه برنگ لونست و نخست اندر یک چشم بود پس اندر هر دو بدید
آید بباید دانست که مقدمه آبست و فرق سیوم آنکه نگاه کنند تا لون
حدقه تیره است که نه و تامل کنند تا هر دو یکسانست که نه اگر یکی تیره
تر است و دیگر نه مقدمه آب نیست و فرق چهارم آنکه پس از سه ماه
یا چهار ماه بنگرند تا هیچ تیرگی هست چون دوری که نه اگر هست بباید
دانست که مقدمه آب است و اگر نیست سبب خیالها بخار معده است
مقدمه آب نیست و فرق پنجم آنکه بپرسند تا بوقت تری و ناگوارد
طعام خیالها بیشتر می بینند که نه و چون معده سبک تر شود و
و طعام بگوارد کمتر هست که نه اگر بوقت پری معده و ناگوارید طعام
زیادت می بینند سبب آن بخار معده است و فرق ششم آنکه بسیار
باشد که سبب خیالها صافی طبقها و رطوبتهای چشم و تیزی حس
بصر باشد و فرق آنست که حس شنیدن و بوییدن همچنین تیز باشد
هم اندر گوش پیوسته طنینی باشد و هم پیوسته بوی چیزی بدو میرسد
اگر ضعیف باشد و بعضی طبیبان این را ذکاء الحس گویند از شمار
بیماریها نباشد و فرق هفتم آنکه بعضی را از پس بیماریهای گرم
دماغی چون سرسام خیالها پیش چشم آمدن گیرد از بهر آنک رطوبتهای

ماغ لختی سوخته باشد و از سوختن آن چون دودی و تاریکی اندر
دماغ مانده هرگاه که آن دود اندر عصب مجوف و رگهای چشم اندر آید
خیالها پیش چشم آمدن گیرد و فرق آنست که از پس بیماری دماغی باشد
و خداوند این از علامتهای مالیخولیا خالی نباشد و دیده صافی
باشد و اما علامتهای آنکه آب گشادنی و قدح پذیر است که از چهار
وجه باید جست یکی آنکه پس از آنکه آب تمام فرود آمده باشد رنگ
آب همچون هوا صافی و نیکو باشد و کبودی آهن دارد یا سرب و علامت
تمام فرود آمدن آنست که خداوند علت را اندر آفتاب نشانند و بفرمایند
تا چشم فراز کند و طبیب بلک او را فرو فشارد بانگشت خویش و بجنباند
و از هر سوی بگرداند پس بفرماید تا چشم باز کند و بنگرد اگر آب
اندکی بهم تر از آنچه بود شده باشد و باهستگی بشکل و حال خویش
باز آید تمام فرود آمده است و قدح پذیر است و اگر سپید باشد همچون
گچ یا همچون یخ و هیچ بهم تر نشود و از شکل و حال بگردد قدح پذیر
نیست وجه دوم آنکه بفرماید تا از چشم که خواهد که باز کرده دارد
و چشم دیگر فراز کند و پلکها برهم فشارد و طبیب اندر چشم که باز کرده
دارد نگاه میکند اگر بقیه از آنچه بود اندکی فراخ شود قدح پذیر است
از بهر آنکه سبب فراخ تر ناشدن تغیر آنست که سده اندر عصب مجوف
است این سمر را دو علامت که یاد کرده است بیکجا مانند تا قدح
فایده دهد یکی فراخ شدن تغیر دوم آب برنگ آهن و سرب نمودن

وانزا

واندراکه ازین دو یکی باشد و دیگری نه قدح فایده نکند وجه سیوم
آنکه بر بسته تا روشنایی آب و چراغ می بینند قدح پذیر است و اگر نه
نیست وجه چهارم آنکه بفرمایند تا چشم باز کند و ببینید هر چشم او ننه
و بران بنگرد اندر چند دیدنی که هر بقوت بس بنگر را برداشتند
بزودی و نگاه کنند اگر آب جنبنده باشد و لون او نیکو باشد قدح
پذیرد والا نه و این آزمایش نه بیننده از بهر آنکه کنند که اگر بانگشت
امتحان کنند آب مشوش گردد و قدح دشوار گردد و بدین سبب
انگشت بر وی نهند هرگاه که علامت ها آب پدید آید اگر زود بعلاج
علاج
صواب پیش آن باز شوند علاج فایده دهد و اگر علاج نکنند آب محکم
کرده باشد که علاج نپذیرد و باشد که نه آید و خواجه ابو علی سینا
رحمه الله میگوید من مردی دیدم عاقل معسر که او را آب فرود آمد
و خویشتن را علاج کرد استفراغها کرده و طعام کمتر خورد و از طعامها
فزایی پرهیز کرد و بر حلیه خشک و مطجنه اقتصار کرد و سرمهای محلل
بکار داشت آب زایل گشت و نور بینایی باز آمد و طعام چیزهای خشک
باید چون گوشت بریان و قلیه خشک و مطجنه و نان حسکار و نان
جو و مانند این باید و اندر طعام دارچینی و سعتر و حلیت و زنجبیل
و سداب و بادیان تر و خشک و ابکامه بکار باید داشت و علاج
صواب آنست که نخست تن و دماغ بحب قوقایا و حب الذهب و ایارج
فیقرا کنند و هر هفته یک شربت ایارج فیقرا عسلی اندر مطبوخ قنطوریون

۲۹۰ بپزند صفت مطبوخ قنطوریون بگیرند قنطوریون باریک سه درم
تربد سپید نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته هفت درم مویز دانه
بیرون کرده بیرون کرده بیست درم همه را اندر صد و پنجاه درم آب
بزنند تا بر پنجاه درم باز آید و بپالاید و بر اثر ایارج بخورد و اگر ایارج اندرین
مطبوخ حل کنند و بخورد صواب باشد صفت حب الذهب بگیرند صبر
بیست درم هلیله زرد ده درم مصطکی و کثیرا و سقمونیا و زعفران از یکی
سه درم گل سرخ پنجم درم شربت دو درم و نیم نسخه دیگر صبر دیگر بیست
درم هلیله زرد و مصطکی از یکی ده درم حب کنند چنان که رسمست سه
سه درم نسخه دیگر بگیرند صبر و سقمونیا از هر یکی یک مثقال هلیله زرد
و تخم کشنیز از هر یکی دو مثقال تربد سپید هفت مثقال شربت دو درم
و نیم صفت معجونی که اندر ابتدا آب سود دارد بگیرند وج انگدان
زنجبیل تخم بادیان از یکی راستا راست همه را کوفته و بیخته اندر عسل مصفی
بسرشند شربت هر بامدادی یک مثقال و مرزنگوش و یاسمین و شونیز بوییدن
سود دارد صفت شیافی که اندر ابتداء آب سود دارد بگیرند خون
سپید یک اوقیه بلبل سپید نیم اوقیه استق یکی همه را با آب ترب
بسرشند و شیاف کنند و آب پیاز تنها و با عسل کشیدن جلا کند و ادرار
بسیار خوردن و با عسل اندر چشم کشیدن سود دارد و زهره کرکی و زهره
کفتار و زهره ماهی که بتازی شبوط گویند که با عسل سود دارد و زهره خروس
اندر بینی چکانیدن سود دارد و از مشک دانه خیار بران سبز که بوی باشد

بگیرند

وخشک کنند و بسایند و بچشم اندر کشند و عصاره بخود میم و برگ
او با انگبین اندر کشند آب را باز دارد و هر روز غرغره کردن با بکامه
و ایارج فیقرا سود دارد خاصه از پس استفراغ صفت شیافی
از موده بگیرند زهره گاو بز را و یکدرم انگرد اندر خرقه کنند و اندرون
زهره میمالند تا همه بگدازد و حل شود بس یکدرم روغن بلسان باوی
بیامیزند و خشک کنند و شیاف کنند اندر ابتداء آب و علت انتشار
سود دارد و سپیده را ببرد صفت شیاف مرارات بگیرند زهره
کلنک و زهره برکشی و زهره شبوط و زهره عقاب و زهره کبک و
زهره باز از هر یکی راستا راست و هر ده درم از این زهره ها دو درم
فرفیون و یک درم سکبینج همه را بلعاب بادیان بسایند و بسرشند و
شیاف کنند صفت داروئی که آب را و ضعیفی بصر را سود دارد بگیرند
حب الغار مقشر ده درم صمغ یک درم و هر دو را هول کودک نارسیده
بستانند و بچشم اندر کشند و خداوند ضعیفی بصر را با آب سایند
حلتیت
سول ناسایده صفت داروی عسل بگیرند سکبینج دو درم
جزتق سپید از هر یکی شش درم عسل چندانکه کفایت باشد صفت
داروئی که بر روغن بلسان کند بلبل شش درم قلماجها درم مس سوخته
شانزده درم صافی دو درم زعفران سه یک درم روغن
بلسان یک درم داروها خشک را با آب باران بسایند و زعفران و
روغن بلسان بهم بسرشند و با داروها بیامیزند و ده درم صمغ عربی
سوده با هم بیامیزند و بسرشند و بکار دارند کامی با عسل

و گاهی با آب بادیان و زهره افعی با عسل سرشته کشیده سخت نیک باشد خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید مردمان معتبر زهره افعی را آزموده اند و از وی منفعت ظاهر یافته اند از این تجربه معلوم میگردد که از وی احتراز نمی باید کرد طریق علاج این علت بدارو های خوردنی و کشیدنی اینست که یاد کرده آمد و اما تدبیر قدح بر آب کشادن چنان باید که معلوم شد که آب تمام فرود آمد و محکم شد و علامت های قدح پذیرفتن آن ظاهر است نگاه کنند تا هیچ مانعی نیست که از آن بازدارد چون صداع و زکام و سعال و غیر آن اگر از این موانع چیزی باشد نخست علاج آن باید کرد و تن را به فصد و اسهال پاک کرده و آن روز که قدح کنند روزی باید که هوا گشاده و صافی و خوش و شمالی باشد و خلاف علت اندر هوا سایه و روشنائی بنشانند بر بالشی نرم و بفرمایند تا زانو ها بستر نزدیک ساق در هم کنار زده خویشتن گرد کند و گاهی پیش او بنشینند تا از وی بلند تر باشد و اگر یک چشم درست باشد او را بر فایده معتدل و عصابه بربندند بستنی نیک و اندرین دو فایده است یکی بیمار را و دیگر طبیب را اما فایده بیمار آنست که اگر یکی چشم بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر را درحرکت آرد و قدح بدان سبب دشخوار کرده و فایده طبیب آنست که چون گشاده شود و طبیب خواهد که بنماید از بیمار نشان چیزها که حاضر باشد بر سد و او خبر دهد تمت آن نباشد که بچشم دیگر می بیند و چون بیمار چنان که

طبیب گفت نشست یکی را بفرمایند تا از پس پشت او سود و سرا او را نگاه دارد و طبیب بدست خویش پلک بر سوی ابرو دارد چشم را تمام بکشاید و بیمار را گوید قصد نظر بر و کند چنان که میل و به سوی گوشه چشم باشد که نزدیک بینی است و طبیب سر مهت بران موضع نهد که قدح خواهد کرد و نشان کند از طرف و کناره ای اندک ما صر که تن بیمار بر سد پهنای سوزن و دوم اندک بنگرد تا نشان برابر تقب عنبیه است که از آن که زهر اندک سر مهت بر گوشه چشم باید که سوی گوشی است و برابر تقب عنبیه است که نبرد از زهر اندک باید چنان کرد اندکی بر تر از تقب باشد فروتر نیاید و مهت الفی است از مس سرخ آب بدان کشایند و اگر چشم راست قدح خواهد که مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ را قدح خواهد مهت بدست راست گیرد بس سر مهت بران موضع نهد که نشان کرده است و بگرداند و تیزی او بر گوشه چشم باید که باشد چرا این با سلامت تر است و اعتماد کند بر مهت نقوی تمام با مهت نکند و او حسران نباید که مهت را جای گشاده بدین آید و این زمانی که بر مهت اعتماد کنند بدست دیگر و انگشت ابهام و مسبحه پلکها چشم را و چشم را نگاه دارد تا بیمار دیده را شوان کرداند و چون مهت کند رادنگاه کند تا سر مهت را از پس قرنیه ببند و مهت را تا برابر تقبه سازند و از وی اندر کند که مقداری کمتر از نیم جو اندر کند روا باشد و اگر بیشتر کنند نیک نباشد و موضع قدح ریش کرده و چون بدین

خون فرو باید نشاند و اگر پی قصد طبیب اندکی خون بیاید باک نباید داشت آب عسر را بدان قدر خون فرو توان نشاند و اگر عسر نباشد خون را هم اندر آن موضع کبس باید کرد و با آب فرو نشاند چه تر خون آب را را با سوزند و نیست کند و اگر خون را کبس کنند انجا بفسرد و علت طرفین بیاید و تحلیل دشخوار نیز برد و اندر آن حال که آب را فرو نشاند بیمار را باید گفت تا بنجی کند از راه حلق نه از راه بینی و آنچه آن علق فرو برد تا بدین حرکت آب فرو میل کند و فرمان بردارتر شود و چون طبیب دید که آب را فرو نشاند مهت با آهستگی بپیچد و بیرون آرد و زرده خایه مرغ با روغن گل بزنند و بر چشم نهد و هر دو چشم را سخت ببندند و اگر بر ظاهر گوشه چشم خون بیند نمک کوفته بر انجا کنند و سخت بربندند و بیمار را اندر خانه تاریک آرند و بگوید تا بقفا باز خسبد و خویشتن حقنه سازد و هیچ حرکت نکند هیچ سخن نگوید و اگر خواهد که سخن گوید اشارت کند و خویشتن از عطسه و سرفه نگاه دارد و بر صدغها ی او ضمادی خنک کننده بر نهند تا صداعی تولد نکند و اگر عطسه خواهد آید بینی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود و اگر سعالی خواهد بود ... جلاب و روغن بادام بخورند و طعام او بغت اندک باید و چیزی باید خائید بخورد و چیزی اسانید بخورد روز هفتم اگر خواهد چشم بکشاید روا باشد زیاده بخورد بر دارد و بنیم بگلاب تر کند چشم بران بشوید چنانکه هیچ آسیب اثر این بنز چشم نرسد و هیچ اعتماد از دست

جای رسد دنبال مهت بر بن ابهام اندکی تربیان اندکی از کاری بر آستین و بیمار را سخن خوش گوید و بشارت دهد تا قوی دل شود و بسیار باشد که اندرین وقت بیمار خواهد که قی کند بدین سبب آن روز باید که هیچ خورده نباشد و اندر آن ساعت که رنجش کشتن آغاز کند اندکی شراب غوره یا شراب بیواج یا شراب انار دهد تا ساکن شود و پنبه پاکیزه بر چشم او نهد و اندر دهد با آهستگی دمیدنی که ... و اگر چنان نزدیک چشم برد بر بیان آنک کسی چیزی یا بشاند دم برکشد ... باشد و مقصود از این آسانی چشم است پس مهت را با آهستگی بگرداند تا از پس قرنیه بیند که مهت بر بالای آنست پس دنبال مهت را اندکی بر افراز و آب را بسر مهت فرو نشاند چون ببیند که آب فرو نشست و خلل عسر آن را دریافت کنند مهت را بر ... بیرون نیارد و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز آید دیگر باره فرو نشاند چه بسیار باشد که حمل عنبیه لزج باشد آب را دشخوار حدب کند و باشد که آب غلیظ تر باشد و تر باشد دشخوار فرو توان نشاند و بسیار باشد که یکبار فرو نشیند چنان که چیزی اندر نشیند اندک باز و هیچ اثر نماند و بسیار باشد که عسر پیش باشد و قتی باز آید و ... بکند بدان موضع که باید که آنرا بر آکند باید کرد و هر چیزی از وی بدان جای که میل کند انجا باید برد و اگر بیخ بسیار بماند مهت را هم چنان باید داشت و بر تر مهت بر گوشه چشم قوت کرده ماند که خون پیاده آب را

برچشم نکند وچشم باز نکند وبهنه سپیدهٔ خایهٔ مرغ ترکند وبر بست چشم دهند ورنهاده برنهند وبربندد واکر با روز سیوم بکشایند بهتر باشد اکر روز سیوم بکشایند بربالین باز نهاده وکرداکرد او بالشها بفرمایند نهاد چنانک از همه جوانب او بالشی باشد که بران اعتماد کند وآسوده باشد وهیچ حرکت نکند ومقنعهٔ سیاه بروی او فرو آویزد واکر خواهد که بشایع مسغول باشد که سیاه اندر کنند روا باشد واکر پس آرد وسه روز آب معاودت کند اکر اماسی که بر تولد کرده نباشد باز مهت را بجای باز آرد جربان ودف الملتحمه بهتر نشود وبعضی را باشد که ملتحمه نرم باشد مهت بروی نه ایستد تا بروی اعتماد توان کرد نخست بسر منضعی کرد شفدیکی بر ین باید آورد بس مهت بدان منفذ اندر آوردن وکاه باشد که بر موضع قدح کوشت فرو وی بر اید آنرا بسر ناخن برای بر باید داشت و از اقاره نباید ترسید وبعضی طبیبان فرو سوی قرنیه بشکافند وآب را بیرون آرند واندرین طریق خطری است وآن آنست که اکر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه را با خود بکشد واما علاج خیالهای که نه مقدمهٔ آب باشد آنست که نخست هریک را سبب وعلامت بدانند اکر از معده باشد با ایارج فیقرا علاج کنند ومعده را بکلشکر ومصطکی وانیسون وغرآن قوت دهد واکر مصلح معده است مراعات کند چنان که اندر موضعش یاد کرده آمد واکر معده کرم باشد معده را بمطبوخ هلیله پاک کند وبشراب انار وبشراب لیمو قوت دهند واکر از دماغ باشد بخارها از دماغ

باز دارند وبجانب پای فرو کشند وصندل وکلاب می بویند وبر صندل طلی میکنند

جزء هفتم از کفتار دوم اندر بیماریهای چشم که آنرا حس ادراک شوان کرد ونام وعلامت وسبب وعلاج هریک

باب نخستین اندر بیماریهای رطوبت بیضیه

بیماریها که اندر رطوبت بیضیه افتد از دو بیرون نبود یا اندر مکنت افتد یا اندر کیفیت اما آنچه اندر مکنت افتد چنان باشد که یا کمتر شود یا بیشتر یا غلیظتر شود یا بزرک تر وهرکاه که بیشتر یا بزرکتر از مقدار طبیعی شود میان رطوبت جلیدیه ومیان نور بیننده حجاب کردد وهرکاه که کمتر یا کوچکتر شود آفتها که اندر باب چهارم از جزو ششم ازین کفتار یاد کرده آمده است تولد کند وآنچه اندر کیفیت افتد یعنی اندر کوچکی از سر کونه باشد یا آفتی باشد اندر قوام یا آفتی باشد اندر کون یا آفتی باشد اندر تری وخشکی وآنچه اندر قوام باشد که بعضی از قوام معتدل اندکی غلیظتر شود وخداوند این علت هرچه از وی دور باشد شواند دید وآنچه نزدیک باشد هم چنان که شک تواند دید وبعضی از قوام معتدل بسیار بکردد وسخت غلیظ شود این از دو کونه باشد تا بعضی از اجزای او سخت غلیظ شود بینایی باطل کردد وحکم او وحکم آب یکی باشد واکر بعضی اجزای وغلیظ شود از دو بیرون نباشد یا اجزای آنچه غلیظ است پیوسته باشد وحال او سه کونه باشد یکی آنکه اجزای غلیظ میان کاه او باشد وخداوند

این علت اجسام را میان کاه چون سیاهی وبیرون افتاده بیند دوم آنکه اجزاء غلیظ کنارهای او باشد وخداوند این علت همکی چشم را بر زرک یکبار شواند دید وحاجت باشد مثلا که اندامها وجانوران را بزرک جدا جدا می بیند واکر اجزاء غلیظ پراکنده باشد پیش چشم او خیالهایی نماید بر شکل آن اجزا چون مکس وپشه وخطها ومانند آن وآنچه اندر لون افتد سه کونه باشد یکی آنکه همکی رطوبت از لون طبیعی بکردد وخداوند این علت چیزها را بران لون بیند اکر لون او اغبر باشد چیزها را چنان بیند که از میان نوم یا از میان دود نماید واکر سرخ یا زرد باشد همان حال بیند که خداوند یرقان وخداوند نظر فر بیند دوم آنکه بعضی از لون بکردد وبعضی بلون طبیعی باشد وپیش چشم خداوند این علت خیالها نماید بشکل ورنک آن اجزا وسیوم آنکه بسبب بخاری که بدماغ برآید ظل آن بخار یعنی سایهٔ آن بخار بر رطوبت بیضیه افتد وهر وقت که آن بخار بر آید رنک حال دیدار از حال طبیعی بکردد وخیرها بلون آن بخار نماید وآنچه اندر کیفیت تری وخشکی افتد چنان باشد که یا اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی وآنچه اندر خشکی بیرون شود از سه حال بیرون نباشد یا همکی او خشک شود خداوند این علت هیچ شواند دید وچشم او کوچک شود یا بعضی اجزاء رطوبت خشک شود واین از دو کونه باشد یا اجزاء خشک پیوسته باشد یا پراکنده وحکم آن همچون حکم غلیظی باشد وفرق آنست که خداوند خشکی را چشم کوچکتر شود و

وخواب نبا وآنچه اندر تری از اعتدال بیرون شود چشم باندازهٔ آن بزرکتر وترتر شود تری وبسیاری وبزرکی وغلیظی بیضیه را علاج پاک کردن تن ودماغ باشد وسرمه اجلاد دهنده وتحلیل کننده کشنده وکمی وکوچکی وخشکی را علاج همچون علاج صداع خشک باشد وتدبیرهای تری فزاینده کردن والله اعلم بالصواب

باب دوم از جزو هفتم از کفتار دوم اندر بیماریهای رطوبت جلیدیه

بیماریهای رطوبت جلیدیه چهار نوع است یکی آفتهایی است که اندر وضع افتد دوم آفتهایی است که اندر کمیت افتد سیوم آفتهایی است که اندر کیفیت افتد چهارم تفرق الاتصال اما نوع نخستین که اندر وضع افتد بر سه وجه باشد یکی آنکه از موضع خویش زایل شود بسوی راست تا چپ میل کند دوم آنکه سوی بالا بر کشیده شود تا بسوی زیر فرو کشیده شود سیوم آنکه دورتر اندر شود یا اندکی بیرون تر رسید واسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست یا چپ وبسوی بالا سه عضلها عصب مجوف باشد وتشنج یا امتلایی باشد یا خشک وعلامتهای هر دو نوع معلوم است وسبب بر رفتن وفرو رفتن آن استفراغ وتحلیل رطوبتها وغلبهٔ خشکی باشد وسبب بیرون تر نشستن وبسوی زیر فرو کشیده شدن استرخای عضلها عصب مجوف باشد وهرکاه که جلیدیه بسوی راست یا چپ کند مردم احول نماند وهرکاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا یا زیر میل کند مردم یک چیز را دو بیند واکر جلیدیه هر دو چشم از جای خویش زایل شود ویکی بر تر آید ودیکر

فروتر همچنین باشد و سبب این اندر تشریح عصب مجوف یاد کرده آمده است
و هرگاه که جلیدیه بقعر اندر شود چشم سبب تحلیل رطوبتهای دماغی و
غلبه خشکی ازرق شود و هرگاه که برون تر شود چشم بسبب فزونی رطوبت
الکحل نماید همچنان که آنجا که آب بسیار تر باشد اندر دریا آب سیاه نماید
و چون برکشی سپید و صافی نماید   اما تشنج اسلاسی را و استرخا را
علاج باستفراغ رطوبتها و بطولها و غرغره و عطسه باید کرد و تشنج خشکی را
و تحلیل رطوبت را بتدبیرهای تری فزای باید کرد و نوع دوم که
اندر کمیت افتد بین دو وجه باشد یکی آنک بزرگتر شود دوم آنک
کوچکتر شود و سبب بزرگی و بسیاری ماده باشد و سبب کوچکی استفراغ
و خشکی و تحلیل رطوبت باشد و هرگاه که بزرگتر از مقدار طبیعی شود نور باصره
تیره شود و چیزها را کوچکتر از آن بیند که باشد از بهر آنک نور اندر کوهه
جلیدیه پراکنده شود و پوشیده گردد و قوت او چنانک باید پرورده
نتواند یافت و هرگاه که کوچکتر شود بر مقداری معتدل روح باصره
قوی تر شود و چیزها را بزرگتر از آن بیند که باشد از بهر آنک مقدار
روح باصره بقیاس با جرم او بیشتر و قوی تر گردد و بقوت پرورده ماند
و این نوع تا بدین اندازه باشد از جمله بیماری نباشد و علامت و قانون
علاج هر دو و نوع سیوم که اندر کیفیت افتد سه نوع است یکی آنک لون جلیدیه
بگردد و سیاه شود یا سرخ یا زرد و یا سپید دوم آنک رطوبت بر وی غالب
شود و سبب گردیدن لون او غلبه اخلاط باشد و سبب غالب شدن رطوبت

ابر

و سبب خشکی معلوم است چند جای یاد کرده آمده است و هرگاه که لون او
بگردد و لونی ناطبیعی اندر وی پدید آید همه چیزها را بدان لون بیند
و هرگاه که تری غلبه کند چشم خیره شود و پوشیده تر باشد و هرگاه که خشکی
غلبه کند و معتقد بینائی باطل گردد و علاج دشخوار پذیرد
اما بگردیدن لون جلیدیه را علاج استفراغ آن خلط باشد که لون او بدین چشم پدید
آید و سرمهای تحلیل کننده کشیدن و اگر تری غلبه کرده باشد استفراغ
بایارج فیقرا و قوقایا باید کرد و سرمه باسلیقون کشیدن و اگر خشکی
غلبه کرده باشد تدبیرهای تری فزای باید کرد و نوع چهارم تفرق الاتصال
است علاج آن علاج قروح باشد و علاج کمتر پذیرد همه بیماریهای جلیدیه
عسر باشد و گاه باشد که طبقه عنکبوتیه را بسبب ماده تیز و سوزاننده گزند
رسد تفرق الاتصال تولد کند و علاج آن عسرتر از همه بیماریهای چشم بود
دارد استفراغ آن ماده سود دارد   باب سیوم

از جزو هفتم از گفتار دوم اندر حالهای قوت باصره   قوت باصره را
طبیبان روح باصره گویند و احوال آن از دو وجه ظاهر شود یا از کمیت
یا از کیفیت و آنچه از کمیت ظاهر شود دو گونه باشد یکی آنک روح باصره
بسیار باشد و بسبب بسیاری قوت او از دوری تواند دید
و چیزهای دور نیک تواند دید و از نزدیک سخت نیک نباشد دوم
آنک کمتر از مقدار طبیعی شود و بدین سبب چیزها نزدیک را تواند
دید و هر چه دورتر باشد نتواند و آنچه از کیفیت ظاهر شود هم دو گونه

باشد یکی آنک روح باصره غلیظ گردد و بدان سبب دشخوار تواند دید
اشخاص را بیند و صورت و صفت روی نیک نه بیند دوم آنک روح
لطیف شود و همه چیزها را از نزدیک نیک بیند و خط باریک نیک
خواند و از دور دشخوار بیند از بهر آنک روح لطیف با قوت او
دور رسیدن پراکنده شده باشد و بسیار باشد که احوال کمیت و
کیفیت هر دو مرکب شود و آن ترکیب چهار گونه باشد یکی آنک روح
باصره بسیار و غلیظ گردد دوم آنک اندک و غلیظ شود سیوم
آنک بسیار و لطیف شود چهارم آنک اندک و لطیف شود اما آنچه بسیار
و غلیظ باشد از دور بهتر بیند از بهر آنک اندر دوری مسافت بقوت
و حرکت لطیف شود علاج او استفراغ بایارج فیقرا باید کرد و سرمه
روشنائی کشیدن و از طعام خوردن بشب و از لبنیات و ماهی و باقلی
پرهیز کردن و مرزنگوش بوئیدن و اندر طعامها دارچینی و سعتر بکار
داشتن و آنچه اندک و غلیظ باشد و از دور تواند دید و از نزدیک
بسبب غلیظی دشوار بیند و آن آفت پیران را بسیار افتد و علاج این دشخوار
تر باشد اما از بهر آنک غلیظ است از اندک ایارج فیقرا چاره نباشد
و از بهر آنک اندک است شربت کشکاب و طعامهای سبک و لطیف و تری
فزای باید چون شوربای گوشت بره و گوشت مرغ و مانند این و آنچه
بسیار و لطیف باشد از دور و نزدیک نیک بیند و آنچه اندک و
لطیف باشد از نزدیک نیک بیند و از دور نتواند دید و بباید داشت

که گاه

که گاه باشد که خشکی بر روح باصره غلبه کند و گاه باشد که رطوبت
جلیدیه بزرگتر شود چیزها را بدین سبب از دور نتواند دید
و از نزدیک تواند دید و علاج بزرگی جلیدیه و علاج خشکی یاد کرده
آمد و علاج اندکی روح همچون علاج خشکی روح باشد

باب

اسباب شب کوری سه است

یکی غلیظی روح باصره دوم تری اجزاء چشم و غلیظی رطوبت بیضیه
سیوم پیوسته اندر آفتاب بودن و از بهر آنک هوای روز بقیاس
با هوای شب گرم و لطیف است لطافت هوای روز و نور آفتاب ر
طوبت چشم را و غلیظی روح را و غلیظی بیضیه را لطیف کند بروز تواند
دید چون شب آید لطافت هوای روز باطل شود و رطوبتهای
چشم و روح باصره غلیظ گردد هیچ نتواند دید و آنکه پیوسته اندر
اندر آفتاب باشد از بهر آنک نور آفتاب لطافت روح باصره را تحلیل
کند و آنچه غلیظ تر باشد بماند و چون شب آید بسبب کثافت هوای
شب غلیظی زیادت شود هیچ نبیند و بسیار باشد که سبب شبکوری
بخار معده باشد و فرق آنست که آنچه از معده باشد هر وقت که معده
پاک باشد علت ضعیف تر شود و هر وقت معده آلوده باشد علت تیز
شود و علت شبکوری بیشتر مردمان بور کبود چشم را افتد و چشم سیاه را اقل
انرا که خون غلبه دارد رگ قیفال و رگ گوشه چشم زدن

سود دارد و استفراغ کردن و با ایارج فیقرا و تن پیوسته لطیف کردن و
عادت و شام خوردن بگذاشتن و پیش از طعام شراب روزها مکی
روزها خشک باشد با سحاب خشک مردوارکو فته سفوف کردن و از
پس هضم طعام و ایشان کی شراب انگوری کهن خوردن سود دارد و جگر
بز را بکارد سوراخ زنند و بر آتش افکنند آن تری که از وی برآید
بر میدارند و دار فلفل سوده و نمک هندی سوده با وی بیامیزند
و بچشم اندر کشند و اگر دار فلفل نیم کوفته بر کباب این جگر پراکنند باری
آن اندر خسته پس آن دار فلفل را خشک کنند و بکوبند و اندر کشند روا
باشد و سرمه روشنائی و شیاف مرارات کشیدن سود دارد و روغن
بلسان بگیرند و با اندکی افیون تو ته آن بشکنند و اندر کشند و عسل و آب
بادیان بیامیزند و اندر کشند و یک ساعت نیک چشم برهم نهاده دارند و دار
فلفل و فتیل را استاراست بکوبند و بپزند و بچشم اندر کشند تا آن آب
که از جگر بر تراود و کباب جگر بز و قلیه آن خوردن و چشم بخار آن داشتن
سود دارد و اسباب روزکوری ضد اسباب شب کوری است و از بهر آنک
هوای شب بقیاس بهوای روز تر است لطافت بهوای روز خشکی و اندکی
و لطافت روح باصره را زیادت کند بدین سبب چون روز آید چشم خیره
شود و بصر ضعیف گردد و این علت بیشتر مردمان ازرق و اشهل را
افتد . تدبیرهای تری فزای باید کرد و شیر زنان اندر بینی چکانیدن
و روغن بنفشه بر سر نهادن و از طعامهای تیز و شور و ترش پرهیز کردن

و بسیار باشد که مردم پیوسته اندر روشنائی و صحرا باشد و زمستان
که برف آید نظر او پیوسته بر برف باشد بدین سبب بصر او ضعیف
شود و از دور نتواند دید و اجزا از نزدیک چند با استقصا نتواند
دید و در هر چه نگاه کند سپیدی بر لون او غالب بیند علاج جامه
ازرق پوشیدن و مقنع سیاه پیش چشم بیاویزد تا نظر او پیوسته
بران افتد باب پنجم
از جزو هفتم از گفتار دوم اندر علاج چشمی که سرما زده باشد
کاه گندم اندر آب بپزند و آن آب نیم گرم بچشم اندر چکانند و عسل و
عصاره سیر اندر چکانیدن سود دارد و سنگ آسیا گرم کردن و شراب
انگوری بر وی ریختن و چشم بخار آن داشتن و داروهای تحلیل کننده
چون زوفا و بابونه و اکلیل الملک اندر آب پختن و سر بخار آن داشتن
باب ششم از جزو هفتم از
گفتار دوم اندر بیماریهای رطوبت زجاجیه عدد بیماریهای رطوبت
رطوبت زجاجیه هم چند بیماریهای بیضیه باشد و مضرتهای این
علتها بر باز دهد هرگاه زجاجیه کوچک تر شود بینائی ضعیف شود
و اگر سردی و خشکی بر وی غلبه کند و خشک سخت گردد بینائی
باطل شود علاج این علاج بیضیه است باب هفتم
از جزو هفتم از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر طبقه شبکیه افتد
هر بیماری که اندر طبقه ها که بیشتر یاد کرده آمده است افتد اندر این طبقه

همان افتد و اسباب همان باشد و علاج همان باشد الا تفرق الاتصال
این طبقه را که هم اسباب بادیر ممکن است که باشد و هم بدان آید که خلطی
تیز و سوزاننده باشد و تیزی خلط او را بخورد تفرق الاتصال تولد کند
و نور بینائی از وی یکبار بر همه اجزای چشم پراکنده شود و بینائی باطل گردد
و علاج این عسر باشد جز باستفراغ پاک کردن دماغ نتوان کرد و چون
تفرق الاتصال تولد کرده باشد از استفراغ فایده نباشد و قوت دارو
کشیدنی دشخوار بدو رسد این علت را انتشار گویند و انتشار بر سه
نوع است یکی آنک اندر باب اتساع حدقه یاد کرده آمده است دوم این سیوم
اندر بیماریهای عصب مجوف یاد کرده اید و بباید دانست که حال طبقه
اندر قبول انواع سوء المزاج و انواع تفرق الاتصال هم این باشد و هر
عارضی که مشیمه را افتد مضرت آن علت بر باز دهد از بهر آنک غذا
نخست بمشیمه رسد نصیب خویش بردارد و باقی بکر تر و صافی تر بشبکیه دهد
و شبکیه آنچه لایق او باشد بخود کشد و باقی صافی تر و بکر تر برطوبت زجاجیه
فرستد و زجاجیه همچنین آنچه لایق او باشد بکار می برد و باقی صافی
تر و بکر تر بجلیدیه میرسد و اسباب و علامات و علاج همان باشد که
بیماریهای دیگر طبقه را باب هشتم
از جزو هفتم از گفتار دوم اندر بیماریهای عصب مجوف عصب مجوف را
همه انواع سوء المزاج مفرد و مرکب و ساده و مادیه ممکن است که افتد
و اسباب و علامات اسباب و علامات انواع صداع و بیماریهای مزاجی باشد

که اندر دماغ افتد و علاج همان علاج باشد و بباید دانست که اندر عصب
مجوف بیرون از بیماریهای مزاجی سده و ضغطه یعنی فسردن و تفرق الاتصال
و رمی و غیر رمی بسیار افتد و همه بیماریهای این عصب بدان اندازه
که قوت بیماری باشد اندر بصر زیان کند و بسیار باشد که بصر باطل شود
و اندر عصب مجوف و اندر تجویف از اجزای چشم آفتی نباشد که نور
باصره را ضعیف کند تا راه او بسته گردد لکن سبب آن اندر بطون دماغ
باشد و بیماری دماغ باشد و بیماری دماغی بران گواهی دهد و هر چه
مانند این باشد از دقایق بیماریهای شناختن آن جز بر طبیب حاذق
دشخوار باشد و از انواع تفرق الاتصال که اندر عصب مجوف افتد یکی
آنست که دهنه عصب فراخ تر از مقدار طبیعی شود و سبب آن دو
گونه باشد یکی آنک عضلها که دهنه او را نگاه دارند ضعیف شوند و دیگر
آنک خلطی بدو اندر آید و او را از هم باز کشد فراخ شدن و از هم باز
شدن دهنه او را انتشار گویند از بهر آنک نور پراکنده شود و بیماری
فراخ شدن است و انتشار عرض اوست و فرق میان انتشار که از فراخ
شدن دهنه عصب مجوف تولد کند و انتشار فراخ شدن ثقبه عنبیه
تولد کند آنست که انتشار عصب تولد کند پراکندگی نور اجزای چشم
پیدا نباشد و انتشار عنبیه تولد کند پراکندگی نور پیدا نباشد از بهر آنک
نور از ثقبه راست بیرون آید پس پراکنده شود و چون نور از ثقبه
بیرون آید اندر اجزای چشم هیچ پراکندگی نور ظاهر نشود و اندر بیشتر

حالها سبب انتشار که از عصب افتد صداع صعب امتلائی باشد انتشار نخست تدبیر تسکین صداع باید کرد و تن و دماغ پاک کردن و دارو‌ها که از جهت ابتداء آب فرود آمدن یاد کرده امد است بکار داشتن و شیاف مرارات از جمله داروهای نافع است و اما سده و ضغطه و اماس عصب مجوف را سبب فضلها سرد و تری باشد که از دماغ بدو می بالاید و راه روح باصره بدان بسته کرده و علامت وی آنست که اگر خداوند علت چشم دیگر که درست باشد فراز کند و بر هم فشارد تعبیه عنبیه فراخ تر شود و اگر فراخ تر نشود عصب بسلامت باشد و فرق میان سده و اماس آنست که خداوند اماس از گرانی و از المی که اندر قعر چشم باشد شکایت کند و خداوند سده این شکایت نباشد و دیگر آنکه سده و ضغطه بینائی جمله باطل کند و درد و گرانی نباشد و اماس بینائی جمله باطل بکند و با درد و گرانی باشد **علاج** نخست استفراغ باید کرد بحب قوقایا و ایارج فیقرا پس رگ گوشه چشم زدن و دیگر بر صدغ افکندن و ماده را بسوی قدم فرو کشیدن و علاج همه آب کردن و اما تفرق اتصال نرمی باشد گسستن و خرده شدن عصب باشد و علامت وی آنست که چشم دور فرو افتاده و پژمرده شود و بینائی باطل کرده و این را علاج نیست **باب نهم از جزو هفتم از کفتار دوم اندر بیماریها که اندر عضلها و عصب مجوف و عضلهاء خاص چشم افتد** بیماری این عضلها دو نوعست یکی استرخا و دیگر تشنج و تشنج دو نوعست باشد یکی امتلائی و دیگر خشک و علامت هر دو معلوم است و هرگاه که عضلها عصب مجوف تشنج کند حدقه از موضع خویش زایل شود و چشم با هم کرده بیچون چشم احول و هرگاه که استرخی شود چشم پس‌تر نشیند و اگر استرخای مفرط باشد بینائی باطل شود از بهر آنکه چشم نیک پس‌تر آید و عصب کشیده شود و تجویف او سبب کشیدگی تنگ شود راه نور بسته کرده استرخا و تشنج امتلائی را علاج پاک کردن دماغ باشد و اطریفل بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و سرمهای قوی کشیدن و بر پیشانی و بر پیش سر و صداع لادن طلی کردن و تشنج خشک را تدبیرهای تری فزای باید کرد و بسیار باشد که تشنج خشک حادث گردد بیماریهای دماغی چون صرع و سکته و دوار و صداع صعب زایل شود و احولی کودکان را که حادث شود بشت برابر چشم او چراغ نهند چنان که نظر او راست باشد و بروز چیزی سرخ برابر چشم او بیاویزند و اگر میل دیده او بسوی دنبال چشم باشد و بر بینی او نشانی سرخ کنند و اگر میل بسوی بینی باشد بر دنبال چشم او چیزی سرخ برد و سایند تا نظر بران دارد و گفته‌اند اگر شش گوسفند بکوبند و بفشارند و آب او بکشد و سرمه را بدان آب بپرورند و بچشم اندر کشد احولی را سود دارد **باب دهم از جزو هفتم از کفتار دوم اندر پس‌تر نشستن چشم نه سبب استرخا عصب مجوف** سبب این دو گونه باشد یکی قوتی و دیگر صعبی خناق

باشد فصد باید کرد و با قراص بنفشه اسهال کردن و چشم را بستر داشتن و فرفادها بعصاره زیتون و برگ مورد و داروهای قابض بر کردن و بر چشم نهادن و بر بالای رفاده تخته سرب باندازه چشم کرده بر نهادن و بستن و بقفا باز خفتن و طعام اندک خوردن و اگر سبب درد زدن باشد ادرار طمث فرمودن و بر پس کردن حجامت کردن و چشم چنانکه یاد کرده آمد **باب یازدهم از جزو هفتم اندر ضعیفی چشم و بینائی** باید دانست که سبب ضعیفی چشم و بینائی بیماری چشم و اجزاء او باشد و همه بیماریهای چشم و اسباب و علامات و علاجها که یاد کرده آمد و اندرین باب علاج ضعیفی یاد کرده آید که سبب آن حکم نباشد و علامت قوی نباشد مثلا کسی را که سبب ضعیفی چشم و بصر گریستن بسیار باشد تا بخاری اندک یا تری اندک و مانند این و قانون علاج او آنست که از پس طعام خوردن چندان بیدار باشد که طعام اندر معده نیم گوار شود و از فم معده فرو گذشته باشد و بسیار نخورد و از طعامهای بخار انگیز حذر کند و طعامها شور و سرکه و زیتون و نمک بسیار و سیر و پیاز و گندنا و بادروج و سیب و کرنب و عدس و باقلی و شیر بسیار و شراب و مستی و جماع و فصد بسیار و حجامت و بر کند باد پوستر نشستن خاصه بادهای سرد شمالی و اندر برف نگریستن اندر صحرای و بقرص آفتاب نگاه کردن چشم را ضعیف کند و زیان دارد و طرحینی خوردن و اندر چشم کشیدن سود دارد و ایارج فیقرا و اطریفل بکار داشتن سود دارد و آب بیاز با عسل اندر کشند تا ریگی چشم را زایل کند و باید دانست که ضعیفی چشم پیران بیشتر از خشکی بود سرمه بادصافی برو بردن و چشم پاک کردن سود دارد و روغن بنفشه در بینی چکانند سود دارد و گفته‌اند شلغم خام و پخته بصر را قوت کند اگر جرم سخت ضعیف شده باشد و عبارت طبیبان بتازی اینست من اکل الشلجم بناء مطبوخا رد علیه بصره و ان کان قد قارب الذهاب و گفته‌اند کوک و بقلة الحمقا و چرچر بسیار خوردن و سرکه و نمک بسیار خوردن بصر را ضعیف دارد و روح کشیدن و خوردن زیان دارد و آب او در چشم کشیدن سود دارد و ترب بصر تیز کند **صفت** شیافی که بینائی را قوی کند بگیرند سکبینج حاوشیر نمک اندرانی زنگار بلیل سپید روغن بلسان زهره گاو و بر را ماربلیل رجیل روغن بلسان را بعصاره بادیان ترحل کنند و داروها را بکوبند و بدان بسرشند و شیاف کنند **صفت** برود رمان بگیرند آب انار ترش سر بن و بالایند و بجوشند تا بر نیمه باز آید و چندانک وزن آب انار باشد یکی وی عسل با او بیامیزند و چست سر زاندرا آفتاب نهند پس بکار دارند **صفت** غبری بصر را قوت کند بگیرند قلمیا زر توتیا جبر توتیال مس سوخته و مس سوخته و شادنج مغسول از هر یکی یک دم ببیل دار بلیل نوشادر زعفران از هر یکی نیم درم برگ ملخنشک سرطان بحری از هر یکی درم و نیم مشک دانگی **صفت** غبری دیگر بصر را قوت کند و جرب و خارش و سده بازدارد بگیرند قلمیا و سرمه و شادنج

مغسول و سادج سندی و صرو توتال و رویی از هر یکی یکدرم بیل دار
بیل نوشادر از هر یکی نیم درم نمک اندرانی و برک تلخ خشک و کفک
دریا از هر یکی دو دانک زعفران یکدرم و چهار دانک مشک نیم دانک
همه را بکوبند و باب بادیان بسرشند و خشک کنند و باز بسایند و بکار
دارند و اگر سبب ضعیفی چشم کریستن بسیار باشد روغن بنفشه
و روغن نیلوفر اندر کف پای مالیدن و که را بر و سر و چشم بخار آب خوش
داشتن و اندر سبزی و بوستانها و آب روان نگاه کردن سود دارد
باذن الله عز و جل والله اعلم بالصواب گفتار
سیوم از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی اندر احوال گوش
و شنوائی و بیماریهای او و اسباب بیماریها و علامات و علاج آن
باب نخستین اندر منفعت
آلت شنوائی و واجبی و تعهد آن بباید دانست که آلت شنوائی آلتی
عزیز است و راه دانش آموختن و شرف و فضیلت مردم بود که جانوران
بدانش است و بدین سبب است که آلت شنوائی را بر آلت بینائی و
بویائی فضل است و از جمله فضیلت این آلت آنست که هر که از مادر کر زاید
لال بماند از بهر آنک سخن نشنود و نتواند آموخت از اینجا پدید
اید که از بطلان فعل آلت بینائی و بویائی اندر کمال مردمی خلل نیست
که از بطلان فعل آلت شنوائی است بدین سبب واجبست گوش را
که آلت شنوائی است تعهد کردن و او را از خاک و دیک و گرد و از بادهای

سرد و گرم و از آب و از حیوانی که بن و اندر آید چون کرمی و غیر آن نگاه
داشتن و احتیاط کردن تا اندروی قرحه و بثره برنیاید و او را تباه نکند
و باک ... شوخ ما راه شنوائی بسته ندارد و طریق پاک داشتن
و تعهد ... در هر هفته یک شب دو قطره روغن بادام تلخ اندر چکانند
و از بهر آنک تا از قرحه و بثره سلامت یابد بهر هفته شیاف مامیثا
بسرکه بسایند و اندر چکانند و بباید دانست که ناگواریدن طعام
و شراب بسیار خوردن و بر امتلا خفتن همه خاستها را زیان دارد
والله اعلم باب دوم اندر کرانی
گوش و باطل شدن شنوائی بباید دانست که اندر فعل آلت شنوائی
همان آفتها که اندر فعل دیگر اندامها تواند افتاد افتد و آفت هر فعلی
با بطلان باشد یا نقصان یا تشویش و تغیر از حال طبیعی و بطلان فعل آلت
شنوائی چنان باشد که شنوائی باطل کردد و هیچ نتواند شنید و نقصان
چنان باشد که آوازها آهسته و در نتواند شنید و تغیر از حال طبیع
چنان باشد که آوازهای دروغین همی شنود و چون آواز آسیا و جلاجل
و آواز باد که بر درختان افتد و مانند آن و هر آفت که مادرزادی
باشد آن را علاج نیست و آنچه عارضی باشد لکن چون کهن کردد هم
علاج نپذیرد و اگر بپذیرد سخت عسر باشد و اسباب آفتهای این
عضو همچون اسباب آفتهای دیگر اعضا هشت نوعست یکی انواع سوء
المزاج دوم با ماده سیوم انواع سده و اسباب آن چون خلطها غلیظ و امامها

و بسیار شرح و ثولول و گوشت فزونی و خون که اندروی بفسرد و چیزی
که بدو اندر ماند چون سنگ و دانه و غیر آن یا حیوانی که اندر شق
یا کرم که اندروی تولد کند چهارم الحال الف
آن چون جراحتی و ... اگر از بیرون ...
و چون خلطی تیز و سر را ... که پوست را ... عصب را بسوزد و بخورد و
انواع بثرها و ریشها کر تولد کنند بحران اسهال چنان که بسیار باشد
که بیمار را از بس تبها و ریشها شود ... بازایستادن اسهال صفرای
چنان که بسیار باشد که ماده اسهال صف... ... باشد تدبیر امساک
کنند تا خود باز ایستد گوش کر شود ... قدمات بحران و این چنان
باشد که اندر بیماریهای حاده شنوائی ... ناقص یا مشوش کردد
و این مقدمه بحران باشد نقی یا برعاف هشتم ... دماغ علاج
آنک که سوء المزاج ساده باشد اندر قعر گوش دردی ... گرانی و تمدد
اگر سوء المزاج سرد باشد اندر خنکی هوای شب و خنکی بامداد بتر باشد
و از همه خشکها رنج رسد و اندر گرمای نیم روز و از همه گرمیها راحت
یابد و اگر سوء المزاج گرم باشد بر خلاف این باشد و اگر سوء المزاج با ماده باشد
گرانی و تمدد و ضربان بر آن گواهی دهد و اگر سوء المزاج خشک باشد
تدبیر گذشته و کم طعامی و کم خوابی گذشته بر آن گواهی دهد و آنک که
سبب انواع سده باشد اگر تمدد و گرانی نباشد سبب سده بسیاری
شرح باشد یا ثولول و اگر گرانی باشد سبب آن خلطی غلیظ یا آماس باشد

اما اگر آماس اندر عصب باشد تبها گرم و قشعریره و ناقص و هذیان
و اختلاط عقل بر آن گواهی دهند و اگر نه اندر عصب باشد ممکن بود
که از تب خالی باشد و اگر تبی باشد از جنس حمی یوم باشد و هیچ آماس از درد
و ضربان خالی نباشد و اگر سبب سده تولد کرم باشد بیرون آمدن
کرم بر آن گواهی دهد و آنک که حیوانی اندر شده باشد حرکت او ظاهر باشد
و روا باشد که چشم او توان دید و آنک که سنگی یا دانه اندر افتاده باشد
ضربان بی تب بر آن گواهی دهد و آنک که سبب جراحت باشد و علامت آن
سبب آن باشد و اگر قرحه یا بثره باشد قرحه و بثره ظاهر باشد و اگر ظاهر
نباشد از تب خالی نباشد و آنچه بحرانی باشد بیماریهای حاده و حرکات
آن و روز بحران بر آن گواهی دهد و آنک که سبب باز ایستادن اسهال
صفرائی باشد سبب آن علامت آن باشد و باسهال زایل شود و آنک
سبب مشارکت دماغ باشد بیماریهای دماغی و خاستهای دیگر و گرانی زبان
گواهی دهد علاج آنک که سبب سوء المزاج ساده باشد هر نوعی را از آن
سوء المزاج بضد آن علاج باید کرد اگر سوء المزاج گرم باشد آب کوک و آب عنب
الثعلب و آب کشنیز تر اندر چکانند و اگر سوء المزاج سرد باشد روغن یاسمین
و روغن سوسن و روغن قسط و روغن شبت اندر چکانند
خاصه اگر روغن بلسان یا روغنی از این روغنها حل کنند و اندکی جند
بیدستر و روغن بادام تلخ و روغن بابونه یا اندکی پیه گاو و بندا
و زهره اندر چکانند و اگر شحم حنظل با بیخ او در روغن کنجد بجوشانند و

واندر چکانند سودمند باشد وبباید دانست که هرچه بگوش اندر چکانند
نیم گرم باید چکانید نه گرم شاید ونه سرد صفت قطره که اندر گوش
چکانند خداوند سوء المزاج گرم را سود دارد وقطره دارویی را گویند
که قطره قطره اندر چکانند بگیرند انار ترش وقمع او بردارند ودانه او
بفشارند وآب او بگیرند وآب سیم پوست باز کنند با سقداری سرکه
وروغن گل واندکی کنند وبر آتش نهند وبپزند تا بقوام آید واندر
چکانند واگر سوء المزاج خشک باشد گرما بهر وسر بیجاء آب گرم وخوش شیر
وشیر زنان وروغن بنفشه اندر چکانیدن سود دارد وانواگر سوء
المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد با ماده علت کدام خلط است تن پس
استفراغ ان خلط باید کرد واستفراغ باید کرد وهیچ روغن وهیچ دارو
بگوش اندر نشاید چکانید واز پس استفراغ بطولها وطورها بکار داشتن
وریاضت کردن سود دارد اما اگر ماده خلط صفرائی باشد استفراغ بحب
الذهب واقراص بنفشه باید کرد واگر یک مثقال اطریفل کوچک ویکمثقال
ایارج فیقرا ترکیب کنند صواب باشد ویک مثقال ایارج فیقرا ویکمثقال
بلیلان رحب کنند وبدهند ماده صفرائی از دماغ فرود آرد واطریفل
کبیری بخار صفرائی از دماغ باز دارد صفت ان بگیرند هلیله کابلی و
بلیله وامله از هر یکی ده درم پاک کرده گل سرخ وکشنیز خشک از هر یکی
پنج درم همه را جدا جدا بکوبند وبپزند وبروغن بادام حب کنند و
بانگبین مصفی بسرشند واندر بعضی نسخها آورده اند کشنیز خشک بیخد

همه و وطورها را که یاد کرده اند است اندر چکانیدن سود دارد واگر ماده
خلطی غلیظ باشد استفراغ بحب قوقایا وایارج فیقرا مرکب یا شحم حنظل و
افتیمون ونمک هندی باید کرد و دارو ها که اندر چکانند همه تحلیل کننده
باید چون عصاره سداب با عسل وجند بیدستر با روغن شبت ومارزد
اندر بول بز و زهره او کل اختر وحل کرده صفت قطوری آزموده
بگیرند جند بیدستر سه درم بطورن یکدرم ونیم خربق سپید یکدرم
ونیم واندر بعضی نسخها سمی آید خربق چهار دانگ ونیم بطورن دو دانگ
همه را بکوبند وببیزند وآب سداب بسرشند واقراص کنند بوقت
حاجت بسایند واندر چکانند صفت قطوری دیگر بگیرند کندر
زعفران جند بیدستر از هر یکی یکدرم خربق وبوره از یکی چهار درم
اقراص کنند وبشراب بسایند واندر چکانند صفت قطوری دیگر
بگیرند صبر جند بیدستر فرفیون شحم حنظل زهره گاو همه را استا راست
اقراص کنند وبکار دارند وعصاره افسنتین وطبیخ او وروغن
اندر چکانیدن سود دارد وروغن ترب وعصاره او با نمک خاصه اگر
تری می برا این سود دارد وانجیر فربه بگیرند وتخم از وی جدا کنند و
عسل اورا از پوست او بر دارند وبا خردل ومقداری نطرون بکوبند
وبلیتر کنند واندر گوش نهند وآب دریا گرم کرده اندر چکانند وخربق
سیاه وزهره بز با روغن گل اندر چکانند وبعضی طبیبان گفته اند
اهلیل را اندر سرکه باید جوشانید تا سرکه سیاه شود آن سرکه اندر

چکانیدن گرانی گوش زایل کند وانواگر ناگاه گوش کر شود طبیخ افسنتین
با زهره گاو واندر چکانند وزهره شبوط وزهره کسف با روغن بابونه
وروغن شبت وسرکه که خربق اندر وی بخته باشد نافع باشد وآن
راکه سبب گرانی گوش هجران اشتغال باشد نخست با ایارج فیقرا استفراغ
کند پس روغن بادام شیرین نیم گرم اندر چکانند واگر حاجت اندر روغن
بادام تلخ وروغن قسط وآب ترب با روغن گل آمیخته وجند بیدستر
با روغن گل اندر چکانند صواب باشد صفت حبی آزموده گرانی گوش
را که از سده واز خلط غلیظ واز باد تولد کند زایل کرداند بگیرند تربد
سپید تراشیده کوفته وبیخته بیست درم صبر شحم حنظل ده درم انزروت
دو درم ونیم کثیرا هفت درم هلیله زرد ده درم همه را بکوبند وحب کنند
چنانکه رسم است بر سبیل معهود بکار دارند شربت یکدرم وبباید دانست
که بوره با سرکه وانگبین وزهره بز با روغن زیت کرمان وروغن بادام
تلخ وآب پیاز با عسل وروغن زیت وخربق سپید که سیاه با روغن
سوسن با طبیخ افسنتین وجند بیدستر با روغن بلسان کرمان وروغن قسط
که با نفط سپید ودو قطره قطران بامداد وشبانگاه واین همه که یاد کرده آمد
همه انواع درد وگرانی گوش وطنین ودوی را که از ماده سود خیزد
سود دارد صفت قطوری که اندر چکانند کندر کداختنی که
بتازی علک الانباط گویند یک وقیه روغن خیری دو وقیه روغن بادام
تلخ هم وقیه همه را بجوشند بامداد سه قطره اندر چکانند وشبانگاه

سه قطره صفت طبیخی نافع که تبکمید بکار دارند بگیرند بابونه
وشبت وبرگ غار وانجا که برگ نباشد پوست حب الغار بکار دارند
که بجای آن بایستد ومرزنگوش وپودنه دشتی خشک وعاقرقرحا نیم
کوفته همه را اندر آب بپزند وبپالایند واندر میان کوسپند کنند
وبوپس کرد وبن گوش بر می نهند واگر بچه کرا اسفنج بدان تر کنند
وبرهند روا باشد ونطولها که اندر بیمارها سرد یاد کرده آمده است
بکار دارند صفت نطولی موافق بگیرند برگ بید وبابونه
واکلیل ملک وشبت وبیخ سوسن وسداب وبرگ غار وپودنه دشتی
وسعتر وزوفا خشک وجند بیدستر وشیح ومرزنگوش همه را اندر
آب بپزند چنان که رسم است وبکار دارند ونایره قمع اندر گوش نهند
وقمع را بر سر آفتابه سخت کنند چنانکه بخار آن بگوش میرسد وآواز های
قوی بگوش او میرسانند چون آواز بوق وغیران واگر کودکی طفل را
گوش گران شود مادر که دایه او بامداد سعتر ونمک اندرانی یکجا
بخاید وآب دهان یک قطره بگوش او چکانند واگر سبب گرانی گوش
شده باشد یا آماس وقرحه وبشره علاج هر یک اندر باب او یاد کرده
آید واستفراغ کران بس گرانی گوش کنند اندک اندک بتفاریق باید کرد
تا قوت بماند وبر نضج ماده وفا تواند کرد باب سیوم
اندر علاج سده انواع سده بعضی مادر زادی باشد وبعضی عارضی
وانچه مادر زادی باشد سر کوی نر باشد که استخوان بنا گوش که انواع استخوان

جری کویند و منفذ او از اندروی لغزنده است مصمت باشد و منفذ
آفریده نباشد و بعضی چنان باشد که منفذ آفریده باشد لکن بکوشت
آکنده باشد و محکم رسته و بعضی چنان باشد که بر ظاهر منفذ پوستی
پوسیده باشد و ز اندرون کشاده و خالی باشد و آنچه عارضی باشد و
آنچه بعضی چنان باشد که از قرحه کوشتی فزونی رسته باشد و منفذ
آواز بسته و بعضی را ثولولی بر آمده باشد و انواع دیکر چنان باشد
که سنکی و دانه اندر افتد یا حیوانی اندر شود و آنجا بمیرد تا شوخ بسیار
کرد آید اما آنرا که منفذ آفریده نباشد و آنرا که منفذ آفریده باشد لکن
بکوشت آکنده و محکم رسته باشد علاج نیست و دستکاری اندر آن عسر
باشد و آنرا که بر ظاهر منفذ پوستی پوسیده باشد و منفذ کشاده و خالی مانده
آوازهای بلند تواند شد و اکر انکشت بر منفذ زنند زخم انکشت بسمع اندر آید
علاج آن پوست را سوراخ کنند و منفذ بدید آرند و پلیته سازند
و بقلقطار سوده اندر کرانند و بدین منفذ فرو نهند تا بکذارد که جراحت
بر عین علی الجمله باید کذاشت که این منفذ که کشاده اند بسته شود و
آنرا که سده از کوشت فزونی باشد که از پس ریش رسته باشد علاج وی
آنست که پوست کوش را بنطرون و آب کرم می شویند مروی سوخته
و زنج سرخ بکیرند و هر دو را بسرکه بسایند سک اندر چکانند تا کوشت را و
ثولول را بسوزد و ریش کند پس ریش را علاج کنند چنانکه اندر موضع خویش
یاد کرده آید و آنرا که سنکی یا دانه اندر افتاده باشد قطرهٔ روغن نیم کرم اندر

بچکانند

چکانند تا چرب شود و کند پس که چیزی دیکر که عطسه آرد ببوینند تا عطسه
آرد و اندر عطسه نفس فرو کیرد تا آن چیز افتد و آنرا که شوخ بسیار کرد
آمده باشد روغن بادام تلخ اندر چکانند بشب وقت خواب و بامداد اندر کرمابه
شود و کوش بر تابه کرم بر نهند تا شوخ بکدازد و بیرون آید و اکر تخم سپند
آن و بوره بکوبند و پلیته سازند و بکوش اندر نهند و سر ببند بکدازد
پس بیرون کند شوخ بسیار بیرون آید و اکر بوره ارمنی با عسل آنچه بسند
بکوبند و پلیته کنند و همچنین سر ببند بکوش اندر بکدازد و شوخ بیرون
آید **صفت** اقراص خربق کوش را از شوخ و عصب حساس را از خلط غلیظ
پاک کند بکیرند خربق سپید دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران
سه مثقال همه را بکوبند و بسرکه بسایند و اقراص کنند بوقت حاجت اندر
سرکه حل کنند و بکوش اندر چکانند و روغن کرم کوش را پاک کند و
شنوائی باز آرد و آنرا که حیوانی بکوش اندر رفته باشد قطران اندر
چکانند تا زود بمیرد و عصارهٔ پودنه و عصارهٔ برک شفتالو باانکی
سقمونیا اندر چکانند و عصارهٔ ترب و عصارهٔ پیاز خاصه عصارهٔ حلجیال
سودمند باشد و همه زهرهای جانوران اندر چکانیدن آن حیوان بکشد
یا آب نیم کرم سخت نافع باشد اکر حیوانی اندر رفته باشد او را بکشد
و اکر کرم تولد کرده باشد این علاجها او را بکشد و پاک کند و طبیخ
افسنتین و روغن افسنتین اندر این باب سخت نافع باشد و از جمله تدبیر
که آزموده است آنست که دو درم شراب و سه درم عسل و یک درم روغن

کاو و سپیدهٔ خایهٔ مرغ بهم بزنند و نیم کرم کنند و پشم پارهٔ بدان تر کنند
و بکوش اندر آکنند و خداوند علت بر آن کوش تکیه کند و اندر خواب نشود
یکساعت پس آن پشم را از کوش بر باید پیک بار کرم بسیار بیرون آید و
الله اعلم

باب چهارم اندر آماس

که اندر بن کوش و ز اندرون کوش پدید آید آماسها که اندر بن کوش پدید آید
طبیبان آنرا ساب لادن کویند و این آماسها از جنس آماسها است که اندر
کوشتهای نرم افتد چون کوشت که اندر بغل دست و پیغوله راست و بیشتری
این آماسها بادرد باشد و آماسها که ز اندرون سوراخ کوش باشد با خطر
تر باشد و پیران آنرا مهلت بیش از آن دهد که جوانان را از بهر آنکه مزاج جوان
کرمتر و ماده او سوزان تر و حس او قوی تر باشد آماس او بدین سبب دردناک
تر باشد و آنجا که این همه اسباب جمع شود قوت احتمال نکند و پس از آن که ماده
پخته شود و سر کند قوت ساقط کردد و بیمار هلاک شود و آماسهای بن کوش
بعضی بحرانی باشد و بعضی نه و آنچه بحرانی باشد و علامتهای بحران خوب باشد
با سلامت باشد و آنچه پیش از نضج ماده بیماری و پیش از روز بحران بدید
آید سخت تر باشد و مادهٔ آماس بعضی را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی
را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه خونی باشد رنکش سرخ و رکها برخاسته و
بیش کرم باشد و آن کرانی خالی نباشد و آنچه صفرائی باشد لمس سخت کرم
باشد و درد او سوزان تر و قوی تر باشد و کرانی کمتر و آنچه بلغمی باشد
نرم تر و کرانی تر باشد و درد و جاهستر تر و آنچه سودائی باشد صلب باشد

ودرد

و درد او آهسته‌تر **علاج** بهیچ حال طلی و ضماد که ماده را باز کرداند نه
نشاید بر دخاصه اکر آماس بحرانی باشد لکن جهد باید کرد تا اکر آماس بحرانی
باشد لکن جهد باید کرد ماده بیشتر انجذاب کنند بهر حیله که ممکن کردد
از محجمه بر نهادن و مرهمها و ضمادهای تحلیل کننده بکار داشتن و اکر ماده
عسری کند فصد باید کرد تا الحتی کمتر شود و اکر ماده فرمان برداری کند او را
بطبع خویش باز باید کذاشت تا درد و تب زیادت نشود و اکر آماس درد
سخت باشد ضمادهای نرم بر نهادن چون بنفشه و خطمی و آب حلبه و ما
العسل و مانندان و اکر از اول بادرد سخت باشد خرقه بآب خوش نیم کرم تر
میکنند و بر می نهند و اکر سخت دردناک نباشد نمک کرم کرده بر می نهند
و اکر درد میانه باشد و سر بیرون آرد تخم کتان کوفته با ما العسل و خطمی و
بابونه با آب حلبه و خمیر با آب حلبه بر نهادن تا بر فوق می آید و تحلیل بآهستکی
میکند و اکر معلوم کردد که ریم نخواهد کرد و تحلیل نخواهد پذیرفت داروهای
بزاننده بر می باید نهاد ضمادی بزاننده **صفت** بکیرند آرد باقلی و آب کرنب و
آب بیخ سوسن بر بزند تا سطبر شود و لختی روغن کل بر افکنند و بر بیندکنند
کنند و بر آن موضع نهند و اکر حاجت آید که بشکافند کرمابه روند بعضی شاید
کرد و از پس آن که شکافته باشد داروهای پاک کننده بر نهادن و
سرکین کوسپند با پیه بط که پیه مرغ خانکی خاصیتی است اندر بزانیدن
و تحلیل کردن و آنچه با آب در دریا بجنبد بزاننده است و اکر مرهم شود صدف
سوخته با عسل بر نهند و مرهم همانند از زفت رومی و صقل و شوح

خاند بکس انکبین و صعتر و مغز کاو کوهی و علک البطم و بادرنگبویه کوبیده و پیه بز اهلی و کوهی و عاقرقرحا و سوبج و قردمانا و زیره و بلبل و بیخ سوسن و مغز کبک و مغز مرغ خانگی برازنده است و تحلیل کننده و اگر اماس سوداوی باشد علاج نخست بحجامت سر باید کرد چون مرهم کافور و آب عنب الثعلب تا اماس زیادت نشود یا سر را بآب کشنیز تر بسایند و طلی میکنند و تن از ماده سوداوی پاک کنند بمطبوخ افتیمون و مانند آن والله اعلم بالصواب

باب پنجم اندر درد گوش و اسباب و علامات و علاج آن

اسباب درد گوش و اسباب گرانی گوش یکسانست و اندر باب دوم ازین گفتار یاد کرده آمدست و بسیار باشد که سبب درد گوش تحویل کردن باشد از هوای بهوای دیگر و ناگاه بادی سرد بدو رسد و از بادهای سرد بیشتر تولد کند و اگر با ماده باشد بیشتری ماده بادناک باشد و صعب ترین دردهای گوش آنست که سبب آن اماس زاندرون گوش باشد و اگر با اختلاط عقل ادا کند ناگاه بکشد و مردم جوان طاقت این درد ندارد چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمدست و بیشتری روز هفتم هلاک شود پس اگر ریش کرد و ریم آمدن گیرد امید سلامت پدید آید و علامتها اندر باب گرانی گوش یاد کرده آمدست

علاج اگر اندر تن و دماغ خلطی باشد نخست استفراغ آن خلط باید کرد اگر ماده گرم باشد نخست رگ قیفال باید زد و طبیخ شراب آلو و شراب بنفشه و طبیخ خیارشنبر و حب بنفشه و طبیخ هلیله

و مانند آن نرم باید کرد و اگر ماده غلیظ تر باشد استفراغ بحب شبیار و قوقایا و ایارج فیقرا باید کرد و غرغره کردن پس از آنکه استفراغ کرده باشد روغن گل نیم گرم اندر چکانند و اگر درد سخت عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور اندر چکانند از بهر آنکه روغن بنفشه مرخی نیست و شیاف ابیض که بحتم اندر کشند با سپیده خایه مرغ که بشیر زنان که بآب کشنیز تر که باب عنب الثعلب اندر چکانیدن درد را ساکن کند و سپیده خایه مرغ را اندرین باب خاصیتی عجب است و هرچه بگوش اندر چکانند نیم گرم باید نه سرد شاید و نه گرم این اصلی بزرگست ازین غافل نشاید بود و شیر که از پستان اندر چکانند سخت نافع باشد و یکجزو روغن گل و سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و بگوش اندر چکانند درد بنشاند و خراطین اندر روغن گل جوشانند سود دارد و خراطین که می سرخست اندرین تر باشد و روغن کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و عصاره کدو و عصاره برگ کدو سود دارد و اگر درد و ضربان عظیم شود و بیم باشد که تشنج کند از چیزهای مرخی چاره نباشد و هیچ بجای روغن گاو کهن گرم کرده نیست و اگر بنفشه نیلوفر اندر آفتابه بجوشند و قمعی اندر سر او سازند بهندام و نایژه قمع اندر گوش نهند تا بخار آن بگوش اندر شود عصب را نرم کند و ضربان ساکن شود باذن الله عز و جل و اگر کار سخت شود بچیزی حاجت آید حذر کننده که قوت حس را لختی ضعیف کند تا حس الم کمتر یابد شیاف مامیثا و یکجبه افیون بشیر زنان سوده اندر چکانند و فلونیا و اقراص کوکب اندر

اندر چکانیدن روا باشد و افیون و جندبیدستر و زعفران بر یکجا باشیر زنان نیک باشد لیکن این همه بوقت ضرورت شاید و آن وقت باید که بیم غشی باشد و اگر ازین مخدرات مضرتی پدید آید جندبیدستر بسایند و اندر چکانند مدت سه روز این روغنها و داروهای ساکن کننده بکار دارند بعد از آن لعاب حلبه که لعاب تخم کتان که لعاب تخم مرو بشیر زنان اندر چکانند و بر روغن زیت عذب و روغن کنجد تازه بکمید میکنند و این چنان باشد که روغن را گرم کنند و اندر میان گوسد میکنند و بر گوش و حوالی آن می نهند و هر ساعت قطره روغن نیم گرم اندر چکانند و اگر که سرما و باد سرد رسیده باشد روغن سداب و روغن سنت و روغن حب الغار و روغن اقحوان و روغن بیدانجیر و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن بلسان و روغن زیت سرانداروی چکانند اندر چکانند و مقدار دانگی غالیه اندر یک مثقال روغن مارحل کنند و بگوش اندر می چکانند و بسیار باشد که شخصی را سرما رسد و باد سرد بگوش بر دند و درد خیزد و این شخص شراب خوردن عادت دارد و شراب صرف قوی بخورد و بخسپد از خواب بی گزند خیزد و اگر سبب درد ماده بادناک باشد این روغنها که یاد کرده آمد سود دارد و علاج طنین و دوی و آوازهای در روغن سپید علاج او باشد اندر باب جداگانه یاد کرده آید و کاورس و نمک و نمد گرم کرده بر نهادن و آب سداب و آب مرزنگوش با عسل گرم با روغن سوسن اندر چکانیدن سود دارد خاصه اگر جندبیدستر اندر روغن بخته باشد و روغن زیت حصاکر زهره ماهی اندروی جوشانیده و روغن

کردم که اندر علاج سنگ مثانه یاد کرده آید سود دارد و اگر ماده سخت تر باشد زهره گاو بز را با روغن بجوشند تا زهره برود و روغن بماند و اندر چکانند و اگر که امید باشد پیه روباه کداخته نیم گرم کرده و مرهم باسلیقون با روغن گل و پیه بط و پیه مرغ خانگی اندر چکانیدن سود دارد و انگبین و صعتر و روفا از هر یکی راستاراست بهم بسرشند و گرم کرده اندر چکانند

صفت مرهمی برازنده یکرنه مرداسنگ اسفیداج از هر یکی یک وقیه کندر کرد آسیاده ساح از هر یکی سه وقیه روغن زیت نیمن پیه بز تازه یکمن روغن کتان چندانکه کفایت باشد پیه را با روغن بگدازند و داروها بدان بسرشند بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و اندر چکانند و اگر اندر آب حلبه نیم گرم حل کنند روا باشد و هرگاه بخته شود و سر کند و علاج ریشها که اندر باب آینده یاد کرده آید بکار دارند و اما درد گوش که از اماس بیرونی باشد از خطر ایمن باشد اندر اضمادی از ارزجی و باقلی و بابونه و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک بر روغن بنفشه و آرد کرم سه سته بر نهادن سود دارد

باب ششم اندر علاج ریشهای گوش

کسی را که اندر گوش ریش باشد تدبیر لطیف و طعامهای عذب باید فرمود که از وی غذای پسندیده خیزد و از هر چه اندر کیفیتی بد باشد و از وی غذای ناپسندیده خیزد پرهیز باید کرد و ماده را بجانب بینی باید کشید بعطسه و غرغره و اما ریش گوش اگر از بیرون منفذ او از باشد و بظاهر نزدیک باشد و میتوان دید

آنرا بسر که ممزوج یا آب کرسنه ممزوج که ماء العسل که بخرمی باید
شست واکر بوک صدی حو کل سرخ اندر آب بوند وانکبین اندرین آب کنند
وبدان بشویند نیک باشد وشستن چنان باشد که اسفنج که خرقه بدین
غسولها تر میکنند وسطح ریش را بدان تر میکنند واکر زاندرون تر
باشد وشوان دید قطره قطره اندر میچکانند وباز بیرون می کنند اندر
یکروز چند بار اندر چکانند وچون شسته باشد وپاک کرده دارو های
خشک اندر باید دمید چون زاک سوخته ومانند آن صفت داروی
خشک کننده بکیرند صبر وانزروت وکندر دم الاخوین خبث الحدید زنکار
از هر یکی راستا راست بهم را بکوبند واندر سرکه حل کنند وبلیته بعسل آلوده
کنند وبدین دارو اندر کرانند ونیم کرم کنند وبکوش فرو نهند ومرهم
ونرد آب که همی بالاید باز نشاید داشت مکر که از اندازه بیرون شود
لکن می باید بست وپاک میکرد وبچیزی بایدشت که اندر روی قوت ردودن و
قوت باز داشتن باشد چون عصاره برک زیتون باعسل وچون مر اندر آب
حل کرده وبا روغن کل آمیخته وآنرا که قرحه هنوز تازه باشد وزاندرون سفید
آواز باشد شب یمانی بکیرند وبر کفچه آهنین بر سر آتش نهند تا خشک شود
وبکوبند نیم ازین شب یکدرم ومرصافی یکدرم کوفته وبیخته با انکبین
بسرشند واندر چکانند وآب غوره با انکبین وشیاف مامیثا با سرکه وصبر
ومر با عسل که با شراب ومرهم اسفیداج با مرهم باسلیقون آمیخته اندر چکانند
سود دارد صفت مرهم اسفیداج بکیرند مرداسنک کوفته وبیخته یکدرم

روغن زیت یکمن مرداسنک با روغن زیت بهم بزنند وپنج من سرکه بستانند
واندک واندک بروی می چکانند ومی زنند تا قوام راست کیرد وبسته شود
صفت مرهم باسلیقون بزرک رسخ شابور ابن سهل ریشهای جمل
که کرم نباشد سود دارد بکیرند موم سمن رفت سب وقنه وهیچ از
هر یکی چهار را وتیر علک الانباط چهار وقنه روغن زیت چندانکه حاجت باشد
صفت باسلیقون بزرک بنسخه سابور ابن سهل رساح رفت موم از هر یکی
پنج استار با وزد چهار درم روغن زیت چندانکه حاجت باشد صفت
باسلیقون خرد موم برساح رفت از هر یکی استار راست روغن
زیت چندانک حاجت باشد در روی که ریشهای تازه را بزانند وبر دارند
ودرست کند بکیرند صفت دم الاخوین کفک دریا انزروت بوره ارمنی
مرکند وشیاف مامیثا از هر یکی راستا راست بکوبند وببیزند بوقت حاجت
بلیته برمیلی باریک بپچند وبانکبین مصفی تر وبزنند واین دارو
برین بلیته کنند وبکوش فرو نهند وانراکه ریش کوش درد کند مر و
صبر وزعفران با روغن بادام اندر چکانند واکر حاجت آید اندک افیون
باوی بیامیزند واندر چکانند واستخوان هلیله وبار وهرد وسوخته با
روغن حیری ودردی روغن کتان اندر چکانند وانراکه ریش دور
فرو باشد وکهن وتباه کشته بود علامت وی آنست که سفیدا وفراخ
شود وباشد که استخوان برهنه شود ونزد آب کنده می بر آید علاج
وی قطره آنست با انکبین آمیخته وزهره کلاغ که بتازی غراب کویند

باشیرزنان آمیخته وزهره کسف که بتازی السلحفاه کویند مع باشیرزنان
وبلیته که از فرد مانا ورطوبت وعسل انجره ساند بحیها انجره ازوی جدا
کرده نخست شوخ پاک کنند پس این داروها بکار دارند وتوبال عوزد بنج
وعسل وسرکه اندرین باب داروی قوی است وخبث الحدید سوده
همچون غبار وانرا چند بار بریان کرده واندر سرکه جوشانیده تا بقوام
عسل شود داروی آزموده وخشک کننده وپاک کننده است وانراکه
ریش سخت بلید وشوخناک باشد مرهم زنکار واین مرد ودارو که
یاد کرده آمد سود دارد صفت مرهم زنکار بکیرند زنکار وتوبال
مس از هر یکی چهار درم عصاره کندناک وقدر انکبین مصفی یک وقیه
بسرشند چنانکه رسم است وانراکه ریم وبلیدی بسیار آید بلیته بزهره کاو
تر کنند وبکوش فرو نهند جالینوس میکوید بول کودکان نارسیده
اندر پوست انار کرم کنند واندر چکانند درد کوش را که ازوی ریم
بسیار آید سود دارد واکر مدتی دراز ریم همی آید ودرد میکند باید شور
اندر آب برند وان آبرا اندر چکانند وآب کندنا چکانیدن وبسد بیخ
با روغن کل اندر چکانیدن ومرهم بصری اندر چکانیدن ریش را بشوید وپاک
کند صفت مرهم بصری بکیرند زنکار وکندر وسرکه وانکبین از هر یکی
راستا راست وبپزند وبلیته بدان تر کنند وبکوش فرو نهند وکروهی
این مرهم را بدین صفت کنند بکیرند انکبین هشت درم سرکه هفت درم
زنکار وکندر از هر یکی دو درم انکبین را با سرکه بپزند وکفک بر دارند

وزنکار وکندر سوده بدو بسرشند وبکار دارند واکر فصل تابستان
شود وریم کنده شود وکرم تولد کند علامت وی آنست که خارش کند
وباشد که کرم با ریم بیرون آید وآب شفتالو وآب بوی دیوانه وآب برک شفتالو
با بوره اندر سوده چکانند کرم را بکشد وروغن مغز شفتالو تلخ با
زهره کاو وخربق وسقمونیا با سرکه کرمانرا بکشد وبیرون آرد واکر
خشک ریشه بر آرد وریم باز ایستد وبدان سبب دردی قوی تر
شود روغن کل اندر چکانند تا خشکریشه بیوفتد پس داروها کرم را
پاک کند وکوشت رویاند اندر چکانند وانراکه خون همی بر آید مدتی که فقه
باز باید داشت مکر که سخت افراط باشد از بهر آنک ممکن است که دفع
طبیعت باشد بطریق بحران همچون رعاف وممکن است که سر وبن
ممتلی باشد ورکی کشاده شود وآب لسان الحمل ناامامیا اندر چکانند
خون باز دارد وعصاره عصا الراعی خشک است وخون باز دارد وعصاره
باد روج داغ کننده است وخون باز دارد ~~وعصاره باد روج داغ~~
ومزایره خر کوش بسرکه اندر حل کرده اندر چکانند وشیاف مامیثا و
حضض اندر چکانند خون باز دارد واکر خون اندر کلوس رهند آب
کندنا وسرکه نیم کرم اندر چکانند والله اعلم بالصواب

باب هفتم اندر طنین ودوی
وآوازهاء دروغین که در کوش مردم افتد وانرا سببی بیرونی

قیاس طنین و آوازهای در روغین یا گوش قیاس خیالها در روغین است با چشم
واز بهر آنک سبب حدوث آواز و سبب شنیدن آن موج هوای بیرونی
که از قوت دفع سخن کش سخن گوی بموج کند و بذیرفتن آن اشکال حروف
و رسیدن آن بگوش شنونده و اندر آمدن بتجویف گوش و هوا که زاندرون
بتجویف است دفع کردن جنبانیدن و انرا بشکل خویش گردانیدن واجب کند
که سبب این عارض هم حرکت هوا باشد لکن حرکت هوای زاندرونی نه مانی
دفع هوای بیرونی و هوای زاندرونی همچون هوای بیرونی با بخار آمیخته
است و حرکت هوا و بخار زاندرونی از دو بیرون نباشد یا حرکتی باشد
آهسته که هوا و بخار ان مقدار حرکت خالی نباشد یا حرکتی باشد قوی و هم
چنان که بعضی مردمان که رطوبتها و طبقهاء چشم ایشان صافی باشد خیال
که از اجزاء کوچک ارضی ترکیب افتد پیوسته همی بینند و پیش چشم ایشان
بدید همی آید و دیگران که چشمهای ایشان همچنان درست و با سلامت باشد
آن خیالات نه بینند بعضی مردمان سر که دماغ ایشان صافی و حس سمع و حس
شم ایشان قوی باشد پیوسته سبب حرکتی آهسته که اندر هوای زاندرونی
افتد اندر گوش خویش آوازی در روغین همی شنوند و بویهای ضعیف همی
یابند و این را ذکاء الحس گویند یک سبب از اسباب طنین و دوی ذکاء
الحس است و این بیماری نیست و سبب دوم ضعف قوت است و حال
خداوند ضعف قوت همچون حال خداوند ذکاء الحس است از حرکت آهسته

که یاد کرده آمد همچنان منفعل شود و طنین و دوی تولد کند و این
حال مردم ناقه را باشد و این نیز بیماری نیست و ابخره بیرون این
دو نوع باشد و بعضی بمشارکت معده و دیگر اندامها بود و بعضی بیماری
گوش بود خاصه و جنبانیده بخار و موج افکنند اندر هوا که زاندرون گوش
است قوی تر باشد و این جنبانیده اما بادی باشد که اندر حوالی سر و
گوش افتاده باشد و اما جوشیدن صدیدی باشد که از قرحی
بالاین و زاندرون گوش جمع میشود و اما حرکت کرمها باشد که اختلاج
کنند و اما امتلاء رگهاء سر و تن چنان که از پس مستی و خفتن از پس طعام
پدید آید و اما اضطراب و سوء المزاج گرم که اخلاط را بجوشاند و بخا
رات را بجنباند چنانکه بعضی بیماران باشد اندر ابتداء نوبتهاء تب و
و اما قوتی که ضعیف کرده شود و بدان سبب اندر دماغ اضطرابی
پدید آید و اما افتادنی یا زخمی که بر سر آید و اما خوردن داروی که بخارها
بجنباند و بجانب دماغ بر آرد چون بلبل و مانند آن و خوردن طعامی که
ازوی بخارها خیزد و بجانب دماغ بر آید و هوای گوش را و بخارهای
ساکن را بجنباند و اضطراب پدید آید و گاه باشد که اندرین هیچ اضطرابی
نباشد لکن بخاری غلیظ لزج تحلیل همی پذیرد و از حرکت تحلیل طنین
و دوی تولد کند ابخره بوقت پری و تهی معده و بوقت
آسایش و بوقت حرکت و اندر گرما و سرما کاهد و میفزاید بمشارکت
همه تن که بمشارکت عضوی باشد و بیشتری بمشارکت معده باشد

و ابخره همیشه بر یک حال باشد نکاهد و نفزاید ماده آن اندر سر بود
و انزاکه آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ باشد نشان آن بود که
ماده بخار از همه تن یا از عضوی بر دماغ میشود و اگر آواز جوشیدن
دیگ تب و قشعریره باشد نشان آن باشد که اندر گوش قرحه است و این
آواز آواز جوشیدن ریم و صدید است و اگر همچون آواز درخت باشد
نشان آن که بادی اندر سر و گوش افتاده است و اگر آواز چنان باشد که
ضعیف میگردد و باز بلندتر میشود نشان آن باشد که خلطی غلیظ تحلیل
می پذیرد و انواع دیگر از اسباب ان علامات آن باشد خداوند
این عارض را از مقام کردن در گرمابه و آفتاب و نزدیک آتش نشستن
و از حرکتهای عنیف و از قی کردن و آواز بلند کردن و بسیار گفتن و
قرآن و غیر آن با آواز بلند خواندن و از طعام بسیار خوردن و از طعامها
بخارناک پرهیز کردن و طبع نرم باید داشت و انزاکه سبب عارض
امتلا باشد استفراغ باید کرد و از پس استفراغ تدبیر لطیف کردن
و انزاکه عارض بمشارکت عضوی که بمشارکت همه تن باشد نخست
تدبیر استفراغ آن عضو و تن پاک کردن باید کرد پس دماغ را
بروغن مورد قوت دادن و گوش را روغن بادام اندر چکانیدن و نیکو
در خورد مزاج تدبیر و علاج کردن چنانکه معلوم است و انزاکه عارض
اندر ابتداء نوبتها تب پدید آید بعلاج تب مشغول باید بود و انزاکه سبب
عارض جوشیدن ریم و صدید باشد علاج او علاج ریش گوش باشد

و انزاکه سبب ضعف باشد مزاج با اعتدال باز باید آورد و انزاکه این عارض
از پس برسام پدید آید تدبیر ناقهان باید کرد و عصاره افسنتین و روغن
بگوش اندر چکانند و سرکه و روغن سوسن اندر چکانیدن سود دارد
قرصی آزموده که اندرین عارض سود دارد بگیرند خربق سپید سه درم
زعفران پنج درم نطرون ده درم همه را بکوبند و اقراص کنند و انزاکه
سبب خلطی غلیظ لزج باشد این قرص که یاد کرده آمد سخت سود دارد و طبیخ
برگ حب الغار اندر چکانید و قرنفل نیم درم و مشک دانگی بسایند نرم و باب
سداب و مرزنگوش اندر چکانند و افسنتین و مرزنگوش و شیح و پودنه و
سعتر را اندر آب بجوشانند و سر بخار آن دارد پس از آن که نخست نوبتها یا
استفراغ کرده باشد و انزاکه سبب ذکاء الحس باشد روغن گل با سرکه هم بجوشانند
با سرکه برود و روغن بماند تا اندکی افیون اندر چکانند و حب الصنوبر و
جند بیدستر با سرکه بسایند با اندکی افیون و بروغن گل اندر چکانند

باب هشتم اندر علاج کوفته شدن گوش اندر زخمی که بر وی آید

بقراط انرا علاجی بفرموده است و دیگر از طبیبان
فرموده اند از صنوبر و مرو اقاقیا او کنند و با سرکه و سپیده خایه مرغ سرشته
و از مغز نان با انگبین سرشته

باب نهم اندر تدبیر کردن آب که بگوش اندر شود

اگر در حال که اندر گوش شود
لختی آب بکف بر گیرد و گوش بران آب نهد و کف را بر گوش بفشارد تا از این
آب لختی دیگر بگوش اندر شود و بدان آب نخستین بپیوندد و بیک پای می جهد

پس یکبار دست از گوش بر ربایند هر دو آب یکبار بیرون آید و اگر

بابونه که بتازی اقحوان گویند بگوش اندر نهند و بر هم نهند صواب باشد و

گاه باشد که عطسه و سرفه ران را بر افکنند و شیاف شبت که بهاف بادیان

بکنند مقدار یک بدست و پنبه بر یک سر او بتحد و بروغن چرب کند

و بر افروزند و دیگر سر بگوش فرو نهند و کرد اکرد او بموم بکیرند

و صبر کند تا بسوزد چندانکه تپش آتش بگوش رسد پس یکبار برکشد

و روغن اندر چکانیده و شیر زنان آب را از قعر گوش بر سر آرد و بیرون آرد

و آنرا که درد و آماس تولد کرده باشد ضمادی سازند از پوست خشخاش

و اکلیل الملک و بابونه و بنفشه و خطمی و برگ نان و آرد جو بشیر زنان بسرشند

و برین گوش نهند والله اعلم بالصواب گفتار چهارم

اندر احوال بینی و بیماریها و اسباب بیماریها و علامات و علاج آن

باب نخستین اندر آفتها که اندر

که اندر بویای بپدید آید و اسباب و علامات و علاج آن آفتهای حاسه

بویایی سه نوع است یکی آنکه باطل شود و دوم آنکه باطل نشود ضعیف شود

سیوم آنکه از حال طبیعی بگردد و این دو گونه باشد یکی آنک بوی‌های خوش

او را خوش و از بوی خوش نفرت گیرد دوم آنک پیوسته بوی ناخوش همی

یابد پی آنک از بیرون بدو میرسد این آفتها سه راست یکی سوء

المزاج دوم سده سیوم زخمی و آفتی که از بیرون باستخوان بینی رسد

و مصفاه را که سفنج بویها است بشکند و اندر هم نشاید اما سوء المزاج از

دو بیرون نباشد ساده باشد که یا باده که اندر جز و پیشین دماغ گرد

آید یا اندر آن دو فن وی که آن را الحلمتان گویند و گاه باشد که سبب

سوء المزاج گرم و سرد باستعمال داروها باشد که بر بینی اندر چکانیده باشد

یا اندر هوای سرد از اعتدال گذشته و مقام کرده باشد و اما سده

خالی نباشد از آنکه اندر مصفاه باشد که اندر باب تشریح دماغ یاد کرده است

یا اندر عشاکر تا اندرون مصفاه باشد خلطی غلیظ یا بادی غلیظ گرفته شود

یا آماسی اندر سفنج تولد کند یا گوشتی فزونی بروید و این گوشتی باشد

سپید هم چون جانوری که او را بسیار پای گویند یا رطوبتی از سر بینی فرود

آید و بدین مجریها اندر ماند و آنرا زکام گویند و اسباب و علامات و علاج

اندر جایگاه خویش یاد کرده آید ان شاء الله عز و جل علامتها اندر که دم زدن از

راه بینی دشخوار باشد و آواز گوفته و گران شود نشان سده باشد و آنرا که

سوراخ بینی گشاده و پاک باشد و از انواع سوء المزاج اندر دماغ هیچ نباشد

و تبها که عادت است از بینی نمی بالاید و حس بویای باطل گردد باید

دانست که سده زاندرون مصفاه است و آنکه تبها همی بالاید و اندر بینی

سده نیست و حس بویای ضعیف است که باطل گران حال طبیعی گشته است باید

دانست که آفت اندر دماغ است علامتها مزاجهای ساده و یا ماده طلب باید

باید کرد چنانکه معلوم است و اندر بیماریهای سر یاد کرده آمده است و آن

را که پیوسته اندر بینی همی ماند پی آنک از بیرون بدو میرسد باید داشت

که اندر سفنهای بینی او خلطی عفن است هم بدان علامتها که اندر بیماریهای

سر یاد کرده آمده است شوان دانست که خلط عفن کدام است و گاه باشد که تری

سر بینی فرود آید و زاندرون بینی را بسوزد و ریش کند و ریشی بر وی

و گنده شود و آن سوای که از بیرون بدو رسد از حال بگردد و گنده

شود باخراوند علت هیچ بوی خوش نیابد و جز گند بدو نرسد و هم بیماری

که اندر بیماریها حادث بوی مشک یا بوی وحل و گل تر و بوی روغن گاو

و همی یابد بی آنکه از بیرون بدو میرسد و بیمار بیحال باشد و علامتهای

بد ظاهر میشود باید دانست که مرگ نزدیک است علاج اگر سبب علت

سوء المزاج دماغ باشد تامل باید کرد سوء المزاج ساده است که با ماده

اگر ساده باشد علاج آن نطولها و بخارها کفایت بود چنانکه اگر سوء المزاج

گرم باشد نطولی سازند از بنفشه و بابونه و گل سرخ و برگ نیلوفر و برگ

بید همه را اندر آب بجوشند و آن آب بر سر او می ریزند و سر بخار آن همی دارند

و اگر سنگی گرم کنند و سرکه بر وی چکانند و بینی بخار آن دارد تا بخار به

بینی او بر آید سود دارد و اگر سوء المزاج سرد باشد نطول از بابونه و

اکلیل الملک و صعتر و سیسنبر و درمنه ترکی و مرزنگوش سازند و صعتر و

سداب و پودنه بسرکه بجوشند و بینی بخار آن دارد و تبهای دیگر موافق

آن کنند و اگر سوء المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا ماده علت کدام خلط

است نخست باستفراغ آن خلط مشغول باید بود چنانکه اندر علاج بیماریهای

سر یاد کرده آمده است پس نطولها و بخارها بکار داشتن و عطسه و غرغره

فرمودن و اگر سبب باطل شدن حس بویایی سده باشد علاج بدارو های

گشاینده باید کرد و سعوطها و نطولها بکار داشتن صفت داروی

گشاینده بگیرند کرانشته عراقی و اندر آفتاب خشک کنند و آنرا بوقت حاجت

با آب مرزنگوش حل کنند یا آب چکنند و بینی اندر چکانند صفتی دیگر

بگیرند زرنیخ سرخ و بورنه دشتی و بسایند نرم و اندر بول اشتر عرابی کنند

و اندر آفتاب نهند و هر روز دو بار بجنبانند و بگذارند تا خشک شود و

اگر بول دو بار تازه کنند قوی تر باشد چون خشک شود آن را همی بول

اشتر تر کنند و مقدار یک درم بر آتش افکنند و قمع در سر آن نهند و

سوراخ بینی بر سر نایژه قمع نهند تا دود بر بینی بر شود صفت دیگر

بگیرند خربق سیاه و بورنه و شونیز همه را نیک بسایند و با زهره گاو بیا

میزند و بر بینی اندر چکانند داروی دیگر بگیرند زهره کلنگ و شونیز و شحم

حنظل و خربق سپید از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و ببیزند و شیاف

کنند بر شکل عدس بوقت حاجت بروغن مرزنگوش بسایند و بر بینی اندر

چکانند و هر گاه که چیزی بر بینی اندر خواهند چکانند نخست بفرمایند تا خداوند

علت دهن بر آب کند و به پشت باز خسپد و سر پس باز افکند و در گوی

تو کرده با آب گرم بر سر او نهند پس دارو اندر چکانند تا کار دارو تمام آید

و کندر سوده اندر دمیدن سود دارد و سیسنبر و مرزنگوش سوسته

بوییدن و سعد خشک و کندر بر آتش بر افکندن و بینی بخاران داشتن

سود دارد وسده ضعیف را شونیز بسرکه تر کرده دو سه روز پس بریان کرده وکوفته بوییدن کفایت باشد وهرگاه که از بس داروی که اندر بینی چکانند بینی بسوزد قطره دو روغن گل اندر چکانند تا سوزش بنشاند واب گرم برسر او ریزند وحسوی کرده دهند تا بیاشامد وانرا که سبب سده بادی غلیظ باشد که بمنفذها مصفاه اندر ماند بگیرند بلبل سپید وهزار اسفند و بکوبند نرم وبا روغن بادام تلخ گوی بر بینی اندر چکانند وبخار صعتر وبخار سداب وبوده نیز بسرکه بخته سود دارد وانرا که سبب سده بواسیر باشد یا گوشت فزونی علاج آن اندر جای جداگانه یاد کرده آید وعلاج سده زکامی ونزله یاد کرده آمد وعلاج ریش وگند بینی هم اندر جای جداگانه یاد کرده آید وانرا که حس بوی خوش نمی یابد وحس بوی ناخوش باید چند پیدستر بوییدن وسوده آن را بر بینی بر می کشیدن سود دارد وانرا که حس بوی ناخوش نمی یابد وحس بوی خوش نه باید مشک بوییدن وبر بینی بر کشیدن سود دارد والله اعلم

باب دوم اندر گندی بینی واسباب وعلاج آن

اسباب آن پنج گونه است یکی آنکه بخار عفونت از سینه وشش ومعده وبوی دهان وبینی ناخوش کرده دوم آنکه خلطی تیز اندر منفذهای بینی عفن کرده وگوشت بینی را بسوزد وریش کند وریش کنده شود سیوم آنکه خلطی بد اندر استخوان مسامی که آنرا مصفاه گویند گرد آید وآنجا عفن کرده چهارم آنکه استخوان مسامی سبب فرود آمدن خلطهای بد وعفونت بپوسد وتباه شود وعلاج این دشخوار باشد پنجم آنکه

اندر بینی بواسیری باشد عفن گشته **علاج** آنرا که بخار عفونت از سینه ومعده می آید نخست سینه ومعده پاک باید کرد وانرا که از عفونت اندر مصفا یا اندر جایها باشد نخست بتنقیه دماغ مشغول باید بود وبس داروها که منفذها را پاک کند وبر دایم بکار داشتن وغرغره کردن وانرا که سبب علت ریش بینی باشد که ناسور بینی علاج اندر جای جداگانه یاد کرده آید واما دست بینی وپاک کردن منفذها چنان باید که هر وقت که داروی بکار خواهند داشت نخست بینی را بشراب ریحانی بشویند وانرا بر بینی بر کشند وداروها که بر بینی بر کشند اندر دمند وانچه بر بلیته کنند وبر وا اندر نهند داروها باید که از سعد وسنبل وگل ونسرین وقصب الذریره وحماما وقرنفل وبرگ مورد وبرگ گل سرخ وصبر ومر واقاقیا ومامیثا ومارو وسک وکافور ومشک سازند مفرد و مرکب **صفت** داروی که اندر دمند بگیرند قصب الذریره گل نسرین از هریکی یک درم سعد وسنبل از هریکی چهار دانگ برگ مورد نیم درم همه را بکوبند نرم واندر دمند **صفت** دیگر بگیرند مر حماما اقاقیا از هریکی دانگ راست بکوبند وبانگبین بسرشند وبلیته بدان بیالایند وبر بینی اندر نهند **صفت دیگر** بگیرند برگ مورد وقصب الذریره گل نسرین وقرنفل از هریکی یک درم مر وماز واز هریکی نیم درم مشک چهار حبه کافور چهار حبه قلمیا ونمک اندرانی از هریکی چهار قیراط همه را بکوبند وبلیته با انگبین فرو برند وبدین داروها اندر کرده باشند وبر بینی اندر نهند وبهترین علاجی اندرین علت آنست که بول خر اندر بینی چکانند آزموده است وسود

مندی است که خلاف نکند وعصاره بود نیز سودمند است واقراص اندروخورده که تریاق بزرگ اندر بکار آید بشراب انگوری بسایند واندر چکانند ودارسعان وخربق سپید کوفته وبیخته وصدف سوخته اندر دمیدن وعود بلسان کوفته وبیخته اندر دمیدن سود دارد وانرا که مادهٔ عفونت اندر مصفاه باشد خردل کوفته اندر سکنگبین بریوی حل کنند و بدان غرغره کند وبدان غرغره دیگر کند بدین صفت بگیرند سنبل وسعد وقرنفل وسک ومر همه را بشراب ریحانی اندر پزند وبدان غرغره کنند وانرا که ماده اندر دماغ باشد بر میان سر داغ بر نهند واگر برابر گوش چنین که میل بسوی صدغ دارد از هر سوی دو داغ بر نهند سودمند باشد

باب سیوم اندر ریش بینی

ریش بینی سه گونه باشد یا خشک وخشکریشه بر می آرد یا بثرهای کوچک باشد یا ریشهای بد باشد وگنده شود باید دانست که بینی عضوی است تر تر از گوش وخشک تر از چشم بدین سبب داروها گوش باید که میل بخشکی دارد وداروی چشم باید که میل بتری دارد وداروهای بینی میان این وان باشد وهرگاه که علاج بخواهند کرد نخست رگ قیفال رگ بینی است باید زد یا بر پس سر حجامت کردن واگر سر وتن سخت ممتلی باشد پس از فصد وحجامت حب قوقایا اگر حب ایارج کرده صبر باید خورد تا سر وتن از ماده بد پاک شود اما ریشهای خشک که با خشکریشه باشد موم روغن که از موم سپید مصفی ومغز ساق گاو وروغن نیلوفر روغن بنفشه کرده روغن گل سازند همی باید مالید واگر روغن ارزیت الفاق

افتاد بهتر باشد وزیت الفاق ارغوره زیتون گیرند واگر ریش سخت خشک باشد کثیرا کوفته وبیخته ولعاب اسبغول ولعاب خطمی روغن بنفشه بهم بزنند وطلی کنند نخست کثیرا اندر لعاب کنند تا تر شود وبمالند تا حل شود پس روغن بر چکانند وبهم بزنند **صفت** موم روغنی دیگر بگیرند روفاترو پیه بط وپیه مرغ ومغز ساق گاو وموم زرد واندکی انگبین همه را بگدازند وبسرشند چنانکه رسم است **صفت** طلی دیگر داروی بلیله زرد بروغن بنفشه بسایند وطلی کنند وبثرها را از روغن مورد وروغن گل وموم سپید مصفی ومرداسنگ وگلاب وسرکه مرهم سازند وطلی کنند طلا **صفت** طلی دیگر بگیرند سرب سوخته وشراب کهن وروغن مورد همه را بهم بسایند و بر آتش نرم بپزند تا سطبر شود واندر ضماد مسین بکار دارند واگر تعبیه کرده اندرین طلی سفیداج ومرداسنگ زیادت کنند واگر ریش کهن گردد بگیرند مرداسنگ چهار درم شب یمانی چهار درم سداب تر ده درم همه را با روغن مورد بسایند ومرهم کنند وریشهای تر وشوخناک را بگیرند آب انار ترش واندر دیگ مسین بپزند تا بقوام باز آید وبلیته بدو آلوده کنند وبر بینی فرو نهند **صفت** مرهمی که ریشهای بینی را پاک کند بگیرند زاگ سیاه وقلقطار ومر از هریکی هفت درم قلقدیس شش درم شب یمانی زراوند گرد ماز وتوبال مس از هریکی چهار درم کندر یکیه همه را بکوبند وبپزند نرم واندر مقداری ده استار سرکه بپزند تا بقوام انگبین شود وبلیته بدو آلوده کنند وبر بینی اندر نهند **صفت** داروی دیگر

ریش بینی پاک کند وخون آمدن از بینی باز دارد بکیرند شب یمانی وصرو نیج
از هر یکی چهار درم زراوند دو درم قلیاسیم دو درم مارو یک درم روی
سوخته یک درم ونیم کهربا رو وکلنار از هر یکی سه درم بوره ارمنی یکدرم و
نیم زاک سیاه وقلقطار وملعدس از هر یکی دو درم سرب سوخته سه درم
کندر سه درم همه را بکوبند وبیزند وبسرکه بسایند چنانکه بقوام انکبین
باشد وبدین پلیته ترکند وبر بینی اندر نهند وبعصاره جکندر شستن وپلیته
بدان ترکردن وبر بینی اندر نهادن شما وبادا روهای دیکر سود دارد و
اقراص اندر خوردن کامی بشراب حل کرده وکامی بسرکه سود دارد

باب چهارم اندر ناسور بینی وکوشت فزونی

ناسور بینی دو کونه است یکی کوشتی باشد نرم وسپید بی درد و
بی انک از وی تری بپالاید دوم کوشتی باشد سرخ وتیره وبادرد ناک
واز وی زرداب کندم همی پالاید وبسیار باشد که اندر بینی کوشت فزونی
آید رنک او تیره وسخت باشد وکام برآماس کیرد آماسی صلب وکمان افتد
که ناسور است وان سرطان باشد فرق میان ناسور وسرطان آنست
که ناسور بیشتری از پس سرسام ونزله مزمن بدید آید ونرم باشد
وکاه باشد که دراز کردد وسر از بینی بیرون آرد وکاه باشد که دراز
کردد بکام فرود آید وسرطان وصلب باشد واز وی هیچ تری نپالاید
وسبب صلبی وکشیدکی بادرد باشد واعراض سودائی بران کواهی دهد
طریق علاج ناسور دو است یکی دارو دیکر دستکاری وبریدن وتراشیدن

اما از داروها داروی که آن پاک کند بی درد وبیخ لکن بروزکار دراز
تر آنست که انار شیرین تازه بکیرند وبا پوست بکوبند وبفشارند وآب
او را باثفل او نیم پخته کنند ویکروز اندر طاسی سپین کنند وبکذارند
روز دیکر ثفل او را از وی جدا کنند وبکوبند نرم وبسایند واز وی
شیاف کنند وهم باب او ترمیکنند واندر بینی می نهند واکر اندرین شیاف
بوقت بخش اندکی نوشادر درافکنند قوی تر باشد واکر انار ترش اره
خاص نباشد پوست انار بکوبند واندر آب انار دان بزنند روا باشد
داروی دیکر بکیرند اشان هر یک جزو وعصافی یک جزو و
هر دو را بسایند وپلیته کنند از کتان وبسرکه انکوری ترکنند وبدین
دارو اندر کردانند وبینی اندر نهند داروی دیکر بکیرند کوز
سرو که تاری چون السر وکوبند وانرا با انجیر بکوبند وپلیته کنند و
بینی اندر نهند کوز سرو وچون انجیر وچون داروی دیکر
بکیرند بوده کوبی خشک وبکوبند وبیزند وپلیته هم باب بوده کرده سرکه
یا بشراب ترکنند وبدین بوده کوفته اندر کردانند وبه بینی اندر می
نهند داروی قوی بکیرند شب یمانی ومس سوخته و
توبال مس وبیخ سوسن سپید وقلعت وقلقطار وزاک سیاه
ونطرون از هر یکی راستا راست همه را بکوبند نرم وبه بینی اندر
جکانند واکر پلیته بشراب انکوری که بسرکه انکوری که باب انار ترش
که با پوست کوفته باشد وفشارده ترکنند وبدین دارو اندر کردانند

و بر بینی اندر نهند نیک باشد   داروی قوی تر بگیرند ملعدس
قلقطار شخار زنگار زاک سیاه شب یمانی راست راست بکوبند و
ببیزند و نخست ناسور را بسارند و پس ازین دارو بکار دارند چنانکه
که داروی دیگر   طریق دستکاری و بریدن و تراشیدن چنان
باشد که کاروی سازند نیم گرد چون نیم نایزه باریک و تیز و آنرا بر بینی
اندر کنند و بگردانند تا گوشتهای فزونی را ببرد و بتراشد پس سرکه و
گلاب بر بینی باز کنند و بشویند و پر مرغی بگیرند و خرقه بر پاره او بپیچند
و آنرا بآب انار ترش یا غوره آب تر کنند و بداروی که یاد کرده آمد ست اندر
گردانند و بر بینی اندر نهند تا بگذارد که منفذ بینی برویند و بسته شود
و اگر ناسور زاندرون تر باشد و آلت بریدن بدو نرسد منشاری
سازند از ابریشم یا از موی اسب و منشار بپارسی اره را گویند و این
چنان باشد که موی را بگیرند و گره بسیار بر زنند تا گره بجای دندانه
باشد و سوزنی بیارند از سرب و سر آنرا خم دهند و این موی بدین سوزن
اندر کشند و سوزن را بر بینی اندر کنند و بر منفذی که از بینی بکام آید
بیرون آرند و هر دو سر موی بگیرند و آنرا بر سان اره کشیدن باری
چند بکشند تا گوشت را ببرد منفذ گشاده شود پس عطسه آرند
بارها که گوشت بریده شود بیرون آید پس بشویند بسرکه و گلاب و
دارو اندر دمند و دستکاری و داروهای قوی پس از آن باید که استفراغ
کرده شود و بر پاک کرده و سرطان را هیچ جز نشاید جنبانند نه دارو

شاید

شاید برد و نه شاید بریدن که بر بریدن و فصد و تن از ماده سودا
پاک کردن مشغول نشاید شد و گوشت فزونی را نخست بفصد
و اسهال تن پاک کنند پس شافی که از انار ترش کوفته و فشارده و بهم
اندر آب آویخته سازند بر بینی اندر نهند و صفت این شاف اندر اول
این باب یاد کرده آمده است و اگر این شیاف از سه انار سازند صواب
باشد یکی ترش و یکی شیرین و یکی تمام نارسیده و تلخ اگر گوشت سخت باشد
ترش بیشتر کنند و اگر چیزی سمی تر باشد نارسیده بیشتر کنند و گروهی اندکی
قلقطار و زنگار و نوشادر اندرین شیاف زیادت کنند و هر گاه که این
شیاف ملول شود شیاف بیرون گیرند و بآب انار که یاد کرده آمد
طلی میکنند   داروی دیگر بگیرند شب یمانی و مرصافی از هر یکی
یک جزو و قلقطار و مار و از هر یکی نیم جزو سمر را بکوبند و بر بینی
اندر دمند و داروها که اندر علاج ریش بینی یاد کرده است اندر
علاج این علت سود دارد و اگر از قوت دارو اماس کند روزی
چند آسایش دهند و موم روغنی که از موم صافی و روغن گل
و انکبین ساخته باشد طلی کنند و هر گاه که آماس کند آسایش میدهد
و باز بدارو بکار میدارند تا پوسیده و فتیلهای پنبه بی سطبر بکوبند و پشم پاره
بدان آب تر کنند و بر بینی اندر نهند گوشت فزونی را خشک کند و
بفکند و اندر گوگرد سرشم هم این منفعت یافته آید و اگر زاک سبز بسایند
چون سرمه و بامداد و شبانگاه بر بینی اندر میدمند خشک کند و بفکند

باب پنجم اندر علاج خون آمدن از بینی

خون آمدن از بینی سه گونه است یکی آنکه قطره چند آید و خود بایستد دوم
آنکه قطره قطره می آید و بسیار گردد و دیرتر بایستد و سیوم آنکه بیکبار آید
و اسباب آنکه بیکبار آید و بسیار آید چهار گونه است یکی آنکه خون بر تن اندر
غالب شود و بجوشد و رگی گشاده گردد دوم آنکه خون اندر رگها و شریانهای
آید علاج کمتر پذیرد سیوم بحران بیماریهای حاده چهارم اسبی یا زخمی که بر
سر آید و سبب آنکه قطره قطره آید بخاری گرم باشد که بدماغ بر آید و
رگها را گرم کند و سر رگی گشاده شود و گاه باشد که خون آمدن از بینی
سبب منفعت و راحت باشد و گاه باشد که سبب ضعیف و مضرت باشد
از پس آن سبکی و راحت یابد و رنگ چشم و روی باعتدال باز آید و این
منفعت مردم خون افزای و گرم مزاج را و خداوند دماغ و جگر گرم را
و خداوند ذات الجنب و ذات الریه را باشد و خداوند ذات الجنب را
سود دارد که خداوند ذات الریه را در جمله خداوند بیماریهای حاده و
خداوند آبله و حصبه را سود دارد و بحرانی بزرگ باشد و آنکه سبب مضرت
باشد ضعف آرد و رنگ روی زرد شود یا تیره شود و لاغری پدید
آید و اطراف سرد شود و اگر چه باز ایستد عاقبت آن محمود نباشد و از
ضعیفی جگر و از استسقا امن نباشد فرق میان که از رگهای
بینی آید و میان آنکه از شریانهای دماغ آید آنست که خون شریان رقیق
و سرخ و گرم باشد و بعضی باشد که بدوری آید معلوم ساکن میشود

وباز

وباز معاودت میکند اما خون آمدن بحرانی را و آنرا که سبب پیری
رگها باشد بزودی باز نباید داشت تا آنچه طبیعت دفع میکند برود
پس اگر از حد بگذرد و قوت ساقط میشود تدبیر باز داشتن باید کرد و
رگ زدن بهترین و صواب ترین علاجی است لکن رگ باریک باید گشاد
و از آن جانب باید گشاد که خون می آید و چون اندکی بیرون باید کرد
چندان که ماده بدین جانب میل کند و داروها که خون آمدن باز دارد بعضی
قابض است و بعضی سرد کننده و بعضی غلیظ کننده و فسرانند و بعضی لزج و
تعریه کننده و بعضی سر و داغ کنند و بعضی بخاصیت باز دارد و بعضی آنست
که ازین معانی دو گونه سه معنی اندر وی است اما داروهای قابض خون عصاره
لحیة التیس است و چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و عصاره
برگ امرود و برگ ابی و عصا الراعی و مانند آن و داروهای سرد کننده
چون افیون و کافور و تخم بنگ تخم کوک و عصاره برگ بید و عصاره
شکوفه خرما و عصاره برگ کوک و برگ لسان الحمل و قاقلی و داروهای لزج
چون گرد آسیا است و خاک کندر و داروهای داغ کننده را کمتر و با احتیاط
تر بکار باید داشت از بهر آنکه سر جراحت را بسوزد و داغ کند و خشکریشه
بر آرد و بیم باشد که اگر خشکریشه بیوفتد خون آمدن معاودت کند و بیشتر
از بار نخست اند از بهر آنکه هر گاه که خشکریشه بیفکند سر رگ فراخ تر شود
ترکیبی که خون باز دارد بگیرند آب شکوفه خرما و اقاقیا از
هر یکی نیم و تیر کافور یکحبه به بینی اندر چکانند و عصاره لحیة التیس با کافور

وآب کشنیز تر وآب خیار با کافور وعصارهٔ لسان الحمل با کافور وگل مختوم
وعصارهٔ عصا الراعی با کافور وگل وعصارهٔ سرگین خر که تازه افکنده
باشد سخت نافع است وآزموده واگر بچیزی داغ کننده وقابض حاجت آید
زنگار بسرکه بسایند واندر چکانند اندک اندک وآب لسان الحمل با گلنار
سوده کرم است وقابض اگر بچیزی فسراننده حاجت آید افیون اندر آب حل
کنند واندر چکانند ولکن سخت اندک باید افراط نسازند بهیچ حال وآب سرد
بر سر ریختن علاج صوابست بلیتها بگیرند بلیته وبجز تر کنند وزاک بروی
بر اکنند وبر بینی اندر نهند   دیگر بگیرند اقاقیا وقلقطار وموی خرگوش
وخاک کبده وسرگین خوک تر وخشک همه را پاک کنند وبیز بسند وبلیته سازند
وبر بینی اندر نهند   دیگر بگیرند گرد آسیا وخاک کنند وصبر همه را
بسرکه وسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند وبلیته کنند   دیگر بلیته بسپیدهٔ خایهٔ مرغ
تر کنند وهورهٔ برکران آلوده کنند وبر بینی اندر نهند   دیگر بگیرند
زاک وقرطاس سوخته وخاک کنند وبآب بادروج بلیته کنند
دیگر بگیرند قلقطار وزاک واندکی زنگار وخانهٔ عنکبوت وبلیته کنند و
گرد سفال سپید نو وگرد آسیا وخاک کنند وقرطاس سوخته وزاک ان
هر یکی راستا راست بگیرند وبر بینی اندر نهند بر ناپرهٔ تا دارو بقعر بینی
برسد وچون او را باز گیرد اند وهر گاه که دارو اندر دماند بینی را بگیرد
ساعتی نیک وابخره بکام فرود همی آید همی اندازد   طلی دیگر بگیرند آب
برگ بید وآب برگ اطراف زرد وآب برگ امرود وآب برگ آبی واب

عصا الراعی وموردتر کوفته وگلاب همه را بیامیزند وسرد کنند وبر پیشانی
طلی میکنند وخرقهٔ کتان بدان تر میکنند وبر پیشانی وسر می نهند
طلی دیگر بگیرند آرد جو وخطمی وگل ارمنی واقاقیا وعصارهٔ لحیة التیس
وگلنار وصندل واندکی کافور واندکی افیون همه را بسرکه بسرشند
وبر سر وپیشانی طلی میکنند واگر گچ کسته با سرکه حل کرده بر سر وپیشانی
طلی کنند علاجی صوابست وسنگ آسیا گرم کردن وسرکه بروی ریختن
وسر بخار آن داشتن سودمند بود وگفته آمدست که رگ قیفال زدن
صوابست لکن آنرا که خون قطره قطره همی آید خون اندک بردارند
وانرا که بیکبار همی آید وبسیار همی آید خون بیشتر بردارند وگاه باشد
که چندان بر باید داشت که بحد غشی رسد تا خون در حال بایستد و
طبیب این علاج بحکم مشاهده تواند کرد وپیش از آن باید کرد که قوت
ساقط شود واین آن وقت باید کرد که خون بسیار وبقوت همی آید
آید وتاخیر باید کرد وحجامت بر سر سودمند باشد وسخت نباید
زد که مقصود جذب است واز پس قفا اگر حاجت آید محجمه بر نهادن
صواب باشد اگر از بینی راست می آید محجمه بر جگر باید نهاد واگر از چپ همی
آید بر سپرز باید نهاد واگر از هر دو بینی آید بر هر دو جانب باید نهاد
واطراف بستن سودمند است تا بدان حد که اگر خایه ببندد صواب
باشد وگوشها بستن سخت صوابست وسر پوشیده کاندر پستان بر بندند
واندر آب سرد نشانند چندانک طاقت دارد باشد وآب سرد اندر دهان

گرفتن علاجی صوابست و انجا که آب سرد نباشد برف اگر هریخ سرد کنند
واگر که سبب رقیقی و گرمی خون باشد و جوشیدن آن از پس آنکه این تدبیرها
کرده باشند تن پس آن باید کرد که خون را قوام دهند و حرارت بنشانند
شراب عناب و شراب خشخاش و عدالطفیسل بعدس و آب غوره که آب
سماق و خایه مرغ نیمبرشت و سیر تب و مغز مرغ خانگی بهترین علاجی است خاصه
کسی را که سبب خون آمدن زخمی و آسیبی باشد و نگاه باید داشت تا اگر
چیزی بکام فرود آید بمعده فرو نشود چه اگر معده فرو شود معده با
گیرد و نبض ضعیف گردد و غشی افتد پس اگر ناگاه فرو شود بزودی تدبیر
قی باید کرد و اگر از معده فرو گذارد تن پس حقنه باید کرد تا زود بیرون
آید و اندر معده و روده ها سیح غاید و بباید دانست که گاه باشد که اندر
بیماریهای دماغی تن پس ان باید کرد که خون از بینی بیارند و طبیبان
قدیم از بهر این کار آلتها و داروها ساخته اند و ابدان سبب از بیماریها
شفا بدید آمده ست   شیافی که آن بهر این کار ساخته اند
بگیرند کندر و مسوج و فرفیون سمر را بکوبند و بزهره گاو بسرشند
شیاف کنند **باب ششم اندر علاج**
شکستگی و کوفتگی بینی شکستن و کوفتن بینی را علاج اندر باب شکسته
بستن یاد کرده اند وانچه مخصوص است بعلاج بینی اینست که بینی را بینه
اندر نهند یا چیزی دیگر که او را راست دارد و هم ساعت آن بینه را از
بینی بیرون میکردند و بینی راست میکنند بر فوق و باز بجای می نهند

و طلی بران می نهند از بیرون   بگیرند صبر ماش مر زعفران
رامک سک گل ارمنی خطمی للدن   همه را باب گز بسرشند و طلی
کنند والله اعلم بالصواب **باب هفتم**
اندر بیرون آوردن چیزی که به بینی در ماند داروهای عطسه آرنده که
اندر موضع خویش یاد کرده آمد به بینی اندر دمند و سوراخ بینی که خالی
است و چیزی اندرا فتاده و اندرمانده نیست بگیرند و از سوی دهان نفس
فرو گیرند تا چون عطسه فرود آید آن چیز بیرون آید والله اعلم بالصواب
باب هشتم اندر خارش بینی
سبب خارش بینی برآمدن بخاری گرم و تیز باشد بجانب سر و دماغ و با
مقدمه نزله و زکام باشد و یا مقدمه خون آمدن از بینی یا علامت
آبله و حصبه   اگر سبب برآمدن بخار باشد تن را و معده را از آن
پاک باید کرد و دماغ را بوئیدنیها قوت دادن چون صندل و گلاب
و کافور و چون سرکه و گلاب و روغن گل و سیفون کشنیز یا باطریفیل
کشنیزی بخار از دماغ باز داشتن و طعامهای معتدل فرمودن و اگر
خارش بینی مقدمه خون آمدن باشد رگ قیفال بزنند و طعامها که
اندر علاج خون آمدن از بینی یاد کرده آمده است فرمودن و اگر
مقدمه زکام باشد بعلاج و منع آن مشغول باید بود و اگر که مقدمه
آبله و حصبه باشد علاجها که اندر علاج تبها اندر جایگاهش یاد کرده آمده است
می باید کرد **باب نهم اندر بسیاری**

عطسه و سبب و علاج آن عطسه حرکت دماغ است بیاری هوای بیرونی
که از راه بینی اندر کشد و این حرکت از جهت دفع خلطی تیز است که بدو رسد
و عطسه مر دماغ را همچون سعال است مر شش را خواجه ابو علی سینا رحمة الله
میگوید گروهی گمان برده اند که عطسه آن وقت باشد که خلط اندر دماغ
مستحیل شود و هوا گردد با دماغ آن را بیاری هوای بیرونی دفع تواند
کرد و چنان نیست لکن یاری هوا اندر عطسه اینست که از هوای بیرونی
ممتلی گردد و هوای بیرونی بهوای اندرونی پیوندد و مماس دماغ و خلط
شود و حرکت عضلهای سفیر و حجاب هوا را بجنبانند تا دفع دماغ بقوت
جذب هوا و معونت این عضلها تمام تر آید و خلط از جای کنده شود و
هندوان گفته اند که اندر حال عطسه باید که سر هم پیش دارند برابر سینه
و گردن پیچیده و روی از یک سوی نشاید کرد تا عطسه راست بیرون
آید یا رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود و مانند این مضرتی تولد نکند
و بسیاری عطسه پنج کس را زیان دارد یکی خداوند زکام را اندر ابتداء زکام
زیان دارد از بهر آنک مادهٔ زکام ساکن باید کرد تا پخته شود و عطسه مکدر
که ساکن باشد بدان سبب خام بماند و کار دراز گردد دوم در ابتداء
تبها زیان دارد از بهر آنک دماغ را بجنباند و گرم کند و ماده انگیخته کند سیم
کسی را که اندر سینه ماده بسیار باشد زیان دارد هم از بهر این معنی را
که یاد کرده آمد چهارم کسی را که خون از بینی بسیار آمد زیان دارد رگهای بینی را
بگشاید و خون آرد و سه کس را سود دارد یکی آنک اندر سر بخاری اندک

یا بادی یا ماده اندک باشد سود دارد که آن را تحلیل کند دوم آن را که
اندر دماغ ماده پخته باشد اگر چه غلیظ و بسیار باشد چون پخته باشد عطسه
دلیل قوت دماغ باشد و بدین سبب که هر بیماری که بمرگ نزدیک باشد
عطسه نتوانند داد و اگر خواهند که عطسه دهد اگر بیمار عطسه
تواند داد امید از وی باید داشت سیوم زنان را بوقت زادن سود
دارد و بیرون آوردن بچه و مشیمه یاری دهد هرگاه که
خواهند که عطسه باز دارند روغن گل خوشبوی و روغن بید بر بینی بر کشند
عطسه باز دارند و چشم گرم آشامیدن و آب گرم بر سر ریختن و روغن
نیم گرم اندر گوشها چکانیدن و بالشی گرم کرده اندر زیر قفا نهادن و
سبب و اسفنج بحری بوئیدن عطسه باز دارد و تفکر و مشغولی بمهمات
و صبر کردن و بتکلف باز گردانیدن سود دارد و چشم و گوش و اطراف
و کام مالیدن و دهان فراخ باز کردن و عضلها بروغن مالیدن خاصه
عضلها بنا گوش را و ژرف اندر چیزی نگاه کردن و بستر همی گردیدن اندر
باز داشتن عطسه یاری دهد و گرد و دود زیان دارد سخت و گرده
گوسپند بگیرند و بآتش بریان کنند و آب که از وی بچکد همی گیرند و
بر بینی کودکان باز کنند یا اندر چکانند عطسه کودکان را باز دارد و آن را
که بعطسه آوردن حاجت باشد کندس و خربق سپید و بلبل و جند
بیدستر و خردل مرکب و مفرد کوفته و بیخته بر پر مرغ بر گیرند و بر بینی
اندر کنند عطسه آرد و عاقرقرحا و سداب دشتی همچنین عطسه آرد و اشه

اعلم **باب دهم اندر زکام و**
نزله و اسباب و علامات و علاج آن زکام و نزله هر دو مشترک‌اند اندر
آنکه اندر هر دو علت ماده از دماغ فرود آید لکن بعضی طبیبان آنرا که
بجانب بینی فرود آید و منفذ بینی را بگیرد و حس بوی باز دارد او را زکام
و آنرا که بجانب سینه و حلق فرود آید نزله گویند و قیاس نزله با دماغ همچون
قیاس علت درجایست با معده و درب اسهالی است که سبب آن ضعیفی
معده باشد و عاجزی از گواریدن طعام و این چنان باشد که هر طعام که
خورده شود اندر معده بماند و نیک نگوارد و بدان سبب اندر معده
رطوبتها گرد آید و هر طعام که بدو رسد آنرا تباه کند و ناگواریده بلغزد
و قوت دافعه معده آنرا دفع کند و بر رودها فرود آید همچنین هرگاه که
رطوبت بسیار بجانب دماغ بر آید و دماغ آنرا نتواند گواریدن قوت دافعه
دماغ آن رطوبت ناگواریده دفع کند و بجویها افکنند که اندر زیر او سته
باندامها فرود آید و شک نیست که موضع دماغ بر بالای معده و همه اندامهاست
و حرارت غریزی همیشه باندازه خویش رطوبتها را می‌جنباند و می‌پزاند
و از پزانیدن آن بخاری بدید همی آید و هر بخاری که اندر معده و دیگر اندامها
بجنبد جنبیدن آن سوی بالا باشد از بهر آنکه سبب جنبیدن آن حرارت
و مثال بر آمدن و باز فرود آمدن این بخارها و رطوبتها همچنین کارگاه گلاب
گرانست که عرق گل بقوت آتش ببالا بر آید و اندر سر دیگ و گلاب گرد آید چون
بسیار گردد بدان منفذ که فروسواست فرود آید و ماده نزله بعضی گرم و

رقیق باشد و بعضی سرد و غلیظ اما رقیق بعضی نرم و بعضی از شوره است و
تلخ باشد و بعضی ترش و نزله غلیظ بعضی شور باشد و بعضی طعام ناخوش
دارد و بعضی هیچ طعم ندارد و هرگاه که نزله فرود بجهت نگردد و زایل نشود
سبب بیماری بسیار گردد و بهر اندامی که فرود آید آنجا علتی تولد کند
اگر بچشم فرود آید بیماریهای چشم تولد کند و اگر بگوش فرود آید بیماریهای
گوش تولد کند و اگر بینی فرود آید بیماریهای بینی تولد کند و اگر بحنجره
و حلق فرود آید خناق تولد کند و اگر بمعده فرود آید درد معده و جوع الکلب
و درب و رشیها تولد کند و اگر بشش فرود آید سرفه و علت ذات الریه
و سل تولد کند و اگر بحجاب فرود آید ذات الجنب و شوصه تولد کند
و اگر برودها فرود آید اسهال دماغی و سحج و ریش رودها تولد کند
خاصه اگر ماده شور و تیز یا ترش باشد و اگر غلیظ و خام و مخاطی باشد
قولنج تولد کند و اگر قوت دافعه دماغ ضعیف باشد یا منفذها که فرو
سوی دماغ است گرفته‌تر باشد و خلطی غلیظ اندر ماده بخارها و رطوبتها
اندر دماغ بماند اگر اندر تجویفها و منفذهای دماغ باشد و بسیار باشد
سکته از دو اگر کمتر باشد صرع آرد و اگر اندر رگهای دماغ باشد و اندکی
باشد صداع و شقیقه آرد و اگر بسیار باشد و سوخته گشته مالیخولیا
آرد و اگر بگوهر و نفسانی دماغ اندر باشد سرسام آرد که گرم و سرد و
سبات و مانیا و اگر اندر رگهای سر و رگهای دماغ باشد و دوار و سدر
آرد و اسباب زکام و نزله دو نوعست یکی زاننده وی است و دیگر پیروی

وزان دروی هرد و نوعست یکی آنکه هرگاه اندر دماغ سوء المزاج گرم پدید
آید یعنی هرگاه که دماغ گرم شود تریها را بخویشتن بکشد فزون از آنکه تواند
گواریدن و تحلیل کردن و بدان سبب فزونیهای بسیار اندر دماغ گرد
آید و از وجهی دیگر هر اندامی که اندر وی نوعی از انواع سوء المزاج پدید آید
ضعفی اندر وی حادث گردد و بدان سبب از هضم و تحلیل فزونیها عاجز
شود بدین دو وجه تریهای فزونی اندر دماغ بسیار گردد قوت دافعه
بجهد خویش آن فزونی را دفع کند زکام و نزله تولد کند و سبب دوم آنست
که هرگاه که مزاج دماغ سرد شود هر تری که بدو رسد سطبر گردد و نفسرد
و اندر وی بماند و اگر قوت دافعه قوی باشد جهد کند و آنرا بر بینی و حلق
فرود افکند نزله و زکام سرد تولد کند و اگر قوت دافعه ضعیف باشد انواع
علتهای بد چون سکته و صرع و سبات و مانند آن تولد کند و اسباب بیرونی
دو نوعست یکی آنست که حرارت فزونی بدماغ رسد و رطوبتها را که اندر
وی بخته باشد بجنباند و بر بینی و حلق فرود افکند و این چنان باشد
که اندر آفتاب یا اندر گرمابه یا نزدیک آتش نوعی بیشتر اتفاق افتد
یا فصل تابستان اندر خانه گرم که هوای بیرونی اندر وی کند نگذارد
اندر شود یا بوی چیزی که گرم چون مشک و جند بیدستر و غیران بدو رسد
تا بدین سببها رطوبتها بجنبد و بر بینی و حلق فرود آید سبب دوم آنست
که از بس ریاضت و گرمابه و از بس آنکه کاری کرده باشد و از آن کار گرم
شده و مسام گشاده سر برهنه کند یا از گرمابه سر نا پوشیده بهوای سرد

بیرون

بیرون آید تا بدین سببها مسام بسته شود و رطوبتهای که گداخته اندر
سر باشد بر بینی و حلق فرود آید و اندر پیشتر و قماد و سبب از
اسباب بیرونی و درونی جمع باشد با زکام و نزله تولد کند
قوی باشد و فصد بسیار تن را مستحلل و مستعد زکام و نزله گرداند
و مردم گرم مزاج را زکام و نزله کمتر از آن افتد که مردم سرد مزاج را
و کسی را که دماغ او اندر تری از اعتدال بیرون باشد از بهر آنکه دماغ
سرد و تر از گواریدن و تحلیل کردن فزونیها عاجزتر باشد و خفتن روز
اندر زمستان زکام آرد و خربزه زمستان خوردن زکام را تازه کند
و آنرا که مستعد آن باشد زکام آرد و روغن بسیار بکار داشتن و
مالیدن اندر زمستان و تابستان زکام آرد و تب نزله سرد را سود
دارد و پیر اندر گاه که از پس باد جنوب باد شمال آید نزله بسیار افتد
و هرگاه که تابستان سخت گرم نباشد و اندر تیرماه بارانها بسیار آید اندر
زمستان نزله افتد و اندر هوای جنوبی نزله بسیار افتد از بهر آنکه جنوب
دماغ را ممتلی کند بقراط میگوید اکثر من تصیبه النوازل لا تصیبه الطحال یعنی
هر که او نزله بسیار افتد از علت سپرز ایمن باشد جالینوس میگوید این
از بهر آنست که هرگاه یک اندام ضعیف باشد دیگر اندامها او بسلامت
باشد یعنی بیک علت مبتلا باشد از دیگر علتها ایمن تر باشد خواجه ابو
علی سینا رحمه الله میگوید این از بهر آنست که اخلاط خون و طحال غلیظ و ابخره
و سودای باشد علامتها اگر از زکام گرم باشد چشم و روی سرخ باشد

از بینی فرود آید که هم تیز و زرد باشد و بینی و حلق را همی سوزاند
و دغدغه و اگر تب آید صداع در رنج زکام زیادت گردد از بهر آنک تب دماغ
را گرم تر کند و دماغ که گرم شد ماده‌ها را بخویشتن پیش کشد و صداع نیز سبب
سوی دماغ شود و اگر زکام سرد باشد چشم و روی برنگ خویش
باشد لکن گرانی بیشتر کند و آنچه بر بینی یا بحلق فرود آید سطبر باشد
و سپید یا کبود فام و اگر تب از رنج زکام زود تر خلاص از بهر آنک ماده
نزله اند و اندر هر دو نوع او آنکه فتر باشد و سخن بر بینی گوید و حس
بوییدن باطل شود و هرگاه که زکام دراز آهنگ شود بسینه فرود آید و
سرفه آرد باشد که از آغاز بسینه فرود آید و علامت وی آنست اندر حلق درشتی
کند با سرفه باشد علاج اصل اندر علاج زکام گرم و سرد آنست که ماده را
بپزانند و پختن ماده آنست که قوام او معتدل کردد یعنی آنچه که رقیق
باشد غلیظ تر شود تا بحد اعتدال رسد و آنچه غلیظ باشد رقیق تر
شود تا باعتدال باز آید اما پزانیدن ماده زکام که هم رقیق بود باشد غلیظ
تر شود کشکاب باید فرمود و اندر کشکاب باید فرمود و عناب و سپستان
و تخم خشخاش و شراب خشخاش دادن و اگر ماده سخت بسیار و سخت گرم
باشد زود فصد باید فرمود و اگر بدان بسیاری و گرمی باشد فصد
از پس سه روز باید فرمود تا ماده پخته شده باشد و اندر زکام گرم
و سرد بر پشت باز نشاید خفت و ماده بسینه فرو برود و صواب آنست
که بالین سخت کند و روی بر بالین نهاده خسبد تا ماده براه بینی میل کند

بسینه

بسینه میل نکند و خداوند زکام که هم از روز نخست با تب سه روز
هیچ طعام و شراب نخورد جز کشکاب که یاد کرده آمد و تا زکام زایل
نشود هیچ حال حیوانی نخورد و طعام او خورده کشک جو باید و بقلی
آب بر روغن بادام و حریره از آرد باقلی بشره مغز خیار و خیار بادرنگ
و مغز بادام و ماش پوست کنده و اسفاناج و روغن بادام با سکر و
اندر اول زکام عطسه زیان دارد اگر عطسه همی آید باز دارد چنانک
اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و اگر چه زکام گرم باشد سر بسته
باید داشت و از هوای خنک و باد شمال پرهیز کردن اگر چه تشنه شود
آب سرد کرده ببرف رنج بسیار نشاید خورد و کمتر باید خفت و بروز
هیچ وجه نشاید خفت خاصه از پس طعام و گرمابه اندر اول زکام اگر
ماده رقیق و اندک باشد سود ندارد و از بهر آنک آنچه رقیق تر
باشد تحلیل پذیرد و باقی غلیظ شود و عسر گردد و اندر آخر زکام
سود دارد و ماده پخته را زود تر بگذارد و دفع کند و آنرا اگر
زکام بسیار افتد اندر حال تن درستی گرمابه و عرق آوردن سود دارد
از بهر آنک رطوبتها و بخارها که سبب زکام و نزله است بعرق خرج
شود و بدین سبب گرمابه اندر حال تن درستی سببی است از اسباب منع
زکام لکن بشرط آنکه طعام ناخورده اندر شوند و تن پیچ و پوشیده
بیرون آیند و موی سر ستردن زود زود و مرخارید و شانه
مشام را بگشاید و ماده نزله را تحلیل کند و نزله باز دارد و اگر

حاجت آید که مسهل دهند مسهلی از بنفشه و عناب و سپستان و
خطمی و تخم حنظلی و خیار سبز و شیرخشت سازند و اگر ماده زکام بحلق فرود
می آید و خواهد که باز دارند غرغره فرمایند با آب عدس و آب انار و اگر
چیزی قوی‌تر حاجت آید تخم خشخاش و پوست خشخاش اندر آب عدس
بپزند و بدان غرغره کنند **صفت** غرغره دیگر حب الآس نیم کوفته و
گل سرخ و گلنار و پوست خشخاش و اندکی کشنیز خشک اندر گلاب بپزند
و سرد کنند و بدان غرغره کنند **صفت** شراب خشخاش بگیرند تخم
خشخاش نیم من اندر چهار من آب ترکنند یک شب و یک روز پس از آن نیم
کوفته کنند و هم اندر آن آب بپزند تا به نیمه باز آید و بدست بمالند
و بپالایند و یک من شکر برافکنند و بقوام آرند و اگر ماده سخت تیز
و گرم باشد قدری با تخم خشخاش پوست خشخاش یار کنند و اگر تر
بدست آید صد خشخاش بعدد بگیرند و با پوست نیم کوفته کنند و اندر
هفت آب باران بر نهند یک شبانروز و دیگر روز آنرا بپزند تا به نیمه
باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یکمن شکر و یکمن سحیح برافکنند
و بقوام آرند شربت هفت درم با گشکاب و بعضی طبیبان یک درم اقاقیا
و یک درم زعفران و یک درم مر و یک درم گلنار و یک درم عصاره
لحیة التیس بسایند و با این شراب بیامیزند این شراب را دیاقوذ گویند
کسی را که زکام سخت گرم باشد و ماده سخت تیز و رقیق بامداد و
شبانگاه آن شراب میدهند و اگر هر ساعت میخورد تا مقدار

ده استار اندر یکروز خورده شود صواب باشد و بوقت خواب هم بدین
شراب غرغره کند و شراب بنفشه بشکر پرورده و شراب روفا سود دارد
صفت شراب روفا اندر باب علاج سرفه یاد کرده شود و چون
پخته شد شراب خشخاش نشاید خورد که هر سودمندتر از آن باشد
و از جمله کوفتگی بینی و یا بکوفتگی بوی حس و کند باقلی بسرکه ترکنند و
بر آتش افکنند و سر بخار آن دارد و صندل سپید و سنگ سوختن و
سنگ آسیا گرم کرده اندر سرکه انداختن و سر بخار آن داشتن و سوسن
بسرکه جوشانیدن و سر بخار آن داشتن سود دارد و گل سرخ و شکر
طبرزد و برگ مورد سوختن و بوی آن برکشیدن سود دارد و باقلی
و بنفشه و کشک جو و خشخاش اندر آب بجوشند و سر بخار آن دارند
و سر بدان بشویند و بر سر او چکانند و اگر زکام و نزله بسیار باشد
حب فوقایا استفراغ کردن سود دارد **صفت** حبی که خداوند
زکام را اندر روز تن درستی بکار داشتن سود دارد بگیرند صبر مغسول
و تربد و رب سوس از هر یکی راستا راست حب کنند چنانکه رسم است
شربت دو درم بشب وقت خواب و آنرا که زکام سرد باشد ارزن
گرم کرده بر سر می نهند تا حرارت آن براندرون دماغ او رسد و طعام و
شراب از او باز گیرند و چندانک ممکن گردد بیدار دارند و بر تشنگی
صبر کند و آب نخورد البته و اگر ماهی شور خورند بالله گردد و بر آن
تشنگی صبر کند و هیچ طعام نخورد و خویشتن را از خواب باز دارد بیک

یک شبانروز نیک شود وطبع نرم باید کرد بحبی که از صبر و مصطکی و
رب سوس بدین **صفت** بگیرند صبر یک درم مصطکی نیم درم رب سوس
دو دانک تخم بادیان دو دانک بابونه دو دانک سنقد دانگی حب کنند
بآب کرفس جوشانیده وصافی کرده وسنک آسیا کرم کرده اندر شراب انکوری
تلخ افکنند وبینی بخار آن دارد وبابونه واکلیل ملک ومرزنکوش اندر آب
بپزند و بر سر او دیزند وبینی بخار آن دارد وشونیز بسرکه تر کنند
یک شبانروز وپس بریان کنند وبکوبند واندر خرقه بندند پیوسته
می بویند وابنوس می بویند وبوی عود وبوی قسط وبوی کندر و
بوی اشی کره وبوی شونیز سوخته آید سود دارد وبوی لادن وکشکا
که از جمله او برند تخم بادیان وتخم انجره ومویز منقی وبیخ سوسن
اندر پزند وبانکبین خورد وشراب روفا دهد بدین **صفت** بگیرند
انجره زرد وخشک پانزده عدد مویز منقی دانه بیرون کرده پست عدد
حلبه وتخم کرفس وتخم بادیان وبنفشه وبرشاوشان وروفای خشک از
هر یکی پنج درم بیخ سوسن ده درم بزانند چنانکه رسمست وبیالایند هر
بامداد مقدار چهل درم باده دو مثقال معجون روفای هند وبعضی طبیبان
اندرین شراب سه درم زراوند کرد وپنج درم فلستون اندر افزاید
صفت معجون روفا بگیرند رب سوس روفای خشک برسیاوشان
از هر یکی ده درم فوه با بلبل از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ وزراوند
کرد وبندلانجرة از هر یکی پنج درم همه را بکوبند وبانکبین بسرشند چنان

که انجره

که رسمست وشراب بنفشه که بانکبین بزند وبنفشه بانکبین پرورده
وماء العسل سود دارد واکر از ظاهر قفا او را بروغنها کرم بمالند
چون روغن بابونه وروغن مرزنکوش وروغن سداب وروغن
بان وروغن حب الغار وروغن سوسن ونااف وصقعد ومرکبر
وحوالی آن بدین روغنها چرب کنند صواب باشد لکن از سر او از
بینی دور باید داشت وسر را صابون شستن وبربوره سود دارد
صفت داروی که سر بدان بشویند مسام بکشاید وزکام را بتحلیل کند
وتحلیل کند بگیرند نطرون سرخ پنج وقیه هر دو را بسایند واندر خرقه
بندند بر شکل صره وبگل اندر کیرند ویکشبانروز اندر آتش نهند
از آتش بیرون کنند بسایند بشراب انکوری رقیق واندر کرما بر
سر بدان شویند وباشد که بطیلها کرم حاجت آید چون خردل
وانچه بود نر دستی وبفشارند تا ریش کند وبتیهها بالاید
وباشد که بداغ کردن حاجت آید وبوی مشک وعنبر بستر
اندرین حال سود دارد وطعام سبوس آب ما انکبین وتخم کتان
بریان کرده وکوفته باانکبین سرشته واندکی بلبل باوی آمیخته
وحشو که از کندم بزند وکبوتر بچه وکنجشک بریان روا باشد
والله اعلم

کفتار پنجم

اندر احوال دهان وزفان ولب ودندان وبیماریهاء آن واسبا(ب)
وعلامات وعلاج هر یک واین کفتار سه جزو است جزو نخستین

اندر بیماریهای لب و دهان و کوشت بن دندان جزو دوم اندر
بیماریهای زبان   جزو سیوم اندر بیماریهای دندان
جزو نخستین اندر بیماریهای لب و دهان و کوشت بن دندان
باب نخستین اندر یاد کردن
منافع لب و احوال و بیماریهای آن و علامتهای هر نوعی از
بیماریها بر طریق کلی آفریدکار تبارک و تعالی لب را از بهر پنج کار آفرید
یکی تا دهان و دندان پوشیده دارد دوم تا آن دهان را از بیرون
آمدن بی مراد نگاه دارد سیوم تا هوای کرم و سرد و پشه و مکس را
از حنجره و حلق باز دارد چهارم تا بر سخن کفتن یاری دهد پنجم تا خود
دهان و دندان پوشیده باشد جمال روی بر کمال و پوست لب
با کوشت آمیخته است و از کوشت جدا نیست چون پوست اندامهای دیگر
بمزاج و ترکیب او همچون مزاج و ترکیب مقعد است و هر دو نهایت مری
و معده و روده اند یکی آغازست و نهایت از سوی بالا و دیگر آخرست
و نهایت از سوی زیر و چندانکه مزاج و ترکیب همچون بیماریها
دیگر است از بیماریهای لب یکی آنست که کفتگی آرد و بتازی آنرا
شقاق الشفه کویند و مقعد را نیز بیماری کفتگی افتد و بتازی
آنرا شقاق المقعده کویند و بر لب کوشت فزونی پدید آید همچون
توت و بر مقعد همچنان پدید آید هر دو را ناسور کویند و انواع
بیماریها که دیگر اندامها را افتد از انواع سوء المزاج و انواع آماسها

و ریشها و جراحتها و مانند آن هر دو را افتد از انواع سوء المزاج و هر
یک اندر بابی یاد کرده آید ان شاء الله عز و جل باب دوم
از جزو نخستین اندر علاج کفتگی لب هر شب ناف و مقعد بروغن
بنفشه و روغن نیلوفر چرب کنند و خیار بادرنگ بریزند بر هم مالند
و آن کفک که از وی برین آید طلی کنند و لعاب اسبغول و کشکاب
و لعاب سپستان خوردن و طلی کردن سود دارد و سکر و پیه بط
و پیه کوساله و پیه مرغ خانگی طلی کردن سود دارد و مازو و شکر طلی کردن
سود دارد صفت داروی آزموده موم روغنی سازند از پیه
مرغ خانگی و روغن کل پس مازو کوفته و اسفیداج ارزیز و نشاسته و کثیرا
از هر یکی راستاراست از این همه چهار یک وزن موم روغن بدو سرشند
و طلی کنند و اگر مرداسنگ شسته بدین موم روغن بسرشند روا بود و انرا که
مزمن کرده این کلی بکار دارند بگیرند مصطکی و علک البطم و روناس
همه را با انکبین بسرشند و طلی کنند صفتی دیگر عنبر اندر روغن بستان
بکدازند یا اندر روغن بان و طلی کنند صفتی دیگر داروی دیگر
کفتگی کهن را و خرد کی را سود دارد بگیرند مرداسنگ ساذج عدسی زرد
بجبر و بیخ از هر یکی نیم درم سُم براسوخته زعفران از هر یکی دو
دانک کافور دانکی موم یک درم روغن کل دو درم و نیم مرهمی سازند
چنان که رسمست و هر طلی که بکار دارند آن پوست نیک که زاندرون
خایهٔ مرغ باشد یا انکه زاندرونی باشد بر روی آن نهند و طعام

کنند و بدان مضمضه کنند تا خون بیالاید پس بآب غوره یا بآب سماق
یا بکلاب دهان بشوید و مضمضه کند و اگر طاقت رانیدن دارد
پس از مضمضه روغن کل کرم کنند و بدان مضمضه کنند و یک ساعت
اندر دهان نگاه دارد چند کاهی بدین اقراص علاج میکند تا خون بریده
نشان وی آنست که خونی که از بعد آن آید نیکو رنگ و خوش بوی باشد پس
بدین داروی دیگر مضمضه کند تا کوشت سخت شود و جراحت برویند
بگیرند پوست سرو و بوده دشتی و کلنار و کزمازو و عاقرقرحا و مازوی
سبز و پوست انار ترش همه را نیم کوفته بسرکه بپزند و بدان سرکه مضمضه
میکنند و اگر علت سخت قوی باشد بدل اقراص ملدفیون بکار دارند صفت
ان بگیرند آهک ناکشته سه درم شب یمانی دو درم و نیم اقاقیا دو درم
و نیم مر سه درم زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ از هر یکی دو درم و نیم نوشادر
چهار دانک همه را بسایند و بسرکه بسرشند و بر سفال نو طلی کنند تا خشک
شود هر بار چندانک باید کرم کنند و اندر سرکه حل کنند و بر جایگاه
علت طلی کنند تا خون از وی برود پس دهان بشویند و روغن کل بالد
کنند تا سوزش بنشاند و مضمضه کردن بچیزهای قابض پس از آن سود
دارد صفت مضمضه عدس و کلنار و کزمازو و کل سرخ بپزند و بدان
آب مضمضه کنند و کلنار و خبث الحدید بسایند و بر جایگاه علت می
بر کنند و بسرکه عنصل مضمضه میکنند و هرگاه که علت اندر اختلاط افتد
و انرا که مانند در رود خشک ترکنند صفت آن بگیرند توتیا بغوره بر

دو درم و نیم زرنیخ یک درم مرهک درم کندر یک درم کلنار یک درم سپیده
ارزیز یک درم همه را بسایند و بیامیزند و بکار همی دارند و بکدازند که از این
داروها چیزی بحلق فرو شود و هرگاه که علت پاک شد مرهم اسفیداج
طلی میکنند تا کوشت برآید و بابهای قابض که یاد کرده آمد مضمضه میکنند
تا کوشت سخت شود و ملونیا بر جایگاه علت طلی کردن سود دارد
باب پنجم اندر علاج سست شدن کوشت
بن دندان هرگاه که کوشت بن دندانها سست شود باید اول تا خون
برود و نیک بمزیدن و انچه همی آید همی انداختن و صبر کردن تا خون
باز ایستد پس بابهای قابض مضمضه کردن دارویی که کوشت بن دندان را
سخت کند بگیرند کل سرخ با اقماع و حفت بلوط و جلنار و حب الآس از
هر یکی چهار درم حب توت سطی و سماق پاک کرده و بلبل از هر یکی پنج
درم همه را بکوبند و اندر بن دندان پراکنند نزدیک من آنست که اگر
عوض بلبل عاقرقرحا کنند اولی تر والله اعلم بالصواب
باب ششم از جزو نخستین اندر علاج
دمیدک دهان و ریشهای او سبب دمیدک دهان و بثرات دیگر
که زاندرونی دهان برآید تا بر سطح ظاهر باشد انرا بتازی قلاع نیز خوانند
و آنچه کهن کردد و بکوشت کرمی سعفه است و بخارها که از وی برآید و
از تبهای کرم نیز هم بدین سبب بر بینی و لب بثرات برآید انرا تبخال
کویند و بثرات دیگر که زاندرون برآید تا بر سطح ظاهر باشد انرا بتازی

پایچه مرغ و خایه مرغ نیم برشت **باب سیوم**

از جزو نخستین اندر علاج گوشت فزونی گوشت فزونی ناسور
لب را برند و برو دارو نهند چنانکه ناسور مقعد را یاد کرده شد داروهای تر بر نهند
چون دیک نزدیک و اقراص ملدیقون تا ویرا بخورد و اگر خداوند
علت طاقت تیزی داروها ندارد روغن گاو کهن بارد و بیامیزند تا
تیزی آن کمتر شود در جمله علاج این علت علاج بواسیر است چنانکه اندر
جایگاهش یاد کرده آید و گوشت فزونی را که بر گوشت بن دندان
بر آید ملعت و مر برکنند انزانیست کند و بخورد **باب چهارم**
اندر خوره که بر لب و گوشت بن دندان افتد سبب این علت خلطی
تیز باشد که آنجا افتد و گوشت را بسوزد و بخورد و اگر خلط اندکی
باشد تا بران تیزی نباشد علت سهل تر باشد و اگر بسیار باشد سخت
تیز باشد علت صعب تر باشد **علاج** نخست رگ قیفال باید زد
یا بر پس کردن حجامت کردن و اگر کهن کرده چهار رگ با آن دو رگ که
اندر زیر زفانست بردن پس تن پیرا استفراغ کردن با اقراص بنفشه
و حب صبر و مطبوخ هلیله و مانند آن اما صفت اقراص بنفشه و مطبوخ
هلیله اندر علاج بیماریهای سر یاد کرده آمد و صفت حب صبر انیست
بگیرند صبر دو درم هلیله یکدرم گل سرخ و مصطکی از هر یکی دو دانگ
سقمونیا دانگی و نیم کثیرا دو دانگ حب کنند باب کرفس چنانکه رسمست
و از همه شیرینیها و از کوکرد و از سیر و از دوغ پرهیز باید کرد و طعام

ازغره

از غوره و سماق و ورسک و انار دانک و پیشوا باید داد اما اگر
علت محکم نباشد و سماق را بگلاب تر کنند و بدست بمالند و بپالایند
و بدان مضمضه میکنند و حب الآس نیم کوفته اندر سرکه بپزند و بپالایند
بدان هم مضمضه میکنند و شب یمانی را بر کفچه آهنین بر سر آتش نهند
تا سرخ شود و بسرکه اندر افکنند پس خشک کنند و نرم بسایند یکجزو ازین
شب و دو جزو نمک طعام بیامیزند و بر جایگاه علت می پراکنند و ماهی
طریخ نمک سود را بر آتش نهند تا سرخ شود و بسوزد پس از آن بکوبند یک
جزو از وی بگیرند و گل سرخ دو جزو و بران موضع پراکنند مضمضه
مضمضه سود مند بگیرند فرطوانیث مان و مان بوست کرهار و گلنار
کوفته سرو بن ک سرو همه را بآب سماق بپزند و بپالایند و بدان
مضمضه میکنند و اگر هم این داروها بکوبند و بر جایگاه علت می
پراکنند سود دارد و اگر گوشت بن دندان کمتر شود بگیرند کندر
و زراوند کرد و دم الاخوین و ارد کرسنه و بیخ سوسن را استارات
و بانکبین و سرکه و عنصلی بسرشند و طلی میکنند و اگر علت محکم باشد
اقراص نوشادر بکار باید داشت بگیرند قلقطار نوشادر هلیله بسی نمک
سوخته از هر یکدرم شب یمانی دو درم او و آهک سرکه کشته از هر یکی دو
درم و نیم قرطاس سوخته دو درم و نیم زعفران سوخته یکدرم کندر
یکدرم چنانک درم همه را نرم بسایند و بسرکه بسرشند و اقراص کنند
و اندر سایه نهند تا خشک شود هر بامداد یک قرص بمالند و بسرکه حل

قلاع خوانند و اگر کهن کردد و بگوشت فزونی شود ان را القروح الحمر
خوانند **علامتها** مادهٔ قلاع بعضی را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی را
بلغم و بعضی را سودا اما اگر خونی باشد لون سرخ و با حرارت باشد و از
دهان لعاب بسیار آید و اگر صفرایی باشد لون او بزردی گراید و با حرارت
و سوزش سخت باشد و اگر بلغمی باشد لون او سپید باشد و آب دهان
بسیار باشد و درد و سوزش اندک باشد و اگر سودایی باشد لون او
سیاه باشد و درد و سوزش کمتر باشد و این قلاع کودکان شیرخواره را
بیشتر افتد از بهر ناگواریدن شیر و سبب ناگواریدن آن بسیاری شیر
زادن باشد یا بدی شیر لکن علاج ایشان سهل تر باشد و زود زایل شود
علاج اما علاج کودک آنست که نخست نگاه کنند اگر سبب علت بدی شیر
است تدبیر بصلاح آوردن شیر کنند اگر قلاع سرخ است مادر را فصد و
حجامت فرمایند و طعام او طفسل از عدس مقشر فرمایند و از سماق و غوره
و انار دانک و از میوها سیب و آبی و انار دهند و اندکی گلنار و گل سرخ و
طباشیر و آرد و عدس و سماق اندر دهان کودک پراکنند و اگر قلاع صفرایی
باشد مادر را بآب میوها استفراغ فرمایند و اگر علت قوی باشد بمطبوخ
هلیله زرد فرمایند و طعام هم از آن نوع که اندر علاج قلاع خونی یاد کرده آمد
و اندر دهان کودک طباشیر و گل سرخ و صندل سپید و آرد عدس و اندکی کافور
همی پراکنند و اگر قلاع بلغمی باشد مادر را الختی رطوبت کم فرمایند کردن و هم
بامداد گلنلبین دهند تا سه قدری آب کامه و طعام قلیه خشک و نخود

ابه

ابه ما سنعتر و زیره و کره و بادیان بجر بدین مانند و اندر دهان کودک اندکی
مامیران و سعد و حناد شب یمانی اندر پراکنند و اگر قلاع سودایی باشد
مادر را الختی سودا الم کنند و از بره و ماسکان و گوشت تذرو و گوشت صید
و از طعامهای غلیظ پرهیز فرمایند و اسفید باج دهند و انار شیرین و ما
میران و سعد و حنا سوده اندر دهان کودک می پراکنند و اگر کودک دارو را
کتان دشخوار باشد دارها اندر دن دندانها و بجد فان او مالند و اگر
اندر آب بر ند و دهان کودک بدان آب همی شوینند روا باشد و اگر کودک
بطعام اندر آمده باشد اندر هر نوعی از طعام از این جنس دهند که یاد
کرده آمد و علاج آنها که بزرگتر باشد آنست که نگاه کنند اگر قلاع خونی
است و سال و عمر و روزگار و قوت مساعدت کند فصد قیفال فرمایند
یا حجامت پس کردن و پس از آن استفراغی فرمایند بمطبوخ هلیله و علاج
صفرایی بدین نزدیک باشد الا آنکه دارها اندر دهان پراکنند آن
جمله که داونز صفرا چنک تر باید و اندر هر دو نوع شراب خشخاش اندر دهان
گرفتن و داشتن و بدان مضمضه کردن و برگ زیتون و برگ حماض و
ساق خرفه و زرشک با برگ آمیخته اندر آب و آن آب مضمضه کردن
سود دارد و گرد باد و حنا و آرد عدس و گلنار و طباشیر و سماق سوده
اندر دهان می پراکنند و صفرایی را صندل و کشنیز خشک و نشاسته و کافور
و تخم خرفه زیادت و آب لسان الحمل و آب عصی الراعی و با آب عدس و با
صندل و کافور غرغره کنند قلاع صفرایی را سخت موافق باشد و گرد باد و

وحب الآس بسر که اندر بزنند وبدان مضمضه کنند وسماق وعدس
وگل سرخ اندر گلاب تر کنند وبدان گلاب مضمضه کنند واگر ازین
مضمضه دهان بسوزد یا خشکی کند روغن گل اندر دهان گیرد
وانرا که لعاب بسیار باشد ماروبرگ عنب الثعلب که انرا بپارسی انگور
سگ خوانند خشک کرده بسایند وبگلاب حل کنند وبدهان اندر گیرد
واقاقیا سوده وبگلاب حل کرده وبا آب انگور سگ واندکی سرکه آمیخته
اندر دهان گیرد وساعتی بدارد پس بیرون کند وبباید دانست که بسیاری لعاب
نشان ضعیفی علت باشد وحضض بسرکه اندر بخته بدان مضمضه
کردن قلاع سرخ را وقلاع سپید را سود دارد وانرا که قلاع بلغمی باشد
یا کهن باشد بحب صبر وایارج فیقرا وحب قوقایا استفراغ باید کرد وداروهای
قوی تر بکار باید داشت وانرا که سودائی باشد استفراغ بمطبوخ افیتمون
باید کرد ومعجون نجاح بکار باید داشت صفت داروی که قلاع خداوند بلغم را
که تازه باشد سود دارد بگیرند مامیران وبرگ زیتون وگلنار و سعد
وقاقله وشب یمانی وهلیله زرد از هر یکی راست همه را بکوبند وبر دهان
اندر براکنند صفت قلاع سپید را که کهن باشد سود دارد بگیرند
برگ زیتون واقاقیا از هر یکی ده درم شب یمانی وقلقطار از هر یکی
چهار دانگ همه را بسایند وبدهان اندر براکنند این دارو وقلاع سودای
را که تازه باشد سود دارد ونمک سوده با انگبین سرشته طلی کردن و
قلاع سپید را سود دارد ومضمضه با بکامه وسکنگبین سود دارد

وعاقرقرحا وکبابه وسعد وبلبل از هر یکی راست راست بدهان اندر برا
کندن سود دارد صفت داروی که قلاع سودایی را که کهن باشد
سود دارد بگیرند زرنیخ سرخ عاقرقرحا زرشب یمانی ابهل نوشادر از هر
یکی راست راست همه را بسایند وبقطران بسرشند واندر صره بندند
در گل گیرند ودر آتش نهند تا بسوزد پس آنرا بسایند وبدهان اندر
براکنند صفت قلاع سودایی کهن را بگیرند زرنیخ سرخ وزرنیخ زرد
وبورق وشب یمانی وزاک کفشگران وقلقطار از هر یکی سه درم کفک دریا
درمی ونیم مازو ونارپوست از هر یکی چهار درم اقاقیا دو درم همه را
بقطران بسرشند وبسوزند وباز بسایند وبکار دارند واز پس این دارو
دهانرا بسرکه که اندروی حب الآس وگرمارو پخته باشد وبدان مضمضه کنند
وپس بگلاب وروغن گل مضمضه کنند باب هفتم
از جزو دهم اندر علاج انواع سوء المزاج که بر لب افتد بباید دانست
که سوء المزاج که بر لب افتد از وی بیماری نباید که انرا بعلاج حاجت باشد
مگر که سوء المزاج محکم شود یا مضرتی ظاهر کرده لکن سوء المزاج تر زود
لب را ضعیف کند وبدان سبب برخی گفتن یاری شوان داد اما اگر سوء
المزاج گرم باشد لبها همی سوزد واز هوای سرد وآب سرد راحت یابد و
اگر سرد باشد اندر هوای سرد وخنکی باد لبها کبود گردد وحس او
باطل شود واگر خشک باشد پوست لبها می طرقد وپوستهای باریک از وی
از وی همی برخیزد واگر تر باشد لبها فربه وآویخته باشد وسست ونرم

باشد علاج خداوند سوء المزاج گرم را حرقرکتان با آب کوک یا با آب
برگ خرفه یا با آب کشنیز تر یا با آب لسان الحمل یا با آب کسنه یا با آب عصا
الراعی یا بگلاب تر باید کرد وهیچ سرد کردن وبر لب نهادن واسبغول
بگلاب تر کرده وهیچ سرد کرده بر نهادن وصندل سپید وگلاب وکافور طلی
کردن وخداوند مزاج سرد را مشک سوده با روغن نان وعاقرقرحا سوده
با روغن یاسمین وجند بیدستر با روغن نرگس وروغن سوسن بر لب طلی
کردن سود دارد وخداوند مزاج خشک را کشکاب وروغن بادام باید
خورد ولعاب اسبغول وشکر وپوسته لب بروغن بنفشه وروغن
نیلوفر وروغن مغز کدو چرب همی باید داشت وموم روغن که ازین روغنها
کنند مالیدن سود دارد وعلاج کفتگی لب که اندر جایگاه خویش یاد کرده
آمدست علاج اوست وخداوند مزاج تر را علاج لقوه باید کرد چنان که اندر
جایگاه خویش یاد کرده آمدست باب هشتم
اندر انواع اماسها که بر لب افتد اماسها یا خونی باشد یا صفرایی یا بلغمی
یا سودایی اما اگر خونی باشد لبها سرخ وگرم باشد وضربان کند واگر صفرایی
باشد رنگ لب بدان سرخی نباشد لکن بزردی گراید وسوزانی وخلیدن
بیشتر باشد وبدان سطبری نشود واگر بلغمی باشد لبها سپید وسرد شود
ودرد کمتر کند واماس نرم ونرم باشد واگر سودایی باشد لبها کبود فام وسخت
باشد علاج اما خداوند اماس خونی را رگ قیفال باید زد وصندل
سرخ وصندل سپید با آب کشنیز تر یا با آب کسنه یا بگلاب سوده طلی کردن

سود دارد وشیاف مامیثا ولوس درهندی هم بدین آبها سوده طلی
کنند وخداوند اماس صفرایی را استفراغ صفرا کردن بآب میوها وشراب
غوره وآب انار دادن وطلی هم ازین گونه که یاد کرده آمد بکار داشتن
وخداوند اماس بلغمی را استفراغ بلغم باید کرد با یارج فیقرا وتربد و
شحم حنظل وضمادهای تحلیل کننده بر نهادن چون شبت وبابونه واکلیل
ملک وخداوند اماس سودایی را استفراغ سودا باید کرد چنان که اندر
علاج مالیخولیا یاد کرده آمدست وهیچ ضماد گرم وتحلیل کننده بر نشاید نهاد
از بهر آنکه وی تحلیل نپذیرد لکن چیزهای خنک بر باید نهاد تا زیادت
نشود وطلی از آن باید که اندر علاج سرطان یاد کرده این والله
اعلم واحکم باب نهم اندر آمدن آب
دهان اندر خواب اسباب رفتن آب دهان اندر خواب سه گونه است
یکی بسیاری رطوبت اندر معده گرم دوم حرارتی عارضی که رطوبتها را که
حوالی کام و زبان باشد تحلیل کند چون حرارت روزه سیوم سردی معده
وبسیاری رطوبت رقیق اندر وی علامتها اما علامت گرمی معده آنست
که طعام وداروهای گرم احتمال نکند وعلامت بسیاری رطوبت رقیق آنست
که با گرمی معده تشنگی کمتر باشد واز طعامهای تری فزاینده رنج بینند
وعلامت حرارت عارضی آنست که چون طعام خورده شود آب دهان باز
ایستد وعلامت سردی وتری معده آنست که طعامها وداروهای سرد وتر
احتمال نکند واز گرم وخنک وازقی راحت یابد علاج خداوند معده

کرم دارک باسلیق نباید زد وهر بامداد شربتی رب آبی ترش یا رب سیب ترش یا رب امرود حینی یا شراب غوره یا شراب انار خورد وطعام او کوشت بزغاله ومرغ خانکی ودراج وتذرو وطیهوج مصوص کرده مطبخته ومضمضه کند باب سماق وعدس وچیزهای قابض وخداوند معده سرد وتر هر هفته قی کند وهر هفته یک شربت ایارج فیقرا بخورد یکمثقال نمک هندی دو دانک انیسون وناناخواه از هر یکی دانکی حب کنند چنان که رسمست وچون معده پاک کرده باشند تریاق بزرک وکوارشهای بزرک بکار دارد وطعام قلیها خشک وکباب وکوشت بریان با سیر خوردن وبلبل ودارچینی وزیره وناناخواه وهر شب ماهر بامداد که نان خشک اندرا بکامه مالد وبخورد وشربتی آب کرم از پس آن بخورد وهر بامداد وشبانکاه وقت خواب مسواک کند وهر بامداد یکدرم نمک دشتی با یکدرم سته کوچک کسنیز خوردن وازپس آن پنج درم اطریفل کوچک خوردن خداوند آن معده کرم وسرد را سود دارد وخواجه ابوعلی سینا رحمه الله میکوید موش بریان کرده آزموده اند سود داشتست خاصه کودکان را والله اعلم بالصواب

باب دهم از جزو نخستین اندر ناخوشی بوی دهان سبب ناخوش بوی دهان عفونت است وبارسی عفونت بوسیدن است یعنی رطوبت تباه شده وازحال خویش بکردیده واین عفونت اندر جهار جای افتد نخست اندر بیخ دندانها افتد یا اندر کوشت بن دندانها وکاه باشد که عفونت بکوهر دندانها بازدهد دوم سوء المزاج سطح دندانها

یعنی تباهی مزاج بوست دهان واین تباهی مزاج اندر بیشتر حالهای کرم باشد ورطوبتهای دهان را از حال خویش بکرداند سیوم عفونتی که اندر فم معده افتد ومادهٔ عفونت یا خلط صفرا باشد یا بلغم جهارم عفونتی که اندر شش افتد واین عارض خداوند علت سل را افتد اندر آخر **علاج علامتها** آنرا که سبب تباهی مزاج سطح دهان باشد رطوبتهای دهان او زود لزج شود وهر وقت که مسواک کند ودهان بسرکه وکلاب وغیر آن بشوید بوی دهان او خوش کردد باز جون کرم شود تغیر بدید آرد وآنرا که سبب اندر بیخ دندانها باشد هم جنین باشد هرکاه که غرغره کند وخلال کند یا مسواک کند ومادهٔ عفونت لختی تحلیل سازد دهان خوش کردد باز معاودت کند واکر ماده کرم است دندانهای او بزردی کراید واکر سرد است بکبودی کراید یا بسبزی وآنرا که سبب اندر کوشت او سست باشد وبمسواک زایل شود بازمعاودت کند وآنرا که سبب اندر معده باشد از سوء الهضم خالی نباشد وآروغ او ناخوش بوی باشد اکر ماده صفرایی است آروغ بوی طعام دودناک دهد واکر بلغمی است بوی ترشی دهد **علاج** آنرا که سبب تباهی مزاج سطح دهانست یا اندر بیخ دندانهاست یا اندر کوشت بن دندانهاست رک قیفال باید زدن یا جهار رک بزدن یا دو رک زیر زفانست بزدن یا بن کردن حجامت کردن وبیوسته دهان بسرکه وکلاب شستن وبسرکه عنصل مضمضه کردن وبامداد وشبانکاه مسواک وخلال کردن وسونها که یاد کرده آمد بکار داشتن وتن بمطبوخ هلیله پاک کردن و

هر ساعت عاقرقرحا وکرمازو وفوفل خاییدن واکر مزاج دهان سرد است واکر ماده بلغم است بوست ترنج وقرنفل وسداب وساذج هندی ومصطکی وعود خام وکبابه ونشاسته وجوز بوا وقاقله وفلنج مشک وزنجبیل وکندر وسعد خاییدن واکر ماده غلیظ تراست میویزج خاییدن وبن دندانها بصبر ومر مالیدن اکر بدین علاج زایل نشود سطح دهان وبن دندانها را باقراص زرنیخ بمالند وبشویند **صفت** اقراص زعفران بکیرند زاج سوخته یکجزو بیخ سوسن وزعفران از هر یکی یکجزو وهمه را بکوبند وبا انکبین بسرشند واقراص کنند وآنرا بسرکه حل میکنند یا باب کرم ابهل اندروی بختی باشد وبدان مضمضه میکنند واندر بن دندانها می مالند **صفت** اقراص زرنیخ بکیرند قرطاس سوخته سه درم زرنیخ دو درم ونیم سکند وسماق وزنجبیل وبلبل سوخته واقراص تلند نیون از هر یکی دو درم همچون قرص دیکر بسرشند وبکار دارند وسحاریه عفونت را ببرد وکوشت پاکیزه برویاند واکر با انکبین بسرشند وبکار دارند نیک باشد وآنرا که عفونت بکوهر دندانها باز دهد دندانرا بتراشند وبسوند واکر جمله دندان تباه شده باشد دندانرا بر کنند وآنرا که سبب جز کرمی سطح دهان باکرمی معده نباشد شفتالو وخربزه وزردالو تر خوردن بر ناشتا سود دارد واکر وقت آن نباشد شفتالو کسته اندر آب تر کنند وآن آب میخورند وبدان مضمضه میکنند وآن ترکرده را میخورند وبستجی وشکر اندر آب سرد میخورند وطعام از غوره وسماق وزرشک وانار دانک سازند

ودر جمله طعام او چیزی باشد که مخیل نشود وصفرا بکردد وآنرا که سبب اندر فم معده باشد نخست قی فرماید بس ایارج فیقرا با اطریفل کوچک سرشته میدهند هر هفته یک مثقال ایارج وسه مثقال اطریفل وهر بامداد اطریفل تمر هندی وبستجی وشکر واین میوها وطعامها که یاد کرده آمد موافق باشد واکر معده سرد وماده بلغمی باشد بس ارزقی حب الایارج دهند **بدین صفت** ایارج فیقرا یک مثقال تربد یکدرم نمک هندی وقرنفل وانیسون وزنجبیل ونانخواه از هر یکی دو دانک مقل دو دانک حب کنند باب کرفس وهر بامداد بنک مورد ومیویز منقی دانه بیرون کرده کوفته وبهم بسرشند مقدار کوزی بخورد وابهل تر هم جنین با میویز کوفته وبخت موافق باشد وشراب انسنتین ونقنغ صبر ومسیه ومیسوس سود دارد وصفت هر یک اندر علاجهای معده یاد کرده آید انشاء الله عز وجل **صفت** سفون که دندانها بدان بمالند وکوشت بن دندان را سخت کند وبوی دهان خوش کند ودندانرا پاک وسپید کند بکیرند مثقال وکفک دریا وسحق تا وسعتر ونمک اندرانی از هر یکی سه درم جون سوخته وعود سوخته وسنبل وکرما وحب الآس وشب یمانی سوخته واندر سرکه کسته از هر دو درم عاقرقرحا پنج درم اکر مزاج دهان کرم است دو درم صندل ودو درم قرنفل ودانکی کافور بادی بیامیزند واکر مزاج سرد است قرنفل وجوز بوا وکبابه از هر یکی دو درم مشک دو دانک بیامیزند

واگر مزاج معتدلست نه این آمیزد و نه آن صفت حبی که اندر دهان
دارند بوی دهان خوش کند بگیرند گوزبوا قاقله قرنفل کافور
قرنفل دارچینی خولنجان از هر یکی درمی و مشک دو دانگ همه را
بسایند وبرب سیب یا رب آبی یا میبه بسرشند وحب کنند حبی دیگر
بگیرند پوست ترنج وبرگ ترنج تر و فلنجمشک و قرنفل وجوزبوا و بار
مشک و هال و زنجبیل وکبابه ونشاسته وسعد از هر یکی دو درم
مشک دو دانگی همه را بسرشند همچون حب دیگر و یک حب
اندر دهان دارند صفت حبی دیگر آبی را میان بیرون کنند و
قرنفل کوفته بجای آن باز کنند و هر دو نیمه آن بهم باز نهند و اندر
خمیر تر کرده بپیچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا پخته
شود و گل از وی باز گیرند و از خمیر بیرون آرند وبکوبند
واورا با گل نشابوری که او را بتازی طین للاکل گویند بسرشند و آن
جمله را دو درم محرور دانگی کافور و درمی صندل و سه درم زردآلو
کشته بگلاب تر کرده با وی بسرشند وحب کنند واز جمله مرطوب
درمی زنجبیل و نیم درم جوزبوا و ده دانگ مسک با وی بسرشند
وحب کنند جزو دوم از گفتار
پنجم اندر احوال زفان و بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن
باب نخستین اندر شناختن احوال
زفان و بیماریهای او بر طریق کلی بیماریهای زفان شش نوعست

نخستین بیماریهای است که مضرت آن اندر حرکات او پدید آید
واین چنان باشد که حرکات زفان از حال طبیعی واز آنچه عادت
بوده باشد بگردد دوم بیماریهای است که مضرت آن اندر حس
لمس وحس ذوق پدید آید چنان که این هر دو حس کی یکی از این
دو باطل گردد یا ضعیف یا متغیر وسبب آنکه از این دو حس
یکی باطل شود و دیگر نه آنست که از دو حس عصب که آلت حس
وحرکت اند استعداد قبول آفت اندر یکی بیشتر باشد و مضرت
اندران فعل پدید آید که آفت بآلت او رسیده باشد سیوم
انواع سوء المزاج است چهارم آفتهای است که اندر وضع و
شکل پدید آید چنانکه زفان مسترخی و دراز گردد و از دهان
بیرون آید یا تشنج کند یا آماسی اندروی پدید آید و آماس بیماری
زیست مرکب از سوء المزاج و تغیر شکل پنجم بیماریهای که بمشارکت
اندامی دیگر افتد از بهر آنکه بیماریهای زفان گاهی اندر زفان باشد
خاصه وگاهی بشرکت دماغ باشد یا بشرکت اندامی دیگر اما آنچه
بمشارکت دماغ باشد از آفت دیگر خاستها و آفت رخسار خالی
نباشد و آنچه بمشارکت معده و شش و سینه باشد نخست نوعی
از آنها اندران عضو بوده باشد ششم انواع التفرق الاتصال
اما طریق شناختن سوء المزاج که کدام نوعست از هفت چیز باید
جست نخست از رنگ او دوم از حس طعم که چگونه همی یابد سیوم

از تری وخشکی او چهارم از حرکت او واین چنان باشد که نگاه کنند تا حرکت
او سبک تر است از عادت یا سنگین تر پنجم از شکل او ششم از بثرها که
بروی پدید آید هفتم از سوزش و نرمی و درشتی او اما شناختن سوء المزاج
زفان او از جهت لون او چنان است که سپیدی او دلیل مزاج سرد و ماده
بلغمی است و زردی دلیل خون و سیاهی دلیل سودا یا دلیل سوختن ماده
واین اندر بیماریها و تبهای تیز باشد و از نخست سرخ باشد چون تب
گرمتر شود زرد گردد چون گرمتر شود بسیاهی گراید باندازه تیزی
تب و سوختن ماده یا دلیل فرو مردن حرارت غریزی و نزدیک آمدن
مرگ باشد و اندر بیشتر حالها لون او دلیل بیماری اندامی دیگر باشد چنان
که اگر زفان سرخ و درشت باشد دلیل آماس خونی باشد اندر سرها یا اندر
معده یا اندر جگر و اگر سپید باشد دلیل سردی معده و جگر باشد و
دلیل ماده بلغمی اندر سر وگاهی دلیل یرقان باشد و شناختن حال زفان
از طعم او چنان است که اگر ترش است دلیل است بر آنکه اندر همه تن
یا اندر معده رطوبتی رقیق است و حرارتی ضعیف و اگر شیرینی همی یابد
دلیل قوت خون باشد و اگر تلخی همی یابد دلیل قوت صفرا باشد و اگر طعمی
ناخوش همی یابد دلیل بلغم پوسیده و تباه گشته باشد و اگر طعمی عفص
وقابض همی یابد دلیل سودا باشد و شناختن حال زفان از طریق تری
وخشکی چنانست که نگاه کنند اگر خشک است و سطح زفان پاکیزه است
این را خشکی گویند و اگر با خشکی بر سطح زفان رطوبتی است لزج دلیل

باشد بر آنکه رطوبتی غلیظ از دماغ فرود می آید یا بخاری از معده
بر می آید و حرارت بیماری آن را لزج و خشک میکند بر طبیب واجبست
که هرگاه که بیمار از خشکی زفان شکایت کند این حال مایل کند بر حقیقت
حال واقف گردد و بباید دانست که درستی زفان از گرانی و سبکی اندر
سخن گفتن چنانست که گرانی زفان گاهی دلیل امتلاء رگها و امتلاء
دماغ باشد از خون یا از رطوبت یا دلیل ضعیفی عصبها باشد یا دلیل
ضعیفی عصبها باشد یا توقف و فرو گرفتن زفان باشد اندر سخن گفتن
واین را بتازی تمتمه گویند و بعضی چنان باشد که حرفها چون سین
و را و غیر آن درست نتواند گفت واین را بتازی لثغه گویند و
حال آماس زفان همچون حال آماس لب باشد چنانکه اندر جزو
نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است وحال تشنج چنانست که اگر
تشنج چنانست اندران دو عصب افتد که حرکت زفان بهر دو سو
دهان بدانست زفان را زین سو و زان سوی دهان نتواند برد
واگر اندر یکی عضلها افتد زفان سوی آن عضله شود واگر دران
دو عضله افتد که حرارت بیرون آمدن زفان و باز پس آمدن بدانست
زفان کوتاه گردد و بیرون نتواند کرد واگر دران دو عضله افتد
که حرکت گرد کردن زفان گرد دهان بدانست زفان گرد دهان نتواند
گردانید واگر اندر یکی عضلها افتد زفان بر راست سوی آن عضله شود
واگر اندران دو عضله افتد که حرکت دو تو کردن زفان بدانست

زفان دو تو شوان کرد و تشنج یا از خشکی باشد یا از امتلا و تشنج خشک
از پس استفراغها افتد یا از پس تبها محرقه و انجه از امتلا افتد ناگاه
افتد و حال بشرها و تفرق الاتصال حال قلاع و جون باشد و اندر
نخستین ازین کفتار یاد کرده امده است و علاج این انواع هر یک اندر
بابی جدا کانه یاد کرده آید انشاء الله عز و جل **باب دوم**
از جزو دوم از کفتار پنجم اندر علاج طعمهای ناخوش یا فسدتن
تامل باید کرد تا علت خاصه اندر زفانست یا بمشارکت عضوی است جون
معده و دماغ یا بمشارکت سر تن است اگر خاصه است بمضمضه و
غرغره علاج کنند و اگر بمشارکتست بعلاج عضو مشارک مشغول باشد
و بیشتری بمشارکت باشد اما اگر مزاج گرم و ماده گرم و رقیق و علت
خاصه باشد بسرکه و کلاب که بشر ابنجی تو و آب کشنیز تر مضمضه و
غرغره کنند کفایت باشد و اگر ماده غلیظ تر باشد بسرکه عنصل پخ
آن بکسلد و اگر سخت غلیظ باشد غرغرها که اندر باب استرخاء زفان یاد
کرده آمد بکار دارند و اندر طعام استرغان و تخم دل و پیاز و بسرکه و
سیر بسرکه و پیاز خام بکار دارند و اگر بمشارکت معده و دماغست و
مزاج گرم و ماده رقیق است استفراغ فرمایند بحب بنفشه[٢] دو درم
گل سرخ دو دانگ بوره سرخشک دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم انیسون
دانگی کثیرا دانگی حب کنند جنان که رسمست **صفت** حبی دیگر بکیرند صبر
مغسول دو درم مصطکی و گل سرخ از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی

صفت ان کی این بنفشه

وانیسون دانگی شحم حنظل دانگی کثیرا دانگی حب کنند باب کسنه و از
پس استفراغ دو سه روز اطریفل کوچک خورند و اگر ماده غلیظ است
استفراغ بایارج فیقرا و حب فوقایا کنند و اگر مزاج سرد و ماده سخت
غلیظ است استفراغ بایارج بن هرک کنند و از پس استفراغ غرغرها
که یاد کرده آمد بکار دارند **باب سیوم**
از جزو دوم از کفتار پنجم اندر استرخاء زفان استرخاء زفان است
از دو بیرون نباشد یکی با بیماری باشد زفان خاصه یا بشرکت دماغ
باشد و ماده بیماری رطوبتی باشد که بر عضوی مستولی کرده و این
رطوبت دو نوع باشد یکی رطوبتی باشد که رقیق با خون آمیخته دوم
رطوبتی باشد غلیظ و بسیار و تر و جون غالب کشته **علامتها** اگر رطوبت
رقیق باشد و با خون آمیخته رنگ زفان بر حال خویش باشد از بهر
انک رطوبت غالب نیست و آب از دهان میرود از بهر انک رطوبت
رقیق است و اگر رطوبت غلیظ باشد زفان سنگین تر باشد و رنگ زفان
سپید و آب دهان کمتر باشد و بسیار باشد که مردم الثغ و فافا ریما
کرم افتد زفان کشاده کردد از بهر انکه رطوبتها که زفان او را استگیز
داشت بکذارد و بتحلیل دفع شود هم بدین سبب است کودکا الثغ
جون بحد بالغی رسد فصیح کردد **علاج** انرا که رطوبت خاصه زفان
باشد بغرغره و مضمضه زایل شود و آنرا که بشرکت باشد نخست دماغ
بایارج فیقرا و غیر آن پاک باید کرد پس غرغره فرمودن اما اگر رطوبت

رقیق باشد از دارو تحلیل کننده ان منفعت حاصل نشود و از داروی
قابض و ولیتر آن باشد که غرغرها از محلل و قابض سازند جون دار
شیشعان و گل سرخ و فقاح اذخر و طباشیر و اگر رطوبت غلیظ باشد نخست
بایارج فیقرا و شحم و حنظل و تلخ نعطو و انیسون استفراغ کند پس ابارها
بن هرک دهند و از پس غرغرهای قوی سازند آن سعتر و حاشا و خردل
و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و کندس و مانند آن گامی داروها بکوبند
و اندر بن زفان می مالند و گامی اندر انگامه بیامیزند و بدان غرغره کنند
و گامی دارو های ناکوفته اندر آب بزنند و آن اب با سرکه عنصل گرما گرم
بیامیزند تا بدان غرغره کنند و نوشادر سوده با زجس کو با بزف بسرشند
و اندر بن زفان می مالند لعاب بسیار آرد و سود دارد و اندک استرخا
از سخن کفتن باز دارد و فرفیون و کندس بکوبند نرم و پیوسته اندر
بن زفان می مالند و اگر ازین دارو ها ضماد سازند و بر بس کردن نهند
سخت نیک باشد و هم ازین دارو حبها سازند و اندر حبی که دیر تر گداخته
جون عنزولادن در سلح بسرشند و پیوسته اندر بن زفان دارند و
آب دهان می اندازد **صفت** حبی بکیرند علک الانباط دو درم حلتیس
یک درم هر دو را بهم بسرشند و حب کنند **صفت غرغره** بکیرند نوشادر
بلبل عاقرقرحا خردل بوره قی زنجبیل میویزج سعتر شونیز مرزنکوش خشک
نلخ نعطی از هر یکی راستاراست همه را بکوبند و اندر آب گرم یا اندر
انگامه حل میکنند و بدان غرغره میکنند **صفت** معجونی که هندوان

ساخته آمد از بهر این علت بکیرند زیره کرمانی دو مثقال فرفیون و نلخ نعطی
از هر یکی یک مثقال دار فلفل صد عدد فلفل دویست عدد سکر هست
استار همه را بکوبند و بانگبین بسرشند شربت جهار درم و ثلسا و ترود
بطوس و دحمر با دسحر با اندر بن زفان مالیدن و خوردن سود دارد و
کودک که زبین در سخن آید با وی سخن می باید کفت و بتکلف جواب کردن
و سخنهای مختصر تلقین کردن و بن زفان او نیمک با انگبین سرشته می
مالیدن و گاه گاه اندکی برف مالیدن تا لعاب برود والله اعلم بالصواب
باب جهارم اندر سوزش زفان
اسباب این عارض جهارست نخستین انکه جیزی خورده شود که حرارت
فزاید و تشنگی آرد جون طعامی شور یا تلخ و تیز که بتاری حریف کویند
یا جیزی بغایت شربتی جون غسل دوم حرارتی باشد اندر فم معده
یا اندر دماغ سیوم تبهای محرقه جهارم آماس از اندرون شکم
آنرا که سبب حرارت فم معده و حرارت دماغ باشد بلعاب اسبغول
و کشکاب با روغن گل و روغن بنفشه باید داد و سفستان اندر دهان
دارد و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب اندر دهان می گیرد و بدان
مضمضه میکند و استخوان آلو سیاه و استخوان خرما هند و اندر
دهان داشتن سود دارد و روغن بنفشه و روغن گل مضمضه کردن
سوزش بنشاند **صفت** حبی دیگر که اندر دهان دارد بکیرند مغز
تخم خربزه و تخم مغز خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم شیرین و نشاسته

وکشیل و ترنکبین همه را بکوبند و بسرشند جماع کنند و انرا که چیزی شور و تلخ و تیز خورده باشد هم این علاج کنند و انرا که سبب عارض آماس زاند روده شکم باشد نخست رگ باسلیق بفرمایند و دو و آب عنب الثعلب دادن با شکر و آب کسنه با اندکی خیار سبز و کشکاب و با روغن بادام

باب پنجم از جزو دوم از گفتار

پنجم اندر طرقیدن زفان سبب این خوردن چیزهاء ترش و تلخ باشد

علاج لعاب اسبغول اندر دهان میدارند و سفستان می بزند و خیار باریک بریده بر هم بمالند و ان کفک که از وی بدید آید بر زفان طلی کنند و طعام با بجه و خایهٔ مرغ نیم برشت خورد و از طعامهای شور و ترش و تیز پرهیز کنند و هر چه اندر باب گذشته یاد کرده آمدست اندرین عارض نیز سود دارد

باب ششم

اندر تشنج زفان سبب تشنج زفان دو چیز است با رطوبتی غلظ که عظلها را که حرکت زفان بدانست ممتلی کند و بر پهنا باز کنند تا درازاء او کوتاه شود و زفان بدان سبب تشنج گیرد یا تشنجی باشد که اندر بیماریهاء حاده و تبهاء محرقه افتد و رطوبت اصل بسبب تیزی تحلیل خرج شود و عضلها همچون گوشت بریان کرده خشک شود علاج علاج هر دو نوع از جنس علاج تشنج کلی باشد چنانک اندر جایگاهش یاد کرده آمدست و علاج خاص زفان آنست که اگر تشنج استلای و رطوبتی باشد بر پس گردن ضمادهای تحلیل کننده بر می نهند چون ضماد

که از بابونه و اکلیل ملک و شبت و حلبه و مرزنگوش خشک سازند و غرغره فرمایند کرد بطبیخ حلبه و انجیر و روغن بابونه و روغن شبت و روغن مرزنگوش و این روغنها نیم گرم کرده اندر دهان میگیرد و هم ازین روغنها یا از روغن کور یا از روغن حبة الخضرا یا از روغن مغز زرد آلو تلخ یا از روغن سداب حلوا سازند با آرد حلبه و تخم بادیان و انکبین این حلوا بر مهره هاء گردن ضماد کنند و ایارج فیقرا و شحم حنظل استفراغ کنند و انرا که از تشنج از تب محرقه افتد ضماد از بنفشه و خطمی و موم صافی و روغن بنفشه سازند و بشرخورد روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو شیرین و روغن بادام شیرین و آب عنب الثعلب و اب عصا الراعی و اب کشنیز تر غرغره و مضمضه میکند همه را نیم گرم کرده و این آبها و روغنها نیم گرم اندر دهان میدارد و انجا که ازین هیچ حاضر نباشد آب خوردن نیم گرم کرده اندر دهان میدارد و بدان غرغره و مضمضه میکند و بر پس گردن او می ریزند و بدان روغنی که بدست ازین روغنها همی مالند

باب هفتم

اندر اماسهای زفان اندر باب نخستین ازین جزو گفته امدست که حال آماس زفان همچون حال آماس لباست و اسباب و علامات ان گوده و ببایید دانست که از خوردن قطر که بپارسی سماروغ گویند و از افیون زفان اماس کند و علاج آن اندر علاج زهرها یاد کرده آید انشاء الله عز و جل علاج اگر آماس خونی باشد نخست رگ قیفال باید زد

بس بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و گاه باشد که حاجت بدان آید که رگ بر زفان زنند و اگر اماس صفرایی باشد نخست استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره کنند و اندر ابتداء هر دو نوع آب کشنیز تر و اب کوکی که او را تاری الحس گویند و آب کسنه و آب عنب الثعلب و گلاب اندر اندر دهان میدارد و گل سرخ و عصا الراعی و انار بوست اندر گلاب بزند بدان مضمضه میکند و شفتالو تر اندر زفان می مالد و اگر آماس بدین تدبیرها فرو ننشیند بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوسن و انار بوست و کشکجی همه را بزنند و بپالایند و بدان مضمضه کنند و اندر دهان میدارد و اگر روزی چند بگذرد و چیزهاء بزاننده و تحلیل کننده حاجت آید انگبین اندر شیر تازه که در حال جوشیده باشد حل کنند بدان مضمضه میکنند و آبی که اندر وی بیخ سوسن پخته باشد و آبی که اندر وی حلبه و انجیر پخته باشد و روغن زیت که اندر وی تخم بادیان پخته باشد این همه آنست که ماده را بزاند و تحلیل کند و اندر آخر آماسهاء گرم و آغاز آماسهاء سرد سود دارد و غذا نیز اندرین وقت چیزی بزاننده باید چون کرنب و سرهتی بروغن شیر بخت تازه و اگر آماس سرد کند و بالودن گیرد ماء العسل و کشکاب با انگبین مضمضه میکنند تا بشوید و پاک کند پس مورد و سماق و عدس و برگ زیتون اندر شراب انگوری قابض بزنند و بپالایند و بدان مضمضه میکند در جمله علاج کنند چنان که یاد کرده آمدست و اگر آماس

بلغمی باشد نخست بحب ایارج و حب فوقایا استفراغ کنند و بیخ سوسن و میویز و حلبه و انجیر بستی بزنند و بپالایند و بدان غرغره و مضمضه میکنند و اندر دهان میدارد و اگر تخم کرفس و بیخ او و تخم بادیان و بیخ با این چیزها یار کنند و تحلیل بیشتر کند و شربت ماء الاصول قوی دهند تا روغن بادام تلخ گرم بروغن پداینجی و طعام شوربا گنجشک و نخود آب با سعتر و زیره و کرد ما و دارچینی و گنجشک بریان و قلیه خشک با الکامه و انگبین با روغن زیت گرم با روغن گوز و اگر آماس سودایی باشد استفراغ بمطبوخ افیتمون و یارهای بزرگ کنند و بیوسته چیزی خنک اندر دهان میدارد چون آب کشنیز تر و آب کوک تا اماس زیادت نشود جالینوس میگوید مردی شصت ساله را زفان آماس کرد اماسی عظیم و مرد رگ زدن عادت نداشت او را حب فوقایا دادم و خواستم که گویم چیزی خنک اندر دهان باید داشت طبیبی دیگر مرا خلاف کرد بیمار آن شب بخواب دید که آب کوک اندر دهان باید داشت و از آن شفا یافت و این خواب موافق مشورت من آمد و از چیزها که سودا افزاید پرهیز باید کرد چون باسکان و عدس و کرنب و گوشت قدید و ماهی شور و اگر اماس سرطانی و بزرگ باشد چنان که دهان باز ماند انرا علاج نباشد مگر انکه زفان از بن ببرند تا از آن بلا برهند

باب هشتم

از جزو دوم از گفتار پنجم اندر گنگی و خلل که اندر سخن گفتن پدید آید

این بجا

اسباب خلل که اندر سخن کفتن آید هشت است یکی انکه عضلهاء زفان
مسترخی شوم دوم انکه تشنج کند سیوم انواع اماسها چهارم قلاع و
بثره وخوره پنجم انکه جراحتی بروید و رباطی یا عصبی بدان کوتاه کرده
ششم انکه از پس سرسام فضلها از دماغ دفع شود و بعضلهای زفان
فرود آید سفتم انکه اندر تبهای محرقه رطوبت اصل تحلیل پذیرد و
عضله زفان بدان سبب خشکی کرد هشتم انک آفت اندر عضلها
حنجره باشد چنانکه یا مسترخی شود یا متشنج وخداوند این عارض را
آواز دادن وآغاز سخن وآغاز کلمتها دشوار باشد علاج علاج استرخا
وعلاج تشنج وعلاج قلاع قرحه و بثره وخوره وعلاج خشکی عضله که
از پس تبهاء محرقه تولد کند وعلاج انواع آماسها هریک اندر باب
جداگانه یاد کرده آمده است وعلاج فضله که از دماغ فرود آید از
پس سرسام بعینه علاج آماس است استفراغ و غرغره و مضمضه بران
قیاس وعلاج آفت عضلهای حنجره و قیاس علاج تشنج امتلای و تشنج
خشک باشد الا انکه اینجا غرغره باید و اینجا مضمضه و دارو اندر دهان
داشتن وعلاج دیکر انکه هر وقت که سخن خواهد کفت نفس باز کشد
و مددی از هوا اندر آرد تا عضلهای حنجره را بقوت بجنباند تا سخن
کفتن آسان کردد واما علاج انکه جراحت بروید و رباطی کوتاه کردد
دستکاری است و بریدن آن رباط چندانکه زفان مسترخی نشود واکر
از بریدن ترسند که خون بسیار آید اولیتر آن باشد که جرم کنند واین

چنان باشد که ابریشمی بسوزن اندر زیر آن رباط کشند باحتیاط
و ببندند و رکها را کوش دارند تا در ابریشم پیدا و نباشد تا
برنده نشود وان ابریشم را بکذارند و سمی آن مالند تا آن روز که
رباط بریده شود ابریشم بیرون آید باب نهم
اندر ضفدع ضفدع غده است سخت اندر زیر زفان پدید آید و
ضفدع را اندر بعضی شهرهاء خراسان دق کویند واین علت را بدین
نام از بهر آن خوانند که لون او لونی است آمیخته از لون زفان و
سبزی رکهاء او بچون دق و ماده او رطوبتی باشد غلیظ
داروهای تحلیل کنند بروی می نهند چون نمک وسرکه و نوشادر و
زنکار و زاک واکر بدین زایل نشود داروهای تیز که اندر قلاع
یاد کرده آمده است بر نهند و رک زیر زفان بر نهند و کودکان را
سعتر پارسی و انار پوست و نمک کوفته و بیخته بران موضع می
نهند و اندر زفان می مالند و زاک سوخته و سورنجان سپیده خایه
مرغ بسرشند وطلی کنند باب دهم
اندر بیماری بیماری ملازه که انرا ابتاری اللهاة کویند بیماریهای ملازه
دو نوع است یکی اماسی است که اندر وی پدید آید بسبب نزله که
از سر بدو فرود آید دوم انکه مسترخی کردد و فرود آویزد و بر
سر حنجره وحلق سپید و ماده آماس بعضی را خون باشد و بعضی خلط
صفرای و بعضی را خلط سودای وسبب آماسیدن وی آنست که کوشت

او متخلخل ومیان تهی است هر بامداد که بروی فرود آید اندر بزودی
قبول کند ودفع شواند کرد اندر وی بماند وآماس کند وبحلق فرود
آید ودم زدن وطعام بحلق فرو بردن را زحمت کند وباز دارد علامتها
اما علامت آماس خونی شیرینی طعم دهان باشد وسرخی لون وکام وزفان
پی بستکی وعلامت خلط صفرای تلخی دهان باشد وزردی کام وزفان
وحرارت وسوزش وتشنکی وآماس سخت بزرک نباشد وعلامت
خلط بلغمی آنست که ملازه دراز شود چون دم موش ونرم باشد وسپید
وسوزش وکرمی نکند لکن کرانی کند وعلامت خلط سودای سختی
اماس باشد وتیرکی رنک کام وزفان و باشد که طعم دهان ترش باشد
وتدبیرهای کذشته کواهی دهد علاج اماس خونی را نخست رک قیفال
باید کشاد وطبع را باب لبلاب یا باب کسنه یا باب عنب الثعلب خیار
شبر وترانکبین اندرین آبها حل کرده نرم باید کرد وبسرکه وکلاب
یا باب عنب الثعلب لسان الحمل یا باب کشنیز تر سماق اندرین آبها
بر حل کرده و بالوده یا بعصاره کل تازه غرغره میکردن وناکاه باید
کرد اکر ماده اندک است غرغره بداروها باید کرد که سخت قابض نباشد
همچون سرکه وکلاب وسکنکبین باآب که برآمیخته وچون کشنیز تر و
چون آب کشنیز تر وچون شراب خرنوب تا بقوت قبض مدد ماده باز
میکردد وانچه حاصل باشد تحلیل می پذیرد واکر ماده بسیار باشد
غرغره بداروهای باید کرد که اندر وی قبض بسیار باشد چون رب ۱۱۰

کون با کل سرخ و سماق وحب الآس مطحی وماز و کرمان و کلنار
واقاقیا اندر آب بر نهند و بدان آب غرغره کنند صفت داروی
که اندر ابتداء علت بدهان بیمار اندر دهند تا بملازه رسد بکیرند
کل سرخ کلنار مازو کهربا صندل سپید سماق شیاف مامیثا عکس
معشر زرد چوبه برک سوسن از هر یکی راستا راست سمد را بکوبند
و بانبوبه اندر دهند داروی که ملازه را بدان بر دارند بکیرند
شب یمانی چهار درم کلنار هشت درم زعفران دو درم کافور
و نوشادر از هر یکی یکدرم زعفران دو درم کافور و نوشادر
از هر یکی سمد را بکوبند و بکفچه میل بر نهند وملازه را بدان بر افرازند
صفت داروی که بدان غرغره کنند بکیرند حب الآس و بلوط و
کزنار و سماق و سمد را اندر کلاب بر نهند و بپالایند و بدان غرغره
کنند واکر از چیزهای قابض رنجی و فسردی تولد کند غرغره باب برک
وساق وخرفه بشراب خرنوب کنند وکثیرا و صمغ و نشاسته بکوبند از
هر یکی راستا راست و بانبوبه اندر دهند ولعاب اسبغول ولعاب
خطمی وکشک آب با جلاب آمیخته نیم کرم اندر دهان داشتن و بدان
غرغره کردن سود دارد واکر اماس صفرای باشد نخست تن از ماده صفرا
پاک باید کرد بمطبوخ هلیله زرد وخرما هندی وشاهتره وخیار
شنبر وانچه بدین باید و بدان آبها که اندر علاج آماس خونی یاد
کرده آمد غرغره کردن چون آب عنب الثعلب و باران او و کشکاب

وآب خربزهٔ هندی خوردن و بدان غرغره کردن و چون سر روز بگذرد و بهتر نشود بدارو‌ها قوی‌تر که یاد کرده آمده ست علاج باید کرد و باندازهٔ علت دارو ضعیف‌تر و قوی‌تر می‌کردن و اگر آماس بلغمی باشد نخست استفراغ باید کرد بحب قوقایا و حب صبر و مصطکی و مانند آن و هر بامداد گلنگبین دادن و غرغره فرمودن بسکنگبین و آب کامه و خردل و مای و سرکه سوده طلی کردن صفت دارویی که اندر دهند بگیرند شیاف مامیثا و گل سرخ و سماق و ورد سوسن و زعفران و نوشادر و سعتر و عاقرقرحا و بلبل و دار بلبل و کرمان و کلنا و زرد چوبه و بهلیلهٔ زرد و شب یمانی و مازو و حضض و حاو قاقله و قصب الذریره و زرنیخ سرخ و قسط و سرگین سگی که او را سه روز بسته دارند و استخوان دهند و حنظل طیب سوخته از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و ببیزند و اندر دمند و علاجها که از جهت استرخا ملازه یاد کرده آمد این علاجها بکار دارند و اگر آماس سودایی باشد همچون حال آماس دماغی باشد و علاج همان پس‌تر استفراغ سودایی باید کرد و چیزهای خشک چون آب کشنیز تر و آب کوک اندر دهان داشتن و بدان غرغره کردن تا آماس سرطانی نشود و زیادت نکند پس اگر ماده از نوع بلغم غلیظ باشد و طبیب بحکم مشاهدت داند که علاجها دیگر شاید کرد علاج خناق سودائی باید کرد صفت دارویی که

اندر دمند و اگر خواهند بسرشند و طلی کنند بگیرند مازو سبز یک جزو زاگ سرخ و سماق از هر یکی سه جزو دو دانگ نمک پست جزو بشراب خرتوت بسرشند و طلی کنند صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی یک جزو نوشادر نیم جزو مازوی سبز دو بهی از یکجزو زاگ سرخ سه جزو بوقت انتها رسد مر و زعفران و سعد و دارشیشعان و فقاح او جزو عود بلسان و اسنه با این دارو‌ها بکار دارند و هم این داروهای یاد کرده بدان مضمضه کنند و اگر بدین علاج کفایت نکنند عصارهٔ قثاء الحمار و بطروی سرخ و قنطوریون کوفته و بیخته و بعسل سرشته طلی میکنند و اندر دهان میدارند و اگر آماس سخت بر سود و روز گار برآید انگره بعسل سرشته و طلی میکنند صفت دارویی که طلی کنند بگیرند شب یمانی و انگره نوشادر از هر یکی راستا راست بسایند و بکفچه میل برگیرند و بدهان اندر آرند و بلازه را اندر وی نهند و نگاه دارند و اگر این دارو‌ها را با سکنگبین عنصلی بیامیزند و غرغره کنند صواب باشد و اگر این دارو‌ها درشتی کند بیخ سوسن را اندر آب بزنند و آب او را با انگبین بیامیزند و اندر دهان میدارند و آنرا که ملازه مسترخی شود فرود آویزد اگر حرارتی و سرخی باشد غرغرها خشک که یاد کرده آمد بکار دارد و نخست رگ زنند و ملازه را بصندل و کلنار و گل کافور و بشراب خرتوت بر دارند و اگر حرارتی نباشد ملازه را بنوشادر و مازو بر دارند و بانکار و خردل غرغره کنند و به نمک آب تلخ و ملازهٔ کودکان بمازو و سرکه بر دارند مازو را بسرکه بسایند و بر پشت سر او طلی

کنند بران موضع که بتاری تا فوخ گویند صفت ضمادی که ملازهٔ کودکان و بزرگان بر دارد بگیرند سغات و اقاقیا و گل دو درم خرد و سنبل کشکلک و اسبغول همه را بکوبند جز اسبغول را و سکر بگیرند و برگ سورد و کشنیز خشک اندر وی بجوشند و ببالایند و این داروها بدین سرکه بسرشند و بر یافوخ نهند ملازه را بر دارد از بهر آنک ملازه را حرکتی خاص که از احرکت ارادی گویند نیست و بدین سبب او را عضله خاصه نیست جز عضله خاص عضوی را باشد که حرکت ارادی باشد و اصل و بیان گوشت پوسته است که گوداکرد اوست که انرا بتازی گویند النغنقه گویند و بعضی که بر سر کاسه سر پوشیده است و بر پوست سر و هرگاه که این دارو‌های قابض بر پوست سر نهند پوست را فراهم آرد و برکشد و ملازه با وی برکشیده شود و اگر آماس و استرخاء ملازه بدین همه علاجها نیک نشود ملازه را باید برید لکن اندرین فضله و امتلای باشد نشاید برید نخست تن پاک باید کرد و باید ملازه باریک شود و سر او چون انگوری او گرد کرد دو شاید برید اما انچه فرود آویزد چون دم موش اگر اندر بریدن چندین احتیاط نکنند خطرناک نباشد بلی نخستین پاک باید کرد پس بریدن و هر دو نوع را تمام نشاید برید لکن چندانک مقدار طبیعی زیادت باشد چندان باید برید و اگر بیشتر بریده شود بیم باشد که خون باز نه ایستد و چندان خون بحلق و شش فرود آید که خلق و شش پر گردد و همان ساعت مردم هلاک شود و اگر کسی خواهد که او را بدارو برد بگیرند انگره و شب

یمانی بر تن او طلی میکنند و نوشادر و انگره چنین تن او را باریک کنند و بفکنند و زاگ اندر دهان داشتن نیز باشد و بیشتر از پس سه روز بیوفتد و چون این دارو‌ها طلی کنند همان باید که پوشیده تکیه کرده باشد و دهان باز دارد تا لعاب میرود از دارو و بحلق فرو نرود و هر وقت که ملازه بخواهد برید اقراص کهربا فیوفی و شراب کور و شراب خرتوت حاضر باید داشت تا از پس بریدن اقراص کهربا با شرابی از این دو گانه بیامیزند و بدهان اندر گیرد و بدان غرغره کند تا خون بسیار نکند و دارو‌های قابض بکفچه میل اندر کنند و باقی ملازه اندر وی نهند و بآب سرد و عصارهٔ لسان الحمل تنها کو با اقراص کهربا کو با گل مختوم غرغره کنند و همه عصارهٔ قابض چون عصارهٔ غوره و عصارهٔ لواح و عصارهٔ عنب الثعلب و عصارهٔ آبی ترش اندرین باب سودمند باشد

جزو سیم اندر احوال دندان و بیماریها و علاج آن

باب نخستین اندر شناختن احوال دندان و بیماریهای آن بر طریق کلی

میان طبیبان خلافست اندران که گوهر دندان استخوانست یا عصب بعضی گفتند استخوانست و گروهی گفتند عصب است آنها که گفتند استخوانست از بهر آن گفتند که گوهر او سخت و خشک و شکننده و حرارت او اندکی است و سردی و خشکی و بروی غالبست و اگر او را بسایند و بتراشند حس الم نیابد و آنها که گفتند عصب است از بهر آن گفتند که دندان حس سرد و گرم یابد و اگر ترشی بر رسد خیره شود و خیره‌گی دندان را بتازی ضرس

۴۰۲ گویند یعنی کند شدن و این کندی دندانرا همچون خدراست عصب را و خدر
بر عصب را نباشد و اندر گوهر دندان درد ها و خارش و ضربان بسیار
باشد بدین اسباب گفتند دندان عصبی سخت است و درست آنست که گوهر
دندان استخوانست و عصبها دماغی بگوهر او پیوسته است و باوی آمیخته و
این عصبها اندر بیخ او بیشترست درد و ضربان و حس او بدین عصبها است
و سختی و خشکی و شکنندگی و حس و الم سودن و تراشیدن نایافتن از بهر
آنست که اصل گوهر او استخوانست و همچنین خلافست اندر آنکه گوهر دندان
از آب مادر و پدر است چون استخوان و عصب و پوست و رگها و شریانها و
غشاها و صفاقها و رباطها یا از غذا میرویند چون گوشت و پیه و این خلاف
از بهر آنست که هر اندامی که از آب پدر و مادر رست اگر باره ازوی برود بدل
آن باز نیاید و بهیچ علاج باز نتوان آورد و هرچه از غذا میروید اگر باره
ازوی برود بدل آن باز آید و بعلاج باز بتوان آورد چنانکه مردم بسبی
لاغر شود و باز فربه شود یا بسبب جراحتی و ریشی پاره گوشت از عضوی
برود و آن موضع تهی گردد و مغاکی بدید آید بعلاج گوشت او باز آید و آن
تهی و مغاکی هموار شود بدین سبب بعضی طبیبان گفتند دندان از غذا
میروید و اگر در اصل آفرینش از آب پدر و مادر بودی بایستی که فرزند با دندان
آمدی و انچه بیوفتد باز بر نیامدی بعضی دیگر گفتند که دندان در اصل
آفرینش از آب مادر و پدر است و اگر از غذا میرستی بایستی که انچه دوم
باز آید و بزرگی پیوفتد باز بر آمدی چون گوشت جراحت و درست آنست

۴۰۳ که اصل دندان از آب مادر و پدر هست و ماده اندر استخوانها که دندان ازوی
بر آید نعمت که در دست و اماده نهاده و حکمت آفریدگار تبارک و تعالی اندر
بدید یا کردن دندان اندر اول آفرینش آنست که غذای طفل مدتی شیر
باشد بدندان حاجت نباشد و دیگر آنکه استخوانها که دندان ازوی بر
آید در خورد دندانهای او باشد ضعیف و کوچک اگر اول آفرینش دندانها
بر آمدی بس ضعیف و نازک بودی و اگر دندانها قوی بودی آن استخوان
که دندان ازوی بر آید ان را بر نتابیدی و شکلی ناهموار بودی از بهر
آنکه دندان همچون سندانست و ان استخوان همچون ان حولست که سندان
بروی سازند و این صفت ان را چوب سندان گویند و هرگاه که سندان
بزرگ باشد و چوب سندان کوچک سخت ناهموار باشد و بر ان سندان
کار نتوان کرد لاجرم از روی حکمت اول تر آن بود که مایه دندانها اندر
استخوان آماده باشد و معد نهاده تا از پس مدتی که استخوانها بزرگتر و مستحکم
تر شود و از بهر غذا بدندان حاجت آید دندان بر آید و سبب افتادن
دندان بهفت سالگی آنست که دندانهای نخستین بقیاس با آنکه پس از ان
بر آید ضعیف باشد و قوت آن ندارد که همه عمر طعامهای غلیظ و خشک آ
می خاید و می شکند طبیعت مرشخصی بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی
دندانهای نخستین را بفکند و دیگری قوی تر که طاقت کار همه عمر دارد
بر آرد و نیز معلومست که چون کودک هفت ساله شد همه اندامها و استخوانها
او قوی تر و بزرگتر شده باشد استخوانها که دندان ازوی بر آید همچو

۴۰۴ دیگر استخوانها بزرگ باشد و بضرورت چون آن استخوانها بزرگ شود
جای بیخ دندانهای نخستین فراخ شود و ان دندانها با آنکه این استخوان
درخور نه باشد سبب فراخ شدن جای جنبان شوند و بیوفتند و سبب
دیگر قوی تر بجای آن بر آمدنست که از ان ماده که دندانها ازویست
اندر دندانهای نخستین اندک بکار رسته باشد و ماده بسیار تر مانده باشد
تا طبیعت از ان ماده دندانها محکم بر آرد باذن الله تعالی و انچه مردمان
میگویند که بعضی پیران در از عمر را سه دیگر بار دندان می بر آید نشان
مید هند که فلان را و بهمان را دیدیم دندانها باز بر آمد بباید دانست
که ان استخوان که دندان ازوی بر آمدست جای دندانها تصی پس دار یعنی
دندان در دندانهاست همچون اره که بتازی منشار گویند عجب نیست اگر
شخصی را دندانها بیوفتند و بیرون نکار ان زهر آن که چیزی میخورد و تکلف
خاییدن میکند گوشت که بدین استخوانها پیوسته است سوده شود
و بماند و ان تصی پس پدید آید مردمان پندارند که دندان است و
و نیز شک نیست که مزاج مردم دراز عمر و ترکیب او و قوتهای او قوی تر
باشد و ان قوت نخست اندر آب پدر و مادر بوده باشد و عجب نیست
که اگر در حال آفرینش ماده دندانهای او چندان آید که چون در حال
دندان او بیوفتند باز بر آید باذن الله عز و جل و استخوان دندان می
ساید و می مالد سبب خاییدن طعامها سخت خشک و سوده شود و
بدان انجه سوده میشود هم بدان اندازه می مالد و یکی و سودگی ان بدین

۴۰۵ سبب بدین نمی این و دلیل بران که دندان می مالد آنست که اگر دندانی
بیوفتد تا بشکند ان دندان بر آید ان جای خالی باشد که دندان از
وی افتادست دراز تر از دیگر دندانها شود از بهر آنکه می مالد و برابر
او دندانی نیست که بدان سوده شود و بیماریهای دندان بسیار نوعست
سست شدن است و جنبان گشتن و افتادن و ریزیدن و کنده شدن
و پوسیدن و میان او خورده شدن و تهی گشتن و رنگ او بگردیدن و بجای دیگر
بر روی او نشستن و سفال گشتن و دردهای صعب و ضربان در وی
پدید آمدن و از چیزهای سرد یا گرم بی طاقت شدن و از طعام خاییدن
عاجز ماندن و آماسیدن و همگان اتفاق کرده اند بر آنکه اندر دندان
این همه بیماریها ممکن است مگر آماس را که گروهی گمان برده اند که دندان
از بهر آنکه گوهر او سخت است اماس نگیرد و اگر چه این معنی اندر باب ششم
از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمدست از باز گفتن ان درین
موضع بس درازی بفزاید بباید دانست که دندان اگر چه گوهر او استخوانست
و سخت است و آماس گیرد از بهر آنکه غذا می پذیرد و می مالد و اندر طول
و عرض و عمیق کشیده میشود و صفرا جرم نامی است از آنکه هم بدین طریق فضل
قبول کند و اماس گیرد و اگر دندان فضل و خلط بد قبول نکردی و آنرا
اندر گوهر او نفوذ نتوانستی بود دندانها بعضی سیاه و بعضی سبز و بعضی
کبود و بعضی زرد رنگ گشتی و بعضی خورده نشدی و شک نیست که این رنگها
نا طبیعی است و از خلط بد تولد کند و اندر گوهر دندان نفوذ باید پس چرا

نشاید که وقتی که فضول اندرین وحوالی دندان بیشتر باشد بیشتر شود باید
وآماس تولد کند واحوال مزاج دندان از گوشت بن دندان باید جست
واز رنگ آن اگر سرخ باشد مزاج دندانها خونی است واگر زردی گراید
صفراوی است واگر سپید باشد بلغمی است واگر رنگی تیره باشد سوداوی است

باب ـــــــــ از جزو سیوم از گفتار پنجم اندر
تدبیر ها نگاه داشتن دندانها تا درست مانند اندر آنکه تن پس نگاه داشتن دندانها
حاجت باشد ده معنی را تیمار باید داشت یکی آنکه از تخمه و بسیار خوردن
ومعده را گران کردن پرهیز کردن واحتیاط کند تا آنچه خورده شود اندر معده
تباه نشود واین چنان باشد که چیزهایی که زود اندر معده تباه باشد چون
شیر و ماهی شور نخورند واندر طعام خوردن ترتیب نگاه دارند وهر چه لطیف
تر ونازک تر ورقیق تر باشد نخست خورند از بهر آنکه هر چه لطیف تر
وزود تر گوارد و بر سر طعام ناگوار دیر بایستد و گنده یابد وتباه شود و
آن غلیظ را تباه کند واز پس ریاضت ورنج چیزهایی نازک چون ماهی تازه
کوچک ومانند آن نشاید خورد از بهر آنکه زود تباه شود وبخار انگیزد دوم
آنکه قی کردن بسیار عادت نکند خاصه آنچه بر آید ترش باشد سیوم آنکه
بدندان چیزهایی سخت نشکنند چهارم آنکه از خاییدن حلواها علک
چون ناطف وغیر آن پرهیز کند پنجم آنکه از ترشیها که دندان کند کند چون
غوره و ترشی و ترنج ومانند آن پرهیز کند ششم آنکه چیزی سخت سرد
یا سخت گرم نخورد خاصه از پس یکدیگر هفتم آنکه چیزها که دندان را گوشت

بن دندان را زیان دارد نخورد چون کندنا وگوز وخرما وغیر آن هشتم
آنکه چون طعام خورده شود خلال کند ومیان دندانها پاک کند واندر
خلال کردن چندان استقصا نکند که گوشت بن دندان را بخراشد ورنج
رساند نهم آنکه هر بامداد مسواک کند واندر مسواک کردن چندان
استقصا نکند که آب وجلاء اصلی آن برود از بهر آنکه چون طبیعی برود
روی دندان درشت گردد وبخارها زودتر وبیشتر پذیرد ومسواک
از چوبی نرم تلخ باید دهم آنکه هر وقت که قی خواهد کرد نخست دندانها
چرب کند تا بخار بر وی نگیرد اگر مزاج دندان گرم است روغن گل
مالند واگر سرد است روغن ناردین یا روغن مصطکی مالند یا غیر آن از
روغنها گرم واولیتر آن باشد که نخست دندانها را بانگبین بمالند یا
بشکر کوفته واگر شکر کوفته با انگبین بسرشند وبدان مالند بهتر باشد
وبعد از آن بروغن چرب کنند واگر مزاج دندان گرم است بصندل
وشکر مالند هر دو کوفته و پس روغن چرب کنند و بباید داشت
که سرخ گوش سوخته وکوفته اندر دندان مالیدن ونمک با انگبین
سرشته وسوخته وناسوخته مالیدن وشب یمانی بآتش بریان کرده
واندر سرکه کهنه بالانده مرصافی ومالیدن وبیخ نباتی که آنرا ینبوع گویند
اندر شراب پخته بدان شراب مضمضه کردن اندر سالی دو بار این
مضمضه بکار داشتن گوشت بن دندانها را سخت کند ومادتها را از بن
دندان پاک کند ودندان بسلامت باشد وینبوع نباتی را گویند که

که او را بشکنند شیری از وی بیرون آید ونیز باید دانست که از بهر
آنکه مزاج دندان خشکست داروها که او را بر مزاج خویش وبر درستی
نگاه دارد خشک باید واندر گرمی وسردی معتدل مگر آن را که مزاج
سرد یا گرم شده باشد از بهر بگردانیدن مزاج یا خشکی گرم یا سرد باشد
وداروها که بن دندان سودمند است و با خشکی سرد است صندل است
وگل وشکر وکافور وگلنار وکلنار ودم الاخوین ومازو ومروارید
وفوفل وآرد جو وبرگ گوز وپوست درخت توت وبیخ خاص وداروها
که با خشکی گرم است نمک سوخته است وشیح سوخته وسعد ودارچینی و
زوفا وخشک وفقاع اوحر وسرگاو کوهی سوخته دبو دنر سوخته وناسوخته
وابهل وزراوند کرد وشحم حنظل وعاقرقرحا وساذج هندی وپوست بیخ
کبر وکبر وعود ومشک وخرما سوخته وسرخ گوش سوخته ومازوی سوخته
واندر سرکه کشته معتدل است وبر سیاوشان سوخته وناسوخته وخاکستر
چوب رز وخاکستر نی وخاکستر بوره ومصطکی برابکینه سوخته وداروها
آمیخته که بدان مسواک کنند ودندانها را بدان بمالند آنرا سنون
گویند واندر علاجهای دندان اندر جایگاه خویش سنونها آزموده
یاد کرده انشاء الله تعالی باب ـــــــــ سیوم
از جزو سیوم از گفتار پنجم اندر درد دندان اسباب درد دندان
انواع سوء المزاج است بی ماده وباماده ودرد که از سوء المزاج است
باماده باشد سبب آن بسیاری ماده باشد یا بدی ماده وتیزی آن یا

غلیظ

غلیظی آن یا بادناکی آن وبسیار باشد که اندر میان دندان یا اندر
بیخ او کرم تولد کند وماده که بن دندان این اندر بیشتر حالها از معده بسر
بر آید واز سر بن دندان فرود آید واندر که ماده اندر همه تن باشد هم طریق
رسیدن آن بن دندان آنست که یاد کرده آمد وبسیار که اندر تنها
حاده ومحرق دندان بدرد آید وسبب آن مشارکت دندان باشد
اندر سوء المزاج با همه اندامها واین از غایت تیزی تب باشد وسبب
خورده شدن دندان وریزیدن وشکستن ماده تیز باشد که بدو
فرود آید یا ترش علاج نخست نگاه باید کرد تا درد دندان اندر گوشت
بن دندان آماسی است کی نه اگر آماس بینند واندر گوهر دندان هیچ آماسی
وکندی وسستی وخورده شدن نباشد ورنگ او رنگ دندانها درست
باشد باید دانست که مادهٔ علت اندر گوهر دندان نیست واگر آماسی
گوشت بن دندان اندر گوهر دندان از این اعراض که یاد کرده آمد چیزی
باشد بباید دانست که مادهٔ علت هم اندر گوشت است وهم اندر گوهر دندان
واگر اندرین گوشت دندان آماس نباشد ودندان کنن شده باشد
یا سست گشته یا آماس کرده یا خورده شده یا رنگ او بگردیده باشد
بباید دانست که علت اندر گوهر دندانست اندر گوشت بن دندان نیست
وخداوند علت حس آن می یابد که درد اندر درازی دندان می
بر آید واگر خداوند علت خبر دهد که از آن جانب که دندان درد مندست
فک او بجملگی درد میکند وحس اختلاج واضطراب می باید بباید

دانست که ماده اندر عصبها است که به بیخ دندان پیوسته است و سبب
اختلاج و اضطراب حرکت شریان است که بدو نزدیک است یا بدو پیوسته
است و اما علامتهاء انواع سوء المزاج آنست که اگر سوء المزاج آنست که
اگر سوء المزاج گرم باشد از باد خنک و آب سرد و داروهای سرد و راحت
یابد و اگر سوء المزاج سرد باشد آب و هوای سرد زیان دارد و از آب
گرم راحت یابد و اگر ماده علت رقیق باشد منفعت داروها زود
پدید آید و اگر غلیظ باشد درد با گرانی بود و منفعت داروها دیرتر پیدا
شود و اگر ماده بادناک باشد دردی خلنده یا ممتد از جایی بجایی شود
و اگر سوء المزاج خشک باشد دندان باریک و لاغر شود و جای بیخ او
و بسبب باریک شدن او فراخ گردد و بدان سبب جنبان شود و این
علت بیشتر پیران را افتد و آنرا که ماده علت اندر گوهر دندان باشد
چون دندان برکنند درد زایل شود و اگر اندر عصب باشد هم ممکنست
که زایل شود از بهر آنکه چون دندان برکنند آنجای بران ماده که طبیعت
میخواهد که آنرا تحلیل کند گرد و آن زحمت و فشردن که ماده را از
دندان بود برخیزد و آنرا که ماده اندر گوشت بن دندان باشد بدان
که دندان برکند درد زایل شود علاج اگر درد بمشارکت همه تن باشد
نخست تن پاک باید کرد بفصد و اسهال و اگر بمشارکت دماغ باشد
و فضلا از سر بزیر فرود می آید بجزی که آن فضل را دفع کند استفراغ باید کرد
چون اقراص بنفشه و ایارج فیقرا با شحم حنظل و حب قوقایا و حب شبیار

و آنرا که اندر گوشت بن دندان آماس باشد نخست بفصد و اسهال
علاج باید کرد و اگر ماده علت گرم است آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر
و آب لسان الحمل و مانند آن اندر دهان می باید گرفت و بدان مضمضه
میکرد و اگر حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور اندرین آبها حل
باید کرد در جمله اندر ابتداء علت داروی خشک که اندروی قبض
و خشکی معتدل باشد اندر دهان می باید گرفت و بدان مضمضه
میکرد پس تدبیر بداروهای تحلیل کننده آمدن و ماده را بتدریج
از جای خویش بیرون آوردن و این را هفت طریق است یکی آنکه زرو
که او را بتازی العلق گویند بر بن دندانها بر افکنند یا رگ زیر زفان
بزنند یا زیر زنخ حجامت کنند دوم آنکه داروهای تحلیل کننده
آمدن و ماده را اندر دهان میگیرند و بدان مضمضه میکنند و می
خایند سیوم آنکه داغ کنند چهارم آنکه داروها دود کنند پنجم آنکه داروها
اندر گوش یا اندر بینی چکانند ششم آنکه داروها از بیرون و بر رخسار
و زنخدان بر نهند هفتم آنکه داروها بر دندان بر نهند اما داروهای
خشک و قابض که اندر دهان گیرند و بدان مضمضه کنند چون آب برگ
مورد تر است با سرکه و آب برگ زیتون با آب عنب الثعلب و سرکه که
حب الآس اندروی پخته باشند و پالوده و داروها که میل باعتدال
دارد چون روغن گل است که مصطکی اندروی پخته باشند و روغن
مورد و روغن زیت که آن را بتازی زیت انفاق گویند و این روغنی

باشد که از غوره زیتون کنند یعنی از زیتون سبز و روغن گل با شراب
میویزج پخته و حنین که دو بهر شراب باشد یا سه بهر و یک بهر روغن
و بجوشند تا بر نیمه باز آید و اندر دهان میگیرند و اگر درد عظیم باشد
عاقرقرحا کوفته و بخته با کافور بر دندان می نهند و اگر درد بیطاقت
شود افیون اندر روغن گل بزنند و پنبه پاره بدان چرب کنند و
بر دندان نهند یا فلونیا بر نهند پس بتدارک آن مشغول شوند
و تا ضرورت نباشد دست بدین نوع دارو نزنند و تدارک چنان باشد
که از پس آن داروهای تحلیل کننده بکار دارند بتدریج صفت
معجونی که دندانرا بیجز کند و درد بنشاند بگیرند تخم سگ و افیون و میعه
و بارزد از هر یکی دو درم بلبل انگدان شامی از هر یکی یکدرم همه را بکوبند
و بعقید العنب یعنی برشاب بسرشند و بر دندان نهند و هیچ تدبیر اندر
بی خبر کردانیدن دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده برف و یخ اندر
دهان میگیرند دمادم چون فاتر شود بیرون میریزند و دیگر باره میگیرند تا
خدر شود و درد بیارامد و گاه باشد که از آب سرد نخست درد زیادت
شود پس بیخ گردد و درد ساکن شود باذن الله عز و جل و آنرا که ماده
علت و مزاج دندان سرد باشد نخست داروها رادع بکار دارند یعنی
داروها که ماده را باز گردانند و دندانرا قوت دهند تا ماده را کمتر قبول
کند چون شب یمانی بریان کرده و اندر سرکه کسته و نمک هر دو بیامیزند بسایند
و بر دندان نهند و مازو سوخته و اندر سرکه کسته بر نهادن ماده را باز

گرداند و دندانرا قوت دهد و از پس این داروها مضمضه باید کرد بروغن
گل و سرکه یا بشراب انگوری و روغن گل با سرکه هم رادع است و هم محلل
روغن رادع کند و سرکه تحلیل کند و رطوبت را از بیخ دندان و از
گوی او بکشد و بدین سبب است که سرکه دندانرا کند گرداند لکن چون
با روغن گل باشد رطوبتها اصلی را تحلیل نتواند کرد و کندی تولد
نکند و از پس سه روز داروهای تحلیل کننده بکار دارند و آنرا که ماده
علت بادناک باشد هم داروها تحلیل کننده بکار دارد چون سکبینج و هزار
اسفند و تخم بادیان و شحم حنظل و عاقرقرحا و انگدان و خردل و زراوند و بیخ
قثاء الحمار و کندش و سیر و مرزنگوش و سعتر و ابخره بدین مانند و ارزن
گرم با نمک گرم کرده بخور اندر کنند و از بیرون بر می نهند تا ماده را
از بیخ دندان بیرون کند و اماس کند چون آماس گردد در نشستن و داروی
تحلیل کننده آماس را زایل کند صفت ضمادی دیگر که از بیرون بر نهند
بگیرند بابونه و خطمی و شبت و حلبه و تخم کتان همه را بپزند بآب یا بشراب
تا چون حسی شود و از بیرون بر نهند و روغن شبت و روغن بابونه
گرم کرده اندر دهان گرفتن سود دارد و درد بنشاند از بهر آنکه عصبها را
که بیخ دندان پیوسته است و گوشت بن دندان را نرم کند و قوت گرمی
روغن ماده تحلیل کند صفت داروی تحلیل کننده بگیرند انگدان و
خردل و اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر سخت گرم نباشد
اندر شراب انگوری بزنند و شحم حنظل و عاقرقرحا و گلنار هر سه راست

اندر سرکه یا اندر شراب انگوری پخته تحلیل کننده است و از بهر آنکه مزاج دندان
خشک است داروهای تحلیل کننده با چیزی خشک و قابض بکار باید داشت
چون کلنار و اقاقیا و بادران **صفت** مضمضه که تحلیل کند بگیرند خربق
سپید و عاقرقرحا و سطح همه را نیم کوفته و اندر سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند **صفت داروی که محمد زکریا اندر کتاب حاوی میگوید** جماعتی گواهی
دادند بر آنکه بر آنکه این داروها درد دندان برد بگیرند سی پنج استاکتر نیم
مثقال برگ سوسن چندانکه بر کف دست کنند هر سه را بکوبند و اندر
سرکه بپزند و بچوب صبر بجنبانند و اندر دهان گیرند و از پس این دارو
و روغن بلسان و جاوشیر بر دندان نهند **صفت** داروی دیگر
بگیرند پوست بیخ کبر و زراوند گرد و عاقرقرحا از هر یکی دو درم همه را
نیم کوفته اندر شراب و سرکه بپزند چنین که شراب یک بهره ماند و سرکه
سه بهره بپزند نیم تا نیم باز آید و بپالایند و آن سرکه اندر دهان میدارد
صفت داروی دیگر بگیرند شحم حنظل دو مثقال هزار اسفند چهار مثقال
اندر سرکه یا اندر شراب بپزند **صفت** داروی دیگر عاقرقرحا و میویزج و
سیر هر سه را اندر سرکه بپزند **صفت** داروی دیگر بخایند ماده را تحلیل
میکند بگیرند بوزیدان کوهی و پلپل سپید و عاقرقرحا هر سه پاس بیزند اند
بیرون کرده بسرشند و اقراص کنند و می خایند و لعاب از دهان
میریزند **صفت** سنونی که ماده غلیظ را تحلیل کند بگیر پلپل میویزج
عاقرقرحا زنجبیل از هر یکی دو درم بورق سه درم همه را بکوبند و

دندان ها بدان بمالند و تریاق اربعه و سجزنیا و تریاق بزرگ بدندان
اندر کیرند جالینوس میگوید جگر حیوانی که او را بتازی سام ابرص
بر دندان نهند درد دندان بنشیند و داغ کردن دندان از جمله علاجها
صفت و آزموده است خاصه آنرا که ماده اندر کوهه دندان باشد
صفت داغ کردن نخست داروهای تحلیل کننده اندر روغن زیت بپزند
و جوالدوزی گرم کنند و بدین روغن فرو زنند و ابو بر بر دندان نهند
و گرداگرد آن دندان بخمیر بپوشند تا حرارة جوالدوز بدیگر جای نرسد
پس جوالدوز بدان ابو بر نگذرانند و بر دندان نهند چندکرت
و اگر روغن گرم اندر ابو بر چکانند نیک باشد و بسیار باشد که حاجت
افتد که دندان سوراخ کنند مهمازی باریک تا قوت داروی برسد و
داروها که بسو زنند و دود کنند همه تحلیل کننده باید چون شحم حنظل و تخم
حنظل و تخم پیاز خاصه اگر اندر بن دندان کرم باشد و سپندان و بورک سداب
و جعده و خردل و عاقرقرحا و سم خردل و صواب آن باشد که دارو
بر آتش افکنند و قمع بر سر آن فرو نهند و نایژه قمع بر دندان نهند تا دود
بر دندان رسد و آنرا که اندر کوهه دندان یا اندر بیخ او کرم باشد تخم
کندنا و تخم بنگ یعنی بزرالبنج از هر یکی راستا راست بکوبند و با موم عالی اند
و بر آتش افکنند و دود آن بر دندان رسانند چنانکه یاد کرده آمد یا کرم
بیوفتد و اندر بعضی نسخها درمی و دانگی و نیم تخم پیاز فرموده اند با این
هر دو تخم و بعض موم پیه بز فرموده و هر دو صوابست و مقدار انجره یک

دفعت بسوزند یک درم و داروها که اندر بینی چکانند هم تحلیل کننده باید
چون آب قثاء الحمار و عصاره اصل چکندر و آب مرزنکوش و هم این آبها
بدان گوش که از جانب دندان دردمند باشد اندر چکانند خاصه آب
کبر تر و آنرا که درد دندان از کاواکی باشد انگرد و سجزنیا و تریاق بزرگ
و شونیز بریان کرده و سرکه سوده و پلپل و عاقرقرحا کوفته و با سرد سرشته
و مصافی سوده و با قطران سرشته و شونیز و میویزج و تخم سپک و کوفته
و با سرد سرشته تا انجان حاصل شود از این داروها بدان کاواکی اندر نهند
و کاواکی را ابدار و چنان آکنده نکنند که درد زیادت شود لکن باندازه
باید که دندان از دارو رنجور نشود داروهای دیگر که کاواک
دندان فرو نهند درد بنشاند و دندانرا نگاهدارد تا دیگر خورده نشود
بگیرند قطران و با انگبین گرم کنند و پشم پاره بدان تر کنند و بر دندان کاواک
اندر نهند دیگر بگیرند سک خالص مصطکی راستا راست و هر دو را بسایند
و بر دندان اندر نهند و آهنی گرم بر سر آن دندان نهند تا مصطکی بگدازد
و هر دو آنجا بماند دیگر بگیرند عاقرقرحا و افیون و زعفران هر سه را
با قطران و انگبین بسرشند و بر دندان اندر نهند دیگر زنجبیل
بکوبند نرم و با سرکه و انگبین بیامیزند و بر دندان اندر نهند و فلونیا پارسی
اندر نهادن درد بنشاند و خواب آرد و بباید دانست که سبب کاواک
شدن دندان تیزی ماده باشد که بدو فرود آید و او را رنجور اگر ماده
اندک باشد یک دندان بیش کاواک نکند از این داروهای خشک کننده

بر نهادن کفایت باشد و اگر ماده بسیار باشد نخست تن و دماغ باید
کرد پس دندان را علاج کردن و کافی را اندر بن دندان بالیدن و بر دندان
اندر گرفتن خورد کی و کاواکی دندان را بگدازد که فراخ شود و خربق
سیاه کوفته و بیخته و با انگبین سرشته بدان کاواکی فرو نهادن دندان
را از شکستگی و درزیدن نگاه دارد و لعبت بربری و بیخ نیک اندر شاهد
بخش و ان شراب اندر دهان گرفتن سود دارد و آنرا که سبب درد دندان
خشکی و لاغری دندان باشد پوستتر دندانها را به پیه بط و پیه مرغ و
مسکر می باید مالید و آنرا که سبب درد دندان اماس بن دندان باشد
تامل باید کرد تا ماده گرمست یا سرد و بیشتری ماده ان خون باشد و نه رطوبت
نیز بسیار باشد اما آنرا که نشانهای خونی ظاهر شود نخست رگ قیفال باید
زد و اسبغول بسرکه تر کرده اندر دهان گیرد و بر جایگاه اماس نگاه دارد
و داروهای خشک که یاد کرده آمدست بکار دارد پس اگر سه روز بگذرد
و آماس بنشیند آب گرم و حسوی گرم و روغن گرم کرده اندر دهان
میگیرد تا اماس را بپزاند و ریم بیرون آرد پاک شود و آنرا که نشانها
رطوبت ظاهر شود نخست ایارج فیقرا دهند و نمک سوده بسرکه تر کنند
و بدان موضع نهند و بکار میدارند تا بگدازد چون بگداخت از دهان بیرون
کند و بگذارند که بحلق فرو شود و دیگر باره بر نهند و داروهای تحلیل
کننده که یاد کرده آمدست بکار میدارند و تریاق بزرگ و سجزنیا طلی میکنند

باب چهارم از جزو سیوم از گفتار پنجم

اندر شکستن و ریزیدن دندان سبب ریزیدن دندان و شکستن
دو نوع است یکی آنک خشکی بر وی غالب گردد و اندر گوهر او رطوبت نماند
دوم آنک رطوبتهای بد اندر گوهر وی گرد آید و مزاج گوهر او را تباه و سست
کند و فرق میان هر دو آنست که اگر خشکی غالب شده باشد دندان لاغر
و باریک و آنک رطوبتها گوهر او را تباه کرده باشد ستبرتر و مالنده
تر گشته باشد علاج اگر خشکی غالب شده باشد سوپها و پوست
روغنها نیم گرم اندر دهان می باید گرفت و مسکه و بطلی کردن و غذاهای
تری فزاینده خوردن و آنک رطوبتها گوهر دندان را تباه کرده باشد علاج
او آنست که بداروهای قابض ماده را از وی باز دارند و گوهر او را بد
داروهای قوت دهند تا ماده کمتر پذیرد و داروهای قابض چون شب
یمانی است و مار سوخته و هرچه اندر باب گذشته یاد کرده آمدست و بعد
از آن داروهای تحلیل کننده بکار دارند و خربق سیاه و انگبین چنانک
که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست نافع است صفت سنونی که
دندانها را قوت دهد بگیرند سعد سه درم هلیله زرد پنج درم ورق
پانزده درم دارچینی سه درم شب یمانی دو درم عاقرقرحا هفت درم
نوشادر یک درم دار بلبل یک درم مسک یک درم زعفران دو درم نمک
پنج درم سماق دو درم کرمازو سه درم قاقله چهار درم زرنباد شانزده
درم گلنار چهار درم همه را بکوبند و دندانها بدو می مالند صفت
سنونی دیگر بگیرند کشک جو نیم کوفته و از آن بعسل و اندک نطرون آلوده

کنند و اندر کاغذ بپیچند و بر خشتی پخته اندر تنوری که تا حس کرده باشند
بنهند تا سیاه شود پس بردارند از وی یک جزو و عود خام و گلنار و
سعد و نار پوست و نمک از هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بکار دارند

باب پنجم از جزو سیوم از گفتار پنجم

اندر جنبیدن دندان اسباب جنبیدن دندانها چهار نوع است یکی
بسیاری رطوبت اندر بیخ و عصبها و رباطها که او را سخت دارد دوم
آنکه بن دندان یا گوشت که بدو پیوسته است یا کنار آن استخوان که
دندان از وی رسته خورده باشد تا بدان سبب دندان جنبان
شود سیوم آنکه خشکی غلبه کند و دندان لاغر و تاریک شود چنانکه
پیران و ناقهان و کسانی را که مدتی گرسنگی کشند و غذا نیابند چهارم زخمی
و آسیبی که بوی رسد علامتها اگر سبب بسیاری رطوبت باشد دندانها
فربه شود و اگر سبب خشکی باشد دندانها لاغر و باریک باشد
و اگر سبب خورده شدن گوشت بن دندان و خورده شدن کنارهای
آن استخوان باشد که دندان از وی رسته است بچشم توان دید
و اگر زخمی و آسیبی رسد نخستین سبب حاجت نباشد علاج
نخست کاری اندر علاج دندانها که جنبان شود آنست که از سخن گفتن
بسیار و از خائیدن طعامهای سخت پرهیز کند و بدست رفتن اندک
بجنبانند اما اگر سبب بسیاری رطوبت علاج بداروهای گرم و قابض
کنند چون شراب میویزی که شب یمانی و چند مقدار نیم وزن شب یمانی

نمک اندر وی پخته باشند بدین شراب مضمضه کردن و سکنجبین اندر
آب پختن با برگ سرو و بدان آب مضمضه کردن و اندر دهان
نگاه داشتن و دو درم شب یمانی و یک درم نمک سوده بر بن دندانها
کردن صفت داروی قابض بگیرند گلنار و پوست انار ترش از هر
یکی شش درم زرنیخ سرخ و شب یمانی از هر یکی سه درم گل سرخ و سماق
از هر یکی شش درم سنبل و دادخیر از هر یکی ده درم همه را بکوبند
و بر بن دندانها کنند صفت داروی دیگر بگیرند سماق و پوست انار
ترش و استخوان هلیله زرد و گل سرخ و مسک و گلنار و مازو و کرمازو
و شب یمانی راست راست همه را بکوبند و اندر بن دندانها کنند صفت
داروی دیگر بگیرند نمک سوده و با انگبین بسرشند و در خرقه کتان
بپیچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا سرخ شود پس آن نمک
از میان گل و خرقه بیرون کنند و بکوبند از این نمک ده درم و خاکستر
کرده درم و زعفران و عود و زعفران و سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم
سداب خشک و سماق و گلنار از هر یکی سه درم همه را بکوبند و اندر
میان دندانها میکنند این همه پس از آنکه با ایارج فیقرا استفراغ کرده
باشد و اگر این علاجها اثر نکند داغ باید کرد چنانکه اندر علاج درد
دندان یاد کرده آمدست و بسیار باشد که هیچ اثر منفعت ظاهر نشود
و حاجت بدان آید که دندانها جنبان را سیم کشیده بدندانی که سخت
باشد باز بندند سبب لاغری و باریکی دندان غلبه خشکی باشد علاج

که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست و روغن گل نیم گرم کرده بگوش
اندر باید چکانید و اگر پیران را افتد از این نوع علاج پذیر نباشد و
اگر جوانان را افتد هم عسر باشد از بهر آنک دندان بزودی فربه
نشود پس اولیتر آن باشد که اگر ابتدا بداروهای قابض علاج کنند و
اگر سبب زخمی و آسیبی باشد هم بداروهای قابض علاج باید کرد
و اگر سبب خورده شدن گوشت بن دندان یا خورده شدن کنارهای
استخوان که دندان بر وی رسته است علاج خورده باید کرد چنانکه اندر
جایگاه خویش یاد کرده آمدست باب ششم
از جزو سیوم از گفتار پنجم اندر تغیر لون دندانها اسباب تغیر لون دندانها
دو نوع است یکی آنک بخارها بر ظاهر دندان نشیند و دندان بدو آلوده
شود و بسیار باشد که اگر بمسواک پاک نکنند ظاهر دندان بماند و سفال
گردد و دوم آنک خلطی بد اندر دندان گرد آید و غذای او گردد و
رنگ او بگرداند علاج نوع نخستین را پیش از آنک سفال گردد
بمسواک زایل توان کرد و اگر سفال گردد ... و آنچه
اندر باب نگاه داشتن دندان یاد کرده آمدست چون مسواک کردن
بامداد و شبانگاه و وقت خواب دندانها چرب کردن و سنونها
بکار داشتن صفت سنونی که دندانها را بر دارد بگیرند کفک دریا
و نمک با عسل سوخته چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمدست
و نمک اندرانی و صدف سوخته و زراوند و خاکستر بیخ نی و جو

سوخته و سفال چینی از هر یکی راست راست بکوبند و دندانها بدان بمالند و مصطکی با انگبین کوفته و نرم کرده و سنباده این همه آنست که دندانرا در ساعت سپید کند و بزداید و سنونی که اندر علاج بوی دهان یاد کرده آمده است سخت نیکست و اگر زردی و رنگهای دیگر که برد دندان بدید آید پس قوی باشد ریکار یا عسل بسرشند و دندانها بدان بمالند و اگر مصطکی و مانند آن با وی بیامیزند زودتر پاک کند

صفت داروی که سیاهی دندان را بزداید بگیرند قیسل ده درم چهار درم حابرسه درم سادج هندی دو درم مار و سوخته دو درم همه را بکوبند و دندانها بدو بمالند و اندر نسخهٔ دیگر مار و بیسته عوض آن حضض سوخته است بیست درم و اما نوع دوم را اگر بیکی دندان باد و که دا بیره باشد سنونها علاج توان کرد لکن اگر بیشتر باشد علامت بسیاری ماده باشد و سنون کاربنباید نخست تن پاک باید کرد بحب نوقا و حب صبر و ایارج فیقرا و مانند آن و بلکامر و ایارج فیقرا غرغره کردن پس علاج دندان کردن و سنونها بکل داشتن **صفت** سنونی که ماده را از گوهر دندان تحلیل کند و ظاهر او را بزداید بگیرند و سعد بیخ سنبل یکدرم بلبل شش درم قسط و زراوند کرد و انگدان از هر یکی سه درم کفک دریا و مصطکی نیا و سبجار و سنباده از هر یکی دو درم و آن داروی که از بهر سیاهی دندانها یاد کرده آمدست اندرین جای موافق باشد **باب** هفتم از جزو

سیوم اندر کندی دندانها که پارسی ضرس گویند اسباب کند شدن دندان دو نوع است یکی آنکه چیزی قابض و عفص یا حصری ترش بغایت ترشی خورده شود دوم آنکه اندر معده رطوبتی ترش باشد و بقی بر آید یا اگر جربقی بر نیاید بخاران دندانها را کند میدارد و علامت وی آروغ ترش و بسیاری آب دهان و ترشی قی **علاج** آن را که سبب خوردن چیزهای عفص و ترش باشد اگر مزاج دندان و مزاج خداوند عارض گرم نیست برگ و ساق خرفه و بادروج خاییدن سود دارد و اگر برگ و ساق خرفه حاضر نباشد تخم او نیم کوفته و تر کرده بجای او باشد و شیر خر یا سرب اتفاق نیم گرم کرده مضمضه کنند و اندر دهان نگاه میدارند اگر مزاج گرم نیست ریزان و مغز گوز و فندق و گوز هند و مغز بادام تلخ گرم کرده بر نهادن سود دارد و علک الانباط و موم زرد خاییدن و در روی روغن زیت که اندر کاسه سیمین بر آتش نهاده باشد یا اندر آفتاب تا سطر سوده مالیدن سود دارد و آنرا که سبب بلغم ترش باشد اندر معده نخست معده پاک باید کرد بقی و بایارج فیقرا و معجون مداد سون بکار داشتن چنانکه اندر علاج معده یاد کرده آید و حب الغار و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت و نمک طعام و فرجب شلیه و لبن السوع که آنرا تریاق بوسیحه گویند خاییدن و اندر دندانها مالیدن سود دارد و روغن بلسان و روغن مالیدن سخت سودمند باشد

باب هشتم اندر ضعیفی و آب گذاشتن دندان

آب گذاشتن دندان حالیست او را اگر طعامی و شرابی گرم یا سرد بدو باز آید طاقت آن ندارد و هیچ طعام سخت نتواند خایید و این حال از مزاج سرد افتد و گاه باشد که مقعدهٔ دندانها نان گرم و زرده خایه مرغ بریان کرده و گرم کرده اندر دهان گرفتن و داشتن سود دارد و حب الغار و زراوند طویل و شب یمانی اندرین دندانها مالیدن و بایارج فیقرا مسواک کردن سود دارد و اگر بدین کفایت نشود تریاق بزرگ و روغن بلسان مالیدن و روغن خردل گرم کرده مالیدن و اندر دهان سود دارد و اگر سبب این حال شخصی را گرمی مزاج دندان باشد لون گوشت بن دندان و دیگر حالها بران گواهی دهد و روغن گل اندر دهان می باید داشت و صندل و اندکی کافور دندانها مالیدن و ساق و برگ خرفه و تخم او خاییدن **باب** نهم

اندر تدبیر دندان کودکان تا باسانی بر آید تدبیر آسان بر آمدن دندان کودکانست که باول اول آن رایعنی آن موضع را که رستنگاه دندانست بچیزهای نرم و چرب می مالند چون پیه مرغ و پیه بط و مسکه و گوش پخته و خواجه ابو علی سینا اندر کتاب قانون حکایت میکند که طبیبان گفته اند که شیر سگ اندر ارک کودک مالند آن را خاصیتی است اندرین باب و هرگاه که درد سنن شود عصارهٔ عنب الثعلب و روغن گل بهم زنند و نیم گرم کنند و انگشت بدان چرب کنند و باهستگی بر ارک او مالند و نباید گذاشت که چیزی خاید که تا ماده دندان پدید آید سر و کردن

علاج شوخ دیر وکر کردن دندان

و منه او چرب دارند و اگر قطرهٔ روغن نیم گرم اندر گوش او چکانند روا باشد والله اعلم بالصواب **باب** دهم

از جزو سیوم از گفتار پنجم اندر تدبیر دندان بزرگان تا اگر کجی افکندنی باشد باسانی بیفکند چون کار بدان رسد که دندان سابیده افکند صواب آن باشد که نخست گوشت بن دندان بنشتر سار رسد پس داروها که بیخ دندان راست کند ازین نوع باشد بگیرند پوست درخت توت و عاقرقرحا بکوبند نرم و اندر آفتاب نهند و بسرکه بیسایند تا چون انگبین شود هر روز سه بار برین دندانها طلی کنند و دندانهای دیگر بخمیر یا بچیزی دیگر پوشیده باشد **صفتی** دیگر عاقرقرحا یا بیخ قثاء الحمار و بخته بسرکه بسرشند چهل روز اندر آفتاب نهند و هر روز می جنبانند و اگر خشک شود زیادت میکنند چنانکه پیوسته بقوام انگبین باشد پس یکقطره ازوی بر بن دندان را بیاز باید و بکشد اگر باسانی بر آید بها و نعمه و اگر نه دیگر روز و سه دیگر روز هم چنین بر نهند تا بر آید بی رنج و زرنیخ بسرکه برورده همبرین صفت بیخ دندان راست کند و باسانی بر آید و دروی سرکه همچنین سست کننده است **صفت** داروی دیگر بگیرند بزر الانجره و بارزد راستا راست و بهم بسرشند و بیک کانجره ترسه بار چندان همه را بکوبند و بپزند چنانکه بقوام انگبین باشد و طلی کنند **صفت** داروی دیگر بگیرند پوست درخت توت و پوست بیخ کبر و زرنیخ زرد و عاقرقرحا و زرد چوبه و شیرم و بیخ قثاء الحمار از هر یکی راستا راست همه را

کوفته و بیخته بسرکه بسرشند وسه روز بنهند پس طلی کنند دارویی دیگر
بگیرند بیخ سوع دوجزو و سره سوع یکجزو و بیخ مصوم یکجزو و همه
را بهم بزنند وطلی کنند سوع نباتی را گویند که وی را بشکنند شیر از وی
بیرون آید لکن شیرم قوی تر است واین نبات که اندر خراسان از شیره او
صمغی حاصل میشود که آن را تریاق گویند وشیره انجیر خام هم قوی است و اگر
آرد گرم بشیره یتوع بسرشند وبر دم آن بنهند دندان را بریزاند وهر بار ساعتی
بباید داشت تا مقصود حاصل شود وبیه صفدع که بر درختان کرد اندر
میان گیاه وماوای دارد وپشت او سبز باشد وبرآمده ومنفعت دندان
افکندن وبریزانیدن آنست که دندان کرده کند وبیخ او محکم باشد
واو را بتوان جنبانیدن وبضرورت می بر باید کند وکندن خطر باشد
از بهر آنک دندان محکم را جنبانیدن دردی عظیم باشد وتب وصداع و درد
چشم آرد وباشد که کنار رگ را بشکند وبرهنه کند پس اگر تدبیری کنند که
که آسان بیرون شود از این خطر ایمن باشد والله اعلم کفتار ششم
اندر شناختن احوال حنجره وحلق وعلاج خناق ودیگر بیماریهای
حنجره وحلق تغیر آواز است وآماس بورسس وخناق ودیگر
بثرها که بر حنجره وحلق پدید آید وفراهم شدن موی و این گفتار
دو جزو است جزو نخستین اندر احوال آواز و
باطل شدن واسباب وتغیر آن وعلاج هر یک باب
نخستین اندر باطل شدن آواز که سبب آن انواع سوء المزاج باشد

وعلاج آن آفت واز سوء المزاج ساده باشد یا سوء المزاج با ماده چون
اماسی ونزله یا زخمی وآسیبی که بالتهای او رسد واندر کتاب نخستین
بشرح حنجره وصدا و انچه گونگی بدید آید از تشریح یاد کرده است
ومعلوم کرده که فرسیده ماده آواز از حجابست وبرهانده آن بحلق
وحنجره عضلها سینه است وچون ماده او از آن حجاب بحلق رسد آن را
بتازی دوی گویند وچون بحنجره رسد بحرکت حنجره آن را آواز کرداند
وبمعونت کام ودندان وبلازه ودندانها حرفها پدید آید ورطوبتی چون
ولزج که اندرون حنجره است حنجره را وعضلهای او را تر ونرم همی
دارد تا ماده او را بحقیقت آواز کرد پس هر گاه که اندر حجاب یا اندر
عضلهای سینه یا اندر حلق وحنجره یا اندر رطوبت لزج که اندرون حنجره
است آفتی پدید آید آواز بگردد واگر آفت قوی باشد آواز باطل شود و
اگر شخصی را اندر یکی از این آلتهای آواز آفتی رسد وآواز باطل گردد وسخن
گفتن او باطل نشود واز بهر آنک بادم زدن برجای باشد سخن گفتن
برجای باشد وپیشینگان اندر کتب یاد کرده آمد که مردی را حاجت افتاد
که او را بدست کاری وآهن علاج کرده آمد وآن عصب که او را العصب
الراجع گویند برهنه شد هوای سرد بدان عصب رسید آواز او باطل
نشد ودیگری را علاج چنان کردند واز یک جانب او عصب الراجع
بریده شد وتشریح این عصب اندر کتاب نخستین اندر تشریح عصبها یاد
کرده آمده است علامتها بباید دانست که مزاج حنجره که فاعل آوازست معتدل است

میان خشک وتر وتغیر آواز و باطل شدن آن بیشتری از آن باشد که
مزاج او اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی وهر گاه که اندر
تری از اعتدال سخت دور شود آواز باطل گردد واگر اندک دور شود
آواز بگردد وسر حنجره را بسرهای ماننده کرده آید از بهر آنک اگر سرهای تر
شود هر دو لب را بر یکدیگر فراز آید وآواز نتواند واگر سخت خشک شود
لبهای او گشاده باید وفراخ باز شود وآواز نتواند وعلامت تری آن
باشد که طعامها وشرابهای تری فزاینده خورده باشد واندر هوای تر
مقام داشته وهر گاه که جهد کند تا آواز برآرد آواز باریک باشد ولرزان
هم چون آواز تر بجهت تر زاده وعلامت خشکی آن باشد که طعامهای خشک
خورده باشد واندر هوای خ[illegible] [illegible] کردی ودودی بحنجره
حلق او رسیده باشد یا بانگ بسیار کرده باشد وشب بیدار بوده وهر
گاه که خواهد آواز برآرد آواز او همچون آواز کلنگ باشد هر گاه آواز
بگردد یا باطل گردد زود بعلاج مشغول باید شد چرا اگر روز برآید
علاج بدشواری پذیرد وعلاج کردد اما اگر سبب آفت خشکی باشد لعاب
اسبغول با شکر نیم گرم وشوربای مرغ فربه وطبیخ اسفاناج وخیار او ونیم دوده
خایه مرغ نیم برشت وگرمابه وآب نیم گرم خوش شود سود دارد واگر ماهی
باشد شیر تازه با شکر وپنی شکر وعسکر وآرد سپید وشکر سود دارد
وانار شیرین خاصه آنک طبیبی گوید آن را بگیرند واندر خرقه تر بپیچند واندر میان
خاکستر گرم کنند وبیازند نیم گرم بخورد واگر سبب آفت رطوبت باشد

لعوق کرنب ساده سود دارد واگر رطوبت سخت غالب باشد اندک بانکدرد
بالعوق بسرشند وسیر ولند ماسطی وطبیخ حلبه وشاخها برارکرنب
خاییدن وآب آن مزیدن سود دارد لعوق کرنب بگیرند برگ وشاخهای
از کرنب وآن را بزنند وبفشارند وصافی کنند وعسل ماسد با آمیخته برنهند
وبقوام آرند صفت داروی دیگر بگیرند زنجبیل صد درم واندر
شیر تازه در می کنند تا نرم وپرورده شود پس آن را بکوبند نرم تا چون
مغزی گردد وپنجاه درم دار فلفل سوده همچون سهر وبیست وپنج درم زعفران
وچند وزن همه سر نشاسته همه را با انگبین یا بشکر طبرزد بقوام آورده
بسرشند هر بامداد کفجه بخورد صفت داروی دیگر بگیرند انگرد ده
درم زعفران بیست درم انگبین سی درم همه را بسرشند وبر سر آتش نهند
تا علک شود وپیوسته اندر دهان میدارند ومی مزند صفت داروی
دیگر بگیرند انجیر خشک وبود نه تر یا خشک از هر یکی راستا راست بزنند
وبپالایند پس صمغ عربی سوده بر افکنند وبسرشند چندانک بقوام
انگبین شود صفت داروی دیگر بگیرند مرصافی دو درم رب سوس
وکندر از هر یکی یک درم زعفران سه درم ودو دانگ همه را بکوبند
وبآمیخته بسرشند وانجیر خشک اگر سبب تری باشد یا خشکی سود دارد
باب دوم از جزو نخستین از گفتار ششم
اندر گرفته شدن آواز گرفته شدن آواز را بتازی البحح گویند واسباب
آن انواع سوء المزاج باشد ورنج وماندگی وبانگ داشتن بسیار ودا

بودن بشب وطعامها خشک خوردن واماسی که اندر حوالی حنجره تولد کند اما اگر سوء المزاج گرم باشد وازسطبر شود چون بانگ شیر وبانگ جانوران
گرم مزاج ایشان گرم باشد **علاج** از چیزهای ترش وشور ودرشت وتیز پرهیز باید کرد وطعام وشراب وداروازان نوع باید که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست وکشکاب وروغن بادام باید خورد اما اگر سبب سوء المزاج سرد باشد خردل بریان کرده سه درم ببلیله کابلی صافی شش درم کند روبار زهد از هر یکی چهار درم وسیمرا بکوبند وحبها سازند اندرین زبان سمی دارند **صفت** داروی دیگر بگیرند مصافی ودو درم کندر ده درم بیخ ببرشند وحب کنند **صفت** داروی دیگر بگیرند مغز بادام وتخم کتان بریان کرده وجلغوزه از هر یکی دو درم انیسون صمغ عربی رب سوس تخم بادیان از هر یکی یکدرم بابند ده درم حبها کنند چنان که رسم است واگر سبب رنج وماندگی باشد کرانرا آسایش وبقفا باز خفتن سود دارد وچیزهای نرم باید خورد چون شیر تازه وزرده خایه مرغ نیم برشت بی نمک وشوربا باسفاناج ومرغ فربه وحشو از آردها باقلی وآرد تخم کتان وشکر واز شراب پرهیز باید کرد وغرغره واندر خناق گرم وصف کرده آید بکار داشتن واز کثیرا ونشاسته وصمغ ورب سوس حبها سازند پیوسته اندر دهان میدارند واگر سبب رطوبتی باشد که از دماغ فرود آمده باشد آنچه اندر باب گذشته یاد کرده آمدست بکار باید داشت وعنصل وانگبین بروغن

صح

ومیسختج موافق باشد وعلاج نزله وعلاج اوست واگر ماده رقیق وگرم باشد شراب خشخاش بکار باید داشت وبباید دانست که کبابه خاصیت آواز تیره ودرشت را صافی کند وطعامها که آواز را روشن وصافی دارد باقلی است ومویز وتخم کتان ونخود وجلغوزه وانجیر وحلبه ومغز بادام شیرین وتلخ ونی شکر وماء العسل ومیسختج وصمغ وسپستان ومویز منقی بروغن بادام ترکرده واز داروهای گرم که اندرین باب سود دارد بلبل است وانگرد وبارزد ومر وکندر وعلک البطم ورساج ولبنی وسرکه عنصل وبیخ جاوشیر واز داروهای سرد وتخم کدو واست وتخم خیار وخیار بادرنگ ونشاسته وکثیرا وصمغ ولعاب اسبغول ورب سوس رشیر تازه وبهترین چیزی که این داروها باوی بیامیزند زرده خایه مرغ نیم برشت **باب سیوم از جزو نخستین از گفتار ششم اندر آواز لرزنده ه** آواز لرزنده را بتازی الصوت المرتعش گویند وسبب آن اندر قصبه واندر عضله که بر قصبه نهادست وآواز لرزنده دو نوع باشد یکی ارتعاشی ودیگر اختلاجی وانجار ارتعاشی باشند دایم باشند واختلاجی گاهی باشد وگاهی نه واختلاجی نه اندر استخوان تواند بود که کشیدن پذیرد چون گوشت وپوست وعشا وصلب اختلاج مادهٔ غلیظ باشد که اندر عضله وعشاء قصبه شش افتاده بود وسبب ارتعاش آن باشد که قوت ارادتی خواهد که حنجره را بجنباند وآواز کند ومادهٔ غلیظ را بآن بجنباند وماده سبب گرانی

وغلیظ سکون جوید وفرو می گراند ازین دو حرکت مخالف حرکتی ارتعاشی مضطرب تولد کند خداوند این علت را چندانکه ممکن شود از بانگ کردن وآواز دادن وسخن گفتن واز خندیدن وخشم گرفتن واز رفتن بسیار واز دویدن واز جنبانیدن دستها باز ماند راست وبباید فرمود تا بقفا باز خسپد وبر سینه او چیزی سنگین بمقدار طاقت او بر نهادن وآنچه تخته باشد از سرب وغیر آن وبباید فرمود تا برین شکل خفته تا برین شکل بتکلف سخن گفتن کند واستفراغ تخمهای تیز ومعجون لوغاذیا اندر طبیخ افتیمون وغرغره بامکامر واباره فیقرا ومویزج وحبها که از عاقرقرحا وجندبیدستر وحب النیل وحب الغار وخرتو وسکبینج ومقل وجاوشیر وتخم گندنا سازند سود دارد وطعام چیزهای لطیف کنند چون تیهو وانجیر وقلیه انار دانگ وماهی شود وطعامها که اندر وی خردل وامثال این کرده باشند والله اعلم **باب چهارم اندر آواز تیره وباریک ه** آواز تیره را بتازی الصوت الکدر المظلم گویند واین آوازی باشد همچون آواز دزین که بهم باز آید وسبب آن رطوبتی باشد سخت غلیظ او ریاضت باشد ونفس فرو گرفتن وکشتی گرفتن ومالیدن وبر وسینه بخرقهای درشت وعرق آوردن اندر گرمابه وطعامها لطیف کننده وبرنده وشراب کهن سود دارد **باب پنجم اندر آواز باریک** آواز باریک را بتازی الصوت الرقیق گویند اسباب این بی خوابی باشد وماندگی وآنکه

وجماع بسیار وسرما نیز حنجره را تنگ میکند وآواز باریک شود همچون آواز کودکان وخیضان وزنان **علاج** آن گرمابه معتدل وغذاهای معتدل لطیف وزود گوار باشد چون زرده خایه مرغ وماء اللحم وگوشت دراج وطیهوج ومانند آن واگر سبب سوء المزاج سرد باشد علاج که اندر باب گرفته شدن آواز یاد کرده آمدست علاج اوست **جزو دوم از گفتار ششم اندر ذبحه وخناق وبثرها که از حنجره بدید آید وفرا هم گرفته شدن مری باب نخستین اندر ذبحه وخناق** ذبحه اماسی باشد گرم اندر هر دو عضله که بر سر مری وهر دو جانب حلقوم است وانرا بتازی الشعیعان گویند واین اماسی از گوش تا گوش اندر پیش حلقوم برگرد او طوقی سرخ پدید آید واین اماس را ذبحه بدین سبب گویند وخناق دشخواری دم زدن را گویند واسباب آن پنج نوعست یکی آنکه دارویی خورده شود که این علت از وی بخاصیت تولد کند چون دوم اماسها وعضلهای حنجره وحلقوم ومری واماس رباطها وعشاهای آن وعضله سر حلقوم را بتازی العلصمه گویند سوم فراهم آمدن حنجره وحلقوم سبب غلبه خشکی یا سبب تشنج خشک که اندر عضلها ورباطها وعشاهای حنجره وحلقوم پدید آید وعضلهای حنجره که هوا را بحنجره اندر کشد از کار باز ایستد تا بدان سبب دم زدن دشخوار گردد اگر منفذ گشاده باشد چهارم آنکه مهره از مهرهای گردن از جای می شود وزاندر گردد سبب زخمی

وآسیبی که بد و رسد واین را علاج نیست پنجم انکه مهره کردن سست تشنج
عضلهای حنجره وحلقوم اندر کشیده شود واز جای برود وتشنج خشک
نیز باشد واین کودکان را بیشتر افتد از بهر انک اندام ایشان نرم تر باشد
واز جای رفتن مهرهٔ نخستین ومهرهٔ دوم خطرناک تر باشد وبسیار باشد
که شخصی را اندر معده ورودها کرم بسیار باشد ودم زدن بروی
دشخوار کردد وعلاج اندر علاج کرم یاد کرده آید وهرکاه که شخصی را
خون اندر معده ورودهای باریک وغیر آن فسرده شود دم زدن بروی
دشخوار کردد ومادهٔ آماس بیشتری خونی باشد وصفرایی وبلغمی نیز بسیار
باشد وسودایی کمتر باشد از بهر انک مادهٔ سودا غلیظ تر است یکبار
بعضوی ریخته نشود لکن ممکن است که اندک اندک جمع میشود پس یکبار
سبب آماس کردد وبسیار باشد که آماس کرم سودایی کردد وبسیار باشد
واین چنان باشد که مادهٔ کرم تحلیل پذیرد ومادهٔ غلیظ وسوخته
بماند وبباید دانست که کاه کاه باشد که اماس خناقی ریش کردد وریم
پالوده کردد پس پاک شود وکاه باشد که خناق بعلت ذات الریه باز
کردد از بهر انکه ناکاه مادهٔ خناق بسینه فرود آید وکاه باشد که مادهٔ
خناق بعضلها فرود آید وتشنج کند وکاه باشد که بحوالی دل فرود آید
وهلاک کند وکاه باشد که بمعده فرود آید واین سهل تر وعلاج پذیر
تر باشد وعرک خداوند خناق بر تشنج باشد نخست تشنج کند پس بمرد
که هیچ نوع از انواع خناق ازان خالی نباشد هفت است یکی تنکی

نفس است دوم انکه دهان کشاده ماند سیوم انک طعام وشراب بحلق
فرو نرود وباشد که اکر آب خورد از بینی فرود آید چهارم انک چشمها
بیرون خیزد پنجم انکه زبان از دهان بیرون کرده دارد ششم انکه
اکر سخن کوید آواز به بینی دهد هفتم انکه پندارد که قی خواهد کرد و
ادرار کند پدید آمدن این علامتها باید از صعبی وسهلی خناق باشد
هرچند خناق صعبتر باشد این علامتها صعبتر وظاهرتر باشد وهرچند سهل
تر باشد این علامتها کمتر باشد واما اکر خناق خونی باشد چشم وروی
وزبان سرخ باشد ودهان طعم خون دهد ودرد خناق با تمدد باشد
ورکهای چشم وکردن برخاسته ونفس تنک باشد واکر صفرایی باشد
درد وسوزش وحرارت وتشنکی عظیم باشد ودهان تلخ وخشک
باشد وخواب نیاید وتنکی نفس کمتر از نفس خناق خونی باشد واکر بلغمی
باشد آب دهان لزج باشد وطعم دهان شور باشد یا طعم بوره دهد
واز حرارت خالی نباشد از بهر انک مادهٔ او بلغمی عفن وتباه کشته باشد
ورنک زبان سپید باشد وتشنکی وحرارت اندک باشد یا خود نباشد
وکاه باشد که زبان سبب رطوبت سست رخی وبیرون افتاده باشد
واکر جهد کند یا چیزی بحلق فرو برد تواند از بهر انک آماس بلغمی نرم
باشد وبباید دانست که اکر مادهٔ خناق رطوبت لزج وسرد باشد
آماس اندر حوالی ملازه وعضلها حنجره کند از بهر انک سبب غلیظی وسردی
بعضوها که فروتر از وست کرد باید اکر رطوبت لطیف وکرم باشد

بعضلهاء حلق وعضلها از اندرون فرود آید واکر خناق سودایی باشد
اماس سخت باشد وطعم دهان عفص باشد یا ترش واندک اندک پدید
اید وکاه باشد که خناق کرم سودایی کردد چنانک یاد کرده آمدست
واکر سبب خناق از جای بیرون شدن مهره کردن باشد موضع مهرهٔ
کردن مغاک شود وپیش حلقوم بیرون خیزد وهرچه بدو باز آید
درد کند وبیمار سر بر نتواند داشت ونه از چپ وراست تواند
نکریست ونه دندان تواند کشاد وبعضی طبیبان این خناق کلبی کویند
از بهر انکه این علت سک را بسیار افتد واکر مهره که از جای بیرون
آید مهرهٔ نخستین ودومین باشد بیمار همان روز بمیرد از بهر انک
نفیحها لیفها وعضلها که حرکت ودم زدن بدان تمام شود ازین دو
مهره رستست واکر مهرهٔ دیکر باشد ممکن است که اکر مهره بجای باز
برند خلاص یابد اکر نخاع را فسرده نباشد وبباید دانست که هر آماسی
که اندر عضلهای بیرونین افتد که میل سوی پیش دارد اندر ابتدا کردن
وسینه شوان دید وانچه اندر عضلهاء بیرونی افتد که میل سوی پس
دارد این از اندرون دهان نتوان دید ودندان انچنان تواند بود
که بیمار دهان فراخ باز کند وزبان بیرون کند چنانکه تواند وطبیب
کفچهٔ بر زبان او نهد وفرو فشارد تا اماس بدید آید وانچه اندر عضلها
وعشای زاندرونین افتد دیدن ان ممکن نباشد ودم زدن
سخت دشخوار باشد وهرکاه که بیمار اندر خناق خونی وصفرای چیزی

بحلق فرو نمیتواند زد بباید دانست که اماس اندر مری است یا انکه بسیار
باشد که اماس حنجره عظیم باشد وبامنفذ مری مزاحمت کند وبدان
سبب چیزی بحلق فرو شوان برد وهمچنین باشد که اماس مری عظیم
باشد وبامنفذ حنجره مزاحمت کند ودم زدن دشخوار کردد
واین انکاه باشد که اماس اندر سر مری واندر طبقهٔ زاند رونی باشد
از وی واکر اماس از سر مری فروتر باشد اکرچه عظیم باشد بامنفذ
حنجره مزاحمت نبود ودم زدن باز ندارد وهرکاه که پی انک مادهٔ
اماس تحلیل پذیرفته باشد یا سر کرده وریم پالودهٔ وبینند که اماس
کمتر میشود وبیمار راحت نیابد ونبض موجی شود وسر فرو بیند آید
بباید دانست که ماده بر ششن فرود آید وخناق بذات الریه باز
کشت واکر نبض صغیر ومتفاوت شود وخفقان پدید آید بباید دانست
که ماده بنواحی دل فرود آید واکر درد معده ونشش کشتن پدید
آید بباید دانست که ماده بمعده فرود آید واکر نبض تشنجی شود بباید
دانست که ماده بعصبها فرود آید وتشنج خواهد بود واکر از پس چهار
روز اماس نرم شدن کیرد بباید دانست که پخته میشود وریم خواهد
کرد واکر ببینند که سرخی اماس بر سینه وکردن پیدا بود باشد
سبب آن دو چیز باشد یکی انک ماده تحلیل کرفت واستفراغی افتاد
واین امیدوار باشد ودم زدن آسان کردد دوم انکه ماده بباطن
باز کردد واین بد باشد وهرکاه که خداوند خناق کفک بر آرد

امید سلامت کسسته کردد از بهر انک حاجت بر بیرون کردن بخار دخانی بدن
حد باشد کر رطوبت را نیز همی جنباند تا با بخار پیوسته میکردد و کفک بیرون
می آید و کاه باشد که اکرچه خداوند خناق کفک بر آرد امید سلامت کسسته
نشود از بهر انک قوت و شهوت بر جای باشد و هرکاه که روی خداوند
خناق سبز کردد و چشم خانه سیاه شود در حال بمیرد و هرکاه که نبض صغیر
شود و اطراف سرد و زفان سطبر و سیاه کردد زود هلاک شود و خناق که
با تب باشد خطرناک باشد از بهر انک حرارت تب حاجت افکند بدم زدن
بسیار و هرکاه که اندر تب کرم روز بحران خناق پدید آید سخت مخوف
باشد و هرکاه که پس کردن از رنک خویش بکردد و سپید شود که سینه
و بغلها و بغولها ازان خوی سرد کند همان روز یا دیکر روز بمیرد و هرکاه
که دم زدن پراکنده شود چنانک یکبار بدو سه حرکت تواند زد و
بهر دم زدن سینه و پرهای بینی جنباند سخت مخوف باشد. علاج
اما علاج خناق خونی آنست که نکاه کنند اکر خناق بمشارکت همه تن است
و قوت قوی است و از فصد مانعی نیست نخست فصد کنند و خون بیکبار
تمام بردارند چندانک در غشی افتد در حال زایل شود و اکر اندر قوت
ضعیفی بود فصد باید کرد لکن خون بتفاریق بیرون باید کرد چنین که
هر ساعت ده درم و پنج درم بیرون میکنند تا روز سیوم و غرض ازین
تفاریق آنست که غشی باز دارد از بهر انک اکر غشی افتد با قی قوت ساقط
شود و تنکی نفس با سقوط قوت بد باشد خاصه که بضرورت غذا باز

مي بايد کرفت یا بر اندک بازمي باید آورد و انجا که پندد فصد تاخیر
شاید کرد یا نضج بدید آید اولیتر آن باشد که تاخیر کند تا هم قوت
بر جای باشد و هم استفراغ از مادهٔ بیماری باشد لکن ازین تفاریق
که یاد کرده آمد چاره نباشد تا راه دم زدن کشاده میشود خاصه که هنوز
علت اندر روزکار فزون باشد و مادهٔ اندر حرکت باشد و چون بسیار
سبک باز بیرون کردن حاجت ضروری نباشد و اکر اندر میان آنک خون
را بتفاریق از رک دست بیرون میکنند رک زیر زفان بزنند سخت صواب
باشد خاصه اکر رکهای زیر زفان ممتلی و کشیده باشد این را تاخیر
کردن روا نباشد و کاه باشد که حاجت بدان آید که زفان سار بند
و بر ساق حجامت کنند و هرکاه که بینند که تن ممتلی نیست و خناق بمشارکت
همه تن نیست و ماده اندر حوالی حلق است اکر فصد نکند شاید و اعتماد
بر بار کرفتن غذا کند باین از خون غذا همی باید و قوت ساقط نشود و چون
روزکار فزودن علت اندر کذرد بپزانیدن و تحلیل مشغول شود و
اکر اندر چنین حال رک زدن هم باشد که قوت ضعیف کردد و بغذا دادن
حاجت آید و انرا که چیزی بحلق بدشخواری فرو میشود غذا دادن عذاب
باشد اکر پیش ازان که روزکار فزودن علت و حرکت ماده بکذرد رک
زنند هم باشد که مادهٔ اماس بحلق فرود آید و خناق صعبتر شود و
اندر فصد یک معنی دیکر نکاه باید داشت و آن آنست که بسیار باشد
که سبب غلبه خون باز ایستادن خونی باشد که رفتن از عادت بوده

باشد چنان که خون بواسیر خون حیض اندرین حال رک باید زد که استفراغ
خون کند ازان موضع و ان رک صافن باشد یا حجامت ساق و شیشه بر
نهادن نیز سخت نافع است خاصه اکر چیزی بحلق فرو نمیشود و شیشه بر مهرهٔ
دوم از مهرهای کردن نهند تا ماده را بیرون کنند و اکر دم زدن و چیزی
بحلق فرو بردن کشاده شود چون کشاده شد و شربت بحلق فرو رفت شیشه
بردارد و اکر بیار سد و چون بیرون کنند روا باشد و اکر بر هر دو جانب
کردن محاجم کنند روا باشد پس شیشه پی اردن بر میان سر و زیر زنخدان
و بر ساق و بر کامل و کتف بر می نهند و اطراف و کتفها سخت بمالند و اطراف
بندند چنانک معلوم است و از پس فصد تدبیر شکم فرود آوردن باید
کرد بحقنهٔ نرم صفت حقنه بکیرند بنفشه و بابونه از هر یکی سه درم
سپستان چهل عدد تخم خطمی ده درم سبوس کندم یک مشت همه را
بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و ده درم شکر طبرزد و چهار دانک
نمک هندی و دو درم بوره اندر وی حل کنند و ده درم روغن بنفشه
یا روغن کنجد یا روغن بادام بیامیزند و حقنه کنند و اکر تب نباشد اندرین حقنه
سه درم قنطوریون باریک و بیست عدد انجیر سپید اندر بزنند و اکر چیزی
بحلق فرو نمیتوان برد خیار چنبر و شیرخشت اندر آب کسنه یا اندر آب عنب
الثعلب حل کنند و بپالایند و بدهند و از پس انکه شکم فرود آورده باشد
بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سبوس اندر آب بزنند و اطراف او بدان
آب همی شویند و می مالند و کشکاب دهند و اندر کشکاب مقداری عدس

بوست کنده و دو درم تخم خشخاش کوفته بپزند باشد و اکر از کشکاب
نفرت کند سکنکبین بزوری و ضمادی سازند از چیزهای خنک و قابض
یا چیزهای محلل آمیخته چون لسان الحمل و کشنیز و آرد جو و عدس پوست
کنده و خطمی و بابونه و بنفشه همه را بکوبند و بر روغن کل چرب کنند
و بکلاب حل کنند و بر قفا و کردبرکرد کردن و زیر زفان ممتلی باشد
غرغره تاخیر باید کرد نخست استفراغ کرده شود و استلاکم کرده از بهر
انک غرغره بر وی کوبنده باید کرد و قابض اماس را فراهم فشارد و درد افزاید
و باشد نیز که مادهٔ اماس را مددی بر وی پیوندد و این پوشیده تر مردرا
بتاری الخداب کویند و قانون غرغره کردن آنست که چیزهای قابض را چون
افشرهٔ کور یا شرابی لطیف کننده بیامیزند چون سکنکبین تا قوت قابض
را بر اندرون رساند و اکر درد عظیم باشد یا شرابهای نرم که درد بنشاند
بیامیزند چون شیر تازه کرم کرده چون شراب بنفشه و اندر همه انواع خناق
نخست غرغره بچیزی کنند که اندر وی قبضی باشد و خون را باز نشاند چون
شراب خرنوب و افشرده کور و آب عنب الثعلب و مانند آن افشرده کوز بکیرند
پوست کورتر و بکوبند و بفشارند و صافی کنند و هم چندوزن او شکر
با وی بیامیزند و بجوشند و کفک بردارند و بقوام آرند صفت
داروی دیکر بکیرند شب یمانی و مازو و کلنار از هر یکی پنج درم کوفته
و بیخته و دو انار یکی شیرین و یکی ترش پاره کنند با پوست و بپزند تا مهری
شود و بپست بمالند و بفشارند و دانه از وی دور کنند تا چون لوقی

شود وداروهای کوفته وبیخته باوی بیامیزند ونکاهدارند وبوقت حاجت
یاسرکه یاسکنکبین حل کنند وبدان غرغره کنند صفت داروی
دیکر بکیرند عدس مقشر کل سرخ خشک وکلنار وسماق اندر آب بجوشند
وبپالایند وبدان غرغره کنند صفت داروی دیکر بکیرند کل سرخ وصندل
سپید وفوفل نیم کوفته اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب کشنیز تر بزنند و
بپالایند وشراب خرنوب اندروی حل کنند وبدان غرغره کنند صفت
حبی که اندر زیر زفان دارند خداوند خناق خونی وصفرائی را سود دارد
بکیرند تخم کل وتخم خرفه ونشاسته وطباشیر وسماق وکثیرا از هر یکی یک درم
کافور دانکی همه را بکوبند وبلعاب اسبغول بسرشند وحبها کنند این
داروها که یاد کرده آمد همه روز نخست بکار دارند روز دوم آب کشنیز تر
کر آب عنب الثعلب بکیرند وکل سرخ خشک وبیخ سوسن اندروی بجوشانند
وبپالایند ومیانه خیار سبز دروی حل کنند وبدان غرغره کنند وروغن
کل باموم مصفی بکدازند وپنبه کهن برآب ترکنند واین موم روغن بروی
اندازند وبرکرداکرد حلقوم وکردن بربندند واکلیل الملک وبیخ سوسن بجوشانند
وبپالایند وخیار سبز اندروی حل کنند وبدان غرغره کنند واکر بدین تدبیرها
کار بر نیاید داروی دیکر سرکین سازند صفت سکی را بربندند
ونان دهند یک روز تشنه کنند پس یک آب پیش او نهند تا بخورد وشکم
او پاک شود وسه روز استخوان پاچه پیچ ندهند تا سرکین او
سپید باشد یک جزو از این سرکین وبارو وسعتر از هر یکی یک جزو بکوبند

بیامیزند وبحلق بیمار اندر دمند یا بر پر مرغ برحجره وحلق او طلی میکنند
واندر نسخه دیکر سرکین یک جزو وزعفران وکل سرخ از هر یکی یک جزو
آورده اند صفت دیکر بکیرند مرصافی دو جزو وزعفران یک جزو
هر دو را باشراب خرنوب بیامیزند وبدان غرغره کنند تا بر اندرا زهر انک
مرکننده است ومحلل بقوت کن زند کی منفعت بزایدن زعفران
بد ورساند وبزاند پس اکر بیند که آماس سخت میشود بسیار تازه وخیار
سبز اندروی حل کرده غرغره فرمایند کرد یا اندکی بوره اندر شراب خرنوب
حل کنند وبدان غرغره کنند یا انجیر بستی وحلبه بزنند وخیار سبز کرمی بجزو
خمیر اندروی حل کرده ومسکه وروغن کاو کداخته وعصاره کرنب
نامسحر آمیخته کر با انکبین این همه نرم کنند وبزاننده اند وتخم کتان
وتخم مرو بکوبند وباشیر بز غرغره کنند وپیاز نرکس بکوبند واندر شیر خر
حل کنند وبیخ سوسن وبیخ خطمی اندر شراب مثلث یعنی شراب انکوری
جوشیده وا رسه یکی باز آورده بزنند وپیاز نرکس بکوبند واندروی حل
کنند وبدان غرغره کنند وداروهای بزاننده که اندرین وقت بکار دارند
تا سر کنند وریم بپالایند نطرون است وبوره وانکرد ومرو سرکین
خطاف وسرکین خروس وبلبل وجند بیدستر ونوشادر وعاقرقرحا
وبرا راسفند وخردل وتخم ترب این همه را اکر بعضی را اندر شراب خرنوب
یا اندر سکنکبین حل کنند وبدان غرغره کنند صفت حبی که اندر دهان
دارند رب سوسن چهار درم انکیره نیم درم عصاره برک کرنب یا بیخ

بسرشند وحبها کنند وهرکاه که بیند که اماس نرم کشت وپخته شد وریم میکشاید
داروهای قابض اندرمی باید دمید دمادم تا او یرا فراهم کشند وبفسارد و
بکسارد وداروهای قابض مازو باشد وکلنار وکهربا وانار پوست وشب
یمانی این همه را بکوبند واندر دمند وسرکین سک وصف کرده آمدست
اندر شیر خر یا اندر شیر بز یا اندر آب خیار شنبر یا اندر آب خمیر یا اندر کشکاب
یا اندر طبیخ انجیر بزاننده است وکشاینده وهرکاه که کشاده شد روغن کاو
وباآب کرم آمیخته یا روغن بنفشه با آب کرم آمیخته یا بر روغن بنفشه با آب
کرم آمیخته غرغره کند تا انرا بشوید وپاک کند پس کهربا وبیخ سوسن
از هر یکی یک جزو وبیخ سوسن آسمان کون نیم جزو اندر آب بزنند وبپالایند
وبدان غرغره کند واکر زرده خایه مرغ خام با روغن بادام واندکی نشاسته
وکثیرا اندر آب کرم بزنند وبدان غرغره کنند صواب باشد وغذا اندرین
وقت سبوس آب باشد وروغن بادام ومانند واکر خناق صفرائی باشد
نخست فصد کنند وقانونها که یاد کرده آمدست نکاه دارند وبسرکه وبکلاب
یا بسکنکبین یا بشراب خرنوب صرف یا آمیخته یا آب غوره وآب سماق وکلنار
وبعصاره کلتر وشراب کوذکه وصف کرده آمدست وشراب خشخاس باآب
غوره وآب سماق آمیخته غرغره کردن روز نخست سود مند
باشد وآب کشنیز تر بکیرند وبرک مورد وبلوط اندروی بجوشانند
وبپالایند وبدان غرغره کنند وعدس وآبی ترش ونغرود واندک
شب یمانی اندر آب بجوشانند وبدان غرغره کنند صفت داروی که بحلق

اندر دمند بکیرند کل سرخ ونشاسته وطباشیر وتخم خرفه وکلنار وشکر طبرزد
از هر یکی راستا راست همه را بکوبند واندر دمند صفت داروی
دیکر بکیرند کل سرخ کلنار ومازو وکهربا وصندل سپید وسماق وشیاف
مامیثا وعدس پوست کنده وزرد چوبه وبرک سوسن از هر یکی راستا راست
همه را بکوبند وببیزند واندر دمند واکر چیزی بحلق فرو میتوان برد
میانه خیار سبز اندر آب عنب الثعلب حل کنند یا اندر آب کسنه بدهند
تا طبع نرم کند واکر چیزی بحلق فرو نمیتوان برد از بنفشه وسپستان
وعناب ونیلوفر وبابونه وسبوس کندم وخیار سبز وروغن بنفشه
وشکر قوالب حقنه سازند وچون طبع نرم شده باشد کشکاب دهند
یا آب شیرین انار آمیخته واکر اندر کشکاب عدس پخته باشد صواب
باشد وازبیرون این طلی بر اندایند بکیرند کل ارمنی وصندل سپید
وفوفل وشیاف مامیثا از هر یکی راستا راست همه را بکوبند وبآب
عنب الثعلب وآب لسان الحمل وکلاب واندک سرکه ترکنند وطلی کنند و
اکر انار دجی ولسان الحمل وعنب الثعلب وکشنیز تر وکلاب وروغن
کل ضمادی سازند از پس این طلی که یاد کرده آمد بکار دارند صواب باشد
وروز دوم وسیوم غرغره بحری کنند که خیار سبز اندروی حل کنند و
بدان غرغره کنند واکر خناق بلغمی باشد طبع را با ایارج فیقرا وحب قوقایا
نرم کنند یا بحقنه تیز که از شبت وبابونه واکلیل الملک وانجیر بستی وقنطوریون
وتخم حنظل وبوره ونمک وسبوس کندم وانکبین وروغن سوسن ساخته

باشد و غرغره فرمایند بشراب انکور یا انکبین یا اندکی عاقرقرحا و ترب را
اندر سکنکبین عسلی بپزند ان سکنکبین غرغره کنند و دو الخطاطیف را
اندر میبختج حل کنند و بدان غرغره کنند **صفت** دو الخطاطیف بگیرند
تخم کرفس و انیسون و نانخواه و سعاح لادخن و اصل السوس و دارچینی
و حاما و زراوند طویل و شب یمانی هزار اسفند و عرصانی و سلیخه و
زعفران از هر یکی یک وقیه معجون فرفومعا نجم کل و کل سرخ خشک از
هر یکی دو وقیه قسط و هما د الخطاطیف از هر یکی سه وقیه سنبل و نشاسته
کندم از هر یکی نیم وقیه مار و شبر هشت عدد همه را بکوبند و ببیزند و با
انکبین بسرشند و بوقت حاجت چند بار روی اندر ماء العسل یا اندر آبی
که اندر وی عدس و کل سرخ و بیخ سوسن پخته باشد حل کنند و بدان غرغره
کنند و از بیرون طلی کنند بیک روز اندر چهار بار این نسخه صهار بخت است و
نسخه شابور بن سهل لکن اندر نسخه سابور حاما نیست **صفت** معجون
فرفومعا که اندر دو الخطاطیف بکار آید بگیرند زعفران دارچینی از هر یکی
دو درم کل سرخ خشک حاما قسط از هر یکی یک درم سه چهار درم بیخ سوسن
و ساده هندی از هر یکی دو درم و نیم همه را بکوبند و بشراب انکوری
بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند **صفت** دو الخطاطیف
نسخه سبکت بگیرند تخم کرفس انیسون نانخواه هزار اسفند دارچینی هر
زراوند طویل از هر یکی یک وقیه کل سرخ خشک دو وقیه قسط رماد الخطاطیف
از هر یکی سه وقیه زعفران یک وقیه نشاسته سنبل از هر یکی نیم وقیه رو

سیزده عدد همه را بکوبند و بپزند و با انکبین بسرشند و اکر علت سخت
قوی باشد یک مثقال دو الخطاطیف و نیم مثقال قثاء الحمار سوده و
اندکی سرکین مردم بیامیزند و اندر می پخته حل کنند و بدان غرغره کنند
و چون سرکین مردم بکار خواهند داشت نخست یکی کس را حب الصنوبر
و مصطکی باید داشت تا اشکم بر آید سه اورا نان از زن و کاورس بیرون
و برنجین و بلوطین دادن تا طبع او خشک شود و سرکین مردم خشک
که از وی جدا شود بکار داشتن و سرکین سک که یاد کرده آمد ست
با عاقرقرحا بسایند و انکبین بیامیزند و زاندرون دهان و سر حلق
طلی کنند و اکر فصد و حقنه کرده شود و رک زیر زبان زده و محجمه
نهادن بر قفا و زیر زنخدان وضعی علت کمتر شود زهرهٔ کاو بزرا
و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون باریک و رماد الخطاطیف بگیرند و
سرکه تر کنند و بر حلق طلی کنند از بیرون و دو الخطاطیف بر هندو
اکر سرکین سک و سرکین مردم و سرکین خطاف از بیرون طلی کنند سود
باشد و اکر کاربض ورت رسد عسل بلادر طلی کنند تا حلق ریش کردد و
این داروها بحلق اندر دمند بگیرند نوشادر و خردل و عاقرقرحا و اکر
و بطرون و بلبل و بوره نر همه را بکوبند و اندر دمند یا اندر ماء العسل
حل کنند و بدان غرغره کنند و از بیرون ضمادی که از بابونه و شبت
و اکلیل ملک و زعفران ساخته باشند بر روغن نرکس کر بروغن
ناردین بر نهند و چون علت بآخر رسد موح را بار روغن سوسن

بیامیزند و طلی کنند از بیرون و اکر خناق سودائی باشد طبع را بایارج فیقرا
و مطبوخ آفیتمون نرم کنند تا بحقنه تیز و غرغره بجلاب کرم و ماء العسل
و مسخن کنند و بر آبی که اندر وی اکلیل ملک و تخم کتان و بابونه و حلبه
جوشیده باشند و شیر تازه غرغره نیک است و دو الخطاطیف و دو الحرمل
بکیرند اندر ماء العسل حل کرده و بدان غرغره کردن و از حلبه و تخم کتان و
شبت و بابونه و برک کرنب و تخم او و مرزنکوش همه را بکوبند و بپزند
و روغن نرکس و پیه بط کداخته ضمادی کنند و از بیرون بر نهند
صفت دو الحرمل بگیرند هزار اسفند و تخم ترب و انکره و عرق
بوره ارمنی و نوشادر از هر یکی راستا راست بکوبند و ببیزند و اندر
ماء العسل حل کنند و غرغره کنند و حل ناکرده بحلق اندر دمند و اکر سبب
خناق از جای بیرون آمدن مهره کردن باشد بفصد و حقنه علاج
باید کرد و اکر نافع نباشد و حلقیت بجای باز بردن ان کردن بانکشت
کهبا رو کرها آلتی که انرا اسبارند و آن آلتی باشد از آهن بر سان رانند
تا لکام تیزک بحلق فرو کنند و مهره را بر افرازند تا بجای باز آید و
داروهای قابض از بیرون بر نهند تا انرا نکاه دارد و اولیتر آن باشد
که انکشت و آلت بدان بر ندجه اکر آماسی باشد از انکشت و آلت رنجور
تر شود و برا رو بردارند و حکایت کنند که زنی حامله کودکی را این
علت افتاده بود بپوست باره که بغیر اندوده بوده ند علاج کردند
و نیک شد و این چنان بود که آن پوست باره را آفتاب و داروها دیکر

دارو ها قابض باید

که بدین کار شاید چون مازو و ماز پوست و قرظ و صبر و سرش کفشکرات
و سریشم کمان کران سریشم را بکدازند و داروها برو بسرشند و بر
خرقه طلی کنند و بران موضع نهند تا خشک شود و مهره را بر بار
و بجای بان آید باذن الله عز و جل و اکر چهار روز بکذرد و دست و
بیمار خدر نشود و حس او باطل نشود امید خلاص باشد لکن کردن
کوژ بماند و از جب و راست نکریدن بر وی دشخوار باشد بفصد
از پس چهار روز بفصد و حقنه و غرغره بشراب خرنوق و آب سماق و
افشره و کور و رب غوره مشغول باید بود و آنرا که بینند که بدین تدبیرها
و علاجها بهتری بدید نمی آید و هلاک خواهد شد امید خلاص او آنست
که حلق او بشکافند و این چنان باشد که سر بیمار بپس باز کشند و پوست
حلق بضبا ره بر دارند و از حلوق آزاد کنند و بشکافند و یک رباط
که میان دو حلقه قصبه است برابر شکاف پوست بشکافند تا دم بزند
چون از بیم مهره و تب برآماس فارغ شوند باز بدوزند چنانک
آسیبی بغضروف و عشا نرسد و اکر دانند که اندرون باطنها نیز آماس است
این علاج هم نشاید کرد **باب دوم**

از جزو دوم از کفتار ششم اندر بثرها که زاندرون حلق برآید

حلق این کشادگی را کویند که پیش کردن است و مری که مجری طعام و
شراب است و قصبه شش که مجری دم زدن است اندر وی نهادن و اندرین
بثری بثرها که دم و سوزاننده برآید و از آن الم باید **علامتها** ابخر

بر فم مری بر آید کوشتن طعام و بی الم نماید خاصه اگر طعامی درشت یا
ترش یا تیز خورده شود و آنچه بر حلق و حنجره بر آید از کشتن طعام الم
نباشد لکن از سخن گفتن و چیزی خواندن و آواز دور کردن الم یابد
و آواز بگیرد **علاج** علاج هر دو آنست که سوزک باسلیق یا اکحل
زنند و طبع را نرم کنند با آب میوه ها و میانه خیارشنبر و باید که شکافد
دهند نیم گرم با شکر و روغن بنفشه با روغن گل و شبانگاه لعاب اسبغول
نیم گرم با شکر و طعام چیزهای آشامیدنی باشد و از طعامهای خشک و ترشی
و شور پرهیز کند تا ریش تر نخسته شود و اگر بدانند حاجت آید علاج
بر آمدن خناق کنند چون بخته شد و تنخیر ریم بیرون آمد آنجا اندر علاج
خناق که گشاده شود و ریم بالا آید یاد کرده آمده است بکار دارند و آخر
اندکی سرکه با آب بخورد و غرغره کند تا آن موضع را بشوید و پاک کند
و اگر از ترشی سرکه المی رسد روغن گل با لعاب تخم کتان بخورد و بدان
غرغره کند و اگر بشره بزرگ باشد و دیر بماند و گوشت حلق را بخورد
هر ساعتی اندک موم روغن اندر دهان گیرد و فرو برد یا در دمی
ساید و همچنین هر ساعت اندکی مرهم کافوری با زرده خایه مرغ بیامیزند
و اندر دهان مینهد تا بگدازد و فرو می برد و بثره حلق عسر تر باشد از
بهر آنکه حلق غضروفست و عشا و گاه که حس آن یافته شد که اندر وی المی
است زود بعلاج آن مشغول می باید بود و فصد و اسهال و پرهیز و شربتها
که یاد کرده آمد بکار داشتن و علاج او بیشتر بغرغره باید کرد و از علاج خناق

رها کردن و حب السعال که از بنفشه و کثیرا و رب سوس و تخم خیار
باریک و نشاسته کرده باشند و بلعاب اسبغول سرشته اندر دهان داشتن
والله اعلم بالصواب باب سیوم
اندر علاج طعام که اندر گلو ماند چیزی که بگلو اندر ماند اگر نرم باشد
چون نان و گوشت و استخوان که لغزنده باشد دست بر کردن و میان
هر دو کتف می باید زد فرو رود یا تدبیری باید کرد چنانکه ممکن
شود و اگر چیزی درشت باشد چون استخوان ماهی یا استخوان درشت یا غیر آن
بنگرند اگر آن چیز را بتوان دید جهد آن کنند تا آنرا با سر یا غیر آن آلتی
دیگر بر آرند و اگر فرو تر شده باشد تدبیر قی کنند یا لعابها و حشوهای
نرم دهند تا آنرا نیز فرو می لغزانند و اگر هیچ قی در آن موضع بماند
و نه فرو شود و نه بر آید هر روز یکبار تخم سندان که بتازی الحرف
گویند کوفته با آب گرم بر نهند این تدبیر است که آزموده اند و حیرها را
که چنین اندر مانده بود دست بر آورده است و اولیتر آن بود که قی از پس آن
کنند که معده از طعامها و آشامیدنی پر کرده باشد و انجیر خشک اندر
ریسمان بر بندند و بدان غرغره کنند آن چیز را از موضع خویش بجنبانند و اگر
انجیر خشک اندر رشته بندند و آن انجیر را نیم خاییده کنند و فرو برند
پس رشته را برکشند آنرا بجنبانند و بر آرند و از بیرون ضمادهای نرم
بر نهند تا آن موضع ریم کند و خار و غیر آن از موضع خویش جدا گردد
و ضمادی که از آرد جو و روغن زیت و آب نیم گرم سازند موافق

باشد باب چهارم از جزو دوم از گفتار
ششم اندر دیوچه که بحلق اندر آویزد و او را بتازی العلق گویند
بسیار آبهاست که اندر وی دیوچه خورد است و مردم بغافلی از آن آب
بخورد و دیوچه بر دهان و کام و حلق او اندر آویزد و باشد که دیوچه
فرو رود و باشد نیز که بمعده رسد و بسیار باشد که روز نخست
از خوردن پدید نیاید و تا خون بسیار نخورد شوان دید و آنچه دور تر
فرو رفته بود علامت او آنست که تاسه و غمی عظیم اندر آن کس پدید آید
و گاه گاه خونی رقیق بر می اندازد بی آنکه او را علتی باشد **علاج**
آنرا که بتوان دید بمقاش بر چینند چنانکه سر او گرفتن او بگیرند و
بر کشند تا پاک جدا شود و بگسلد و آلتی است آنرا مالت گویند بواسیر
که بخواهند بریدن بدان بگیرند آن آلت از بهر برداشتن دیوچه سخت
شایسته است و اگر پیش از آنکه او را بخواهند داشت نخست بسرکه و
نمک یا بسرکه و انگرد مضمضه و غرغره فرمایند تا سست گردد صواب بود
و اگر بعضی دورتر فرو رفته باشد و نتوان دید آن را جز بغرغره علاج نتوان
کرد و سرکه و نمک و سرکه و انگرد داروی نیک است **صفت** داروی دیگر
خردل یکجزو بوره دو جزو بکوبند و بسرکه اندر حل کنند **صفت**
داروی دیگر خردل یک جزو و نوشادر یکجزو بکوبند و بسرکه اندر
حل کنند **صفت** داروی دیگر افسنتین یکجزو و شونیز دو جزو
بکوبند و بسرکه اندر حل کنند **صفت** داروی دیگر بگیرند بوره سه درم

سیر و ترمس و حنظل و سرخس بسرکه اندر بپزند و بپالایند **صفت**
داروی دیگر بگیرند بوره سه درم سیر ده و دانه بکوبند و اندر مقدار
دو وقیه سرکه حل کنند و بدان غرغره کنند و عصاره برگ درختی که آنرا
بتازی الغرب گویند اندرین باب با منفعتی تمام است و این درخت را بعضی
از اهل خراسان پده گویند و بوره که اندر نان کنند از این درخت خیزد
و اگر بمعده فرو رفته باشد بگیرند سیر و قیسوم و اقسنتین و شونیز و ترمس
و قسط و مغز برنگ کابلی و سرخس از یکی دو درم همه را اندر سرکه ممزوج
بپزند و بپالایند و بدهند تا بخورد و طعام او سیر و پیاز و بودنه و خردل
و کرنب باشد آنرا که قی آسان باشد از این نوع طعامها دهند و قی فرمایند
و داروی قی دهند و آنرا که قی دشخوار باشد مسهل دهند چنانکه یاد کرده
آمده است و اگر دیوچه از کام سوی بینی بر آمده باشد و شونیز و عصاره
قثاء الحمار و خربق اندر سرکه بپزند و بر بینی اندر چکانند یا مردم تا بدان
استنشاق کند یعنی آنرا بر بینی بر کند و داروها که وصف کرده آمده است
از بهر غرغره بدین جای بکار دارند و تدبیرهای دیگر که از نوع حیلتست
است یکی آنست که سیرها بسرکه پرورده و نا پرورده مقداری بخورند و اندر
گرمابه گرم روند و بسیار بنشینند و اندر گرمابه صبر کنند و هر ساعت
آب سرد کرده به یخ و برف اندکی اندر دهان میگیرد و میدارد و باز از
دهان بریزد تا بدین حیلت از بهر جستن آب سرد آن موضع را بگذارد
و بر بالا بر آید و اگر اندر گرمابه گرما بر چندان صبر باید کرد که بیم غشی بود بباید

کرد یا از گرما بگریزد و ببالا بر آید و اگر همچنین سیر بخورد و اندر آفتاب
نشیند و دهان باز کند و کوزهٔ آب سرد بر لب نهاده میدارد یا اگر
از گرما بگریزد و بطلب آب سرد ببالا بر آید تدبیری صواب باشد و اگر
بطلب اندر دهان گیرد تا بر لب نهد تا ببوی آن بر آید سخت صواب باشد

گفتار هشتم اندر یاد کردن بیماریهای التهاب دم زدن و اسباب و علامات و علاج آن

باب نخستین اندر شناختن احوال دم زدن و اسباب تغیر آن

التهای دم زدن حجره است و قصبه شش و حجاب و سینه و عضلهای سینه و رگها و شریانها که اندرین اندام‌ها
است و دم زدن بدو حرکت و دو سکون تمام شود که اندر میان این
دو حرکت افتد هم چون نبض چنانکه اندر جایگاه یاد کرده آمده است لکن
حرکت دم زدن حرکتی است که اختیار مردم را اندر وی بهره است یعنی
که اگر مردم خواهند که دم زدن خویش را بگرداننده یا دراز تر و کوتاه
تر و زود تر یا دیر تر کنند تواند و حرکت نبض طبیعی محض است و مردم
آن تصرف که اندر دم زدن کند اندر نبض نتواند کرد و منفعت دم
زدن و منفعت نبض یکی است و اندر باب دوم از گفتار سیوم از
کتاب دوم یاد کرده آمده است و دم زدن معتدل طبیعی که مردم را
اندر آن هیچ قصدی و تصرفی نباشد چون دم زدن اندر خواب و اندر
غشی بحرکت حجاب تمام شود و آنچه قصدی و تصرفی با وی باشد عضلها

سینه اندر آن یاری دهد و چنانکه اندر نبض عظیم و صغیر و سریع و بطی
و طویل و قصیر و متفاوت و غیر آن باشد اندر دم زدن نیز
همچنان باشد و اما چگونگی دم زدن چنانست چون بشم هوای
بیرونی بحلقوم فرو رود شش فراخ باز شود باندازه بزرگی
خویش نه باندازهٔ فراخی جای نا سزاوار اندر وی جای باشد و سینه بدان
سبب با وی یار شود تا جای بر شش تنگ نباشد و کار بیشتر و تمام تر
اندر دم زدن کار شش است و عضلهای سینه یاری دهنده اند و مبداء
حرکت دم زدن از سوی اندرون حجابست و از سوی بیرون حلقوم
و سبب تغیر دم زدن از حال طبیعی آفتی باشد که اندر شش و سینه افتد
و آفت این هر دو اندام از درون و بیرون نشود خاصه اندرین دو اندام افتد
یا به انبازی اندامی دیگر افتد آنچه خاصه سینه و شش را افتد چهار
گونه باشد یکی سوء المزاج یعنی تباهی مزاج دوم اماس سیوم سده چهارم
تفرق الاتصال یعنی گسسته شدن پیوستگی اما سوء المزاج یا ساده باشد
یعنی بی ماده باشد یا با ماده و ساده چنان باشد که مزاج سینه و شش
گرمتر از آن شود که باید یا سردتر یا خشک تر یا تر تر پس اگر ماده اندر
وی گرد آید و آنچه با ماده باشد چنان باشد که خلطی سرد یا گرم اندر وی
گرد آید و گاه باشد که سوء المزاج تر بدان حد رسد که تشنج امتلائی
تولد کند یا اندر عضلهای حنجره و حلقوم و عضلهای پهلوهای سینه و اندر
عشاها و رباطهای این اندام‌ها استرخا پدید آید و گاه باشد که سوء المزاج

خشک بدان حد رسد که تشنج خشک تولد کند و دوم دم زدن دشخوار
باشد و مزاج شش بقیاس با مزاج دل سرد و تر است و بقیاس با اعضای
سر خویش گرم است از بهر آنکه فعل او حرکت برد وام است و غذای او از دل
بدو رسد چنانکه اندر کتاب نخستین اندر تشریح شریان و رندی یاد کرده
آمده است و مزاج سینه اندر سردی و گرمی معتدل است لکن گروهی طبیبان
با گروهی خلاف کرده اند گروهی گفتند مزاج او سرد است از بهر آنکه ترکیب
وا استخوان و پی و عشا و غضروف است و گروهی دیگر گفتند گرم است از
بهر آنکه دل را که معدن حرارت است و مبداء شریانها اندر میان اوست
و اندر وی گوشت عضلها را و حرارت دل را که اندر میان اوست با سردی
استخوان و پی و عشا و غضروف برابر کنی مزاجی معتدل پدید آید ولیکن میل
بخشکی دارد از بهر آنکه استخوان و پی و عشا و غضروف اندر وی بسیار
است و اماس نیز گرم باشد و سرد باشد و سده گرفته شدن مجریها باشد
و سبب سده شش و سینه گرد آمدن خلطی باشد اندر قصبهای شش و اندر
گشادگی سینه و آن خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون و تفرق الاتصال چنان
باشد که اندر سینه یا اندر شش ریشی تولد کند یا رگی بگسلد یا بشکافد یا از
بیرون جراحتی رسد از این چهار نوع آفتها که یاد کرده آمد هر کدام که پدید
آید دم زدن دشخوار گردد و هر آفتی که خاصه سینه را و شش را باشد
بی سرفه نباشد اگر چه بی ماده باشد از بهر آنکه شش بر سبیل دفع موذی
حرکت کند و دفع او بسرفه باشد و آفتها که به انبازی اندامی دیگر افتد یا به

انبازی دماغ باشد یا به انبازی دل یا به انبازی دیگر احشا چون معده
و جگر و رحم و غیر آن یا به انبازی همه تن اما آنچه به انبازی دماغ افتد اندر
صرع و سکته باشد و آنچه به انبازی نخاع افتد اندر استرخا و تشنج افتد از
بهر آنکه عصبها حجاب بیشتری از جمله چهارم است که از عصبها که از نخاع می
آید و باقی از عصب پنجم و ششم و آنچه به انبازی دل افتد چنان باشد که اندر
دل نوعی از انواع سوء المزاج یا آفتی دیگر پدید آید لکن سوء المزاج
دل ممکن است که علاج پذیرد و زایل شود و آفتهای دیگر چون آماس و
تفرق اتصال دل علاج پذیر نباشد و دم زدن زود باطل گردد و مردم
هلاک شود و آنچه به انبازی احشای دیگر افتد هم سبب انواع سوء المزاج و سبب
انواع آماس و تفرق الاتصال افتد لکن اماس احشا علاج پذیرد و مهلت
علاج کردن دهد و تغیر دم زدن باندازهٔ آفت باشد و آنچه به انبازی
همه تن باشد اندر حال تب گرفتن باشد و گاه باشد که سبب سستی عضلهای
سینه دم زدن نگردد و این کسانی را باشد که بیماری از آهنگ کشیده
باشد و از آن بیماری بهتر شده و هنوز قوت باز نیامده و الله اعلم

باب دوم اندر آنکه هر دم زدن که از حال طبیعی بگردد چگونه باشد

اندر کتاب دوم یاد کرده آمده است
که سببهای دم زدن سه است فاعل و آلت و حاجت فاعل قوت حیوانی
است و آلت حنجره است و حلق و شش و حجاب و عضلها و سینه و عضلها
که اندر میان پهلوها رسته است و حاجت اندر کشیدن نسیم هوای تازه است

وبیرون کردن هوای کرم دودناک شده هرگاه که این سه بر حال طبیعی
باشد نفس معتدل وطبیعی باشد نفس معتدل وهرگاه که یک سبب یا دو
از حال طبیعی بکردد نفس از حال طبیعی بکردد یا عظیم شود یا صغیر یا شدید یا
شاهق یا طویل یا بطی یا متواتر یا بارد یا مختلف یا مضاعف یا عسر یا ضیق
یا سپین یا متحری النفس العظیم دم زدن عظیم چنان باشد که سینه وپشش
فراخ باز شود تا هوای بسیار اندر کشد وسبب آن سه چیز باشد یکی تمامی قوت
دوم فرمان برداری آلت سیوم بسیاری حاجت به بیرون کردن هوای
دودناک بیشتر باشد حرکت انقباض قوی تر بود وهرگاه که حاجت به اندر
آوردن هوای تازه بیشتر باشد حرکت انبساط قوی تر باشد وهرگاه که اتفاق
افتد که حرکت انبساط ضعیف شود وحرکت انقباض قوی باید دانست که
حرارت غریزی ضعیف است وحرارت غریب قوی النفس الصغیر دم زدن
صغیر ضد عظیم باشد واسباب ضد اسباب آن وگاه باشد که سبب المی وآفتی
اندر آلتهای دم زدن حرکت تمام نتوان کرد ودم زدن بدان سبب صغیر شود و
وگاه گاه باشد اندر میانه سبب حاجت قوت یاد ردیار کوشد ودم عظیم زند
وگاه باشد که نفس سبک باشد وباشکی صغیر شود وهرگاه که دم زدن متفاوت
کردد باید دانست که حرارت غریزی باطل شود واکر با صغیری متواتر شود
اندر آلتها دردی باشد النفس الشدید دم زدن سخت دم زدنی باشد و
قوت حیوانی تکلف میکند تا هوای دودناک شده را بسیار تر بیرون کند
وسیم هوای تازه بسیار تر اندر کشد بدین سبب دم زدن سخت آید ونشان

آن باشد که حاجت بسیار است وقوت بر جای است واندر آلتها آفتی نیست
النفس الشاهق این را ببارسی دم زدن عظیم ویا عظیمی سریع وشدید باشد
واندرین دم زدن حرکت نیمهٔ زبرین حاصل از سینه وسبب بسیاری حاجت
باشد واین نوع اندر تبهای وبای بیشتر افتد النفس الطویل دم زدن
دراز چنان باشد که مدت حرکت انبساط درازتر باشد تا هوای بیشتر
بیشتر اندر تواند کشید وگاه باشد که سبب تنکی نفس یا سبب دردی اندر
کشیدن هوا دشخوار کردد بدان سبب دم زدن دشوار شود یا
اندر درازی مدت نسیم هوا باندازهٔ حاجت اندر کشیده شود النفس العصیر
این برخلاف طویل باشد وهرگاه که دم زدن قصیر متواتر شود باید دانست
که اندر آلتها آفتی است واکر متفاوت شود بباید دانست که حرارت غریزی
باطل شد النفس السریع دم زدن زود زود چنان باشد که حرکتهای انبساط
وانقباض کوتاه باشد چنانکه اندر کرفتن هوای بیرونی وبیرون کردن
هوای اندرونی تقصیر باشد وسبب بسیاری حاجت باشد از بهر آنک طبیعت
می شتابد تا هوای خاص دخانی را زودتر بیرون کند وهوای تازه زودتر باز
آرد وسبب این شتاب اندر سرعت کوشد اندر عظیمی نکوشد وگاه باشد
که سبب المی وآفتی که اندر آلتهای دم زدن باشد یا سبب ضعیفی که اندر قوت
باشد از عظیمی بسرعت باز آید وهرگاه که اندر نفس سریع حرکت انبساط
قوی باشد حاجت بهوای تازه اندر آوردن بیشتر باشد وهرگاه که حرکت انقباض
قوی تر باشد حاجت به بیرون کردن هوای دودناک بیشتر باشد النفس البطی

دم زدن دیر ضد سریع باشد واسباب او ضد اسباب آن وگاه باشد که سبب
نفس بطی شود النفس المتواتر این دم زدنی باشد که مدت میان دم زدنها
کوتاه باشد وسبب آن حاجت باشد واین از بهر آن باشد که حاجت بعظیمی
وسریعی کفایت نمیشود وطبیعت بدان سبب حرکتهای دمادم کند وگاه باشد که
سبب تواتر آفتی باشد اندر آلتها که از عظیمی باز دارد وطبیعت بدان سبب بتواتر
باز کردد وبقراط میکوید که از دم زدن متواتر سرش خشک شود والتهاء
دم زدن مانده کردد النفس البارد دم زدن سرد نشان سرد کشتن دل و
باطل شدن حرارت غریزی باشد خاصه که اگر این دم زدن هم ناک باشد نشان
تحلیل غریزت باشد النفس المختلف اختلاف نفس همچون اختلاف نبض باشد
واسباب این همچون دم زدن کودکان اندر میانه کریستن وسبب آن بسیاری
حاجت باشد از بهر آنک این قدر هوای تازه که یک حرکت اندر آید بسنده باشد
وانرا مددی ماند ویا اندر آلتها آفتی باشد وچندان هوا که بدان حاجت است
یکبار اندر نتواند کشید بدان ماند که اندر میانه آساسی میجوید یا اندر چندان
هوای تازه که بدان حاجتست اندر نتواند کشید واین نوع بیشتری خداوندان آماس
جگر وسپرز وخداوند تشنج را باشد واندر بیماریهای حاده علامتی بد باشد
النفس المتحری المتحر سازی سوراخ بینی را کویند واین دم زدنی باشد که کنارهٔ
بینی را بجنباند ونشان ضعیفی قوت باشد یا نشان تنکی کذرهای دم زدن سبب
خناق یا سبب خلطی که اندر کذرها افتاده باشد النفس المتین بتازی المیتن چیزی کنند
کویند وفرق میان نفس کننده ومیان ان که کسی را بوی دهان ناخوش باشد آنست

که نفس کننده در حال حرکت انقباض بوی بر آید ونشان آن باشد که اندر سینه
عفونتی است وانرا که بوی دهان ناخوش باشد پیوسته بوی ناخوش دهد
النفس العسر والضیق این چنان باشد که آلتهای دم زدن اندر هوا تصرف
بدشخواری تواند کرد وبدان ماند که کذرهای هوا تنگ است وآنرا که کذرها
کرفته وتنک باشد سبب دشخواری دم زدن المی باشد اندر آلتها وبیشتری
چنان که خلطی غلیظ اندر کذرها افتاده باشد وهوا بدو باز مانده وگاه باشد
که سبب عسری دم زدن خوردن داروی مسهل باشد یا بکار داشتن حقنهٔ تیز
که اخلاط بجنباند واسهال نکند وهمچنین گاه باشد که اندر ذات الجنب فصد کرده
شود وخون چندان که بیرون باید کرد بیرون کرده نشود واندر تن بجنبد
وبسوزد ودم زدن دشخوار کردد ونوعی دیگر است از انواع دم زدن نا طبیعی
انرا تعلص الحجاب کویند ابو الحسن بن یحیی اندر کتاب معالجات آورده است
ومیکوید هیچکس از طبیبان جز از خشخاش این نوع را یاد نکرده است وسبب این
نوع سوء المزاج کرم وخشک باشد وازافراط کرمی وخشکی غشای که زاندرون
سینه وپهلوهای سینه پوشیده ست بقلص کند یعنی هم باز آید وبسوی بالا
برکشیده شود از بهر آنک بقلص غشاها وعصبها بجانب مبدا باشد ومبدا
این غشا از سوی بالاست وعلامت این نوع آنست که خداوند این علت را تبی
لازم باشد وهمه حرکتها بروی دشخوار باشد وزبان از دهان بیرون نتواند
کرد وچشم بیرون خاسته باشد ونتواند بسر فرو هوش کردد ونفس اندر
خلق او بکرد وممکن باشد که عقل شوریده کردد وسخن بمشافه کردن وسبب

ان مشارکت عشای سینه باشد یا عشای دماغی و نبض صلب باشد **علاج**
تدبیر آن باید کرد که تری باز آرند و هر بامداد کشکاب باید داد که وی تر
و آب خیار بادرنگ هندی اندر وی پخته و با شراب بنفشه آمیخته و روغن بادام یا روغن
بنفشه با روغن مغز کدو بر چکانند و اندکی شکر اندر افکنده و بر سینه و
پهلوهای سینه ضمادها بر نهادن از بنفشه تر و مغز کدوی تر و لعاب
اسبغول و آب خیار بادرنگ هندی و اگر بنفشه و خطمی بکوبند و با موم و روغن بسرشند
و طلی کنند سخت نیک باشد و اگر تب کسا ریره تر شود بنفشه و خطمی و نیلوفر
بزنند و اندر آب زن کنند و او را اندران آب بسایند و خیار بادرنگ هندی و آب او
و آب کدو و پخته با جلاب و آب انار شیرین با روغن بادام و لعاب اسبغول
با جلاب و خایه مرغ نیم برشت و آب اسفاناج با کدو و ماش پوست کنده
پخته با روغن بادام سود کند و هر نوعی را از انواع دم زدنهای ناطبیعی
که سبب آن غایت حرارت و بسیار حاجت باشد علاج هم ازین نوع باید کرد
و سرای خانه و خفتنگاه او خوش و خنک باید داشت و تر و انواع دیگر را که
سبب سردی و تری و خلطی غلیظ یا رقیق باشد علاج ضیق النفس باید کرد
چنانکه اندر جای یکا هش یاد کرده آمد و خداوند مزاج سرد را مانند اندر شیر
تازه سود دارد و اگر ماده بادناک باشد مانند اندر آب بادیان سود دارد
و اگر سبب ضعیفی عضلهای سینه باشد روغن نرگس و روغن خیری و روغن
نان و روغن یاسمین همی باید مالید و آنرا که ماده اندر عصبها افتاده باشد
بکرنه و بسر شند سه و سداب و افسنتین از هر یکی یک جزو و مغز بادام تلخ

یک اندام چون معده و مری و جگر و سپرز و معالیق هر دو بمشارکت شش بنا
سرفه پدید آید اما آنچه بمشارکت همه تن باشد سرفه باشد که اندر تب
پدید آید و آنچه بمشارکت دیگر اندامها و از انواع سوء المزاج و انواع
آماسها پدید آید چنین باشد که کنون یاد کرده شود بباید دانست که
هرگاه که اندر قصبه شش یا اندر گوشت او سوء المزاج ساده گرم یا سرد یا
خشک پدید آید اجزای حس شش را سوای که حرکت انبساط اندر کشد ناخوش
آید و قوت طبیعت بر طریق دفع موذی پیش آن سوی باز آید و اندامهای
دم زدن اندر باز شکند چنان که دود را و گرد را پیش باز آید و دفع کند
و از دفع او سرفه تولد کند و هرگاه که شش آماس گیرد یا ماده از سر بدو
فرود آید منفذهای دم زدن سک شود و هوا که اندر کشیده شود اندر وی
گنج سازد بدان سبب تمددی اندر اجزای شش افتد یعنی اجزای او از
هم باز کشیده شود المی باید قوت طبیعت بدفع آن برخیزد و آن سوا که
اندر آمدست باز شکند و سرفه تولد کند و ماده که از سر فرود آید که
بر قصبه حلقوم فرو همی لغزد چنانکه چیزی بر روی دیواری فرو لغزد با منفذهای
دم زدن و کشادگیها شش بر شود از فرو لغزیدن ماده هیچ سرفه نباشد
و اگر اندر میان حلقوم فرو می چکد سرفه انگیزد و هرگاه که جگر گرم شود
خون که تولد کند گرم باشد و غذای شش که از جگر رفته باشد گرم تر
باشد که بدو رسد هم آن باشد که ازین جهت اندر وی مزاج بدید آید
و آنرا که بیماری بثرات السعال گویند و ممکن باشد که ازین جهت جراحتی

تولد کند و اندر ابتدا و بثرات سرفه نفث باشد یعنی چیزی نیک تر بر نیاید آن
و گاه باشد که اندر شش سوء المزاج گرم باشد و خون که از بهر غذای او
بدو رسد طبیعی باشد لکن بسبب سوء المزاج اندر وی گرم شود و جایگاه
بزرگ تر خواهد و بدان تمدد اندر اجزای شش افتد و الم آن یافته
شود و قوت طبیعت بدفع آن بجنبد و سرفه تولد کند و اما تولد سرفه بسبب
آماس جگر و دیگر احشا چنان باشد که اگر امتلا اندر جگر یا اندر سر حجاب یا اندر
فرو سوی و آماسی پدید آید معالیق جگر فرو کشیده شود و بسبب سنگی
عشاهای معالیق او تو کشیده شود و المی ماند و منفذهای دم زدن نیز
بسبب فرو کشیدن کی اجزا تا سنگ شود قوت طبیعت هم بدفع الم و هم بدفع جمب
هوا بجنبد و سرفه تولد کند و این سرفه خشک باشد و با الم تمدد بباید دانست
که اینجا که انواع سوء المزاج است و انواع ریشها و بثرها است که اندر شش و
الهای دم زدن پدید آید سرفه اصلی و راستی شش نوع است یکی سرفه است
که سبب آن سوء المزاج گرم باشد ساده دوم سرفه که سبب آن سوء
المزاج سرد باشد ساده و این هر دو نوع را سرفه خشک گویند سیوم
سرفه است که سبب آن سوء المزاج گرم باشد با ماده چهارم سرفه است که
سبب آن سوء المزاج سرد باشد و این هر دو نوع را سرفه گویند پنجم سرفه
که سبب آن آماس و ریشهای الهای دم زدن باشد ششم سرفه که
سبب بثرات السعال باشد که یاد کرده آمدست سرفهای دیگر عرضی باشد
و بر تبع بیماری تولد کند باب پنجم

از کفتار هفتم اندر سرفه خشک که سبب آن سوء المزاج گرم باشد ساده

هرگاه که اتفاق افتد که اندر هوای گرم مقام بسیار کرده شود و
طعامهای و شرابهای گرم خورده و بوی داروها و عطرها گرم بوییده
می یابند سوء المزاج گرم ساده متولد کند خاصه اندر دماغ و الهای دم
زدن **علامتها** تشنگی دایم و خشکی حنجره و حلقوم و سرفه خشک و اندر
سینه هیچ گرانی نه و مضرت یا فتوح از حرارت آفتاب و گرمابه و نیز
دیگی آتش و راحت یافتن از هوای سرد و بثرهای خشک و غیر قیاس سوء
المزاج گرم و خشک اندر شش باشد و آنچه اندر معده باشد آنست
که خداوند شش گرم از سوای خنک راحت بیشتر از آن یابد و از
آب سرد و خداوند معده گرم از آب سرد راحت بیشتر از آن یابد که از سو او
سرد و بی سرفه باشد **علاج** بامداد و شبانگاه شربتهای خنک باید دادن
چون شراب بنفشه و شراب نیلوفر و لعاب اسبغول و با و دا ساده و جا شتگاه
کشکاب سفستان و اندر وی پخته و صندل و گلاب و کافور و آب
کدو و آب برک خرفه و بنفشه و نیلوفر سینه طلی کردن و صندل و کافور
و خیار بادرنگ سرد کرده می شکستن و می بوییدن و بنفشه و نیلوفر
می بوییده و بروغن بنفشه و روغن نیلوفر و موم روغن کردن و
کافور اندر وی مالیدن و بر سینه طلی کردن و از بنفشه و نیلوفر و
برگ بید و برگ و مغز کدوی تر ضماد ساختن و بر سینه نهادن و از
کشکاب که اندر وی عناب و سفستان پخته باشد حقنه ساختن و با

وبا روغن بنفشه بکار داشتن سخت نافع باشد **صفت** لعوقی که اندرین نوع سود دارد بگیرند لعاب اسبغول ولعاب دانهٔ بهی شیرین ولعاب تخم خطمی وآب انار شیرین وآب خیار وآب کدو وآب برگ خرفه وآب نیشکر از هر یکی بیست درم صمغ وکتیرا ومغز بادام شیرین سپید کرده وشکر عسکری از هر یکی پنج استار تخم خشخاش ده درم شکر طبرزد سیمین اگر بتوان کوفتنی بکوبند واندرین لعابها وآبها بپزند تا معقود شود هر ساعت اندک اندک می مزند **صفت** لعوقی دیگر کتیرا نیم کوفته یک جزو مغز بادام سپید کرده دو جزو کتیرا اندر جلاب تر کنند تا حل شود و انگشت بمالند ومغز بادام با او بسرشند بقوام لعوق واگر کسی شیرین تر خواهد شکر سپید سوده بر افکنند وبسرشند پیوسته اندک اندک میمزد **صفت** حب السعال بگیرند نشاسته وصمغ وکتیرا ومغز بادام شیرین ومغز تخم کدو شیرین ومغز تخم خیار از هر یکی را استار است تر وانگبین پاک کرده چند وزن همه دارو حب کنند چنانکه رسم است بلعاب دانهٔ بهی یا لعاب اسبغول پیوسته ازین حب یکدانه اندر دهان دارد و اگر درستی سینه وحرارت بر حال خویش بماند ودران آهنگ شود صمغ درخت بادام یا صمغ درخت بهی بگیرند مقدار صد درم واندر دویست درم آب وصد درم جلاب وپنجاه درم لعاب اسبغول بزنند تا بقوام انگبین شود وپنجاه روغن بادام بر چکانند وبزنند تا آمیخته شود پیوسته میمزد وسفستان دانه را اندر دهان میگیرد ومی مزد واگر سفستان را

بزنند ولعاب او بستانند وشکر بر نهند وبقوام آرند صواب ونافع باشد وطعام ازکشک جو واسفاناج وباقلی وماش وپوست کنده وکدو وبرگ کوک سازند

باب ششم از گفتار هفتم اندر سرفهٔ خشک که سبب آن سوء المزاج سرد ساده باشد

اسباب این ضد اسباب آن باشد وعلامتهای مزاج سرد ظاهر باشد **علاج** نخست اسباب را بدل کنند وسوء المزاج وسرفه بود که سبب آن رسیدن آن هوای سرد باشد باکتهای دم زدن یا مانند آن سببی نفس فرو گرفتن یکزمان یا چندانکه ممکن گردد وطاقت دارد شش را گرم کند و سوء المزاج سرد زایل شود واگر کهن گشته باشد مرصافی ومیعه تریا انگبین بسرشند واندک اندک اندر دهان میگیرد ویکدرم سکبینج ویکدرم روغن بلسان بهم بسرشند وبدهند **صفت** لعوقی نافع بگیرند لعاب حب الرشاد ولعاب تخم کتان از هر یکی پنجاه درم انگبین صد درم وبقوام آرند وآب انار شیرین یکجزو باشد یکجزو اندر پاتیله کنند وبقوام آرند **صفت** شراب زوفا بگیرند انجیر سپید پانزده عدد بیخ سوسن عشر ده درم بر سیاوشان پنج درم زوفای خشک سه درم ابرسا دو درم بپزند چنانکه رسمست وبپالایند وانگبین بر نهند وبقوام آرند این شراب با شربت طوس یا بادروج المسک یا با سیحسان دهند وسینه او بروغن سوسن وروغن نرگس وروغن خیری وروغن یاسمین وموم زرد می‌مالند **صفت** شرابی نافع بگیرند شراب انگوری کهن دویست درم ودو درم قطراسالیون

مویز منقّی دانه بیرون کرده

سه درم بیخ سوسن سه درم زوفا خشک پنج درم بر سیاوشان یکدرم علک الانباط هفت درم میویزج اندر بیرون کرده اندرین شراب بجوشانند وبپالایند هر بامداد پنج درم یا هفت درم یا دانگی روغن مصطکی بر نهند او حشو گندم وسبوس آب باشد با عسل وبلند واندر حشوها وسبوس آب حلبه وتخم کتان وانجیر اندر بزنند وروغن آن روغن بسته باشد وروغن حب الخضرا وروغن جلغوزه والله اعلم بالصواب

باب هفتم از گفتار هفتم اندر سرفهٔ ترکه اسباب آن سوء المزاج گرم با ماده باشد

اسباب این نوع اسباب زکام ونزله است وعلامت او تشنگی است یا دغدغه اندر حنجره وگرانی اندر سینه وطوبتی که بسرفه بر آید بنوبتهای مختلف **علاج** نگاه باید کرد با ماده رقیق است یا غلیظ اگر رقیق باشد بامداد وبا بوداد باید داد وجاشتگاه کشکاب واندر کشکاب سفستان وعناب اندر پختن وشبانگاه لعاب اسبغول دادن واندر میانهٔ روز لعوقی که سل که اندر باب پنجم ازین گفتار یاد کرده آمدست وصفت ها باقوی اندر علاج زکام ونزله یاد کرده آمدست واگر سرفه بیحد باشد حب السعال اندر دهان میدارد خاصه بشب **صفت** حب السعال نشاسته وکتیرا ورب سوس از یکی سه درم افیون نیم درم واندر بعضی نسخها نیم دانگ آورده اند حب کنند بلعاب اسبغول یا بلعاب دانهٔ بهی واندر بعضی نسخها افیون نیست لکن سرشتن بعصارهٔ برگ کوک فرموده اند واگر کسی را حاجت آید که بعصارهٔ برگ کوکنار بسرشند روا باشد وتخم خشخاش یا میویزج دانه بیرون

کرده بکوبند سودمند باشد **صفت** لعوقی نسخهٔ ابن ماسویه بگیرند تخم خشخاش سپید بیست درم تخم خشخاش سیاه دو درم تخم خطمی وکتیرا وصمغ ومغز تخم خیار ومغز دانهٔ بهی از هر یکی پنج درم سوسن مقشر بیست درم اسبغول پنج درم همه را نیم کوفته کنند مگر اسبغول را تخم خشخاش وخیار تخم وبیخ سوسن را اندر مقدار دو من آب باران تر کنند یک شبانروز واسبغول را وتخم خطمی را جدا کانه لعاب بیرون کنند ونگاه دارند وکتیرا وصمغ جدا گانه اندر مقدار استار آب باران حل کنند ونگاه دارند دیگر روز آن تخمها که تر کرده اند بپزند تا آب بر نیمه باز آید وبدست بمالند وبفشارند وبپالایند ولعابها وکتیرا وصمغ حل کرده با وی بیامیزند و نیمن شکر بر افکنند وبر قوام آرند **صفت** حب السعال که اندرین نوع سود دارد بنفشه وکتیرا ورب سوس از هر یکی یکدرم مغز تخم خیار ومغز کدوی شیرین ومغز بادام سپید کرده وتخم خشخاش از هر یکی دو درم نشاسته دو درم آرد باقلی دو درم پوست خشخاش یکدرم شکر هفت درم همه را بکوبند وبلعاب دانهٔ بهی شیرین بسرشند وحب کنند واگر ماده غلیظ باشد هر بامداد کشکاب با شراب بنفشه دهند واندر کشکاب چهار درم بیخ خطمی دو درم بیخ سوسن ویک مشت باقلی پوست کنده اندر بزنند واگر پنج درم بنفشه پرورده اندر آب باقلی بدست بمالند و بپالایند ونیم گرم بر نهند صواب باشد واگر بنفشه اندر شراب زوفا دهند بهتر باشد **صفت** شراب زوفا که اندرین نوع سرفه موافق

باشد بگیرند عناب بیست عدد سفستان پنجاه عدد میویز دانه بیرون
کرده ده درم انجیر بستی ده عدد بیخ سوسن مقشر ده درم کشک جو ده
یک مشت تخم خشخاش سپید هفت درم تخم خطمی و کثیرا و حب آبی از هر یکی پنج
درم همه را اندر دو من آب بپزند تا یک من باز آید و بپالایند هر بامداد مقدار
چهل درم گرم کنند و پنج درم بنفشه پرورده اندر وی گدازند و بدهند
تا سه درم روغن بنفشه کی بروغن بادام صفت شرابی که سینه را
نرم کند و طبع را نیز نرم کند عناب بیست عدد سفستان سی عدد میویز
دانه بیرون کرده ده درم بنفشه چهار درم بیخ سوسن مقشر پنج درم
انجیر بستی ده عدد همه را یک من نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند
این جمله دو شربت باشد اندر هر شربتی هفت درم فلوس خیار شنبر و
ده درم ترنگبین بر افکنند و بخورند صفت شراب بنفشه خداوند
سرفه گرم را و تب را سود دارد و طبع را نرم کند بگیرند بنفشه نیم من و دو
من آب گرم کنند و بنفشه را اندرین آب نهند و یک شبانروز بگذارند
دیگر روز بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و بدست بمالند و بفشارند
و صافی کنند و یک من نیم شکر بر افکنند و بقوام جلاب آرند سرفه که خداوند
سرفه را شاید داد بگیرند عناب سی عدد بنفشه خشک هشت درم هر دو را
اندر یک من و نیم آب بپزند تا به نیم من باز آید و بپالایند و مقدار ده درم ازین
مطبوخ بستانند و ده درم فلوس خیار شنبر و بیست درم ترنگبین و ده
درم شکر در وی گدازند و سه درم لسان الثور سوده با وی بیامیزند

و بدهند این مسهل نسخه ابن ماسویه است و اگر اندر سینه سوزشی و حرارتی
باشد موم روغنی سازند از موم مصفی و روغن گل و آب خیار و آب کدو
و آب برگ خرفه بدان ترکنند و سرد کنند و بر سینه نهند و موی سر باز
کردن و سر بر بوده مالیدن اندر گرمابه مسام را بگشاید و ماده را که از
سینه فرود می آید تحلیل کند و اگر بوده و اندکی نفسا با انجیر پخته بسرشند
و طلی کنند تا ریش کند و تیهما ببالا این صواب باشد والله اعلم بالصواب

باب هشتم از گفتار هفتم اندر سرفه تر که
سبب آن سوء المزاج سرد با ماده باشد سبب این نوع سرفه بانزکه
باشد و اسباب نزله معلوم گشته است و علامتها ربو و ضیق النفس
است علاج قانونها که اندر علاج ربو و ضیق النفس یاد کرده آمده است نگاه
باید داشت و اگر باستفراغ بحب غاریقون باید کرد و صفت آن اندر علاج
ربو یاد کرده آمده است و هر بامداد این شراب چهار درم یا پنج درم گلنگبین
و روغن بادام همی باید داد صفت شراب انجیر بستی و میویز دانه
بیرون کرده از هر یکی چهل عدد بیخ سوسن و برسیاوشان و بیخ بادیان
از هر یکی هفت درم همه را اندر دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بکار
دارند و اگر ماده غلیظ تر باشد و با روغن بادام تلخ دهند و اگر اندر سینه
درشتی و اندک مایه حرارتی باشد مقداری کشک جو اندرین شراب
بپزند و اگر حرارت و درشتی بیشتر باشد کشکاب دهند و اندر کشکاب چهار
یک وزن کشک نخود و یک درم تخم بادیان و چهار درم بیخ سوسن مقشر اندر

بپزند و کشکاب اندر دهند که اندر معده او ترش نشود صفت شراب
زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند انجیر شکری ده عدد میویز
دانه بیرون کرده ده درم حلبه شسته و تخم بادیان و تخم کرفس و برسیاوشان
و بیخ سوسن و زوفا خشک و فراسیون از هر یکی پنج درم همه را اندر سه من
آب بپزند تا به یک من باز آید و بپالایند هر بامداد سی درم گرم کنند و دو
مثقال ازین معجون اندر وی گدازند و بدهند صفت معجون رب
سوس و زوفا خشک و برسیاوشان از هر یکی ده درم قردمانا بلبل از
هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند گرد و تخم انجره از یکی پنج درم و
اندر بعضی نسخها ابرسا و حرف از هر یکی پنج درم آورده اند همه را بکوبند
و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند صفت معجونی که سینه را پاک کند
و ماده غلیظ را بپزاند زوفای خشک و بودنه و بیخ سوسن و خردل و قردمانا
و بلبل و تخم انجره و انیسون از یکی راستا راست با انگبین مصفی بسرشند
جنانکه رسمست شربت یک کفچه صفت حبی که سینه را از ماده غلیظ پاک
کند رب سوس پنج درم بلبل قردمانا مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم
انگرد یک درم بماء العسل بسرشند و حب کنند پیوسته اندر دهان میدارد
صفت حبی دیگر خداوند سرفه را که بشب آرام نیابد سود مند دارد
بگیرند مر و صمغ عربی و کتیرا از هر یکی راستا راست افیون ده دانگی و نیم کنند
از هر یکی بوزن دانگی بشب اندر دهان نهند صفت لعوقی دیگر تخم کتان
بریان کرده دو جزو بلبل یک جزو بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و اگر

بعوض بلبل بودنه کوبی کنند تخم ترب روا باشد صفت لعوقی دیگر بگیرند
جاوشیر و خردل و بادام تلخ راستا راست و با انگبین بسرشند و بکار دارند
و قطران با انگبین سرشته اندر دهان داشتن سود دارد صفت معجون
نسخه عیسی صهاربخت بگیرند میویز منقی دانه بیرون کرده صد درم و جلاب
بجره ترکنند یک شبانروز و زوفا بکوبند و ده درم مصطکی گرفته و بپخته بدو
بسرشند هر بامداد مقدار سه درم بخورد صفت لعوقی هم از نسخه
عیسی صهاربخت بگیرند مغز بادام تلخ شش درم بارزد و صمغ عربی از هر یکی
چهار درم زعفران و جاوشیر از هر یکی دو درم با انگبین بسرشند صفت
لعوق هم از نسخه او بگیرند برسیاوشان چهار درم بلبل ده دانه بعدد
مغز جلغوزه دو وقیه روغن باردین یک درم انگبین و روغن گاو چندانکه
بدان سرشته شود صفت لعوقی دیگر بگیرند بارزد و حلبه از هر یکی سه درم
زعفران یک درم جاوشیر و مر و مغز بادام تلخ از یکی چهار درم با انگبین بسرشند
صفت لعوق سیر سینه را پاک کند بگیرند سیر پاک کرده نیمن روغن
گاو نیمن سیر اندرین روغن بپزند و مهرا کنند و یک من انگبین بر افکنند
و بقوام آرند صفت حب السعال بگیرند رب سوسن و بلبل و مانند
و دار راستا راست حب کنند جنانکه رسمست و استفراغ بایارج روفس صواب
باشد باب نهم اندر سرفه که سبب آن
آماس و ریش شش باشد اسباب آماس سه نوعست یکی نزله است
که از سر بدو فرود آید سرد یا گرم دوم آنکه ذات الجنب ذات الریه گردد

چنانکه جایگاه خویش یاد کرده اشود سیوم امتلای خونی اندر تن و فزونی غذا
که بدو میرسد و او انوا شواند کوارید و بدان سبب فزونی اندر وی بماند
و آماس کند و ماده آماس خون باشد تا بلغم یا سودا لکن اندر بیشتر حالها خون
باشد و بلغم و سودا بنادر باشد و صفرا خود نباشد از بهر آنکه صفرا تیز و کنا
رنده باشد و گوشت شش متخلخل است و ناکه خلط صفرایی اندر وی باز
بماند و اماس نکند لکن زود ریش کند یا رگی را بطرقاند و خون از گلو
برآمدن گیرد **علامتها** اما علامتهای اماس خونی تب لازم است و گرانی بر و سینه
و دشخواری دم زدن و سرخی رخسار و عظیمی و سرعی نبض سبب سرخ
شدن رخسار آنست که پیوسته بخارهای بسیار از شش بر می آید و از بهر
آنکه گوشت رخسار گوشتی خالص است سرخی اندر وی بدید آید و از
بهر آنکه مسام او گشاده است بخار بسیار بپذیرد و دیگر اجزای روی سرخ
نگردد از بهر آنکه اجزای روی از گوشت برهنه است و علامت اماس بلغمی اینست
که رخسار سخت سرخ نشود و تب باشد و اگر باشد تبی نرم باشد همچون
تبهای بلغمی و آب دهان بسیار باشد و اندر سینه گرانی باشد پس و زنش و
دم زدن اندر بیشتر وقتها با خرخره باشد و دشخوار باشد و اگر اماس سودایی
باشد علامت وی آنست که تنگی نفس اندک اندک بدید آید اندر مدت
دراز و سرفه همیشه خوشک باشد **علاج** علاج این نوع سرفه اندر علاج
ذات الریه و ذات الجنب و سوسه یاد کرده آمد جای علاج آماس آنست

باب دهم از گفتار هفتم اندر سرفه

که سبب آن بثرات السعال باشد سبب تولد بثرات السعال اندر باب
چهارم ازین گفتار یاد کرده آمدست و علامت وی آنست که نبض خرد و تنگ
علت سریع باشد و دلیل گرم وانه هوای گرم و شیرینهای گرم رنج بیند و
از هوای نمک و شربت خشک راحت یابد علاج این نوع فصد است
و حجامت و اسهال صفرا و طعامها و شرابهای نرم دادن چنانکه اندر باب دوم
از جزو دوم از گفتار سیوم از علاج بثرها که زاندرون حلق برآید یاد کرده
آمدست **باب یازدهم از گفتار هفتم اندر بر آمدن**
خون از گلو برآمدن خون از گلو یا از حنجره و حلقوم و قصبه شش و رگهای
او رگهای سینه باشد یا از مری و معده و جگر باشد و اسباب سه نوع است
بادیراست و واصله و سابقه اما اسباب سابقه اندرین علت هفت نوعست
یکی جراحتی باشد از زخمی و افتادنی و مانند آن دوم سرفه صعب باقی کرده
بالحاح سیوم خشم و خنجر چنان که دیوانگانی را افتد که از بهر سختی و از بهر
حری خشم کرید و صحرای کیند چهارم دارویی یا طعامی تیز خوردن پنجم بر
زمین پی بستر خفتن ششم دیوچه اندر حلق آویختن هفتم اندر هوای گرم
مقام داشتن و اسباب واصله دو نوعست یکی گسستن و گشاده شده و
و طرقیدن رگی باشد از موی بدو رسد یا از تیزی خلطی که اندر میان رگ
باشد دوم آنکه اندر سینه و شش و معده و جگر ودیتی یا جراحتی
خونی بدید آید و خون برآمدن گیرد و اسباب واصله را اسباب سابقه
اندر پیش افتاده باشد و آن هفت نوعست یکی بریدن رگها و اندامها از خون

و فرود آمدن آن از غذای اندامها چنان که کسانی را افتد که طعامها موی
خورند و ریاضت کمتر کنند و ممکنست که اندامی از کسی جدا کنند چون دست و
پای و جراحت او بسته شود و نصیب آن اندام از خون که غذای او کسی اندر تن
بماند و امتلای خونی بدید آید و رگها پر شود و دوم باز ایستادن خونی که
استفراغ آن عادت رفته باشد چون خون حیض و خون بواسیر و غیر آن سیوم
تیزی ماده تا بدان سبب رگها را بسد و بیرون برآید چهارم بادی که ز
اندرون رگها تولد کند و رگ را بطرقاند پنجم آنکه سردی و خشکی بر اندامهای
دم زدن غالب شود بدان سبب اندر حرکت انبساط بطرقد ششم آنکه رطوبت
غالب شود و رگها بدان سبب سست و آغشته گردد و خون از رگها برآمدن
گیرد و بقصبه شش اندر آید هفتم آنکه حرارتها بر و پیوسته میرسیده باشد
چون حرارت آفتاب و گرمابه و آتش و مانند آن **علامتها** خون که از حنجره
و ملازه برآید برنگ خون آب باشد و بی سرفه و بی سحج برآید لکن سحج
براند و آنچه از قصبه شش برآید بسرفه و سحجی که اندک برآید و آنچه برآید
اندک و کفک ناک و نادر باشد و آنچه از گوشت آید بسرفه صعب برآید و کم
رنگ و رقیق و کفک ناک باشد و بی درد آید اگر بسرفه صعب برآید و هر حملی
روزی بایستد و باز برآمدن گیرند و رنگ او بر سپیدی گراید همچون رنگ
شش و آنچه از سینه برآید و بدان از شش خونی اندک و سیاه و غلیظ باشد
همچون خون فسرده بسبب دوری راه و از کفک خالی نباشد و بسرفه صعب
برآید و با سینه باشد و هرگاه که بجنبد سرفه زیادت شود و آنچه از رگهای شش

آید خونی که هست بقوام تر و بسیار تر و بخون مانیده تر باشد و کفک ناک
ز باشد اما آنچه سبب آن گسستن یا شکافتن رگی باشد خون آب و بسیار
باشد و اگر سبب آن بثری خون باشد که رگ را بسد و بجوجه با تب باشد
و اسباب نیز گسستن خون از پیش رفته باشد و اگر تیزی خون شش را
ریش کرده باشد یا پیم برآید که پوست پاره برآید از گوشت شش و اگر ریش
کرده نباشد اندک اندک آغاز کند که پس سبکبار بگشاید و بسیاری خون
بسرنگ برآید و اگر سبب آن امتلای خونی باشد خون آب و بسیار و بی درد
باشد و از برآمدن آن راحت و سبکی یابد و آنچه از آماس خونی برآید سخت
اندک باشد و علامتها ذات الریه ظاهر باشد و آنچه از اندامی دیگر برآید
چون معده و جگر و سپرز بقی برآید بی سرفه و آنچه سبب آن اندر آویختن
دیوچه باشد با غم و ناسته صعب باشد و خون رقیق و رنگین باشد و
اسباب سرفه و بیماریهای دیگر هیچ نباشد و بباید دانست که خون که
از سینه برآید بدان خطرناکی نیست که از شش برآید اگرچه بسیار باشد که این
موضع که خون از وی برآید ریش گردد و ناصور شود و هم یکچند باز
برآمدن گیرد و آنچه از شش از آماس خونی برآید بدان خطرناکی نباشد
که از قرحه برآید از بهر دو کار را یکی آنکه ماده خونی بد نباشد دوم آنکه
می تراید و اندر وی باز مانده نیست و آنکه بهمه تن و همه رگها از خون
اندر دفع خون فزونی همی کوشد تا بدان طریق که نزدیک تر و آسان تر باشد
دفع کند یا از رگ بیرون تراوش یا رگی را بشکافد یا بوجهی دیگر چنان

که خون حیض وخون بواسیر ومانند ان وهرگاه که رگها قوی باشد وخون بسیار
وجهها دفع نشود امتلا بر حال خویش بماند وفصل خون بتجویف دل اندر
اندر آید وجایگاه دم زدن بگیرد ومفاجا بکشد وهرگاه که از شش خون بر آید
هم باشد که ریش گردد از بهر آنکه خون از جراحتی آید وجراحت شش
اندر بیشتر اوقات ریش گردد واگر کسی را خون بر آید وبایستد وباز از
پس مدتی باز بر آمدن گیرد نشان آن باشد که ریش گشت واین بار دوم از
ریشی می بر آید از دو روی خطرناک باشد یکی آنک اگر افراط کند خطر باشد
دوم آنک اگر ریش گردد خطر باشد وبسیار باشد که بیماری را خون از گلو
بر آید وآماس جگر واماس سر زبان زایل شود وآنرا که با تب خون از گلو بر آید
خطر باشد وبسیار باشد که خون از گلو بر آید چون بینی باشد که از کام
بحلق فرو رفته باشد واندرین خطری نباشد علاج طریق باز داشتن خون
که از گلو بر آید چهار وجه است یکی رگ زدن اگر مانعی نباشد دوم ماده را
بسوی زیر فرو کشیدن سیوم مزاج عضو را باعتدال باز آوردن چهارم
داروهای باز دارنده دادن تا خون باز ایستد وجراحت بسته شود اما رگ
زدن انرا که مانعی نباشد اگر خون از سینه وشش بر آید رگ باسلیق باید
زد واگر از کام وملازه آید رگ قیفال باید زد واگر از معده وجگر بر آید
رگ اکحل باید زد وهر که او را این علت بسیار افتد چنان باید که اندر تن
گرانی وتری بیند بستاند ورگ زند خاصه کسی که سینه او تنگ باشد واو
لیتر ان باشد که نخست رگ صافن زند با ماده واز بالا فرو کشد پس باسلیق

زند تا ماده که اندر سینه وشش بود کمتر شود وآماس نکند خون بتفاریق
بیرون کنند تا قوت ضعیف نشود وطریق باز گردانیدن ماده از سوی
بالا وبزیر فرو آوردن مالیدن وبستن اطراف است وسیشه بر ساقها
نهادن ورگ صافن ومابض زدن وحقنه کردن وتن بر باعتدال باز
آوردن مزاج عضو آنست که از حرکتها وکارها سخت واز سخن بسیار گفتن
وآواز بلند کردن واز خشم وضجرت واز شراب خوردن ونگاه کردن اندر
چیزهای سرخ واز مباشرت پرهیز کنند واز طعامها تیز وگشاینده دور باشد
چون صبر وکرفس وسداب کهن وخرما وانگبین وجملهٔ شیرینها وآنرا که
بر تسکین حرارت حاجت بیشتر باشد طعام او از سماق وغوره وزرشک
وانار دانک وترش ترنج وبرگ حماض باید بر پاچه بره اگر تب نباشد و
اگر تب باشد بمغز بادام ومسکه وهر بامداد شراب دو لاج وگل ارمنی دهند
وانرا که حرارت بس قوی نباشد بنیرنج نمک نا کرده وشیر تازه جوشانیده
وبجتر ودوغها که از دوغ گاو وبزند بر پاچه وحشوها که از گاورس ست
کنند وکفک سازند وزردهٔ خایه مرغ نیمبرشت وگوشت طیهوج ودراج
وکبک ومانند این موافق باشد وتدبیر باز داشتن خون وداروهای باز
دارنده دادن چنان باید که نگاه کنند تا خون از کدام اندام می آید و
اسباب وعلامات ان بجویند اگر از شش می بر آید نخست بعلاجهای کلی
که یاد کرده آمدست مشغول باشد از رگ زدن ماده را از بالا فرو سو کشیدن
ومزاج را باعتدال باز آوردن بدین طریقها که نموده آمدست واگر طبع

خشک باشد مسهلی نرم دهند یا حقنهٔ نرم سازند صفت مسهلی
بگیرند بنفشهٔ خشک ده درم والو سیاه وعناب از هر یکی سی عدد سپستان
هفتاد عدد خیار شنبر پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسمست وچهل درم
شیرخشت اندروی گذارند وبپالایند وبدهند صفت حقنه بگیرند
چغندر وسبوس گندم وبنفشه وعناب وبرگ خطمی وکشک جو وپزند
چنانکه رسمست بپالایند وچهار درم بوره سوده وپانزده درم شکر
سرخ اندروی حل کنند وبکار برند وهر بامداد کشکاب دهند واندر کشکاب
سرطان می پزند واگر تب سخت گرم باشد بجای آب که کشک جو بدان پزند
آب کدو وی ترکنند یا آب عنب الثعلب که بگلاب دان گرفته باشد بعرق و
غذا قلیه کدو واسفاناج وملوخیا وکشک جو دهند بمغز بادام وروغن بادام
با تب زایل شود وپس از آن که تب زایل شود داروها که خون را باز داشتن
آغاز کنند چون آب لسان الحمل همه اگر باگل مختوم وآب برگ خرفه باگهربا و
گل ارمنی وآب عصا الراعی بهترین چیزیست اندرین علت وسادج عدسی
مغسول نیز بهترین داروی است از بهر آنکه هم چون بازدارنده است و
هم خشک کننده ریش را خشک کند وبر رویاند ویکدرم ونیم با دو درم
با یکی ازین آبها بدهند وآب که او خورد چنان باید که صمغ عربی وطباشیر
وگل ارمنی وسادج اندروی ترکرده باشد وپالوده وبرگ لسان الحمل
وبرگ خطمی وآردجو بگیرند وهمه را بکوبند وبگلاب ترکنند وضماد سازند
وبر سینه نهند وموم مصطکی با روغن گل بگذارند با آب عصا الراعی بهم بزنند

وبر سینه طلی میکنند صفت داروی که اندرین باب سود دارد بگیرند
طباشیر گل سرخ از هر یکی پنج درم بسد کهربا مروارید از هر یکی سه درم
گل ارمنی وگل مختوم وشادنه عدسی از هر یکی پنج درم افیون دو درم
تخم خشخاش سپید سه درم تخم خرفه پنج درم رب سوس سه درم اقاقیا
عصاره لحیة التیس از هر یکی سه درم همه را بکوبند وببیزند وبیست
درم اسبغول باوی بیامیزند شربت دو درم با آب بادیان که با آب
اطراف رز کوفته وفشرده که با گلاب واگر حرارت قوی نباشد سه درم کندر
با این داروها یار کنند از بهر آنک کندر داروها را بر شش رساند
وخون باز دارد وریش را خشک کند وگوشت باز رویاند صفت
داروی دیگر بگیرند کندر وگل مختوم از هر یکی پنج درم صمغ عربی هفت
بسد وکهربا از یکی سه درم گلنار دو درم همه را بکوبند شربت دو درم
با آب لسان الحمل واگر سبب بر آمدن خون از شش یا از سینه نزله گرم
باشد علاجهای کلی که یاد کرده آمدست پیش باید داشت از رگ زدن
وحقنه کردن واطراف بستن واز بالا بسوی زیر فرو مالیدن بر روغن زیت
گرم کرده یا روغن گرم چون روغن ثنا الحار و روغن از سر وبینی دور
باید داشت واندر کشکاب میوهای قابض اندر باید پخت چون آس و
آبی وامرود قند [illegible] کنند وسر کوهی وبوستانی واقراص کهربا دادن
یا رب آبی واگر بدین تدبیرها کفایت نشود موی سر بباید سترد اگر هم زود
زن باشد وضمادها که از سرگین کبوتر یا از نفسا سازند بر سر نهادن

۴۸۲ جالینوس میگوید زنی را خون از گلو بر آمدن گرفت بسبب تن لرز خواستم
که او را رگ زنم مانعی بود که رگ نشایست زد حقنه بفرمودم کردن و غذا
حشو فرمودم میوهای قابض اندروی پخته و ضماد و سرگین کبوتر بر سینه
او می نهادم و از پس این ضماد او را دستوری دادم تا بگرمابه اندر همی شد
و تریاق بزرگ باره نارسیده مقدار یک باقلی بدادم تا بسبب افیون خواب
یابد و از سرفه بر آساید و ماده غلیظ شود و سیلان نکند روز دیگر
بجنبانیدم و پیراهن انگر اطراف او را بفرمودم مالیدن تا ماده را از بالا فرود
آرم و مقدار یک باقلی کوچک تر از دیا نر تریاق باره دادم و میخواستم
که او را بتدریج بانگبین دادن آرم تا سینه او را پاک کنم و اندر کشکاب
اندکی تدبیر کردم تا قوت او را نگاه دارد تا روز چهارم بدین ترتیب
همی داشتم روز چهارم تریاق رسیده دادم با انگبین بسیار تا سینه او را
پاک کند و پس از آن تدبیر ناقهان کردم و بفرمودم تا ضمادها که اندروی
عصا باشد بر سر او می نهند و او را از گرمابه باز داشتم و خواجه ابوعلی سینا
رحمة الله میگوید اگر ماده بسیار باشد از جنب نو تا یا دادن چاره نباشد خاصه
از پس آنکه رگ زده باشد و اگر سبب بر آمدن خون از گلو بسیاری خون باشد
اندر تن تا بدان سبب رگی گشاده شود نخست رگ باسلیق باید زد و خون
بتفاریق بیرون کردن چنان که دیگر روز و سه دیگر روز رگ میگشایند
و خون بیرون میکنند تا قوت برجای ماند و از غذا بکشکاب که اندروی عدس
مقشر و عناب و آبی و حب الآس و ذغرور و خوخ شامی پخته باشد قناعت

۴۸۳ کنند و بنان که اندر آب سرد تر کنند یا اندر مزوره که بفعل و قوت
سرد باشد و عناب ترسو ده دارد و بن کوکنار خاییدن و آب او فرو بردن
سخت سودمند باشد و اندر حال خون باز دارد و از پس آنکه رگ زده
باشد و سه روز گذشته اگر قوت مساعدت کند طبع را نرم باید کردن با
لبلاب کوفته و فشرده با شکر یا آنکه چهار درم بنفشه خشک کوفته اندر جلاب
کنند و بدو دهند و اگر مطبوخ هلیله دهند نیز روا باشد و بیمار باید
که راست نشیند و حرکتها کمتر کند و بر پهلو بخسبد تا اجزای سینه او بر هم
نیفتد و موضع جراحت فسرده نشود و سرفه تولد نکند چه هرگاه که اجزا بر هم
افتد و موضع جراحت بر هم فشرده شود سرفه تولد نکند و سخن گفتن بسیار
و آواز بلند کردن و خشم و فحش زیان دارد و اگر با این خون بر آمدن سرفه
سخت نباشد بسرکه و گلاب غرغره میکند تا خون که اندر شش بسته باشد
بر آرد و پاک کند و اگر از این سرکه و گلاب بخورد روا باشد پس اگر سرفه
سخت باشد از سرکه پرهیز کند و سرفه بلعابها و لعوقها و جمها که اندر
جایگاهش یاد کرده آمده است بنشاند و داروها که اندر علاج او بکار آید
داروهای قابض باید چون گل ارمنی و گل مختوم و گل ساموس که او را طلق
گویند و کهربا و شب یمانی بریان کرده و عصاره لحیة التیس و گلنار و مازو
و سماق پاک کرده و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و سرو گوزن و سادنیر
و تخم لسان الحمل هر یک تنها یا آمیخته با یکدیگر اگر تب نباشد و اندر
شش آماسی نباشد این داروها با شراب انگوری قابض دهند تا زود

۴۸۴ بموضع رساند و اگر تب باشد و اندر شش آماس باشد شراب آبی و شراب
مورد دهند یا با آب اطراف رز و اگر از گل مختوم و صمغ عربی و اندکی کافور
جمها سازند و اندر دهان دارند صواب باشد و اگر تب زایل شود و هنوز
خون می بر آید غذا پاچه بره و خایه مرغ نیمبرشت و رشته که اندروی عدس
و حب الآس پخته باشد و دوغ گاو و شیر گاو و جو شانیده باید داد و شیر
خام زیان دارد و ماهی تازه خورد و گوشت طیهوج و دراج و گوشت مرغی
که او را طاکوید موافق باشد از بهر آنکه از این گوشتها خون کمتر تولد کند
صفت ضمادی که بر سینه نهند بگیرند پوست انار و خاک کندر و ما
و آرد جو و گلنار و گرد آسیا و برگ مورد و اطراف رز و خرمای قسب
همه را بکوبند و بپزند تا چون عصیده شود و روغن گل یا روغن مورد
بر چکانند و بهم بزنند و بر سینه نهند و اگر سبب بر آمدن خون از
گلو تری خون باشد تا بدان سبب سر رگها گشاده شود نخست علاجهای گلو باید
کرد رگ باید زد و خون اندکی بیرون کردن و ماده را از بالا فرود آوردن
بمالیدن و بستن اطراف و بحقنه نرم و اگر حاجت آید که طبع را بمسهل نرم
کنند مسهل از بنفشه و خیار شنبر و سپستان و ترنجبین و انجیر بدین باید
باید ساخت و کشکاب با آب کدوی تر باید پخت یا آب عنب الثعلب و سه
اندروی پخت چنانکه پیشتر یاد کرده آمده است اندر علاج بر آمدن خون
که از شش بر آید و لعاب اسبغول با جلاب خام دادن و آب لسان الحمل
و آب عصا الراعی و آب خیار و آب تخم خرفه با شکر دادن و شراب خشخاش و شراب

۴۸۵ بنفشه دادن و در جمله تدبیر آن باید کرد که تری خون زایل کند و
تری بفزاید صفت داروی که اندرین نوع سود دارد بگیرند طباشیر
گل سرخ گل ارمنی گل مختوم سادیران هر یکی ده درم بسد کهربا مروارید
از هر یکی پنج درم صمغ و کتیرا از هر یکی شش درم تخم خشخاش سپید
و تخم خرفه و تخم خیار و سرو گوزن سوخته و برگ لسان الحمل از هر یکی
هفت درم اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر یکی پنج درم رب سوس
سه درم نشاسته پنج درم همه را بکوبند و ببیزند و هر بامداد سه درم با آب
بدهند و اگر خون نه از گشادن سر رگها بر آید لکن تری خون بدان حد
باشد که رگها را بسد و بخورد این مشکل ترست و علاج دشخوارتر
پذیرد و جراحت دشخوارتر بسته شود و علاج آن نخست زدن است و خلط
تیز را بمسهل و حقنه نرم از تن پاک کردن و مزاج را باعتدال باز آوردن
و تدبیرهای تری فزاینده کردن و سرفه را ساکن کردن بلعابها و لعوقها
و جمها که معلوم است و اقراص کوکب اندرین نوع سود دارد و بسد و شادنج
و دم الاخوین و کهربا و گل ارمنی پیشتر باید کرد و اگر سبب بر آمدن خون
شکافته شدن رگهای شش و سینه باشد از تبهای افراط گرمی و سرد
جالینوس میگوید جوانی را این عارض افتاد من او را روز نخست رگ
زدم و اطراف او مالیدن و بستن چنانکه شرط است و غذا و حشوی
دادم و بر سینه او نفسا بنهادم و سه ساعت بر وی بگذاشتم بر
برداشتم تا گرم تر از آنچه می باید نشود و دیگر روز کشکاب دادم

واسفند با گوشت بط و چون مزاج باعتدال باز آمده بود و از آماس شش
آسوده شدم تریاق کهن دادم و بتدریج بشیرخشت و دیگر علاجها باز آوردم
و میگوید هر که را این عارض افتاد و من او را روز نخستین یافتم همه
نیک شدند و هر که را روز نخستین نیافتم احوال ایشان مختلف شد
در جمله پس از آنک ماده را فرود آورده باشد و مزاج عضو بداروهای
معتدل که میل بگرمی دارد و سخت قابض نباشد باز آورد همچون سنبل
و سلیخه و دارچینی و سعد و قسط و کندر و زعفران و مصطکی و مر
و زراوند داروهای قابض با این داروها آمیخته دهند و اگر از این
داروها اندر آب بجوشانند و داروها قابض اندر آن آب دهند صواب
باشد و داروهای قابض گل مختوم است و گل ارمنی و صمغ عربی و کثیرا
و نشاسته و کهربا و بسد و شب یمانی بریان کرده و گل سرخ و گلنار
و طباشیر و سرو و کندر سوخته این همه یا بعضی از این مقدار دو درم
کوفته و بیخته اندرین آب که یاد کرده آمد یا اندر آب باران بدهند صفت
داروی دیگر بگیرند گلنار و عصاره لحیة التیس و حقت بلوط و حاک
جکنده و سلیخه و بسد همه را بکوبند و بیزند شربت سه درم اندر آب
باران یا اندر بسد قابض صفت دیگر بگیرند علک ساج سه درم
تخم کتان پنج درم سنبل سه درم بسد و گل سرخ از هر یکی پنج درم
کهربا سه درم و نیم جند بیدستر یک درم و نیم اقاقیا سه درم شربت یک درم و نیم
اندر آب باران یا اندر آب گل تر که از وی بفشارند یا اندر چیزی قابض

وغذا دراج و تذرو بریان و چکاوک بریان و اگر نیز انار دانک یا سیب
پخته و بدل آب بپزند قابض و آنجا که بپزند قابض نباشد بجای انگور اندر وی
بجوشانند و موم مصفی با روغن سوسن بگدازند و آب مورد تر با
وی بیامیزند و بر سینه طلی کنند و اگر مورد تر نباشد روغن سوسن با
روغن مورد بیامیزند و موم اندر وی بگدازند و ضمادی که از پوست
انار و پوست نار و گرد آسیا و خاک کندر و گلنار و مورد و خرما و قسب
و اطراف رز نیز بجز باشد بر سینه می نهند و صفت این ضماد پیشتر هم اندر
باب یاد کرده آمده است و اگر سبب بر آمدن خون طرقیدن رگی باشد سبب
حرکتی سخت چون جستن از جای بجای و بانگی زدن و زخمی آمدن باید
آمدن نخست علاجهای کلی باید کرد و داروهای قابض چون گل ارمنی
و غیر آن با آب باران و شراب مورد که با آب آمیخته دادن صفت
داروی قابض بگیرند گل مختوم و کهربا از هر یکی سه درم گل ارمنی ده درم
شب یمانی و زعفران از هر یکی درمی و نیم شربت دو درم این دارو
بامداد و شبانگاه بوقت خواب بر نهند و بر کخ فر خایند و از وی
خلیه ساختن سود دارد و بدل آب آب باران دهند صمغ عربی و گل
ارمنی در افکنده و از سخن گفتن و حرکت باز دارند و ضماد که پیشتر
یاد کرده آمده است بر سینه می نهند و اگر سبب بر آمدن خون طرقیدن
رگی باشد از بادی غلیظ که زاینده رگها بود نخست ماده را از
بالا فرود باید آورد بمالیدن و بستن اطراف پس داروها که بادها شکند

و طرقیدگی را بهتر کند می باید داد چون فلونیا و سجرنیا و جمر باوتن
بزرگ باره نارسیده و داروها که اندر شکافته شدن رگ سبب سرمای
افراط که بدن و رسیدن یاد کرده آمده است اندر علاج این نوع بکار آید و اگر
بر آمدن خون کشاده شدن سر رگها باشد سبب رطوبتها تنک که بزرگ
فرود آید یا از جای دیگر بر سینه و شش آید و رگها را آغشته و نرم کند
تا بدان سبب سر رگها همچو آنک بدن ریسمان کشاده شود پس از آنک ماده را
از بالا فرود آورده باشند بمالیدن اطراف و غیر آن داروهای قابض
که رطوبتها را کم کند و مزاج عضو را گرم کند بکار باید داشت چون بیخ
اذخر و مصطکی و زیره بریان کرده و بودنه کوهی و جند بیدستر و ملعدس
و زعفران با قوت داروها زود بموضع رساند و تریاق و مثرودیطوس و
سجرنیا و فلونیا پارسی و رومی اندک اندک میدادن تا تریها را خشک کند
و مزاج را بگرداند و خون باز دارد و اندر ضمادها این نوع اذخر و علک و ساج
و زیره بریان کرده و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و جند بیدستر و ملعدس
بکار باید داشت و طعام از گوشت کبک و تذرو و دراج و گنجشک بریان کرده
و مانند آن و اگر سبب بر آمدن خون آماس شش باشد و خون از وی می
تراید نخست رگ باید زد و ماده را از بالا فرود آوردن و حقنه کردن و
مسهل دادن و هیچ داروی قابض نشاید دادن بر آنک داروی قابض
آماس را بفشارد و آنها تولید کند لکن ماده را بباید براندن و شش از وی
پاک کردن چنان که اندر علاج ذات الریه یاد کرده شود انشاء الله عز و جل

و اگر سبب بر آمدن خون زخمی باشد که بر جگر افتد نخست علاجهای کلی
باید کرد و این سفوف می باید داد بگیرند ریوند چینی ده درم لک
مغسول پنج درم گل ارمنی پنج درم شربت دو درم و نیم باقی علاج از باب
علاج جگر باید جست و اما داروی قابض که اندر همه انواع خون بر آمدن
سود دارد نافع ترین همه شادنه مغسول است یک مثقال اندر عصاره
بر کخ فر یا اندر عصاره بادروج یا اندر عصاره لسان الحمل یا اندر عصاره
عصا الراعی و بر کخ فر خایند و خوردن سخت نافع است و بسیار بار
کرد حال خون باز دارد و آب خیار با یکی از این عصارها که یاد کرده آمد خاص
اگر داروی قابض با وی باشد و سرو کوزه سوخته را با داروهای قابض
آمیخته منفعتی بزرگ است و آب نعناع را نیز منفعتی بزرگ است و درختی که
آن را بتازی غرب گویند و بپارسی پده گویند ثمره آن یک درم نافع است
و شکوفه کشنیز مقدار سه درم با آب سرد بامداد و شبانگاه و بسد و طین
ساموس هم سود نافع است استاد احمد فرخ اندر کتاب خویش میگوید طین
ساموس طلق است و خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید همانا که او طلق
است و بزبان یونان این طین ساموس را نامی است که ترجمه آن کوکب
الارض است و بیشتری اهل روزگار خاصه اهل صفت کوکب الارض طلق را
شناسند و خون بر غالب بیش از آنک بفشرد سه روز بدهند هر روز
نیم وقیه خون باز دارد و حب الآس ده درم اندر عصاره لسان الحمل یا اندر
عصاره گل تر یا اندر عصاره بادروج یا اندر شراب قابض نافع است

وگل مختوم واگر گل مختوم بدست نیاید طین ساموس بانک سرکه نافع
است وشرنیم یامی نافع است وخون بر آمدن کهن را تخم کنس یا سبطی حب
لآس را استارا است مقدار درد ودرم کوفته اندر آب عصا الراعی نافع است
وعصاره کندنای شامی یک وقیرس کهنیم وقیر نافع است واسفیدج سوخته اندر
بیند قابض نافع است وقنطوریون جون بازدارد وهم سینه را پاک کند
اگر خداوند علت را تب آید باآب دهند واگر تب نیاید اندر بیند قابض
واهل صعلاب کسی را که این عارض افتد بیخ قنطوریون غلیظ ببزند
آب آن بدهند واگر درد ودرم عصاره لسان الحمل ودرد ودرم لسان الثور
ودرد درم عصاره برگ خرفه وشاخهای درخت گل الحرتر ونازک باشد یک وقیه
بکوبند وبفشارند پی انک آب برجکانند وبپالایند وهمه را بیامیزند و
گل مختوم اندروی حل کنند وبدهند وآب معدن آهن وآب که اندروی
آهن گرم کسته باشد بسیار با نامفعت واگر ترسد که خون اندر شش
بفسرد از اول که خون بدید آید سرکه ممزوج باآب بدهند الا کسی را که سرفه
سخت باشد واگر چوب انجره بسوزند وخاکستر او اندر آب کنند وآن آب
با حاشا بدهند خون فسرده را پاک کند وسعتر با عسل اندرین باب سود
مندست وعلاج خون فسرده اندر بابی مفرد یاد کرده شود انشاءالله تعالی
باب دوازدهم از گفتار هفتم اندر
ذات الریه ذات الریه اسباب شش را گویند واسباب سه نوعست
یکی انکه نزله گرم یا سرد از دماغ بدو فرود آید واین نوع بیشتر باشد و

ودوم انکه خناق بکشاید وماده آن شش فرود آید وانجا بماند وآماس کند
سیوم انکه ذات الجنب ذات الریه گردد آنست که شش دایم الحرکه است
ومتحلل است ونازک بدین سبب ماده تمام را قابل است وبباید دانست که
ذات الریه علتی عسر است از بهر انک تا ماده علت پخته شود وشش از وی
پاک بگردد بهتری بدید نیاید وشش عضوی نازکست ودو منفعت
بزرگ از وی حاصل است وقوام زندگانی بدان دو منفعت پیوسته است
یکی آنست که بحرکت انبساط نسیم هوای تازه وخویشتن میکند وانرا بمزاج خویش
معتدل میکرداند وبدان میرساند تا حرارت غریزی بدان فروخته میشود
ودل از نسیم تازه راحت می یابد وبحرکت انقباض هوا را که بدل اندر آمده باشد
واز حرارت دل سوخته ودود ناک شده از دل بیرون میکند تا دل از آن
آسایش می یابد چنانکه اندر تشریح شریان وریه یاد کرده آمده است و
از بهر این دو منفعت بزرگ که از حرکات او حاصل میشود چون که غذای
او خواهد بود نخست اندر دل پخته شود وبتمامی بحکم که نزدیک آمده باشد
که بدو رسد ناموس برآمدن آن بوی سبک تر آید یا اندران دو منفعت
فتوری وخللی پیوسته بس عضوی که می باید که غذای او اندر دل ودیگر
اندامها پخته شود ناموس پختن غذای خویش بباید کسب ماده علت را که
اندروی افتد بی شک بدشخواری تواند بزاید وبدشخواری از خویشتن
دفع تواند کرد وماده ذات الریه اندر بیشتر وقتها بلغم باشد یا خون از
بهر انک گوشت او نازک ومتحلل است وماده صفرایی اندروی باز نماند

وگاه باشد که ذات الریه از جنس حمره افتد ومهلکت علاج کمتر پذیرد از بهر
انک ماده بس گرم باشد وبدل نزدیک بود واز شربتهای خنک منفعت نباید
از بهر انکه هر عضوی از شربت قوتی بستاند وضیبی می بردارد وشش
از هر عضوی حرارتی می پذیرد واز بهر ماده که اندر اعضا باشد جزوی با
وی آمیخته میشود واز قوت خنکی با وی چندانی مانده نباشد که با حرارت حمره
برابری کند وخنکی ضماد نیز باآن حرکت برابری نتواند کرد از بهر انک
قوت ضماد خنک کننده باشد وگاه باشد که ماده ذات الریه بتحلیل دفع
شود وگاه باشد که ریم کرده وریم گاه باشد که هموار وسپید وپخته باشد
وگاه باشد که تیره باشد همچون تفل شراب که از اندرون دیگ کوبند وگاه باشد
که صلب گردد وگاه باشد که خراجی کند وگاه باشد که بحجاب وغشاهای آن
فرود آید ذات الجنب گردد واین نادر باشد وگاه باشد که زصلب اندر
بازو وساعد خداوند علت از جانب ایسر یا سر انگشتان خبر پدید آید
وگاه باشد ماده بجانب دل میل کند وخفقان وغشی آرد وگاه باشد که
بجانب دماغ میل کند واین نیز کمتر باشد وگاه باشد که خداوند ذات الریه
را تبهای آب ناک اندر شش گرد آید وحال او چون حال مسلسل شود
ومنفعت رعاف اندر ذات الریه کمتر از آن باشد که اندر ذات الجنب از بهر
انک ماده مخالف ماده است وطریق جذب از شش زودتر از آنست که از
حجاب علامتها علامتهای کلی نوع ذات الریه را ده چیز است یکی انک این
علت تبی باشد لازم از بهر انک آماس احشایی تب نباشد واین تب که اندر اول

که علت آغاز کند ضعیف باشد ونوبتهای آن مختلف بس همی فزاید وقوی
تر میشود باندازه فربهی دن آماس وحرارت ماده واگر تب بلغمی باشد آهسته
باشد همچون تب بلغمی وگاه باشد که بلغم رقیق باشد وبسیار باشد وغب
باشد تب ظاهر نشود ورنج آن بدید نیاید وبر هر حال که باشد اطراف سرد
میشود دوم انک نفس تنگ باشد سیوم انکه اندر سینه تمددی باشد
وگرانی باندازه کمی وبیشی ماده چهارم انک بایس گرانی دردی از قعر
سینه باستخوانهای سینه ومیان هردو کتف بیرون میدهد پنجم انک
ضربانی باشد اندر زیر کتف یا اندر زیر قوه یا اندر پستان یا اندر هر
جای وگاه باشد که با سرفه بدید آید ششم انکه خداوند این علت را
بازشو اندر خفت واز خفتن برین شکل رنج رسد هفتم انک همیشه بر فار
او رطوبتی باشد غلیظ ولزج وچون کار بآخر رسد زفان سیاه گردد هشتم
انکه اندر روی وچشم او تمددی وپخی ظاهر شود ورخسار او سرخ گردد
خاصه در وقت تب وحرکتهای چشم آهسته تر وگران تر از حرکتهای عادتی
گردد ورگهای چشم اندر بیشتر وقتها ممتلی نماند این همه سبب بسیاری
بخارها که برآید نهم انک اندر بیشتر وقتها خاصه اندر وقت تب چون
خواب آلودی نماید هم سبب بسیاری بخار دهم انک نبض موجی ونرم باشد
از بهر انک آماس اندر عضوی نرم است وماده آماس رطوبت است
وعظیم باشد از بهر انکه حاجت بسیار باشد بس تب وآلت نرم است
وآنرا که قوت قوی باشد حاجت بعظمی کفایت شود واگر نه بتواتر باز گردد

وحال دم زدن هم بر قیاس حال نبض باشد و ذات الریه که از جنس حمره باشد
با تنگی نفس باشد لکن گرانی کمتر باشد و حرارت زاندرون سینه سخت
عظیم باشد و اگر ذات الریه صلب گردد تنگی نفس زیادت شود و سرفه
خشک و متواتر باشد و حرارت کمتر باشد و گاه باشد که اندر ذات الریه
صلب سنگ تولد کند و قویس از جالینوس حکایت میکند که او بدیدست
که سرفه سنگها برآمدست همچون ژاله و تاری ژاله را تگرگ گویند و
اسکندر همیگوید من دیدم که سنگی بزرگ برآمدست همچون سنگها
که از مثانه بیرون آیند و از پس آنکه این سنگ برآمد سرفه ساکن شد
و قویس میگوید من دیده ام که سنگها خرد و درشت همچون برآمدست بعد
چهار کرت و بوزن هر یک چند سه قراط و بسر فه ساکن شد و ذات الریه
بسهل باز گشت و بیمار اندرین سبل هلاک شد و آنرا که ماده ذات الریه
رطوبتی رقیق باشد نفس تنگ باشد و آب دهان بسیار آید و اندر سرفه بیرون آید
تنگ باشد و رخسار سرخ شود و اندر سینه حرارت نباشد و گاه باشد
که اندر شش رطوبتی آب ناک گرد آید و حال خداوند علت همچون حال
خداوند علت استسقا باشد و تبی آهسته دارد و نفس تنگ باشد و آنرا که
ماده و حرارت اندر قصبه شش باشد اندر میان تب ضربان باشد و دی
آهسته و تبی ضعیف گیرد و اندام او خارش کند و آواز تیز گردد و اگر
آماس ریش گردد بوی دهان ترش گردد و بوی ماهی دهد و سرفه تری اندک
برآید و گاه باشد که بثرها برآید بر شش و علامت وی آنست که نفس تنگ

و سریع باشد یا متواتر و سینه گرانی کند و زاندرون سینه سوزشی و
حرارتی عظیم باشد و اگر ماده ذات الریه بتحلیل دفع خواهد شد علامت
وی آنست که بسرفه اندک رطوبتی پخته برآید بر آسانی و بهتر آن بدین می آید
تا بتدریج پاک شود و اگر ریم خواهد گرد علامت وی آنست که تب لازم باشد
و اندر مهالوش شش درد و تمدد پدید آید اگر قوت قوی باشد زود پخته شود
و ریم هموار برآید تا ذات الریه خراج گردد و زود بگشاید و بتدریج پاک
شود و اگر قوت ضعیف باشد پخته شود و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد
و اگر آب دهان شیرین شود نشان آن باشد که ریم گرده و پخته شد اگر بدین
مدت چهل روز پاک شود بیماری دراز خواهد بود و چون دراز گردد پشت
و پای آماس کند از بهر آنکه قوت عادیه ضعیف باشد و اگر ریم بطریق
بول بیرون آید امید سلامت باشد و اگر بعلت سل باز گردد نازکی
از رنگ روی برود و شب اندر تب باشد و پوست سرانگشتان گرم
باشد و جمله علامتهای سل که اندر موضع خویش یاد کرده آید ظاهر شود
و اگر ذات الریه ذات الجنب گردد و تنگی نفس کمتر شود و پهلو با خلیدن گیرد
بقراط میگوید و اگر خداوند ذات الریه را نزدیک بستانها و حوالی آن
خراجها آید و ناصور گردد از ذات الریه خلاص یابد و اگر بر ساق
پای خراجها برآید همچنین علامت سلامت باشد علاج اگر آماس
خونی باشد و علامتها آن ظاهر نخست فصد باید کرد و تامل کردن تا ماده
اندر کدام جانبست از آن پای که اندر درد از ابرابر بود رگ بباید زد

و این چنان باشد که اگر ماده از جانب راست باشد رگ از پای راست بزنند
و اگر از جانب چپ باشد از پای چپ زنند و طریق شناختن که ماده اندر
کدام جانبست آنست که نگاه کنند تا رخساره اندر تب از کدام جانب آنست
که نگاه سرخ میشود و حس گرانی سینه از کدام جانب می یابد و بر کدام پهلو
رطوبت بیشتر برآید و از پس آنکه رگ صافن زده باشد رگ باسلیق باید زد
از جانب مخالف و اگر ضعیفی بارد رگ اکحل و رگ قیفال نیز باید زد و خون
باندازه قوت بیرون کردن چنانکه هر سه روزی رگی دیگر زنند آخر بیرون رگ
باسلیق از جانب موافق بزنند و گاه باشد که از پس آنکه معلوم شد که ماده
کمتر گردانند حاجت افتد بر آنکه بر سینه حجامت کنند یا باقی ماده کمتر شود
و بجانب ظاهر آید جالینوس میگوید اگر سخت گرم باشد از مسهل دادن حذر
باید کرد و رگ باید زد از بهر آنکه رگ زدن بی خطر است و مسهل دادن
با خطر بر کت از بهر آنکه باشد که مسهل ماده را بجنباند و اسهال نکند و باشد
که اگر اسهال کند افراط کند و هر که درد و تمدد اندر شش و معالیق او باشد
و حس درد نزدیک چنبر کردن باید رگ زدن سود مند تر و هر که درد
اندر پس پهلوها باشد که آنرا شراسیف گویند داروی مسهل باید داد و اگر
طبیب مصلحت چنان بیند که رگ زند و هم مسهل دهد اعتماد بر مشاهده
باشد و شربتها که ماده را غلیظ کند چون رب و امثال او شربتها که اندر وی قبضی
باشد چون آب کشنیز باید داد و آب سرد نشاید داد الا اندر ذات الریه
که از جنس حمره باشد لکن شربتهای زداینده باید داد چون ماء العسل و جلاب

و کشکاب و اندر همه انواع ذات الریه و ذات الصدر و ذات الجنب جهد باید
کرد تا سینه از رطوبتها پاک گردد و آنرا که سبب تب بشر بتهای خنک حاجت
افتد شربتهای خنک هم زداینده و تری فزاینده باید چون آب خیار و آب
خربزه هندی و آب کدو و سکنگبین که بس ترش نباشد سخت نافعست هم
سینه را بزداید و هم حرارت و تشنگی بنشاند و سکنگبین ترش ماده را
لطیف کند و بگسلد لکن اگر قوت قوی نباشد و پاک گرداند از بهر آنکه آن
ماده را که بگسلد بر شوانند انداخت و اگر قوت قوی باشد سینه را پاک
کند لکن احتیاط آنست که سکنگبین ترش بدهند تا بر قول مقصود حاصل
آید و اگر سکنگبین ترش اختیار افتد اولیتر آنست که با آب گرم بیامیزند و
اندک اندک دهند و ماء العسل و جلاب بزداینده و تری فزاینده و کشکاب
و کشکاب همچنین است لکن جلاب و ماء العسل زداینده تر است و کشکاب
قوت را یاری دهنده تر و ماء العسل زداینده ترین شربتی است لکن اگر ذات
الریه بمعده خام باشد یا اندر احشای دیگر آماس باشد ماء العسل را با آب
بسیار باید آمیخت چنانکه آب بر وی غلبه کرده و اندرین جلاب ممزوج و
کشکاب رقیق موافق تر بیند شیرین زداینده است خاصه بیند سپید لکن
اندر علت ذات الریه و ذات الجنب با ماده پخته نشود بیند نشاید داد
و آنرا که از بیند مزاج گرم شود و تشنگی خیزد زود بتدارک آن مشغول
باید بود و سکنگبین ممزوج و آب خربزه هندی باشد این دادن و کسی را
که اندر جگر و سپرز آلی باشد بیند نشاید داد و بیند و سرخ و شیرین قوت را

یاری دهد و باقی ماده را لطیف کند و جهد باید کرد تا معده و امعاء ممتلی
ندارند تا با سینه و حوالی آن مزاحمت نکنند یعنی معده را از طعام سبک دارند
و اگر طبع باندازه عادت اجابت نکند تدبیر آن کنند که طبع نرم شود و
داروی مسهل و حقنه از آن نوع سازند که اندر علاج بر آمدن خون از
گلو یاد کرده آمده است **صفت** شرابی که طبع را نرم کند بگیرند فلوس خیار
شنبر و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی سه استار و اندر چهار شکره آب
بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و یک شکره آب عنب الثعلب با وی بیامیزند
و اگر قوت قوی باشد این جمله یک شربت کنند و اگر ضعیف باشد دو شربت
و بادها را که اندر معده و امعا تولد کند شکسته دارند از بهر آنکه بادها و بخار
غلیظ اندرین علتها زیان دارد و ضمادها و طلیها بر آنند نخست از موم روغن
بنفشه سازند پس پیه مرغ و لعاب حطمی در افزایند و بتدریج بابونه و بیخ
حطمی و بیخ سوسن و بنفشه و خیار ابستانی در افزایند و بیخ بنجوه عصده
شود و اگر ماده خام باشد ضمادها از کرنب پخته و برگ بادیان پخته و کوفته
سازند و آنجا که ماده بسیار باشد ضمادهای خشک زیان دارد و یکسر تر و خشک
نافع است اما اگر ذات الریه از جنس حمره باشد تر صواب تر و اگر از جنس فلغمونی
باشد خشک اولیتر یا آنکه یکسر تر آنرا که سود نکند زیان نکند و خشک
آنرا که زیان کند زیانی عظیم کند و یکسر تر با آب گرم با روغن بنفشه گرم
اندر مثانه گاو یا اندر آلتی که از مس و غیر آن کنند و یکسر خشک ارزن
گرم کرده باشد یا سبوس یا نمک و اجزا زین انواع بکار دارند جهد باید

کرد تا بخاران آن زوی بیمار باز دارند تا او ضیق النفس تولد نکند
و آنجا که خشکی غلبه دارد یا ماده علت سخت غلیظ و فسرده باشد بخار
ضماد و تکمید تو از راه برشش رسد سود دارد و خردل اندر ظاهر
کشیدن ماده بجای حجامت بایسته و تا مادام اماس خام باشد غذا کشکاب
و گندم آب و اسفاناج و سرخ مرد و خیار و باقلی و ماش مقشر باید و اگر
حرارت قوی نباشد کشمش موافق است و حسو روس چیزی منفعت است
و حسو روس را بپارسی جو کنده گویند و این جوی است بریان کرده همچون گندم
پاکند می است بشکل جو و خوشتر او بخوشه جو باید و اگر اندر سینه درشتی
باشد عناب و سپستان و بنفشه و بیخ سوسن و بیخ حطمی و مغز تخم خیار
و صمغ و کثیرا و دانه آبی اندر کشکاب و گندم آب می‌پزند و بپالایند و شکر
بر نهند و شرابی بر نهند صواب باشد و چون اماس گشاده شود حشوها
از آرد باقلی و کرسنه و آرد نخود و حسو روس سازند و با انگبین دهند و ما
العسل اندرین وقت سخت موافق باشد سینه را پاک کند و لعوق کرنب
مغز پسته دانه اندروی پخته و سرشته زدانیده قوی است و لعوق اسپغول
باشد خوش سخت نافع است و گاه باشد که با این لعوقها چیزی که حس را کند
کنند و پی آگاهی فزاید باز کنند چون پوست خشخاش و تخم بنگ تا سرفه باز دارد
و اگر دم زدن دشوارتر شود لعاب اسبغول رقیق با جلاب جرعه جرعه
میدهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلوها همی ریزند تا دم زدن باعتدال باز
آید و اگر دردی باشد ساکن شود و هر گاه که آماس ریم کند و گشاده

خواهد شد تنگی دم زدن و گرانی سینه و درد زیادت شود و تب گرمتر
گیرد و آن روز که گشاده شود نیک بلرزاند اندران روز چند که این علامتها
بدید آید اگر تن پاک کرده باشد و ترتیب علاجها که یاد کرده آمده است بجای
آورده طبیعت را بتدبیرهای بر آنند یاری باید داد و ضمادی که یاد کرده
کرده آمده است که از کرنب و برگ بادیان سازند بر نهادن که آرد جو و علک
الانباط و خرما و انجیر خشک همه را اندر شراب سپید شیرین پختن تا چون عصیده
شود و بر نهادن و اگر قوی تر باید سرگین کبوتر و نطرون اندر ضمادها درافکندن
کردن بر مقدار حاجت و این قوت آن زود دهند که امید دارند که آن روز
نخواهد گشاد و بیمار را بفرمایند تا بر آن خسبد که اماس است و شربت ما
العسل دهند و اگر حرارتی باشد ماء العسل با کشکاب دهند یا ممزوج کرده
دهند و اگر حرارت قوی نباشد شراب روفا دهند که اندروی روفا
حاشا و غافیسون و انجیر و بیخ سوسن و انگبین پخته باشد و اگر این اخلاط
اندر کشکاب بر نهند صواب باشد و نخودها اندرین وقت دادن و اندر کشکاب
یا شراب روفا پختن صواب باشد **صفت** قرصی بر آنند بگیرند تخم
خطمی و تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و بیخ سوسن و فقاع و اکلیل الملک و بنفشه
و کثیرا همه را بکوبند و بلعاب تخم کتان بسرشند و اقراص کنند و اندر شراب
انجیر دهند و اگر آن روز که دانند که آماس پخته شد مثرودیطوس دهند که
تریاق ماعر بوت را نگاه دارد صواب باشد لکن اندر ذات الریه گرم و تب
گرم نشاید داد خاصه اگر بیمار لاغر باشد و حب الصنوبر و لعوقها و بر آنند است

صفت لعوق حب الصنوبر بگیرند جلغوزه پاک کرده ده درم کثیرا
و تخم خیار پاک کرده و صمغ عربی و مغز بادام تلخ سپید کرده و نشاسته و
رب سوس و تخم حطمی پاک کرده از هر یکی سه درم حلبه شسته و تخم کتان
بریان کرده و بر سیاوشان و مغز بادام شیرین سپید کرده و مغز پسته دانه
از هر یکی پنج درم تخم بادیان دو درم خرما پسته عدد انگبین نیمن روغن
گاو و انگبین بزنند تا نرم شود و داروهای کوفته بدو بسرشند و اندر
بعضی نسخها پسته درم زراوند زیادت کرده اند و دیگر جمله لعوقها که
اندر علاج سرفه یاد کرده آمده است و اندر قرابادین یاد کرده آید می باید
گرفتن و بکار داشتن در خور حاجت و تدبیر گشادن ذات الریه که تمام
پخته باشد این تدبیر بود کردن و دهان از برای داشتن تا دود بگلو فرو
شود و بیمار را بر کرسی نشاندن و کتفهای او نگاه داشتن و گاهی را
بجنبانیدن سخت و ماهی شور دادن و ایارج فیقرا و شحم حنظل حب کردن و
شب اندر دهان داشتن و حب قوقایا هم چنین و انگژد اندر شیر حل کرده دادن
و خردل اندر ماء العسل دادن و پس از طعام قی فرمودن لکن اندر قی خطری است
از بهر آنکه باشد که پیش از اندازه گشاده شود و ماده را یکبار بجنباند
و خناق تولد کند و بباید دانست که پیشینگان این تدبیرهای بر آنند و
گشاینده که یاد کرده اند از ماء العسل و شراب روفا و ضمادها و لعوقها
و معجونها بزرگ و تریاق و مثرودیطوس پس از هفت روز بکار داشته
اند و خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید این طریقی نیکست لکن طبیعت

حاذق را نشاید این طریق سپردن تا اگر حالی نو گردد که تدارک باید کرد تدارک تواند کرد و از خویشتن داند که تدارک تواند کرد فاما طبیبی که حاذق نباشد ویرا نشاید این طریق سپردن مگر با احتیاط تمام تا حرارت تمام آماس زیادت نشود و علت بر علت نیفزاید و هر گاه که آماس کشاده شود و ریم آمدن گیرد و بیمار اندر خویشتن سبکی یابد جهد باید کرد تا ریم پاک بر آید و ینبه پاک شود و تن پس پاک کردن سینه اندر علاج سرفه و تب و علاج ضیق النفس یاد کرده آمدست و بسیار باشد که آماس پیش از آنکه پخته شود بکشاید بسببی از سببها چون خشمی و حرکتی سخت و قی کردن و مانند آن و خون بر آمدن گیرد در حال رگ باید زد و علاج بر آمدن خون از گلو وکردن چنانک اندر جایگاهش یاد کرده آمدست والله اعلم بالصواب

باب سیزدهم از گفتار هفتم اندر ذات الصدر

گرد آمدن ریم را اندر فضای سینه ذات الصدر گویند و اسباب آن دو نوع است یکی آماس باشد اندر غشا و عضلهای سینه تا قرحه و دبیله که بکشاید و ریم اندر فضای سینه ریخته شود دوم آنک ذات الجنب یا ذات الریه بکشاید و ریم اندر فضای سینه ریخته شود و از گلو بر آمدن آغاز کند اگر اندک باشد از راه گلو پاک پاک شود و اگر بسیار باشد ازین راه پاک نشود و هر چه اندر مدت چهل روز پاک نشود حال از سینه بیرون نباشد تا بعلت سل باز گردد از بهر آنک ریم که از راه گلو بر آید بر شش گذرد و گذشتن شش را بسوزد و ریش کند و اگر ریم از راه ذات الریه کشاده باشد نخست

شش ریش کشته باشد و ریش شش سل است دوم آنک ریم آن موضع را که بر وی ریخته شدست بسوزد و تباه کند و ریشی بر آن نخستین تولد کند سیوم آنکه اگر طبیعت قوی باشد پیش از آنک اجزای سینه را تباه کند آن ریم را هم بدان راه که غذا بدین موضع میرسد باز راند و باسهال دفع کند و این چنان باشد که طبیعت ریم را بر رگها که دهنهای آن از بهر غذا رسانیدن باجزای سینه پیوسته است دفع کند یا اندران رگها بکشد و بر قعر جگر آید و از جگر تا بدان رگها شود که بر روده ها پیوسته است و باسهال دفع افتد تا بدان منفذ آید که بکرده پیوسته و باسهال دفع افتد تا بدان منفذ آید که بکرده پیوسته است و با دراره دفع افتد و اندر دفع آن بدین هر دو جانب امید سلامت است لکن آنچه با دراره ربول دفع کند امید سلامت اندر وی بیشترست از بهر آنک اندران منفذ که از جگر بکرده پیوسته است قوتی جاذبه است که آب را و غذا و نمها را با اندکی خون نیک از جگر بکشد و بکرده آرد و قوتی دافع است که همه فرو نمها را بسوی مثانه دفع کند و رگها که بر روده ها پیوسته است از بهر غذا رسانیده است تنها ان جذب و دفع که آن منفذ کند این رگها نتوانند کردن و بعا و تب طبیب حاجت آید یا ریم باسهال دفع شود و زودی و دیری کشادن ریشها و آماسهای سینه نخست قوت طبیعت و مزاج بیمار و عمر او و نخست قوت علامتها علت و نخست فصل سال باشد و بلاک پیران اندرین علت بیشتری سبب ضعیفی دل را و احشای ایشان باشد و هلاک جوانان بیشتری از درد باشد

از بهر آنکه حس جوانان قوی باشد و بدان سبب آگاهی از درد ها بیشتر باشد علامتها آنچه از کشادن ذات الریه و ذات الجنب افتد علامت وی آنست که نخست ازین دو علت یکی بوده باشد و آنچه از کشاده شدن ریش سینه افتد نخست اندر سینه گرانی و تمدد پدید آید و پس از دو روز و ده روز ها تولد کند و تبها تیز و مختلف آمدن گیرد بسبب درد و سبب نزدیکی ریش بدل و چون ریش باتمام رسد تب تیزتر شود و دشخواری دم زدن و سرفه زیادت شود و چون کشاده خواهد شد و بیرون خواهد آمد تبی گیرد با لرزه سخت و اندر همان بیماری تاسه و دم زدن متواتر پدید آید و سرهای انگشتان گرم باشد و چون ریم کشاده شد و ریم اندر فضای سینه ریخت تب آهسته گردد و بلرزد که زایل شود و دم زدن آسان تر شود و ریم بر آمدن گیرد و سخن شتاب تر از عادت گوید و اندر دم زدن منفذ بینی فراهم می آرد و هر گاه که از پهلو به پهلو گردد ریم از جای بجای ریخته میشود و آواز آن می آید اما اگر ریم اندر یک نیمه سینه باشد گرانی و تمدد و گرمی و سوزش اندران نیمه باشد اگر اندر هر دو نیمه باشد گرانی و گرمی و سوزش اندر همه سینه باشد و اگر خرقه بگل سرخ آغشته ترکنند و بر سینه بیمار بوشند جایگاه ریم زودتر خشک شود و اگر علت دراز آهنگ شود پای آماس کند از بهر آنک حرارت غریزی و قوت طبیعی ضعیف گشته باشد و پای که از معدن حرارت دورست بهره حرارت کمتر یابد و قوت هاضمه او ضعیف باشد و این علامتی بد است و ریم از گلو بدشخواری بر آید و سبب دشخواری یا سطبری ریم باشد یا ضعیفی قوت و فرق میان بلغم و ریم آنست

که بلغم بر سر آب ایستد و ریم اندر بن آب نشیند و ریم اگر بر آتش افتد گنده باشد و بلغم گنده نباشد و گند ریم همچون گند استخوان باشد که بسوزند

علاج چون علامتها که یاد کرده آمد ظاهر شود و زیر سینه کشاده گردد و ریم بر آمدن آغاز کند جهد باید کرد تا سینه از ریم پاک شود بشربتها و تدبیرها که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست جز علاج این علاج ذات الریه است بعینه و آنجا که بینند که ریم باد را ربول دفع میشود باری باید داد تا زودتر پاک شود بدان و ما که جگر را و گرده را و مثانه را پاک کند و آنجا که بینند که باسهال دفع خواهد شد داروهای مسهل دادن تا زودتر دفع شود بان الله عز و جل و داروها اندر مسهل هر دو در خورد مزاج و عمر بیمار و در خورد فصل سال باید داد

باب چهاردهم از گفتار هفتم اندر سل

ریش شش را سل گویند و کسانی باشند که اگر شش ایشان ریش نباشد حال ایشان همچون حال مسلولان باشد و این کسانی باشند که پیوسته رطوبتهای لزج از سر ایشان بر شش فرو می آید و بگذرهای دم زدن ممتلی میشود و سبکی دم زدن و سرفه صعب تولد میکند و کار بدان رسد که قوت ضعیف گردد و تن لاغر شود و کاهش گیرد و اگر چه این علت بحقیقت علت ربو و ضیق النفس است خداوند این علت را مسلول گویند سل چهار نوع است یکی آنکه نزله تیز از سر بر شش فرود آید و پیش از آنک ماده بخار شود تیزی آن شش را بسوزد و ریش کند و ریش گردد سیوم آنک ذات الجنب پخته شود و ریم کند و آن ریم بسر

برآید و بر شش ریش کند و کندشدن آن شش را بسوزد و ریش کند
چنانکه بسببی از سببهای زاننده وی یا پس وی پدید آید و بدان سبب
سر رگهای شش گشاده شود یا رگی بگسلد و خون از گلو برآمدن گیرد و
شش و ریش کند و این اسباب اندر باب خون از گلو برآمدن یاد کرده
آمدست و اندر بیشتری حالها سبب این علت نزلۀ تیز باشد و میان اطبا
خلاف است اندر آنکه ریش شش درست شود که بعضی گویند ممکن
نیست که درست شود از بهر آنکه هر عضوی را که جراحت رسد آن عضو را
ساکن باید داشت تا جراحت درست شود و شش همیشه متحرکست و او را
سکون نیست و جالینوس میگوید حرکت عضو جراحت را از درست گشتن
باز ندارد و اگر سببی دیگر با حرکت یار نباشد و تری و سوزانی خلطی نباشد
که شش را بخورد و ریش کند لکن رگ گشاده باشد و دلیل برین اینست
که حجاب همیشه متحرکست و خلاف نیست که جراحت او درست بشود
و میگوید که هرگاه که سبب جراحت آماس شش نباشد و تیزی و سوزانی
خلطی نباشد که شش را بخورد و ریش کند و لکن رگی گشاده باشد یا
طرقیده سببی از سببها بیرونی یا از اندرونی اماس بکرد و ریم نکند درست
شود و اگر سبب جراحت و ریش گشاده شدن و اماس یا تیزی خلطی باشد
درست نشود از بهر آنکه تا ریش از ریم پاک نشود ممکن نیست که درست
گردد و پاک شدن جراحت بسرفه باشد و سرفه جراحت را ابتر کند و
حرکت سرفه درد افزاید و سرفه دمادم تبها را انگیزد اگر داروهای خشک دهند

تا ریش خشک کند سرفه و درشتی زیادت شود و ریم را خشک کند و از
برآمدن باز دارد و اگر داروهای تر و نرم دهند ریش را تازه دارند
و تا ریش تازه باشد درست نشود و اگر سبب جراحت تیزی خلط باشد نخست
مزاج را معتدل می باید کرد و تیزی خلط زایل کردن و درستی اندرین روزگار
شود و اندرین درست جزوی دیگر که درست باشد از شش سوخته شود
و ریش فراخ تر گردد و باشد که ناصور گردد و اگر سبب جراحت پختن و رگ
کردن و گشادن آماس باشد اینجا یاد کرده آمد از سببها که ریش را از آن
دارد بر جای باشد و سببها دیگران یار گردد و آن آنست که رگهای شش
سمر فراخست تا هوای بسیار تواند گرفت و صلب است تا با خلط اندر
وی بحز شود مطلقا مقاومت تواند کرد و هر شکافی و جراحتی که بر چنین
رگی افتد دشخوار درست گردد و آفت دیگر است که هر شربت که از بهر
علاج این جراحتها دهند تا بجایگاه جراحت رسد مسافت بس دور است
و هر عضوی از وی بهره بر داشته اند و قوت او ضعیف کرده بس
سبب این دارو ضعیف باشد و اگر دارو سرد داده شود و قوت دارو
و بجایگاه شوان رسید از بهر آنکه داروی سرد گذرنده نباشد و اگر
داروی گرم داده شود حرارت زیادت کند و اگر داروی خشک داده
تبهای دقی را زیان دارد و ریش را داری خشک کنند باید تا درست
شود و مضرت داروی تر پیشتر یاد کرده آمدست و جراحت که بر
قصبۀ شش افتد علاج پذیر نباشد و از جراحتها که ممکن است که درست گردد

جراحتی باشد که بر غشای زاننده وی قصبه افتد و بگوشت شش نرسد و
علت سل اگر چه علتی است که علاج کمتر پذیرد مهلت دراز دهد و باشد که
تا بکهولت بدارد و خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید من دو شیخ را
دیدم که بیست و سه سال و کبری اندرین علت بماند و اندر شهرهای سردی
اندر فصل زمستان این علت بسیار افتد و آنرا که مشکل گردد که علت سل است
گرینه فصل خریف اشکال بردارد از بهر آنکه خریف سخت زیان کارست برین
علت و اندر بیشتری این علت از هژده سالگی تا بسی سالگی افتد و مردم
سرد مزاج را بسیار افتد از این علت امیدوار تر باشد و علاج بهتر پذیرد
و بباید دانست که این علت کسانی را بیشتر افتد که بر و سینه ایشان سبک
باشد و گردن ایشان دراز باشد و میل سوی پیش دارد و حلقوم بیرون
داشته بود و کتفهای ایشان از گوشت برهنه بود و بسوی پشت بیرون
آمده چون بال مرغان و پشتان این کسانرا مجنح خوانده اند یعنی جناح و پر
اندر سینه و حوالی آن بادها بسیار افتد از بهر آنکه کوچکی سینه بس اگر
باین صفتها دماغ ضعیف باشد و نزله بتمامی ایل وانرا بهضم شوانند کرد
سر شرطها و نشانها حاصل باشد خاصه اگر اخلاط ایشان تر و صفرایی باشد
علامتها هرگاه که خداوند نزله را و سرفه را و خداوند ذات الریه را
بسرفه خون و ریم برآمدن گیرد و تن لاغر شدن و کاهش آغاز کند و تب
لازم گردد و رخسار سرخ شود و اندر شب یا از پس آنکه طعامی خورده شود
تب ظاهرتر شود بباید دانست که بیمار اندر سل افتاد و بباید دانست که

بیمار سبب لازم شدن تب نزدیکی جایگاه علت است بدل و سبب سرخ
گشتن رخساره برآمدن بخارست چنانکه اندر بابهای گذشته یاد کرده
آمدست و سبب ظاهر شدن تب اندر شب و از پس طعام آنست که از بخور رد
بود تری حاصل آید و از بهر آنکه طبیعت مقهورست و تب لازم است آن
تری و بهره تن نشود لکن مدت تب گردد و تب برافزاید و گاه باشد که تب
سل با تبهای دیگر آمیخته گردد چون تب ربع و خمس و شطر الغب و باشد
و بدترین تبها که با این تب آمیخته گردد و تب خمس است پس ربع پس شطر
الغب غلیظ و سودایی باشد و علاج آن با علاج این علت هیچ نزدیکی ندارد
و با این علامتها که یاد کرده آمد علامتهای دیگر که اندر باب گرد آمدن
ریم اندر سینه یاد کرده آمدست پدید آید و باشد که اندر شب یا بوقتهای
دیگر خوی کند و سبب آن ضعیفی قوت باشد و عاجزی طبیعت از
تصرف کردن اندر غذا و تحلیل حرارت غریزی و چون کاهش بغایت
رسد ناخنها بار گردد و موی ریزیدن گیرد و گردن پیش داشته شود
و سعها برآید و پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود بعضی را چون
کار بآخر تر آید پشت پای اماس کند و سبب آن نقصان حرارت غریزی
باشد و عاجز طبیعت و تباه گشتن اخلاط و این کسانی را باشد که غذا بسیار کم
باشد و از طعام باز نتوانستند و هر چند بیش از آنکه اندازۀ بیماران باشد
غذا میخورند و آنرا که سبب علت تیزی خلط بوده باشد رطوبتها که برآید
مزۀ آب دریا دارد شور و تیز و نبض اندر سهایی و صغیری معتدل باشد

٥١٠ وتشنگی غلبه کند وشهوت طعام برود سبب ضعیفی قوت وچون قوت
ضعف پیوند بادها اندر سینه تولد کند وسرها وپهلوها ببالا برآید وشکم
در کار آید وچون کار باخر تر رسد حلقهای قصبهٔ شش وبادها ورگها
پایم برآمدن گیرد وخلطی که می برآید غلیظ تر شود پس باز ایستد و
هیچ بر نیاید سبب ضعیفی قوت که بر شولیدن نداند اخت وچون حال چنین شد
پیش از چهار روز مهلت ندهد وبیشتری بخناق هلاک شوند وبسیار
باشد که باخر بیماری سرفه صعب بدید آید وخون آب برآمدن گیرد واگر
سرفه را علاج کنند وخون باز دارند خون اندر شش بماند وهلاک کند
واگر باز ندارند خون می برآید تا هلاک وفرق میان آن خون که باخر
برآید وآنچه باول برآید آنست که آنچه باول برآید نشان آن باشد که
دهن زریش خاست وآنچه باخر برآید دلیل مرگ باشد وهرگاه که خداوند
سل را بر هر دو زنخ او چیزی چند دانه باقلی برآید از پس پنجاه و دو
روز بمیرد وهرگاه که بر سر انگشت او که بتازی ابهام گویند بیشتری بدین آید
وبر پیشانی بشرم سرخ برآید وزرد اپیچو ازوی همی برآید روز چهارم
بمیرد وهرگاه که بر میان سر او چیزی چند دانه باقلی برآید ورنگ آن سیاه
باشد ودرد باشد وشبانی همی باشد یا چهل ساعت یا کر چهل روز بمیرد
علاج اندر اول این باب گفته آمدست که سل حقیقی ریش است وعلتی
دیگر آنست که حال بیماران اندر وی چون حال مسلولان باشد بدین سبب اورا
سل گویند وسل حقیقی از تپ لازم خالی نباشد وآن سل دیگر هیچ تب باشد

٥١١ وعلاج سل حقیقی مشکل است از بهر آنک علاج تپ وعلاج ریش هر دو ضد
یکدیگرند خاصه علاج این تب از بهر آنک علاج این تب چیزهای سرد وتر باید
کرد سردی از جهت تب وتری از جهت خشکی وکاهش تن وعلاج ریش خاصه
علاج این ریشها چیزهای خشک کننده وگرمی آرنده باید کرد خشک کننده
از جهت آن باید که هیچ ریش بهتر شود تا وی را خشک نکنند وگرمی آرنده
از جهت آن باید که قوت دارو را خشک کننده تا م شش برسد مگر که قوتی
گرم کننده انرا بدرقه کنند وبجایگاه رسانه از بهر آنک مسافت بسی دور است
بدین سبب اگر بعلاج ریش مشغول شوند تب وخشکی وکاهش تن زیادت
کرد واگر بعلاج تب مشغول باشد ریش تازه بماند بسبب تری علاج
وتدبیری صواب آنست که نخست حرارت را بزودی تسکین کنند تا
زودتر بعلاج ریش توان شد بادارو ها که ریش را شاید یا شربتها و
داروها که تسکین تب را شاید بیامیزند یا گاهی بعلاج این مشغول باید شد
وگاهی بعلاج آن واین چنان باشد که یک روز علاج تب کنند ویک روز
علاج ریش تا بهر روز بامداد علاج ریش کنند وشبانگاه تا آخر روز علاج
تب یا بنگرند تا کدام حری ترست بعلاج آن مشغول باشد واین
تدبیرها که یاد کرده آمدست واین علاج کسانی است که روز نخست سببی
از سببهای خون از گلو برآید طبیب را باید وبحقیقت این علاج
جارح است بیمارک را از بهر آنک هرگاه که جراحت شش آماس گرفت وریم
کرد وبگشاد ممکن نیست که درست شود لکن ممکن است که اگر علاج صواب

٥١٢ کنند ریش بر یک حال بایستد وبتر نشود وچیزی دیگر از شش تباه
نکند پس علاج سیتی که اندر آن امید سلامت است آنست که روز نخست
که خون از گلو برآید ومعلوم کرده که از شش برآمدست در حال پیش
از آنک آماس کند بعلاج مشغول شوند چنانکه جالینوس میگوید از
کسانی که ایشان را خون از گلو برآمد وبرآمدن آن از شش بود هر که را
روز نخست یافتم وعلاج کردم همه شفا یافتند وهر که را روز نخست نیافتم
علاج مختلف بود وعلاج آنست که بیمار را ساکن فرمایند شد واورا از همه
حرکتها باز دارند ودر حال رگ باسلیق زنند واندکی خون بچند کرت بیرون
کنند تا خون از شش وحوالی او کشیده شود ومددی از وی دور کرده
واطراف بفرمایند مالیدن وبستن چنانکه معلوم است که شرح شاید
از سرکه ممزوج با آب بسیار بدهند تا بخورد واین سرکه از بهر آن باید داد
تا اگر اندر شش لختی خون که از جراحت جدا شده است کرد آمده باشد وفسرده
آنرا که پاک کنند واگر اندر هر سه ساعت سه بار یا دو بار بدهند
صواب باشد پس اقراص کهربا دهند اندر شراب مورد یا اقراص بسد
اندر آب باران که با آب خیار وصفت اقراص اندر قول بادین یاد کرده اند
وکشکاب دهند واندر کشکاب بجزره وحب الآس وآبی کلوکرده وسبب کلی
گرد انار نارسیده اندر زنند وروز نخست هیچ طعام ندهند بدین کشکاب
قناعت کنند واگر قوت ضعیف باشد حشوی دهند تنک از آرد جو و
آرد نخود وآرد باقلی بروغن بادام وشکر یا عسل یا اندکی نان اندر ماالعسل

٥١٣ تر کنند یا خایه مرغ نیم برشت بدهند واگر بیمار قوی باشد روز دوم
اندکی دیگر خون بیرون کنند وغذا تا روز چهارم هم ازین نوع که یاد کرده
آمدست وسینه بیمار بروغن گل چرب کنند واگر فصل زمستان باشد بروغن
ناردین که بروغن مصطکی چرب کنند وآب آبی تر کوفته وفسرده دادن خون
باز دارد وعلاجها دیگر اندر باب خون از گلو برآمدن از آنجا بر گزیند
واسفنج بسرکه وآب نیم گرم آمیخته تر کنند وبران موضع نهند که الم یافتست
صفت ضمادی که بران موضع نهند بگیرند گل داستیا وخاکی کنند وسپید
خایه مرغ بسرشند وبر سینه نهند **صفت** ضمادی دیگر آبی کلوکی
اندر شراب کلوکی بزنند وبکوبند وبران موضع نهند این تدبیرها پیش
از آن کنند که آماس کرده وذبس روز هفتم سم رونا بروغن گل وموم
تر کنند وبر نهند واگر بروغن مورد یا روغن مصطکی وشراب کلوکی
بر نهند صواب باشد وکلوکی قابض باشد واگر طبیب سبب از آن بعد
که جراحت آماس گرفته باشد وریم کرده وتب وسرفه لازم شده از جهت
کشکاب سرطان ماده اندر پختن وماده را بدان توان داشت که سوزن
را آنیشت او فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر برآید ماده باشد اطراف او
بکنند واورا با آب ونمک وخاکستر بشویند تا از شوخ ورطوبت لزج که
بر ظاهر او باشد پاک شود واگر قوت ضعیف باشد اندر کشکاب پاچه
بره وبزغاله بزنند واندر طبع نرم باشد وحاجت باشد بدانک بار گیرند
اندر کشکاب مورد دانه فرمایند بخت واگر اندر تن بیمار فضله باشد بطبیخ

خیار شنبر استفراغ کنند صفت این خیار شنبر پاک کرده هفت درم بنفشه
خشک هفت مویز دانه بیرون کرده بیست درم عناب ده عدد سپستان
سی عدد همه را اندر دو من آب بپزند تا دو بهره برود و یک بهره بماند و
بپالایند و سی درم ترنگبین پاکیزه اندر وی بجوشانند و باز بپالایند و باز
بجوشند تا بمقدار صد درم باز آید و بدهند تا بخورد صفت مسهلی دیگر
بگیرند خیار شنبر پاک کرده پنجاه درم بنفشه ده درم عناب پنجاه عدد سپستان
صد درم مویز منقی دانه بیرون کرده سی درم همه را اندر ده من آب
بپزند تا نیم من باز آید و بپالایند و نیمن باشد و چهل درم روغن بادام
بر افکنند و بجوشانند تا بقوام انگبین آید و چهل درم بنفشه خشک کوفته
و بیخته بر وی بسرشند و بکار دارند و باندازه قوت بیمار بدهند و اگر
مسهل دادن بخواهند حقنه نرم کنند و اگر دماغ گرم باشد بخارها می کنند
و می برند و از آن بخارها رطوبتی بنشیند فرو می چکد نخست رگ قیفال
باید زد پس تن پس مسهل کنند و چون تن پاک کرده باشند داروهای پاک
کننده و رویاننده دهند و اشامیدنیها کشکاب و آرد باقلی و نشاسته و
کثیرا و مغزها نرم آنی سازند گوشت بره پاک کرده اندر پزند و روغن
مغز کدو وی شیرین بر افکنند و بدهند با شکر یا نی شکر روا باشد
و اگر اندر سینه تب بسیار باشد اشامیدنیها از کرنج و آب سوسن
سازند یا از کاورس پوست کنده و آب سوسن و تخم خیار و شکر دهند
کر با انگبین و حب السعال بکار دارند و علاجها که اندر باب سرفه تر یاد کرده

آمدست بر کرینند و بکار دارند و بجای آب آب باران دهند و اگر
پیش از طعام اندر کرمابه شوند روا باشد و دماغ قوی کنند تا بخارها
کمتر پذیرد و نزله باز دارد و تن پس ما که اندر باب نزله و زکام یاد
کرده آمدست و اگر اندر سینه خشکی باشد و آواز گرفته تر باشد هر بامداد
یک وقیه لسان الحمل کوفته و فسرده با دو مثقال روغن بنفشه کر روغن
مغز کدو بدهند و از پس سه ساعت کشکاب دهند سرطان اندر وی پخته
با بنفشه پرورده و روغن بادام و وقت خواب اسبغول و صمغ عربی
و گل ارمنی و اگر گل ارمنی با لعاب دانه آبی که با آب باران میدهند
سخت صواب باشد از بهر آنکه گل ارمنی ریشهای شش را خشک کند و بی
پایند و هر گلی که شوره باشد بدین کار سود دارد و مگر که دم زدن تنگ
شود و چون دم زدن تنگ شد گل نباید خورد صفت لعوقی که
خشکی بر و سینه را نرم کند بگیرند آرد باقلی سپید کرده پانزده
درم نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی پنج درم مویز دانه بیرون
کرده بیست درم مویز با روغن بنفشه که با روغن بادام بپزند و
مغز بادام و دیگر مغزها جداگانه بکوبند و داروهای خشک بکوبند و بپزند
و مغزها را با این مویز بکوبند و بسرشند تا همه یکی شوند پس داروهای
دیگر بران بسرشند مالحیی سخت پوسته اندر دهان میدارد و اگر
دماغ گرم باشد از دماغ حری بر شش فرو می چکد این لعوق دهند
صفت لعوقی بگیرند تخم خشخاش سپید بیست درم تخم خشخاش سیاه

ده درم تخم سوسن پاک کرده و کوفته و بیخته سی درم دانه آبی و تخم خطمی
از هر یکی پانزده درم کثیرا ده درم صمغ پنج درم همه را یکشبانروز اندر
آب باران تر کنند پس با آتش نرم بپزند تا یک نیمه آب برود و بپالایند و
یکمن سپید و نیمن نابرده استار لعاب اسبغول اندرین آب کنند و به
قوام آرند و اندر بعضی نسخها سپید نیمن است و انگبین نیمن بامداد ازین
لعوق مقدار ده درم با کشکاب بدهند تا آن خلط تیز را که از سر فرود
می آید باز دارد صفت حبی که بشب اندر دهان دارند بگیرند دانه آبی پوست
باز کرده پنج درم کثیرا و صمغ عربی از هر یکی سه درم تخم خیار و تخم کدوی پاک
کرده از هر یکی هفت درم رب سوسن پنج درم همه را بکوبند و بلعاب دانه
آبی بسرشند و حبها کنند و اگر ماده اندر سینه و شش باشد دشوار بر آید
شراب روفا دهند صفت شراب روفا عناب سی عدد سپستان پنجاه
عدد پر سیاوشان پنج درم بیخ سوسن نیم کوفته ده درم مویز دانه بیرون
کرده بیست درم انجیر بستی پنج عدد همه را اندر دو من و نیم آب بپزند نیک
تا بمقدار نیمن باز آید و بپالایند این مقدار اندر سه روز با بنفشه پرورده
بدهند و طعام سبوس آب بدهند یا بابید و روغن بادام و از افیون
و تخم خشخاش و دیا بود اگر نزله را باز دارد پرهیز کنند از بهر آنکه این
جنسها ماده را اندر سینه سطبر کند و از بر آمدن باز دارد صفت
حبی که اتش بها را از سینه و از ریه کمتر کند و ریش را خشک کند بگیرند
سقوطری با آب باران سسته و تر بد سپید تراشیده کوفته و بیخته از

هر یکی چهار دانگ رب سوسن نیم دانگ کثیرا دانگی حب کنند چنانک رسمست
و اگر کسی را طبع قوی تر یا ضعیف تر باشد طبیب این داروها می فزاید و
میکاهد بحسب حاجت و اگر با نیم خون از گلو بر آمدن گیرد علاج آن
از بابی که انواع خون بر آمدن گیرد یاد کرده آمدست بکنند صفت
قرصی که اندرین وقت سود دارد بگیرند گل مختوم سه درم گل ارمنی و نشاسته
و گل سرخ از هر یکی چهار درم کهربا و حب الآس از هر یکی پنج درم
تخم خرفه و سرطان بحری بریان کرده از هر یکی هفت درم سنبل و کثیرا و طباشیر
و شادنج مغسول از هر یکی پنج درم صمغ عربی هفت درم رب سوسن
پنج درم همه را بکوبند و بپزند و با آب بنفشه تر بسرشند و قرص کنند
هر یک دو درم هر بامداد یک قرص با آب باران خیار بدهند و غذا
برگ و ساق خرفه و برگ لسان الحمل بروغن تخم کدو و روغن بادام
و بجای آب آب باران دهند یا آب جوی را بجوشند و صمغ عربی و
گل ارمنی و طباشیر در افکنند و بدهند و انرا که اندرین علت
خشکی بر اندامها مستولی کرده شیر و دوغ دادن سخت سودمند
باشد از بهر آنک شیر سه جنس است آبست و روغن و پنیر قوت آب
زداید ریش را بزداید و پاک کند و روغن غذا دهنده است خشکی
زایل کند و تری باز دارد و اخلاط بد را معتدل کند و پنیر از جهت
لزوجت او هم غذا دهد و هم تغریه کند یعنی ریش را همچون سریشم
باشد و بر روایت خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید هر کجا که بخشک

کردن ریش حاجت کمتر است خداوند این علت را شیر دادن سخت نافع است
و میگوید بهترین شیرها شیر زنان است و از آن گذشته شیر خر و از آن گذشته
شیر بز خاصه که اندر شیر من مصطی است و کسانی را که شیر زنان باشد از پستان
باید که خورند و اگر شیر یکوزن بسنده نباشد از دو زن خورد یا از سه زن
و آن زن که شیر او دهد طعامهای بسندیده باید که بخورد و شیر او پاک
و پسندیده باید و زن تندرست و بسیار خون و گوشت آلود باید نه
پیه آلود و جانوران دیگر که شیر ایشان خواهند داد علف ایشان برگ لسان
الحمل باید و لبلاب و اطراف رز و درختی کرا و را اتباری العوسج گویند
و برگ سیب و آبی و امرود یا اندر شیر ایشان قوت قبض و رویانیدن ریش
تمامتر باشد و اگر مقصود زدودن ریش باشد علف ایشان حاشا باید
و جنین قوتی و طلحسقوق و نباتها که آن را سری بشکند از روی شیر اندک
بدید آید خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید اندر شیر دادن همه شرطها باید
بجای آورد و اگر یک شرط خطا افتد و پاک کرده شرطها آنست که بیمار را
تب نباشد و اگر شیر خورد بز جوان باید و از وقت زادن تا این وقت
که شیر او دهند تا چهار ماه یا پنج ماه گذشته باشد و قدحی که شیر اندر وی
دوشند بجند کرم و شسته و پاک کرده باید با سقصا تمام و دیگران
گفتند اگر قدح از سیم باشد یا از سپید روی یا از آبگینه یا قدحی باشد که
رنگ دارد یا شستن زود پاک شود و در آن حال که شیر دوشند خر
بنزدیک بیمار باید آورد تا در حال که بدوشند بخورد و در آن وقت

که شیر میدوشند قدح اندر میان آب گرم باید که نهاده باشد و این چنان
باشد که اندر قدحی یا اندر طغاری بزرگتر آب گرم باشد و این قدح اندر آن
آب نهاده باشد و روز نخست مقدار نیم سکره شیر بیش ندهند و مقدار
آن بوزن آن پانزده درم باشد و روز دوم دو بار چندان دهند
و بنگرند و اگر روز نخست که شیر خورد طبع اجابت نکرد و باشد روز دوم شیر
با شکر دهند و روز سیوم هم بدان مقدار که روز نخست داده اند ابتدا
کنند مثلا روز نخست پانزده درم داده اند و روز دوم سی درم و روز
سیوم چهل پنج درم دهند و بدین اندازه می فزایند و اگر طبع اجابت نکند
دو دانگ نمک هندی و نیم درم نشاسته یا یک درم اندر شیر حل کنند و بدهند
و هر روز شیر میفزایند چنان که یاد کرده آمد اگر بار روز ششم طبع نرم
نشده باشد سه سکره شیر و مقداری شکر و دو دانگ نمک هندی و
یک درم نشاسته و پنج درم روغن بادام همه را بیامیزند و بدهند اگر
فرو از سه مجلس اجابت کند پس از آن شیر نهادهند در جمله طبع را چنان باید
داشت که اندر شبانروزی بیش از سه مجلس و کم از دو مجلس اجابت نباشد
و فربه تر شیر تر سه سکره برادر دهند و استاد احمد فرج رحمه الله از مرکبات
خویش آورده است که مقدار شیر وزن نیمی باید و میگوید هر گاه که شیر
دهند شیر تنها دهند و هیچ طعام دیگر ندهند و میگوید این جانور را
که شیر او دهند بکوه اندر باید داشت تا گیاه کوهی خورد و آب باران باید
داد و اگر نباشد آب چشمه و اگر بیمار نیز بر کوه باشد صواب تر و کوه آن

باید که بروی باز کمتر آید تا هوای او خشک تر باشد و هر گاه که منفعت
شیر تمام شد سه هفته شیر دهند و شیر بز را صواب آن باشد که با آب
بیامیزند و سنگتاب کنند تا پخته شود و آن آب از وی برود و این سنگ
بآب کرده بهتر از آن باشد که بخار و اگر سرفه صعب شیر یک درم کثیرا دهند
که العوقی که بیشتر یاد کرده آمدست و اگر طبع شکسته باشد و بیمار که نفث
حاجت آید شیرها طراوت دهند و اگر معده ضعیف باشد یا رنج و
کرو یاد هند و آنرا که تب گرم دارد دوغ دهند و خداوند اسهال را نیز دوغ
آهن تاب کرده شود بدین ترتیب باید داد دوغ را صافی بپالایند تا اسکه
پاک از وی جدا شود و بجایگاه معتدل بنهند یک شب و باید ادانرا بجنبانند
نیک تا آب که از وی جدا شده باشد و بر سر ایستاده تا آنچه غلیظ تر است
آمیخته شود پس نان سمید برا رده درم خرد کنند و سی درم دوغ
ترش بر آن کنند و بنهند تا آغشته شود و بدهند تا بخورد روز دوم
از نان یک درم کم کنند و دوغ ده درم زیادت کنند همچنین هر روز یک درم
نان کم میکنند و ده درم دوغ را زیادت میکنند تا نان نماید پس درست
بر گردانند و هر روز یک درم نان زیادت میکنند و دوغ ده درم میکاهند
تا دوغ و نان بر مقدار روز نخستین باز آید و چون منفعت آن بدید آید
اگر خواهند که یکروز دیگر هم برین ترتیب بدهند صواب باشد و آنرا که تب
کهن کرده و تری اندر شش بسیار باشد و حرارتی و خشکی غالب نباشد اگر یک
گلنجر قطران بدهند تنها که با انگبین سود دارد و اگر اندک بار دو دهند همچنین

باشد و اگر حرارتی باشد و از داروهای سرد منفعت نیاید و اردها
زاینده تر سد این لعوق بسازند و بدهند صفت لعوق شش
روباه خشک کرده و تخم بادیان و بیخ سوسن و پرسیاوشان بکوبند و
بیزند و از شکر جلابی سازند بقوام انگبین و داروها بدان سرشند
و هر بامداد یک کفجه بدهند خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید از چنین ها
کرس بسیار کس آزموده ام و سودمند یافتم گلشکر تازه که اندر آن سال
کرده باشد هر روز چندانکه توانند بخورند و اگر نان گلشکر خورند هم
صواب باشد و میگوید زنی را دیدم که این علت بر وی دراز گشته بود
و دل از خویش بر داشته و مرگ را ساخته او را بگلشکر علاج کرد
شفا یافت و کوشید و باز آمد و فربه گشت و میگوید شوام گفت کرچه مبلغ
گلشکر بر وی داد بر سبیل استوار بدارند و طعام با این علاج دراج باید و طیهوج
و تذرو و کبک و گنجشک و قنبره همه بریان کرده یا خشک تر باشد و پاچه
و ماهی بریان کرده نه بروغن سره باشد و اگر چیزی اشامیدنی خواهد
با عسل خورد و بجای آب آب باران خورد و اگر درین میان تبی و حرارتی
بدید آید کشکاب دهند و اندر کشکاب سرطان اندر پزند و اشامیدنها از
عدس و نشاسته و کشک جو انگاورس سازند و اگر هم تب نباشد کهنه و
ملیون بخته روا باشد و ماهی شور گاه گاه خوردن روا باشد لکن اگر
ریشی بلند باشد چیزهای شور زیان دارد و آنچه یاد کرده آمد از تن تب
شیر دادن و مقدار وزن آن حکایت سخن گذشتگان است و اولیتر آنست

که نگاه کنند تا چه مقدار می گوارد اعتماد بران کنند و نخست از اندکی آغاز کنند
و بتدریج میفزایند و بران مقدار که می گوارد قرار دهند جرا انچه در کتابها
یاد کرده آمد مراني است اعتماد بر مشاهده باید کرد و آنرا که تب سخت آید نشاید
نشاید داد اگر دوغ دهند روا باشد و همه شرطها بجای باید آورد و انچه
اندر معنی طبع نرم داشتن حکایت کرده آمدست در حق همه بیماران اعتماد بران
نشاید کرد اعتماد بر قوت باید کرد و احتیاط باید کرد تا بسبب نرمی طبع قوت
ساقط نشود خاصه اگر اندر تن فضل نباشد و اگر اندر میان شیر دادن تب
بدید آید قرص کافور باید داد و شیر باز باید کرد و اگر نرمی طبع پدید شود
سفوف الطین و شراب مورد باید داد صفت سفوف الطین صمغ عربی
و طباشیر و گل ارمنی و حب الآس از هر یکی ده درم کندر بو سیا وشان از هر یکی
پنج درم صفت قرص کافور تخم کدو شیرین و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم آبی
پاک کرده از هر یکی پنج درم گل سرخ سه درم صمغ بادام و صندل سپید و کثیرا
و نشاسته از یکی دو درم رب سوس و طباشیر از هر یکی سه درم تخم کسنیز یکی درم
کافور نیم درم بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند باب پانزدهم
از گفتار هفتم اندر علاج ذات الجنب آماسی است گرم و دردناک اندر نواحی سینه
اما اگر آماس اندر عضلهای سینه باشد خاصه عضلهای زاندرونین آنرا شوصه خوانند
میگویند و اگر در غشا باشد که زاندرون سینه بران پوشیده ست و سینه را
همچون بطانه است یعنی آستری آنرا برسام گویند یعنی آماس سینه سام آماس
است و بر سینه و اگر اندر حجاب باشد که میان احشا بر سوین و فروسوین

ایستادست آنرا ذات الجنب گویند و بسیار باشد که اندر جگر اماسی گرم افتد
و معالیق او کشیده میشود و درد آن بحجاب باز میرسد و نفس تنگ میشود
و بیمار و طبیب هر دو بپندارند که ذات الجنب است از بهر آنک هم چنان اندر ذات
الجنب تب و سرفه و تنگی نفس باشد اندر آماس جگر نیز باشد و اماس جگر را ذات
الکبد گویند و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد بستر یاد کرده آمد انشاء الله
تعالی و اسباب ذات الجنب چهار نوع است یکی نزله که از سر بکتفها فرود آید
دوم آب سرد سخت خوردن و اندر هوای سرد مقام داشتن تا بدان سبب
مادتها اندر سینه و حجاب باز ماند سیوم شراب صرف بسیار خوردن تا بدان
سبب اخلاط در حرکت اند و رگها ممتلی شود چهارم طعامهای غلیظ که خلطها
غلیظ کند خوردن چون قیط و گوشت گاو و مانند آن تا بدان سبب ماده
غلیظ اندر رگها بماند و الم آن اندر سر پستانها و پهلوها پدید آید و ماده
این علت اندر بیشتر حالها صفرایی خالص باشد و خون که صفرای و بدین
سبب است که اندرین علت تبها بنوبت غب گرمتر شود و هم بدین سبب
است که مردم بلغمی را و کسانی را که از معده ایشان آروغ گوینده ترش
بر آید این علت نباشد یا انکه گاه باشد که بلغم شود و عفن گردد و دیر تر
زایل شود و تب آن همچون تب بلغمی باشد و گاه باشد که سودا اندر تن گرم
شود و ذات الجنب ازوی تولد کند و این بادر عسر باشد و این علت
اندر فصل خریف و اندر زمستان و اندر شهرهای سرد شمالی بیشتر افتد
و اندر شهرهای گرم جنوبی و هوای جنوبی و اندر تابستان کمتر افتد

لکن هرگاه که تابستان جنوبی و بارنده باشد و فصل خریف هم چنان جنوبی
و بارنده باشد اندر آخر خریف این علت بسیار افتد در جمله هرگاه که از
پس باد جنوب و باد شمال آید و ناگاه برهم زنند این علت بسیار افتد
و پیران ذات الجنب کمتر افتد دشخوار از وی خلاص یابند از بهر آنک ماده علت را
حرارت پیران پخته نشود و بقوت ایشان بر نیوفتد و اگر زنی آبستن را
این علت افتد هلاک شود و حال این علت همچون حال آماسهای دیگر باشد
و حال همه آماسها از سه بیرون نباشد یا بتحلیل زایل شود یا ریم کند یا صلب
گردد بدین سبب حال این علت همچنین از سه بیرون نباشد لکن نادر باشد
که صلب شود بیشتر یا بتحلیل زایل شود یا ریم کند و انچه ریم گردد بضرورت
باید که پخته شود و بگشاید تا پاک شود و چون گشاده شد از سه حال بیرون
نشود یا بعضوی دیگر اندر آید و بگذرد و پاک شود تا بدان عضو
که اندر آید انجا علتی دیگر تولد کند یا بظاهر و بجایگاهی خالی میل کند و
آماس و خراجی تولد کند و اما انچه بعضوی دیگر اندر آید و بگذرد و پاک
شود باز بدان عضو که اندر آید انجا علتی دیگر تولد کند از راه طریق
پیش نیست یا بگذرهای دم زدن بگذرد و به شش اندر آید و از ان راه
پاک شود یا برگهای باریک که بر کاجوف پیوسته ست بگذرد تا بخون اندر
آید و باد رار بول پاک شود یا بجانب رودها میل کند و بطریق اسهال پاک
شود و چگونگی میل کردن آن بطریق ادرار بول و اسهال بشرح اندر باب ذات
الصدور یاد کرده است و انچه بعضوی دیگر آید و اندر ان علتی دیگر تولد

کند و برین گونه باشد و گاه باشد که بجانب دماغ برآید و بیماریهای
دماغی و سرسام و اخلاط ذهن تولد کند و گاه باشد که ذات الریه
تولد کند از بهر آنک ماده به شش اندر آید و پاک بیرون نشود بسبب
ضعیفی قوت یا سببی دیگر و انجا بماند و آماس کند و گاه باشد که
بمیانجی ذات الریه بعلت سل ادا کند و گاه باشد که بسبب بسیاری
ماده که بسبب ضعیفی قوت ماده اندر گذرهای دم زدن بماند و خناق
کند و گاه باشد که ماده بجانب دل میکند و خفقان و غشی آرد و
گاه باشد که ماده اندر عصبها افتد که بدو پیوسته است و تشنج کند و
این زود هلاک کند و انچه بظاهر میل کند و از وی اماس و خراج تولد
کند چنان باشد که ماده بجایگاه نرم و خالی میل کند چون بس گوش و
بیغولهای ران و انجا خراجی و آماسی پدید آید و بباید دانست که
بسیار باشد که ماده علت سخت تیز باشد یا سخت بسیار پیش از انک
پخته شود طبیعت از بیطاقتی آنرا دفع کردن گیرد و بسیار باشد که
سبب این دفع حرکتی قوی باشد چون حرکت قی یا حرکت خشم و مانند
آن و این انواع دفع ستوده نباشد بلک با خطر باشد علاماتها
علاماتها ذات الجنب نفس تنگ و صغیر و متواتر است و تمدد زاندرون
پهلوها و درد خلنده حاصر بوقت نفس باز کشیدن و تب لازم و
نبض صلب و نشاری و سرفه خشک اندر اول بیماری اما سبب تب اماس
است و سبب تنگ نفس فسردن آماس و سبب تمدد بسیاری ماده و

خلیدن سترى ماده وسبب سرفه خشک خامی است وسبب صلبی نبض شدت حرکت
غشا وحجاب اندر آماس اگر اندر اول بیمارى بسرفه رطوبتی برآمدن آغاز
کند وبآسانی برآید وامید سلامت باشد وزود گذشتن بیمارى باشد
وبرآمدن این رطوبت را بسرفه بیمارى بتازى نفث گویند خاصه اگر بختگی
وامید آن اندر وى بدید آید یا رنگ بکرها بیده باشد تا چیزى باوى
آمیخته نباشد نفث گویند وامید بختگی واثر آن دورى آن باشد که
بآسانی برآید واز برآمدن آن آسایش باشد وان ماده بیمارى باشد
که از موضع آماس می برآید وبرششش می درآید ونشان آن باشد که
ماده زود بخته خواهد شد وهم برین طریق بتحلیل پاک خواهد شد واندر
ذات الجنب خالص ضربان نباشد واز بهر آنک اندر جایگاه علت شریانها بسیار
نیست واندر برسام این علامتها همه باشد وعلامت خاص او آنست که
درد وتمدد بجز برآید واندر شوصه هم این علامتها باشد وعلامت خاصه
او آنست که درد وتمدد وخلیدن اندر پهلوها سینه باشد ودرد بسوى
پشت بن یوشانه دست باز دهد ودر ذات الجنب بشراسیف برآید
وتنگی نفس کمتر از تنگی ذات الجنب باشد وگاه باشد آماس شوصه اندر
عضلهاى بیرونین بود یا اندر غشاى بیرونین که بر استخوان سینه بود
است واین آماس گاه باشد که بظاهر نتوان دید لکن درد این همه
اعراض کمتر از اعراض برسام وذات الجنب باشد ونفث نباشد وگاه
باشد که آماس بخته شود وبسوى ظاهر سر کند وگاه باشد که طبیب را

حاجت افتد وبرآمدن وشکافتن بسیار باشد که اندر آخر ذات الجنب
اعراض سرسام بدید آید چون خفقان وهذیان وتواتر نفس وبیکی
وغشی وتاسه وقی صفراى وسوزانی تب بیحد نزدیک دد وفرق میان
ذات الجنب وسرسام آنست که اندر ذات الجنب این اعراض آخر بدید آید
ودم زدن از اول علت بدم زدن طبیعی نزدیک باشد پس متواتر
شود واندر ذات الجنب احوال چشم بسلامت باشد واندر سرسام نخست
چشمها سرخ گردد ورگهاى او ممتلی وبرخواسته شود وسیاهی چشم
ببالا برکشیده شود ونبض سرسام عظیم باشد ونبض ذات الجنب
صغیر وفرق میان ذات الجنب وذات الریه آنست که نبض خداوند ذات
الریه موجی باشد ودرد وتنگی ونفس بیش از تنگی نفس ذات الجنب باشد
وعلامتهاى دیگر که اندر باب ذات الریه یاد کرده ام سست ظاهر باشد
وفرق میان ذات الجنب وذات الکبد آنست که خداوند ذات الکبد
زرد روى وبد رنگ باشد وگاه گاه بسرفه واندر پهلوى راست المی و
گرانی یابد ودرد خلیده نباشد وباشد که زبان سیاه گردد وبول غلیظ
باشد چون بول خداوند استسقا واگر آماس اندر جانب فروسوین باشد
نفس تمام برکشیدن دشخوار باشد وبدان ماند که چیزى گران از
پهلوى او آویخته است وذات الجنب که از جانب چپ باشد بسبب نزدیکی
دل تب آن گرمتر وتاسه ناک تر وخطرناک تر واعراض صعب تر باشد
لکن هم بسبب نزدیکی بحرارت دل امیدوار باشند که زودتر بخته شود

بر تحلیل پاک گردد وانچه اندر جانب راست باشد بسبب دورى از دل
اعراض وتبهاى آن ساکن تر باشد واگر نفث خداوند ذات الجنب خون
باشد کار او مشکل بود همچون کار خداوند استسقا که با تب بود از بهر
آنک استسقا را علاجهاى خشکی وگرمی کننده باید وتب را علاجهاى
ترى وسردى کننده همچنین نفث خون را علاج قابض باشد وذات
الجنب علاج نرم ومحلل باید وبول سرخ وناهموار وتیره دلیل آن
باشد که اندر دماغ حرارتی عظیم است واز علامتهاء بد باشد وپراکنده
وسخت زرد بد باشد واگر اندر تب گرم وسوزان اطراف سرد باشد
ودرد بسوى پشت باز میدهد اگر بدان جانب که آماس است بجنبد درد
زیادت شود این همه علامتها ناستوده است واگر اندر آخر ذات الجنب
وذات الریه اسهالی بدید آید علامت آن باشد که جگر ضعیف شده خاصه
اگر تنگی نفس وتاسه وتب بدان زایل نشود یا بیشتر از آن اهلاک شود و
اگر در اول بیمارى اسهال افتد سودمند باشد واگر اندر حوالی شراسیف
سیف وفروسوى آن اختلاجی بدید آید علامت حرکت ماده باشد واندر
بیشترى جایگاها حرکت آن بسوى بالا باشد وهم سرسام واختلاط عقل
باشد بسبب مشارکت حجاب با دماغ واگر آماسی بیلخراجی از ماده ذات
الجنب وظاهر تن بدید آمده باشد سکبار بیش بازگردد پی آنک تب زایل
شود بالعتی شکو برآید وتمام دلیل آن باشد که ماده پیش بازگشت و
هلاک نزدیک است ونفث خام ولزج وسرخ وسیاه وتیره واندک ودیر

سخت بد باشد دوم آنک ماده اگرچه بسیار باشد خشک ولزج وعسر باشد
سیوم آنک آلت دردمند باشد چهارم آنک قوت ضعیف باشد پس
هرگاه که طبیب نفث اندک بیند باید کرد تا ازین کدام باید اعتماد بر آن کند
وبسیار باشد که سبب خشکی ولزجی ماده اندر قصبها شش سده تولد
کند ودم زدن دشخوار گردد وهواى درد وسوخته بدل وشش اندر باز
ماند وتب بدان سبب تیزتر شود وبسبب تیزى تب نفس متواتر شود
وبسبب تواتر نفس ماده عسرتر ولزج تر شود ولزوجت سده میفزاید واز
سده حرارت میفزاید واز حرارت تواتر نفس میفزاید واز تواتر نفس
لزوجت میفزاید ونوعی ذات الجنب که دم زدن آسان باشد ونفث نیز
نیکو بود وبآسانی برآید لکن درد بسوى پشت بیرون میدهد واین درد
پشت بدان ماند که بچوب زده باشد وبول باخون وریم آمیخته ازین نوع
خلاص کمتر باشد ومیان روز پنجم وهفتم بکشد واندکی باشد که تا چهاردهم
روز برآرد وبیشترى اگر از هفتم اندر گذرد وسلامت باشد ونوعی دیگر
که میان هر دو کف سرخ گردد وکتفها گرم شود وخداوند علت نشسته شکل
بود اگر شکم او گرم شود واجابتی کند زود هلاک شود واگر روز هفتم
بگذرد بر بهى ورستگارى چنان باشد که نفث بسیار گوناگون برآید و
درد سخت شود روز سیوم یا بمیرد یا برهد ونوعی دیگر هست که با تمدد یکی
ودردى باشد یا ضربان از چنبر گردن تا ساق ودلیل صافی باشد ونفث
نباشد برق باشد این نوع نیز سخت باشد وعلامت آن باشد که ماده

روی بالا دارد و اعراض سرسام پدید خواهد آمد اگر از روز هفتم اندرگذرد
بترسد و بباید دانست که ذات الجنب بعضی زودتر پاک شود و بعضی دیر
تر و هرچه ماده کمتر باشد زودتر پخته شود و زودتر پاک شود خاصه اگر
مزاج و قوت و فصل سال و عمر مساعد باشد اما آنچه سخت زود خواهد پخته
زود پاک خواهد شد از روز نخست رطوبتی رقیق خام برآمدن گیرد و
امید آن پدید آید که روز چهارم پخته شود و از آن روز که نشان پختگی
پدید آید تا هفت روز پاک شود و اگر این رطوبت که یاد کرده آمد روز نخست
برآمدن آغاز نکند لکن پیش از روز چهارم یا روز چهارم برآمدن آغاز
کند امید باشد که روز هفتم اثر پختگی پدید آید و از آن روز که اثر پختگی
پدید آمد تا چهارده روز پاک شود و اگر اندرین مدت پاک نشود ریم
کند و سبب پاک شدن اندرین مدت بسیاری ماده باشد و ضعیفی قوت
و اگر تا روز هفتم پخته نشود یا هیچ رطوبتی و نفثی پدید نیاید بباید دانست
که علت دراز خواهد گشت و مدتی دراز تا پخته شود و نفث و پاک شدن
آن اندر مدت چهل روز که شصت روز باشد و قوت بیمار چندین روز
پای نتواند داشت و پیش از آن ضعیف گردد و بیشتری اندر چهارم شش ماه
پس اگر قوت قوی باشد و شهوت معتدل و خواب و دم زدن هموار
باشد و دلیل نیز خوب باشد علت دراز گردد با آخر ریم کند و هر نفثی
که از آن روز که برآمدن آغاز کرد اگر تا چهل روز پاک نشود ریم کند و
هرچه ریم گرد احوال آن باشد که اندر باب سل و ذات الریه یاد کرده آمده است

پاک شدن دیرترین از ذات الجنب تا چهارده روز باشد که تا بیست
روز پاک شدن زودترین از ذات الجنب قوی تا چهل روز باشد که تا شصت
روز لکن قوتها اندرین مدت هلاک شوند و علامتها ریم کردن آنست
که درد سخت تر شود و نفس تنگ تر و تب سوزان تر و قوت ضعیف تر
و زبان درشت و دهان خشک شود و شهوت باطل گردد و بیخوابی و شیا
گفتن پدید آید و گرانی اندر پهلو یافته شود پس از آنکه ریم تمام کرد
تب و درد سرساکن تر شود و گرانی پهلو زیادت شود و نزدیک گشادن
نبض عریض گردد و تب سخت گیرد و سخت بگزاند و بگشاید و گاه
باشد که سبب سوزانیدن ریم تب سوزان باشد و اگر اندر مدت چهل
روز پاک نشود باقی قوت ضعیف با امید شود و تن کاهش گیرد و سل
باز گیرد و هرچند که تب گرم تر باشد آماس زودتر پخته شود و زودتر
بگشاید و هرگاه که اندر نفث و اندر دلیل و غیر آن نشانها ستوده تر یافته
باشد اگر پس از آن اعراض هایل پدید آید سبب آن اعراض اندر بیشتر
حالها ریم کردن آماس باشد و هرگاه که نفث و اسهال و نفث درد
و اعراض دیگر زایل شود اگر قوت قوی باشد و نشانهای سلامت ظاهر
بود آماس ریم کند و بذات الریه باز گردد و اگر قوت ضعیف باشد
و نشانهای بد ظاهر بود زود هلاک کند و آنرا که بذات الریه باز
گردد و اگر قوت ضعیف باشد نخست غشی افتد و رخساره سرخ
شود و سر انگشتان گرم گردد و آنرا که ذات الجنب ریم کند و بگشاید

و ریم اندر فضای سینه افتد بیمار چند روز بندارد که بهتر است پس بتر
شود و اگر ریم بسیار باشد و قوت ضعیف باشد تب گرم تر شود و
بآخر هلاک کند آخر خدا وند ذات الجنب را تمدد پهلو زیادت شود
و نفس متواتر گردد و قوت ضعیف باشد نشان غشی باشد و اگر تواتر
کم از آن باشد که ذات الجنب واجب کند از سر بیرون نباشد یا سبات
آرد یا تشنج یا آماس دیر پخته شود اما سبب سبات و تشنج بخارهای تر باشد
که بدماغ برشود چه اگر ماده تر بودی و بر وی غالب نبودی تواتر نفس
و نبض زیادت بودی اگر دماغ ضعیف ماده را قبول کند و دفع نتواند کرد
اندر سبات افتد و اگر دماغ قوت آن دارد که ماده را از خویشتن دفع
کند بتشنج باز گردد و اگر ماده بس غلیظ باشد انتقال نکند لکن دیرتر پخته
شود و اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفثی تمام برده باشد ساکن گردد
بباید دانست که ماده بطریق ادرار بول یا بطریق اسهال دفع خواهد شد
پس اگر اندر بول و براز آثار آن ظاهر نشود تامل باید کرد اگر اندر عضلهای
شکم و اندر شراسیف حرارتی و گرانی پدید آید نشان آن باشد که اندر
بیغوله ران یا بر ساق آماسی و خراجی خواهد کرد و اندرین امید سلامت
باشد و بقراط اندرین وقت بطریق استفراغ میفرماید کرد و اگر تنگی نفس
و آماس زیادت شود و اندر پستانها و اندر چنبر گردن حرارتی و گرانی پدید
آید نشان آن باشد که ماده بر بالا میشود و آماس و خراج اندر پس گوش
خواهد کرد پس اگر ماده تر باشد و ازین نشانها چیزی پدید نیاید و ماده

از دماغ دفع نشود سرسام و اعراض آن پدید آید و هلاک کند علاج
بباید دانست که علاج ذات الجنب خونی و صفراوی یکی بیکدیگر نزدیک است لکن
اگر خون غالب بود نخست رگ باسلیق باید زد و روز نخست که هنوز
ماده اندر حرکت باشد و قرار نا گرفته از جانب مخالف باید زد یعنی از دستی
که برابر علت باشد تا ماده را از آن سوی دیگر کشد و اگر یکشبانروز
گذشته باشد و ماده قرار گرفته از آن دست باید زد که علت سوی او
باشد و اگر قوت بیمار قوی باشد خون چندان بیرون باید کرد که رنگ خون
بگردد از بهر آنکه خون سیاه اندر حوالی این آماس باشد و اگر خواهند که
قوت را نگاه دارند بدو دفعه کرده دفعه بیرون کنند و اگر صفرا
غالب بود نخست تدبیر اسهال صفرا باید کرد بمطبوخ خیار شنبر که حقنه
نرم و بعضی طبیبان اهل معرفت گفته اند اگر چه ماده علت صفرا بود
صواب تر آنست که نخست رگ زنند از بهر آنکه رگ زدن ایمن تر از
مسهل دادن است چه ممکن است که مسهل اجابت نکند و اخلاط را بجنباند
و اضطرابی تولد کند و اولیتر آنست که موضع درد نگاه کنند اگر درد
با استخوان سینه و چنبر گردن می برآید رگ زدن صواب تر و اگر بشراسیف
فرو میدهد مسهل صواب تر باشد از بهر آنکه رگ باسلیق از این
موضع خون اندک کشد و روز نخست و روز سیوم یا از استفراغ
فارغ شدن شربت شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند با آب آمیخته
که جلاب رقیق دهند و اگر تشنگی غالب بود آب خربزه هندو و سکنگبین

که پس ترش نباشد با آب آمیخته که با آب خوردن هند وصواب باشد و از پس استفراغ هر بامداد بنفشه پرورده اندر جلاب کدازند و روغن بادام برافکنند و بدهند یا کشکاب دهند و اندر کشکاب عناب و سپستان و بنفشه اندر پزند و با شکر و روغن بادام بدهند **صفت** شرابی که هر بامداد بدهند بگیرند بنفشه تازه نیم دانگ آبی شیرین ده درم کثیرا بیست درم تخم خطمی پانزده درم اسبغول ده درم همه را اندر پنج من آب ترکنند یکشبانروز پس باتش نرم بجوشند تا نیمه باز آید و بپالایند و یک من شکر برافکنند و بقوام آرند و نزدیک من اولیتر آنست که این اخلاط بی کثیرا و بی اسبغول بپزند و اسبغول را جدا گانه لعاب بگیرند و کثیرا جدا گانه بکوبند و چون دیگر اخلاط را پخته باشد و پالوده و شکر بر افکنند و کفک بردارند و لعاب اسبغول با وی بیامیزند و کثیرا اندروی پراکنند و بیامیزند و بقوام آرند از بهر آنک کثیرا و لعاب اسبغول در پالوده شود و اگر تخم آبی را و تخم خطمی را همچنین جدا گانه لعاب بیرون کنند پس با وی بیامیزند همچون لعاب اسبغول صواب باشد شربت هر بامداد بیست درم با چهار درم روغن بادام **صفت** شرابی دیگر بگیرند آب انار شیرین یک من آب بی شکر یکمن هر دو را بپزند تا بر نیمه باز آید و نیم من شکر برافکنند و بقوام آرند و همچون آن شراب دیگر بکار دارند **صفت** شربتی دیگر بگیرند بنفشه خشک سی درم عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد میویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد

تخم خطمی اسبغول تخم آبی کثیرا از هر یکی ده درم فلوس خیار شنبر پاک کرده بیست درم شکر طبرزد پنج من بپزند همچون شراب دیگر شربت بیست درم با روغن بادام **صفت** مطبوخ مسهل بگیرند عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه ده درم فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین سی درم بپزند چنانک رسمست و بپالایند و بدهند و اگر خواهند که قوی تر باشد سه درم لسان الثور یا پنج درم اندرین مطبوخ زیادت کنند و اگر صفرا سخت غالب نباشد ده درم بیخ سوسن مقشر هم اندرین مطبوخ زیادت کنند و سه درم تربد تراشیده و نیم کوفته و اولیتر آن باشد که بیخ سوسن و تربد اندر مسهلی کنند که پس از آن دهند که بعضی بپخته آمده باشد و اگر بیمار مسهل را کاره باشد سه درم لسان الثور کوفته و بیخته اندر جلاب کنند و بدهند و از پس روز چهارم از بعضی پخته آمده باشد اندرین شرابها که پیشتر یاد کرده آمدست پرسیاوشان و بیخ سوسن مقشر زیادت کنند از هر یکی ده درم و حقنه از بنفشه و بابونه و ابخست و عناب و سپستان و تخم خطمی خشک و شکر سرخ کرباسه سازند و روغن شیره برافکنند و نمک خیره بمقداری و بعوض آب جلاب دهند کر شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب آمیخته و لعوقها و تنها و آنچه سینه را نرم و پاک کنند است که اندر باب ذات الریه یاد کرده آمدست بکار دارند **صفت** ضمادی که ماده را بزاند و درد بنشاند بگیرند بنفشه و خطمی از هر یکی یک جزو بیخ سوسن دو جزو آرد باقلی از هر یکی جزوی و نیم بابونه

یکجزو همه را با موم و روغن بنفشه بسرشند چنانکه رسمست اگر بتحلیل حاجت بیشتر باشد تخم کتان زیادت کنند و بسپیده سرشند و اگر حرارت کمتر باشد بجای روغن بنفشه روغن سوسن کنند یا روغن نرکس و اگر حرارت قوی باشد بعوض تخم کتان و سپیده برگ نیلوفر و گل سپید کرده و کدوی تر زیادت کنند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند آرد جو و اکلیل الملک و پوست خشخاش چون عصیده کنند و برین موضع بنهند درد بنشاند و ماده بزاند و نکند اسفنج تر کرده کنند با آب گرم و اگر روغن زیت با آب گرم و اگر روغن زیت با آب گرم بیامیزند بزاننده تر و درد نشاننده تر باشد و پیه بط و پیه مرغ و فربهی بگوشت گوسپند و روفای همه را در هم گداخته طلی کردن سودمند باشد و هر گاه که بینند که ضماد و نکنند درد نمی نشاند یا زیادت میکند بباید دانست که تن ممتلی است و باستفراغ حاجت است خاصه بفصد و هر گاه که فصد کرده باشد و مسهل داده و اعراض بیماری ساکن نشود بباید دانست که آماس ریم خواهد کرد و دیگر باره فصد نباید کرد از بهر آنک اگر دیگر باره فصد کرده شود قوت ضعیف گردد و مرد جراحت چون گسسته شود و آماس خام بماند و ریخ بماند و اگر بی آنک فصد کرده شود ماده پخته گردد و بعضی نیک بپخته آید پس اندر قوت ضعیفی باشد فصد نشاید کرد و اگر باستفراغی حاجت آید حقنه صواب تر و اگر قوت بیمار برجای باشد و از پس فصد غشی افتد یا نفس تنگ شود نشان آن باشد که برین فصد ماده علت کمتر سست تن پس حقنه باید کرد و بسیار

با[ب] سرد کرده با اندکی مشک همی باید بوییدن تا مشک حرارت غریزی را
مدد کند و کافور و صندل و کلاب حرارت غریب را تسکین دهد و کلاب
سرد کرده اندر حلق او چکانند و بر سینه و روی او زنند و آب سرد با
اندکی شراب رقیق که با ماءاللحم آمیخته اندر حلق او چکانند صواب باشد
و چون بیدار شود پیراهن صندلی بپوشانند و طعام مصوص و افشرده
و دوغ سرد کرده دهند و خداوند مزاج سرد را بوی مشک و غالیه
دهد و علاج باید کرد و شراب کهنه باد و المشک که با مقدار یک طسوج مشک
که بحلق او اندر چکانند و فم معده او را بروغن گرم ناردین و روغن مصطکی
همی مالند و اگر اتفاق چنان افتد که خداوند غشی روزه داشته باشد یا بسببی
دیگر گرسنه شده باشد از وی دور باید داشت از بهر آنک هر که را معده
تهی باشد شراب تشنج و اختلاط عقل آورد و علاج او ببوی طعامهای خوش
و باندکی ماءاللحم باید کرد و اگر سبب غشی اسهالی قوی باشد یا سببی دیگر که او را
سردی آورده باشد چون رگ زدن بسیار یا آن جراحتی خون بسیار رفته
آب سرد و کلاب سرد بر سینه و اندام او نشاید زد لکن ببوی کباب و ببوی
مرغ بریان کرده و کشنیز خشک بر روی مالیده چنانکه رسمست و ببوی سیب
و آبی که بر آتش افکنند و ببوی نان گرم علاج باید کرد و فم معده او بروغن
گرم مالیدن و ماءاللحم یا اندکی شراب رقیق اندر حلق او چکانند یا ماءاللحم را
بمقر کنند و بر قعر تن رسانند و روح را مدد کنند و اگر غشی از پس سیضه
افتد اندکی مشک اندر آب آبی یا با ماءاللحم آمیخته اندر حلق او چکانند

و چون بهوش باز آید سم از بس ماءاللحم دهند اندک اندک و کل نشابوری که
ببوی کافور پرورده باشد مزیدن صواب باشد و اگر سبب غشی عرق کردن
بسیار باشد اطراف او را بکلاب و آب سرد همی مالند و برگ مورد خشک کوفته
و بیخته و مانند آن بر اندامهای او پراکنند تا عرق را باز دارد و قوت را
بآب آبی و ماءاللحم و بویهای خوش مدد کنند و اندر حال غشی تشنج و فواق
پدید آید یا پیش از آن حال بوده باشد بوی طعام از وی دور باید داشت و
جهد باید کرد تا قی کنند و پر مرغی بحلق او فرو کردن و فم معده او را بجنبانیدن
و بآوازهای بلند چون آواز طبل و بوق و مانند او را بیدار کردن و چیزی که
عطسه آرد بر بینی او داشتن چون کندس و مانند آن پس اگر بدین تدبیر
بیدار نشود و عطسه نیز بباید دانست که در وی امید نماند و اگر سبب
غشی دردی باشد چون درد قولنج و مانند آن حس او را تعلق بنا کند باید کرد
پس علاج قولنج کردن و اگر سبب گزیدن حیوانی زهرناک باشد یا خوردن
طعامی زهرناک تریاقها و پادزهرها باید داد و اگر سبب غشی عرضی از اعراض
نفسانی باشد ببوی عطرها که موافق مزاج او باشد علاج باید کرد و اطراف
او را بآب سرد و کلاب مالیدن و فم معده را بروغن گرم مالیدن و دستهای اندک
بینی او را گرفته داشتن و بآهستگی و مالیدن و کلاب و ماءاللحم اندر حلق او
چکانند و بباید دانستن جهد کردن تا قی افتد اندر بیشتر انواع غشی سود دارد
لکن اندر غشی که سبب آن عرق بسیار باشد زیان دارد و اطراف مالیدن و
گرم داشتن و فم معده بروغنهای گرم مالیدن و بیدار داشتن و از سخن

کفتن

کفتن منع کردن سود دارد و اگر اندر حال غشی سر با پا افتد باشد یا از شربتهای
خنک احشای او سرد شود ملاطفی و مانند آن دادن صواب باشد و کسانی
را که اندر فصد یا از پس آن غشی افتد سبب ضعیفی معده باشد و غلبه صفرا
پیش از فصد شربتها که معده را قوت دهد و صفرا را تسکین کند باید داد
چون شراب انار و رب سیب و رب آبی و رب لیمو و اگر سبب غشی اختناق
رحم باشد بوی عطر از وی دور باید داشت و بعلاجهای دیگر مشغول
باید بود و بوی داروها که با معده و مزاج او موافق باشد یا بوی بدبوها
جون سیر و اسرعلو پنیر و انکژد و انجره بر بینی مانند

کفتار نهم

اندر احوال پستان و بیماریهای آن

باب نخستین

اندر شناختن احوال شیر زنان و تدبیر زنی که شیر وی اندک بود

اگر چه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگرند و جایگاه و تولد
و تغیر صورت هر یک اندامی دیگرست اسباب تولد هر سه یکسانست و
اسباب کمی و بیشی هر سه دو نوعست یکی از جهت ماده است و دیگر از جهت
مزاج معده تا مزاج آن اندام که جایگاه تولد اوست اما سبب بسیاری شیر
و بسیاری منی بسیاری خونست انجر از جهت ماده است دو نوعست یکی آنکه
هر گاه که طعام اندر کمیت و کیفیت معتدل باشد از وی خونی نیک تمام تولد کند
و هر گاه که برخلاف این باشد از وی خونی بد و اندک تولد کند و هر گاه که
برخلاف این باشد از مثلا از طعامی که اندک خشکی یا اندر سردی و خشکی
یا اندر سردی و تری از اعتدال بیرون باشد خون کمتر تولد کند و هر گاه

که برخلاف این باشد از وی خون بد و اندک تولد کند مثلا خون کمتر بود
تولد شیر و منی کمتر بود تولد شیر و منی کمتر بود دوم آنکه خون بیک جانب میل
کند و این چنان باشد که اندر عضوی آماسی خونی بدید آید از جای دیگر استفراغ
افتد و آنچه از جهت مزاج است چنان باشد که مزاج همه تن یا مزاج پستان
اندر خشکی یا اندر تری از اعتدال بیرون باشد اگر اندر خشکی نامعتدل
باشد ماده را خشک کند و اگر اندر تری نامعتدل باشد ماده بسبب افراط
تری از آن بیرون شود که شیر تواند گشت یا از وی شیری تواند گشت یا از
شیری پسندیده تولد تواند کرد علامتها شیر پسندیده از خون صافی تولد
کند و شیر ناپسندیده یا از خون صفرایی تولد کند یا از خون بلغمی یا از خون
سودایی اما شیر صفرایی زرد و رقیق و کم باشد و بوی و طعم او تیز گوینده باشد
و شیر بلغمی سپید و آب ناک باشد اگر بلغم که همی غلبه دارد طعم او شور باشد
و اگر سردی غلبه دارد طعم و بوی آن بترشی گراید و شیر سودای سطبر
باشد و اندک و گاه باشد که بسبب خشکی مزاج قوام شیر سخت غلیظ گردد
همچون رشته رشته بیرون آید و آنچه از خون صافی تولد کند رنگ و
قوام او معتدل باشد و طعم و بوی او خوش **علاج** هر چه منی را زیادت
کند شیر را همچنان زیادت کند چون نودری سرخ و زرد و تخم خشخاش
سپید و پستان بز و پستان گوسفند و طعامها که میل بگرمی و تری دارد
و از وی کیموس نیک تولد کند و نخست نگاه باید کرد تا سبب اندکی شیر یا
تباهی او چیست اگر سبب خوردنی طعامهای ناموافق باشد از آن باز دارند

و چیزهای موافق دهند و اگر سبب رنج ریاضت و کاری سخت کردن باشد
آسایش دهند و اگر سبب استفراغ خون باشد تدبیر باز داشتن آن کنند
و اگر نوعی از انواع سوء المزاج باشد شربتها و طعامهای بدل کنند فرمایند
و اگر اندر تن خلطی بد باشد تن از آن خلط پاک کنند و اما خداوند مزاج گرم
صفرایی را کشکاب با جلاب آمیخته و مغز سر بره و شیر بز و شیر گاو با شکر
و ماهی تازه خوردن و گوشت بزغاله و مرغ مسمن وحشی که از کشک جو
و شیر تازه بریان و شوربای گوشت بره که اندر وی ملوخیای بوستانی و
اسفاناج پخته باشد موافق باشد و خداوند مزاج بلغمی و سودایی را اندر
طعامها کوروحی حی و شبت و کرفس و بادیان تر همی فرمایند کرد و قلیه
نرکسی با دارچینی و حشو که از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه
رسانند موافق باشد و آنرا که شیر او همچون رشته رشته بیرون آید
بنفشه و خطمی و کشک جو اندر آب بپزند و بر سینه و پستانهای او بچکانند
و طعامهای تری آرنده فرمایند **صفت** شربتی معتدل که شیر زیادت
کند بگیرند آرد کنجد و آنرا اندر شراب انگوری بدست بمالند و حل کنند
و بپالایند و آن شراب بدهند و ثفل آنرا ضماد کنند و بر پستان او
نهند **صفت** طعامی معتدل بگیرند کشک گندم نیم کوفته سی درم کشک
جو نیم کوفته بیست درم نخود مقشر نیم کوفته بیست درم برگ سپست
تری بیست درم و اگر برگ نباشد تخم او ده درم اسپناخ خشک ده عدد نود
ده درم همه بیامیزند و هر بامداد مقدار بیست درم با چهار عدد انجیر

و دو شاخ برگ بادیان و اندر مقدار یک من آب بپزند تا بمقدار پنجاه درم
باز آید و مقدار صد درم شیر تازه بر سر او کنند و بپزند چنانک رسمست
و پنج درم روغن بادام و بیست درم شکر سوده بر افکنند و بدهند
صفت شربتی دیگر ده درم روغن گاو گداخته تا یک قدح شراب
انگوری بیامیزند و بدهند و ساق لاکر با کشک بپزند و طبیخ آن با شکر
بدهند و ترب و سبوس گندم اندر شراب بپزند و بپالایند و بدهند
و نخود اندر شیر تر کنند و یک شب بنهند بامدادان شیر و با شکر بدهند
صفت شربتی دیگر تخم گندنا تخم شلغم بیان و تخم سپست تخم تره تخم کند
با تخم بادیان از هر یکی راستا راست آرد نخود بریان کرده برابر همه تخمها
هر بامداد پنج درم کوفته و بیخته با پنج استار شیر تازه **صفت** طعامی
دیگر تخم کند تا تخم شبت تخم حلبه تخم سپست نودری از هر یکی مقدار سه درم
برگ بادیان تر سه درم همه را اندر آب بپزند هر بامداد و بپالایند و مقدار
سی درم انگبین و ده درم روغن گاو بر افکنند و نان اندر وی مالند
و بدهند و اگر کسی بعوض انگبین سعتر کنند با شکر کنند روا باشد
صفت ضمادی که شیر زیادت کند بگیرند آرد باقلی ده درم تخم بادروج پنج
درم همه را با آب بادروج بسرشند و بر پستانها نهند

باب دوم اندر تدبیر زنی که شیر او بسیار باشد

بسیار باشد که سبب بسیاری شیر پستانها درد خیزد و آماس کند و بیماریها
تولد و گاه باشد که زنان را پس آبستنی شیر آید که بسیاری طعام و شراب

باشد از آن باز باید داشت و از چیزهای خنک که اندرین باب سود
دارد تفصیل است که از عدس و سرکه بپزند و کوک خوردن و ضماد
کردن و لعاب اسبغول طلی کردن و آرد باقلی با روغن گل و سرکه ضماد کردن
و از چیزهای گرم برگ سداب خوردن و ضماد کردن و از چیزهای گرم
و تخم سداب خام سداب کوهی و زیره خوردن و با سرکه ضماد کردن و
پنج کرنب کوفته ضماد کردن و اشق بشراب حل کرده طلی کردن و مرداسنگ
بروغن گل سوده طلی کردن و آرد عدس و آرد باقلی و زعفران و گل
گندم کوفته و با آب سرشته ضماد کردن و سرطان بحری بریان کرده ده وشق
بگلاب تر کرده طلی کردن بخاصیت سود دارد و سرطان بحری همچنین

باب سیوم اندر علاج زنی که شیر اندر پستان او ببندد و پنیر شود

سبب بسته شیر اندر پستان از دو
بیرون نیست یا مزاج گرم بغایت است که تری شیر را خشک کند یا مزاجی
سرد بغایت که آنرا بفسرداند و علامتهای مزاج گرم و سرد بسیار جای
معلوم شدست **علاج** خداوند مزاج گرم را پیوسته روغن بنفشه
بستانهای او طلی باید کردن و آب نیم گرم بر سینه و پستانها ریختن و
موم روغن که از موم صافی و روغن بنفشه باشد با کشنیز تر اندر
دهان بمالند تا چون گرم شود و ضماد کنند و کشنیز تر و برگ خرفه و
ساق خرفه کوفته ضمادی نیکست و سرکه و روغن گل بهم زده گرم کردن
و خرفه بران تر کرده بر پستانها پوشیده و برگ عنب الثعلب و برگ

کاکنج کوفته ضمادی کردن سود دارد وخداوند مزاج سرد را موم روغن جوز
و روغن سوسن و روغن قسط سازند صفت ضمادی که خداوند
مزاج سرد را سود دارد بگیرند بوره خشک کوفته وآنرا بزنند وچون عصیده و
باموم روغن اندر هاون بمالند ونیم گرم کنند و بر پستان نهند صفت
ضمادی دیگر سرکه و روغن بنفشه وحلبه کوفته و بیخته بسرشند وضماد کنند
صفت ضمادی دیگر برگ کرنب بکوبند واندکی موم واندکی زعفران با وی
بسرشند وضماد کنند صفت ضمادی دیگر نان میده وآرد جو وجو
وحلبه وخطمی وتخم کتان کوفته بزنند از هر یکی راستا راست وضماد کنند تخم
بادیان وآب بادیان خوردن سود دارد وخراطین سوده طلی کردن سود
صفت ضمادی دیگر حکیم [illegible] وکندم واندکی شونیز بزنند وضماد کنند
صفت طولی که سود دارد بگیرند مرو انیسون و بودنه وآرد نخود
برگ غار وتخم کرفس وزیره نبطی وقاقله همه را بپزند و بر سینه و بر
پستانها بچکانند واگر پستان آماس گیرد سرکه وآب بهم بیامیزند ونیم
گرم کنند وخرقه بدان ترکنند و بر پستان افکنند و بودنه با سرکه وشراب
انگوری بپزند ضماد کنند سود دارد و پارچه سوده چون غبار با روغن گل
وسپیده خایه مرغ طلی کردن سود دارد صفت طولی که باقی آماس را
تحلیل کند بابونه و شبت و [illegible] وحلبه و [illegible] و [illegible] اندر آب
بپزند و بر سینه و پستان بچکانند باب چهارم
اندر علاج شیر بسته شده که در پستان عفن گردد چکنند بپزند

تامهی اشود وآنرا با مغز نان وآرد باقلی بکوبند و روغن کنجد بچکانند
وبسرشند وضماد کنند وآرد کنجد و روغن گاو وانکبین وآرد باقلی
ونان خشکار کوفته بهم بسرشند وضماد کنند وتخم کتان وحلبه وخطمی
وبابونه از هر یکی یک مشت بکوبند و بپزند تا چون عصیده شود وضماد
کنند هر روز این ضمادها سه بار انچه اختیار افتد تازه کنند تا زود تر پخته
شود وبآب گرم تکمید میکنند واگر اتفاق افتد که گوشت پستان گوفته
شود ماش وجاورس بکوبند وبآب سرد بسرشند وضماد کنند والله اعلم
باب پنجم اندر آماس که اندر پستان پدید آید
سرکه بآب گرم آمیخته اندر میان اسفنج یا اندر میان کاو کنند و بر آن
می نهند وسکنجبین و روغن گل بهم بیامیزند وآرد باقلی بدان بسرشند
وضماد کنند وبرگ عنب الثعلب بکوبند وبروغن گل چرب کنند و بر
آماس نهند وانیس سرد ضمادها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
بکار دارند صفت ضمادی آرد باقلی واکلیل الملک کوفته و بیخته بروغن
کنجد وآب جو بسرشند و بر آماس نهند صفت ضمادی که با آخر تر بکار
دارند بگیرند نان خشکار وآرد جو وآرد باقلی وحلبه وخطمی کوفته و بیخته
از هر یکی پنج درم [illegible] درم زعفران دو درم همه بزنند خایه مرغ
بسرشند وطلی کنند وتخم کتان کوفته بسرکه ترکنند وطلی کنند وهرگاه که
سر پستان در خیزد نخست رگ باسلیق زند وصندل واقاقیا طلی کردن تا
بسرطان باز نگردد باب ششم اندر آماس

سرد که در پستان آید کرفس بکوبند و بر پستان نهند وبابونه
کوفته واندر آب بادیان گرم با کرفس سرشته بر نهادن سود دارد وضماد دیگر
گرم که اندر باب های گذشته یاد کرده آمده است هم اندرین باب سود دارد
باب هفتم اندر سخت شدن پستان
وعددها که در وی پدید آید نخست بروغن بنفشه و زرده خایه مرغ طلی
کنند وموم روغن از روغن گل با زهره گاو بیامیزند وطلی کنند وگاه
باشد که حاجت آید که قطران با وی بیامیزند ودر روی سرکه بر نهادن سود دارد
وبرگ [illegible] کوفته و بر نهادن سود دارد وعددها که بتازی سلع گویند
برگ شفتالو تر و برگ سداب تر بکوبند وضماد کنند باب هشتم
در علاج دبیله که بر پستان برآید تخم کتان وکنجد و بیخ سوسن و [illegible] تر
ونرگس تر وسرگین کبوتر و [illegible] از هر یکی راستا راست و
همه را بمالند وبکوبند وبروغن کنجد ومغز ساق وشحم بسرشند وضماد
کنند باب نهم اندر ریشها که آید که گوشت
پستان بخورد بگیرند شراب انگوری کهنه ده من وسماق پوست کرده نیم
من و [illegible] ده استار [illegible] ده استار کوبیده همه را اندر شراب ترکنند
و بیست روز بنهند از پس روز آن بآتشی نرم بپزند وبچوب [illegible] همی
جنبانند چون نیمه باز آید بدست بمالند و بپالایند وشراب را بآتش باز
بپزند ویکجوش دیگر بدهند وبکار دارند بوقت حاجت بر ریشها
که بر اندامهای نازک ونرم برآید چون دهان و زفان وغیر آن طلی کنند والله اعلم

باب دهم اندر تدبیر نگاهداشتن پستان تا بزرگ نشود
بگیرند اسفیداج وطین قیمولیا از هر یکی ده درم هر دو را بعصاره برگ
نیک کو بطبیخ برگ نیک بسرشند وطلی روغن مصطکی با وی بیامیزند و
سه روز طلی کنند و پوست خوشه کتان بآب انار ترش کرده وسرد کرده بر
پستان پوشند واندر گرمابه شوند صفت طلی دیگر گل پاکیزه که بتازی الطین الحر
گویند بیست درم سوکران بدو درم بسرکه بسرشند وسه روز طلی کنند
صفت طلی دیگر کنند دوغ وآرد جو بسرکه بسرشند وطلی کنند صفت طلی دیگر
طین بناموس واقاقیا واسفیداج از هر یکی راستا راست بکوبند وبانگبین
بسرشند وطلی کنند صفت طلی دیگر شب یمانی سوده و روغن زیت اندر
هاون سرب بسایند تا لختی سرب با وی سوده شود و پیوسته طلی میکنند
والله اعلم
گفتار اندر احوال معده ومری وبیماریها وعلاج آن واین گفتار هفت جزو است
جزو نخستین اندر احوال مری و بیماریها و علاج آن
باب نخستین اندر دشخواری طعام وشراب بحلق فرو بردن
اسباب این علت را یا اندر نفس مری باشد چهار نوع
است یکی آماسی باشد که اندر نفس مری پدید آید نوعی از انواع سوء المزاج
ضعیفی قوت خاصه اندر بیماریهای حاده وغیر آن چهارم خشک شدن رطوبتی
اندر وی بسبب حرارت تب یا غیر آن والجز اندر همسایه او باشد سه نوع است
یکی آماس باشد که اندر عضلهای حنجره افتد چنانکه اندر خناق افتد دوم

بعصاره برگ نیک وطلی کنند صفت طلی دیگر الطین الحر [illegible] با انگبین بسرشند وطلی کنند

انکه مهره از مهره‌هاي کردن از جاي بيفتد و بسوي پيش ميل کند سيوم آنک
بسيار ديده‌اند که بعقب مرگ‌ها اين علت پديد آمدست و خواجه ابو سينا
رحمه الله ميگويد که از آشنايان من يکي را اين دشخواري فرو بردن طعام
پديد آمد و منفذ طعام گرفته بود چنانکه اندر خناق يکبار پس او را قي
افتاد و کرمهاي بزرگ بسيار برافکندند و آن دشخواري زايل شد دانستم
که سبب آن کرمها بوده‌اند که منفذ گرفته بودند علامتها اما سبب آن انواع
سوء المزاج باشد اندک اندک پديد آيد و طعام اندر منفذ بدشخواري و
ديري گذرد و هيچ علتي علامتي از علامتهاي آماس و غير آن ظاهر نباشد و اما آنک
که از تب خالي نباشد لکن تب سخت قوي نباشد و تشنگي غالب بود و بالا
سرد نباشد و اگر آماس جراح خواهد گشت درد زيادت شود و گاه گاه تب
و لرزه گيرد و باشد که جراح بخته شود و بگشايد و ريم بقي برآيد و تب زايل
شود و علت قرحه بماند و بعلاج نيک شود و آنچه مقدمه گفته آمد باشد نخست
اسباب آن بوده باشد و علامتهاي آن پديد آيد و اگر سبب آن از جاي
بيفتادن مهره گردن باشد نخست اسباب آن بوده باشد و هرگاه که ضربت
بازخسبد منفذ گرفته شود علاج آنچه اندر آخر بيماريها سبب ضعيفي
قوت پديد آيد علاج دشخوار پذيرد و نشان نزديکي مرگ باشد و تدبير
جز آن نباشد که بدان طريق که ممکن گردد قوت را ياري دهند و مهره‌هاي
گردن بروغن بنفشه و عموم روغن همي مالند و آنرا که سبب سوء المزاج گرم
باشد همچنين روغن بنفشه و آب کشنيز تر و آب کوک و مانند آن بر پس گردن

تا ميان مهره و کتف همي مالند و دوغ ترش و شربتهاي خنک چون جرعه
سيب هند و آنرا که سبب سوء المزاج سرد باشد و بيشتر از اين نوع باشد
پس گردن بروغن ترب و روغن مشک و روغن بلسان همي بايد ماليد
و علاج معده سرد بايد کرد چنانکه بجاي خود گفته آمد و آنرا که سبب تري و
استرخاي مري باشد علامتهاي تري بر سطح دهان و زبان ظاهر بود
نخست معده پاک بايد کرد و داروهاي خوشبوي که در وي قوت حرارت
و قوت قبض باشد بکار داشتن چون مصطکي و انيسون بريان کرده و
بهمن سرخ و سپيد و سنبل و ساذج هندي و کندر و مارزين و اگر داروها
قابض تر باشد چون گلنار که در وي قوت سردي است با اين داروها
بکار داشتن روا باشد لکن بدان مقدار که قوت داروهاي گرم بود
غالب بود و روغن مصطکي و روغن قسط همي مالند خواجه ابو علي سينا
رحمه الله ميگويد نزديک من آنست که انگدان اندرين باب سخت نافع
است و آنرا که سبب خشکي بود پيه مرغ نيمبرشت و قليه کدو و اسفاناج
و آنچه بدين ماند و علاج آن آماس اندر باب دوم ياد کرده آيد و علاج
مهره گردن که از جاي برود و بسوي پيش ميل کند اندر دست کاري ياد
کرده آيد شود انشاء الله تعالى باب دوم

از گفتار دهم اندر آماس مري آماسهاي مري از جنس فلغموني باشد
يا از جنس ماشرا يا آماسي بود نرم يا آماسي بود صلب و علامتهاي آن
اندر باب نخستين ياد کرده آمدست علاج علاج آن بعضي بداروها و

و شربتهاي خوردني باشد و بعضي بداروها که از بيرون بکار دارند اما
آنچه بيرون بکار دارند و آنچه بخورند همه داروهاي معتدل است بعينها
و فرق اينست که آماس معده را دارو بر شکم فرود سينه بر نهند و آنچه
خوردني است صفت و آماس مري را سوي پشت بر ميان دو کتف نهند
و آنچه خوردني است از جمله آماس معده شربت نيک بازخورند و از جمله آماس
مري شربت جرعه جرعه خورند و بعضي اندر دهان ميدارند و اندک اندک
فرو ميبرند و هر دو نوع داروهاي از خوردن و بر نهادن نخست داروهاي
بازدارنده بايد که بتازي انوا رادع گويند خاصه اگر آماس گرم باشد و ابتداي بود و
بعضي از آن داروهاي تحليل کنند و با آن بياميزند و با جزو داروهاي تحليل کننده
همان داروها بازدارنده بکار دارند و اما داروهاي خوردني نخست لعوقها
بايد که از عدس و طباشير و تخم خرفه و لعاب اسبغول و آب کدوي تر سازند
و بتدريج اندر همين لعوقها آب باديان و رب سوس و تخم کتان و آنچه خوبان و
حلبه و مانند آن زيادت ميکنند و طعام آشاميدنيها باشد از آرد جو و
آرد عدس بريان کرده بشيره مغز بادام و سبستان و سبوس آب با روغن
بادام و شکر و آنچه اندرين سبوس آب و غير آن از آشاميدنيها تخم کتان و
نخود و آرد کرسنه و بيخ سوسن آسمانگون و خردل و اسق و بادام تلخ و
خرما و آنچه و انکبين زيادت ميکنند بتدريج و داروها که از بيرون بکار دارند
ترتيب و ترکيب آن بر اين گونه بايد صفت ضمادي خنک که نخست بکار
دارند بگيرند آب مورد تر و گلاب و آب آلو و آب سيب و آب برگ حصرم و آب

حي العالم از هر يکي راست راست همه را با موم روغني از موم صافي و روغن
گل اندر هاون بمالند تا آميخته شود و صندل سپيد سوده بدان بسرشند
و طلي کنند صفت ضمادي که پس از اين بکار دارند بگيرند آرد جو و صندل
و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و تراسه کدو و تراسه کدو و اکليل
و همه را در هاون بمالند و بياميزند صفت ضمادي بزاننده بگيرند آرد
جو و خطمي و بابونه و اکليل الملک و صندل همه را با آب کرنب و آب عنب الثعلب
و آب کاکنج بسرشند و طلي کنند و اگر بداروهاي قوي تر حاجت آيد اشق و مقل
و علک الانباط و خردل و بفسار سرگين کبوتر و آنچه پيه و بط و پيه مرغ
اندرين ضماد زيادت کنند باب سيوم

از جزو نخستين اندر قرحه و بثره مري علامتها و علاج آن اندر مري
قرحه و بثره بسيار افتد و گاه باشد که سبب آن خلطي تيز باشد که نزله
فرود آيد و گاه باشد که آماس مري بپزد و سر کند و ريش کند علامتها
فرق ميان آماس مري و قرحه و بثره او آنست که درد آماس بيشتر از طعام
خيزد که انرا حجمي بزرگتر باشد و درد قرحه و بثره بيشتر از گذشتن طعامي
که آنرا طعمي بود تيز يا شور يا ترش يا قابض و از گذشتن طعامهاي نرم
و چرب و اندک درد کمتر باشد و قرحه که از بخته شدن و سر کردن آماس بزرگ
باشد علاج آن دشخوار باشد و خطرناک تر باشد و فرق ميان قرحه
معده آنست که درد قرحه مري ميان دو کتف بيرون آيد و درد قرحه
معده اندر شکم باشد و علامتهاي ديگر آن تب و غشي و سرد شدن

اطراف و خشک شدن کام و دهان و نفش کشتن و آروغ کنده بیم یکسان باشد
و تا ریش کهن نشود آروغ کنده نکردد **علاج** علاج قرحه معی و قرحه
معده یکی است و فرق جز آن نیست که اندر داروهای معده چیزهای لزج باید
تا زود فرو نرود و لختی بر سطح ریش بماند و شربت اندک اندک دهند
تا اجزای دارو از پس یکدیگر همی رسد و اما ابجر علاج است داروهای
است که اندر علاج قرحه معده یاد کرده آید ان شاء الله تعالی **جزو**
دوم از گفتار دهم اندر انواع سوء المزاج که معده را افتد و علامات و علاج آن
باب نخستین اندر سوء المزاج گرم ساده
که اندر معده پدید آید اسباب سوء المزاج گرم اندرونی و بیرونی بباشد با
خوردن و بکار داشتن طعامها و شرابها و داروهای گرم باشد یا اندر هوای
گرم مقام داشتن **علاج** علامتهای معده گرم بی ماده پنج نوع است یکی آنک
اسباب گرم شدن اندر پیش افتاده باشد دوم آروغ دودناک و ترش
و آروغ ترش بیشتری از طعامهای شیرین افتد و این چنان باشد که حرارت
معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش کرداند لکن آروغ ترش از حرارتی
ضعیف تر تولد کند و اگر حرارت قوی تر باشد آن شیرینی را بسوزد و تلخ
کند و آروغ دودناک شود و علامت گرمی اندر آروغ ترش آنست که اگرچه
آروغ ترش است طعم دهان میل بر تلخی دارد و تشنگی غلبه کند و آب و هوای
سرد خوش آید و دلیل بر آنکه معده گرم طعام شیرین را ترش کند آنست
که شیر تازه اندر هوای گرم زودتر از آن ترش کردد که اندر هوای سرد

وکاه باشد که سبب آروغ ترش و دودناک بیخوابی بود از بهر آنکه هضم
بیشتر اندر خواب باشد و چون مردم بیخواب ماند طبیعت بهضم مشغول
نتواند بود و طعام ناگوارید اندر معده بماند و حرارت غریب اثر کرم
کند و بسوزد و آروغ دودناک شود یا ترش سیوم آنک طعامهای لطیف
زود تباه کردد و طعام غلیظ بهتر گوارد چهارم آنک اشتهای کمتر باشد
و هضم نیک باشد مگر که سوء المزاج مفرط شود یا هضم ضعیف کردد و
طعامهای سرد و آب سرد آرزو کند و طعامهای گرم زیان کاره باشد
صفت دوغ گاو اندرین باب بهترین چیزی است و آب انار ترش و شیرین
و بست جو اندر آب سرد و اگر حرارت قوی باشد دوغ با طباشیر دهند
و با قرص کافور و آب غوره و شراب ترشی ترنج و شراب ریواج و شراب
لیمو موافق باشد و اگر قرص کافور با این شرابها دهند روا باشد
صفت اقراص کافور که اندرین باب سود دارد و بگیرند طباشیر
و صندل سپید و تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار بادرنگ پاک کرده و
تخم خرفه از هر یکی پنج درم گل سرخ هفت درم کافور یک درم زرشک
پاک کرده شش درم گل ارمنی چهار درم همه را بکوبند و بآب برگ خرفه
که آب کدو بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یک مثقال شربت یک قرص و
آب تخم خرفه دادن سود دارد و برگ کوک و ساق او با سرکه دادن
و اندر طعامها کشنیز تر و کوک و کدو اندر پختن و مظول کاو بسرکه کرده
و مصوص از گوشت مرغ بسرکه و بر آب غوره و بآب انار و آب زرشک

و آب سماق کرده سود دارد و مزورها هم ازین نوع باید و اگر معده با گرمی
ضعیف باشد سکنجبین سفرجلی و شراب انار دهند **صفت** سکنجبین
سفرجلی آبی ترش ظاهر و باطن او پاک کرده بکوبند و آتش بکشند و یک
شب بنهند تا صافی شود و دیگر روز بپالایند و بمقدار یک من آب آبی
پنج استار سرکه و یک من شکر بر افکنند و بقوام آرند **صفت** شراب انار
بگیرند آب انار ترش یک جزو شکر نیم جزو بپزند و کفک بردارند
و بقوام آرند و اگر حاجت آید دو سه شاخ پودنه تر اندروی بجوشند چون
تمام جوشیده باشد و بقوام آورده بود نه از وی بیرون کنند **صفت**
سفوفی بگیرند گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق پاک کرده سه درم
کشنیز خشک دو درم شربت دو درم با یکی ازین شرابها که یاد کرده آمد
صفت ضمادی بگیرند تراشه کدو و تره و برگ و ساق خرفه و برگ سپید
همه را بکوبند و صندل سپید سوده با آن بیامیزند و بر معده نهند و طحلب
بر نهادن خاصه با صندل و اندکی کافور سخت موافق باشد و اگر آب سرد
اندر هیانزکاو کنند و بر معده می نهند صواب باشد و نگاه باید کرد تا
سردی ضماد حجاب را و جگر را سرد نکند و هرگاه که گمان افتد که سردی بجگر
یا بحجاب رسیده است بروغنهای گرم تکمید کنند و اگر سوء المزاج گرم خشک
پدید آید کشکاب و روغن بادام و شیر خر باید داد و اندر آب زن همی
باید نشاند و روغن بنفشه همی مالید چنانک اندر علاج دق یاد کرده آمده است
باب دوم از جزو دوم از گفتار دهم اندر

سوء المزاج گرم با ماده که اندر معده پدید آید و درد ضعیفی معده
که از آن تولد کند هرچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است موجود باشد
و بسبب آنکه اندر معده ماده بود صفرای که طعامها را و رطوبتها را تباه کند
آروغ گاهی بوی ماهی تباه گشته دهد و گاهی بوی آبها که اندر تابهای میاه
الحمات گویند و گاهی بوی مغزهای تباه گشته دهد چون مغز گوزکه تباه
کردد و غیر آن و گاهی بوی زنگار دهد و این نشان غایت گرمی باشد
وگاه باشد که سبب آروغها که یاد کرده آمد طعامی باشد که بوی آن زود
بگردد چون ترب و ماهی شور و خایه مرغ بریان کرده و حلوای سوخته
و آزمایش درست است که طعامی دهند که از دودناکی شدن و بوی آن
بگردیدن دور باشد چون نان جوین اگر معده آن را دودناک نکند بباید دانست
که معده یاری است و اندرین حال وند معده گرم خون نیک تولد نکند
لکن خون او اندک و تیز و ناخوش بوی مخالف مزاج اصلی و مخالف مزاج
تن درستی باشد بدین سبب اندامهای او از آن خون غذا بگیرد و
پرورده نشود و خون اندر رگهای او بماند و از بهر اینست که مردم محرور
و صفراوی لاغر باشد و رگهای او ظاهر و پر خون بود و اندر باب گذشته گفته
ایم که خداوند معده گرم را آرزوی طعام کمتر باشد و هضم قوی تر
لکن بباید دانست که هرگاه که سوء المزاج مفرط باشد قوتها را ضعیف کند و
هضم نیز ضعیف کردد و گاه باشد که معده گرم بغایت شود و هنوز قوت بر
جای باشد سبب غایت گرمی و گزیدن ماده گرم دهنهای رگها را و اندامها را

تحلیل کند ازش بیشتر بود و طبیعت بدل آنچه تحلیل افتد باز طلبد و گرسنگی غالب
شود و اندران گرسنگی صبر نباشد و اگر طعام دیرتر یابد غشی افتد و گاه
باشد که بسبب حرارت غریب و گدازنده و تحلیل کننده اندر حال گرسنگی و
تهی معده لعاب از دهان آمدن گیرد و چون طعام خورده شود لعاب باز
ایستد و هرگاه که اندر معده ماده گرم صفرای باشد غثیان و قی بسیار باشد
لکن اندر معده سبک باشد و غثیان و سوزش و تشنگی غالب بود باید
دانست که ماده رقیق است اما اگر ماده بسیار باشد غثیان پیوسته باشد
و اگر اندکی باشد طعام بخورد غثیان بدید آید و همچنین اگر ماده اندر قعر معده
باشد و طبقهای معده و اجزای او آنرا تشرب نکرده باشد یعنی اندر نخورده باشد
یا طعام نخورد او ساعتی دو بگذرد غثیان بدید نیاید لکن چون طعام خورده
شود و ساعتی دو بگذرد ماده صفرایی با طعام بیامیزد و بصحبت طعام از
قعر معده بفم معده برآید و غثیان بدید آید و اگر شربتی زداینده خورد
چون ماء العسل و جلاب سکنکبین و بدان قی کند آن ماده اندر قی بدید آید و
اگر طبقهای معده ماده را تشرب کرده باشد نه اندر قی و نه اندر بول و براز
بدید آید لکن علامتهای دیگر بدان گواهی دهد و سوء المزاج با ماده را
علامت درست بر غثیان است اگر معده ماده را تشرب کرده باشد از تقی
وقوع باشد لکن هیچ بر نیاید و اگر تشرب نکرده باشد هم اندر قی و هم اندر
بول و براز بدید آید و اگر قی باشد و تهوع ساکن نشود و دلیل آن باشد که
معده بعضی ماده را تشرب کرده است و بعضی تشرب ناکرده اندر فضای

معده ریخته است و اگر تهوع را و قی را دوری و نوبتی باشد معلوم بباید
دانست که ماده از عضوی دیگر اندر معده میرود و اگر تهوع و قی پیوسته باشد
دلیل آنست که ماده اندر معده تولد میکند و حال تشنگی بر کیفیت ماده
گواهی دهد از بهر آنک سبب تشنگی یا گرمی ماده باشد یا شوری و تشنگی
از ماده گرم خیزد آب سرد آن را بنشاند و اگر از ماده شور خیزد بر آب
گرم ساکن شود علاج نخست نگاه باید کرد تا ماده اندر معده تولد میکند
یا از عضوی دیگر چون دماغ و جگر و سپرز بمعده می آید و همچنین نگاه باید
کرد تا طبقات معده ماده را تشرب کرده است یا ماده اندر فضای معده ریخته
است اگر از عضوی دیگر بمعده می آید نخست آنجا اندر آمدست پاک باید کرد
بقی یا باسهال در جمله بدان طریق که بر خداوند علت آسان تر بود پس بعلاج
و پاک کردن آن عضو مشغول باید بود و فم معده را قوت دادن تا ماده را
که بدو می آید از خود باز دارد و بسیار باشد که معده پاک باشد و ماده را قبول
نکند لکن در حال گرسنگی زبون گردد و آنچه قبول نمیکرد دست قبول کردن
گیرد و این کسانی باشد که اگر گرسنه شوند و طعام دیرتر یابند بیهوش گردند
تدبیر ایشان آنست که بامداد شربتی از شراب غوره یا شراب انار یا شراب
لیمو یا شراب ریواج یا شراب ترشی ترنج شربتی بخورد و طعامها هم ازین
نوع سازند و گاه بیشی از آنکه معده غذا طلبد و مادتها اندر جنبش آید
طعام خورد تدبیر این قوم و تدبیر کسانی که بوقت خشم و غم و غیر آن معده
ایشان مادتها را قبول کردن گیرد یکی است و این قوم دوم تا قی نکنند آسوده

نشود و از پس قی شربتی قوت دهنده باید داد و اگر ماده اندر فضای معده ریخته
باشد و قی کردن بر خداوند علت آسان بود قی باید فرمود خاصه اگر معده
میل بفم معده دارد و تدبیر قی کردن چنان باشد که ماهی تازه خورد و قی
بکشکاب کند با سکنکبین آمیخته صفت شربتی که صفرا را برآرد بقی بگیرند
کشکاب سی درم آب سرهق بیخته بیست درم آب که بیخ خربزه و بیخ جناد
اندروی پخته باشد ده درم سکنکبین ده درم نمک طعام نیم درم همه را
بهم بیامیزند و بدهند و آب سرهق تنها با سکنکبین قی آرد و سکنکبین با آب
خیار همچنین قی آرد و از پس قی شراب انار ترش دهند با سکنکبین شکری
با آب انار ترش آمیخته و اگر خداوند علت قی کردن عادت ندارد و بروی
دشخوار باشد تا ماده اندر قعر معده باشد استفراغ باسهال کنند بمطبوخ
افسنتین صفت آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم خرما بیست درم
همه را اندر چهار صد درم بجوشند تا بصد درم باز آید و بپالایند و یک درم
و صقمونیا سی درم ترنگبین اندر هشتاد درم ازین مطبوخ گدازند و باز
بپالایند و یک درم صبر مغسول ترکیب کنند و بدهند و اگر بعوض ترنگبین
شکر کنند روا باشد صفت مطبوخی دیگر بگیرند خرما هندی بیست
اگر سیاه بیست عدد گل سرخ ده درم تخم کشنیز پنج درم پودنه تر ده
شاخ این همه را اندر گلاب بپزند و سی درم ترنگبین اندروی گدازند
و بپالایند و دو دانگ ریوند چینی سوده ترکیب کنند و بدهند و اگر شخصی
باشد که بدین مطبوخها او را اجابت نیفتد مطبوخ هلیله دهند و بست

جوارش آب انار داروی نافع است آنرا که اندر فم معده رطوبتی سوزاننده
باشد بسبب آن رطوبت را بجنبد و آب انار فم معده را قوت دهد تا
آنرا دیگر قبول نکند و اگر طبقهای معده ماده را تشرب کرده باشد صبر آنرا
پاک کند و صبر مغسول قوت دهنده ترست و نامغسول پاک کننده تر
و ایارج فیقرا اندرین سودمند تر از صبر ساده نیست از بهر آنکه اندروی
داروی هاست که صبر را یاری دهد بر پاک کردن و زدودن و ایارج
ساده اندر پاک کردن قوی تر است و بانگبین سرشته اسهال قوی ترست
و اگر خداوند علت را آرزوی طعام کمتر باشد و غثیان رنجه دارد اندر ایارج
بعوض زعفران گل سرخ باید کرد و تا تحقیق کرده نشود که سوء المزاج با ماده
است ایارج نشاید داد از بهر آنکه اگر اندر معده ماده نباشد سوء المزاج
زیادت شود و اگر ماده باشد ایارج سودمند ترین چیزی است خاصه
اندر شراب افسنتین بنسخه جالینوس صفت آن افسنتین رومی پنج
درم گل سرخ بیست درم اندر یک من آب بپزند تا بچهار یک باز آید و بپالایند
و بدهند با اندک شکر و اولیتر آن باشد که ایارج فیقرا با هلیله زرد بدهند
صفت آن بگیرند ایارج فیقرا یک درم هلیله زرد دو درم کتیرا نیم درم
با آب کشنیز بسرشند و حب کنند صفت دیگر ایارج فیقرا یک درم هلیله
زرد و گل سرخ از هر یکی نیم درم با آب کشنیز حب کنند و صبر اندر سکنکبین حل
کنند و بدهند و اگر دانگی سقمونیا اندر دوغ پالوده حل کنند و یکساعت
بنهند تا نیک آمیخته شود و بدهند روا باشد لکن بباید دانست که سقمونیا

معده را زیان دارد و تا ضرورت نباشد به سقمونیا علاج نشاید کرد و شراب
شراب گل و گلشکر مسهل دادن صواب تر و کسانی که داروها و شربتها را کراهیت
کرده آید کاره باشند چند و استار گلشکر باید داد و چند بیست و پنج درم
سکنگبین ترش بر سر آن باید دادن بی آب و بیخ و بعضی بود تا دو سه ساعت
آب نخورد تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر صفرا از جگر بمعده همی آید با
اندرین سهر استیلای صفرایی باشد استفراغ بماء الجبن باید کردن صفت
آن هر یکی را چند روز کسنه و کوک و کشنیز تر و کرفس و برگ بید و جو نیم کوفته
و تر کرده دهند و هر بامداد شیر او بجوشانند و سکنجبین ساده شکری که
ترشی او پیدا باشد چند دو استار بر سر شیر یکی کنند و از آتش بردارند
و بنوشند تا سرد شود پس آن بیزاو را بزنند و همه را اندر خرقه پاکیزه دو تو
کنند تا آب از وی بچکد آن آب با هلیله زرد و شکر و سقمونیای مشوی
و نمک هندی بدهند و نخست اگر فصل سال و عمر و قوت بیمار و دیگر
مساعد باشد رگ باسلیق باید زد پس تدبیر بالجبن کرده و طبیخ شاهتره
و افسنتین اندرین باب سخت نافع بود صفت آن بگیرند افسنتین
رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلوی سیاه بیست
عدد سوبین دانه بیرون کرده بیست درم خرمای هندی بیست همه را اندر
سه من آب بپزند تا بمقدار دویست درم باز آید و بپالایند هر بامداد
مقدار چهل درم با ده درم شکر و یکدرم صبر بدهند صفت نوعی
ایارج فیقرا که معده را از خلط صفرا پاک کند بگیرند فقاع او خرو عود بلسان

و اسارون و دارچینی از هر یکی یک جزو نیم کنند و صبر هم بدان وزن که
هست تا معده را برفق بزداید و پاک کند صفت شراب انار مسهل که
معده را از صفرا پاک کند بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یکی یک من تربد
نیم کوفته دو اوقیه بر آتش نرم بپزند و کفک بو طارند تا به نیمه باز آید
و بپالایند و یک من شکر برافکنند و بقوام آرند و پنج درم سقمونیا و
یکدرم زعفران اندر خرقه کتان بسته اندروی بمالند و نگاه دارند شربتی
دو اوقیه و نیم صفت گوارشی مسهل تجربه محمد زکریا صفرا و رطوبت را آن
معده پاک کند بگیرند تربد یکدرم سقمونیا دانگی گل سرخ نیم درم عود
نیم درم کافور یک حبه طباشیر دانگی عصاره افسنتین نیم درم انگبین که
هلیلها اندروی پرورده باشد هم سنگ همه و اگر حرارت غلبه دارد جلابی
که از خرمای هندی و شکر پخته باشد صفت گوارش طباشیر که معده را قوت
دهد بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ سه درم سماق پاک کرده سه درم کلنار
یکدرم مصطکی و عود خام از هر یکی نیم درم شربت اندر آب آبی سه درم
صفت گل سرخ ده درم طباشیر پنج درم کبابه یکدرم و نیم کافور نیم
درم مصطکی و ادخ از هر یکی یکدرم شکر چند وزن همه دارو ناشتا
سه درم و اگر طبع نرم باشد خواهند که باز دارند این گوارش دهند
طباشیر و گل سرخ از هر یکی دو درم عود خام و سک از هر یکی پنج درم
همه را بکوبند و با رب آبی که با رب سیب بسرشند شربت سه درم و چون
دانند که معده پاک شد فم معده را قوت دهند تا ماده دیگر قبول نکند

بگیرند گل سرخ و صندل سپید و اندکی کافور و آب آبی و آب مورد تر و
گلاب و آب سیب همه را بیامیزند و خرقه بدان تر کنند و بر معده بنهند
و طعام از گوشت دراج و طیهوج با آب غوره و ناردانگ و مصوص و افسر
و موافق باشد و اگر با صفرا الحتی رطوبت آمیخته باشد خداوند علت را آرزوی
طعام کمتر باشد و آب دهان بسیار بود و تشنگی کمتر آرد نخست قی باید فرمود
پس معده را شفیع صبر پاک باید کرد صفت حبی که اندرین باب سودمند باشد
بگیرند صبر و غاریقون از هر یکی یکدرم بجلاب بسرشند و بدهند و پس از ده
ساعت معجون خیارشنبر دهند صفت حبی دیگر هلیله زرد یکدرم و نیم
سقمونیا مشوی سه طسوج صبر دو دانگ غاریقون نیم درم بآب عنب الثعلب
بسرشند و بدهند صفت اصطمخیقون سبک که معده را پاک کند صبر
سقمونیا و انیسون و نمک هندی از هر یکی پنج درم تربد تراشیده کوفته و
بیخته بیست درم شربت دو درم و از پس استفراغ معده گلشکر و طباشیر
و گل خشک کوفته و هم سرشته قوت را سر داد باب سیوم
از جزو دوم از گفتار دهم اندر درد معده و ضعیفی آن که از سوء المزاج
سرد بی ماده تولد کند اگر نوعی طعام باشد و بهضم کمتر بود و باد
و قراقر بسیار باشد و اندر براز کیموس باشد ابجر خورده باشد نا
گوارنده بیرون آید علاج چیزهایی گرم که تحلیل کند و خشکی آرد
نشاید داد چیزهای گرم و تر باید داد چون سیر و بانکبین و شراب ریحانی
بمزاج نیک و روغنهای خوش بوی بر فم معده بمالند چون روغن

سوسن و روغن مصطکی و روغن قسط با روغن بلسان آمیخته و با اندکی موم سرشته
یا در تحلیل پذیرد و کودکی شیرمست گوشت آگوده را کنار گرفتن تا معده را
گرم کند و حرارت غریزی او برافروزاند و گربه سیاه فربه نیز روا باشد و احتیاط
باید کرد تا عرق نکند چه اگر عرق کند زیان دارد و خشکی آرد و نشاید که
شهوت بحسد از بهر آنکه حرکت شهوت حرکتهای قوت عادیه را مشوش کند و اندر
طعامهای ریزه و نانخواه و دارچینی و بلبل و انگدان و اگر و سیر و کرویا
میکنند و اگر سوء المزاج مفرد شود طلی رفت گرم کرده بر فم معده نهادن سود
دارد اندر یکروز یکبار یا دو بار یا سه بار برهنه و پیش از آنکه سرد شود
بردارند و هر بامداد کلنکبین عسلی اندر آب انیسون دادن و از معجونها دو
المسک مروسحیا ر قندادیقون و بلاقلی و زنجبیل و ورد و تریاق بزرگ
و مثرودیطوس و شبیه و معجون کندر دادن سود دارد و آن شربتها اندر جلابی
دهند که انیسون و مصطکی عود بلسان اندروی پخته باشد صفت
فندادیقون زنجبیل بلبل سنبل از هر یکی شش درم مصطکی نانخواه از هر یکی چهار
درم تخم کرفس و بودنه دشتی از هر یکی پنج درم زیره کرمانی و سلیخه و حب
البلسان و عاقرقرحا از هر یکی دو درم ساذج هندی یکدرم همه را بکوبند
و بپزند و با نگبین مصفی بسرشند والله اعلم بالصواب

باب چهارم از جزو دوم از گفتار
دهم اندر ضعف معده که از سوء المزاج سرد و خشک خیزد خداوند این علت
هر روز لاغرتر میشود و دهان خشک باشد و آب کمتر خواهد و آروغ ترش

ترش برآید و طعام بد گوارد علاج شیرخشت و شیرین با انگبین و کشکاب
که اندروی اندکی بلبل پخته باشد با انگبین سمی باید داد و روغن مصطکی
و روغن ناردین بر معده می مالیدن و مرغ خانگی فربه بشوربای گندم با
دارچینی و بلبل باید داد

باب پنجم

از جزو دوم از گفتار دوم اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد و تر خیزد

خداوند این علت را پیوسته دهان از رطوبتی لزج تر بیشتر شود و آروغ ترش
باشد و منش گشتن رنجه دارد و اگر آب دهان بر ترشی آروغ و ترشی طعم
دهان غلبه دارد باید دانست که رطوبت بیشتر است و اگر ترشی و آب دهان
باید دانست که سردی مزاج بیش از رطوبت است و علامتهای دیگر که معلوم است
همه ظاهر باشد علاج نخست قی باید فرمود بر ماهی شور و ترب و برا اثر آن
تخم ترب و تخم جرجیر و تخم شبت از هر یکی راست راست بکوبند نرم و مقدار
پنج درم از وی با سکنکبین بسرشند و اندر طبیخ شبت و لوبیا و گندم حل کنند
و نیم گرم بدهند صفت داروی دیگر بگیرند تخم ترب و تخم سپندان و تخم
جرجیر از یکی یک درم بوره نان و نمک طعام از هر یکی نیم درم همه را با سکنکبین
عسلی بسرشند و اندر طبیخ ترب و شبت حل کنند و بدهند و از پس قی تن را پاکیزه
صبر کنند و شربتی سیبه کی زنجبیل پرورده کی هلیله پرورده که گلنکبین بدهند و از
پس قی بدو روز استفراغ فرمایند بحب اصطمخیقون و هر هفته یکبار ایارج
فیقرا دهند و اگر رطوبت بسیار باشد ماء الاصول بدهند یا روغن بادام
تلخ و استفراغ با ایارج لوغاذیا و انارهای بزرگ فرمایند و از پس استفراغ هر بارها

گلنکبین دهند با مصطکی و عود خام و قرنفل و بکونی و فلافلی موافق باشد
و گوارش عود مسهل دارد صفت آن بگیرند تربد سپید دو درم هلیله
کوربوا زعفران عود خام از هر یکی دانگی و نیم سقمونیا مشوی نیم دانگ همه را
با انگبین بسرشند شربت دو درم اندر آب گرم صفت ایارج معده را
از خلط غلیظ پاک کند بگیرند تخم کرفس شش درم افسنتین رومی انیسون
و تخم بادیان از هر یکی سه درم بلبل سپید اسارون مر از هر یکی درمی و نیم
قسط سنبل رومی کاسم از هر یکی دو درم مصطکی و زعفران از هر یکی یک درم
صبر هشت درم شربت هر بامداد یکمثقال و اگر خداوند علت ایارج و دارو
ها که بر شوانند خورد حب الا نادیر مسهل خورند صفت آن بگیرند حب
البلسان و عود البلسان و سلیخه و دارچینی و مصطکی و سنبل و اسارون
و زعفران و لساس و قرنفل و کوربوا از هر یکی یک درم و نیم غاریقون دو
مثقال تربد ده درم سقمونیا مشوی دو مثقال زنجبیل دو درم همه را با آب
کرفس بسرشند و حب کنند شربت دو درم و نیم صفت بکونی زیره
کرمانی اندر سرکه ترکنند یکشبانروز پس بریان کنند از این زیره ص
درم همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و این داروها سخت نرم
باید کوفت و اگر این اخلاط کوفته و بیخته را سرشته نگاه دارند و اندر
کشکاب و طعامها میکنند کسانی را حاجت بود روا باشد صفت
فلافلی بگیرند بلبل سپید و سیاه و دار فلفل از هر یکی سه وقیه و اندر بعضی
نسخها دو وقیه عود بلسان یک وقیه جماسنبل از هر یکی چهار درم زنجبیل

تخم کرفس و سعاالعوس و سلیخه و اسارون و راسن از هر یکی یکدرم همه را
با انگبین مصفی بسرشند شربت یک درم صفت قرصی که با انگبین دهند
بگیرند گل سرخ سه درم عود سنبل و مصطکی و سلیخه و اذخر و دارچینی و افسنتین
رومی از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند و قرصها کنند
هر یکی دو درم هر بامداد یک قرص را هفت درم گلنکبین صفت اندر آب
انیسون حل کنند و بدهند صفت سه معده را قوی کند و بادها را
بشکند و اسهال کهن باز دارد بگیرند آبی شیرین و میان او پاک کنند و
بکوبند و بفشارند و آبش بگشتند و ثفل او را اندر شراب کهن بدهند
یکشبانروز پس بدست بمالند و بپالایند از این شراب مقدار سه من
آب آبی صافی که ده چهار من هر دو را با هم بیامیزند و چهار من انگبین مصفی
بر نهند و بپزند و بقوام آرند و از آتش بردارند پس بگیرند سک خاص
و عود هندی و کوربوا و قرنفل و زعفران و دار فلفل و قاقله از یکی دو درم
همه را بکوبند و اندرین شراب کنند و بیامیزند شربت از پنج درم تا ده درم
صفت شراب سنبل درد معده را و تبهای کهن را سود دارد بگیرند سنبل
خوش بوی بیست درم اندر دو من آب بجوشانند تا بنیمه باز آید و
صافی بپالایند پس دو من انگبین بر نهند و بقوام آرند و شربت ده درم
صفت شراب مسک سران را سود دارد و معده را و اندامها را
قوت دهد و تن را گرم کند بگیرند دو من آب و دو من انگبین بجوشانند
و کفک بردارند و بر قوام آرند و از آتش برگیرند و یکدرم مسک و یکدرم

زعفران در وی مالند و بیامیزند شربت دو درم تا پنج درم و شراب هم
بدین گونه سازند عنبر و زعفران از هر یکی یکمثقال کنند
شراب عود بگیرند شراب عود هندی و سک از هر یکی پنج درم هر دو را نیم
کوفته کنند و سنبل و قرنفل و مصطکی و کوربوا از هر یکی دو درم و
نیم کوفته اندر خرقه کنند و اندر دو من گلاب بنهند تا بر نیمه باز آید و
خرقه را هر ساعت همی مالند پس خرقه از وی بردارند و یک من شکر طبرزد
بر افکنند و کفک بردارند و بقوام آرند و دانگی مسک سوده در وی
مالند شربت پنج درم شراب مرکب بگیرند پوست ترنج ده درم
عود هندی هفت درم زنجبیل ساذج هندی و قاقله و بلیجمشک و دار
بلبل از هر یکی دو مثقال قرنفل و مصطکی و سنبل و کوربوا از هر یکی دو درم
همه را نیم کوفته کنند و هر یک جدا اندر خرقه فراخ بندند و اندر سه من
گلاب بنهند تا بر باز آید و خرقها بمالند و بفشارند و از وی جدا کنند
و دو من انگبین و یک من شکر بر نهند و بقوام آرند و رایش برگیرند و
بنهند تا نیم گرم شود و یکمثقال مشک سوده و یکمثقال عنبر سوده و
یکمثقال زعفران سوده در وی مالند و بیامیزند و نگاه دارند شربت
سه درم یا پنج درم گوارش عود بگیرند عود و قرنفل و زنجبیل
و قاقله و ساذج هندی و بلیجمشک و دار بلبل از هر یکی دو مثقال زعفران
یکدرم همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم
سفوف عود تری معده را ببرد بگیرند قرنفل و کبابه از هر یکی پنج درم

مصطکی و سک از هر یکی سه درم عود خام بیست درم شکر چندانک وزن همه
شربت یکمثقال با پنج درم گلنگبین صفت گوارش عنبر کبودی سرهدی
معده را و بادها را و قولنج را و ضعیفی اندامها را ببرد بگیرند پوست ترنج و
عود هندی و کبابه و قرنفل و قاقله و کوزبوا از هر یکی پنج درم مارمشک انیسون
تخم کرفس جندبیدستر افسنتین سرالنج از هر یکی سه درم روغن بلسان دو
دو درم برگ مادر بجبوبی و تخم مرزنگوش و زعفران از هر یکی سه درم عنبر
اشهب یکمثقال عنبر اندر روغن بلسان حل کنند و همه داروها اندر انگبین مصفی
حل کنند و داروها بر و بسرشند شربت دو درم صفت گوارش بان
مشک بگیرند زنجبیل دار بلبل بلیل از هر یکی دو درم مارمشک سعد سنبل کندر
از هر یکی پنج درم همه را بکوبند و بعد وسیم سنگ داروها انگبین مصفی بسرشند
صفت حب صبر نسخه اسحق رجنین معده را پاک کند بگیرند دارچینی قصب
الذریره سلیخه عود بلسان مصطکی اوخولساس از هر یکی سه وقیه صبر را نیم کوفته
اندر دو من آب باران بریزند تا بر نیمه باز آید و بپالایند و نیمه صبر اسقو
طری بدین آب بسرشند و اندر آفتاب نهند خاصه آفتاب تموز تا خشک شود
پس زعفران و مصطکی و ... از هر یکی سه وقیه بکوبند و بیزند و با این صبر
بیامیزند و حب کنند و شربت دو درم تا سه درم صفت سکنگبین
نسخه اسحق چنین بران را و خداوندان معده تر را سود دارد و رطوبت
لزج را ببرد بگیرند پوست بیخ بادیان ... اندرین سرکه و آب بریزند تا به نیمه
باز آید و بپالایند و بدین سرکه یکمن انگبین برهند و بقوام آرند شربت دو

اوقیه با آب آمیخته و اگر سه وقیه صبر سقوطری مغسول اندرین سکنگبین
بمالند و حل کنند پاک کننده تر کردد صفت داروی که خداوند
آروغ ترش را سود دارد بگیرند غاریقون یکمثقال و با انگبین بسرشند
و بدهند و اندر طعامها کرویا بکار دارند صفت شراب حب الجد بد بگیرند
تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و زیره و نانخواه و سعتر و انگدان و کاشم
و کرویا و کشنیز خشک و بلبل و دارچینی و داربلبل و کندر و سنبل و قرنفل
و کوزبوا و زنجبیل و سعد از هر یکی یکمثقال حب الجد بد ده مثقال همه را
اندر دو من شراب انگوری بریزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و هر بامداد
سی درم بدهند سه هفته ازین شراب بدهند و از میوهای تر و از
ترشیها پرهیز فرمایند و طعام گنجشک بریان و نخود آب و گوشت بز
بروغن گاو بریان کرده صفت ضمادی که معده را گرم کند بگیرند
سعد و فقاح اذخر و سنبل و عود و رامک و کندر و مصطکی از هر یکی
یک مشت همه را بکوبند و بپیه بسرشند و بمعده برنهند و اگر افسنتین رومی
و قصب الذریره اندرین ضماد زیادت کنند و بشراب کهن و آب آس بسرشند
روا باشد صفت روغن مصطکی معده را قوت دهد و گرم کند بگیرند
روغن زیت پنجاه درم مصطکی پانزده درم هر دو را اندر شیشه کنند و اندر
دیگی پر آب بیاویزند و آب را بجوشانند تا مصطکی اندر روغن بگدازد
و بردارند والله اعلم بالصواب باب ششم
از جزو دوم از گفتار دوم اندر درد معده و ناگوارید طعام و از بادها

تولد کند اسباب تولد باد اندر معده و شکم دو چیز است یکی طعام
و شراب که خورده شود دوم حالهای حرارت غریزی و اما انچ از جهت طعام
و شرابست چنان باشد که باکوهر طعام و شراب بادناک باشد چون لوبیا
و عدس و شراب سطر بالطعامی بود که اندر وی رطوبت بسیار باشد چون
امرود و سیب و خیار باریک و چغزات و انواع ترها و انچه از جهت حرارت غریزی
است چنان باشد که حرارت ضعیف باشد نتواند رطوبتها را تمام گوارید
و بخارها که از آن خیزد نتواند تحلیل کردن بدین سبب آن بخارها را باد
ناک کردد و اندر معده و شکم بماند و اگر حرارت قوی باشد آن طعامها را تمام
بگدازد و بخارها را تحلیل کند و اگر چه طعام بادناک و رطوبت ناک باشد
حرارت بر وی قهر کند و بگوارد و اگر بادی تولد کند اندک باشد و زود تحلیل
پذیرد و بگذارد و اگر باد اندر روده ها باشد اندر شکم آوازها و قراقر پدید آید
و اگر اندر معده باشد بطر بجهاند و اجزاء او را از هم باز کشد و بخلد و باشد
بار وغ بر آید و بسیار باشد که طعامی یا داروی گرم و لطیف و خورده شود
رطوبتی را که اندر معده باشد تحلیل کردن گیرد و بخارها و بادها تولد کند
و گاه باشد که سبب تولد شدن باد خالی شدن معده باشد و از طعام این
چنان باشد که اندر معده رطوبتی غلیظ بود و چون معده از طعام خالی شود
طبیعت روی بدان رطوبت آرد و آنرا تحلیل کردن گیرد بخارها و هوای اندر
فضای معده و روده ها بود اندر حرکت آید و بادها تولد کند و این نوع بطعامی
که خورده شود ساکن کردد و سبب علت مراقی اندر بیشتر حالها سوء المزاج گرم

باشد که معده را افتد و بخار انگیزانیدن آن و سده که اندر منفذها باز
افتد و راه نایافتن آن بادها از معافن و دآید و بازگشتن آن بجانب معده
با بعضی آروغ ترش کردد و بعضی بسوی دماغ بر آید و گاه باشد که سبب
تولد بادها بیماری سپرز و بسیاری سودا باشد بعرف کردن یا
گوهر دماغ جربودست و ترتیب خوردن حکونه رعست و از پس طعام آب بسیار
خوردن و حرکت کردن اتفاق افتد است که ... گواهی دهد بر اسباب تولد
باد و تضعیف علت و بر سبیل آن و فرق میان نفخ سودائی و نفخی که از طعام
تری فزای تولد کند آنست که نفخ سودائی غلیظ باشد و طبع با وی
خشک باشد و درد از پس گوارید طعام اندر حوالی سپرز بدید آید
و نفخ دیگر با بوی دهان و نرمی بوست و اجابت طبع بود و چون دست
بر شکم مالند قراقر کنند و احوال و تدبیرهای گذشته برهر یک گواهی
دهد از طعامهای بادانگیز و از طعامهای تری فزای پرهیز
باید کرد و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت چنانک اندر کتاب
حفظ الصحه یاد کرده آمدست و اندر طعامها ابزارهای تحلیل کننده می
باید کرد چون دارچینی و زیره و کرویا و سعتر و سیر و انگدان و فم
معده را و عضلها و شکم را بر و غنهای گرم مالیدن و حقنهای تیز فرمودن
و اندر حقنه زیره و تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و دوقو و قطر
اسالیون و کاسم و حب الغار و جندبیدستر بکار داشتن و اگر تهبت افتد
کرا ماسی است از داروهای تیز دست بدارند و بداروهای گرم نرم

کننده چون سبست و بابونه و پیه مرغ و پیه بط باز کیرند و آنرا که در دمعن
و در شکم بدان سعی نباشد اندر وکاورس کرم کرده بر نهادن کفایت
بود و نمک کرم کرده بر نهادن بادهای غلیظ را بشکنند و سستها اکر
بالاسی بر ناف نهند در حال درد را ساکن کند و اما شربت جلابی کرم دهند
که در وی انیسون و مصطکی و سعتر و مرزنکوش پخته باشند و اکر یک مثقال
کروایا بر آن برافکنند و جلاب کرم با شراب کرم از پس آن بخورد و سود
دارد و اکر ماده باد غلیظ نباشد شربت کرم نباید داد از بهر آنک بیم باشد
که ماده بجنباند و باد زیادت کند نخست ماده را بحقنه پاک باید کرد پس شربتها
تحلیل کننده دادن و روغنها که معده و شکم بدان مالیدن روغن سداب نخی
روغن حب الغار و روغن سداب جند بیدستر و قطراسالیون و زیره و
سداب و حب الغار اندر وی جوشانیده و اکر این داروها و مانند این نخست
اندر شراب بپزند و بالایند و چند وزن سنگ شراب روغن با این شراب
بیامیزند و بآتش نرم بپزند تا شراب برود و روغن بماند صواب باشد و
اکر نفخ سوداوی بود تخم کرفس و سداب و مرزنکوش و دوقو و حب الغار و
شبت و بابونه و جعده اندر سرکه بپزند و بدان سرکه تکمید کنند و سحج
ساومدادلعون و نانخواه بادها را بشکنند و از معجونها بند کی شربت
دحطوس و تریاق اندرین باب سخت نافع است این معجونها و شربتها
همه از پس استفراغ دهند و استفراغ نخست بحقنه کنند پس بدارو های
و طبیخ بود نردشتی و طبیخ خولنجان و معجون حب الغار و معجون اهل و

وکوارش کنند و کوارش انکدان سود دارد و استفراغ بحب سکبینج پس
از حقنه صواب باشد حب سکبینج بکیرند صبر و سکبینج و مقل و غاریقون
از هر یکی راست راست مو حب کنند چنانکه رسم است شربت از دو درم یا
سه درم اندر آب کرم معجون حب الغار بادها را بشکنند بکیرند
حب الغار بیست درم برک سداب خشک پنج درم نانخواه و زیره و شونیز
و سعتر و کاسم و کرویا و قطراسالیون و بادام تلخ و بلبل و دار بلبل و وج
و بود نردشتی از هر یکی سه درم جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج از هر یکی دو
درم همه را بانکبین بسرشند چنان که رسم است شربت سه درم
معجون اهل ماده سرد را و بادها را تحلیل کند بکیرند اهل و نانخواه و
کندر و دارچینی و وج از هر یکی راست راست بکوبند و بپزند و بانکبین
بسرشند شربت یک مثقال یا دو درم کوارش کند بادها را
بشکند بکیرند بلبل دار بلبل کور بوا از هر یکی پنج درم زنجبیل خانکیها
از هر یکی ده درم کندر شصت درم شکر عسکری شصت درم همه را
بانکبین بسرشند شربت سه درم کوارش انکدان بکیرند
بلبل و دار بلبل از هر یکی پنج درم اسرساون زنجبیل از هر یکی شش درم
انیسون و مصطکی و تخم بادیان از هر یکی دو درم انکدان پانزده درم
نانخواه و تخم کرفس از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بپزند و انکبین
بسرشند شربت دو درم و مکوی اندرین باب سخت نافع است و شراب
کهن سده را بکشاید و بادها را بشکند و اکر طبع نرم باشد دو درم

حب الرشاد بریان کرده و درمی تخم کرفس اندر شراب بجوشانند و بر هند و
هر بامداد لختی کنند و زیره خاییدن سود دارد خاصه پیش از طعام تا معده را
کرم کند و آروغ برارد و بر اثر آن طعام خورد و بسیار باشد که مزاج اصلی
سرد باشد و سوء المزاج سرد و غرب با آن یار کردد بادها و قراقر و تشنکی
بسیار باشد و علاج او آنست که هر وقت که طعام خواهد خورد نخست مقدار
ده درم یا کمتر شراب کهن بخورد چنانک کام و دهان تر شود و اندر طعام ابزارها
که یاد کرده آمدست بکار دارد و بسیار باشد که چیزی خنک خلط رقیق را و خلط
شور بلغمی را فرو را ماند و از تحلیل باز دارد و بدان سبب بادها ساکن شود
و کمان افتد که مزاج کرم است و خنکی سود میدارد و حال بر خلاف آن باشد
و همچنین بسیار باشد که چیزی کرم بخارها را تحلیل کند و بادها را بشکند
و کمان افتد که مزاج سرد است و کرمی سود داشت است و حال بر خلاف آن باشد
پس بر طبیب واجبست که علامتهای دیکر بجوید و اعتماد بر آن کند والله اعلم

باب هفتم از جزو دوم از کفتار دوم اندر
درد معده که از خلط سودا خیزد که از سپرز بد و اندر آید خداوند
این علت را اندر فم معده سوزشی باشد و چون طعام خورد آن سوزش
زایل شود و بسیار باشد که سبب این سوزش خلط صفراوی بود و فرق
میان هر دو بعلامتهای دیکر توان کرد از علامتهای سودا و علامتهای
صفرا که معلومست و بسیار کسان باشد که هر کاه که طعام خورند پس
از ده ساعت معده درد کند و تاقی نکنند و چیزی ترش بر نیاید آن درد

بیارامد و ابخره برآید از ترشی بدان حد باشد که زمین از وی بجوشد
و سبب این درد خلط سودا باشد اندر قعر معده و هر کاه که طعام با وی
بیامیزد ماده سودا بسیار کردد و بجم معده برآید و درد آغاز کند
علاج نخست قی باید فرمود بخربق سپید بر ین کونه خربق را بر ترب زرد
اندر زنند و یک شبانروز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و بر سکنکبین
عسلی اندر نهند یک شبانروز دیکر و آن سکنکبین را باب شبت و
لوبیای سرخ کرم کنند و بر هند و از آن ترب نیز لختی بر هند تا بخورد
پس از قی استفراغی دیکر کنند بحب اصطمحیقون پیوسته معجون نجاح بکار
دارند صفت قرصی که درد معده را که از پس طعام بدید آید و تا قی نکند
بیارامد زایل کند بکیرند انیسون و تخم کرفس از هر یکی پنج درم افسنتین رومی
ده درم سلیخه بیست درم مر و بلبل و جند بیدستر و افیون از هر یکی دو
درم و نیم همه را بکوبند و اقراص کنند قرصی یک درم شربت یک قرص والله اعلم بالصواب

جزو سیوم از کفتار دوم اندر تغیر احوال
شهوت طعام باب نخستین اندر ضعیفی
شهوت طعام و اسباب و علامات و علاج آن اسباب ضعیفی شهوت
هفت نوع است یکی سوء المزاج کرمست بی ماده و با ماده دوم استغنا تن
از غذا سیوم آنک مسام بسته باشد و فضول غذا تحلیل نکند چهارم آنک
جکر کیلوس را از معده جذب کمتر کند پنجم آنکه اندر مجری سودا که از سپرز
بمعده آید سده افتد و آن تن رس سودا که معده را بخارد و شهوت بجنباند

بمعده اندر شوانند آمد ششم آن عصب که از دماغ بفم معده آمدست
آفتی رسد هفتم آنکه مردم بیماریهای دراز کشد و همه قوتهای اندامها
او ضعیف گردد **علامتها** اما آنرا که سبب سوء المزاج گرم باشد بی ماده و
با ماده علامتها اندر باب نخستین و باب دوازجزو دوم ازین گفتار
یاد کرده آمدست و آنرا که سبب استغنا تن باشد از غذا علامت وی امتلا
و تری رگها و گرانی اندامها و تن پیش گذشته و ریاضت ناکردن بران
گواهی دهد و آنرا که سبب بستگی مسام و تحلیل نایافتن فضول غذا باشد
علامت وی سختی گوشت باشد و بر گرسنگی صبر توانند کرد و آنرا که سبب
آن باشد که جگر کیلوس را از معده کمتر جذب کند علامت وی آنست
که بول او اندر چشم و قیمتها سبز باشد یا سپید و آنرا که سبب سده باشد
که اندر آن مجری افتد که سودا اندر وی از سپرز بمعده آید و شهوت را
بجنباند علامت وی آنست که اگر چه آرزوی طعام کمتر بود اما بخر بخر همی
میگوارد خاصه اگر با این سده آفتی دیگر باز نباشد و آنرا که سبب آفت آن
عصب باشد که از دماغ بفم معده همی آید علامت وی آنست که معده او حس
تری طعامها نبرد و آنرا که بیماریهای دراز باشد سبب آن علامت آن
بود **علاج** اما علاج سوء المزاج گرم که با ماده و بی ماده باشد اندر جزو دوم
یاد کرده آمدست آنرا که علامتهای استغنای تن از غذا ظاهر شود مدتی
از طعام باز باید داشت و اندک اندک بطعام باز آوردن تا فضول طعامهای
ناگوارید تمام بگدازد و بساط طعام و آرزوی آن پدید آید چنانکه کسانی

را که از بیخوابی شکایت بود تا از خواب باز دارند تا مانده شود خوابی
نیک و خوش بخسپد و آنرا که علامتهای بستگی مسام و تحلیل نایافتن فضول
غذا ظاهر شود ریاضت و گرمابه باید فرمود و اندامهای او را اندر گرمابه
بمالیدن و سمی بالیدن و عرق آوردن و آنرا که علامتهای تقصیر جگر اندر
جذب کردن کیلوس از معده ظاهر شود تدبیر گشادن سدهای ماساریقا باید کرد و هر بامداد یک پیاله شراب کهن بر ریق دادن و زنجبیل پرورده
و کبر بسرکه کرده و سیسنبر و سکنگبین بزوری و تریاق و مثرودیطوس
سخت سودمند باشد و گرمابه و ریاضت بوقت و ترتیب فرمودن
چنانکه اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمدست و اندر خوردنیها دارچینی بسیار
و اندکی بلبل بکار داشتن و آنرا که علامت سده مجری سودا ظاهر شود سده
او بچیزهای ترش و تیز باید گشاد چون بلبل و سیر و کبر بسرکه و کانواع کامها
و شلغم که اندر انجخل بس کرده باشند و حیلت اندرین باب سودمند باشد
و مصوص و پیاز و سیر بسرکه پرورده نیک باشد و طعام او زیره با و
غوره با و انار با و سماق با سازند و ایارج فیقرا با اندکی افیتمون سده
بگشاید و پاک کند و اگر علامت آفت رسیدن عصب دماغی که بفم معده همی
آید ظاهر شود تدبیر پاک کردن دماغ باید کرد بایارج فیقرا و حب قوقایا
و بویهای خوش قوت دادن دماغ چه دماغ را عصبها زیان دارد پرهیز کردن
و بر معده ضمادهای گرم بر نهادن **صفت** ضمادی بگیرند حب الغار و قسط
حلو و فسار الکند را از هر یکی ده درم میعه خشک پانزده درم صبر و مرد ابهل

وتخم سرد و وج و شب یمانی از هر یکی هشت درم زعفران و حند سپندان از هر
یکی چهار درم فرفیون ناناخواه شش درم حضض و رامک و سنبل و کلنا و اقاقیا
از هر یکی پنج درم مصطکی و شونیز از هر یکی هفت درم همه را بکوبند و بموم روغن
بسرشند و موم روغن از روغن قسط یا از روغن ناردین سازند و ضماد
کنند و آنرا که ضعیفی شهوت از پس بیماریهای دراز بود باید حال بر باشد او را
نخست تکلف قی باید کرد و اگر چه چیزی برنیاید حرکت قی و قوت کردن او شهوت را
بجنباند و سکنگبین سفرجلی و صبر همی باید داد و ماهی آبه شهوت را بجنباند
و فم معده را پاک کند و بستجو با سرکه که شهوت طعام را بجنباند و تشنگی بنشاند
و شراب بود نیز سود دارد **صفت** آب انار ترش را با پوست بکوبند و
بفسارند و آتش بکشند و بود مزتر را بکوبند و آب بکشند از این آب انار یک
جزو نیم جزو آب بود به با هم بیامیزند و چندانکه وزن نیمه وزن هر دو بر شکر بر
افکنند و بقوام آرند شربت یک کفجه **صفت** سفوفی بگیرند گل سرخ ده
درم سماق دو درم قاقله یکی درم همه را بکوبند و بیامیزند شربتی دو
درم از بهر آرزوی طعام بجنباند و تشنگی نماند **صفت** شراب افسنتین شیخ
خواجه ابوعلی سینا رحمه الله بگیرند افسنتین رومی صد درم و اندر سه من
آب بپزند تا بسی استار باز آید و بدست بمالند و بپالایند و آبی را اندر
خمیر گیرند و اندر زیر آتش نرم بریان کنند و خمیر از وی دور کنند و آنرا
بفشارند و از آن افسرده او ده استار با این آب افسنتین آب بیامیزند
و ده استار انگبین مصفی و پانزده استار شراب ریحانی با وی بیامیزند

و برآتش نرم بپزند و بقوام آرند خداوند این علت سود دارد

باب دوم از جزو سوم از گفتار هم

اندر علتی که آنرا الشهوة الکلبیه گویند یعنی آرزوی سگان این علت
را بدین نام از بهر آن خوانند که مردم اندر وی طعام بی اندازه آرزو کند
و سیر نگردد و اسباب این علت پنج نوعست یکی بسیاری سودا که از سپرز
بمعده اندر آید و فم معده را بگزد دوم سوء المزاج سرد که فم معده را
افتد سیوم سوء المزاج گرم که معده را و همه اندامها را افتد چه اگر این
سوء المزاج تنها فم معده را بودی آرزوی طعام ضعیف شدی و این بسیاری
آرزو بسبب سوء المزاج همه اندامها از درد و گونه باشد یکی آنکه سوء
المزاج قوت ماسکه همه اندامها را ضعیف کند و مسام همه تن گشاده کند
با غذا که باندامها رسد زود تحلیل پذیرد و بمسام بیرون شود و حاجت
باز خواستن بدل آنچه تحلیل افتاده باشد قوی گردد دوم آنکه چون
سوء المزاج بر اندامها مستولی گردد پوسته آن رطوبت را که اندامها از غذا
همی باید خرج همی کنند و قوت جاذبه که همه اندامها راهست غذا از اندامی
دیگر که بدو نزدیک ترست بخویشتن میکشد و چون غذای اندامها
خرج شود ازرگها کشیدن گیرند و چون رگها تهی میشود رگها از جگر کشیدن
گیرند و معده را مدد جز از بیرون و چون جگر تهی میشود از رگها مار
ساریقا گویند کشیدن گیرند و چون این رگها تهی میشود از معده کشیدن
گیرد و معده را مدد جز از بیرون نیست بدین سبب تخلخل پدید آید هم

٥٨٦ ازین نوع باشد و سبب چهارم نزله باشد که از دماغ بفم معده فرود آید
واین چنان باشد که ماده نزله رطوبتی سرد باشد فم معده را سرد کند
و ممکن گردد که بجوار رقتی ضعیف که معده را بود ترش گردد و فم معده را
بگرد و شهوت کلبیه تولد کند و اگر ترش باشد شهوت کلبی آرد چنان باشد
سردی ماده نزله اجزای معده را فراهم گیرد و قبضی در وی پدید آید و معده
بدان سبب تهی گردد و آرزوی طعام بدید آید و سبب پنجم آنکه اندر
رودها و معده کرمان بزرگتر باشد و طعام ناگوارنده بخورند و اندر روده
باشد طعامی را که برو ده فرود آید و غذا را بیاید و جگر بنفس ما گران روده
بجگر بپیوسته است آنرا بخویشتن کشد و غذا گرداند و باندامها فرستد که اندامها
آنرا بخورند اندامها بدان سبب گرسنه مانند و جویان غذا شود علاج
آنرا که سبب بسیاری سودا باشد که از سپرز بمعده در آید علامت وی
آنست که ثفل وی بسیار باشد و اگر می خورد ناگوارنده بیرون آید و تن
او از طعام بهرهٔ پرورش نیابد و بدین سبب تن لاغر شود و اندامها
بغذا حاجتمند باشد و بسبب حاجتمندی بغذا و گزیدن ترشی سودا فم
معده را پیوسته طعام آرزو کند و اگر ساعتی تاخیر کنند فم معده سوزش
گیرد و تا طعام بخورند این سوزش زایل نشود و آنرا که سبب سوء
المزاج سرد باشد که فم معده را افتد این علامتها که یاد کرده آمد همه
موجود باشد لکن سوزش فم معده نباشد و آنرا که سبب سوء المزاج
گرم باشد و تشنگی نیز غالب بود و تن از طعام بهره بگیرد و آنرا که سبب

٥٨٧ نزله باشد سبب آن علامت آن باشد و آنرا که سبب کرمها باشد اندر
معده و امعا علامتهای کرم علامت آن باشد علاج آنرا که علامت
اندر آمدن سودا بمعده ظاهر شود نخست رگ باسلیق یا رگ اشلم
باید زد و سه بطبیخ افتیمون و مانند آن استفراغ کردن و محجمه بر سپرز
نهادن و خون بیرون ناکردن و معده را باطریفل قوت دادن و ماکول آن
خوردنی خاصه اگر طبع نرم باشد و ناشتا آب گرم دادن و طعام نرم و
چرب فرمودن چون زرده خایه مرغ نیمبرشت و کوداب نان که اندر زیر
بره فربه و مرغ مسمن و بط فربه نهاده باشد و حلوا از شکر و روغن بادام
و نشاسته و لوزینه و ترتیب کفک اندر اسفیدبا و جوب و اگر طبع نرم
باشد شیرتازه و گوشت بره و بز غاله فربه بگیرند و بپزند تا نخود گوشت
و اندکی زیره تا مهرا شود و گوشت از وی بردارند و اندر وی شوربا
کبوتر بچه فربه و مرغ مسمن بپزند تا مهرا شود و اندکی دارچینی و دارشیشعان
و عود هندی کوفته در افکنند ازین شوربا چندانکه خواهد بخورد
و اگر شراب ریکین که از انگور کوهی کرده باشند با وی بیامیزند و بخورد
و معده را گرم کند و ترشی خلط سودا از معده باز دارد و هر شرابی که
خداوند این علت خورد از انگور کوهی باید و ریکین باید و صرف نباید
و اگر ممزوج خواهد زیره کرمانی اندر آب برند و بدان آب ممزوج کنند
و علاجهای سپرز و داغ کردن آن سود دارد و آنرا که علامت سردی مزاج
معده پیدا شود نخست قی باید کرد بس ایارج فیقرا باید داد و پس گرم معده را

٥٨٨ بدین طریق پاک کرده باشد مکونی و تریاق بزرگ و دواء المسک مرهم تنها
دادن و طعام کبک و بدرود و دراج بریان کرده و شوربای که پیشتر یاد کرده آمد
بابره و گرمها و دارچینی و شراب هم ازان نوع و اگر طبع نرم باشد معجون
کند ربا باید داد صفت آن بگیرند بلیل و دار بلیل و کوربوا و خرتوا از هر
یکی پنج درم زنجبیل و حاولیجان از هر یکی ده درم کندر شصت درم شکر شصت
درم همه را بکوبند با نکبین بسرشند شربت سه درم نسخه دیگر بلیل نانخواه
انیسون بودنر کاسم سنبل از هر یکی پنج درم گلناره ده درم کندر سی درم همه را
بکوبند چنانکه بس نرم نباشد و با نکبین بسرشند شربت سه درم و آنرا که
سبب تحلیل بسیار و تحلل و سوء المزاج گرم باشد که معده را و همه
اندامها را افتد از حرکت و ریاضت باز باید داشت و روغن مورد
اندر همه اندامها طلی کردن و اندر آب سرد نشاندن و شراب ترشی ترنج
و شراب لیمو و شراب ریواج دادن و طعام مصوص و فسرده و لام ازگوشت
گوساله و بطون گاو باید فرمود و از طعامهای شور و تیز منع باید کرد
و آنرا که سبب نزله باشد علاج نزله و تدبیر منع آن باید کرد و ایارج
فیقرا دادن تا معده را و دماغ را پاک کند چنانکه اندر علاج نزله یاد کرده
آمده است و آنرا که سبب بسیاری کرم باشد اندر معده و امعا تدبیر پاک
کردن آن باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید انشاء الله عز و جل

باب سوم از جزو سوم از گفتار دهم
اندر آفت شهوت که آنرا بتازی الجوع البقری گویند یعنی گرسنگی گاو

٥٨٩ این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که این گاو را بسیار افتد و اندر بیشتری
این علت از پس شهوت کلبی افتد و این گرسنگی همه اندامها باشد که گرسنگی
معده و این چنان باشد که اندامها بغذا حاجتمند بوده باشند و معده آنرا بخواهد
جز اگر نخست آرزوی طعام بسیار بوده باشد و شکم رفتن با این حال یار
بود و بدان سبب رگها تهی گردد و قوت برود و بیمار بیهوش گردد و هر گاه باشد
که سبب بیهوشی و غشی بلغمی باشد که فم معده را سرد کند و قوت شهوت را
بمیراند و این طعم برخلاف آن باشد که از وی شهوت کلبیه تولد کند از بهر
آنکه آن ترش باشد و فم معده را بگزد و بخارد و شهوت را بجنباند و این
نوع دیگر که ترش نباشد فم معده را فراهم آرد و طعام از وی دفع کند
یا فم معده حوبان غذا گردد و این بلغم که سبب بی هوشی و غشی است بلغمی
باشد بی طعم و غلیظ و لزج همچون آبگینه گداخته فم معده را سکنین کند
و مزاج او را تباه کند و قوت جاذبه را از کار باز دارند و شهوت را بمیراند
و باطل کند و بسبب بطلان شهوت اندامها گرسنه شود و بسبب گرسنگی اندامها
و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط شود و بیماری طاقت و بیهوش گردد
و علاج این سخت مشکل است از بهر آنکه استفراغ و پاک کردن معده حاجت
بود و ضعیفی و گرسنگی اندامها و غشی از استفراغ باز دارد و این علت
بیشتر مردمان سرد مزاج را افتد که اندر سرما سفر کنند علاج علاج این علت
باز آوردن قوت است و یاری دادن او تا بر جای بماند و ساقط نشود
و تدبیر آن کردن تا شهوت طعام پدید آید و این چنان باشد که طعامهای

خوشبوی کە ازو روا بجنباند ومیوها واسفرغمها وعطرها کە اندروی قوتی
قابض بود می بویاند تا قوت را جمع کند وبکذارد کە تحلیل پذیرد امامیوها
واسفرغمها چون سیب وآبی وامرود ومورد باید وعطرها مسک وعود
زیره وشکر وشراب انکوری وریحانی کە در بوه اندروی آمیختە باشند
وشراب میسوس واکر حرارتی باشد کافور وکلاب وکل وازبوی طعامها
بوی بزغالە وبره بریان کرده وبوی مرغ بریان کرده ونان کرم خانکی ونان
اندرشراب ترید کرده وماء اللحم دادن وصفت ماء اللحم اندرکتاب پنجم اندرآخر باب
علاج یاد کرده آمده است وصفت میسوس اندرفراقادین یاد کرده آمده است
انشاء الله عز وجل واکر غشی افتد او را بیدار کنند ورخسار او را بسکلند و
وتحلید وموی صدغ او را بکشند وبکنند وکوش او را بکشند وچیزی
سفالین بزرک ازبام فرود اندازند وبسکنند وآب سرد وکلاب بروی
زنند وعود مطرا بسوزند چون هوش باز آید ماء اللحم در حلق او چکانند
واکر اندکی میسوس با شراب ریحانی کوبی با ماء اللحم بیامیزند قوت بیشتر
دهد وبوی میوها وطعامها کە یاد کرده آمد بدو رسانند وآن قدر کە
بتوان راد بدهند خاصه نان پاکیزه کە اندر شراب کرمی ترید کرده باشد
وآب برک مورد وآب سیب وآب آبی وکلاب با اندکی زعفران وعود وسک
برمفاصل واندامها او طلی میکنند صفت سکباج کە بوی آن خوش
بود وقوت یاری دهد سکباج بزند ازکوشت کوسالە چنانکە رسمست
وابزار وسیر کنند وسداب وکرفس وبودنە وپوست ترنج وزعفران

واندک سنبل وبلبل وسک صفت مصیخنه کە بوی آن خوش بود و
قوت را یاری دهد بکیرند کبکان یا کبوتر بچکان چندانکە خواهند وانرا
بپزند تا بجوی رد درست واندکی زیره چون نیم پختە شد مقداری روغن زیت
کە انرا زیت انفاق کویند برسران کنند وعود خام نیم کوفتە ودارچینی وخولنجان
اندروی بزنند تا تمام پختە شود وآب او باندکی بازآید پس مقداری آب امرود وآب
آبی ترش وآب سیب ترش بر چکانند وبرآتش نرم دو جوش برآرند پس
ازآتش بردارند وسداب خرد کرده بر سر او کنند وبنهند تا سرد شود وبوی
آن بدو رسانند ومرق وکوشت ازان بدهند وبرمعدهٔ او ضمادی بربندند
کە از لادن وسک وسعد وسنبل ومصطکی وعود وعنبر ومانند آن ساختە
باشد واین ضماد را بروغن مصطکی واندکی شراب بسرشند پس کرم
کنند وبکار دارند واکر بعسل میسوس حاضر باشد یکجزو از اخلاط
ضمادان کنند والله اعلم بالصواب باب جهارم

ازجزو سیوم ازکفتار دهم اندر آرزوهای تباه کە مردم را پدید آید
والله اعلم تباهی آرزو وانرا کویند کە مردم چیزهای بد آرزو کند چون کل
ونمک وانکشت وچیزهای تیز کە بتازی حریف کویند واین کسانی را
افتد کە اندر معده ایشان اخلاط بد باشد وزنان آبستن را بیشتر افتد خاصە
اندرماه دوم وسیوم ازبهر آنکە حیض ایشان باز ایستد ازجهت غذا جنین
وکودک را کە اندر شکم باشد جنین کویند بتازی اندرین مدت کە یاد
کرده آمد جنین ضعیف باشد وهمکی آن درغذای او خرج نشود واین زنان

را بیشتر افتد کە طعامهای نیک وبد بسیار وبی ترتیب خورند وخون ایشان
باخلاط بد آمیختە باشد واندرماه جهارم این علت زایل شود ازبهر آنک
ازان اخلاط بعضی بقی برآمده باشد وبعضی اندرین مدت بختە شده باشد
وباقی بغذای کودک بکار میشود ازبهر آنک قوی ترشده باشد وغذا بیشتر
نخواهد علاج امازنان آبستن را کر بی تکلف قی تواند کرد وباسانی چیزی
برتواند انداخت دستوری باید داد تا کاه قی کنند ومعده او را بکوارش
عود وسیب قوت دادن وانرا کە اندر قی کردن قوت بسیار باید کرد قی
نشاید کرد وداروی مسهل نیز شاید خورد جز بقوت دادن معده مشغول
نشاید بود وطعامهای لطیف زود کوارد وباندازه معتدل باید فرمود
جون کوشت دراج ومرغ خانکی وبزغالە بریان کرده بخته وکاه کاه اندر
طعام ایشان اندکی سیر وخردل میکردن وکسانی دیکر را کە چیزهای بد آرزو
کنند قی باید فرمود بر ناشتا شود وترب وسکنکبین وآب شبت ولوبیای
سرخ ومانند این ومعده را بایارج فیقرا وحب صبر پاک کردن پس معده را
قوت دادن بمعجونها وداروها کە یاد کرده آمد واکر زیره کرمانی ونانخواه
ازهر یکی مقداری بخایند ناشتا وازپس طعام بر سفوف کنند یعنی بردهان
افکنند وبخورند صواب باشد واکر زیره ونانخواه ومصطکی بخایند بهتر باشد
ونانخواه را اندرین باب منفعتی بزرکیست واکر کوشت را تدبیر کنند و
صفت
ابزاران نانخواه وهیل وقاقلە وطباشیر وکرد کندم کنند سود دارد داروی
دیکر قاقلە خرد وقاقلە بزرک وکبابه ازهر یکی راستا راست شکر طبرزد چند

وزن همه بیست مقدار سه درم کوفتە وبیختە صفت داروی دیکر بکیرند جفت
بلوط هشت درم جرشانزده درم حسیس عافث شش درم بیخ اذخر
جهار درم مرد ودرم سمر را نیم کوفتە کنند واندر دیکی آب بزنند تا بنیمه باز
آید وبپالایند این جمله سه شربت باشد بسه روز بخورند وخداوند این علت کە معده
تباه شده باشد وروی زرد کشتە وبعلت استسقا دیک رسیده سود دارد
داروی دیکر جفت بلوط دو درم انیسون سه درم میوبزهفت درم هلیله
سیاه وبلیله وآملە ازهر یکی پنج درم وریم آهن ده درم وریم آن سرکە باشد
کە انرا کوفتە باشند واندرسرکە نیز آغشتە چند بار وهر بار بریان کرده بس ازانکە
ازسرکە بیرون کرده باشند این همه را اندر هشت درم او قیه شراب قابض و
او قیه آب بپزند تا بنیمه باز آید وبپالایند واندر هفت روز بخورند صفت
داروی دیکر بکیرند ایارج فیقرا شش درم هلیله وبلیله وآملە ازهر یکی سه
درم کورکندم پنج درم همه را بکوبند وببیزند وبانکبین مصفی بسرشند
شربت سه درم اندر آبی کە اندروی مصطکی وانیسون ونعنع جوشیده باشد
واستخوان کبوتر بچه بریان کرده واستخوان دراج وتذرو بچه ومرغ بچه خانکی
بریان خایند وآب آن فرو بردن زنان آبستن را ودیکران را آرزوی
کل بنشاند واکر آن استخوانها را بکیرند ونمک واندکی بلبل سوده درآب
کنند وانرا بدین آب شور کنند پس بخایند خوشتر بود وکوشت کوسالە
وکوشت ترید کرده نمک ونانخواه آرزوی کل بنشاند وکروهی کفتە اند کە
بهترین چیزی ازبهر باطل کردن شهوت تباه آنست کە بر ریق کبوتر بچه بریان

خوردن و از پس طعام اندک اندک سقل کنند و بادام تلخ نقل کردن سود دارد
و کروهی کفته اند اکر شکوفهٔ روغن شیر خوردن آرزوهای بد را ببرد و
اعتماد اندرین باب بر تجربه باید کرد و ابخر بارد و کل بجوید تا آرزوی کل
بنشیند نشاسته بریان کرده سود کند و ست و طباشیر و بسته سود بریان
نکور کندم و شاه بلوط و میویز منقی دکشمش والله اعلم واحکم

باب پنجم از جزو سیوم از کتاب دهم اندر تشنکی و بسیاری آرزوی آن

سبب تشنکی غالب یا سوء المزاج اندامی باشد یا سوء سوء المزاج همه تن یا سببی بیرونی اتفاق افتد اما اندامها که سوء المزاج آن تشنکی آرد مری است و معده و روده که انزا المعاء الصائم کویند و جکر و کرده و دل و شش و اسباب بیرونی چهار نوعست یکی انک طعامی غلیظ و شور خورده باشد چون کوشت قدید و ماهی شور دوم انک آب دریا کر آب شور کردار وی کرم تشنکی آرنده خورده باشد سیوم طعامی که بفعل یا بقوت کرم باشد یا شرابی کهن و بقوت خورده باشد و آن تشنکی که ازین نوع باشد بیشتری هلاک کنند و هیچ شربت و دارو سکر نشود بلک آب می باید تا هلاک شوند چهارم انک اندر هوای کرم مقام کردن و رفتن اتفاق افتاده باشد و اما آن تشنکی که از سوء المزاج دل و همه تن باشد چنان باشد که اندر تب صفرا و محرقه افتد و ابخار از سوء المزاج دیگر اندامها باشد چنان باشد که اندرین اندامها که یاد کرده شد سوء المزاج خشک باشد یا کرم یا مرکب از کرم و خشک یا بلغمی بشور باشد عفن کشته یا ماده که صفرای یا آماس کرم و ابخار از کرمی

معده و مری باشد با سوزش و تلخی دهان و خشکی حلق باشد و ابخار از خشکی معده و مری باشد دهان و حلق خشک باشد لکن سوزان و تلخی دهان نباشد و ابخار از کرمی و خشکی معده و مری باشد سوزش و خشکی معده و مری باشد سوزش و خشکی و تلخی دهان یا حلق عظیم باشد و تشنکی غالب تر بود و ابخار از سوء المزاج روده صایم بود سوزش و خلیدن فرود از معده باشد و طبع خشک بود از بهر آنک روده تریها یا خویشتن کشد و کیلوس بکرداند پس تن خارش و خشکی بدید آید و ابخار از رطوبت شور و عفن تولد کند از سوای خنک راحت بیش از آن یابد که از آب سرد و ابخار از آماس معده و روده صایم و آماس جکر و کرده تولد کند علامت و علاج آن اندر بابکاهش یاد کرده آید و ابخار از اسباب بیرونی افتد سبب هر یک علامت آن بود علاج آنرا که سبب کرمی معده و دیکر اندامها بود بسکنکبین شکری و آب انار ترش و آب میوه‌ها و سیب ترش و ریواج و امرود چینی باید فرمود و آب سرد و خفتن پس از آنکه این شربتها خورده باشد از بهر آنک تری و خشکی اندر خواب بقعر تن رسد و آنرا که سبب خشکی معده و مری باشد کشکاب و آب کدو و آب کدو و آب خیار و لعاب اسبغول و روغن بادام باید فرمود و لعاب طین آبی و لعاب سبغول با آب انار شیرین افکنده و روغن بنفشه سود دارد و آنرا که سبب سوء المزاج روده صایم باشد نخست رک باسلیق باید زد و مطبوخ هلیله که بها الجبن که بمغز تخم کاکیان کرده باشد با سه درم هلیله زرد و دو دانک نمک هندی و دو درم شکر و دانکی سقمونیا

طعم دهان شیرین و ابخار از آنکه کسی دل خشن تولد کند

استفراغ باید فرمود و از پس استفراغ دوغ بید ادن مدت دو هفته و هر شب لعاب سبغول دادن و طعام از کشکجو و ماش مقشر و اسفاناج و کدو و روغن بادام و آنرا که سبب حرارت باشد سرای خانه خنک باید کرد و اسفرغمها و میوه‌های خنک بیش او نهادن و بنفشه و نیلوفر و کلاب و کافور و صندل بویا نیدن و دوغ کاو با قرص کافور دادن و بوی خیار بادرنک سرد کرده سود دارد و صندل و کافور و برک خرفه کوفته بر سینه او نهادن صفت حبی که تشنکی بنشاند بکیرند تخم کوک و تخم خیار و خیار بادرنک و تخم کدوی شیرین همه پاک کرده از هر یکی پنج درم تخم خرفه ده درم کثیرا سفت درم همه را بکوبند و لعاب اسبغول بسرشند و حب کنند صفت آبی که تشنکی بنشاند بکیرند خربزه هندو و کدوی شیرین و مغز خیار و خیار بادرنک همه را عصاره کنند چنانکه کلاب کنند و کلاب با وی بیامیزند و اندکی کافور در وی مالند و خربزهٔ هندو باوی بیامیزند وزن جمله باشد آب غوره کر آب ترشی ترنج کر آب حماض هندو باوی بیامیزند و طباشیر برافکنند بجای آب سیب هندو و اکر کسی شراب خواهد بعوض آب غوره و دیکر آبها شراب سپید رقیق از نان خشک چکانیده با این آبکامه و آب خربزه هندو بیامیزند و سرد کنند و بجای آب سیخوردو باید داشت که شراب ممزوج که مزاج او تمام باشد تری کند و مضرت آن باز دارد و تشنکی بنشاند و خواب آرد لکن اکر تب باشد شراب نشاید داد و اکر جلاب خام با شراب بیامیزند و سرد کنند تشنکی بنشاند و تری کند و آنرا که سبب تشنکی هوای کرم باشد دست و پای او را اندر آب سرد باید نهاد و آب سرد بر دست و پای او

و روغن کل سرد کرده بر سر او نهادن و زرد آلو خشک خنک و دو قاق که از اد کنند و برف و خرباهنی و اندرجهان باز داشتن تشنکی بنشاند و خایه مرغ و آنرا که سبب تشنکی رطوبتی شور و عفن باشد نخست قی باید فرمود پس ایارج فیقرا دادن تا معده پاک شود و هر بامداد شربتی آب کرم فرمود تا باقی خلط را بکذارد و پاک کند و آب سرد این نوع تشنکی را زیادت کند صفت شرابی که تشنکی مخموران و شب رستان بنشاند میویز پاک کرده با شکر اندر آب کنند و بکذارند تا بجوشد و رفان که شود و بپالایند و اکر ترش خواهد آب انار دانک با وی بیامیزند و اکر ترش نخواهد آب انار دانک کمتر کنند و بدان اندازه کنند که او را خوش آید و اکر کسی میویز تنها خواهد و تنها کنند نی سکر و اکر کسی مرطوب باشد بعوض شکر انکبین کنند و با شد و هم که ترش خواهد نشاط کردن انرا بطرخون و سداب و پودنه و اندکی نمک سنبل خوش و هم که شیرین تر خواهد بدارچینی و عود و زنجبیل و اندکی بلبل خوش کند و بر بوی مشک انرا خوشبوی کنند و کسانی که تشنکی برده باشد چون باب رسد نشاید که سبکبار سیراب شوند و آب سرد خورند لکن اندکی اندک مضمضه و غرغره کنند و جرعه جرعه خورند تا ساکن شوند از بهر آنک حرارت غریزی ضعیف شده باشد از تشنکی آب سرد و آب بسیار باقی حرارت را فرو میراند و کسانی که اندر بوده از تشنکی رنج باشد با قلی آب و بخواب بباید خورد از بهر آنک مرد و تشنکی آرند والله اعلم

جزو چهارم از کتاب دهم اندر

کسی

اندر احوال حرکتهای معده چون آروغ و فواق و قی و آنچه بدین ماند

باب نخستین اندر فواق و سبب و علامت و علاج آن

اسباب فواق شش نوعست یکی آنکه چیزی گرم و تیز و فم معده را
بگزد دوم آنکه ماده سرد و تر اندر فم معده باشد و معده کوشد که آنرا دفع
کند سیوم آنکه مزاج معده مشوش باشد چهارم آنکه بادی غلیظ اندر معده باشد
پنجم خشکی و استفراغ بسیار چنانکه با اسهال ششم اماس معده و جگر علامتها
اما آنچه سبب آن چیزی گرم و تیز باشد که فم معده را بسوزد و بگزد چنان
باشد که چیزی گرم و تیز خورده باشد یا قی کرده باشد و صفرای زرد و
سبز بر آورده باشد و صفرای زرد با ماده گرم و تیز از جگر یا از عضوی دیگر
اندر فم معده ریخته شده باشد و قوت معده میکوشد که آنرا دفع کند و آن
نوع از تشنگی و تلخی دهان و سوزش معده خالی نباشد و تب پیر کن نشه بران
گواهی دهد و آنچه سبب آن ماده سرد و تر باشد اندر معده چنان باشد که
طعامهای غلیظ بسیار خورده باشد ناگوارییده مانده باشد و ترش گشته و
میکوشد که آنرا دفع کند کودکانرا این نوع بسیار افتد بسبب بسیار خوردن
ایشان و این نوع بیشتر با آروغ ترش و منش گشتن و بسیاری آب دهان باشد
و تب پیر کن نشه بران گواهی دهد و آنچه سبب آن بادی غلیظ باشد که
اندر معده بماند هم ازین نوع باشد از بهر آنکه باد غلیظ از بلغم غلیظ تولد
کند و بلغم غلیظ از طعامهای بسیار ناگواریده تولد کند خاصه اگر طعام بادناک
باشد و تب پیر کن نشه بران گواهی دهد و آنچه سبب آن سردی مزاج معده

باشد چنان باشد که پیران و کودکان و بعضی بیماران را افتد اما آنچه پیران
را افتد سبب آن نقصان حرارت غریزی باشد و آنچه کودکانرا افتد سبب آن
فرو گرفته شدن حرارت غریزی باشد از بهر بسیار خوردن ایشان و آنچه بیما رانرا
افتد سبب آن ضعیفی حرارت غریزی باشد از جهت بیماری که دران کشیده
باشد و آنچه سبب آن خشکی و تهی بود و استفراغهای بسیار بران گواهی دهد
و آنچه سبب آن آماس معده و جگر باشد موضع آماس و علامتهای آن چون
تب و سوزش و سستی بران گواهی دهد علاج نوع نخستین که سبب آن چیزی
گرم و تیز باشد که فم معده را بگزد علاج آنست که چند کرت آب گرم دهند با روغن
بادام چرب چرب میدهند و طعام مسکر فرمایند اگر ساکن نشود قی
فرمایند بسکنجبین و طعام حشوهای نرم دهند اگر ساکن نشود یک مثقال
ایارج فیقرا با سکنجبین بسرشند و بدهند صواب باشد و طعام آن با کینه
باشد اندر آب سرد و آب انار شیرین تر کرده و پس از آن که تن پیر ما کرده باشند
مدتی دراز کشکاب دهند با آب انار شیرین آمیخته و آب کدو و کشکاب
و روغن بادام و نوع دوم را که سبب آن ماده سرد و تر باشد اندر
معده علاج آنست که قی فرمایند و ماهی شور و ترب و سکنجبین و آب
سیب و لوبیای سرخ و تخم خرخر و بر تشنگی صبر کنند و انگدان و چند بیخ
می بویند و کندر و مصطکی و بودنه و راسن همی خایند و معده را از پس
قی با ایارج فیقرا پاک کنند و نانخواه و سعتر و سداب و بودنه اندر طعامها
کردن و ناشتا مقدار دو درم سفوف کردن سود دارد و عطسه آوردن

ماده غلیظ را بجنباند و بکند و نفس باز کشیدن و قی کردن سود دارد
و مکوفن و سجزنیا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و مثرودیطوس سخت نافع باشد
و مرزنگوش تر که در آب تر اندر آب بپزند و بپالایند و یک سکوره ازان آب
با یک کفچه انگبین بدهند و یک درم انیسون سوده با انگبین سرشته اندر
آب گرم بدهند و انگشتان دست و پای بستن و ترش واند و فواق را ساکن
کند و گرمابه گرم سود دارد و مقدار نیم درم جند بیدستر با سکنجبین بیامیزند
و بدهند فواق بلغمی و بادی را زایل کند صفت سفوفی که فواق بلغمی
و بادی را ساکن کند بگیرند جند بیدستر نیم درم قسط تلخ نیم درم قطر
اسالیون یک درم همه را بکوبند و با طبیخ بودنه و انیسون و مصطکی و زیره و
مانند آن بدهند و علاج نوع سیوم و چهارم که سبب آن باد غلیظ یا مزاج
سرد باشد هم ازین نوع باید فرمود که یاد کرده آمد و علاج آنچه از خشکی و
تهی باشد آنست که تری با اندامهای او باز آید و شیر تازه و آشامیدنی نرم
و کشکاب و آب کدو دهند با شکر و روغن بادام و آب انار شیرین با
مقداری کثیرا و لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی شیرین یا روغن بنفشه که با
روغن بادام سودمند باشد و روغن بنفشه بر بینی بر کشیدن و مهره های
پشت و گردن بدان چرب کردن و ضمادی از بنفشه و خطمی و موم روغن
بنفشه بر مهره های گردن که مبدا عصبها است بر نهادن سود دارد و طعام
ماء اللحم و خایه مرغ نیم برشت و کشکاب غلیظ باید فرمود و علاج آماس
معده و جگر آنست که رگ باسلیق بگشایند و آب عنب الثعلب و آب هند

یا با خیار شنبر میدهند و باقی علاج اندر علاج آماس معده و جگر طلب باید
کرد

باب دوم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر آروغ

آروغ بادیست که قوت معده آنرا تحلیل کند و بر بالا فرستد
و این بادها از خلط غلیظ خیزد یا از ضعیفی معده و ضعیفی معده یا از سوء
المزاج ساده باشد یا از سوء المزاج با ماده و ماده بادها یا خلط بلغمی
باشد یا خلط سودایی و علامتها خلط بلغمی و سودایی اندر بابهای گذشته
یاد کرده آمده است و هرگاه که آروغ بسیار گردد طعام را با خویشتن بفم معده
بر آرد و ناگوارییده بماند از بهر آنکه قوت گوارنده طعام اندر قعر معده است
چون از قعر معده ببالا بر آید ناگوارییده بماند و هرگاه که آروغ هیچ بر نیاید
و باد اندر معده بماند هم باشد که استسقاء طبلی تولد کند بدین سبب اگر
بسیاری آروغ از اندازه بیرون شود تدبیر آن باید کرد تا آنرا کمتر کنند
و فرو نشانند و اگر هیچ بر نیاید و باد اندر معده طرجنده شود تدبیر بر آوردن
آروغ باید کرد علاج اگر سبب بسیاری آروغ خلط بلغمی یا سودایی باشد معده
را بقی پاک باید کرد و حب الافادیر و حب صبر و مصطکی که اندر بابهای گذشته
یاد کرده آمده است دادن و از پس آنکه معده را پاک کرده باشند معده را قوت
باید داد معجون ملامی و کندری و زنجبیل پرورده تا خلط غلیظ اندر معده
گرد نیاید و از طعامهای بدگوار و بادناک پرهیز باید کرد و اگر سبب آروغ
ضعیفی معده باشد و سبب ضعیفی سوء المزاج ساده باشد مزاج غریب را
بضد آن علاج باید کرد چنانکه اندر بابهای سوء المزاج معده یاد کرده آمده است

وهرگاه که آروغ باز ایستد وهیچ بر نیاید ومعده را برنجاند سداب وبودینه
وسعتر ونانخواه وکرویا وانیسون وکندر ومصطکی وقرنفل می باید خایید و
با گلنگبین خوردن ومعجون ابهل وگوارش کندر وگوارش انگدان ومعجون
حب الغار که اندر باب ششم از جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است بکار
داشتن ومداد دقون ومعجون نانخواه نیز سخت سودمند باشد والله اعلم بالصواب

باب سیوم از جزو چهارم اندر تاسه ودلش
کشتن واضطراب معده تاسه ودلش کشتن واضطراب معده را غثیان
گویند[2] واین حرکتی باشد از معده ومیخواهد تا چیزی از خویشتن دفع کند (وتهوع نیز گویند)
ونمیتواند واسباب این اضطراب سه گونه باشد یکی هم چه سبب ضعیفی معده
است از انواع سوء المزاج واز اندوه وترش ومانند آن هم سبب اضطراب
معده شود دوم طعامی باشد که خورده شود سیوم مادهٔ بد که اندر معده
گرد آید اما اگر از جهت طعام بود چنان بود که طعامی تیز خورده شود چون بصل
وسپندان که معده را بسوزد وبگزد تا طعامی بسیار چرب بود که معده از
وی نفرت گیرد ومسترخی ونرم شود تا طعامی تباه شده واز حال خویش بگردیده
یا طعامی که بد ساخته باشد چون چیزی که بسوزد دودناک شود واگر از
جهت مادهٔ بد بود از سه حال بیرون نشود یا ماده اندر میان توهای معده
باشد ومعده آنرا تشرب کرده یا بر خمل معده فرو شیده باشد ودر وی
آویخته یا اندر فضای معده باشد واگر اندر فضای معده باشد یا اندر قعر
معده باشد یا بر فم معده واین ماده یا صفرا بود یا بلغم وبسیار باشد که

که تهوع واضطراب معده بسبب آماس گرم باشد اندر معده وعلامت وعلاج آن
اندر بابی جداگانه یاد کرده شود انشاء الله تعالی **علامتها** اگر اضطراب معده
پیوسته ودایم باشد وقی نباشد اول طبیبان بتازی تقلب النفس گویند
وبعضی مردمان بپارسی میگویند دل می بگردد واین علامت دو حال باشد
یکی آنک ماده اندر میان توهای معده رفته است ومعده انرا تشرب کرده وبدان
سبب مسترخی میشود دوم آنک ماده غلیظ است وبر خمل معده رسیده است
اما اگر با این اضطراب تشنگی وتلخی دهان پیوسته باشد واندر میان طعام
خوردن ساکن شود باید دانست که ماده صفرایی است واگر بهوقت تعالی الله
دهان گرد می آید وتشنگی نباشد باید دانست که ماده بلغمی است واگر طعم دهان
شور باشد وتلخی تشنگی آرد باید دانست که ماده اندر قعر معده است و
اگر قی همی افتد واضطراب از پس قی ساکن میشود وباز بدید می آید باید
دانست که ماده صفرایی است واز عضوی دیگر بمعده می آید از همه تن وبسیار است
که اضطراب معده علامت بحران بود واندر تبهای حاد از جملهٔ علامتهای بد بود
وبدتر علامت بکسی بود وگاه باشد که خداوند تب را اندر تب تشنج افتد
یا صرع یا حالی که بدان ماند وقی افتد وچیزی سبز رنگ زنگاری یا سیاه رنگ نیل
برآید **علاج** اگر ماده صفرایی وتوهای معده انرا تشرب کرده باشد قی باید فرمود
بسکنجبین وآب گرم واگر قی نتوانند کرد استفراغ بایارج واندکی سقمونیا
باید کرد واز پس استفراغ کشکاب دادن وانار وآب ترش وشیرین وشراب
غوره وسکنجبین وطعام دراج وطیهوج وسرد ومرغ بچه خانگی بغوره وانار

دانک پخته وبر معده ضمادی از صندل وسرخ وسک ولادن وکافور وآب
سیب وآب امرود وگلاب بر نهادن واگر ماده بلغمی بود قی بسکنجبین عسلی
وترب وطبیخ شبت وماهی شور باید فرمود واسهال بایارج فیقرا بسکنجبین
عسلی سرشته واز پس استفراغ عسل وشراب بودینه وشراب اسفنتین باید
داد واگر شراب کهن دهند تا بقیه بلغم را بپزاند ومعده را بر جا بین وطعام تذرو
وکبک وگنجشک بریان کرده ومطبخ ومانند آن دهند وبر معده ضمادهای
گرم که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است بر نهند **باب چهارم**
از جزو چهارم از گفتار دهم اندر قی واسباب وعلامات وعلاج آن
قی حرکت است ودفع کردن او چیزهای را بسوی دهان واسباب قی پنج نوع است
یکی بحران بیماریها است دوم تولد صفرا اندر معده ودر آمدن آن بمعده
از عضوی دیگر سیوم بلغمی که اندر فضای معده ایستاده باشد یا توهای
معده وخمل او انرا تشرب کرده باشد چهارم آنکه طعامی ناپسندیده خورده
شود چنانک اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پنجم خلط سودا که در
معده گرد آید وکسانی باشند که هر گاه چند ایشان را بنوبتی راست قی افتد و
خلط برآید واز آسایش یابند وعلامتهای هر یک اندر باب گذشته یاد
کرده آمده است **علاج** اگر قی بحرانی بود وقوت بر جای بود وبیمار آسایش
می یابد انرا باز نشاید داشت ویاری باید داد تا بیرون پاک شود پس اگر از اندازه
بگذرد وضعف می آرد باز باید داشت واگر قی بحرانی نباشد وسبب آن
خلطی بد باشد که اندر معده است وطبع خشک باشد نخست طبع را نرم باید کرد

بحقنهٔ نرم که از بنفشه وبابونه وخشک وکشکاب وسپستان وخطمی وروغن
کنجد سرخ ساخته باشد تا ماده را کمتر کند پس معده را ترب غوره ورب انار
ورب لیموی ساده وبی شکر قوت دادن واگر پس ترشیهای معده را بگزد رب
آبی باید داد وشراب ریواج وشراب ترشی ترنج سود دارد واندر آب که خرما هندی
خیسانیده باشد وگل درست نا کوفته در آب افکنند وبست جوارش آب انار دانک
می باید داد وکعک ونان خشک بریان کرده باید داد واگر بدین کفایت نشود
محجمه بر شکم باید نهادن نزدیک ناف وبر میان دو کتف واطراف او بر فوق باید
مالید وجهد باید کرد تا بخسپد واگر بر بچه او محجمه بستن وان بچه را بر بنی
بجنبانند تا در خواب شود صواب باشد **صفت** حبی که قی باز دارد وبخواباند
بگیرند بزر البنج یک جزو بزر الورد وسماق وقسب از هر یکی چهار جزو همه را
بکوبند وبشراب آبی بسرشند شربت از نیم مثقال واطراف را دکه بوییده
آمده باشد خایید وآب آن خوردن سود دارد وطعام از سماق وغوره
وانار دانک باید ساخت واگر این ماده از عضوی دیگر باشد از همه تن بمعده
می آید تن را بمطبوخ هلیله پاک کردن وبصبح صبر دادن ورگ باسلیق زدن
صواب باشد وحقنه که اندر اول باب یاد کرده آمده است سخت نافع بود وبر
معده ضمادی که از آبی بریان کرده وسیب وصندل وگل واز مورد تر
وآب امرود وسک وکعک ولادن وعود وکافور وزعفران بشوش کرده با
بر نهند شرابی که قی صفرایی ودرد جگر را ساکن کند بگیرند آب آلو سیاه وآب
خرما هندی واز هر یکی سه وقیه لک مغسول یک درم زعفران دو دانک لک

٢٠٦ و زعفران را بسایند و اندر میان آب مالند این جمله یک شربت بود صفت
شرابی دیگر قی صفرا و اسهال صفراوی را سود دارد بگیرند آب آبی ترش و آب
سیب ترش از هر یکی سه من سماق و حب الآس و عسل و حماض ترنج از هر یکی
نیم من همه را اندرین آبها و سیب بپزند نیک و بپالایند شربت دو وقیه با
یک درم سنگ طباشیر سوده صفت دیگر بگیرند آبی ترش و سیب ترش
وامرود چینی و انار ترش و غوره همه را بکوبند و بفشارند و آب بگیرند و
سماق و زعرور و ریواس و حب الآس و ابرها رس نیم کوفته اندرین آب تر
کنند و دو روز بنهند و پس بپالایند و بآتش نرم بجوشانند تا قوامی
گیرد و اگر حاجت بود مقداری پوست بیرون پسته اندرین شراب بجوشانند
صفت سفوفی نسخه عیسی صهاربخت بگیرند عود و طباشیر از هر یکی سه
درم گل سرخ و بود و زرشک از هر یکی پنج درم سماق چهار درم انار
دانک ده درم همه را بکوبند و با شراب انار که با شراب ریواج که بر آبغوره
دهند و بر دهند صفت سفوفی دیگر بگیرند گل سرخ و سماق از هر یکی
پنج درم طباشیر سه درم گل نشابوری سه درم همه را بکوبند و نیم دانگ
کافور ریاحی بسایند شربت سه درم با آب انار ترش که با آب آبی صفت
سفوفی دیگر بگیرند طباشیر پنج درم گل سرخ چهار درم بزر الحماض و بزر
البقلة از هر یکی پنج درم سماق ده درم امامسا و شکر از هر یکی یک مثقال گل
نشابوری ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه درم شربت دو مثقال
با شراب ترشی ترنج و کفک اندر آب سیب ترش با اندکی شراب چند اکنون مزه

٢٠٧ شراب بدین نباید قی صفرا باز دارد و قوت را نگاه دارد و اگر قی از بلغمی بود
که اندر معده گرد آمده باشد نگاه باید کرد اگر ماده اندر فضای معده است
و میل سوی فم معده دارد هم بقی معده را پاک باید کرد و طبیخ شبت و سکنگبین
و اندکی بوره اندرین باب کفایت بود و از پس قی ها معده را قوت دادن
بگوارش عود و پسته و شراب بود نرود والمسک مرو اگر میل بسوی قعر
معده دارد معده و ایجب صبر مصطکی و ایارج فیقرا و حب الافاویه پاک باید
کرد و از پس آن معده را بگوارشها قوت دادن و بباید دانست که هرگاه که
سبب قی خلط بد بود که اندر معده باشد اگر بقی باز توان داشت یا باسهال
انگه اسهال را که از خلط بد بود یا باسهال باز توان داشت یا بقی و بقراط از
بهر این میگوید القی یمنع القی والاسهال یمنع الاسهال والقی یمنع الاسهال ولا
سهال یمنع القی و این از بهر آنست که هرگاه که قی از خلطی بد بود که اندر معده
باشد چون آن خلط را از معده بیرون آرند بقی یا باسهال آن قی باز
بازایستد و همچنین اگر اسهال از خلط بد باشد چون آن خلط را بیرون
آرند باسهال یا بقی آن اسهال باجاره بازایستد و اسباب بازداشتن قی
اسهال دو است یکی آنکه خلط را بیرون آرد دیگر آنکه ماده را از فرو سو میل
کنند و اسباب باز داشتن باسهال قی را هم دو است یکی آنکه ماده بیرون
آرد دیگر آنکه ماده را از بالا فرو سو کشند و اگر قی های معده ماده را بشرب
کرده باشد نخست قی باید فرمود بر ماهی شور و ترب و خردل و سکنجبین
عنصلی و انجر بدین مانند پس باقی خلط را پاک کردن بایارج فیقرا و حب صبر

٢٠٨ و انجه بدین ماند و اگر با این حال سیر طعام و شراب داوری قابض و عفص
نشاید داد تا آن وقت که ماده برکنده شود بایارج و حب صبر و غیر آن صفت
حبی که حمل معده را از بلغم لزج پاک کند بگیرند ایارج فیقرا شش درم هلیله
سیاه و بلیله کابلی از هر یکی دو درم قرص گل و نمک هندی از هر یکی سه درم
بوره نر خشک خرتوانیسون نانخواه مرماحوز قرنفل از هر یکی درمی و نیم
مصطکی دو درم تربد هفت درم همه را بکوبند و با آب بومادران سرشند و
حب کنند شربت یک درم با یک مثقال اندر شراب افسنتین و اگر اندر سپید دهند
روا باشد صفت شرابی که معده را قوت دهد بگیرند انار دانک ترشی سی درم
مصطکی پنج درم کندر هفت بود نر و سعتر از هر یکی یک دسته همه را اندر
یک من آب بپزند تا ششکی باز آید و بپالایند و یک درم عود خام سوده و یک درم
سکر سوده بر افکنند و اندکی اندکی میدهند صفت سفوفی که معده را
قوت دهد بگیرند بوده نر خشک و مصطکی و عود و قرنفل از هر یکی دو درم
همه را بکوبند و بیزند شربت یک درم یا ده درم گلشکر صفت سفوفی
دیگر عود و مصطکی از هر یکی جزو و سک نیم جزو و ریوند چینی و بوده نر خشک
و نانخواه بسر که تر کرده و روز پس خشک کرده از هر یکی دو جزو و شربت
یکمثقال اندر آب آبی و اگر علت قوی تر بود اندر آب مورد تر باید کرد یا اندر
آب اطراف رز صفت ضمادی سک و قصب الذریره و سسکی و مصطکی
و عود و قرنفل و کوهربا و حرتق و اندکی زعفران همه را بکوبند و عسل سین
تر کرده بسرشند و بر معده بنهند و اگر قی از خلط سودای بود که اندر معده

٢٠٩ آمده باشد بازداشتن آن مشغول نشاید شد تا ماده کمتر نشود پس حقنها
که میل بتری دارد ماده را فرو سو باید آورد و از رگ زدن و اسنه واکلیل
ملک و برگ مورد ضماد ساختن بشراب قابض و بر معده و سپرز می نهادن
و ایارج فیقرا با افتیمون ترکیب کرده میدادن و چون قی ساکن تر شود
مطبوخ افتیمون باید داد تا تن از قی سودا پاک شود و اگر سپرز ضعیف باشد
باد روی آفتی بود علاج می باید کرد چنانک اندر جایگاهش یاد کرده
آید پس معده بر والمسک مرو دیگر گوارشها کرم باید کرد و قوت دادن
و اگر طبیعت خشک باشد حب های قابض که قی باز دارد نشاید داد
لکن بحقنه ماده را فرو سو باید آورد و معده بمسهل پاک کردن پس معده را
قوت دادن و اطراف مالیدن و گرم کردن و اندر آب گرم نهادن قی
باز دارد خاصه اگر ماده از همه تن یا از عضوی دیگر بمعده می آید از بهر آنکه ماده را
باطراف کشند و آنرا که قی زود زود باشد و ماده سخت گرم بود اطراف را
در آب سرد نهادن و معده را بطلی خشک سرد کردن سود دارد جالینوس
میگوید هر که را که از پس طعام معده درد خیزد و قی افتد باسهال تن درست
گردد و میگوید من این گروه را مسهل دادم از هر گونه بعضی را که صبر نتوانستند
شستن خورده صبر اندر آب کسنه دادم و بعضی را صبر با اطریفل معجون کرده
دادم و آنرا که صبر شوار نست خورد خیارشنبر دادم اندر آب کرفس و آب
کسنه و آب بادیان و از پس اسهال کلنگبین دادم با رب آبی ترش و بعضی را
کنند و سماق و زیره دادم بباید دانست که خلا و ندی قی را و خلا و ندی اسهال

گرسنگی سود دارد و باقلی و پوست پسته که سماق و چغندر سود دارد وعدس
مقشر پخته و آب از وی ریخته و آنرا بسرکه پخته بوده و سداب و کشنیز خشک
اندر طعامها سود دارد و اگر سبب قی طعامها ناموافق بود قی باید کردن سکنگبین
و آب گرم تا معده از آن طعام پاک شود اگر طعامی چرب بود سپس از قی چیزی
ترش خورد و معده با شراب بود نه قوت دهد و اگر طعامی گرم بود سپس
از قی شراب لیمو و شراب انار خورد در جمله بر آنچه موافق مزاج و موافق
حال باشد علاج کنند و اگر از طعام که خورده بود تبش خیزد و قی شوانده که
طعام بیشتر باید خورد تا معده پر شود و قی کردن آسان گردد و خلط بد با
طعام بر آید و بیشتر تبش گشتن از گرمی و خشکی باشد و بر ضمادهای سرد
که بر معده نهند و شربتهای خنک و آب سرد زایل شود و خداوند معده
ضعیف را هر وقت که طعام خورد تبش گشتن خیزد و بر انگیخت که طعام خورده
خواهد خورد چیزی نرم لغزنده باید خورد پس چیزی قابض بر اثر آن خورد
و گامی چند بآهستگی برفتن تا طعام بقعر معده رسد و پس از آن بچند ساعت
معده را بجوارشها قوت باید داد و حرکت بیشتر باید کرد و بر معده او
ضمادهای قابض بر باید نهاد و اقراص کوکب دادن اندر شرابی یا جلاب
که اندر وی یک حبه مشک باشد سخت نافع بود و دواء المسک نیز نافع بود و
صفت اقراص کوکب اندر قرابادین یاد کرده آید انشاء الله تعالی

باب پنجم از جزو چهارم از گفتار سوم اندر کردن خون

قی کردن خون یا از سری بود یا از معده یا از جگر و بیرون

آید خون از این اندامها یا از گفتن رگی بود یا از ریش یا از گشاده شدن
سر رگی و گفتن رگ را سبب یا از اندرون بود یا از بیرون بود یا زخمی بود که بدو
رسد یا مالشی و بینی و کند یا از جایی بجهد و آنچه از اندرون بود یا بسیاری
خون بود که اندر رگها گرد آید و رگها را بکفاید یا سستی و نرمی رگ
بود یا بسی ضعیف بکند یا خشکی رگ بود و سبب ریش که بر این اندامها
بر آید یا صفرای تیز بود یا خلطی شور که طبع بوره دارد و بدین اندامها
بکنند و ریش کند و سبب گشاده شدن سر رگها حرکت قوت دافعه باشد
و سبب حرکت قوت دافعه یا تری صفرا بود که قوت عضو خواهد که از او دفع کند
و سر رگها بگشاید یا از وی بیرون آید یا ضعیفی قوت ماسکه یا رطوبتی باشد
که سر رگها را سست و نرم کند یا بسیاری خون و بسیاری اخلاط باشد
اندر رگها و برناتامش رگها آنرا **علامتها** اگر قی کردن خون ناگاه باشد و
بسیار بر آید باید دانست که رگی یا رگهای بسیار گفته شده است خاصه
که سبب گفتن رگ از پیش گذشته باشد و اگر اندر مری یا اندر جگر ریش
بوده باشد و بقی خون بر آید و ریم بهای کشنده باشد باید دانست که
اندامها ریشی است و باشد که ریم با خون بر آمیخته بر آید و اگر اندر مری
یا اندر معده یا جگر حرارتی بود و خون که بقی بر آید سخت گرم باشد و علامتهای
گرمی ظاهر بود باید دانست که سر رگها بسبب بسیاری خون و بسیاری
اخلاط در وی بود گشاده شده است و اگر خون بسیار نباشد که گرمی بر آید
و صحت گرم نباشد و خداوند علت طعامهای تری افزاینده بسیار خورده

باشد باید دانست که سر رگها بسبب تری و نرمی گشاده شده است **علاج**
هرگاه که قی کردن خون بر آید و قوت و فصل سال و عمر مساعد بود
و مانعی نباشد نخست رگ باید زد و اگر سبب قی کردن خون بسیاری خون
بود خون بسیار بیرون باید کرد و گاه باشد که مقدار یکمن بیرون باید
کرد و اگر قی سخت بینی و بود اطراف باید بست و اقراص گلنار دادن **صفت**
آن بگیرند صمغ عربی پانزده درم کهربا سه کشنیز خشک طباشیر گل سرخ سماق
گلنار لحیة التیس نشاسته از هر یکی ده درم سرون گوزن سوخته و شسته و
اقاقیا از هر یکی هفت شب یمانی سه درم افیون یک درم و اندر بعضی نسخها
افیون دو درم شربت سه درم اندر آب باران و اندر آب لسان الحمل و اگر
سبب گفتن رگ بود هم این **صفت** و هم این شربت صواب باشد و اگر سبب
ریش باشد اقراص کهربا باید داد **صفت** بگیرند کندر دم الاخوین از هر
یکی سه درم پنج درم ساده شسته گل مختوم از هر یکی ده درم شب یمانی
دو درم و نیم گلنار سه درم افیون دو درم دارچینی دو درم از این جمله
ده قرص سازند شربت یک قرص اندر آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و
آب بادروج و آب برگ خرفه و ساق خرفه و اقراص الکحل کهنگی و گشادگی
رگها را سود دارد **صفت** آن بگیرند سرمه ساده شسته و دم الاخوین
از هر یکی سه درم گلنار و مازو از هر یکی سرون گوزن سوخته و شسته و اما
از هر یکی یک درم لادن و زعفران از هر یکی نیم درم بر سیاوشان یک درم
و نیم همه را بکوبند و بر بیزند و بر آب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند هر یک

دو درم شربت یک قرص اندر یکی از این آبها که یاد کرده آمد و گل ارمنی و گل
مختوم و طباشیر با آب لسان الحمل و آب باران و رب کور و انجبار بدین منافع
همه سودمند باشد و طعام طفشیل با آب سماق یا آب غوره و معده را و جگر را
ضمادهای خنک و قابض بر نهند و اگر گشاده شدن رگها از سستی و نرمی رگها
بود بسبب تری مزاج و بکار داشتن طعامهای تری آرنده او را فلونیا پارسی
باید داد و سحرنیا و دحرثا محمد زکریا میگوید مردی را دیدم که پاره گوشت
بن رگ از گوری بر انداخت و بسلامت ماند و نمرد و گمان من آنست که اندر
معده او ناسوری بود بن رگ و تن آن باریک بود و بقوت قی از تن بگسست
و بقی بیرون آمد والله اعلم بالصواب

باب ششم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر هیضه

بیماری است از جمله بیماریها
که طبیبان آنرا امراض حاده گویند با خطر است زیر و زبر بگشاید یعنی
هم با قی کردن بود و هم با اسهال و گاه باشد که اسهال بی قی باشد و لیکن
تبش گشتن نباشد و اصل این بیماری ناگوارید طعام است و اسباب آن سه
گونه است یکی آنکه طعام بسیار خورده شود چندانکه معده آنرا نتواند گوارید
دوم آنکه طعام بی ترتیب خورده شود و این چنان بود که طعامی ترو دیر
گوارتر بود نخست خورده باشد و از پس آن طعامی نازک و زود گوار خورده
شود یا از پس طعام میوهای ترچون انجیر و شفتالو و غیر آن خورده شود یا انجیر
زود گوار باشد بگوارد و بر سر آن طعام ناگوار رده بایستد و آنرا تباه کند
سیوم آنکه گوهر طعام که خورده شود تباه باشد و بر معده اندر تباه تر شود

ومانند دار وکردد وچون طعام بر معده اندر تباه شود هرچه از وی بجلد ثفل
مانند تر باشد بقی بر آید و هرچه بجلد بلغمی باشد تر باشد باسهال بیرون
آید واین بیماری تا آنگاه که هر طعامی که اندر معده تباه شده ست از تن بیرون
آید آسان بود وطاقت وی توان داشت لکن اگر بسیار زان اندر معده و روده ها
سوزش بدید آید کار صعب شود واستفراغها بود صفرای واسهالی
بدید آید همچون آب تر وکنده وگاه باشد اسهالی اشد همچون آبی که کوشت
اندر وی شسته باشد و تاسه و ضعف وگدازش تن بدید آید و نبض ضعیف
وصغیر کردد وصدغها وچشم بمغاک فرو رود وبینی باریک و برکشیده شود
و رنک روی همچون رنک مردگان شود ودست وپای سرد و ناخنان کبود
شود وتشنج اندر عضلهای دست وپای و رانها بدید آید وطبیب که این علاج
علت کند ماهر وهوشیار ودلیر باید از صعبی بیماری نترسد وعلاج باز
نگیرد وصعبی بیماری آن بود که هرچه بیمار را دهند زود بقی بر آید و
تشنگی غالب شود وشراب دهند بقی باز کردد باز بسته شود ونبض ضعیف
کردد وتشنج بدید آید واندامها سرد شود وبسیار کسانرا این حال افتاد
وطبیبان قوت ایشان نگاه داشته اند واز بیماری بسلامت بیرون آمده
بدین سبب طبیب ماهر باید وهوشیار تا اندر همه علاجها نگاه میکند واگرچه
ضعیف باید وقی وتشنج همی بیند چون رنک روی بر جای باشد ودم زدن
بنظام بیند نترسد وعلاج باز نگیرد واین علت کودکانرا بسیار افتد بسبب
بسیار خوردن ایشان وکار ایشان سلیم تر باشد وایچ بزرگانرا و پیرانرا

افتد باخطر باشد خاصه اگر قوی تن وفربه ونهکین وسخت کوشت باشند
از بهر آنکه چنین کسان برازنده باشد استفراغهای صفرایی را یعنی اندر تن
ایشان ماده بسیار باشد وچون ماده اندر حرکت آید وبرداختن کیرد و
جزوی کرمی بر دارد وجزوی دیگر را میکشد باز داشتن وفربهکردن
دشخوار بود ومسدلست حکما انراضی ودم خلا کویند این کشیدن
جزوی مرجزوی را آن مسدلاست وآب در دو پاله عدل که ساخته اند
دلیل آن مسدلاست وبباید دانست که کسانی باشند که نوعی بیماری را برازده
باشد همچنان کسانی باشد که هیضه افتادن را برازده باشد وبسیار افتد
ایشانرا وازان منفعت یابند وتن ایشان از خلطهای بد باشد وکسانی دیگر
که منفعت این نباشد وهیضه افتادن عادت نباشد ایشانرا اگر یک بار
بیوفتد برخطر باشد واین هیضه اندر تابستان بیشتر افتد واینجا اندر تیر
ماه افتد واندر زمستان نادر افتد وعلامت گدازش اندرین علت
آنست که بول بسیار آید ولزج باشد ورنگ صفرای بود **علاج** چون آگاهی
یافتند که طعام اندر معده تباه شود بباید شتافت وقی کردن تا معده
پاک شود ومحرور را اندر هیضه منش گشتن وتشنگی رنجه دارد جهد باید
کرد تا آب نیم گرم خورد بسیار تا معده را از طعام تباه شده پاک کند و
بقی وجلاب وماء العسل وروغن نشاید خورد اما جلاب وماء العسل از بهر
دو کار نشاید یکی آنکه هر دو اندر معده محرور تباه شوند وصفرا کردند دوم
آنکه هر دو غذا دهنده اند وخداوند هیضه را غذا باز باید گرفت وآنرا که غذا

باز می باید گرفت چیزی غذا دهنده چگونه باید داد وروغن از بهر آن نشاید
داد که روغن قوت معده را ضعیف کند لکن اگر اندر معده سوزشی بدید آید
اندکی جلاب خورد تا تری آن خلط را بنشاند واگر تشنگی وحرارت با آن غالب
شود جلاب با سکنگبین دهند واگر قی تمام کرده باشد ومیخواهند که تسکینی د
هند وخداوند هیضه را هیچ حرکت نشاید کرد وهیچ چیزی که بغذا شاید بنشاید
خورد وبباید خفت از بهر آنک اندرین هیچ علت علاجی چون خفتن وچیزی ناخورده
نیست واگر خواب نگیرد خویشتن حقنه باید ساخت تا اخلاط ساکن ماند وباشد که
در خواب شود واگر تشنگی غلبه شود طباشیر سوده اندر آب انار دانگ ترش کنند
وازان آب تجرع میکنند وآن آبی ترش وآب سیب کوهی وآب اطراف رز بحت
سود دارد واگر این آبها بقی باز کردد اندکی کعک سوده با سویق حب الرمان
اندرین آبها کنند تا غلیظ شود واندک اندک میدهند واگر کعک سوده اندر
شراب برکنند وکفچه دو ازان بدهند تا بجنبد تن بس صواب باشد ومحرور را
ضمادی کنند از صندل وگل وآبی وسیب بریان کرده وبرگ مورد وگلاب
واندکی کافور وبر شکم او نهند وآب جو درآب مورد تر بسرشند وضماد
کنند ونان خشک کمی بسرکه تر کنند وضماد کنند وآبی وسیب بسرکه بزنند
وبکوبند وگل سرخ وگلنار وافسنتین واندکی مصطکی وروغن مورد وروغن گل
بسرشند ضماد کنند وآبی بسرکه بپزند وشکوفه رز ولحیة التیس وسماق وانا
تنا وگلنار وانار پوست وپسته جو همه را با آب مورد تر کنند وضماد کنند و
خاکستر گز وخاکستر شاخ رز بسرکه ممزوج تر کنند وبر شکم او بمالند واگر خرفه

بگلاب سرد تر کنند وبر شکم او بنهند روا باشد **صفت** شراب میوه که
قی باز دارد بگیرند امرود قدیم وحب الاس وزرشک وانار دانگ ترش همه را
نیم کوفته کنند واندر آب انار ترش بر کنند یکشبانروز وبپزند تا دو یک
آب برود یک بهره بماند وبپالایند وبفشارند وآن آب دیگر باره بپزند تا قوام
گیرد وازان بکار دارند **صفت** اقراص الطین بگیرند گل حاجی نیم من وبکوبند
نرم پنج درم قاقله پنج درم کبابه وسه درم فقاح اذخر ودو درم سک و
بگلاب بسرشند واقرص کنند وانرا در میان کافور نگاه دارند **صفت**
اقراص بگیرند کندر ده درم گل حاجی ده درم ماملا وسک از هر یکی دو درم
کافور دانگی سک دانگی قرنفل نیم درم همه را بلعاب دانرا آبی بسرشند واقراص
کنند شربت یکمثقال بایک وقیه شراب بوده نر **صفت** آن بگیرند کندر وگل
حاجی از یکی ده درم کبابه وقاقله از هر یکی دو درم ونیم کافور دانگی ونیم قرنفل
دانگی شربت یکمثقال **صفت** اقراص مورد بگیرند انار پوست از هر یکی پنج
درم حب الاس وسماق وگلنار وگل ارمنی بلوط نشاسته بریان کرده مقل
یکی از هر یکی ده درم همه را بکوبند شربت یکمثقال قی واسهال باز دارد **صفت**
اقراص راسن بگیرند قرنفل ده درم سک یکدرم خرفه دو درم راسن خشک
یکدرم مصطکی وامیون وبیروج از هر یکی یکدرم ونیم همه را بکوبند ووده
قرص سازند شربت یکقرص باز دارد وبخوابانند واگر کار بدان رسد
که عرق سرد کردن آغاز کند واطراف سرد شود دارد وفواق بدید آید
اورا اندر آب سرد نهند وهمی بمالند وگل ارمنی اندر سرکه وآب مورد تر

بکذارند و بر پای او طلی کنند و خرقه تر بر زیر ران بپوشند و هر ساعت آن خرقه
را بر میدارند و سرد میکنند و بر پای او می پوشند واگر ضعیف شود و بیهوش کردد عضلهای او را بمالند و سر و بینی و کوش او می مالند و صوی ع صدا
او می کشند و بالحم و شراب مسک اندر حلق او میچکانند واگر تشنج کند عضلها
بروغن کرم کرده چرب می کنند و بر عضلها می نهند و موم روغن سازند از
روغن بنفش و موم صافی و بنفشه و خطمی کوفته و بپخته بدین موم روغن
بسرشند و بپارچه بر کنند و بفشارند واین موم روغن بروی طلی کنند و
بر پس کردن او که مبدا و عصبهاست و بر عضلها می نهند واگر اسهال ازحد بکذرد
و خشخاش اندر آب بزنند و نشاسته بریان کرده اندرین آب حل کنند و بدان
حقنه کنند و مرطوب را کرد رحال که حس آن بیابند که طعام اندر معده او تباه شود
ماء العسل دهند تا قی کند و معده را پاک کند صواب بود و از پس قی اقراص عود
دهند **صفت** آن بکیرند قرنفل و کبابه از هر یکی درمی سنبل و مصطکی از هر یکی
نیم درم عود خام چهار درم شکر چند وزن همه داروها شهب یک مثقال و صفت
شراب مشک اندر بابهای کذشته یاد کرده آمدست و چون از میضه بیرون آمد
طعام مرغ خانکی مصوص کرده با آب انار دانک و آب سماق و مانند آن و اکر مصوص
از کبک باشد یا از تذرو بهتر باشد والله اعلم **جزو پنجم**
از کفتار دوم اندر ضعیفی معده و بد کواریدن طعام و درد معده که از
پس طعام خوردن پدید آید و علامات و علاج آن باب نخستین
اندر یاد کردن احوال ضعیفی معده و انواع آن هر قوتی که ضعیف کردد از

قوتهای معده نوعی از ضعف معده پدید آید لکن عادت بیشتری مردمان آنست
که ضعیفی معده ضعیفی قوت هاضمه را کویند و هر نوعی از انواع سوء المزاج که در
معده پدید آید نوعی از ضعف معده تولد کند و قوت جاذبه را سردی و تری
ضعیف کند و کرمی و خشکی یاری دهد و قوت ماسکه را خشکی که میل بسردی
دارد یاری دهد و قوت هاضمه را کرمی و تری یاری دهد و قوت دافعه را تری
که میل بسردی دارد یاری دهد و بترین ضعیفی که در معده پدید آید آنست
که تشنج او مهلهل شود یعنی آنکه بافت لیفها او سست شود و انواع سوء المزاج و اسباب
و علامات و علاج آن اندر جزو دوم ازین کفتار یاد کرده آمدست و علاج قوتها
معده اندرین جزو یاد کرده آید ان شاء الله تعالی **باب دوم**
از جزو پنجم از کفتار دوم اندر ضعیفی قوت جاذبه علاج آن بباید دانست
که علامت ضعیفی قوت جاذبه آنست که طعام از فم معده دیر فرو کذرد و
کرانی کند وکاه باشد که بی قراری و تاسه و کردیدن از پهلو بپهلو و خفقان
و دوار و سدر پدید آید وکاه باشد که نفس کشیدن و قی پدید آید و سبب این
عارض بیشتری از خلط صفرایی باشد که فم معده کرد آید باشد و علامتها و علاج
آن اندر جزو چهارم ازین کفتار یاد کرده آمدست و اکر بی ماده و بی خلط باشد
سبب آن مزاجی سرد باشد یا تر و علاج آن طعامهای لطیف و زود کوار باید
کرد تذرو و دراج و کنجشک بشوربا پخته و بریان کرده و ببوی افزارها
خوش کرده چون زیره و کرویا و دارچینی و نانخواه و زعفران واکر کسی شراب
خواهد شراب قابض دهند و بر فم معده ضمادی بر نهند از کلنار و مصطکی

و سنبل و قرنفل و افسنتین و کل و جوز و آبی پخته و آب برک مورد تر و بر پهلو راست
بخسپد از بهر آنکه خفتن برین شکل یاری دهد بر فرود آمدن طعام از فم معده
و اطراف را بمالیدن و از پس ریاضتی باهستکی کردن و بادهارا که اندر معده آید
شکستن همه علاج این علت است والله اعلم والحکم **باب سیوم**
از جزو پنجم اندر ضعیفی قوت ماسکه و علاج آن آفت قوت ماسکه آنست که معده
بر طعام مشتمل نشود و التفات نکند یعنی که دامن اندر نیاید و اکر التفات کند
التفاتی ضعیف کند وکاه باشد که اندر معده حرکتی خفقانی و ارتعاشی پدید آید
و بسیار باشد که خداوند علت را نخست از ارتعاش معده آکاهی باشد تا آخر کار
ارتعاش غالب شود همه اندامها با وی ارتعاش کند و اسباب ضعیفی قوت ماسکه
سه نوعست یکی ماده کرم و سوزاننده است که معده را بسوزد و قوت او را ضعیف
کند تا طعام را که بمعده رسد نکاه نتواند داشت وکاه باشد که سوء المزاج کرم
بی ماده قوتهای معده را ضعیف کند لکن این نادر باشد و بیشتر با ماده باشد
دوم ماده سرد و لغزاننده باشد که طعام را از معده بلغزاند سیوم ریشها
و بثرها باشد که از هر چه مماس او کردد رنجور شود و خواهد که از خویشتن دفع
کند و باز دارد **علامتها** اما علامت ارتعاش نفس آن آنکه غالب شود آنست که معده
از طعام رنجور شود اکر چه اندک باشد و خواهد که طعام از وی فرو کذرد و
علامت ضعیفی قوت ماسکه دو کونه است یکی آنکه خداوند علت پندارد که اکر
حرکت کند طعام که خوردست از وی باز خواهد کشت وقتی بر آید و سبب این
رطوبت ها باشد اندر فم معده رطوبتی یا ضعیفی هضم معده دوم آنکه هر طعام که

خورده شود زود از معده با امعا فرود آید و علامت آنکه اندر فم رطوبتی آنست
که اکر چه طعام اندک خورد بندارد که اکر حرکتی کند طعام او باز خواهد کشت و
علامت آنکه جرم معده ضعیف است آنست که یا از طعام ممتلی نشود و این حال
بدین بنماید و علامتهای ماده کرم که معده را بسوزاند و علامت سوء
المزاج کرم بی ماده اندر بابهای جزو دوم ازین کفتار یاد کرده آمدست
و علامتها و ریشها و بثرها پیشتر یاد کرده آید **علاج** اکر سبب علت ماده
کرم باشد نخست آن ماده را بر فق از معده بیرون باید آورد و پس از آن
رب سیب و آبی و شراب لیمو بکار داشتن و کشکاب با کاورس فرماید نخست
و می دادن و اکر حرارت دراز کردد دوغ کاو بجوشانند که اکر سنکاب کرده باید داد
یا طباشیر و کل سرخ و کلنار و قسط و طراثیث و کهربا چنانک بر مقدار
ده استار از دوغ پنج درم ازین داروها برافکنند و غذا اکر کاورس
و پوست کنده و عدس مقشر با آب غوره و آب انار ترش و آب آبی و مانند آن
و طیهوج و کبک و جوزه مرغ خانکی بریان کرده و با آب غوره و آب انار دانک ترش
کرده و بر معده ضمادها که از صندل و طباشیر و کلنار و کل سرخ و برک مورد
و کوشت آبی و سیب ساخته باشد بر نهادن و اکر سوء المزاج کرم بی ماده باشد
با ستفراغ حاجت نیاید و علاج هم ازین نوع باشد و اکر سبب علت رطوبتی
لغزاننده باشد نخست معده را پاک کند باید کرد بقی کردن یا باسهال با ایارج
فیقرا پس کوارش خوزی دادن **صفت** آن بکیرند هلیله کابلی و هلیله
سیاه و بکوبند و بروغن کاو بریان کنند ده درم ازین هلیله بریان کرده

و پنج درم حب الرشاد بریان کرده و نانخواه و صعتر از هر یکی سه درم خبث الحدید
بسرکه پرورده ده درم همه را بکوبند و بانگبین بسرشند و همه داروها را
کوفته سرشته یکی حب الرشاد ناکوفته سرشند نسخه دیگر بگیرند دانه مویز
بریان کرده نیم حب لاس از تخم پاک کرده ده سیر چوب نبطی و کلنار و کندر
زیره کرمانی و از هر یکی ده درم نانخواه دوازده درم همه را بکوبند و بانگبین بسرشند
شربت از سه درم تا پنج درم و شراب مورد و میبه و اطریفل کوچک سودمند
باشد و ضماد رامک و عود خام و کلنار و گل و قرنفل و مانند آن سازند و طعام
کبک و تذرو و دراج و کنجشک و طیهوج و خرگوش بریان کرده و سوای ابزارها
خوش بوی کرده چون زیره و کرویا و غیر آن **باب چهارم**
از جزو پنجم از گفتار دوم اندر ضعیفی قوت هاضمه باید دانست که انواع
سوء المزاج ساده با ماده و هر طعام که نه بااندازه و نه بوقت و نه بترتیب خورش
و هر طعام که آنرا کیفیتی ناستوده باشد و همه تدبیرها و حرکتها که نه بوقت و
نه بااندازه رسد همه اسباب ناگواریدن است و سوء المزاج سرد اگر ساده
باشد و اگر با ماده مضرت آن اندر هضم قوی تر از مضرت سوء المزاج گرم است
و سوء المزاج خشک و سوء المزاج تر که اندر گرمی و سردی معتدل باشد
اندر هضم آن مضرت نکند که سوء المزاج سرد یا گرم کند لکن سوء المزاج خشک
بدبول ادا کند و سوء المزاج تر باستسقا و قوت هاضمه اندر قعر معده بیشتر
است پس هرگاه که اندر هضم تقصیر افتد باید دانست که آفت اندر قعر معده
است و حال طعام که هضم نیابد از دو بیرون نباشد یا همچنین بر حال خویش

بماند و ناگواریده بیرون آید و تن از وی هیچ بهره نیابد و لاغر و بی قوت باشد
تا اندک مایه از حال بگردد تباه شود و تن از وی غذای یابد و اگر این تقصیر
اندر هضم دوم و سیوم و چهارم افتد بیماری بد تولد کند چون برص و بهق
و سرطان و استسقا و گر و خارش و غلظ و حمره از بهر آنکه خون که غذا گردد حولی
پخته و ملایم طبیعت نباشد و هرگاه که قوت هاضمه اندر طعام اثر نکند و نگوارد
بر دو علت ادا کند یکی زلق الامعا و دیگر استسقا طبلی اما باستسقا آن وقت
ادا کند که هاضمه اندر طعام اثری کند اندک چندانکه بخار بر انگیزاند و سبب آن
ضعیفی حرارت غریزی بود نه بینی که بامداد که هنوز قوت فروغ آفتاب ضعیف
بود از آبدانها و زمینهای تر بخار برخیزد و هوا تیره شود و نم که آنرا
بتازی ضباب گویند پدید آید و چون قوت آفتاب ضعیف قوی گردد آنرا
تحلیل کند و پراکنده و اگر سبب تقصیر هضم سوء المزاج با ماده باشد علاج
آن سهل تر از علاج سوء المزاج ساده باشد خاصه که محکم گشته باشد **علامتها**
هرگاه که طعام بهضم نشود از معده دیر بیرون شود و گرانی کند و آروغ
بوی آن طعام دهد و بر از گنده باشد و تن از طعام بهره نیابد و قوت بگیرد
و بیماریهای تولد کند چنانک یاد کرده آمد **علاج** نخست تفرق اسباب
باید کرد و بدفع و تدارک آن مشغول باید بود و سوء المزاج را بضد آن
علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر بسبب بسیاری
طعام بوده باشد بباید فرمود تا جایگاهی که هوای آن معتدل باشد بخسپد
و امروز از طعام باز ایستد و شکم او را گرم کند و اطراف او را بمالند اگر

دیگر روز بنشاط برخیزد اندر گرمابه شود و طعام سبک تر و اندک تر خورد
و اگر کسی را هنوز گرانی طعام و ناگواریدگی مانده باشد هم این تدبیر کند سه روز
پیوسته تا معده بحال خویش باز آید و خفتن بر دست چپ معده را گرم کند
از بهر آنکه جگر بر وی مشتمل شود و خفتن بر دست راست معده را زود
تر خالی کند از بهر آنکه شکل معده چنانست که کیلوس از وی از این جانب بجگر
اندر آید و ابخر بعلاج قوت هاضمه مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد باشد اطریفل
بزرگ است و اطریفل بزرگ است و اطریفل کوچک و گوارش عود و معجون نیا اندر شراب
کهن یا اندر ماء العسل و ضمادهای گرم بر نهادن و طعامهای گرم و تیز و زرد
گوارد دادن و اگر مزاج گرم باشد میبه و سکنگبین سفرجلی و شراب انار باید داد
و طعام مصوص و هلام باب سماق و آب غوره و آب انار ترش باید فرمود
صفت اطریفل بزرگ بگیرند کابلی و آمله و بوزیدان و نشاسته و شیطرج هندی
و شقاقل از هر یکی یک جزو تودری سرخ و تودری زرد و لسان العصافیر و بهمن
سرخ و بهمن سپید از هر یکی یک جزو و نیم همه را بکوبند و بیزند و بروغن
گاو چرب کنند و بانگبین مصفی بسرشند **صفت** دیگر هلیله و بلیله و آمله
و تخم کرفس کوهی و شیطرج هندی و نانخواه و صعتر پارسی از هر یکی یک وقیه
سنبل و حماما و هال و دوج از هر یکی سه درم دارچینی چهار درم پلپل سپید
و پلپل سیاه و دار مشک و نمک هندی از هر یکی نیم وقیه خبث الحدید پرورده
سه وقیه خردل یک وقیه نیم نوشادر نیم درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن
بادام چرب کنند و بانگبین بسرشند انگبین سه وزن همه داروها **صفت**

اطریفل کوچک هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی نیمی مصطکی دو وقیه و نیم مقل
ده استار زعفران دو وقیه روناس خشک دو وقیه مقل را در آب گرم حل
کنند و بانگبین بیامیزند و داروها بکوبند و بیزند و بروغن بادام چرب
کنند و بانگبین بسرشند **صفت** گوارش عود بگیرند سنبل و تخم کرفس
و انیسون و مصطکی از هر یکی یک مثقال عود هندی خام سه مثقال قرنفل
و هلیله کابلی از هر یکی دو مثقال کوز بوا دو مثقال و نیم فلنجمشک دو مثقال
و نیم جوز سه مثقال گل سرخ و قصب الذریره از هر یکی دو مثقال همه را بکوبند
و بلبه بسرشند شربت سه مثقال **صفت** دیگر گل سرخ و کهربا و طباشیر
از هر یکی پنج درم عود خام چهار درم مصطکی و تخم کرفس و مرماحوز و سک
از هر یکی دو درم مشک دانگی همه را بکوبند و میبه و شراب سیب نیم آمیخته
بسرشند شربت سه مثقال **صفت ضماد** بگیرند ذریره یاسمین و ورد
نسرین و عود هندی و مصطکی و لادن و پوست ترنج و قسط و اکلیل الملک و قرنفل
و سک بوا و نشاسته و فلنجمشک و حرمل و زعفران و بادرنجبویه و قاقله کبار
و قصب الذریره و سنبل و ذریره گل سرخ از هر یکی راستا راست و مسک
چندانکه بوی او پدید آید همه را بکوبند و باب مرزنگوش و آب برگ
مورد بسرشند و روغن مصطکی سمی بالند جالینوس ضماد کرده است
که سکنگبین سفرجلی که مقداری زنجبیل سوده در وی کرده باشند همه
علتها معده را اگر سخت گرم نباشد سود دارد و مقدار آنچنان باید که بر
یک من سکنگبین یک وقیه زنجبیل بر افکنند والله اعلم بالصواب

باب پنجم از جزو پنجم از گفتار دهم اندر ضعیفی قوت دافعه

بباید دانست که بسیار باشد که طعام اندر معده تن
درست دوازده ساعت یا پانزده ساعت بماند و علامت وی آنست که بوی
این طعام از آروغ یافته شود و هرچند طعام لطیف تر بود قوت هاضمه
وی مستولی تر بود و زودتر از معده بیرون و هرچند غلیظ باشد قوت
هاضمه را باوی بیشتر باید کوشید و از معده دیرتر بیرون شود در جمله دیری
و زودی آن نخست کیفیت طعام و قوت معده باشد و هر گاه که مدت ماندن
طعام اندر شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون از بیست و دو ساعت
بود تن درستی نباشد و این یا از جهت معده و جگر و امعا بود یا از جهت طعام
که خورده شود و از ترتیب نا ستوده که اتفاق افتاده باشد علاج قوت دافعه
را اندر بیشتر حالها چیزهای تری یاری باید داد که میل بسردی دارد و چون
آب میوه ها و سکنگبین و شراب و فلوس خیار شنبر اندر آب کسنه گداخته و انجیر
بدین ماند و هلیله زرد پرورده سود مند باشد و طعام از عدس و آلو سیاه
و مانند و ماش مقشر و اسفاناج بروغن بادام باید والله اعلم بالصواب

باب ششم از جزو پنجم از گفتار دهم اندر ضعیفی جرم معده و تهلیل و تشنج آن

از بیماریها که معده را افتد
هیچ بتر از آن نیست که تشنج لیفهای او و ستهلل شود یعنی بافت او سست
شود علامت وی آنست که هیچ طعام نگوارد و آنچه خورده شود
بر معده گرانی کند و از علامتها انواع سوء المزاج و انواع آماسها هیچ ظاهر

بادام بر بن ما الاصول برچکانند صواب باشد و اگر این روغنها با ماء الاصول
بدهند روا باشد و اقراص سنبل دادن سود دارد صفت اقراص سنبل
بگیرند فقاح اذخر و سلیخه و گل سرخ و ریوند چینی و قصب الذریره و سنبل و از هر یکی
سه درم زعفران و انیسون و قسط و مر و بلیل از هر یکی یک درم مقل ازرق
سه درم مصطکی دو درم اسق یک درم اقراص کنند هر یکی یک مثقال شربت یک
قرص با سمیج صفت ضمادی که اندر علاج آماس صلب و علاج دبیله سود دارد
بگیرند اکلیل الملک و حلبه و بابونه و حب الغار و خطمی و افسنتین از یک هر یکی یک جزو
اسق و مقل از هر یکی چهار یک جزو و انجیر خشک بیست عدد انجیرها اندر شراب
شیرین بپزند و پس با انگبین بسایند و صمغها را اندر شراب حل کنند و داروها
کوفته و انجیر سوده با انگبین همه را بهم بسرشند بر آماس می نهند صفت
ضمادی دیگر بگیرند مقل ده درم اسق پنج درم حب البان ده درم تخم
کرنب ده درم سنبل پنج درم تخم کرنب و مغز بادام تلخ و اسق و مقل و میعه
تر و مر و سنبل و مصطکی و سعد و اذخر از هر یکی راست راست صمغها را
بشراب حل کنند و داروهای خشک بد و بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند
تخم کتان و حلبه و تخم کرنب از هر یکی یک مشت مر و سنبل و سعد از هر یکی سه درم
مقل و مصطکی از هر یکی هفت درم اسق سه درم صمغها را اندر شراب حل
کنند و داروها بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند مقل ده
درم اسق پنج درم حب البان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل پنج درم مصطکی
پنج درم موم سه درم روغن باردین پانزده درم صمغها بشراب حل کنند

و داروها بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند بنفشه خشک ده درم گل
سرخ پنج درم سنبل سه درم قصب الذریره و سعد و اذخر از هر یکی دو درم
مصطکی آرد حلبه هشت درم گل بابونه و خطمی سپید و آرد جو از هر یکی ده درم همه را
بلعاب تخم کتان بسرشند و معده را بروغن ناردین چرب کنند و این ضماد
بر نهند و هر وقت که طعام خواهند خورد پیش از آن چهار ساعت ضماد بردارند
چون طعام خورده باشد پس از آن بچهار ساعت بر نهند و طعام نوع که اندر
باب گذشته یاد کرده آمده است و بجای آب جلاب خورد یا ماء العسل یا شیر اشتر
والله اعلم و احکم

باب هفتم از جزو پنجم از گفتار دهم اندر دبیله که در معده پدید آید

هر گاه که آماس گرم
بدان ادا کند که تن لاغر شود و چشمها در اندر افتد و اسهال و قی پدید آید
و تب ساکن گردد و بول اندک آید و معده سخت گردد چنانک از قوت انگشت
که بر وی نهند هیچ فرو ننشیند بباید دانست که آماس دبیله گشت و هر گاه که با این حال
معده در رخیزد و اطراف سرد شود علامتی بد بود علاج هر گاه که علامتهای
آماس گرم پدید آید بزودی فصد باید کرد و شربتها و طلیها که یاد کرده آمده است
بکار داشتن و ماده را باز گردانیدن و کم کردن تا دبیله نگردد و هر گاه که دبیله
گشت چاره نباشد از آنکه آنرا شاید بزانند یا بگشاید و پاک شود و طریق
بزانیدن وی آنست که هر ساعت شیر تازه گرم کرده و آب گرم همی دهند و نگاه
میکنند تا آماس هیچ نرم تر میشود و انگشت در وی همی نشیند اگر نرم نمیشود
طبیخ حلبه و نخشک با آب هر دو گرم کرده با روغن بادام تلخ و روغن پیه انجیر

باید داد صفت داروی آزموده بگیرند طلحسعوق خشک ده میوه نیم تخم مر و حلبه
از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بپزند و تا سه وقیه شیر خر یا شیر بز تازه و گرم
کرده بدهند صفت ضمادی آزموده بگیرند طلحسعوق خشک یک وقیه حلبه
دو وقیه تخم مر و چهار وقیه بکوبند و بپزند و بروغن کنجد چرب کنند و شیر
تازه بسرشند و گرم کنند و بر آماس نهند و در آب گرم که گرمی آن تن خوش
آید همی نشینند و انجیر خشک و بابونه و حلبه و مقل را افسنتین رومی بپزند تا
چون عصیده شود و بر آماس نهند انجیر و بابونه و حلبه بزانند و نرم کننده
اند و افسنتین و قابض است و قوت دهنده و اولیتر است لابل صواب آنست که
داروها معین بی داروی قوت دهنده نباشد چون آماس نرم شد و اثر پختگی
پدید آید نباید فرمود تا بستری نرم بغایت نرمی و گرمی بفکنند و بیمار را
فرمودن تا بر این بستر خوش چنانک معده بر بستر نهاده باشد تا فشرده شود
و بگشاید و لسان گشاده شود اندر باب آماس خونی یاد کرده آمده است و تدبیر
و داروهای آن هم اندران باب لختی یاد کرده شده است و هر گاه که بقی ریم
و خون بر آید نشان نومیدی و قوی تر از نشان امید و لیکن بود و صبر
با آب کسنه دادن و ایارج فیقرا دادن اندرین وقت صواب باشد تا معده را
بشوید و ریم را باسهال بیرون آرد و اگر بدین علاجها گشاده نشود علاجها
که اندر آماس صلب یاد کرده آمده است پیش باید گرفت و طعام اندر اول علت
زرده خایه مرغ نیمبرشت باشد یا سبوس آب یا حشوی از نشاسته و کشک
جو و اندر آخر علت شوربای مرغ شبت و حلبه اندر وی بجت

باب ششم از جزو ششم از گفتار دهم اندر
ریشها و بثرهای معده ریشها و بثرها که اندر معده بر آید سبب آن خلطی
بود تیز و سوزاننده و این خلط یا اندر معده تولد کند از خوردنیهای گرم
و تیز یا نزله گرم و تیز باشد که از سر فرود آید یا از عضوی دیگر بمعده باز
آید علامتها علامتهای ریش چهار نوع است یکی آنک آروغ و بوی دهان ناخوش
بود دوم کام و زبان خشک بشود سیوم آنک قی بسیار افتد چهارم آنک
اندر قی پوستها که از سر ریش برخیزد پدید آید و گاه باشد که این ریشها بر
مری بود و گاه باشد که بر فم معده بود و گاه باشد که اندر قعر معده بود و
گاه باشد که بر روده‌ها بود اما اگر بر مری بود روان بوقت گذشتن طعام اندر
حلق از بس کردن و میان دو کتف پدید آید خاصه اگر طعامی درشت تر بود
یا طعمی قوی تر دارد و اگر بر فم معده باشد بوقت گذشتن طعام درد نکند
ولکن چون بر فم معده رسد درد اندر زیر مغاک سینه پدید آید و باشد که نفس
کوچک شود و اطراف سرد گردد و غشی افتد و پوست ریش اندر قی پدید آید
و اگر اندر قعر معده باشد تا طعام اندر معده قرار نگیرد درد نخیزد و این درد
فرودتر از مغاک سینه باشد یا نزدیک ناف و بدان صعبی نباشد که در فم
معده باشد و پوست ریش اندر براز پدید آید و این پوست باریک تر
بود و اگر اندر امعا بود تا طعام از معده بیرون ناید درد نخیزد و جایگاه
درد حوالی ناف باشد و پوست ریش اندر براز پدید آید و این پوست
باریک تر بود و هرگاه که امتحان خواهند کرد بیمار را چیزی دهند در وی

سرکه و خردل بود علاج اگر آنک ریشها و بثرهای معده تازه پدید آید
نخست فصد باید کرد خاصه اگر علامتهای غلبه خون ظاهر شود و دوغ ترش
که از شیر گاو سیاه گرفته باشد مقدار ده استار با یک درم طباشیر و
یک درم گل سرخ و یک درم رب الحماض سود دارد صفت شربتی سودمند
تر بگیرند شیر گاو ده استار آب سماق ده استار آب غوره پنج استار
هر سه بیامیزند و سنگ تاب کنند تا آبها برود و شیر بماند این شربت با
شراب انار ترش میدهند و اگر آنک ریشها کهن شده باشد و خورده نشود
نخست معده را باید شست بجلاب و بماء العسل و بباید گذاشت که قی افتد از
بهر آنک قی معده را برنجاند و مضرت آن بزرگتر از منفعت باشد و اگر گمان
ترشده باشد و گوشت مرده پدید آید ایارج فیقرا از آنک باید کرد و چون
پاک شده باشد دوغ ترش یا رب آبی ترش و رب انار ترش و کشکاب
با آب انار ترش می باید داد و آنرا که صفرا غالب بود و نفس گشتن رنج دارد
ناشتا آب سرد بسیار دهند و بران قی فرمایند و اگر ناشتا قی نتوانند کرد
کشکاب دهند یا آب انار ترش و از پس آن آب سرد بسیار دهند تا قی
کند و از پس قی دوغ ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ میدهند و اگر
باستفراغی حاجت آید استفراغ بخیارشنبر و آب کشنه باید کرد و اگر اسهال
پدید آید اقراص طباشیر باید داد یا رب میوه‌های قابض که با کشکاب از
بسته پخته باشند و اگر خورده شده باشد بعلاجها که اندر باب خون برآوردن
از گلو یاد کرده است مشغول باید شد و بر معده ضمادها از طلع و تراسه

کدو تر و خطمی و سماق و عناب و کلنار و رامک و گل سرخ و آب برگ خرفه و آب
غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و آب برگ مورد تر می باید نهاد
و همه انواع ریشها و بثرها را و قلونیا و شراب افسنتین این انواع ریشها و بثرها را
سود دارد و اقراص کهربا سود دارد خاصه اگر خون از گلو بر می افتد و طعام
نطول گاو و گوشت گوساله بسرکه و طفیشل بسرکه و جوزه مصوص با آب
غوره و آب سماق و آب انار ترش و آب ریواج و آب لیمو و آب ترشی ترنج و مانند

گفتار یازدهم اندر احوال جگر
و بیماریهای او و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار سه جزو است
جزو نخستین اندر احوال جگر و انواع سوء المزاج که اندر وی
پدید آید و اسباب و علامتها و علاج آن باب نخستین
اندر یاد کردن احوال جگر شرح جگر اندر کتاب نخستین یاد کرده آمده است
و اینجا بدین جایگاه یاد کرد باید این است که جگر عضوی شریف است و همچنانکه دل محل
قوت حیوانی است و دماغ محل قوت نفسانی است جگر محل قوت طبیعی است
و غذا یافتن اندامها و پرورش تن از وی است از بهر آنک غذای راستینی
خون است و کیلوس اندر جگر خون گردد و قوت هاضمه که کیلوس را خون کند
اندر گوشت اوست و قوت جاذبه و ماسکه و دافعه اندر رگها است که اندر میان
گوشت او پراکنده است و هر اندامی را همچنین قوتها جاذبه و ماسکه و هاضمه و
دافعه است لکن اندر معده و جگر بیشتر و ظاهرتر است و جگر مردم از جگر جانوران
که تن او باندازه تن مردم بود بزرگتر است و درازی و کوتاهی انگشتان نشان

بزرگی و کوچکی جگر است و سرخی و سپیدی و نازکی رنگ روی نشان درستی
و قوت اوست و زردی روی نشان گرمی اوست و زردی روی نشان
گرمی اوست و تیرگی که برنگ ارزیز ماند نشان سردی اوست لکن تیرگی نشان
سردی و خشکی بود و فربهی که از گوشت بود نشان گرمی و تری بود و فربهی که از
پیه بود نشان سردی و تری بود و لاغری نشان گرمی و رگها ظاهر و سطبر نشان
گرمی و بزرگی بود و رگها باریک و پوشیده نشان سردی و کوچکی بود و
هرگاه که اندر کار دیگر اندامها که فضلها را از وی بخویشتن کشد چون سپرز و
گرده و زهره خللی و تقصیری افتد اندر کار جگر نیز خلل پدید آید و خون که اندر
تولد افتد صافی و پاکیزه نباشد باب دوم
اندر سوء المزاج گرم که اندر جگر پدید آید هرگاه که اندر جگر سوء المزاج گرم
پدید آید اخلاط که اندر وی تولد کند بسوزد و تبها و ریشها و بیماریهای گونا
گون پدید آید علامتها سوء المزاج از دو بیرون نباشد یا با ماده باشد
یا بی ماده باشد علامت وی آنست که از روی طعام برود و تشنگی غلبه کند
و هر چند که آب خورد تشنگی زایل نشود و طبع خشک باشد و دهان تلخ
و رنگ روی زرد و نبض سریع و بول سرخ بود و اخلاط گداختن گیرد و تن
لاغر میشود و گاه باشد که روده‌ها بسبب گذشتن اخلاط سوخته و گداخته
ریش گردد و سحج و اسهالی که تبع آن باشد پدید آید و اگر سوء المزاج
با ماده بود علامت آنست که با این علامتها قی زرد و سرخ و سبز گرانی و
اسهال پدید آید و اندر جانب راست گرانی باشد و تبهای گرم آید و

٤٣٤ گاه باشد که اخلاط بسوزد و سودا تولد کند و علامتهای مالیخولیا بدید آید
و هرگاه که اسهال عسالی بود یعنی همچون آبی بود که گوشت تازه ازوی شسته
باشد باید دانست که جگر ضعیف شده است و هرگاه که اسهال همچون دردی
شراب بود باید دانست که جگر ضعیف شده است و هرگاه که اسهال همچون دردی
شراب بود باید دانست که خون سوخته شده است و هرگاه که اندر جگر آماسی بوده
باشد و براز سیاه و غلیظ گردد باید دانست که گوشت جگر است که پوسیده
شده است مرد را بیمار که از پس این حالها بدید آید که یاد کرده آید نشان این
آماسها بود و گاه باشد که براز سیاه علامت بدحالی باشد علاج اگر سوء
المزاج گرم بی ماده باشد تدبیر بگردانیدن مزاج باید کرد بشربتهاء خنک
چون کشکاب و آب خیار و آب کدو و سکنگبین ساده و آب کسنی و آب عنب
الثعلب و شراب غوره و شراب ترشی ترنج و اسبغول و شکر اندر آب انار
ترش و دوغ ترش صافی کرده و کشکاب با آب انار ترش آمیخته کسی را که
حرارت سخت غالب بود سود دارد و آب سرد نیز ناشتا سود دارد خاصه
اگر مرد جوان باشد و روزگار گرم و کشکاب سرطانی و طباشیر اندر آب سرد
و آب تخم خرفه با سکنگبین و شراب ریواج و مانند آن دادن و اگر سوء المزاج با ماده
باشد نخست استفراغ کند بمطبوخ هلیله زرد و آلو سیاه و خرما هندی و
شیرخشت و آب لبلاب و گراب عنب الثعلب که آب کسنی با ملوس خیارشنبر و شکر
و مسهلی لطیف است و همچنین با سفوف هلیله و شیر اشتر هم با سفوف هلیله
اگر تب نباشد دادن صواب باشد روز نخست چهل درم سفوف و روز

٤٣٥ دوم شصت درم هر روز بیست درم زیادت میکنند تا روز هفتم
صفت سفوف بگیرند هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر
دو درم تخم بادیان یکدرم شربت سه درم و آنرا که تخم بادیان احتمال
نکند بعوض او تخم کشوث دهند صفت سفوف که با شیر اشتر دهند بگیرند
هلیله زرد ده درم لک مغسول و گل و طباشیر از هر یکی پنج درم ریوند
چینی سه درم تخم بادیان یکدرم انیسون یکدرم شربت سه درم و اگر خواهند
که طبع نرم تر شود سقمونیا چهار دانگ بنفشه خشک زیادت کنند باشد
قرص میگویند کسنی هم بیماریهای جگر را سود دارد و آنرا که حرارت غالب
بود با سکنگبین دهند و آنرا که حرارت آهسته باشد با شراب انگوری صافی
سپید دهند و کسنی هر چند تلخ تر شود سودمندتر از بهر آنک اگر کسنی تلخ
از حرارتی خالی نباشد سدهای جگر را بگشاید صفت قرص امیرباریس
خداوند جگر گرم را سود دارد بگیرند عصاره زرشک یا زرشک پاک کرده ده
درم گل و طباشیر از هر یکی پنج درم تخم کسنی و تخم خیار پاک کرده و تخم خرفه از
هر یکی سه درم شربت دو مثقال با سکنگبین که با آب کسنی و آب عنب الثعلب
و شکر و اگر با سوء المزاج شده باشد یکدرم تخم بادیان اندرین قرص زیادت
کنند صفت قرص کافور خداوند جگر گرم را با دوغ دهند سود دارد بگیرند
گل و طباشیر و صندل سپید از هر یکی سه درم تخم کسنی و تخم خرفه و تخم
کوک از هر یکی دو درم کثیرا یکدرم کافور دو دانگ یا نیم مثقال اقراص کنند
هر یک دو درم و اگر طبع نرم باشد و خواهند که باز دارند اقراص طباشیر

٤٣٦ دهند با رب انار یا کشکاب که از پست جو پخته باشد صفت اقراص طباشیر
بگیرند بزر الحماض و گل و طباشیر و زرشک پاک کرده از هر یکی پنج درم
لک مغسول ریوند چینی از هر یکی یکدرم زعفران نیم درم و اگر بیمار را سرفه
باشد اندرین قرصها صمغ و کثیرا و نشاسته از هر یکی یکدرم رب سوس
دو درم زیادت کنند و با شراب بنفشه دهند صفت قرصی دیگر بگیرند گل
بگیرند گل سپید و گل نیلوفر از هر یکی ده درم برگ گل سرخ دوازده درم صندل
سرخ و لک مغسول و فوفل از هر یکی هفت درم زعفران سه درم ریوند چینی
پنج درم طین نوشی مصطکی پرسیاوشان از هر یکی سه درم کافور دو درم و
نیم همه را با آب عنب الثعلب و آب هندبا بسرشند و اقراص کنند و چهار
سنگ دیناری سنگ شربت یک قرص اندر آب کاکنج کرد را آب عنب الثعلب کرد
آب کسنی و ضمادها از صندل و آب برگ خرفه و آب کوک و آب کدو و آب
برگ مورد و موم صافی و روغن گل سازند و اگر طبع نرم باشد داروهای
قابض اندروی زیادت کنند ضمادها گل و صندل و کافور بگلاب بسایند
و بر جگر نهند و برگ خرفه بکوبند و روغن بر چکانند و از آن چون مرهمی کنند
و بر نهند و آب خیار بادرنگ و آب کدو بگیرند و خطمی خشک و کوفته بدین
آبها بسرشند و روغن برچکانند و بر نهند و اگر پست جو و پست عدس
بدین آبها بسرشند روا باشد و سود دارد و اسبغول بگلاب تر کنند و روغن
برچکانند و بر نهند و صندل سرخ و صندل سپید از هر یکی یک وقیه و فوفل
و بنفشه خشک از هر یکی نیم وقیه گل یک وقیه و نیم و زعفران نیم وقیه افسنتین

٤٣٧ چهار یک وقیه کافور چندانک بوی او غالب شود همه را بکوبند و موم روغنی
سازند از موم صافی و روغن بید و داروها را بدین موم بسرشند و
ضماد کنند و این ضمادها باول علت بر نشاید نهاد و اندر میانه علت
ازین نوع سازند صفت بگیرند گل ده درم صندل پنج درم بنفشه
خشک و خطمی سپید از هر یکی درم کافور و زعفران از هر یکی دو دانگ موم
و روغن گل چندانک کفایت بود و اگر طبع نرم باشد آبی و برگ گل بگیرند
و بزنند و بکوبند و برشکم نهند و احتیاط باید کرد تا بتبریدهای قوی بنده
جگر سست گردد و از تبریدهای سردی و قابض سده تولد کند لکن هم
تبریدها از شربت و از ضماد با قوتی زداینده باید و کشکاب سخت موافق
است خاصه اگر مقداری تخم کسنی و مقداری زرشک در وی بزنند تا قوت زداینده
که زیادت شود و هم قوت گشادن سده و قبض و قوت دادن جگر اندروی
یافته گردد و اندر کسنی دشتی و بوستانی هم این منفعتها موجود است اگر آنرا
با اندکی کشنیز تر بزنند و با سرکه بخورند سود دارد و اگر نانخواه نیز با سرکه بخورند
سود دارد و اگر گمان افتد که سده پست گرفتن با وی بخورند سدهای هر دو
جانب را بگشاید و طعام ماهی خرد تازه بسرکه پخته و طفیشل و فراریج و گوشت
دراج و گوشت بزغاله و گوساله با آب غوره و آب زرشک و آنرا که تب باشد
و جو آن شوربا دادن اسفاناج و برگ چکندر باید که کشنیز تر پخته و سرکه و کشنیز
خشک و روغن گل تر کرده سود دارد و از میوهها انار ترش شیرین و سیب خوش
و امرود چینی و انگور سپید که سخت شیرین نباشد و آلو و ریواج و خرتوت

آن دهند وهرچه قابض بود بسیار نشاید داد والله اعلم بالصواب

باب سیوم از جزو نخستین اندر سوء المزاج سرد که اندر جگر بدید آید

سوء المزاج سرد نیز از دو بیرون نباشد
یا ماده باشد یا بی ماده باشد علامت وی آنست که لبها و زبان سپید باشد
وتشنگی نباشد و رنگ روی بسیاهی وسبزی وقشفی گراید و بول سپید
و رقیق باشد ونبض فاتر بود وآرزوی طعام قوی بود لکن بسیار باشد
که سردی بغایت رسد آرزوی طعام باطل کردد و براز سپید گراید وبیم
بوی باشد وطبع گاهی خشک باشد وگاهی نرم وباخر خلط همچون خون آبگیگ
وعفن بیرون آید وگاه باشد که بول همچون صدیدی رقیق آید پس غلیظ
وسیاه کردد وانرا که شهوت طعام همی باشد و براز غسالی بود نشان سردی
مزاج جگر وضعیفی بود وانرا که شهوت باطل کردد سبب آن باتباهی اخلاط بود
یا تب وتب مرهای کهنه بر هر حالی کواهی دهد واگر سوء المزاج با ماده باشد
وعلامت وی آنست که با این علامتها مزه دهان ترش باشد وطبع نرم باشد
ولون براز گاهی سپیدی باشد وگاهی بسیاهی وسبزی گراید وتبهای عسر پدید آید
وبول سپید وغلیظ باشد وپشت وچشم برآمده باشد واطراف نیز آماس کند
ودر جانب راست گرانی بود علاج اگر سوء المزاج بی ماده باشد باستفراغ
حاجت نیفتد جز بتدبیر مزاج مشغول نباید شد واگر با ماده باشد
نخست استفراغ باید کرد پس تدبیر گرم داشتن مزاج کردن وهرگاه استفراغ
خواهند کرد نخست شبانگاه حبی باید داد ازا یارج فیقرا وغافث ولک ودرونه

وبابامداد مطبوخ باید دادن صفت ترکیب حب بگیرند ایارج فیقرا یکدرم
غاریقون یکدرم لک مغسول دانگی ریوند چینی ودانک انیسون دانگی مقل
دانگی مقل بآب کرفس حل کنند وداروها برابر آن حب کنند این یک شربت بود
مطبوخ بگیرند هلیله کابلی پانزده درم قشر افسنتین رومی وغافث از هر یکی
پنج درم گل سرخ ده درم تربد سپید نیم کوفته سه درم سنبل یکدرم پوست
بیخ کرفس پوست بیخ بادیان از هر یکی دو درم تخم بادیان وانیسون از هر یکی
دو درم تخم بادیان وانیسون از هر یکی دو درم تخم بادیان وانیسون از
هر یکی دو درم افتیمون پنج درم سائج نیم کوفته هفت درم مویز منقی دانه
بیرون کرده سی عدد انجیر بستی پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسمست وصافی
بپالایند وبیست درم ماسکانی در سقدان صد درم ازین مطبوخ کدازند
و بدهند واز پس استفراغ ماء الاصول دهند صفت ماء الاصول بگیرند پوست
بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی ده درم تخم کرفس وتخم بادیان از
هر یکی پنج درم نانخواه وانیسون از هر یکی چهار درم سنبل واذخر وگل سرخ
از هر یکی سه درم باجمله درم با سه درم روغن بادام تلخ وبادام شیرین نیم
صفت قوی تر بگیرند بیخها از هر یکی پانزده درم تخمها از هر یکی هفت درم
قنطوریون باریک وعاقرقرحا وزنجبیل از هر یکی سه درم نانخواه وقسط و
زراوند طویل از هر یکی چهار درم شونیز وتخم سداب ودوقو ماما وسطوخ از
هر یکی پنج درم جند بیدستر یکدرم همه را اندر سه من آب بپزند تا یکمن
باز آید واندر بعضی نسخها سلیخه واسارون از هر یکی دو درم آورده اند

ومصطکی وجلبا از هر یکی نیز پنج درم آورده اند ووج وراسن تر از هر یکی دو درم
آورده اند وبیخ کبر وبیخ سوسن نیز آورده اند وچنان سازند که هر هفته
دو بار ایارج فیقرا ساده که با چیزی ترکیب کرده بدهند تا ماده پاک شود واگر
سردی سخت غالب بود ماء الاصول با روغن بادام تلخ دهند که با روغن بید انجیر
وطبع جلبه که با طبخ او با روغن بید انجیر بادام تلخ سود دارد وچون ماده پاک کرده
باشد معجونها وگوارشها وشراب افسنتین واقراص ریوند ودواء الکلک ودواء
الکرکم واقراص غافث وحب غاریقون دادن گیرند وضمادها بر جگر نهند صفت
شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی هفت درم قسط ومصطکی از یکی چهار
درم گل سرخ دو درم غاریقون وسادج هندی وسنبل وصبر از هر یکی دو درم
زعفران یکدرم همه را نیم کوفته کنند ودو من انگبین وچهار من شراب انگوری
بهم بیامیزند وداروها در خرقه فراخ بندند وهفت روز اندر آفتاب نهند
پس خرقه را بفشارند ودیگر باره همین داروها تازه کنند وهفت روز
دیگر اندر آفتاب نهند تا سه بار داروها تازه کنند وهر بار هفت روز در وی
بگذارند شربت سی درم یا چهل درم صفت اقراص افسنتین بگیرند انیسون
وافسنتین رومی وتخم بادیان ومغز بادام تلخ سپید کرده از هر یکی راستا راست
همه را بکوبند واقراص کنند شربت یکمثقال با ماء الاصول که کرده باسکنجبین عسلی
صفت اقراص ریوند بگیرند ریوند چینی شش درم وده لک مغسول از هر
یکی چهار درم تخم کرفس انیسون غافث از هر یکی سه درم همه را بکوبند وبا
سکنجبین عسلی بسرشند وقرص کنند شربت یکمثقال صفت ترکیب محمد

زکریا سنبل ومصطکی وعصاره غافث وعصاره افسنتین وتخم بادیان و
انیسون از هر یکی دو درم ریوند چینی ده درم اقراص کنند وشربت دو مثقال
باسکنجبین عسلی صفت دواء الکلک ضعیفی جگر را وابتداء استسقا را سود
دارد وسده ها بگشاید بگیرند لک مغسول وقسط وحب انغاروبن مس ودار
ودار بلبل واسارون وقصب الذریره وفطراسالیون ودوقو وزراوند
از هر یکی دو درم ریوند چینی وسنبل وحماما وفوه از هر یکی سه درم ساذج
هندی وبادام تلخ وقرنفل ومصطکی وحب البلسان از هر یکی درمی ونیم وفو
زعفران بلبل از هر یکی یکدرم همه را بکوبند وبانگبین بسرشند شربت یکمثقال
دواء الکرکم ضعیفی جگر را وآماس صلب را وابتداء استسقا را سود دارد بگیرند
سنبل وسلیخه واسارون وفودران هر یکی دو درم زعفران وتخم کشوث از هر یکی
سه درم بانگبین بسرشند شربت یکمثقال صفت دواء الکرکم بزرگ
نسخه عیسی صاربخت بگیرند زعفران دوازده درم مو وانیسون اسارون
فطراسالیون ریوند چینی از هر یکی چهار درم سنبل شش درم قسط سلیخه
تفاح الاذخر حب البلسان از هر یکی یکدرم فوه دو درم ریب سوس جعده غافث
از هر یکی سه درم روغن بلسان نیم وقیه چهار درم واندر نسخه سرهای ورد حب
البلسان حب الانتیک درم کبر رومی سه درم بانگبین بسرشند چنانکه رسمست شربت یکدرم با ماء العسل بیماریهای جگر وسپرز را سود دارد
وسده بگشاید وبادهای غلیظ را واماس سخت را تحلیل کند صفت
محمد زکریا بگیرند تخم کرفس وتخم بادیان وابهل وسلیخه واذخر از هر یکی یک وقیه

سنبل و قسط بحری و نوره جعده و عصارهٔ غافت و سیر دشتی و رب سوس
از هر یکی نیم وقیه ریوند چینی چهار یک وقیه مر شش یک وقیه زعفران یک وقیه
و نیم بانگبین بسرشند شربت یکمثقال بماء الاصول صفت اقراص اللوز نسخهٔ
ثابت بن قره بگیرند انیسون تخم بادیان و بادام تلخ و افسنتین رومی از هر
یکی راستا راست شربت یکمثقال با سکنگبین عسلی کر عنصلی صفت
اقراص غافت بگیرند غافت شش درم گل سرخ سنبل از هر یکی دو درم تخم [illegible]
ده درم طباشیر دو درم شربت یکمثقال با سکنگبین اگر کسی را بچیزی معتدل
تر حاجت آید این قرص دهند صفت داروی دیگر معتدل بگیرند نا
ردین رومی سه درم افسنتین رومی دو درم بانگبین بسرشند شربت
دو درم این دارو را معجون ناردین صفت اثاناسیه همه بیماریهای جگر را
سود دارد بگیرند مر و زعفران و افیون و جند بیدستر و دار السیح و قسط
و مو و قردمانا و بزر الخشخاش الاسود و سنبل خوش بوی و صمغ عربی
و جگر کرگ خشک کرده و سرطان بریان کرده بیرون راست از هر یکی راستا
راست بکوبند و افیون را و مر را بشراب انگوری حل کنند و همه را بانگبین
بسرشند و از پس شش ماه بکار دارند و اگر بشب خورد و بران خسپد سخت
سودمند باشد صفت اثاناسیا کوچک منفعت هر دو یکی است بگیرند مقل
و زعفران و قسط و سنبل و افیون و سلیخه از هر یکی چهار درم عصارهٔ غافت
هشت درم بیخ سوسن دوازده درم همه را بکوبند و بانگبین بسرشند و
اندر نسخهٔ دیگر چهار درم مر و چهار درم عود بلسان آورده اند شربت نیم

مثقال

مثقال و جگر کرگ خشک کرده و کوفته یک کفچه با ماء العسل کر با سکنگبین
سخت سودمند است از بهر آنک گوشت جگر کرگ و مزاج آن معتدل تر از
جگر همه جانوران است و او را این خاصیت است که با جگر آدمی سخت موافق
است و همه بیماریهای جگر را سود دارد و شیر اشتر عرابی که علف او شیح
و سنا بکی را دخی باشد با کرفس و بادیان و مانند آن مقدار ده درم
شکر اخلاط سرد را از جگر باسهال بیرون آرد و سدها بگشاید صفت
چیزی که بیماریهای جگر را و ابتداء استسقا را و تبهای کهن سود دارد
بگیرند افسنتین رومی و بلیله زرد و مصطکی و زعفران و ریوند چینی
و لک مغسول و انیسون و شاهتره خشک و ایارج فیقرا از هر یکی راستا
راست باب عنب الثعلب بسرشند شربت یکمثقال شب و بی خواب و اگر
خواهند علت را آن سرفریج باشد چند نیم وزن همه داروها بیخ سوسن
بابی بکار دارند صفت حریقون بگیرند شراب انگوری کهن پانزده رطل
بغدادی با انگبین پنج رطل بغدادی زنجبیل قاقله قرنفل دارچینی زعفران فلفل
از هر یکی دو درم همه را نیم کوفته کنند و در خرقه بندند فلخ و در این
شراب انگبین افکنند و باتش نرم بزنند تا دو بهر از شراب برود و از
آتش بردارند و داروها بمالند و بیفشارند و از وی جدا کنند و در می
مشک سوده در وی کنند و بیامیزند شربت یک وقیه صفت
ضمادی سودمند بگیرند افسنتین رومی و مصطکی و سنبل و صبر و بیخ
ادخر و صندل از هر یکی چهار درم حب البلسان و عود خام و سعد و سلیخه

و قسط و سک از هر یکی دو درم گل شش درم لادن یکدرم و نیم همه را
بموم روغن سوسن بسرشند چنانکه رسمست و اگر حاجت بود بابونه و
اکلیل ملک زیادت کنند بابونه یکدرم اکلیل ملک دو درم صفت
ضمادی دیگر بگیرند صبر و مصطکی و افسنتین از هر یکی یک جزو گل سه جزو
و عود خام و سک و سنبل از هر یکی دو جزو بروغن مورد بیامیزند
جگر را قوت دهد و طعام کبک و کنجشک بریان و نخوداب بروغن بادام تلخ و
ماء اللحم و شراب کهن نان در وی ترید کنند و از میوهای خشک فستق و مغز
بادام تلخ و شیرین و موبز و مانند و حلوای انگبین بروغن بادام و روغن زیت
و روزه داشتن و کم خوردن سود دارد باب چهارم
از جزو نخستین اندر سوء المزاج خشک ساده که اندر جگر پدید آید
علامت وی آنست که دهان و زفان خشک باشد و تلخ نه و بول رقیق باشد
و نبض صلب کشیده و لاغری و ذبول پدید آید و عضلهای شکم تشنج کند
علاج علاج این عسر باشد و تن بیمار تری فزای باید کرد و آب انار
شیرین با روغن بادام شیرین و کشکاب و گندم آب با روغن بادام و زرده
خایهٔ مرغ نیم برشت و اگر کدو و آب خربزهٔ هندی و اخیار و لعاب اسبغول
می باید داد و اگر چیزی معتدل باید لعاب تخم شاهسفرم باید داد و پنیر تر
و شیر تازه با شکر و گوشت بزغاله و علاجها که اندر علاج تب مرانرا یاد کرده
آمدست سود دارد و آب با جلاب کرده با آب انار شیرین آمیخته خورد
باب پنجم از جزو نخستین اندر سوء المزاج

تر

تر ساده که اندر جگر پدید آید علامت وی آنست که چشم و روی بر آماسیده
باشد و زفان سیاه بود و تشنگی نباشد جگر وقتی که اندر گرمابه بسیار مقام
کند یا حرارتی دیگر ببرد سرد و رطوبت بجنبد و تشنگی آرد و نبض نرم
و ضعیف باشد و بول رقیق و گوشت اندامها خاصه گوشت شراسیف نرم و
آویخته شود و اگر این علت دراز کشد باستسقا ادا کند علاج علاج این هم
عسر باشد ریاضت و کم خوردن و از آب خوردن باز داشتن چندانک توان
سود دارد و علاجها اندر باب سوء المزاج سرد یاد کرده آمدست و اندر
باب سوء القنیه یاد کرده آید بنگرند و آنچه لایق تر بود بکار دارند
باب ششم از جزو نخستین اندر سوء المزاج
گرم و تر که اندر جگر پدید آید باید دانست که مزاج خون گرم و تر است
و تولد خون اندر جگر است از بهر آنک مزاج جگر نیز گرم و تر است بدین سبب
این مزاج جگر را خارجی غریب نیست لکن اگر بافراط کشد و علامتها خونی که
معلوم است پدید آید و اندر تن خاصه اندر جگر گرانی پدید آید نخست
باسلیق باید زد و شراب عناب و سکنگبین ساده و شراب ریواج داد
و استفراغ بماء الجبن و آب عنب الثعلب و آب کسنه و خیار شنبر باید کرد و
اگر یکدرم ایارج فیقرا و پانزده درم فلوس خیار شنبر با بیست درم اندر
عنب الثعلب حل کنند و بدهند صواب باشد و طعام طفسل کوک و سماقبا
و زرشکبا فرمایند باب هفتم از جزو
نخستین از گفتار یازدهم اندر مزاج گرم و خشک که اندر جگر پدید آید

هر علامتی که اندر سوء المزاج گرم یاد کرده آمده است از حرارت زاندرون و خشکی دهان و زبان و تشنگی و سرعت نبض و تلخی دهان و بر از صفرای بهر بافراط باشد

علاج اگر ماده باشد نخست بماء الجبن استفراغ کنند که بهر آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کسنی با فلوس خیار شنبر و شربت بس از استفراغ شیر خشت و شکر هندی دهند و کشکاب کروی تر اندروی پخته با روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و آب کدو با آب انار ترش آمیخته و آب خربزه هندو و آب خیار و لعاب اسبغول با شکر و طعام تلیه کدو و تلیه خیار و سماق و کوک و اسفاناج و کشک جو خایه مرغ نیم برشت زده و سپیده با روغن بادام و شکر

باب هشتم از جزو نخستین از گفتار یازدهم اندر مزاج سرد و خشک که اندر جگر پدید آید علامت وی علامت دق برابر و علامت ذبول باشد و علامتهای مزاج سرد که یاد کرده آمده است **علاج** مرهمها و ضمادهای گرم که اندر علاج مزاج سرد یاد کرده آمده است با روغن نرگس و روغن حری و روغن سوسن و روغن یاسمین و موم زرد سازند و ماء الاصول با روغن بادام شیرین دهند و دواء المسک و معجون نجاح گرم سود دارد و طعام گندم آب و سبوس و آب خاصه بس از آنکه از گرمابه بیرون آید بروده خایه مرغ نیم برشت با شکر و دارچینی و ماء اللحم شکر و نان پاکیزه و شراب کهن مروق تریاک کرده و آب با ماء العسل آمیخته خورد که با شراب انگوری کهن والله اعلم بالصواب

باب نهم از جزو نخستین از گفتار یازدهم اندر تن پروردن جگر کوچک

بباید دانست که کسانی بوند که جگر ایشان کوچک بود کیلوس که از معده برو آید و روی بگنجد و جای تنگ آید و بر جگر گران گردد و قوتهای او از گواریدن و تصرف کردن اندر آن عاجز آید و تن از غذا بهره بمقدار حاجت ساید **علاج** علامت وی آنست که اگر چه طعامی لطیف مقداری معتدل خورند گرانی کنند و بادها در شکم افتد و قوتهای تن ضعیف باشد و تن لاغر از بهر آنک حاجت خویش از غذا نیابد و کوتاهی انگشتان و نشان کوچکی جگر است **علاج** طعام او چیزی باید که از اندک آن و غذا بسیار خیزد و زود گوارد چون غذاها که اندر کتاب سیوم اندر کتاب سیوم اندر باب چهارم از گفتار سیوم یاد کرده آمده است و اینجا بکار خواهند خورد و هر چند روزی شربتی و داروی که سده گشاید و جگر را باد را از بول و نرم کردن طبع پاک کند

باب دهم از جزو نخستین اندر یاد کردن کارها و چیزها که جگر را زیان دارد طعام بر طعام خوردن یعنی طعام نخستین ناگواریده طعامی دیگر خوردن جگر را زیان دارد و خوردن یما الوان پی در پی خوردن زیان دارد و ترتیب اندر کتاب سیوم در باب بیست و چهارم از جزو نخستین از گفتار سیوم یاد کرده آمده است و ناشتا از پس ریاضت و از پس گرمابه و از پس جماع آب سرد خوردن جگر را سرد کند و باشد که استسقا ادا کنند و اگر ضرورت آب باید داد آب را با شراب ممزوج باید کرد سخت سرد نباید خورد و شربت یکبار نباید خورد لکن اندک اندک می باید مزید و طعامها لزج از بهر آنک از وی سده تولد کند زیان دارد از شراب شیرین سده

تولد کند از بهر دو کار یکی آنک جگر بحکم مزاج گرم و تر که او راست شراب شیرین را که ملایم مزاج اوست زود تر بخویشتن کشد و دوم آنک شراب زود تر گوارد و زود بجگر رسد و از ثقل او و از حری که بر صحت او رفته باشد سده تولد کند و نان فطیر و کریج بسیر و پاچه گوسپند و گوشتهای غلیظ و طعامهای غلیظ همه زیان دارد

باب یازدهم از جزو نخستین از گفتار یازدهم اندر چیزها که جگر را سود دارد هر چه تلخست و گشاینده است چون کسنی و هر چه خوی بوی است و اخلاط را از عفونت باز دارد گشاینده است چون دارچینی و فقاح اذخر و هر چه در وی قوت ردع است چون کشکاب و هر چه در وی قوت بزاینده است و قوت قبض چون زعفران و هر چه طعم او خوش است و شیرینست چون بادام و پسته و فندق و صنوبر همه جگر را سود دارد و کسنی دشتی و بوستانی جگر گرم را سود دارد و شراب ریحانی تلخ جگر سرد را سود دارد و جگر گرگ و حلزون بخاصیت سود دارد و کسنی و آب او خداوند جگر سرد را با ماء العسل باید داد والله اعلم بالصواب

جزو دوم از گفتار یازدهم اندر ضعیف شدن و درد جگر

باب نخستین اندر ضعیف جگر خداوند جگر ضعیف را بتازی مکبود گویند و ضعیفی و درد جگر را کباد گویند جالینوس میگوید مکبود آن را گویند که افعال جگر او بخلل باشد یا آنک اندروی آماسی و ریشی و دبیلی بود و اسباب ضعیفی چهار نوعست یکی از انواع سوء المزاج خاص جگر است یا سوء المزاج همه تن با ماده و بی ماده دوم آنک

خللی که اندر کارهای اندامهایی افتد که جگر را با آن مشارکتی است چون زهره و سپرز و گرده و معده و امعا و رحم و سینه و اندامهای دم زدن سیوم آماسهای گرم و سرد و صلب و سرطانی و نرم و بلغمی چهارم قرحه و دبیله و جراحت و عفونت اما خلل اندر کار زهره چنان باشد که جگر اندر جدا کردن صفرا از خون یاری نتواند داد و اندر بخویشتن نتواند کشیدن و خلل اندر کار سپرز چنان باشد که جگر را اندر جدا کردن سودا از خون یاری نتواند کشید و خلل اندر کار گرده چنان باشد که جگر را اندر جدا کردن آب از خون یاری نتواند داد و اندر بخویشتن نتواند کشیدن و از بهر آنک کار جگر آنست که کیلوس را از معده بستاند و خون گرداند و خون را صافی کند و باندامها فرستد و فضلهای صفرایی و سودایی و آبی را که اندامها را بدان حاجتمندی باشد بدین اندامها فرستد و این اندامها که بقوت جاذبه که ایشان راست آن فضلها را از جگر بخویشتن کشند و از وی قبول کنند و از وی از دفع جگر و جذب این اندامها منفعتی بزرگ حاصل آید و از مشارکت جگر بدین اندامها بدین معنی است پس هر گاه که در کار این اندامها خللی افتد برابران در کار جگر پدید آید و کار او ضعیف گردد و خللی اندر کار معده چنان باشد که کیلوس ناگواریده و تمام ناپخته یا تباه گشته از وی بجگر رسد و خللی اندر کار امعا چنان باشد که در منفذی که میان جگر و امعاست و صفرا از آن منفذ از زهره برود آید سده افتد و اینجا تضییب رفته است اندر زهره بماند دو مضرت حاصل آید یکی آنکه بسبب

۶۵۰ تا رسیدن بعضی از صفرا بر روده قولنج تولد کند چنانکه اندر کتاب نخستین
یاد کرده است اندر باب چهارم از گفتار سیوم دوم آنکه چون نصیب
روده از صفرا اندر زهره بماند زهره ممتلی گردد صفرای دیگر از جگر جذب
نتواند کرد و خلل اندر کار رحم چنان باشد که چون حیض بسیار رود و از
جگر همی کشند یا جگر سرد شود و همه تن ضعیف گردد یا حیض باز ایستد
و آن فضله که بدان دفع افتادی اندر جگر و اندر تن بماند و انجه بمشارکت
سینه و اندامهای دم زدن بود چنان بود که اگر اندرین اندامها المی و آماس
بود بسبب پیوستگی غشاها با یکدیگر و پیوستگی رگها که از جگر بر
آمده است بدین اندامها الم بجگر باز رسد خاصه بجانب محدب از بهر آنکه این
جانب باندامهای سینه پیوسته است و نزدیک تر و بسیار باشد که همه قوتهای
جگر یکبار ضعیف شود و باشد که بعضی ضعیف شود و بعضی نه اما ضعیفی
قوت جاذبه و ماسکه از سردی و تری بود و ضعیفی قوت دافعه از خشکی بود
علامتها رنگ روی بکبود و زرد بود بعضی را زردی بر سپیدی آمیخته بود
و بعضی را بسبزی و سیقی و بعضی را بتیرگی و بر سیاهی و طبیب باشد بکبودی را
و معوده را یعنی خداوند درد معده را بر رنگ بداید و بول و براز عسلی
نشان آن باشد که کار جگر اندر خون کردن و اندر کیلوس با خلل و تقصیر است
و باید دانست که براز عسالی سپستر نگردد اگر خداوند علت محرور بود
نخست مانند صدید گردد و اگر سپستر باشد دردی شود و سپس خون سوخته
بود و بیشتری چنان باشد که پیش از غسالی صفرا بوده باشد و اگر خداوند

۶۵۱ علت سرد مزاج بود براز او بیرون چون عفن بود و با خون براز محرور
و میرود الوان مختلف گردد گه برنگ و گه بقوام و بکبود را بوقت کوشش
تیکوس کیلوس بماساریقا و بوقت هضم دوم در جگر دردی نرم پدید آید
و از موضع جگر تا بپهلوهای خرد برسد که انرا بتازی اضلاع الخلف گویند و
القصیری نیز گویند و علامتها مزاجها جگر اینجا با ماده بود و اینجا بی ماده بود
اندر جزو نخستین یاد کرده آمده است و اینجا اندرین موضع یاد کرده آید آلت
که جگر گرم اخلاط را گرم کند و باندامها فرستد و بدان سبب اندامها گرم
شود و آرزوی طعام بود و باشد که تب آرد و بول سرخ و زرد باشد
و تشنگی بسیار بود و جگر سرد اخلاط را غلیظ کند و آرزوی طعام بسیار کند
و با او تب نباشد لکن چون روزگار بر آید و خون سرد گرد اندر وی بماند تباه
گردد و تب و گرانی جگر پدید آید و جگر تر اخلاط را آب ناک کند و طبع را
نرم دارد و باخر استسقا کند و جگر خشک اخلاط را غلیظ و اندک کند و
بول نیز اندک آید و علامت آنکه ضعیفی جگر بمشارکت زهره است آنست که رنگ
روی یرقانی شود و باشد که بسبب سده که میان زهره و رودها افتاده بود
براز سپید باشد و اگر بمشارکت سپرز باشد علامت وی آنست که نخست
بیماریهای سپرز بوده باشد و رنگ روی بسیاهی و تیرگی گراید و اگر
بمشارکت معده بود ناگواریدن طعام و احوال معده بر آن گواهی دهد و
اگر بمشارکت گرده بود یعنی حال بول و علامتها سوء ... پدید آید و اگر بمشارکت
رحم بود بغیر حال حیض علامت آن بود و انجه بسبب آماس و قرحه و دبیله

۶۵۲ و مانند آن بود علامتهای آن اندر جایگاه یاد کرده آید و علامت ضعیفی
قوتهای جگر آنست که اگر قوت جاذبه ضعیف باشد کیلوس را که با ثفل بر رودها
فرود آید ثفل جدا نتواند کرد بخویشتن نتواند کشید تا هاضمه آنرا بگواردی
و اندامها از آن غذا نیابد بدین سبب لاغری اندر تن پدید آید و بستر اسهال
کند اسهالی تر و بسپیدی گراینده و حال این کیلوس و منفعت آن اندر کتاب
نخستین اندر تشریح رودها یاد کرده آمده است و اگر معده با ضعیفی قوت جاذبه
جگر قوی باشد ثفل که فرود آید بقوت معده گوارنده باشد و اگر معده ضعیف
باشد ثفل که فرود آید ناگوارنده بود و سبب ضعیفی جاذبه باشد که میان
رودها و جگر ماسی یا آماسی و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد کیلوس را که جا
ذبه جذب کرده باشد نگاه نتواند داشت چندانکه قوت هاضمه آنرا بگوارد
و علامت وی آنست که طبع نرم باشد و تن لاغر شود و لیکن طبع دیرتر
تر از آن آید که اگر ضعیفی جاذبه بر آید و رنگ ثفل بسرخی گراید و اگر قوت هاضمه
ضعیف باشد و انجه بیرون آید غسالی بود و دوم آنکه جگر کیلوس را ناگوارده
باندامها فرستد و ریح پدید آید و باستسقاء لحمی ادا کند و اگر قوت دافعه ضعیف
باشد فضلها را از خون جدا نتواند کرد و بول اندک اندک و کم رنگ بود و
طبع نیز کمتر آید و فضلها با خون باندامها رود و علامت وی آنست
که آن فضله هر اندامی که گرد شود آماسی و بیماری تولد کند و اندر
منفذها سدها و تب عفونی پدید آید و رنگ روی بگردد و زشت و
تیره شود و شهوت طعام ضعیف گردد و بعضی را قولنج تولد کند و بعضی را

۶۵۳ استسقا و بعضی را یرقان زرد و سیاه و بعضی را گر و خارش و قوبا
علاج نخست تامل باید کرد تا معلوم گردد که سبب ضعیف جگر چیست
و بدفع آن مشغول باید بود چنانکه هر یک اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است
و باید دانست که سبب ضعف اندر بیشتر حالها سردی و تری بود و خشکی
کمتر بود بدین سبب اندر علاج او داروهای لطیف کننده و بزاننده و
گشاینده بیشتر بکار آید و این داروها از داروی خالی نباید که گوهر جگر را
بر قوتی قابض قوت دهد و عفونت باز دارد و چون زعفران و انار ترش
شیرین که آنرا بتازی المی گویند اندر علاج جگر بکار آمده است و هر چه بدین ماند از
بهر آنکه در وی قوت قبض است و بترشی رطوبت غلیظ را تقطیع کند و
حرارت را تسکین دهد و بشیرینی رطوبت را بزداید و سده را بگشاید
و بپروردن ترشی را معتدل کند و صبر را که با داروی نیک بخایند از این
نوع باشد و آنجا که تحلیل باید کرد اگر آماس است یا سده است داروها
از داروی قابض خالی نباید که باشد پس اگر مزاج خشک باشد داروی قابض
دور باید داشت و اگر اندر جگر ماده باشد باستفراغ حاجت آید تامل باید
کرد اگر ماده خونی است فصد کنند و اگر خلطی غلیظ و لزج است استفراغ
بغاریقون کنند و اگر رقیق است و بگرمی میل دارد استفراغ بافسنتین
و عصاره غافث کنند با داروی که در وی قوت استفراغ باشد از حاجت
یاری دهد و گاه باشد که اسهالی پدید آید و طبیب نشاید و از آن ابدار داروهای
قابض باز دارد و مضرتی عظیم حاصل کنند تامل باید کرد یا اگر اسهال دفع طبیعت

است و مصلح است و جگر بدان پاک میشود سده ی کند تا زود تر پاک شود
و اگر باز باید داشت داروهای خوشبوی و گشاینده و قوت دهنده باید
بعضی معتدل و گشادنی باندازه **صفت** دارویی که جگر را پاک کند و
قوت دهد بگیرند گل مغسول و ریوند چینی از هر یکی سه درم عصاره غافت
تخم بادیان تخم سهق از هر یکی پنج درم افسنتین رومی شش درم تخم کسنی
ده درم تخم کشوث بیست درم تخم کرفس چهار درم شربت دو درم **صفت**
معجونی که جالینوس میگوید بیماریهای جگر را موافق تر ازین دارو نیست
بگیرند سپیدانه بیرون کرده بیست و پنج مثقال زعفران یکمثقال و اندر
بعضی نسخه‌ها نیم مثقال قصب الذریره دو مثقال مقل الیهود دو مثقال و
نیم دارچینی یکمثقال و اندر بعضی نسخه‌ها دو مثقال سلیخه نیم مثقال سنبل سه
مثقال اذخر دو مثقال و نیم مر چهار مثقال صمغ البطم چهار مثقال دار
سیسعان دو مثقال انگبین شانزده مثقال مقل را اندر شراب حل کنند و داروها
بهم بسرشند چنانکه رسمست شربت یکمثقال جالینوس میگوید این معجون
مرکب است از داروهایی که هر یک بخاصیت با جگر موافق است بعضی قابض
که جگر را قوت دهد و بعضی براننده است و بعضی سده‌ها را و ماده بد را
نشف کننده و پاک کننده است و بعضی مزاج را بصلاح آرنده است و بعضی
عفونت را باز دارنده است و دارچینی و سلیخه ضد عفونت اند و مزاج را
بصلاح آرند و سده‌ها را دفع کنند و با داروهای زیان کار باز کوشند و
مضرت آن باز دارند و دارچینی قوی تر از سلیخه است و مهر و از سنبل و

غرآن قوی تر نیز اندرین باب و زعفران و دار سیسعان عفونت باز دارنده
اند و براننده و قبض کننده و صوبی جگر را سخت موافقست وزن او
اندرین معجون بدین مقدار از بهر آن کردند تا سر بهی او را بدیگر داروها
شکسته باشد و قوت تمام دیگر داده تا موافق تر باشد و مقل گرم کننده است و
براننده و تحلیل کننده و علک البطم گشاینده است و زداینده و اگر حرارتی
بیشتر باشد افیون و بزر البنج اندرین معجون زیادت کنند منفعت آن
بسیار باشد و فلونیا از بهر آنکه درون افیون و بزر البنج است و داروهای
قوی کننده است نافع است انواع ضعف جگر را و جگر گرم خشک کرده و گوی فتر
مقدار یک بخور با شراب بدهند بخاصیت سود دارد و هر گاه که علاجها بواجب
کرده باشد شیر اشتر عرابی دادن سود دارد و ضمادها که اندر علاج ضعیفی
معده یاد کرده آمدست سود دارد و اگر سبب ضعیفی جگر سوء المزاج گرم باشد
آبی و سیب شامی و امرود چینی و انار ترش و شیرین سود دارد اگر سده نباشد
و اگر سده باشد آب کسنی و سکنگبین باید فرمود و طعام سکباج از جو تر
جدا کرده و مصوص مرغ شکم او بکسنی و کشنیز تر آکنده یا اندک بودنی
اگر حرارت سخت قوی نباشد اندر سکباج و مصوص دارچینی و سنبل در
افکنند و اندر ضعیفی قوتها جگر نگاه باید کرد اگر قوت ماسکه ضعیف باشد
سنبل و بسباس و گل ربوا کنند و مصطکی و قصب الذریره و سعد
سود دارد و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد داروهای قابض زیادت کنند
و از داروهای قابض زیادت کند و از داروهای گرم بکاهند و اگر با دارو

گرم داروهای قابض که با آن برابری کنند بازکنند صواب باشد چون گلنار و
طراثیث و گل سرخ و اگر قوت جاذبه ضعیف باشد داروهای گرم تر باید و
داروهای گرم و خشبوی بر آن غالب باید و از قابض بیش از آن نباید
که قوت جگر را نگاه دارد و اندرین موضع ضمادها و طلیها موافق تر بود و
اندرین باب از تدبیر گشادن سده غافل نباید بود و اگر قوت دافعه ضعیف
باشد تدبیر گشادن سده باید کرد و گرده را گرم کردن و باید دانست
که همه انواع سوء المزاج همه قوتها را ضعیف کند و اگر چه ضعیفی قوتها
و جاذبه بیشتری از سردی بود و گاه باشد که سبب ضعیفی سوء المزاج
گرم باشد و چیزی سرد باید داد تا قوت باز آید بدین سببها هر کجا قوتی
را ضعیف یابند نخست تامل باید کرد تا سبب آن کدام نوع از انواع سوء
المزاج است آن مزاج را بدل باید کرد و موافق ترین طعامی خداوند جگر
ضعیف را گوشتهای سبک و نازک بود و نان پاکیزه که از گندم نازک پزند
و گشکاب مقشر ساده دهند و مزوره را با انگبین و زیره خایه نیمبرشت
و انار پاک از میوه‌ها و انار دانک بزند با دارچینی و بلبل سود دارد

باب دوم از جزو دوم اندر سده
که اندر جگر افتد و علاج آن

بباید دانست که جگر یا اندر جانب محدب
افتد یا اندر جانب مقعر یا اندر هر دو جانب و سده از امهات بیماریهای
جگر است اما آنچه در جانب محدب افتد سبب آن بسیاری خون غلیظ باشد
و ضعیفی قوت دافعه و آنچه اندر جانب مقعر افتد سبب آن غلیظی و خامی

و ناگوارندگی کیلوس بود و سده اندر جانب مقعر بیشتر افتد و اندر جانب
محدب کمتر از بهر آنکه کیلوس از جانب مقعر بجگر در آید و آنچه غلیظ تر و خام
تر بود آنجا بماند و آنچه رقیق تر و پخته تر بود بگذرد و سبب بزرگتر
اندر تولد سده خوردن طعامهای غلیظ و برنجست و خوردن گل خاصه اگر از
پس طعام ریاضت و حرکت کنند یا در گرمابه شوند یا زود تر از آن بخسپند
گران خورد و بسیار باشد که سبب سده تنگی و باریکی رگهای جگر باشد از
آفرینش چنان آمده باشد که سبب آن خوردن چیزهای قابض بود چون آبهای
معدنی سبب و غیر آن و باید دانست که تحلیل سده که در جانب مقعر بود
باسهال باشد و بادرار کمتر بود و تحلیل باستفراغ آنچه در جانب محدب
بود بادرار بول بود و هر گاه که سده کهن گردد یا اماس تولد کند یا تبهای
عفونی و بیشتر باستسقا ادا کند و گاه باشد که بادها و دردهای صعب
تولد کند و گروهی گفته اند ممکنست که بر دهنهای رگهای جگر گوشتی فزونی
و ثؤلولی بر آید و خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید این از تحقیق دور
است از بهر آنکه رگهای عصبانی است و بر وی ثؤلول نروید و نه گوشت
فزونی و اگر نیاد رهی دیگر وی یکبار افتاده بود همه را بر آن قیاس شاید
کرد **علامتها** علامتهای سده دو نوعست یکی آنکه ثفل رقیق و بسیار و سپید
از بهر آنکه راه کیلوس که می باید بجگر اندر آید و اندر جگر خون گردد و آب از
وی جدا شود و بگرده و مثانه فرود آید بسته باشد و آنچه هم بجگر است
از کیلوس و آب بیشتر با ثفل آمیخته برود و فرود آید بدین سبب براز

۴۵۸ بسیاری و رقیق و سپید باشد دوم آنکه اندر جانب جگر گرانی باشد
از بهر آنکه جگر از آن مقدار کیلوس که بدو اندر آید سبب سده‌ها ممتلی گردد
و از وی بدشخواری دفع شود خاصه اگر سده اندر جانب محدب بود گرانی
بیشتر بود و فرق میان سده و آماس آنست که آماس با تب و با گرانی بود و
با درد صعب لکن گرانی سده بیشتر از گرانی آماس بود و درد نباشد و اگر
باشد کمتر از درد آماس باشد و تب نباشد و خداوند سده اندک خون
و بد رنگ باشد و بسیار باشد که خداوند سده را بسبب مشارکت جگر
یا اندامهای سینه تنگی نفس پدید آید **علاج** گشادن سده که اندر حدبه
جگر باشد بداروهای ادرار کننده باید کرد اما اگر حرارتی باشد آب کسنه
و سکنگبین و آب لسان الحمل و برگ او و بیخ او باید داد **صفت**
سکنگبین که سده بگشاید و گرم نباشد بگیرند بیخ کسنه و تخم کسنه کوفته و
تخم حماض کوفته و تخم خیار کوفته همه اندر سرکه و گلاب بجوشانند و بالاش
و از آن سرکه سکنگبین سازند و کسوث بس کرم انیست و گشاینده است
و ریوندچینی نزدیکست و افسنتین رومی نیز هردو نزدیکست و آب
کرفس تر و آب برگ ترب و آب کسنه بهم آمیخته با سکنگبین دادن سده
بگشاید و حرارتی فزونی بفزاید و از کسوث آب او و طبیخ او دهند و از
داروهای معتدل طبیخ غافث است و بادام تلخ و آب بادیان تر باعتدال
نزدیکست و سکنگبین بزوری که تخمها بسیار در وی بود هم باعتدال
نزدیکست و فاضلترین داروی که سده‌ها را بگشاید و مزاج را گرم کند

۴۵۹ و نیز سرد و اسباب آن شده باشد که خون را و ماده صفرایی را اندر جگر
باز دارد تا اجزای جگر آنرا تشرب کند و آماس گیرد و گاه باشد که آماس
جگر بمشارکت معده باشد و این چنان باشد که طعامی غلیظ و گرم خورده
شود و کیلوس تباه از وی تولد کند و ماده آماس گردد و سبب قوی تر
اندر آماس گرم اندر جگر بسیاری صفراست و جدا ناشدن آن از خون و
تشرب کردن اجزای جگر آن را **علامتها** بباید دانست که آماس جگر خاصه
آماس حدبه جگر و علت ذات الجنب بر طبیبان ناآزموده مشتبه گردد از
بهر آنکه اعراض هردو مانند یکدیگرند یعنی که تنگی نفس و سرفه و دردی
که تا بچنبر گردن برآید این هردو علت بود و فرق میان هردو آنست که
خداوند علت را بفرماید تا نفس برکشد چندانکه تواند و بوسد اندر
فرو سوی پهلوها که آنرا بتازی شراسیف اندر بالای آن هیچ گرانی
همی یابد اگر همی یابد بباید دانست که اندر جگر آماس است و اگر نمی یابد علت
ذات الجنب است علامت با علامت آماس حدبه آنست که آماس گرد و بالای
بود و گرانی میل بسوی پشت دارد و بول اندک تر از عادت آید و باشد که
بول باز گیرد و نفس تنگ شود و هرگاه که نفس برکشد دردی میان جگر
و چنبر گردن پدید آید از بهر آنکه حدبه جگر بحجاب نزدیکست و حجاب را
از آماس حدبه پر فشارش بود و بدان سبب سرفه پدید آید و دم زدن
تنگ شود و سرفه خشک بود و هیچ حال آماس جگر از تب خالی نباشد
و شهوت طعام ضعیف شود و بسیار باشد که قی صفرای سوخته و سرد

۴۶۰ گرانی پدید آید و اطراف سرد شود و رفان نخست سرخ باشد و اندک
اندک رنگ میگرداند تا آخر سیاه شود پس رنگ پوست بجملگی بگردد
خاصه اگر آماس اندر حدبه باشد و تشنگی بی اندازه شود و تب سخت سوزان
گردد بسبب آنکه حدبه جگر بدل نزدیکتر از تعر اوست و هرگاه که گرانی
و تمدد کمتر بود و تب سوزان و رفان سیاه نزد علامتهای صفرا ظاهرتر
بباید دانست که آماس با هوای است و اگر آماس گرم اندر تعر جگر باشد نفس
باز کشیدن آسان تر بود و سرفه کمتر و شهوت طعام کمتر و تشنگی صعب تر
باشد و فرق میان آماس حدبه جگر و آماس تعر او آنست که گرانی آماس حدبه
بیشتر از گرانی آماس تعر جگر باشد از بهر آنکه جانب مقعر بر معده نهاده است و
اعتماد کرده گرانی او کمتر پدید آید و درد که بچنبر گردن برآید و چنبر را فرو
میکشند کمتر بود خاصه که کسانی را که جگر ایشان با پهلوها سخت ملاصق نباشد
و از آماس جانب مقعر فواق بسیار افتد و از آماس حدبه کمتر افتد از بهر
آنکه حدبه بر از معده دورتر از تعر است و آماس جانب مقعر لمس کمتر پدید آید
لکن درمان صعب تر باشد از بهر آنکه بسبب آماس مزاحمتی میان معده و
جگر پدید آید و آماس فسارده شود و هرگاه که آماس عظیم گردد بیمار بر هیچ دو
پهلو نتواند خفت بقفا باز خسپد و اگر عظیم تر شود و بقفا نیز باز نتواند
خفت و آماس تعر جگر اندر بیشتر وقتها یا آماس ماساریقا بود درجه معده
اندر آماس جگر که عظیم باشد مشارک شود و فواق آرد و بنشر کشتن آید
و تشنگی بدین سبب پدید آید و از بهر آنکه صفرای تیز از جگر بفم معده تب

۴۶۱ و او را بگزد و بسوزد و فواق پدید آید و گروهی گفته اند سبب فواق
مشارکت معده است با جگر و این مشارکت بعضی باریکست که از فم معده
بجگر پیوستست و گروهی گفته اند سبب فواق بزرگی آماس است از بهر آنکه
چون آماس بزرگ بود فشارش بفم معده باز رسد و رای جالینوس
آنست که سبب فواق ماده صفرایی است که از جگر بمعده درآید و فم معده
بسوزد در جمله اگر معده را با جگر مشارکتی است بدین عصب که یاد
کرده آمد لکن این عصب باریکست و با آماس بزرگ نباشد که زحمت و
فشارش آن بفم معده باز دهد فواق تولد نکند و اگر آماس اندر هردو
جانب جگر باشد هردو نوع علامتها که یاد کرده آمده است ظاهر شود و بسیار
باشد که آماس اندر جانب جگر بود بسبب مشارکت جانب دیگر آماس گیرد
و همه علامتهای هردو جانب پدید آید لکن نخست علامتهای آماس
یک جانب پدید آید و پس علامتهای دیگر جانب و اگر آماس در غشاء و گرداگرد
جگر باشد درد جگر صعب تر بود و تب سوزان تر همه انواع آماس سرد و گرم
باشد باستسقا باز گردد از بهر آنکه آماس نوعی از سده است و ماده
که سبب سده است ماساریقا بماند و سبب استسقاء زقی و لحمی گردد و اگر
آماس اندر عضلهای شکم بود شکل آماس بر شکل عضله بود بعضی از درازا
او بعضی از پهنا و بعضی موربیت چنانکه اندر تشریح یاد کرده آمده است و اگر
آماس عضله زود ظاهر گردد و آماس جگر اگر چه اندر جانب مقعر بود ظاهر
نباشد مگر که سخت عظیم گردد و آماس حدبه نیز بدان روی ظاهر نشود

علامتها که در اماس جکر ظاهر بود در آماس عضله بس چیزی بدین نیاید و
هرکاه که بینند عضلهای خشک ولاغر بیشود بباید دانست که اندر جکر آماسی
کرم است واکر قوت معده وجکر قوی باشد واماس اندر جانب مقعر بود طبع
خشک باشد واکر قوت معده وجکر ضعیف باشد وطبع نرم بود واسهال
در پیوندد وخطرناک بود وبقراط میکوید هرکاه که اندر اول بیماری بر
از غلیظ وسیاه بود بباید دانست که اندر جکر اماسی عظیم است وکرم واکر
اماس اندر ماساریقا بود علامتهای آن همچون علامتهای آماس جکر بود لکن
نرم تر بود وکرانی وتمدد زاندرون تر بود وتمدد بیش از کرانی بود وهرکاه
که علامتهای سده وعلامتهای آماس ظاهر نباشد وبراز رقیق وکیلوسی بود
وهضم معده ضعیف باشد وزاندرون شکم تمددی باشد وتبی ضعیفی
آید بباید دانست که اندر ماساریقا آماسی است کرم وحال اماس کرم از سه بیرون
نباشد یا تحلیل افتد وبکذرد وزایل شود یا نضج بذیرد وریم کند ودبیله
کردد یا صلب کردد وسبب انکه صلب کردد آن بود که اندر داروهای سرد
وقابض افراط رود وبحران آماس جکر بر وعضلهای شکم یا برعاف باشد که
از بینی راست یا بعرق یا ببول وبحران اندر داروهای سرد وقابض افراط
رود وبحران اماس جکر بر وعضلهای قعر یا بعرق باشد یا باسهال یا بقی واز
بهر اینست که علاج اماس وسده جکر بر بداروهای ادرار کننده بایدکرد
وعلاج آماس وسده قعر بداروهای تلین ومسهل باید کرد **علاج** نخست
رک باسلیق باید زد یا الکحل واکر رک زدن تاخیر افتد وداروهای رادع

بکار داشته این بیم باشد که آماس صلب کردد واکر داروها محلل بکار داشته
این بیم باشد که اماس بزرکتر شود والم فزونتر بدین سبب آنرا که رک
زدن ممکن کردد تاخیر نشاید کرد وباندازه قوت خون بیرون باید کرد
واندر ابتداء علت از شربت وغذا وطلی رادع چاره نیست لکن صواب
آنست که چیزی محلل با رادع بیامیزند از بهر دو کار یکی انکه رادع قبض
کند ومنفذها را فراهم کیرد وصفرا بدان سبب اندر جکر بماند وسبب
زیادت اماس کردد دوم انکه اکر اندر بکار داشتن چیزهای رادع افراط
رود بیم باشد که آماس صلب کردد وبتحلیل حاجت آید واکر اندر تحلیل
افراط رود قوت ضعیف کردد بدین سبب باداروهای محلل داروهای
قابض خوشبوی آمیخته باید چون سعد وقصب الذریره وافسنتین هریک
باندازه که واجب کند وقانون علاج آنست که باول رادع بکار دارند و
اندر میان محلل با رادع بیامیزند وهرچه بآخر تر میرسد محلل زیادت
میکنند ورادع کمتر تا بآخر رادع وقابض باید که بازآرند ومحلل
بسیار ومقصود از قابض آن شناسد که قوت جکر نکاهدارد واین
کاری باریکست جز طبیب ماهر این طریق شواند سپرد از بهر انکه کوهر جکر
کوشتی نرم است ونازک وزود صلب کردد وزود سست کردد و
مضمحل شود جالینوس حکایت میکند از طبیبی که بیماری را علاج میکرد
وداروهای محلل بکار میداشت وضمادها از کندم وروغن زیت میساخت
وطعام از جند روس وجالینوس او را وصیت کرد وکفت باداروهای

محلل چیزی قابض بیامیزد وصیت او را قبول نکرد وبیمار هلاک شد و
از داروهای زداینده اجزا اندروی تیزی باشد درد انکیزد وماء العسل
اکرچه تیزی ندارد ودود انکبین نیست سده جکر وسپرز را بکشاید وبیم باشد
که سده زیادت کند از بهر انکه سده این دو عضو بیشتر از شیرینی افتد
وکشکاب زداینده است وهیچ درهی تیزی نیست وازوی سده تولد نکند
وزداینده کی او را بداروهای دیکر زیادت توان کرد وطبیعت را نباید
کذاشت که خشک بماند از بهر انکه رنج فزاید وخطر باشد ونباید کذاشت
که اسهال در پیوندد تا قوت ضعیف نشود وشربتهای موافق خاص اندر ابتدا
علت آب کسنر است وآب عنب الثعلب وآب لسان الحمل وآب کاکنج وآب
عصا الراعی وآب کدو وآب خیار وسنسراب کسوث این ابها خسته با سکنکبین
وسد وسنسرها خیار سبز خاصه اکر طبع خشک باشد واکر با ترنکبین وبا آب تخم
خرفه دهند واکر خواهند که جکر را قوت دهند لک وریوند چینی
زیادت کنند روا باشد وروغن بادام بر وی بچکانند واکر حرارت بدان
صعبی نباشد آب کرفس سخت نافع بود وخیار سبز با طبیخ افسنتین
که دروی قصب الذریره بخته باشد وروغن بادام بر وی چکانند نافع
بود واقراص امیرباریس با سکنکبین که با آب کسنر وغیر آن سخت نافع
بود **صفت** اقراص امیرباریس بکیرند کوشت امیرباریس باک کرده ده
درم کل وطباشیر از هریکی پنج درم مغز تخم خیار ومغز تخم کدو وتخم خرفه
وتخم کسنر از هریکی سه درم تخم بادیان دو درم شربت دو مثقال با سکنکبین

واکر با این علت سرفه باشد دو درم کثیرا وسه درم رب سوس
زیادت کنند واکر حرارت سخت غالب بود کافور در او افزایند دو دانک
صفت سفوفی که بنشاند وسده بکشاید وادرار کنند بکیرند مغز
تخم خیار ومغز تخم خربزه از هریکی پنج درم تخم کسنر وتخم کسوث وطباشیر
از هریکی سه درم تخم کرفس وانیسون وتخم بادیان از هریکی دو درم عصاره
امیرباریس چهار درم ریوند چینی یک مثقال واندر بعضی نسخها دو
درم سرخس است وکماذریوس را سر اندر کشادن سده فعل قوی است
صفت بمقدار اندک واکر با آب کسنر دهند معتدل شود و
اکر بچیزی کرم تر حاجت آید سکنکبین از انکبین سازند وتخمها بیشتر کنند
وسکنکبین عسلی واصل السوس وبلیون بیکدیکر نزدیک آید وکل
هم بدین نزدیکست اکر سردتر باید با آب کسنر وآب کسوث دهند
واکر کرمتر باید با شراب دهند وسرکه سیر وسرکه انکدان وسرکه کبر
هم کشاینده است ومیل بکرمی دارد وداروهای کرم وکشاینده وادرار
کننده اسارون است وسلیخه وقطراساليون وزراوند مدحرج
وفوه ورابرسا وعاریقون وافتیمون وعنصل وجعده وقنطوریون
باریک وعصاره او وحطباما وبرسیون وسکنکبین عسلی که لغو سا
زند وبیخهای قوی وانجیر بستی بروغن بادام ترکرده وفستق ازین جمله
شمارند وازداروهای مرکب ماء الاصول سخت وقوی است **صفت**
آن بکیرند بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ کبر بیخ سوسن بیخ اذخر از هریکی ده

درم مصطکی انیسون ریوند چینی قسط وج از هر یکی پنج درم حلبه پانزده
درم میویز دانه بیرون کرده جمله عدد انجیر پستی پانزده عدد همه را بزنند
چنانکه رسمست شربت سی درم با چهار درم روغن بادام تلخ و شیرین
نیمانیم **صفت** داروی که سده بگشاید بگیرند غاریقون و صبر و قسط
و بیخ کبر از هر یکی راستا راست شربت یک مثقال با سکنگبین و دواء اللک و دوا
الکرکم و اقراص اللوی و اقراص **صفت** داروی دیگر بگیرند فقاح اذخر
و حطانا و غاریقون و بادام تلخ از هر یکی یک جزو شربت یک مثقال با سکنگبین
و دواء اللک و دواء الکرکم و اقراص اللوی و اقراص افسنتین و داروی معتدل
و حبی که اندر باب سیوم از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمدست همه
سود دارد **صفت** اقراص لک سده بگشاید و جگر را قوت دهد بگیرند
لک و قوه و انیسون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین و بادام تلخ و قسط
و ریوند چینی و زراوند طویل و عصاره غافث از هر یکی راستا راست
شربت یک مثقال با سکنگبین و از پس این علاجها شیر اشتر دهند خاصه
اشتر عرابی باشد و اگر عرابی نباشد اشتر را بادیان و کرفس و کسنه
و شیح و بابونه و اقحوان و اذخر دهند و اگر این نباتها حاضر نباشد تخم
کرفس و تخم بادیان و شیح و تخم کسنه و بابونه خشک و اقحوان خشک و
اذخر بر علف او بر آمیزند والله اعلم **باب سیوم**
از جزو دوم اندر سده که در قعر جگر افتد و علاج آن کشادن سده
که اندر قعر جگر باشد بداروهای مسهل باید کرد و نخست تدبیر بر آمدن

و نرم کردن ماده باید کرد و از اول داروهای مسهل سبک تر باید داد
چون ایارج فیقرا که با بسفایج و غاریقون ترکیب کرده باشد **صفت**
ترکیب این ایارج فیقرا یک درم غاریقون و بسفایج از هر یکی دو دانگ
انیسون دانگی حب کنند چنانکه رسمست و اگر ایارج فیقرا با ریوند چینی
ترکیب کنند صواب باشد این **صفت** این ایارج فیقرا مثقالی ریوند
چینی دو دانگ ملح نفطی دانگی حب کنند چنانکه رسمست و نقیع صبر
یا انیسون و روغن بادام تلخ سود دارد و مطبوخ حطانا سده را
تا سده را بگشاید و آماس صلب را نرم کند **صفت** این بگیرند جنطیانا
نیم کوفته چهار درم افسنتین رومی هفت اکلیل الملک پنج درم میویز
دانه بیرون کرده چهل درم انجیر بستی بیست عدد همه را بزنند چنانکه
رسمست و بپالایند شربت چهل درم با روغن بادام **صفت**
ریوند مطبوخ بگیرند ریوند چینی دو درم افسنتین هفت درم سداب
تر یک دسته فقاح الاذخر هفت درم میویز دانه بیرون کرده چهل
درم انجیر بیست عدد حلبه ده درم بپزند چنانکه رسمست شربت چهار
وقیه با روغن بادام و حقنها کردن و تخمها کشاینده باشد سخت موافق
بود و اگر مسهلی قوی تر حاجت آید مطبوخ افتیمون و لوغاذیا و ساذریطوس
و حب اسطمخیقون اولیتر و اگر مزاج میل بسردی دارد معجونهای گرم
و کشاینده بکار داشتن سود دارد و معجون دواء اللک و دواء الکرکم که اندر
باب گذشته یاد کرده آمدست و واردیقون که اندر علاج سده یاد کرده

آمده است و اثاناسیا که اندر باب سیوم از جزو نخستین ازین گفتار
یاد کرده آمدست و معجون فودنجی و امروسیا و شجرینا و معجون حطانا
با معجون خشک و معجون انگدان سیاه که اندر قرابادین یاد کرده
آمد این همه موافق بود و سرخس و کمافیطوس مرد و جانب را بگشاید
دیگر بنشیند و اگر سرخس را با تخم کسنه دشتی و معجون ناردین رومی
ترکیب کنند داروی معتدل و کشاینده باشد **صفت** ترکیب آن
بگیرند سرخس سه درم تخم کسنه دشتی دو درم ناردین رومی سه درم
افسنتین رومی دو درم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربت از سه
درم تا چهار درم و اگر سده کهن گردد و رگ باسلیق از پای راست بزنند
و آماس را ضماد از کندر و آس و کمافیطوس و انیسون و مصطکی و زعفران
و روغن ناردین و موم مصفی سازند یا از ارد و حسک و قوه و انیسون
و تخم کرفس و تخم بادیان و مانند آن **باب چهارم**
از جزو دوم از گفتار یازدهم اندر سده که از خوردن چیزهای قابض
بود علامت آن سده سبب او باشد علاج این چیزهای و نرم تر فزاید
باید کرد چون شیرخشت و شکر و کشکاب و روغن بادام و آب کدو و هر چه اندر
جزو نخستین اندر علاج سوء المزاج خشک یاد کرده آمدست و آنرا که
رگهای جگر از آفرینش تنگ و باریک آمده باشد علاج او علاج آنکه جگر او
کوچک باشد یکی است **باب پنجم**
از جزو دوم اندر بادها که اندر جگر تولد کند و علاج آن بسیار

باشد که اندر زیر غشاء جگر بخاری گرد آید و کثیف باشد و بادها تولد
کند و سبب آن یا ضعیفی قوت هاضمه یا خوردن طعامهای بادناک و
گاه باشد که باد اندر زیر جگر افتد چنانکه اندر زیر سپرز
اگر باد اندر زیر جگر باشد هرگاه که دست اندروی مالند قراقر کند و
گاه باشد که از مالیدن پراکنده شود و اگر باد اندر زیر غشاء جگر باشد
خداوند علت اندر جگر تمددی یابد بی گرانی و بی تب بر خلاف آماس
و سده که هر دو از گرانی خالی نباشد علاج این بیماری علاج سده
باشد هم بداروها و معجونهای کشاینده که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست
و ناشتا اندر گرما برفتن و یک قدح شراب صرف ناشتا خوردن و آب گرم خوردن
و رکوهای گرم و ارزن و نمک گرم کرده بر نهادن سود دارد و بسیار
باشد که تکمید زیان دارد و بادها را بجنباند تامل باید کرد تا تمدد بکدام
جانب میل دارد اگر میل بجانب روده دارد نخست داروی مسهل دهند
و اگر بحجاب و سرهای پهلوها میل دارد یا بسوی پشت و گرده میکشد
داروهای ادرار کننده دهند پس تدبیر شکستن بادها کنند بتکمید
و غیر آن **باب ششم از جزو دوم از گفتار**
یازدهم اندر درد جگر بباید دانست که سبب درد سخت که اندر جگر
پدید آید یا آماسی گرم باشد که خداوند درد جگر را تب آید و درد
او زایل نشود از بهر آنکه حرارت تب باد غلیظ را تحلیل کند و اندر
کتابی که ببقراط منسوبست همی آید که هرگاه که شخصی را درد جگر پدید آید

واندر سبب سرما وخارش صعب تولد کند و بر قفا بشره جند یکی انبر باقلی برآید وهر دو انکشت از هر دو پای او اماس کند حنا و ند این علت پیش از روز بحم بیش از بر آمدن آفتاب بمیرد و میکویند هر کجا این علت بدید آید عسر و تقطیر بول با آن بود کرهی میکویند آن حکمت اندر کفت بقراط بنشنه یافتند خواجه ابو علی سینا رحمة الله میکوید همانا که سبب این درد جکر وخارش و بثره و اماس انکشتان پای عسر و تقطیر بول است و ماده بدین کرد دفع افتد بسبب عسر بول باطراف باز کردد و از تری و تلخی و طبع نورتی ان این بثره وخارش و اماس و درد جکر تولد کند **علاماتها** علامتهای انواع سوء المزاج و علامت باد غلیظ همه اندر بابهای کذشته یاد کرده آمده است و علامت اماس اندر جزو سیوم یاد کرده آید **علاج** علاج انواع سوء المزاج و علاج باد و علاج سده همه اندر همه اندر بابهای کذشته یاد کرده آمده است و معلوم شده است و علاج اماسها اندر جزو سیوم یاد کرده آید و طبیبان پیشینه درد جکر بقولی مطلق یاد کرده آید و انرا علاجها خوانده اند جکر ضعیف را سود دارد **صفت** داروی که اندرین باب سود دارد بکیرند عصاره برک سرو و تیز دو وقیر با سکنکبین بدهند **صفت** داروی دیکر بکیرند طبیخ برک سرو دو وقیر ریوند چینی نیم درم زعفران دو دانک تخم کرفس وتخم بادیان از هر یکی دانکی بکوبند نرم و با طبیخ بدهند **صفت** دیکر بکیرند کل چهار درم سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم عصاره غافت و عصاره افسنتین ولک مغسول و ریوند چینی و زعفران و تفاح اذخر و فوه رنک

بزان و اسارون و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و عود خام از هر یکی یک درم عود بلسان نیم درم شربت دو درم با جلاب کرم با کلشکر و اکر باد در جکر با اسهال بود بکیرند دردی سدبحتر و لک و ریوند چینی از هر یکی یک مثقال جعده ین هفت درم باد و وقیر آب کشنیز تر بدهند چنانکه ان داروها اندر هر شربتی دو درم باشد یا سه درم و از آب کشنیز چندانکه نصب این قدر آید و از طعامهای غلیظ پرهیز کنند

جزو سیوم از کفتار یازدهم اندر انواع آماسهای جکر و اسباب و علامات و علاج آن باب نخستین

اندر آماسی که اندر جکر پدید آید و اسباب و علامات و علاج آن

اماس جکر یا در عین جکر باشد یا در عضلهای که بر بالای وی نهاده است یا در رباطها یا در غشا و رکهای جکر و این کمتر افتد یا در همه اجزای جکر افتد و این نیز کمتر افتد و انجا اندر جکر افتد یا در جانب محدب و ماده آماس کرم یا خونی باشد و یا صفراوی و یا سوداوی یا بلغمی یا سوداوی و صلب و سرطانی یا بادی بود و آماس کرم یا خونی بود یا صفراوی و یا سوداوی رب سوسن چهار دانک لک مغسول و یک درم زعفران و یک درم سنبل و یک درم مصطکی و یک درم افسنتین و دو دانک کافور آورده اند و اکر سرفه باشد صمغ و کثیرا و رب سوسن زیادت کنند و با آخر تر سکنکبین بن عودی دهند و این اقراص و سفوف با آن دهند ابو زید میکوید آب کسنر و آب ترههای دیکر اندرین علت سخت نافع است خاصه اکر دو هفته یا سه هفته پیوسته

سپید هند و اکر با کرمی و خشکی باشد ماء الجبن سخت موافق بود و ضمادها در ابتدا علت از تراسرکه و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و آب کسند و آب اطراف رز و آب لسان الحمل و صندل سرخ و صندل سپید و موم روغن کل و کافور باید و از پس چهار روز آرد جو و بابونه و اکلیل و خطمی زیادت کنند و هر روز داروی محلل زیادت میکنند تا بوقت ابتدا را و محلل نیما نیم کنند و چون در انحطاط افتد محلل زیادت کنند و رادع کمتر باید از حاجت و اندر شربتها نیز آب بادیان و آب کرفس و آب لسان الثور و آب لبلاب می آمیزند **صفت** ضمادی دیکر که در ابتدای علت سود دارد بکیرند ابی و بسرکه و آب بن نر بکوبند و صندل با وی بسرشند و بروغن کل بمالند و بر جکر نهند **صفت** ضمادی دیکر آبی را اندر طبیخ افسنتین بزنند و ضماد کنند **صفت** ضمادی دیکر آبی را بزنند و با آرد جو و کلاب بسرشند و هر کاه که تحلیل خواهند اندرین ضمادها مصطکی و بابونه و اکلیل ملک و حلبه و آرد جو زیادت کنند **صفت** ضمادی که بوقت انتها سود دارد بکیرند صندل سپید و سرخ و کل سرخ از هر یکی پنج درم بابونه اکلیل ملک بنفشه و آرد جو از هر یکی چهار درم افسنتین رومی و فوفل و شیاف ماميثا از هر یکی سه درم مصطکی و سنبل از هر یکی دو درم زعفران یک مثقال کافور دو دانک و نیم بموم مصفی و روغن بابونه و روغن بنفشه و نیلوفر از هر یکی سه درم کل بابونه تخم کتان و افسنتین رومی و اکلیل ملک و پرسیاوشان از هر یکی پنج درم سنبل و مصطکی و سعد

بسرشند **صفت** ضمادی که در وقت انحطاط سود دارد بکیرند صندل سپید ... [illegible]

از هر یکی سه درم کل بابونه و تخم کتان و افسنتین زعفران یک درم و نیم همه را بروغن بابونه و بموم زرد بسرشند چنانکه رسم است **صفت** ضمادی تحلیل کننده صبر سه وقیه مصطکی یک وقیه بابونه و اکلیل ملک از هر یکی چهار وقیه روغن سوسن چندانکه کفایت بود و اکر اماس اندر جانب محدب بود بسرا زان که رک زده باشند همه قانونها که اندر آماس جانب محدب یاد کرده آمده است نکاه باید داشت و هم بران نسق تن پاک کردن جز آنک تن بیرون اندرین حال نرم داشتن طبع باید کرد با عتدال بشربتهای نرم کننده و کشاینده چون آب میوهها و سکنکبین و شراب خرما هندی و نیز آب بادیان کی بنفشه و آب عنب الثعلب با آب لبلاب و آب جکندر بر آمیخته و اندر هر دو جکندر و لبلاب و تخم کاکیان که بتازی بزر القرطم کویند می پختن و آن سه روز چهارم یا روز هفتم خیار شنبر اندر آب لبلاب یا اندر آب کرفس دادن و اکر طبع سخت خشک باشد اندر سکنکبین و دیکر شربتها اندکی سقمونیا حل باید کرد و بدادن و از پس چهارده روز در وقت انحطاط اندر هر دو تخم کاکیان و ساج و افتیمون همی باید پخت تا طبع را نرم همی باید داد و از صبر و غاریقون و تربد و امثال آن مسهل ساختن و جای باشد که بر خربق سیاه حاجت آید و حقنه نرم سخت موافق بود خاصه آنک اندر عصاره جکندر و انکبین و مقداری نمک و بوره و شکر سرخ سازند و با آخر بر طبیخ بسفایج و زوفا و سعتر و مقداری شحم حنظل ترکیب کنند **صفت** سفوفی که سده و آماس را حل کنند و طبع را نرم

دارند بکوبند و بیالایند درده درم تخم کشنیز و تخم کشوث و تخم خیار بادرنک
پاک کرده از هر یکی دو درم سقمونیا نیم درم شربت دو درم با شراب
خواجه ابو علی سینا رحمه الله میکوید من بیالایند روی کان هم از بهر آنکه
دروی قوت قبض است ترسم که ماده رقیق را ببرد و غلیظ بماند و صلب
شود و ضمادها هم از آن نوع که پیشتر یاد کرده آمده است و هم بر آن ترتیب

باب دوم از جزو سیوم اندر اماس جکر
که ببرد و ریم کند و دبیله کردد

بباید دانست که احوال اماس کرم که اندر جکر
پدید آید از سه بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد و اعراض آماس زایل شود
یا ببرد و ریم کند و دبیله کردد یا صلب شود **علامتها** علامت تحلیل آنست
که اعراض اماس زایل شود و بیمار تن درست شود و علامت صلب شدن
آنست که بلمس شوان دانست که صلب است و علامت ریم کردن آنست که
تب و درد زیادت شود و نیز تقیفا با زخفتن دشخوار شود و بر پهلو خود شو
خفت و چون پخته شود و ریم کرد آماس نرم تر شود و انکست بدو اندر
نشیند و اعراض اماس ساکن تر شود و علامت سر کردن اماس آنست که
تب بلرز اندر زید نی سخت و اندر پراز ریم بیرون آید یا چیزی
چون درد شراب و از پس آن سبکی پدید آید و کرانی زایل شود
و کشادن دبیله از سه بیرون نباشد یا پی ورده اندر کشاید و علامت
این آنست که ریم نزا اندر براز پدید آید و نزا اندر بول و دبیله یا اندر غور
جکر باشد یا بر ظاهر او بود رنگ اسپید باشد و اکر اندر غور جکر باشد

میل بسیاهی دارد و ابخر بر جانب حدب جکر باشد بیشتری بمنفذ کرده و مثانه
اندر کشاید و ابخر اندر جانب مقعر بود بیشتر بمعده اندر کشاید **علاج**
نخست که اماس کرم پدید آید از شرایط علاج اماس چنانکه اندر باب کذشته
یاد کرده آمده است بجای باید آورد از فصد و حجامت و نرم کردن طبع و
ضمادها و شربتهای رادع و محلل بکار داشتن و چون آثار پختن و ریم کردن
پدید آید بزودی تدبیر پزانیدن باید کرد و اندر پزانیدن جاره نباشد
از دارویهای لطیف کننده تا زودتر پخته شود و سر کند و چون پخته شد طبیعت را
یاری باید داد تا ریم زود دفع کند و نکاه باید کرد تا میل ماده بکدام
جانب است اکر بر سوی معده فرود می آید دارویهای نرم و لغزاننده و اسهال
کننده باید داد و اکر بجانب کرده و مثانه می آید دارویهای ادرار کننده
می باید داد و دارویهای ادرار کننده داروی تیز باید تا مثانه را نه
بخاند و جکر روده را و مثانه را از کذشتن ریم نکاه باید داشت تا
مضرتی دیکر تولد نکند و چون ریم پالوده شد احشا را از باقی آن بباید
شسته بجلاب و ماء العسل و غیر آن پس تن پرور و پانیدن جراحت کردن
و آب لبلاب و آب کشنیز و خیار شنبر کو ترنکبین کو شیر خشت اندروی کداخته
و اکر قوی تر باید جز کرانسین ترکیب کرده **صفت** و ماء الاصول
سر بز و ابخره پرسیاوشان و حلبه اندروی پخته و روغن بادام شیرین
و تخم روغن حلبه و روغن خشک بر چکانیده و اکر قوی تر باید خرما اندر
پخته **صفت** و شراب روفا و شراب انجیر و ماء العسل و کشکاب با انکبین

این سه یاری دهنده است اندر پزانیدن آماس **صفت** سفوفی پزاننده
و پاک کننده بکیرند طالحسقون خشک یک درم تخم مرو نیم درم آرد حلبه
یک درم این جمله با یک وقید شکر و یک وقید شیر خر یک شربت بود و از پس
آنکه اماس کشاده شد ماء الاصول که عافت اندروی پخته باشد با چهار
درم روغن خشک کرده درم روغن زیبق و نیم وقید شکر و نیم وقید
فلوس خیار شنبر دادن صواب باشد تو جاسر افیون میکوید هر کاه که اماس
کشاده شد اولیتر آنست که ریم را بطبیخ بول باز کردانند و از بهر این کار
طبیخ حاشا و طبیخ روفا و طبیخ بوذنجوپاری و طبیخ قنطوریون و فراسیون
فرمودست و این سفوف طالحسقون را که پیشتر یاد کرده آمده است از بهر
این کار بسودست و اما اکر حرارتی باشد تخم خربزه و تخم خیار و خیار بادرنک
و بیخ سوسن و فرمانید و مقداری کثیر اسحق نافع بود ترتیب رویانیدن
جراحت برین ترتیب باید کرد هر با مداد ماء العسل باید داد با کشکاب کر
جلاب و ضمادهای سکر با کشکاب و اکر حرارتی باشد سکنکبین ساده
باید داد و از پس آن بدین ساعت داروی رویاننده دادن **صفت** آن
مصطکی و تخم کشنیز و کل مختوم از هر یکی یک مثقال کند ر درم لاخوین یکل
و طباشیر از هر یکی دو مثقال شربت سه درم با سکنکبین کر یا ماء العسل
کر با جلاب و اما ضمادهای پزاننده که نخست بکار دارند تا اماس پخته شود
ازین نوع باید بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن و بیخ حطمی و بوذنجوبان
بستی و موبزدانه پسوده کرده و خمیر بهار بریان کرده و روغن تخم کتان

از هر یکی راستا راست ضماد سازند و اکر قوی تر باید آرد جو و بوره و
سرکین کبوتر و بوذنجو و علک البطم و دقت و کندر از هر یکی بمقدار
حاجت بکیرند و ضماد سازند چنانکه رسمست و چون اثر پختکی پدید آید
بیمار را بفرمایند تا بر پهلو خسپد و اکر ممکن بود و قوت دارد بفرمایند
تا لختی برود و ریاضت کند و اندر کرمابه شود تا زودتر کشاده شود
و طعام پس از آن که اماس کشاده باشد ماء العسل پخته که با جلاب پخته باشد
نشاسته و روغن کل و زرده خایه مرغ با روغن کل و شیر چشانیده
و آب او کمتر کرده و طبیخ حاری و حسو پس با روغن بادام صواب باشد
و حیاری را ابشهی من ملکی کویند و خایه مرغ نیم برشت و اطریه موافق
بود و اطریه را ابشهی من آرد ماکه کویند و اکر خواهند که قوت را یاری
دهند ماهی تازه خورد و جوجه سبک دهند در جمله تدبیر این علت
همچون تدبیر ریشها کرده و روده کنند و اکر اماس اندر فضای شکم
کشاید جاره نباشد از آنکه پوست پیغوله زان بشکافند و عضله را
چندان دور کنند که صفاق زانند روغنین پدید آید و صفاق را
بسپند و پاره در وی سازند و بدست فروبالند تا ریم از وی پالایش
چون پاک شده باشد تدبیر رویانیدن کنند

باب سیوم از جزو سیوم از کفتار پانزدهم اندر اماس صلب اندر جکر

اماس صلب که اندر جکر پدید آید علاج کمتر پذیرد خاصه اکر کهن کردد
و اکر زود اندر یابند امید وارتر از کهن باشد لکن بدشخواری و

عسری علاج بذیرد و بیشتری باستسقا بار کردد و بعضی باشد که زود
تر هلاک کند خاصه اگر اسهال بدید آید و سبب اسهال که با این اماس
بدید آید آنست که سرهگها که غذا از آن رگها از قعر جگر بجد بر آید بسته
باشد و غذا راه نیابد که بگذرد و باندامها رود چون غذا راه نیابد
که بگذرد باز گردد و بروده فرود آید و اسهال حدث شود و از هر انک
غذا گذر نیابد که باندامها رود اندامهای بی بهره ماند تن لاغر شود و
قوت نماند و زود هلاک شود **علاج** قانون علاج آنست که اگر
در تن خلطی بد باشد این را ببر حقنه معتدل و شربتهای نرم لغزاننده کم
کنند چون لعاب تخم کتان و طبیخ حلبه که لغزاننده است و براننده و نرم کننده
صفت طبیخ حلبه بگیرند ده درم حلبه و اندر مقدار ده استار آب بزنند تا
دو بهری برود و یک بهر بماند و بپالایند و سه درم روغن بیدانجیر برافکنند
و بدهند و حاسرا فیون میگویند طبیخ سوبین و عناب و انجیر سخت
نافع است **صفت** ان بگیرند سوبین دانه بیرون کرده سی درم انجیر خشک
بیست عدد عناب بیست عدد بیخ کرفس سه درم تخم بادیان و انیسون
از هر یکی دو درم حلبه و خشک از هر یکی ده درم همه را بزنند چنانکه رسم است
و بپالایند و سه درم روغن بیدانجیر و دو درم روغن بادام شیرین برافکنند
و بدهند و بسترجی سازند از ایارج فیقرا و غاریقون و عصاره غافت
و نمک هندی و انیسون با آب عنب الثعلب و آب کسنه بدهند و عکک
النطم طبع را نرم کند و طحس تخم کتان و لعاب اعبر اننده و نرم کننده است

وجلغوزه اندرین علت سودمند است و بیه بط و بیه مرغ خانگی و مغز
ساق گاو خوردن و اندر ضمادها بکار داشتن نرم کنند و براننده است
و مقدار نیم درم قسط با یکمثقال اندر شراب انگوری بدهند سودمند
باشد و روغن ناردین و روغن مصطکی و روغن بلسان از هر یکی
مقداری اندر طبیخ سداب و شبت سخت سود دارد یکهفته بدهند و
روغن ناردین چهار درم دهند و تخم فلنجمشک یکدرم با آب کرفس
و آب کسنه و عاقت یکدرم همه را این ابها و برگ لسان الحمل خشک کرده
و بیخ او همه با این ابها و با آب بادیان سود دارد و حلیت با دام تلخ با روغن
اندر شراب نافع است و نخوداب از نخود سیاه نافع است و فوه و جعده
و کمادریوس و لوف نافع است لوف را بشهر مص سلکوس کویند و
از داروهای مرکب اقراص مقل و معجون کل و دواء الکرکم و معجون لک و
واثاناسیا سخت نافع است **صفت** اقراص مقل نسخه محمد زکریا بگیرند
کل سرخ ده درم سنبل دو درم زعفران یکدرم مر یکدرم قسط یکدرم
و نیم مصطکی دو درم تخم مغز بادام تلخ یکدرم و نیم مقل را بشراب حل
کنند و داروها بدان بسرشند و اقراص کنند هر یکی سه درم شربت
یک قرص با آب هندبا یا با آب کرفس یا با آب بادیان **صفت** معجون
کل بگیرند کل چهار ده مثقال بیخ سوسن کوفته و بیخته هفت مثقال
ریوند چینی و لک از هر یکی یکمثقال و نیم سنبل و سلیخه و زعفران از
هر یکی سه مثقال مر نیم مثقال مر و زعفران اندر سرکه حل کنند و داروهای

کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بانگبین بسرشند شربت نیم مثقال اندر
طبیخ روناو صفت دواء الکرکم و معجون لک و اثاناسیا اندر باب سیوم
از جزو نخستین و بیخ سوسن از این کتاب یاد کرده امده است **صفت** طبیخ
رونا بگیرند روناس خشک سه درم برسیاوشان و بیخ سوسن از هر یکی
پنج درم حلبه ده درم تخم کتان هفت درم تخم خطمی و تخم خیاری از هر یکی
چهار درم انجیر ده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست عدد هم بزنند چنا
نکه رسم است شربت چهل درم با یکمثقال روغن بادام تلخ و یکمثقال روغن
بیدانجیر اگر حرارتی باشد ماء الجبن دهند و دواء الملک و اگر حرارتی نباشد
شیر اشتر دهند مقدار یک رطل بغدادی با دو مثقال کلکلانج و اگر با این
سفوف دهند روا باشد **صفت** سفوف بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه
از هر یکی یکجزو تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یکی یکجزو شربت
سه درم یا هفت درم سکر و سیر چندانک یاد کرده آمد و ضمادها از این
نوع بکار دارند چنانک ترا خشک اندر شراب قابض بختر و سنبل و فراسیون
با مغز فستق سود دارد و انجیر بخته و آرد حلبه و سداب و اکلیل ملک و بطون
بر وی سرشته سود دارد **صفت** ضمادی دیگر بگیرند حلبه و تخم کتان از
هر یکی هفت درم روغن ناردین هشت درم و اگر حرارتی باشد ضماد
از این گونه سازند بگیرند بابونه اکلیل ملک از هر یکی جزوی بنفشه خشک دو
جزو حلبه و تخم کتان از هر یکی نیم جزو مصطکی چهار یکجزو وی بروغن
بنفشه و موم چندانک کفایت بود **باب چهارم**

از جزو سیوم از گفتار یازدهم اندر آماس عضله شکم علاج آماس
این عضلها همچون علاج آماس جگر است و داروها همان دارو هاست و ضما
دروی اثر بیشتر است و این علاج آسان تر از علاج آماس جگر است از بهر
آنکه اندر وی خوف آنک آماس صلب کردد یا مسترخی شود نیست والله
اعلم **باب پنجم از جزو سیوم اندر آماس که**
از زخمی و صدمه افتد بسیار باشد که بر جگر زخمی آید یا آسیبی بوی
رسد و آماسی تولد کند و بسیار باشد که آماس تولد کند لکن را مه از
جای جوش زایل شده شود و علامت وی آنست که از پس آسیبی که رسیده باشد
یا از جای جستن باشد اندر شراسیف درهی بدید آید و علاج وی آنست
که راست بایستد و سینه راست بدارد و برا قرا زنند و خویشتن را بر
زانند تا بجای باز آید و درد زایل شود و علاج آماس آنست که نخست
رگ زنند و شربتها رادع دهند و ضمادهای رادع بکار دارند بر قانونی که
اندر باب نخستین از این جزو یاد کرده آمده است و اگر بر قی یا با سهال
خون آمدن آغاز کند داروهای قابض بیشتر بکار دارند و گل مختوم
با لواب اسبغول و روغن گل سخت نافع است و اگر حرارت غالب نباشد
یکمثقال ریوند چینی و یک مثقال موم کوفته و بیخته اندر شراب انگوری
مطبوخ نافع بود این قول حرحش است و ثابت میگوید ریوند
چینی و موم هر یکی یکدرم شربت یکدرم سه روز بدهند با شراب انگوری
مطبوخ **صفت** داروی که اندر ابتدا آماس سود دارد بگیرند ریوند

چيني كلنار درم الاخوين شب يماني راستار است شربت يكمثقال با آب آبي
حرارت آماس را زايل كند وخون آمدن باز دارد **صفت** داروي كرد
وي قوه ردع وتعريه وقوة تحليل باشد بگيرند كهربا ده درم اكليل الملك ده درم
گل سرخ چهار درم گل ارمني هفت درم كور سرد بيست درم همه را بكوبند
وبآب لسان الحمل بسرشند واقراص كنند شربت يكمثقال **صفت** داروي
ديگر بگيرند بنطافلون ده درم گل هفت درم ريوند چيني چهار درم زعفران
سه درم ونيم حاساجهار درم نخود سياه هفت درم گل ارمني درسم مقل
موميايي اندر روغن سوسن حل كنند واقراص كنند شربت سه درم خواجه
ابو علي سينا رحمة الله ميگويد ريوند چيني وگل ارمني با حب الآس آميخته
آن سودمندترين داروي است اندر آخر علت كه حرارت كمتر شده باشد
واماس با بزرگي بازآيد ريوند چيني ولك زنجبيل بكوبند واقراص كنند

باب ششم از جزو سيوم از گفتار يازدهم اندر آماس سرد اندر جگر

علامت اين علت علامتهاي سوء المزاج سرد است
چنانكه اندر جايگاهش ياد كرده آمده است **علاج** علاج اين علت بعلاج سدهاي
جگر نزديكست ونخست استفراغ بايد كرد واياريج فيقرا وغاريقون وعصاره
هليله برين ترتيب آن روز كه مطبوخ خواهد خورد نخست پيش از مطبوخ
بگيرند اياريج فيقرا يكدرم غاريقون يكدرم وحب كنند چنانكه رسمست
اندر شب وقت خواب بخورد وبخسپد وبامداد مطبوخ بخورد **صفت**
مطبوخ بگيرند هليله سياه وهليله كابلي از هر يكي ده درم بيخ كرفس وبيخ

باديان از هر يكي سه درم عافت چهار درم افسنتين رومي پنج درم
تخم كسوت سه درم انيسون دو درم بسفايج پنج درم ونيم ريوند چيني
نيم مثقال نيم كوفته سوين دانه بيرون كرده بيست درم همه را
بپزند چنانكه رسمست وبپالايند وبخورد **صفت** قرص نافع بگيرند
انيسون وتخم كرفس وبادياوه وافسنتين رومي از هر يكي سه درم فوه
گل مغسول از هر يكي دو درم ريوند چيني ومصطكي وسنبل از هر يكي يكدرم
ونيم عصاره عافت وزعفران از يكدرم همه را بكوبند وبپزند وبر
بپيچند كهن اقراص كنند شربت از يكدرم تا يك مثقال واگر اماس اندر
جانب محدب بود ما الاصول دهند با روغن بادام تلخ وشيرين واگر
اندر جانب مقعر بود مطبوخ افسنتين دهند با روغن بيدانجير تا طبع نرم
كند وباقي علاج از شربتها وضمادها اندر باب سيوم از جزو نخستين ازين
گفتار ياد كرده آمده است

گفتار دوازدهم اندر احوال سپرز وبيماريها واسباب وعلامات وعلاج آن

باب نخستين اندر احوال وافعال سپرز وانواع سوء المزاج او

سپرز اندامي است با منفعت بسيار وخانه سودا
است وهر گاه كه سپرز فربه شود جگر وهمه تن لاغر شود از بهر آنكه او
ضد جگر است وفعل او آنست كه سودا را كه در وي خونست از خون جدا
كند وبخويشتن كشد وهره آن بكرداند وترش كند وغذاي خويش
از آن بردارد وهر روز نجزوي از آن سودا بمعده فرستد وترشي آن

معده را بكرد وشهوت طعام بديد آيد وتا مزاج او معتدلست از وي
منفعت بسيار باشد از بهر آنكه سوداي معتدل بنياد همه تن است وقوت
اندامهاي سخت استخوانها وصبوري مردم بدو است وهم چنانكه از اعتدال
مزاج سپرز منفعت بسيار است چون از اعتدال بگردد افعال او تباه
گردد ومضرت بسيار وبيماريهاي سودائي تولد كند وتباهي افعال او
از ضعيفي قوتهاي او بود چون جاذبه ماسكه وهاضمه ودافعه وهر گاه كه
قوتهاي او بحال خويش باشد همه سال تن درست تر باشد وانواع بيماري
سوداي پاك بود وهر گاه كه قوتي از قوتهاي او ضعيف گردد بيماري كه
بضعف آن قوت تعلق دارد تولد كند واسباب ضعيفي قوتها او سوء المزاج
سرد يا گرم از اماسي وريشي وجراحتي كه بدو رسد اما اگر جاذبه ضعيف گردد
در وي خون را كه سودا است بخويشتن نتواند كشيد وسودا بدان سبب با خون
بر همه اندامها پراكنده شود ويرقان سياه وكلف بديد آيد ونخست رنگ
در روي زردي شود كه بسياهي گرايد وبآخر يرقان سياه گردد واگر سبب
ضعيفي سوء المزاج گرم باشد وجگر گرم بوده باشد جذام تولد كند واگر
قوت هاضمه ضعيف باشد سودا اندر سپرز بگذارد واز حال بگردد
اگر سخت ترش بود بمعده آيد آروغ طعام زيادت شود ووجع الطحال تولد
كند واگر برودها فرود آيد اسهال سوداي تولد كند واگر در ديگر اندام
گرد آيد بواسير وداء الفيل ودوالي بديد آيد واگر سبب ضعيفي قوت سوء
المزاج گرم باشد سود بسوزد واگر بمعده يا روده آيد ريش معده واسهال

وريش روده تولد كند واگر بدماغ برآيد ماليخوليا تولد كند واگر قوت
ماسكه ضعيف باشد سوداي ناگوار يده از وي بيرون آيد واگر بمعده
آيد نشف كشتن وقي سودا بديد آيد وهر اندامي كه آيد اماس وبيماري سودا
تولد كند واگر قوة دافعه ضعيف باشد سوداي فزوني از وي دفع نشود
واماس گيرد وبزرگ شود واگر ماده آماس عفن گردد تبهاي سوداي
تولد كند واگر آروغ طعام برود از بهر آنكه سودا از سپرز دفع نشود
وبر معده اندر نيايد واگر قوة دافعه سخت ضعيف نباشد وسودا را
اندك اندك دفع ميكند وبيشتري اندر وي بماند وبدان اندازه بزرگ
پذيرد واماس كند واسهال بي ترتيب بديد آيد از بهر آنكه انچه دفع شود نه
بوقت دفع شود ونه بوجه خويش وبسيار باشد كه سبب بيماريهاي سودا
بسيار خوردن طعامهاي سوداي بود نه ضعيفي قوتهاي سپرز وببايد
دانست كه اگر چه مزاج سپرز سوداست اندر وي حرارتي است ورطوبتي
غريزي معتدل وفعل قوت جاذبه بدين حرارت است وفعل قوت ماسكه
بدين حرارت است وفعل قوت هاضمه بدين حرارت واين رطوبت است
الا آنكه تمامي فعل قوت جاذبه بحرارت است يا خشكي غريزي معتدل
وتمامي فعل قوت ماسكه بحرارتي است يا رطوبتي غريزي معتدل وسبب
نقصان فعل قوة دافعه دو چيز است يكي آنكه رطوبتي رقيق وغريب است
كه بر وي غالب شود واو را مسترخي كند تا دفع نتواند كرد دوم آنكه
منفذ بيرون آمدن سودا از وي سده افتد وسبب نقصان فعل

قوت ماسکه هم رطوبتی غریب است که بر خشکی غریزی غالب و قوت امساک را
باطل کند و گاه باشد که سبب ضعیفی این قوتها سوء المزاج گرم باشد و
سبب سوء المزاج گرم تیزی خلط سودائی بود که از جگر بدو آید و سبب
تیزی خلط سودا سوخته شدن خون بود یا سوخته شدن صفرا اندر
جگر و علامت تیزی خلط سودا آنست که هر آماس که از وی تولد کند و
بر اندام که گرد آید ریش گردد و سوزان بود والله اعلم و احکم

باب دوم از گفتار دوازدهم اندر ضعیفی قوتهای سپرز و علامتها و علاج آن

اما علامتهای ضعیفی قوتها اندر باب گذشته
یاد کرده آمدست   اگر قوت جاذبه ضعیف باشد ریاضت و بر استوار
بستن موضع سپرز را بدست مالیدن و جنبانیدن و محجمه با آتش و
بی آتش بر نهادن و خون بیرون ناکردن و ضمادها که او را قوت دهد
بکار داشتن سود دارد و باقی علاج او علاج یرقانست و اگر قوت ماسکه ضعیف
باشد علاج او علاج قی و اسهال سودائی است و علاج قی اندر گفتار دهم که
علاج معده است یاد کرده آمدست و علاج اسهال سستی اندر جایگاهش یاد
کرده آمد و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد بنگرند اگر از وی طعام زیادت
شدست و جوع بقری بدید آید علاج آن اندر علاج معده یاد کرده آمدست
و اگر اعراض مالیخولیا بدید آمدست علاج او اندر علاج بیماریهای دماغی یاد
کرده آمدست و اگر قوة دافعه ضعیف باشد علاج او تحلیل آماس است چنانکه
اندر باب دیگر یاد کرده آید و اگر قی یا اسهال سودائی بدید آمدست علاج

هر یک اندر جایگاهش باید جست والله اعلم

باب سیوم از گفتار دوازدهم اندر احوال اسهالهای سپرز و علامتهای آن

بباید دانست که آماس گرم اندر سپرز کمتر افتد و اگر افتد بیشتر خونی بود
صفرائی کمتر بود و بلغم نادر بود و هیچ آماس گرم اندر وی دیر نماند
و صلب گردد از بهر آنکه او خانهٔ سودا است و آماس او بیشتر اندر فرو سو
باشد از بهر آنکه مادهٔ غلیظ است و سنگی و بعضی مردمان باشند که با سپرز
بزرگ زاده باشند و همه عمر بسلامت گذرانند و کسانی باشند که سپرز
ایشان بزرگ شود و بدان حال بماند و بسلامت باشد و خداوند
علت سپرز را بتازی مطحول گویند و سپرز طحال گویند بقراط میگوید
که هر گاه که مطحول از درد سپرز شکایت کند امید سلامت باشد از
بهر آنکه هنوز حس سپرز بر جای بود و میگوید هر گاه که مطحول را اسهال
خون افتد خیر باشد از بهر آنکه امید آن باشد که ماده علت تحلیل می پذیرد
لکن اگر این اسهال دراز گردد بزلق الامعا و باستسقا ادا کند و هلاک
کند از بهر آنکه مزاج سرد شود و حرارت غریزی غاند و اندر کتابی که از
سخنهای بقراط ساخته اند همی آید که هر گاه که خداوند علت سپرز را شهوت
طعام باطل شود و از وی خون سرخ زود بر اندام او ریشها و بثرهای
سپید بر آید روند و هم هلاک شود و بول مطحول هر چه غلیظ تر و رنگین
تر بهتر و انجرا اندر وی ثفلی و رسوبی پراکنده ببینند سخت بود از بهر
آنکه نشان پاک شدن علت بود و اگر اندر بول مطحول که تب دارد خون

فسرده ببینند آماس سپرز او زایل شود و گاه باشد که بحران آماس سپرز بر
عاف بود خاصه از روی چپ و گاه باشد که اندر پس گوش آماسی کند
صلب و بدشخواری بر شود و دیر تحلیل پذیرد از بهر آنکه ماده بس غلیظ باشد
و گاه باشد که آماس جگر بحران انتقال کند و آماس بر سپرز باز آید و
همچنین گاه باشد که آماس سپرز به بحران انتقال کند و آماس بجگر باز
آید و انجا از جگر بسپرز باز آید سلیم تر باشد صفت همه انواع آماس سپرز
باگرانی بود و باد ردی که از سوی حجاب باز دهد و تا فشار دست
و جنبش کردن بر آید و اگر آماسی قوی باشد دم زدن مضاعف شود همچون
دم زدن بچگان اندر گریستن از بهر آنکه حجاب سبب مزاحمت بر آماس حرکت
خویش بیکبار تمام نتواند کردن میانه فرو ایستد و یک حرکت بدو بار
تمام کند و دم زدن بدان سبب مضاعف شود تا آماس عظیم نباشد تا حجاب
این مزاحمت نکند از بهر آنکه سپرز را با وی چندان مشارکت نیست که
جگر راست و آماس سپرز بلمس توان یافت و بچشم بصر توان دید و خداوند
آماس سپرز لاغر شود و این معنی پیشتر یاد کرده آمدست و خون مطحول
رقیق باشد از بهر آنکه سپرز دردی خون را بخویشتن کشیده باشد
و گاه باشد که زانو و پای مطحول گرم باشد از بهر آنکه فم معده را با سپرز شرکتی
است بدان منفذ که سودا از وی بفم معده آید و شهوت طعام را بجنباند
و بدین سبب این مشارکت فم معده سرد شود و حرارت از وی باطراف گریزد
که قوی تر بود و انرا گرم کند و اطراف بینی و گوش سرد باشد از بهر آنکه

این هر دو عضو سرما یابنده اند و ضعیف اند و از همه سببهای سرد کننده
زود اثر پذیرد و منفعل شوند و فرق میان آماس و باد آنست که باد
گرانی نکند و هر گاه که بمالند قراقر کنند و آروغ بر آید و الم زایل شود
و علامت آماس گرم آنست که آماس با تب و سوزش و تشنگی باشد و
اگر آماس صفرائی بود تب گرم تر بود و تشنگی صعبتر و گرانی کمتر و آماس
صلب را بلمس توان دانست و خداوند علت ترش روی و با غم و وسواس
و اندیشهای بد بود و اختلاط ذهن یعنی آشفتگی عقل کمتر بود از بهر آنکه ماده
غلیظ باشد و سنگی [illegible] اگر ماده سخت بسیار و آماس عظیم
بود اختلاط ذهن بدید آید از بهر آنکه سپرز را با حجاب مشارکتی است
و حجاب را با دماغ و بسیار باشد که بر ساقها ریشها و بثرها بر آید و دندان
ریزیدن گیرد و گوشت بن دندانها خورده شود اما سبب ریشها ساق
بحران آماس بود و بسیار باشد که بول مطحول همچون بول شهرستان
بود و ریاضتی کرده و بثرها که بر ساقها بر آید میل کردن خون سوخته
سودائی بود بدان جانب و سبب خورده شدن گوشت بن دندانها بر آمدن
بخار بد باشد بسوی بالا و گاه باشد که سبب ریشهای ساق بحران آماس
بود و بسیار باشد که بول مطحول همچون بول شهرستان بود و ریاضتی
کرده شود و سودا تحلیل پذیرد و بول سیاه شود و گاه باشد که قوت
سپرز بد و باز آید یا از علاج قوت یابد و قوت دافعه او برادهٔ آماس مستولی
گردد و ثفلی همچون دردی روغن زیت با اسهال دفع افتد و آماس بلغمی

بلمس نرم باشد و رنک روي سپيد باشد غباري از سياهي بر روي
نشسته و بهنتري سطحولان را قي دشخوار افتد وطبع خشک باشد داروي
قي و مسهل کر ايشان را دهند قوي تر بايد **علاج** علاج اماس سپرز بعلاج
اماس جکر نزديکست واندر علاج هردو احتياط بايد کرد تا آماس صلب
نشود از بهر آنک اماس کرم که اندر هردو عضو افتد زود صلب شود
وداروهاي سپرز قوي تر از داروهاي جکر بايد ولطيف کننده تر احتياط
بايد کرد تا اماس صلب نشود بايد با لطيف کنندکي سخت کرم نبايد تا ماده را
نسوزد و غليظ تر نکند از بهر آنک غذاي سپرز و ماده که اندر وي است اکر
با غذاي جکر و ماده که اندر وي است قياس کنند اين غليظ و عسر تر است
از آن سبب داروهاي سپرز وتلخ و تيز بايد و داروي قابض با وي آميخته
تا قوت او را نکاه دارد و بسيار نيز بايد کرد و نخست که آغاز علاج کنند رک باسليق
بايد زد از دست چپ يا حبل الذراع پس اسيلم و از پس فصد استفراغ
کردن بمطبوخ هليلهٔ زرد **صفت** آن بکيرند هليلهٔ زرد و هليلهٔ سياه از
هر يکي هفت درم و نيم شاهتره هفت درم کرنان و کبر از رکي سه
درم تخم کشنيز و تخم کشوث از هر يکي درمي و نيم آلوي سياه و خرما هندي
و هر يک بقدر حاجت همه را بپزند چنانکه رسمست و پالايند و سحرکاه
يک مثقال ايارج فيقرا و يکدرم غاريقون حب کنند و بدين هند و باد
مطبوخ دهند و دو درم غاريقون با دو وقيه سکنکبين سپرز را پاک
کنند و هر بامداد شربت آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر يکي دو وقيه

با شکر کن با سکنکبين بدين دهند و آب برک غاريقون باد و کدو و آب برک
بيد و آب برک پده که بتازي انزال الغرب کويند و آب کشوث از هر کدام که حاضر
باشد با سکنکبين آميخته بدهند و اقراص ريوند غاريقون در روي زيادت
کنند و بدين دهند با آب کشنيز و سکنکبين و اکر تب نباشد با ماء الجبن دهند و
برک بيد خشک کرده اندر هاون کوفته و بيخته با شکر سود دارد و پوست
بيخ با سکنکبين پروردي ترش سود دارد و ماده سودا را بطريق بول و
براز بيرون آيد و سپرز را پاک کند و فوه سوده مقدار يکدرم با سکنکبين
سود دارد و مزورد را با طبيخ انيسون دهند و وي را خاصيتي است اندر تحليل
اماس سپرز و برک لسان الحمل خشک کرده و کوفته و بيخته
سود دارد و اقراص محکست با سکنکبين سود دارد **صفت** ان بکيرند تخم
کشنيز و تخم خرفه و تخم محکست و کدوي خشک کرده از هر يکي راستا راست
همه را بکوبند نرم شربت دو مثقال با سکنکبين ترش و کدوي کوچک
خشک کرده و کوفته دو درم با سکنکبين سود دارد و ضمادها از اين کونه
سازند بکيرند سبوس کندم و بسرکه بپزند و غدي باندازه سپرز بکيرند
و بدان سرکه تر کنند و بر سپرز نهند کرم کرده و سبوس آن بر بالاي نمد
نهند و ببندند و اکر بيمار طاقت نمد ندارد او را بر قفا باز خوابانند
و سرکه ناب کرم کنند و غدي باندازه سپرز بدان سرکه تر کنند و بر سپرز
او مي نهند و اکر حرارت سخت قوي نباشد سحاب اندرين سرکه بپزند قوي
تر باشد چندانکه طاقت دارد اين نمد بر مي نهند و بر ميدارند و کرم ميکنند

و باز بر مي نهند و اکر اين علاج اندر کرمابه کنند بهتر بود و خاکستر سرکين کوسفند
کوخاسته کلخن بسرکه تر کرده سود دارد و جکندر بسرکه ضمادي معتدل است
است و بيخ خطمي همچنين و سرکين کاو چراسي خشک کرده و بسرکه بخته ضمادي خوب
است و اکر کوکرد زرد باري بسرشند کرم باشد و قوي و ضمادها و شربتهاي
کرم اندر علاج سپرز موافق نباشد از بهر آنکه بيم باشد که صلب کردد و اکر
اماس صلب کردد نخست بر قانون راست بايد رفت باسليق و حبل الذراع
و اسيلم زدن و شربتهاي بلطف و مقطع بکار داشتن با اندکي داروي قابض
و سکنکبين و سرکه مقطع و بلطف است خاصه سرکه کبر و سکنکبين که از
سرکه کبر و شکر سازند با اندکي زعفران ملطف است و آب باديان تر و آب
کرفس با سکنکبين معتدلست و بلطف و انجير بسرکه فرعا کرده ملطف است
از اين نوع شربتها داده باشد استفراغ کنند بمطبوخ هليله **صفت**
آن بکيرند هليلهٔ سياه ده درم شاهتره ده درم بيخ اذخر عاقت از هر يکي
پنج درم کرويا و سه درم اسنر و انيسون و تخم کرفس و تخم باديان از
هر يکي سه درم همه را بکوبند و بپزند چنانکه رسمست و پالايند شربت
ده وقيه تا يکدرم غاريقون **صفت** حبي بکيرند ايارج فيقرا و هليلهٔ زرد
و تربد از هر يکي ده درم غاريقون و برک کبر از هر يکي پنج درم انيسون
اسقيل از هر يکي سه درم نمک هندي دو درم شربت دو درم و داروهاي
سفرد که خلط غليظ را لطيف کند و سپرز را برفق پاک کند قنطوريون
باريک است و عصارهٔ او و وج با نکبين سرشته هر روز يک ملعقه بدهند

وحب العصل وکما فيطوس وکمادريوس و فراسيون با آب آهنکران وحب
الخضرا با سکنکبين و صرف و شونيز شربت از هر کدام حاضر بود دو درم و
پنج درم افتيمون کوفته و بيخته با يک وقيه سکنکبين سپرز پاک کند خاصه
اکر دو سه کرت دهند و پشت خشک با بول اشتر نافعست و شير اشتر با بول
او سخت نافع است و اشتر بايد که علف او باديان و کرفس و سيح و عرب
بيد باشد و يا الاصول با يکدرم روغن بادام تلخ و چهار دانک ترياق اربع
نافع است و خواجه ابو علي سينا رحمة الله ميکويد اين آزموده ام بر
سياوشان است و تخم بيخ انکشت و روفا خشکي از هر يکي راستا راست
شربت سه درم با سکنکبين و افتيمون و پوست بيخ کبر نيم نيم کوفته و
بيخته و با نکبين سرشته شربت پنج مثقال نافع است و تخم ترب دو درم
و نيم با سرکه ناب سود دارد و برک کوزبن اندر سرکه اسقيل بخته سود
و بند سوده يکمثقال با سکنکبين پروردي که با ما الاصول سود دارد و
اکر قدحي سازند از چوب کز و خلا و نيز علت سپرز طعام و شراب اندر وي
خورد سپرز او پاک شود و کفته اند که درهمت جمل روز سپرز بکدازد از
ميوهاي خشک فستق و بادام و جلغوزه و بابس و کور انجير خشک سود دارد
و شراب قوي تلخ سپرز را بکدازد و زيتون با سرکه خوردن ملحمسک بسرکه
پرورده و جکندر با سپندان در کرده و ترب بسرکه پرورده و خام سود
دارد و آب باران بهترين چيزيست خاصه سپرز را و بلبل اندر طعامها
کردن صلابت سپرز را ببرد و اندر زمان زيره و کرويا و نانخواه و تخم

بادیان می باید کرد **صفت** اقراص نوع بگیرند نوع دوازده درم پوست
بیخ کبر و زراوند طویل و ابرسا از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بیزند
و با سکنکبین ترش بسرشند شربت یکمثقال اندر طبع افسنتین و بیخ کبر
صفت قرصی دیگر آزموده • بگیرند ابرسا چهار درم بلبل سپید و سنبل
و لسق از هر یکی دو درم اسق را بسرکه حل کنند و داروها بدو بسرشند
شربت دو درم اسون میکوید آن طبیب که این قرص ساخت که من
خوکی را سر روز این قرص دادم پس اورا بکشتم سپرز او را نیافتم **صفت**
اقراص کبر بگیرند حب العقد و پوست و بیخ کبر از هر یکی ده درم زراوند مدحرج
و برگ سداب و تخم سپندان و شونیز از هر یکی سه درم اسق چهار درم
اسقولوقندریون هفت درم این داروها بتازی لحیة التیس گویند
اسق بسرکه حل کنند و داروها بدو بسرشند شربت دو درم با ما الاصول
که با سکنکبین نسخه دیگر وصف عیسی بن صهار بخت پوست بیخ کبر چهار استار
زراوند طویل دو استار تخم حسکست و بلیل از هر یکی شش درم اسق
چهار استار اقراص کنند چنانکه یاد کرده آمد **صفت** سفوفی نافع بگیرند
حب الرشاد پنج استار اندر سرکه ناب تر کنند یکشبانروز چندانکه حب الرشاد
انرا در چینند دیگر روز یک استار برگ سداب خشک سوده با وی
بسرشند و قرصی کنند و بر تنوری نیم گرم سخت کنند تا بریان شود و
نگذارند تا بسوزد پس بگیرند و اورا بکوبند هر روز یکمثقال با سکنکبین
بدهند **صفت** سفوفی دیگر بگیرند آرد دیگر تخم سپندان جمل چهار درم

این تخم بکوبند و با آرد بیامیزند و خمیر کنند و ازان قرصهای کوچک برند
و بکوبند و سرکه بر چکانند و بخورند و اگر ناگوفته با سرکه بخورند هم
با مداد روا بود **صفت** سکنکبین که اندرین علت سود دارد بگیرند
پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و کرمان و پوست درخت پید و فوه
و اساروی و وج همه را نیم کوفته بسرکه بپزند و بپالایند و ازان سرکه
سکنکبین سازند با انگبین نسخه دیگر بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست
بیخ بادیان از هر یکی چهار جزو بیخ اذخر و پوست بیخ کبر از هر یکی دو جزو
تخم کرفس تخم بادیان انیسون قطراسالیون از هر یکی یکجزو و نیم همه را
بسرکه تر کنند سه شبانروز پس بجوشند و بپالایند و انگبین بر افکنند
و سکنکبین سازند و با هر یکدرم زعفران در وی مالند و دو الحرمل نسخه
عیسی بن صهار بخت سدد جگر را و اماس سپرز را بگشاید اندر قراباذین
یاد کرده آید و چیزها که آزموده آمد و بخاصیت سود دارد دشش روباه
و جگر او خشک کرده و سپرز کوره خر و سپرز از هر کدام که بدست
آید دو درم با سکنکبین و خفاش که بپارسی شب پره گویند بگیرند و بکشند
و شکم او پاک کنند و خشک کنند و بکوبند و چندانکه بسه انگشت بردارند
شربت بود با شکر که با سکنکبین **صفت** دیگر بگیرند خفاش هفت عدد
و بکشند و پاک کنند و اندر دیگی سفالین نهند و سرکه بر سر آن کنند و
دیگر ابگل اندر گیرند و اندر تنوری گرم نهند تا بپزند و بگذارند تا سرد
شود پس سر دیگ بگشایند و اندر سرکه بمالند نیز بامداد مقدار دو درم

بدهند خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید این علاجی آزموده است و هر
گاه که این داروها و قرصها و شربتها دهند بیمار از آب خوردن باز باید داشت
چندانکه ممکن بود تا قوت داروی دیرتر بماند و بجانب جگر میل نکند و
ضمادها ازین نوع سازند که یاد کرده آمد بگیرند سداب و پودنه اندر سرکه
بجوشند و نمدی باندازهٔ سپرز ببرند و بدان سرکه تر کنند و بر سپرز نهند
گرم کرده و انجره و اکلیل ملک اندر سرکه بپزند و برگ سداب خشک سوده و بورق
با وی بسرشند و بر سپرز نهند و کاغذی باندازهٔ سپرز بگیرند و انگبین بر
وی مالند و خردل ناکوفته بروی پراکنند و بر سپرز نهند و چندانکه صبر توان
کرد بر وی بگذارند و برگ سداب خشک پنجاه درم اسق بیست درم بورق
ده درم همه را بسرکه بسایند و ضماد کنند و برگ هزارسپند و تخم او بسرکه
بپخته و مرهم کرده ضمادی نیک است **صفت** ضمادی آزموده اختیار کنند
بگیرند سداب و پوست و تخم کبر و افسنتین و پودنه و سعتر همه را بسرکه ناب
بپزند و برغدی گیرند و ضماد کنند گرم هرگاه که سرد شود بردارند و
دیگری گرم بر نهند تا بیست و یکبار و بیمار باید که ناشتا بود **صفت**
ضمادی قوی و مسهل بگیرند خربق سیاه سه وقیه خربق سپید چهار وقیه
اسق بطروق از هر یکی سه وقیه سقمونیا دو وقیه بلبل سه دانگ همه را نرم
بسایند و مقداری پیه تلخ بگیرند و چندان علک البطم در وی گدازند که
چنان شود که داروها در وی بتوان سرشت و گرم کرده بکار دارند و
اسق و سرگین گوسپند بسرکه سرشته ضمادی قوی است **صفت** ضمادی قوی

بگیرند اسق و مغز بادام تلخ از هر یکی ده درم برگ سداب پنج درم بسرکه
بسرشند و اگر که علاجها اثر نکند بر سپرز او حجامت کنند و خون بردارند
و اگر داغ کنند و موضع داغ کشف را بگذارند که ببندند تا ماده بسیار بپالاید
پس بر ویانند صواب باشد و هر وقت که ضمادی بکار خواهند داشت اولیتر
آن باشد که بیمار در گرمابه شود ناشتا و اندر آب زن نشیند و ساعتی تنگ
مقام کنند و چون از گرمابه بیرون آید ماهی شور و صحنا و خردل و مانند
آن چیزی خورد و از پس آن اگر بینی خورد تلخ ممزوج با آب در یا و بند
لطیف کند علاجی قوی باشد سه روز این ترتیب بر دست گیرند روز چهارم
ریاضت فرمایند چندانکه مانده شود و عرق کند پس ضماد بر نهند و اگر املس
بلغمی باشد نخست استفراغ بلغم باید کرد و هر حجر معتدلست از انجمله که اندر آماس
صلب یاد کرده آمدست بر گزینند و بدان علاج کردن و طعام مطحولان شوربا
باید و زیرباها و اندر هر دو کبر و نخود بختر و مصوص بکرفس و سداب کرده
و نان با سکنکبین خوردن سود دارد و کسنه و کرفس و برگ ترب
و ترب و سپندان با چکنده و زیتون پرورده و حب الخفل بسرکه پرورده
و اطراف زر بسرکه پرورده و برگ کبر و ساق او بسرکه پرورده و از گوشتها
انجه لطیف تر و سبکتر باشد چون دراج و تذرو و طیهوج و گنجشک
تازی که مطحول را سود دارد بگیرند آرد خشکا یکمن تخم سپندان شش یک آرد
کوفته و بیخته با آرد بسرشند و نان بپزند از ابرسپیل نقل میخورد و با
سرکه نیز بخورد **باب چهارم از گفتار**

۶۹۸ دوازدهم اندر درد سپرز که از باد خیزد علاج این بعلاج اماس صلب
نزدیکست از بهر انکه داروهای او تحلیل کننده باید و محجمه الش برنهادن
سود دارد و طعام سخت اندک باید خورد و بر تقاضای آن باید خورد و چندانکه ممکن
گردد و بر تشنگی صبر باید کرد واگر بجای شراب کهن بخورند سودمند باشد و
هر وقت که طعام خورند معده سبک نشود شاید جفت وارزن گرم کرده و
نمک گرم کرده بر نهادن سود دارد صفت قرصی که باد سپرز را بشکنند
بگیرند تخم سپندان سپید سی درم و بکوبند و بپزند نرم و بسرکه نیز بسرشند
و قرصها کنند باریک و کوچک وانرا اندر تنور بایند تا بر بریان کنند و نگاه
مدارند تا بسوزد پس انرا بکوبند و بپزند و جلاب عسل و کرمان وانه هر یکی
بیخ درم اسقولوقندریون هفت درم شربت سه درم باسکنگبین صفت
داروی دیگر بگیرند کرمانی وده درم تخم مرو ده درم تخم کسنر و تخم خرفه
از هر یکی پنج درم شربت سه درم باسکنگبین واقراص سحکست سود دارد
و ضمادها از روغن افسنتین و روغن قسط و روغن ناردین سازند و
اخلاط او انجه باشد بسرکه بخته و نطرون و سداب و تخم سحکست و اکلیل
ملک و بابونه کوکرد و بوره و ریسانه و دفت و جاوشیر و اسق والله اعلم
واحکم کفتار سیزدهم اندر بیماریها که اندر
بیماری جگر و سپرز خیزد چون یرقان واستسقا و این کفتار دو جزو
است جزو نخستین اندر یرقان و علاج آن
باب نخستین اندر شناختن احوال

یرقان

۶۹۹ یرقان بر طریق کلی یرقان تغیر روی و چشم و همه تن را گویند و یرقان یا
زرد باشد یا سیاه و تولد کند یرقان زرد و بیشتر از جگر و زهره باشد و
یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد واز جگر نیز باشد و اسباب تولد یرقان
زرد سه است یکی انکه تولد اندر جگر فزون از اندازه باشد دوم صفرا
از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر از آن بیرون شود که باید سیوم انکه
بحران بیماریهای حاده و تبهای محرقه و اسباب فزونی تولد صفرا
پنج نوعست یکی سوء المزاج گرم است اندر جگر و رگهای جگر با خون که اندر
وی تولد کند و غذا که از وی اندر رگها بگذرد و باندامها رسد همه صفرا
بود و رنگ همه تن را بگردانند و زرد کنند دوم انکه طعام و شراب که ازوی
صفرا بیشتر تولد کند بسیار خورده آید سیوم انکه مزاج همه تن گرم باشد
و خون که اندر رگهای همه تن بود بدان سبب گرم و صفرایی شود چهارم
انکه مسام بسته باشد و بشره کثیف و صفرا بتحلیل دفع نشود و اندر تن بماند
و بدین سبب که علت یرقان بیشتر اندر زمستان و بوقت امدن بادهای شمالی
افتد از بهر انکه مسام بسته شود و صفرا که بتابستان و بوقت امدن بادهای
جنوبی و بعرق تحلیل افتادی و دفع شدی اندر تن بماندی پنجم انکه جانوری
زهرناک بگزد و زهر او خون را گرم و صفرایی کند و گزندهٔ حرارت و زنبور
بزرگ و مله که کس ازین نوع باشد و اسباب انکه صفرا از جگر و زهره
بیرون نشود یا کمتر بیرون شود دو نوع است یکی سده است و سده از دو
بیرون نباشد یا در آن منفذ افتد که صفرا از جگر بزهره آید یا اندران

۷۰۰ منفذ افتد که صفرا از زهره بیرون آید یا بر از را دفع کند اگر اندران منفذ
افتد که میان جگر و زهره است صفرا بدان سبب اندر جگر بماند و با خون اندر همه
تن پراکنده شود واگر اندران منفذ افتد که میان جگر و روده است صفرا
از آن منفذ باز گردد و بجگر بر آید و اندر همه تن با خون پراکنده شود و یرقان
تولد کند و نوع دوم اماس است و تولد یرقان از اماس هم برین گونه باشد
هر دو منفذ که یاد کرده آید اماس گرفته شود صفرا اندر جگر بماند و با خون اندر
همه تن پراکنده شود و گاه باشد که بسبب سوء المزاج سرد منفذها ضعیف گردد
و صفرا دفع نتوانند و اندر جگر بماند و بباید دانست که هر گاه که سده افتد صفرا
بدان سبب اندر جگر بماند جگر گرمتر شود و تولد صفرا فزون از آن باشد که
پیش از آن بودی و گاه باشد که سبب گرم شدن جگر و بماندن صفرا در وی
از زهره باشد و این از سه گونه باشد یکی انکه قوت جاذبه زهره بسبب نوعی
از انواع سوء المزاج ضعیف گردد و این صفرا که می باید که از جگر بخویشتن کشد
نتواند کشید خاصه اگر قوت دافعه جگر نیز ضعیف باشد دوم انکه قوت جاذبه
زهره قوی باشد و صفرای بسیار از جذب کند و روده ممتلی گردد و متمدد
شود و بدان سبب قوت او ساقط شود و دیگر جذب نکند سیوم انکه
صفرای بسیار اندر زهره گرد آید و دهن منفذ که صفرا از وی بروده آید
منطبق شود ولزوجت روده انرا سخت بگردد و علت تولد کند یکی قولنج
و دیگر یرقان و اما یرقان که بر طریق بحران بود دو گونه باشد یکی انکه ماده بیماری
بخته شود و طبیعت مستولی گردد و انرا بظاهر تن بیرون دهد بروزی

نیک

۷۰۱ نیک از روزهای بحران دوم انکه طبیعت ضعیف باشد و ماده بیماری بسیار باشد
و تا بسیاری بر طبیعت مستولی گردد و بنا وقت بیرون بر آید بروزی بد
از روزهای بحران و بقراط میگوید من اصابه الیرقان واصابه کبده صلبة
فهو ردی ومن کان به حمی وظهر به الیرقان فی الیوم السابع والرابع عشر
فهو بحران لم یحسا السهوق الایمن فان حسا فهو ردی میگوید هر گاه که
خداوند یرقان را جگر صلب گردد بد باشد و هر گاه تب گرم آید و روز
هفتم یا نهم یا چهاردهم یرقان بدید آید و شراسیف او سخت نشود امید سلامت
باشد واگر شراسیف سخت شود بد باشد ثابت قره میگوید بدید آمدن
یرقان بیماری صعب است واگر علاج نکنند خداوند علت سفاجا هلاک
شود باب دوم از جزو نخستین اندر یرقان
زرد که از گرمی جگر و گرمی رگهای جگر خیزد علامتهای یرقان زرد که از
گرمی رگهای او تشنگی است و تلخی دهان و زردی چشم و روی و آرزوی
ناکردن طعام و بول و براز رنگین بود و کفک بول هم رنگین بود و
کفک بول هم رنگین بوده باشد که تب آید و تب پس های گذشته بر آن گواهی
دهد و بباید دانست که گرمی جگر و یرقان که از طعامها و شرابهای گرم
خیزد بروز گار دیر پدید آید و انچه از داروهای گرم خیزد که در وی قوتی زهرناک بود زود پدید آید علاج اما شربتها چون آب انار ترش و شیرین
و آب کسنر و آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار باسکنگبین که با جلاب
و کشکاب که تخم جو با آب انار ترش و شیرین و آب کسنر و آب کدو و آب خربزه

کسنر اندروی بخته باشد و بست جی باشکر سرهه کرده سود دارد و بست نخست
جند بار با آب کرم بشوییند پس سرد کنند و اکر بدین تدبیرها کفایت نشود
قرص کافور دهند و قرص انیسون که اندر سوء المزاج جکر کرم یاد کرده
آمدست **صفت** سکنکبین بزوری که از بهر دوستی ساختم در وقتی که کسنر
نبود کسنر جنک سی درم تخم کسنر ده درم بیخ کسنر ده درم افسنتین
رومی سفت درم غافث درم ریوند چینی سر درم سمر را یکشب اندر صد
درم سرکه و صد درم آب تر کنند و بجوشانند و بر نیمه باز آید و بپالایند
و یکمن شکر بر افکنند و بر قوام آرند و اکر طبع خشک باشد طبیخ خرماهندی
و بنفشه و آلوی سیاه و خیار بشنبر نرم کنند و ضمادها که از صندل سرخ و
صندل سپید و کل سرخ و کافور و کلاب سازند بر جکر می نهند و اکر ضماد از
برک خرفه و برک خطمی و آرد جو و طحلب و کل سرخ و صندل و کلاب سازند با
اندکی سرکه روا باشد و طعام خل زیت دهند باشکر و اندکی کشنیز تر و برک
کوک و کسنر با سرکه و فسردار کوشت بزغاله و جوزه مرغ خانکی با آب غوره مصوص
کرده و مغز خیار و خیار باد رنک با سرکه و برک کوک با نان بخورند والله اعلم

باب سیوم از جزو نخستین اندر یرقان زرد
که سبب آن بسیار خوردن طعامها و شرابها کرم و تولد صفرا بود نخست

بباید دانست که اکر چکری جکر و بسیار خوردن طعامها و شرابهای کرم
بسبب تولد صفرا بسیار است و از صفرا یرقان و بیماریهای کرم و صفراوی
افتد لکن اکر سده نباشد یرقان ضعیف باشد و علاج یرقان که از سده افتد

اندر بابی جدا کانه یاد کرده آید با ستقصا تمام لکن نخست این جند نوع
یرقان که سدی نیست یاد کرده آید و علامتها و علاج آن شرح داده ان شاء
الله **علامتها** یرقان که از بسیاری تولد صفرا بود تاسه و کشتن و قی صفرا
بود تاسه و تلخی دهان باشد و بول سرخ و غلیظ باشد و بود که بسیاه زند
علاج انرا که صفرا اندر جکر سخت بسیار بود هم رک باید زد و هم داروی
مسهل دادن و رک باسلیق باید زد کی اسلم از دست راست و حجامت
کردن و محجمه بر نهادن بر فرو سوی کنند که نزدیک جکر است صواب باشد
و اکر بر فرو سوی جکر ننهند انجا که فرو سوی پهلو است روا باشد و بعضی
طبیبان زیر دفان زند فرموده اند و مسهل طبیخ خرما هندی و آلوی سیاه
و بنفشه دهند و اکر فلوس خیار شنبر اندر آب کسنر و آب عنب الثعلب
و آب لبلاب حل کنند و بدهند صواب باشد و شربتها که اندر باب
کذشته یاد کرده آمدست هم سود دارد و اکر مسهل تر باشد طبیخ هلیله زرد
دهند و اندرین طبیخ افسنتین رومی و تخم کسنر بیخ او و تخم کسوث و آلوی
سیاه و خرما هندی و عناب و بیخ سوسن باشد و اکر ماده غلیظ تر باشد
غاریقون و غافث و شاهتره با این اخلاط زیادت کنند و اندکی نمک هندوی
سقمونیا بسیار باشد که آب لبلاب را بر شکر و اندکی سقمونیا قوت
دهند کفایت و اندر کشکاب بیخ کسنر و بیخ کسنر و بیخ کرفس و بیخ بادیان
اندر پزند و اکر تب نباشد ما الجبن دهند با سفوف هلیله **صفت**
آن بکرند هلیله زرد معشر کوفته و بیخته ده درم صبر نیم درم طباشیر یک درم

سقمونیا مشوی دانکی و نیم این جمله سر شربت بود **صفت** داروی دیکر که
جکر را پاک کنند بکیرند صبر نیم درم غاریقون یک درم سقمونیا دانکی و طعام
هم از آن نوع دهند که اندر باب کذشته یاد کرده آمدست والله اعلم و احکم

باب چهارم از جزو نخستین از کفتار
سیزدهم اندر یرقان که سبب آن کرمی مزاج سمرتن باشد و خون بسیار
سبب اندر کهای کرم و صفرای شود

انجر خاصر این نوع است از علامتها
آنست که تن کرم و لاغر باشد و بثرها و خارش بسیار پدید آید و بول و براز
رنکین بود و آرزوی طعام نباشد و تشنکی غالب بود و باشد که تب کیرد
و اکر مزاج سخت کرم باشد و صفرا بسوزد زردی رنک روی بسیاهی
آمیخته باشد **علاج** اکر ماده نباشد مزاج را بباید کردانید بشربتها و غذاها
که اندر باب دوم یاد کرده است و تدبیرهای تری فزاینده بکار باید داشت
و کشکاب که سرطان اندر پخته باشد و آب کدو و آب خیار بزه هندی و لعاب
اسبغول با حلاب دادن کی با آب انار ترش و شیرین و کی با بر و آب زن
سود دارد و چون از آب زن بیرون آید روغن نیلوفر و روغن بنفشه طلی
کردن صواب باشد و اکر ماده باشد استفراغ باید کرد بر داروها که اندر باب
سیوم یاد کرده آمدست و همان تدبیرها کردن والله اعلم

باب پنجم از جزو نخستین اندر یرقان
که سبب آن بسته شدن مسام سمرتن باشد

این نوع بیشتر در زمستان
و بوقت آمدن بادهای شمالی افتد و پوست درشت کردد و کاه باشد که اندر

سفر و غیر سفر غبار بر پوست نشیند و مسام را ببندد و سبب یرقان کردد و
اندر بیشتری حالها سببی زاندرونی جون سده و سوء المزاج با این سبب یار
باشد **علاج** علاج این کرما براست و آب زن و اندر آب زن داروهای تحلیل
کننده و نخوی و اندامها را بر سبوس و آب نخود شستن و مالیدن و اکر علامتی
سبب دیکر از سببهای زاندرونی بدید آید علاج انجا که اندر علاج انواع
یرقانها یاد کرده آمدست می باید کرد والله اعلم بالصواب

باب ششم از جزو نخستین از کفتار سیزدهم
اندر یرقان که سبب آن سده جکر باشد

بباید دانست که سده جکر که سبب
یرقان باشد سه نوع است یکی آنکه سده اندر تحلیل جکر افتد و اندر رکها که
اندرونی پراکنده است و این سده بود کلی دوم آنکه سده اندر آن منفذ
افتد که صفرا از آن راه بزهره آید سیوم آنکه سده اندر آن منفذ افتد که
صفرا از آن راه برون آید **علامتها** اسباب و علامات سده کلی اندر باب
دوم از جزو دوم از کفتار یازدهم یاد کرده آمدست و علاج نیز هم از آن
نوع باشد که انجا یاد کرده آمدست و علامتهای سده که اندر آن منفذ
افتد که میان جکر و زهره است و صفرا از آن راه بزهره آید آنست که
یرقان زرد پدید آید و اندر جانب جکر کرانی پدید باشد و دهان
تلخ باشد و بول و غایط زرد بود و بول اندر زردی بسرخی و سیاهی کراید
و قی صفرا افتد و بول هر چه رنکین تر بود بهتر بود و نشان قوت جکر باشد
و دفع کردن صفرا و علامتهای سده که در آن منفذ افتد که صفرا از آن

راه برود و ایدر آنست که نخست برار سپید کرده پس یرقان زرد بر بیاید
و طبع خشک باشد و بیشتری را قولنج تولد کند **علاج** خداوند سده کلی همی
بامداد آب کرفس و آب بادیان و آب سیب از هر یکی دو وقیه بجوشانند و
بپالایند و سه درم روغن بادام شیرین و یکدرم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن
فستق با این آبها دهند و شبانگاه یکدرم تخم ترب و یکدرم مغز تخم خربزه
و یکدرم انیسون و نیم درم تخم شبت و نیم درم تخم کرفس با یک وقیه سکنکبین عسلی
بدهند و قی کردن اندرین علت سخت سود دارد و سدها بقوت قی کشاده شود
و ماده برکنده خاصه اگر سه درم تخم سرهق بکوبند و با سکنکبین و آب نیم گرم
بخورد و بدان قی کند و برسیاوشان اندر آب بزنند و بپالایند و آن آب با سکنکبین
میدهند سود دارد و چهار درم برسیاوشان کوفته و بیخته اندر طبیخ انیسون
بدهند سود دارد و دو درم نمک دهست با یک سته برگ کسنه هفت روز
بخورند ناشتا جگر را و زهره را بشوید و از ماده عفن پاک کند و شش درم
برگ جگنز خشک کرده و کوفته و بیخته با ماء العسل که با سکنکبین سده بکشاید
و سود دارد و یکدرم نوره اندر یک زرده خایه مرغ نیم برشت کرده سده بکشاید
و یکدرم سلیخه با شراب کهن بدهند و بفرمایند دویدن تا ماده یرقان بادرار عرق
آید و یکدرم بوره بادی و وقیه آب ترب و یک وقیه شراب ریحانی پالیزند و
خداوند علت را اندر آب زن نشانند و اندک جرعه کنند پس این شربت بدو
دهند تا اندر زن بخورد در حال زردی از وی فرود آید این شربتها که
اکنون یاد کرده شد پس از آن دهند که ماده یرقان را نرم کرده باشد

و براننده بشربتها که اندر اول باب و بدانجا اندر باب دوم از جزو دوم از
گفتار یازدهم یاد کرده آمدست و کس با برو آب زن بکار داشتن سود دارد
و اگر اندر آب زن تقاضای بول بدید آید هم اندر آب زن بول کنند
سود دارد و اگر سده اندر آن منفذ باشد که میان جگر و زهره است این
شربتها که یاد کرده آمد همه سود دارد و اقراص افسنتین و اقراص ریوند
و اقراص انیسون با سکنکبین بزوری سود دارد **صفت** اقراص انیسون
بگیرند انیسون سه درم افسنتین اسارون تخم کرفس و تخم شبت و مصطکی
و سنبل و بادام تلخ از هر یکی یکدرم عافت سه درم صبر پنج درم غاریقون دو
درم همه را بکوبند و بر طبیخ افسنتین بسرشند شربت یکدرم و صفت اقراص
افسنتین و اقراص ریوند اندر باب سیوم از جزو نخستین از گفتار یازدهم
یاد کرده آمدست و قی کردن بر تخم سرهق چنانکه اندر اول این باب یاد کرده
آمدست سود دارد و طبع را نرم کردن بحبی که ایارج فیقرا و افسنتین و
شاهترج و عافت و غاریقون سازند صواب باشد و طعام از سکبه کبر سازند صواب
باشد و طعام از سکبه کبر سازند صواب باشد و برگ ترب بچه زه مرغ خانگی
و برگ کرنب بروغن زیت بخته سود دارد و آب با سکنکبین بزوری آمیخته
خورد و ضماد را از بادیان و اکلیل ملک و بیخ خطمی و کرنب و شبت و بنفشه و
افسنتین و انجیر و صبر همه سازند کوفته و بیخته بروغن قسط گر بروغن
سنبل برکنند و بر جگر نهند و انجا اندر باب علاج سده که در جگر افتد
یاد کرده آمدست علاج انیست آن باب با این مطالعه باید کرد و اگر سده

اندران منفذ افتاده باشد که میان زهره و روده است علاج آن بحقنهٔ تیز
کشاینده و بداروهای مسهل قوی باید کرد داروی مسهل بگیرند
هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه هفت درم شاهتره دو درم عافت
و افسنتین از هر یکی پنج درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم مصطکی
و انیسون از هر یکی سه درم بیخ سوسن و بیخ خطمی و بیخ بادیان و بیخ
کبر از هر یکی هفت درم ریوند پنج درم افتیمون پنج درم خیارشنبر ده درم
آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی بیست درم همه را اندر سه من آب بپزند
تا بر یکمن باز آید و بپالایند شربت هشتاد درم با نیم درم غاریقون سوده
دو دانگ نمک هندی و دانگی سقمونیا مشوی هر روز یکبار این مسهل بدهند
تا سده کشاده شود و از پس آن ماء الجبن بکار دارند با این سفوف بگیرند هلیله
سیاه دو درم افتیمون یکدرم نمک هندی دانگی ایارج فیقرا نیم درم از هر یکی
کمتر یا بیشتر باندازه قوت اگر بدین علاجها سده تمام کشاده نشود شیر اشتر دهند
هر روزه پنجاه یا شصت درم با سه درم هلیله زرد و یکدرم افتیمون و نیم
درم انیسون و چهار دانگ ایارج فیقرا و غذا دراج و جوزه مرغ خانگی سپید کرده
بخته با کرفس و پودنه و آب کرفس و آب برگ کبر و آب برگ ترب با سکنکبین
سود دارد خاصه اگر سکنکبین بزوری بود و اگر با این سده حرارتی بود علاج
بشربتها و داروهای خنک و معتدل باید کرد تا کشادن آن منفذ را که میان
جگر و زهره است شربت و داروی ادرار کننده باید داد چون آب کسوث و آب
کسنه و آب برگ ترب و بجوشند و صافی کنند و یکمثقال کسنه پوست کنده و یک

دو مثقال تخم ترب همه را بکوبند و با این آبها بیامیزند و طعام آرد کسنه
و تخم ترب با شکر و روغن بادام تلخ و شیرین و ترکیب این حشو چنان
باید که آرد کسنه چهار بهره باشد و تخم ترب یک بهره تخم ترب را بکوبند و هر
دو را بپزند چنانکه رسمست و شکر و روغن بادام بر آن کنند و بعوض
آب سکنکبین خورند خاصه سکنکبین که تخم کسنه اندر وی بخته باشد و کشاده
شدن آن منفذ را که میان زهره و روده است حقنهٔ نرم و داروی مسهل
معتدل باید چون طبیخ هلیله زرد که با افسنتین و شاهتره و تمر هندی و
خیارشنبر و بیخ کرفس سازند که آب شاهتره و آب الحشقوق از هر یکی سه
وقیه با سه درم هلیله زرد و دو دانگ نمک هندی و طعام زیره با نخود و مویز
و انجیر اندر بخته و مصوص و سنگ کرفس اندر بخته **باب هفتم**
از جزو نخستین اندر یرقان بحرانی یرقان بحرانی را علاج نباید کرد
لکن طبیعت را یاری باید داد تا تمام دفع کند و یاری طبیعت چنان باشد
که بیمار را بگرمابه اندر نشانند تا مسام کشاده تر کرده و سکنکبین بزوری
که بر تخم کسنه و بیخ کسنه بخته باشد یا تخم کسوث و روغنهای کشاینده مالند
چون روغن بابونه و روغن شبت و روغن سوسن و اگر بحران بر کرده
باشد علاج آن علاج سوء المزاج جگر باشد که از کسی بود و علاج یرقان
که از خوردن طعامها و شرابهای گرم تولد کرده باشد

باب هشتم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم
اندر یرقان که از آماس جگر و از گزیدن جانوران بر تولد کند

بباید دانست که تولد یرقان از گزیدن حیوان بدانست که زهر او اندر تن
پراکنده شود پس چاره نیست از آنکه رگ باسلیق یا رگ اکحل بکشایند
تا خون بد را از جانب دل باز رانند و از تن کم کنند و مطبوخ هلیله زرد
دهند و شراب باهلیله زرد سود دارد و کشکاب سلطانی با آب انار
سود دارد و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کسنه با خیار شنبر
سود دارد و با آب غوره زهرناک یاد کرده آید و علاج آماس اندر جزو
سیوم از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است والله اعلم واحکم

باب نهم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم

اندر یرقان سیاه یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد و از جگر نیز باشد
و بمشارکت هر دو نیز باشد اما اسباب آنکه از سپرز باشد دو نوع است
یکی سده است که اندران منفذ افتد که سپرز سودا را بدان راه از جگر بخود
کشد دوم ضعیفی قوت و عاجزی سپرز از کشیدن سودا از جگر تا بدان
سبب اندر جگر بماند و با خون اندر همه تن بگسترد و رنگ روی و همه تن
سیاه کرده و سبب ضعیفی قوت دو چیز است یا سوء المزاج باشد یا آماسی
که در وی تولد کند و آماس نیز از سوء المزاج و از سده خالی نباشد و سبب
آنکه از جگر بود سوء المزاج گرم باشد اندر جگر و صفرا بدان اندر وی
بسوزد و با خون باندامها رود و یرقان سیاه پدید آید علامتها
یرقانی که از سپرز بود سه علامت است یکی آنکه سخت سیاه باشد دوم
آنکه بول سیاه و تیره باشد و براز نیز بسیاهی گراید سیوم آنکه اندر سپرز

آفتی باشد و آنکه از جگر بود هم سه علامتست یکی آنکه رنگ روی سخت سیاه
نباشد لکن آن سیاهی بزردی گراید اگر با آفتاب دارند سرخی نماید لکن
بزردی زند و اندر براز نیز زردی بیشتر بود سیوم آنکه اندر جگر آفتی
بود و سپرز بسلامت بود و اگر یرقان بمشارکت هر دو بود علامتهای آفتها
هر دو پدید آید علاج خداوند یرقان سیاه را که از سپرز بود نخست رگ
باسلیق یا اسیلم باید زد از دست چپ پس دارویی مسهل داده صفت
دارویی مسهل بگیرند هلیله زرد پانزده درم هلیله کابلی بیست درم بیخ کرفس
و بیخ بادیان از هر یکی هفت درم نخست رگ باسلیق یا اسیلم شکفه [illegible] و
اسطوخودوس از هر یکی شش درم خربق سیاه دو درم [illegible] چهار درم
مویز منقی یعنی دانه بیرون کرده بیست درم آلوی سیاه بیست عدد خرما
هندی ده درم افیتمون پنج درم همه را بپزند چنانکه رسم است بپالایند
شربت هشتاد درم با درمی ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون و [illegible]
این مسهل چند کرت بباید داد پس بیزاب که بسکنگبین افیتمونی کرده تر
باشد بکار دارند و هر چند روزی اگر حاجت آید با سفوف هلیله خورد
صفت آن بگیرند هلیله زرد سه درم هلیله کابلی دو درم افیتمون یکی ایارج
فیقرا نیم درم نمک هندی دانگی این جمله یک شربت بود و باندازه حاجت
و قوت بیمار می کاهند و میفزایند صفت سکنگبین که اندرین علت
سود دارد بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر از هر یکی ده درم
انیسون و افیتمون و جعده و دانه کبر و سقولوقندریون و [illegible] و تخم

کرفس و تخم بادیان از هر یکی پنج درم همه را اندر سرکه سکنگبین سازند
بامدادان ازین سکنگبین یک وقیه با یک وقیه آب بادیان کرفس یک وقیه آب برگ
ترب آمیخته دهند و شیر اشتر با هلیله سیاه و افیتمون و غاریقون و نمک
هندی باندازه قوت بیمار سود دارد و اگر مزاج گرم باشد یا تب همی آید آب
انگور سگ دهند که بتازی عنب الثعلب گویند و آب کسنه با سکنگبین و
طعام مصوص فرمایند بسرکه و کرفس و کسنر و قنبار گوشت بزغاله و کبر
بسرکه پخته و ضمادی برنهند از قفاح اذخر و حاشا و افسنتین و
فودنانا و قنطوریون و بیخ کبر از هر یکی ده درم گل سرخ ده درم مقل پنج درم
اسق درم داروها را بکوبند و [illegible] و مقل را بسرکه حل کنند و
داروها بدان بسرشند و هر وقت که ضماد کنند آن موضع را بسرکه بشویند
اندران سرکه باید که سبب و سعاب و بود نرجوشیده باشد و اگر یرقان
هم از سپرز بود و هم از جگر نخست رگ باسلیق زنند و مسهل برین
صفت سازند بگیرند هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم
افسنتین رومی پنج درم مویز منقی پانزده درم بیخ کبر و بیخ کرفس
و بیخ بادیان و بیخ کسنه از هر یکی پنج درم آلوی سیاه بیست عدد خرما
هندی پانزده درم افیتمون سه درم همه را بپزند چنانکه رسمست و
بپالایند و هفت درم فلوس خیار شنبر تا ده درم در وی حل کنند
و بدهند با یکی درم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون و دانگی سقمونیا
مشوی و از پس این مسهل بیزاب دهند و آب برگ ترب و آب برگ

کرفس از هر یکی یک وقیه و نیم آب عنب الثعلب سه وقیه و آب کسنه دو وقیه
آب برگ کبر یک وقیه این همه را بجوشند و بپالایند و ده درم فلوس
خیار شنبر در وی حل کنند و بدهند صفت سکنگبین که اندرین
جایگاه سود دارد بگیرند تخم کسنه و تخم کرفس و تخم سوره و انیسون و
بیخ بادیان و بیخ کسنه و بیخ کرفس از هر یکی [illegible] استار اندر سرکه بجوشند
و از آن سرکه سکنگبین سازند صفت ضمادی که برنهند بگیرند [illegible]
ماروا طراف رز خشک کرده از هر یکی ده درم گل سرخ بیست درم
صندل سپید بیست درم خطمی پانزده درم بنفشه ده درم آرد جو هشت
درم زعفران پنج درم سنبل و جعده و حماما و کماذریوس از هر یکی [illegible]
مصطکی سه درم قنطوریون شش درم مقل ده درم [illegible]
بکوبند و مقل را بسرکه و میخته حل کنند و لختی موم با روغن بکار برند
و با مقل و داروها در هاون بسایند نیک و برگ چغندر یا برگ کرنب
برمالند و برنهند و نگاه باید کرد تا گرمی بیشتر بود علاجهای سپرز
بیشتر کنند و اگر گرمی بیشتر بود علاجهای جگر گرم بیشتر کنند

جزو دوم از گفتار سیزدهم اندر استسقا
و انواع و اسباب و علامات و علاج آن باب نخستین
اندر شناختن استسقا و انواع و احوال و اسباب آن

چنانک بسبب ضعیفی معده علتی پدید آید که آنرا الجوع البقری گویند هم چنان بسبب
ضعیفی جگر استسقا پدید آید اما تولد جوع بقری چنان باشد که نخست

جوع الکلب بوده باشد واین علتی است که آرزوی طعام بی اندازه باشد و
بدین سبب طعامهای بسیار خورده شود و رطوبتهای بد اندر فم معده کرد
آید و فم معده کران کردد و مزاج او تباه شود و قوت جاذبه او از کار باز
ایستد و آرزوی طعام باطل شود و بسبب باطل شدن آرزوی طعام رکها
تهی کردد و همه اندامها کرسنه شود و بسبب کرسنکی اندامها و ناخواستن
معده طعام قوت را ساقط شود الجوع البقری کویند همچنین بسبب ضعیفی
جکر و عاجزی قوت او از رسانیدن آب بهمه اندامها همه تن تشنه کردد و از
جکر آب خواهد این را استسقا کویند یعنی آب خواستن و هرابی که مردم بخورد
جکر آن را شوانندکوا رهیت بعضی از جکر باز کردد و بشکم اندر کرد آید و بعضی
همچنان ناکوا ریده باندامها شود و اماس شکم و آماس همه اندامها بدید آید
از بهر آنکه نه باسهال و نه باد را رو نه بعرق از تن بیرون شود و این
اماس سه کونه باشد یکی را بتازی زقی کویند و این چنان باشد که آب اندر
شکم کرد آید و باشد که دستها و پایها با وی بیاماسد و دوم را لحمی کویند
و این چنان باشد که آب با ماده بلغمی باندامها رود و همه تن همچون تن مردم کلان
شود اماسیده و نرم و سیوم را طبلی کویند و این چنان باشد که باد اندر شکم
کرد آید و شکم بر اماسد و کاه باشد که با این باد آب نیز باشد لکن باد غالب
بود و سبب قوی تر و عام تر اندر تولد انواع استسقا ضعیفی جکر است و
توان کفت که سبب و اصل شدن اندرین علت انخست از بهر آنکه استسقا
بیماری جکر نباشد اکر چه بسیار بیماریهای جکر باشد که استسقا بدان

این را

نباشد و سببهای سابقه چهار نوع باشد یکی انواع سوء المزاج جکر دوم
سدّه سیوم انواع اماسهای جکر چهارم مشارکت اندامهای دیکر اما استسقا
که از سوء المزاج خیزد اکر مزاج کرم باشد استسقا بمیانجی جکر بدید آید
از بهر آنکه خشکی مرد حرارت غریزی را تحلیل کند و غریزت بدان سبب ضعیف
کردد و اندکی غریزت ضعیف شد جکر او غذا را خون نتواند کرد و اسباب
خشکی نخست افراط حرارت بود و کداختن اندامها بدان سبب بس انواع استفراغهای
قوی چون ادرار بول و عرق و اسهال و افراط طمث و خون بواسیر و زیان
کارترین با استفراغی استفراغ خون است و اکر مزاج سرد باشد استسقا بمیانجی
تبهای فرو نجی تولد کند و سبب و اصل اندر هر دو تحلیل و ضعیفی و نقصان حرارت
غریزی بود و سببی قوی که حرارت غریزی را ضعیف کند و فرو میرانند خوردن
آب سرد ست بناشتا و از پس کرمابه و ریاضت و از پس جماع و استسقا از آماس
جکر خیزد سبب آن سدّه باشد از بهر آنکه اماس نوعی از سدّه است و آب بسبب
سدّه اندر ماساریقا بماند و سبب استسقای زقی و طبلی کردد و این عشارکت
اندامهای دیکر بدید آید اسباب آن اسباب ضعیفی جکر باشد و اسباب
ضعیفی جکر اندر باب نخستین از جزو دوم از کفتار یازدهم یاد کرده است
و اندامها که استسقا بمشارکت آن بیشتر افتد معده است و ماساریقا
و روده صایم و سپرز و کرده بسبب انواع آفتها که اندرین اندامها بدید آید
از اماس و سوء المزاج و درد و غیر آن و بیشتری از سوء المزاج سرد خیزد
که اندر جکر بدید آید یا اندر اندامهای دیکر که یاد کرده آمدست و این چنان

غذای

باشد که سردی سپرز بمعده باز دهد بدان منفذ که از سپرز بمعده پیوسته است
و سودا از وی بمعده اندر آید و معده را سرد کند و از معده بروده اثنا عشری
و بروده صایم فرود آید و از این روده بماساریقا بکذرد و جکر را سرد کند
و سردی از جکر بر شش و حجاب باز دهد و باید دانست که سپرز بزرکی که از
آفرینش بزرک آمده باشد باستسقا ادا کند از بهر آنکه خون بسیار از جکر می
ستاند و قوت او را ضعیف میکند و اکر اتفاق افتد که با بزرکی سپرز جکر کوچک
باشد سبب قوی تر بود و جکر زودتر ضعیف کردد و بعضی طبیبان کفته اند
بدترین انواع استسقا لحمی است از بهر آنکه سوء المزاج عام باشد اندر جکر و اندر
همه رکهای اندامها و هضم سالک یکبارکی باطل شود و بعضی کفته اند لحمی سهل
تر است از زقی و طبلی و خواجه ابو علی سینا رحمة الله میکوید از هر سه نوع
زقی بدتر است و برتجربه بدید آمدست که لحمی سبک تر است از بهر آنکه واجب نیست
که اندر لحمی جکر بدان ضعیفی بود که اندر زقی و طبلی و انواع که سبب استسقا اماس
جکر باشد طبع خشک باشد و پایها اماس کیرد و سرفه بدید آید بی نفث و بر آخر
درد بدید آید و آب از تن پاک نشود بدان و انواع سبب استسقا کرمی جکر
باشد و با تشنکی و باس رنش اب تاختن بود و بسبب تیزی صفرا و رنک روی
زرد و دهان تلخ و تن لاغر و خشک باشد و شهوت طعام اندک بود و بر قی
صفرا بر آید و اکر سبب استسقا تحلیل اخلاط و کداختن تن بود و ماده نه
بمجری طبیعی میل کرده باشد اماس از تهی و کمرکاه آغاز کند و اندر همه انواع
استسقا که سبب آن حرارت و بیماریها کرم بود اماس اندر آن موضع آغاز کند

و علامتها صفرا ظاهر شود و بول و براز صدیدی و غسالی بود و بدترین
حالها اندر استسقا آنست که خداوند علت را مزاج اصل کرم باشد از بهر
آنکه تا سبب سخت قوی نباشد بیماری ضد مزاج اصلی تولد نکند و همچنین اکر
با استسقای و بیماری کرم بدید آید حال بد باشد از بهر آنکه اکر تب را علاج
کند جکر ضعیف تر شود و اکر جکر را بچیزی کرم قوت دهند حرارت تب زیادت
کردد علی بن زین از بهر این میکوید اذا کان البول احمر بالرجا قلیل یعنی که
اکر در علت استسقا بول سرخ باشد امید واری کمتر بود و میکوید اذا نزل
نزل الحم فهو ردی یعنی اکر آب بکشایند و خداوند علت را تب آید بد باشد و بقراط
میکوید الاستسقا الذی یکون من الامراض الحادة ردی یعنی هر استسقا
که بیماری کرم باشد بد باشد و اندر که ماده استسقا غالب بود و تنکی نفس
و دیو و سرفه بدید آید مرک نزدیک آمده باشد و بقراط میکوید اذا حدث
لصاحب الاستسقا سعال فلیس مخلص و کذلک غرض اسهال الحری و هم بقراط
میکوید ان اصحاب المستسقی سعال بلا سبب میل النزله والزکام نیز
میکوید هرکاه که خداوند استسقا را سرفه کرد اسهال صفرای بدید آید امید
خلاص نباشد و میکوید هرکاه که خداوند استسقا را سرفه بدید آید بی سببی
چون نزله و زکام بد باشد و بقراط ماده استسقاء لحمی را بلغم سپید خواند
و میکوید اذا احدث بمن به البلغم لا بیض اختلاف قوی من داند انحل عنه
مرضه میکوید هرکاه که خداوند بلغم سپید را یعنی خداوند استسقا و لحمی را
اسهالی قوی بدید آید از خود یعنی بی دارو و مسهل بیماری او زایل شود و

و بباید دانست که استسقا که سبب آماس سپرز و صلابت آن پدید آید با سلامت
تر و امیدوارتر از آن باشد که از آماس و صلابت جگر پدید آید و بسیار باشد
که نزدیک هر کی گوشت بن دندانها و زاندرون دهان بر سبب بخارهای بد ریش
کرده و گاه باشد بر اندامهای دیگر پاین همه اندامها بسبب تباهی خون ریشها
بر آید و هر گاه که خداوند مالیخولیا را استسقا پدید آید مالیخولیا زایل شود
از بهر آنکه مزاج او تر شود و هر گاه که از خداوند استسقا چیزی چون گوشت
پاره فرود آید هلاک شود گفته اند گاه باشد که خداوند قرحه امعا را روده
سوده شود و ثفل اندر فضای شکم ریزد و شکم آماس گیرد همچون شکم خداوند
استسقا و خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید نزدیک من این معنی از
امکان دور است از بهر آنکه هر گاه روده سوراخ شد زود تر از آنکه ثفل اندر
فضای شکم ریخته شود بمیرد خاصه اگر قرحه اندر روده های برسوین بوده
باشد والله اعلم باب دوم از جزو دهم
از گفتار سیزدهم اندر سوء القنیه و علامتها و علاج آن هر گاه که مزاج جگر
از حال طبیعی بگردد ضعف برو مستولی شود حالی نزدیک بحال مستسقیان
پدید آید طبیبان انرا سوء القنیه گویند و سوء المزاج نیز گویند و آن مقدمه
استسقا بود علامتها نخست رنگ روی و رنگ همه تن بگردد و بزردی
و سپیدی گراید و پیه اندر چشم و روی پدید آید و باشد که اطراف و
همه تن همچون خمیر آماسیده شود و طعام هضم نشود و آرزوی طعام زیان
کرده و بول و عرق اندک آید و بادها اندر شکم بسیار باشد و باشد که

اندر خایه نیز بادها باشد و سستی و کسلانی اندر مردم پدید آید و بسیار
باشد که گوشت بن دندانها خارش کند بسبب بخارهای بد که از تن بر
آید و اگر بثره و ریشی بر آید یا جراحتی رسد دشخوار درست شود و بباید
دانست که بسیار باشد که خداوندان ذات الریه را تن بیماری بادناک اندر
شش گیرد و حال او همچون حال خداوند سوء القنیه شود علاج
تامل باید کرد و اگر در تن مادهٔ صفرایی بود ایارج فیقرا چند کرت و فصلة
ایارج فیقرا اندرین علت آنست که ایارج فضول را از تن پاک کند و باز رطوبت
اصلی بکوشد و اگر خلط غلیظ و لزج باشد استفراغ بصبر و شحم حنظل و
بسفایج و غاریقون و سقمونیا باید کرد و از آن داروها باندازه قوت
بیمار و باندازه اخلاط باید کرد و گاه باشد که حاجت آید که داروها را
بخربق سیاه قوت دهند و بهر صفت که باشد استفراغها بتفاریق و
نوبت نوبت باید کرد تا ماده جمع شود و قی کردن بتفاریق سود دارد
خاصه هر وقت که دانند که ماده گرد آمد و مسهل را بعود خام و مصطکی و
سنبل و مانند آن خوش باید کرد تا قوت معده را نگاه دارد و از پس
از آنکه چند استفراغ کرده باشد و ماده تمام کرده داروها که سده بگشاید
و ادرار بول کند سود دارد و اندر رگ زدن احتیاط و توقف باید کرد مگر
آنجا که معلوم گردد که سبب سوء المزاج باز ایستادن خون حیض
یا خون بواسیر بود هر وقت که رگ خواهند زد نخست خون را بمسهلی
سبک چون ایارج فیقرا و طبیخ افسنتین صافی تر باید کرد پس اندکی خون

بیرون کردن و هر بامداد شراب افسنتین سخت نافع بود و معجونها که از
پس استفراغ سود دارد تریاق است و مثرودیطوس و دواء الکرکم و دوا
المسک و کلکلانج مهری و اگر سوء المزاج محکم شود و بیم باشد که استسقا
گردد شیر اشتر عرابی با بول او سود دارد خاصه کسانی را که بتن قوی باشند
و وقت بول اشتر عرابی که بول تر با مقدار دو دانگ سکنجبین با نیم دانگ
سود دارد و اگر ماده صفراوی و رقیق بود هلیله زرد با وی بیامیزند و
طعام او زیربا یا شوربا یا گوشت کبک و دراج و تذرو و مصوص موافق
بود و همه را بدارچینی و مصطکی و زعفران و قرنفل خوش باید کرد و
بعضی طعامها را بخردل و سیر و کندر خوش باید کرد و از میوه ها انار شیرین
و آب شیرین موافق تر بود و سیب و جنجبیقون و شراب ریحانی رقیق و
و سوسن سود دارد و معده را و جگر گرم داشتن و تکمید کردن
بداروهای لطیف کننده چون سلیخه و سنبل و دارچینی و بابونه و زراوند
کرد سود دارد و سرگین گاو و سرگین بز طلی کردن سود دارد والله اعلم
باب سیوم از جزو دوم از گفتار سیزدهم
اندر استسقاء زقی که بالکی بود سبب و اصل اندرین نوع آنست که آب
اندر تن مردم بسیار گردد و بر مجری بول بیرون نشود و باز گردد و
اندر فضای شکم آنجا که موضع رودهاست نشیب و زاندرون که بطانه
پهلوهاست از بهر آنکه نشیب تا خورده نگردد متحلل نشود و گرد آید
آب اندر فضای شکم بر چند وجه باشد یکی ترشح یعنی پژاییدن دوم آنکه

اندر مجریها محتقن گردد و بخار شود و طبیعت آنرا دفع کند بر مجری طبیعی و این
غریب نیست از بهر آنکه معلوم شده است که بدفع طبیعت ریم از استخوان بکند چه
عجب اگر آب را و بخار را از مجری طبیعی دفع کند و ترشح بیرون دهد یا اندر
فضای شکم گرد آید سیوم آنکه بعضی مجریها که غذا از آن راه بر جگر آید شکافته
شود و آب بر جگر نارسیده از آن شکاف بیرون آید و اندر شکم گرد آید چهارم
آنکه هر گاه که آب از مجریهای بول باز گردد بدهنهای رگها اندکی از پهلوها
بناف پیوسته است و کودک اندر شکم بدان رگها بیرون آید از بهر آنکه معلوم
شده است که بول کودک اندر شکم مادر از ناف بیرون آید و اندران ساعت
که بزاید پیش از آنکه ناف او بر بندند اگر بول کند بول او هم از ناف بیرون
آید و چون راه ناف بسته شود بطریق مثانه باز گردد پس هر گاه که آب بر مجری
بول کمتر بیرون آید و زاندرون و قوت دافعه اندامها از هر جانبی انرا دفع میکند
بضرورت روی بدان رگها نهد که یاد کرده آمد از بهر آنکه مجری نخستین آن
بودست و از بهر آنکه مجری نخستین آن بودست و از بهر آنکه منفذ ناف بسته شود
دهنهای رگها و آن رگها اندر فضای شکم گشاده شود و آب اندر وی گرد آید
و اسباب سابق از سر بیرون نباشد یکی آنکه باشد که قوت دافعه جگر یا قوت
جاذبه گرده ضعیف باشد بسبب سده یا آماس یا نوعی از انواع سوء المزاج
یا غیر آن تا بدان سبب آب از جگر دفع نشود و گرده انجذاب نکند و تن آنرا
قبول نکند و تن آنرا قبول نکند از بهر آنکه قوت همای اندامها آنرا دفع
میکند بضرورت میل بر فضای شکم کند و استسقاء زقی پدید آید دوم

آن باشد که آب سرد بسیار خورده شود و ناگوارید بماند و جگر از هضم
و دفع آن عاجز آید و سبب بسیار خوردن آب علت تشنگی باشد و سبب غلبهٔ تشنگی
یا سوء المزاج جگر باشد یا سده که بدان سبب آن مقدار آب که جگر را بدان
حاجت بود نتواند رسید و تشنگی بدان سبب دایم گردد و بسیار باشد که سبب تشنگی
نایافتن آب خوش و سرد باشد و آب گرم و آبی که در وی کیفیتی بد باشد تشنگی را
زایل نکند سیوم آنکه هضم غذا اندر معده تمام نباشد و جگر و اندامها بعضی
را قبول کنند و بعضی را نه و بدان سبب مجریهای غذا پر شود و سده تولد
کند و سبب استسقا گردد و اگر ماده آبناک بیشتر بود استسقای زقی بود
و اگر ماده غلیظ و بادناک بیشتر بود استسقا لحمی بود بقراط میگوید من کان
به بلغم کثیر بین الحجاب والمعدة موجعة و انحدر داخلا في العروق الی المثانة
انحلت علته میگوید هر که اندر حجاب بلغمی بسیار بود و معده درد کند
هرگاه که بلغم بر رگها بگذرد و بمثانه اندر آید علت او زایل شود جالینوس
میگوید فرو آمدن بلغم غلیظ بر رگها را اولیتر آنست که بمثانه و اگر آب بودی
ممکن شدی که بتراویدی و بمثانه فرود آمدی و بلغم ممکن نیست که بتراود
خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید غریب نباشد اگر بلغم تحلیل پذیرد و
رقیق شود و بتراود و نیز ممکن است که طبیعت ابن الطبیعی (؟) جوید و بر
ضرورت بدان طریق دفع کند و بر مثانه فرستد چنانکه ریم را از سینه
اندر یک اجوف بمثانه فرستد و این دفع از طبیعت عجب تر از آن نیست که ریم را
باستخوان سینه می بگذارند علامتها نخستین استسقا را آنکه روی

بگردد و تباه شود و از آنکه سبب استسقا بیماری سپرز باشد رنگ روی
بسبزی و سیاهی زند و بیمار را نفس تنگ و آرزوی طعام اندک بود و تشنگی
غالب بود مگر آن را که بنا وقت آب سرد بسیار خورده باشند و جگر بدان
سبب سرد شده باشد و علامتهای خاص استسقای زقی آنست که شکم گران
و اطراف و سبب چشم و روی آماسیده باشد بر سبب ضعیفی حرارت غریزی و
چون دست بر شکم زنند آواز خنگی بر دهد که پر آب باشد و اگر از پهلو بپهلو یکی
بپهلو گردد آواز آب آید و پوست شکم روشن و فروهخته کشیده باشد و بعضی
را مراکبر (؟) آماس کند و پوست خایه پر آب شود و از آنکه علت محکم شود سرفه
پدید آید از بهر آنکه بسیاری آب با حجاب مزاحمت کند و بدان سبب نفس تنگ
شود و سرفه پدید آید و استسقا که از آماس جگر حجاب را باد سوزد و حرارت
کند باوی و طبع نیز خشک باشد و سبب آن گرمی و آماس جگر بود و نبض
صغیر و متواتر بود و میل بصلابت و کشیدگی دارد بر سبب امتلای جگر
و فضای شکم از آب و کشیدگی غشاهای اندرونی و بآخر که رگها پر
اغشیه شود نبض میل بنرمی دارد و بول اندک باشد و اندر پیشتر وقتها
سرخ باشد و سبب سرخی دو چیز یکی آنکه آن لون که اندر بول بسیار پراکندن
خواسته بود اندر بول اندک گرد آید دوم آنکه بر سبب ضعیفی جگر و عاجزی
تمییز کردن را و صفرا را که طبیبان انواحرا گویند از آب جدا نتواند کردن این
سبب است که هرگاه که اندر استسقا بول سرخ بینند حکم نباید کرد که گرمی غالب
است و هرگاه که بیماری را چیزی از مثانه بیرون آید و ناگاه علت استسقا

بدید آید بی آنکه اندر جگر و غیر آن بیماری باشد از بیماریها که استسقا
از آن تولد کند بباید دانست که مجری که آب بدان مجری از گرده بمثانه آید
شکافته شده است علاج اگر با علت استسقا جگر گرم باشد یا سبب علت
آماس گرم باشد اندر جگر مزاج جگر با اعتدال باز باید آورد جالینوس
میگوید من دیدم گروهی را که ایشان را استسقا از حرارت جگر خاسته
بود و بداروهای سرد خلاص یافتند و میگوید معلوم است که اعتدال
سبب تندرستی است و بیرون شدن از اعتدال ناتندرستی است پس هرگاه
که مزاج را با اعتدال باز آرند واجب است که قوت اندامها و تن درستی باز
آید بدین سبب علاج استسقا که از گرمی خیزد مرکب باید از علاج استسقا
و علاج جگر گرم و این چنان باشد که نگاه کنند اگر استسقا از آماس جگر
گرم بود علاج نخست علاج بدان داروها کنند که اندر باب آماس جگر گرم
یاد کرده آمده است و اگر آماس جگر سرد بود نخست علاج بداروهای آن کنند
تا آماس نشیند علاج استفراغ آب کنند و اگر سوء المزاج گرم بی ماده تولد
کرده باشد نخست مزاج را بگردانند اما آنرا که استسقا از آماس جگر گرم تولد
کرده باشد شربت گاهی آب کسنی دهند با سکنگبین آمیخته و گاهی آب
بادیان تر دهند با آب کسنی و آب عنب الثعلب آمیخته و خیار شنبر اندر
وی حل کرده و گاهی آب عنب الثعلب با آب کاکنج آمیخته و گاهی مقدار
سه استار کمیز و با چندان آب عنب الثعلب آمیخته و هر سه روز
یا هر پنج روز قی کردن پیش از طعام یا پس از طعام سود دارد و اسهال

کرده و گوشت کبک و طیهوج و قریص و مصوص و عدسی و نان خشکار خوردی
تا قوت او بدین بجایگاه داشته شود و هیچ دستوری ندادم که چیزی تر
و آشامیدنی خورد مگر آن روز که دارو وی خواستی داد و پیش از دارو
و پس از دارو و زیره با فرمودمی بدین سبب تشنگی غالب نمیشد و سرکه
مصوص و قریص و سرکه عدسی و زیره با سخت ترش بودی و استفراغ
بدین دارو کردم بلیلهٔ زرد هفت درم شاهتره چهار درم افسنتین رومی
دو درم کسنیر یکی سنبل و تخم کسنی از هر یکی دو درم همه را اندر یک من
و نیم آب بفرمودم پخت تا نیمی باز آید و بپالودم و سه درم شکر در وی
گداختم و بدادم و هر روز شربتی دادی از این نوع سه سه روز را با شکر معقود
کردمی و حب کردمی و گاهی شکر با سر انجیر معقود کردمی شکر نیم من و وزن
سیر و چهار یک جند نخود کردمی سه حب کردمی و حب پیش از طعام بدادمی
و از پس آن و رب ریواج بدادمی و آب سرد بر جگر او نهادمی و گاهی
ضمادی از صندل بر جگر او نهادمی و ضمادی دیگر تحلیل کننده بر ناف
و حوالی آن بر نهادمی و گاهی مازریون اندر آب گل فشارده فرغار
کردمی و از آن آب شراب گل ساختمی و استفراغ بدان کردمی و گاهی سرشیر
اندر شراب حل کردمی و گاهی برگ مازریون کوفته و بیخته بعسل انجیر
سرشتمی و حب کردمی و از میوه انجیر خشک و مغز بادام و شکر دستوری
دادمی و بر تشنگی صبر فرمودمی و ضماد بیشتر از گل ارمنی و آرد جو و آرد
کاورس و سرگین گاو و سرگین بز و خاکستر بلوط و خاکستر چوب رز ساختمی

وبسرکه سرشتن این جمله قول جالینوس است و بباید دانست که بوک مازریون
وتخم او قوی ترین داروی است اسهال آبرا و او را اندر طعام و شراب پنهان
توان کرد و طعم او پوشیده کردن خاصه از هر کسانی که از داروها نفرت نمایند
شربت یکدرم با ماء العسل کو با سکنگبین و روغن سوخته نیز قوی است و
او را طعمی نیست اندر هر چه خواهند پنهان کردن توان کرد خاصه در
توان سرشتن و حب کردن شربت یکدرم کمتر یا بیشتر و بیخ سوسن اسمان
گون را طعمی قوی نیست لکن معده بداست نیم وزن او قرنفل که پوست که
بر بیرون فستق پوشیده باشد با وی بیامیزند تا مضرت آن از معده باز
دارد و سوخته روی نیز معده را بد است او را بدین طریق هم اصلاح کنند پس
با مغز نان سرشند و بدهند و باروی را بسرکه اصلاح کنند و اگر او
را بسرکه و غرغره کنند و از آن سرکه سکنگبین برند صواب باشد و اگر بیخ سوسن
آسمان گون از یکدرم یا سه درم خشک کرده و کوفته و بیخته با یک وقیه
سکنگبین بدهند استفراغی کند نیک و اگر این بیخ را بتری بکوبند و
بفشارند و عصاره این یک وقیه یا دو وقیه یا بچندان جلاب و سکنگبین
بیامیزند بدهند منفعتی عجب کند و اگر یک وقیه عصاره این بیخ با دو وقیه
بول گوسفند بدهند سود دارد این بیخ را اندر کتابهای طب ایرسا گویند
و منفعت عصاره او طبیبان اندر کتابها یاد کرده اند و محمد حسن میگوید
من شرب عصارة لابس ساعته علی خطر عظیم هر که عصاره عرسا خورد
بر خطری بزرگ است صفت کلکلا بر سرهد که اندرین علت سود دارد نسخه

ثابت بگیرند بوک مازریون مدبر و هلیله زرد و مقشر و غاریقون از
یکی پنج درم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن اسمانگون و گل سرخ
و تخم کسنی و تخم خیار پاک کرده و رب سوس از هر یکی دو درم سحق کنند
و بزنند پس بگیرند ترنگبین پاک کرده و رب سوس و فلوس خیار شنبر
پاک کرده و با سپستان هر یکی پانزده درم هر سه را با آب بگذارند و بزنند
تا سطبر شود و داروها بدان بسرشند شربت از دو درم یا چهار درم
مازریون مدبر آن بود که یک هفته بسرکه تر کنند پس خشک کنند دیگر نسخه
محمد زکریا بگیرند مازریون مدبر و تربد و غاریقون و هلیله زرد از
هر یکی پنج درم عصاره افسنتین سه درم گل سرخ و تخم کسنی از هر یکی دو
درم رب سوس دو درم ترنگبین پاک کرده دو درم ترنگبین را
بگذارند و بزنند تا بقوام آید و داروها بدو بسرشند شربت از دو درم
یا سه درم صفت دیگر بگیرند سقمونیا دو درم تربد و هلیله زرد از
هر یکی سه درم افسنتین دو درم گل سرخ و تخم کسنی و تخم خیار پاک کرده
از هر یکی یک درم رب سوس دو درم همه با ترنگبین و خیار شنبر بسرشند
چنانکه یاد کرده آمد شربت از سه درم تا چهار درم با طبیخ هلیله زرد
صفت معجونی دیگر مسهل بگیرند آبی و پاره کنند و سه روز اندر سرکه
فرغار کنند پس هم چند وزن آبی مازریون با وی بسرشند و بر یک وقیه
سرکه کرده استا شکر بریان کنند و بزنند تا بقوام باز آید و آبی و مازریون
و آبی سوده را بدان بسرشند صفت معجونی دیگر بگیرند تخم کسنی

و تخم کشوث از هر یکی ده درم عصاره طرخشقوق خشک کرده ده درم عصاره
انبرباریس پانزده درم لک مغسول ریوند چینی از هر یکی پنج درم عصاره
افسنتین هفت درم عصاره قثاء الحمار و شحم حنظل از هر یکی پنج درم
غاریقون هفت درم همه را بکوبند و بجلاب بسرشند و با آب کسنی
شربت از پنج درم یا هفت درم صفت حب ریوند نسخه محمد زکریا بگیرند
ریوند چینی و عصاره غافت و تخم کسنی از هر یکی سه درم غاریقون پنج
مازریون مدبر ده درم شربت دو درم و نیم هر هفته یک شربت بدهند
صفت حبی قوی آبرا باسهال بیارد بگیرند مازریون مدبر یکدرم روی
سوخته بصری نیم درم فرفیون دانگی و نیم شکر طبرزد سه بار چندانکه دارو
شکر را بگذارند و داروها بسرشند و حب کنند این جمله یک شربت قوی باشد
و اگر این حب را بر قرنفل و زعفران گرد کنند تا چینی خوش بوی کنند صواب
باشد صفت حبی قوی تر بگیرند حب مازریون مقشر نیم درم مغز بادام
شیرین یکدرم و نیم کثیرا دانگی و نیم شکر چندانکه داروها بدان بسرشند
این یک شربت تمام باشد گاه باشد از این حب اندر معده سوزشی پدید آید
روغن بادام تجرع کردن آن سوزش زایل کند و اگر تشنگی خیزد
آبی مزیدن آن را زایل کند و چون طبع اجابت کند تشنگی باطل
شود و اگر از پس این حب یا غیر آن حرارتی ظاهر شود چند روز آب کسنی
و آب انار دانگ و آب زرشک باید داد با طباشیر صفت حبی سبکتر نسخه
محمد بن زکریا بگیرند مغز تخم کدو از هر یکی دو درم گل سرخ سه درم

پوست اندرین علت زیان دارد بدین سبب هر ده روزی دارو
باید داد که آبرا باسهال بیرون آرد برفق و مزاج را گرم نکند و رگ
زدن هم خداوندان استسقا زیان دارد مگر آنکه سبب استسقای
او باز ایستادن خون بواسیر یا خون حیض باشد اگر قوت و سال عمر
سال و مزاج مساعد باشد مقداری خون کم کردن روا باشد اوطیوس
میگوید همچنانکه هیزم تر و بسیار آتش فرو میراند بسیاری خون
سر حرارت غریزی را فرو گیرد مصلحت آن باشد که از آن خون کم کنند تا
حرارت بر افروزد و از بهر آنکه خون بدین ماده بدان اندامها پراکنده باشد
همه انواع استفراغ چون رگ زدن و ادرار بول و عرق آوردن و مالیدن
و ریاضت کردن و غرغره کردن سود دارد اما داروهای مسهل که آبرا
برفق بیرون آرد و مزاج گرم نکند آب باقلی است مقدار پنجاه یا شصت
درم با آب خیار هندی و آمیخته که با شیر خشت کرد با انگبین که با شکر
چینی و لک مغسول و اندکی زعفران ترکیب کرده و آب طلحسقون و آب
شاهتره از هر یکی سی درم یا چهل درم آب اسارون جالینوس میگوید
سه درم آسمان پارسی هم اسهال کند و هم ادرار بول و بعضی طبیبان مطبوخ
هلیله زرد و خیار هندی فرموده اند و روا داشته لکن اولیتر آن باشد که
استفراغ صفرا کمتر کنند از بهر آنکه صفرا اندرین ماده باز گوینده صواب
که صفرا را تسکین میکنند و آبرا باسهال کم میکنند مگر که صفرا سخت
بسیار بود استفراغ کنند هلیله زرد سودمند ترین مسهل است

خداوند استسقای گرم را همچنانکه سکنجبین سودمندترین مسهل است
خداوند استسقای سرد را آن بود که مسهلی خورده باشد و استفراغ
افتاده باشد یکشبان روز پس آن مسهل هیچ نخورد و دیگر روز شربتی دهند
که قوت را نگاه دارد و در وی قبضی بود و طعم آن خوش بود چون شراب
لیمو و اقراص امبرباریس و شراب سیب و شراب آبی و مانند آن تا جگر را
قوت دهد خاصه از پس مسهلی که اندر وی مازریون و فربیون و اسق و
مانند این باشد و اندر میانه هر دو مسهلی هر روز شربتی می باید داد که سده
بگشاید و جگر را باعتدال باز آرد شاهو میگوید مردی را استسقا بود
و تب می آمد او را اقراص امبرباریس دادم با آب ترها یعنی آب کسنی و ما
منفعتی ندیدم شیر اشتر دادم با شکر العسکر او را منفعتی تمام دیدم از
آنکه هر روز طبع اجابت میکرد و مرد تندرست گشت و هم او میگوید
شیر اشتر نشاید داد مگر پس از آنکه علت محکم شده باشد خواجه ابو علی سینا
رحمه الله میگوید زنی را دیدم که در علت استسقا بود و ضعیف گشته
و علت بر وی مستولی شده برادر خویش و از روی خویش انار خورده
گرفت و چندان انار خورد که باید کردن آن مردم را عجب آید و علت
او زایل گشت و تن درست شد شاهو میگوید بسیار دیدم که با آب
برگ ترب و سکنجبین از این علت خلاص یافتند جالینوس میگوید
خواجه را که دوست من بود استسقا زقی که هم افتاده بود و قوت او سخت
ضعیف بود و من او را علاج کردم و دستوری دادم تا گوشت بزغاله بریان

کرده

تنگ شود و تا سر کنند و مصلحت آن باشد که از سر بازدارند تا مرد روزی
چیزی با وی بیامیزند که بقایای شیر را از معده فرود آرد و اطلاق کند و اولی
تر آن باشد که زود حقنه کنند و دست از شیر بازدارند و تدبیر ضمادها
کنند و اگر انجره سپید بشیافی سازند و برداشتن آب بسیار فرود آرد
و اگر خواهند که استفراغ بر ماء الجبن کنند یک رطل بغدادی ماء الجبن بگیرند
و یک درم نمک اندرانی و پنج درم تربد سپید سوده اندر وی کنند بجوشانند
و بپالایند شربت از جمله ده درم آغاز کنند و اگر بیشتر احتمال کند ده درم
می افزایند ابرا باسهال بیارد و تن را گرم نکنند و اگر ماء الجبن از شیر اشتر کنند
بهتر بود و اگر حرارت قوی باشد از سر برکنند یا از شیر خر و اگر بیماری باشد
که بر شربت دارو و خوردن فرمان برد یا کودک باشد یا روزگار دارو خوردن
و دادن نباشد و قوت قوی باشد تدبیر آب کشادن باید کرد و آب کشادن را
تازی بزل گویند و چون بزل کرده شود آب اندک اندک بیرون باید کرد
تا قوت ساقط نشود و اگر بیمار ضعیف باشد بزل نشاید کرد و مصنف کتاب
کامل الصناعه از جالینوس حکایت میکند که وی گفته است من ندیدم هیچ بیماری را
که اندرین علت بزل کردند وی از علت خلاص یافت جز یک مرد را و او که
این حکایت میکند میگوید من هیچ بیماری را ندیدم که او را بزل کردند
و او خلاص نیافت جز یک مرد را و هم او میگوید اندر بزل خطری بزرگ است
و بزل علاج استسقاء زقی است خاصه و بزل سوراخ کردن شکم و بیرون
آب را گویند و تا بیمار قوی نباشد و قوت او برجای نباشد بزل نشاید

کرد جالینوس میگوید من ندیدم که هیچکس علاج بزل از این علت خلاص
یافت مگر یک تن و آن شخصی بود که ریاضت بسیار کرده بود و بر قوت بود
و بر تن و کالبد بزرگ بود پس تا تواند بزل نباید کرد مگر چنین شخصی را که
یاد کرده آمد و آنرا که لاغر گشته باشد و ضعیف شده بزل نشاید کرد بهیچ
وجه   بزل خداوند علت بر پای بدارند راست تا بنشانند راست
و بفرمایند تا پهلوها بسوی بر فرو مالند و احتیاط کنند تا ضعاق بطرفین و
از فرو سوی ناف به سه انگشت بزل کنند و اگر ابتدای استسقا از روده ها و از
جگر بوده باشد بزل از سوی چپ کنند و اگر از سپرز بوده باشد بزل از
سوی راست کنند و نخست عضلهای شکم را که بتازی مراق گویند سوراخ کنند
و ابرا از صفاق سلخ کنند یعنی از وی جدا کنند و فرود برابر سوراخ مراق
باید کرد که صفاق را سوراخ کنند سوراخی تنگ تا خون نا بیرون گیرند
آب بسته شود پس انبوبه مسین اندر سازند و آب اندک اندک بیرون میکنند
چون لختی آب بیرون کرده شود برپشت بازخوابانند و اندر وقت بیرون
کردن آب دست بر نبض او نهاده دارند تا اگر ضعفی اندر آید در حال نا
بیرون کنند و هرگاه که آب بیشتر می بیرون کرده باشند باقی بدارو دفع
شود پس داغ کنند   داغ کردن بباید دانست که داغ پس از آن باید
کرد که شیر اشتر و ماء الجبن و غیر آن استفراغها کرده باشند و آب کم شده باشد
و ماس فرو بسته و سه روز یا بیشتر از استفراغ آسایش یافته و چون داغ
خواهند کرد شش داغ کنند سه اندر دائره شکم از نزدیک استخوان سینه

کی تاری

دانگ مازریون مدبر سه درم و دو دانگ مصطکی نیم درم کتیرا نیم درم
بعصاره آبی بسرشند و حب کنند شربت دو درم با دو درم و نیم جلاب
که با سکنجبین کرده با آب کسنی و عنب الثعلب صفت سکنجبین که ادرار
کند بگیرند تخم خیار و تخم خربزه پاک کرده و تخم کشنیز از هر یکی دو وقیه تخم
کرفس نیم وقیه تخم خربزه و تخم خیار بکوبند و آب بکشند و تخم کرفس و تخم کشنیز
را اندر سرکه تر کنند یکشبان روز دیگر بجوشانند تا بر نیمه باز آید و
بپالایند و آن تخمها با این سرکه بیامیزند و شکر بر افکنند و بقوام آرند
و اندر میانه پختن مقدار سه وقیه آب خیار ترش بر افکنند تا در وی
پخته شود صفت سفوفی که ادرار کند و حرارت نکند بگیرند مغز
تخم خیار بیست درم مغز تخم خربزه پنج درم تخم کرفس و تخم کرد و رب
سوسن از هر یکی دو درم همه را بکوبند شربت پنج درم با این سکنجبین که
یاد کرده آمد صفت سفوفی دیگر بگیرند گل سرخ شش درم تخم خیار و تخم
بادرنگ و تخم خرفه از هر یکی دو درم عصاره غافت و افسنتین از
هر یکی یک درم سنبل و مصطکی از هر یکی نیم درم لک مغسول دو درم مازر
یون مدبر سه درم ریوند چینی دو درم زعفران یک درم بیخ سوسن سه درم
یا پنج درم اگر حرارت قوی باشد با سکنجبین دهند و اگر آهسته تر باشد
با آب برگ ترب کرده با آب قاقلی دهند که با بول گوسفند امرن میگوید
من غافت و افسنتین و سنبل صواب نبینم از بهر آنکه همه آب را رنگین
کنند و تشنگی آرند صفت سکنجبین که شکم براند و آب را کم کند بگیرند

برک بادرنگبویه یک وقیه که یک ده استا را آب نیم برک بادرنگبویه را
اندرین سرکه و آب ترکنند یکشبانروز پس بپزند تا آب برود و سرکه بماند و بپالایند
و یکمن شکر طبرزد برافکنند و بر قوام آرند شربت یک وقیه اگر جگر سخت کرم
باشد بدل آب کلاب کنند و اگر مقدار آب آبی ترش برافکنند دلراقوت
دهد و تاسیر بادرنگبویه باطل کند لکن اسهال کمتر کند طبیب بحکم مشاهده
شربت میفرماید و میکاهد و اگر ابی را بشکنند و اندر سرکه تا مادرنگبویه تر
کنند پس بپالایند و بپزند صواب باشد **صفت** سفوفی که شکم براند بکیرند
تخم خیار و تخم خرفه و سقمونیا از هر یکی یکدرم عصاره غافت ریوند چینی
از هر یکی پنج درم لک مغسول و تخم کسوث از هر یکی دو درم شربت یکمثقال
باشیر اشتر یا با شیر آب **صفت** قرصی که شکم براند بکیرند برک بادرنگبویه شصت
درم آرد جو کل سرخ رب سوس از هر یکی بیست درم اقراص کنند یکمثقال
شربت یکقرص باد و مثقال شکر و اگر ضعیفی باشد شربت یکدرم دهند
و اگر سخت ضعیف باشد این قرص دیگر دهند **صفت** آن بکیرند تخم کسنی
ده درم برک بادرنگبویه یکدرم و چهار دانک غاریقون یکدرم و چهار دانک
عصاره غافت یکدرم و چهار دانک کل سرخ دو درم و نیم تخم خیار باک کرده
دو درم و نیم این جمله ده شربت باشد و شربت با سکنجبین دهند و آن
روز که از این شربتهای مسهل چیزی بدهند اقراص کنند امیرباریس
دهند تا قوت را نکاه دارند **صفت** اقراص امیرباریس بکیرند امیرباریس
پس باک کرده و رب سوس و کل سرخ و تخم خیار و تخم خربزه باک کرده

از هر یکی سه درم مصطکی و سنبل و عصاره غافت از هر یکی دو درم
ریوند چینی و دهن و زعفران از هر یکی دو درم تخم کسوث و تخم کسنی از
هر یکی سه درم طباشیر یکدرم و نیم ترنکبین باک کرده شش درم ترنکبین
بکذارند و داروها بدان بسرشند و قرص کنند شربت یکمثقال با سکنجبین
و آب انار با طباشیر و عصاره امیرباریس با سکنجبین سفرجلی دهند **صفت**
بکیرند عصاره امیرباریس لک مغسول و ریوند چینی و کل سرخ و عصاره
طلحسقوق و تخم کسنی و تخم کسوث از هر یکی راستا راست خواجه ابو علی سینا
رحمة الله میکوید اقراص امیرباریس از پس استفراغ اگر جگر را قوت
دهد بسیار نشاید داد تا طبع را خشک نکند و کلکلابه بر که سودمند بود
صفت ان اندر و ادوین یاد کرده ام ان شاء الله عز و جل و شیر اشتر عرابی
که علف او قاقلی و کسوث و کس و کشنیز تر و کرفس باشد ابر ان تن پارد
و ابحر قومی کفته اند که شیر اندرین علت زیان کار است از بهر آنکه طبع شیر
ضد طبع این علت است قولی باطل است از بهر آنکه شیر از دو وجه اندرین
علت سودمند دارد یکی آنکه اندر شیر قوة نطاسیه و شوینده است بدین
قوت آبرا از تن بپارد دیگر آنکه بخاصیت سودمند است همچون بعضی
داروها که اندر علتی بخاصیت سود کند و بر طبع ضد طبع آن علت باشد
چون سقمونیا که بخاصیت اندر بیماری صفرای سود دارد و چون کسنی
که بخاصیت سم جگرها را اگر چه بعضی سرد بود سود دارد و منفعت شیر اشتر
عرابی اندرین علت بدان جایکاه است که اگر بیمار بدان صبر کند و بجای طعام

و شراب از آن خورد شفا یابد لکن مردم سخت مجرب ورا سود ندارد و بهترین
روزکار بهارست و بهترین وقتی وقت صبح است آن ساعت بدوشند و
از کفک بپالایند و بدهند و بفرمایند تا اندکی ریاضت کند بآهستکی و
بعضی اهل تجربه کفته اند اشتر که کیاه تر نخورد و شیر او بباید داد تا آب
و تری زیادت نکند و اگر ضرورت باشد با بول اشتر باید داد از بهر آنکه
بول کرم و خشک است و اگر شیر بسیار اطلاق کند چیزی قابض باوی بیامیزند
صفت داروی که اندر شیر کنند تا اطلاق بسیار نکند بکیرند حب الحدید
من بر کوفته و بیخته بیست درم قرظ و طراثیث نیم کوفته از هر یکی پنج درم تخم
کرفس سه درم همه را اندر شربت شیر کنند و دو ساعت بکذارند پس
بپالایند و شیر بخورند خواجه بو علی سینا رحمة الله میکوید بهترین ترتیبی
اندر شیر دادن آنست که من از مردم و منفعت آن دیدم و آن چنانست
که پیش از آنکه شیر دهند چند روز طعام سخت اندکی فرمایند خورد و اگر ممکن
شود که دو شبانروز یا کی یکشبانروز هیچ نخورد صواب باشد و کمترین
بانزده درم و روز نخست ده وقیه دهند که سه وقیه و سه روز
کوشش دارند تا اثر مادرا بیرون آید بمقدار نزدیک آن هست که خوی
کرده و کاه باشد که بس از آن طبع اطلاق کند و کاه باشد که اطلاق اندک
کند و برد و حال دلالت کند یکی آنکه بعضی از شیر غذا میکند و نشان آن باشد
که بیمار را قوتی و راحتی میفرماید دوم آنکه بعضی اندر معده ببیند و شود
و علامت وی آنست که شهوت طعام زایل شود و بر معده کرانی کند و نفس

که تاری الفس کوید باد ها و سده ها پهای شکم یکی فرو سوی ناف واز
پس داغ چو کرسنکی و تشنکی و صبر کنند و اگر بر معده و سپرز و بر ناف
داغهای باسنهای بار یک روا باشد و ضمادها و طلیها این نوع از این جنس
باید ساخت سرکین بز کهن و سرکین کاو خشک کرده و آرد جو و آرد کاو
کاورس همه را بسرشند و طلی کنند محمد زکریا میکوید سرکین آهو هم
سود دارد و هم خوش بوی است جالینوس کوید قومی را دیدم که طین الحر
یعنی کل پاکیزه طلی میکردند و سود داشت ضمادی دیکر بکیرند
سرکین کاو خشک بکوبند و بمقدار چهار یک وزن آن آرد کسنه هر دو را
بهم که بول کودکان که بول بز بسرشند و طلی کنند ضمادی دیکر
آرد حلبه و آرد جو و سرکین کبوتر از هر یکی یکجزو علک البطم سه جزو
پیه کهن سه جزو علک را با پیه بکذارند و دیکر چیزها بدان بسرشند و ضماد
کنند ضمادی دیکر بکیرند آرد جو و سرکین کو سفند کهن و بوره
و کل ارمنی از هر یکی راستا راست همه را بسرشند و طلی کنند و طعام
زیره با فرمایند و زرشک با و خل زیت بر وغن بادام و کسنه از بهر آنکه
هر که تشنکی خداوند استسقا را بنشاند و سده بکشاید جالینوس
میکوید سرکه سودمندترین چیزی است خداوند استسقا را از
بهر آنکه تشنکی اندرین علت از حرارت بود و از رطوبت و سرکه حرارت
را بنشاند و رطوبت را نیست کند و قریص و مصوص باب زرشک
و آب انار دانک سود دارد و از کوشتها کوشت مرغان کوهی چون کبک

وطیهوج و تذرو و دراج و زرشک پخته و از میوه‌های تر انار شیرین ترش
و امرود چینی با تشنگی بنشانند و از میوهٔ خشک مغز بادام و شکر و سوس
سپید و انجیر خشک روا باشد و بر اثر آنچه سکنگبین فرمایند و بهی و
خرنوب و حوبره و خیار از بهر آنکه ادرار کنند بد نباشد و سکنگبین بسیار
زیان دارد **باب چهارم از جزو دوم**
از گفتار سیزدهم اندر استسقاء زقی که با سردی جگر باشد اصل اندر
علاج این علت آنست که نخست فضول و تریها از تن کمتر کنند و مزاج جگر
باعتدال باز آرند و تدبیر باعتدال باز آوردن جگر اندر بابهای گشاد
یازدهم یاد کرده آمده است و تدبیر کم کردن فضول و تریها آنست که اندک
طعام خورند و آبخوردن و بسد و بر تشنگی صبر کنند و پیوسته استفراغ
میکنند باهستگی بطریق اسهال و ادرار بول و گشادن مسام و عرق
آوردن و قی کردن و عطسه آوردن اما ریاضت چندان باید که حرارت
غریزی را بیفروزد و پیش از آنکه تحلیل کند از آن باز باید ایستاد و قی
بعطرها و بوی طعامهای خوش نگاه باید داشت و قی هر سه روزی یا هر
روزی باید فرمود و عطسه آوردن باد را بجنباند و بر مجریها طبیعی
افکند تا بیرون شود و آب بود نرفشاره شود دارو و روغن
بادام و روغن فستق سود دارد و داروهای مسهل چون مازریون و
حب سکبینج و حب بهرام و مانندان باید داد **صفت** حب سکبینج بگیرند صبر
و افتیمون از هر یکی پنج درم غاریقون سه درم سکبینج شش درم سقمونیا

سه درم مصطکی انیسون از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بر بیزند و حب کنند
شربت دو درم **صفت** دیگر بگیرند سکبینج برگ مازریون و غاریقون و بلیله
زرد از هر یکی پنج درم اسارون و ریوند چینی عصارهٔ غافت سنبل انیسون
از هر یکی دو درم اگر حب کنند شربت دو درم و اگر با انگبین معجون کنند
شربت سه درم تا چهار درم **صفت** اقراص سرم بگیرند سرم و بلیله زرد
از هر یکی راست راست شربت از دانگی تا دو میفرمایند تا یک درم هر هفته
یک شربت اندر سکنگبین حل کنند و بدهند و اگر با سخره بسرشند و حب کنند
روا باشد **صفت** حبی که آب را باسهال سازد بگیرند تو بال مس و برگ بازرد بود
و انیسون از هر یکی راست راست حب کنند چنانکه رسمست شربت یک مثقال و
اگر قوت ضعیف باشد یک درم **صفت** حبی دیگر بگیرند عصاره افسنتین
و سنبل و تربد و سرسر از هر یکی دانگی غاریقون و گل سرخ از هر یکی نیم درم
بر آب عنب الثعلب حل کنند **صفت** حبی دیگر بگیرند تو بال مس و کمافیطوس
و انیسون راست راست اندکی سقل با آب کرفس حل کنند و داروها بدان بسرشند
و حب کنند شربت از یک درم تا یک مثقال **صفت** حب مازریون بگیرند برگ
مازریون مدبر نیم درم روی سوخته دو دانگ فرفیون دانگی و نیم نمک
هندی دانگی سرگین کبوتر دانگی این جمله یک شربت قوی است **صفت** حب غاریقون
بگیرند غاریقون ده درم عصارهٔ غافت و ریوند چینی از هر یکی دو درم
شکر طبرزد ده درم هر روز یک درم بدهند و اگر اسهال بی‌اندازه شود باز
گیرند و پس از آنکه استفراغها کرده باشد تریاق بزرگ و مثرودیطوس

و اما ماسا و معجون لک می‌باید داد تا قوت جگر باز آید و مزاج بگردد و داروها
که ادرار بول کند سخت نرم باید کوفت تا زود بجگر رسد و داروها ادرار
کننده تخم بادیان است و تخم کرفس و نانخواه و سنبل و وج و اسارون و انگدان
و بوره و قوه و بلیون و حرشف و مانند این **صفت** داروی که ادرار
کند بگیرند مصطکی سه درم سنبل یک درم و نیم زنجبیل و بلبل و سعدان
هر یکی یک درم سه دو بار چندین همه دارو شربت دو درم یا سه درم و از پس
داروهای ادرار کننده شوربای مرغ فربه خورند و اندر آفتاب و بر ریگ
گرم و اندر گرمابه خشک و تنور گرم نشستن و عرق آوردن سود دارد خاصه
پس از آنکه استفراغها کرده باشد و مسهلها خورده و اندر آفتاب آنجا نشیند
که گرد و باد نباشد و وقت نیم روز نشیند که آفتاب زمین را گرم کرده باشد و
اگر بر ریگ نشیند آنجایگاه را مقدار سر بدست فرو کنند تا شعاع آفتاب آنجا
جمع شود و گرم کند پس در آنجا نشیند و ریگ نرم باید و بیخته باید و تا
پوشیده دارد و زمانی نیک بر یک سو نشیند تا قوت آفتاب بر قعرهای او
رسد و رطوبتها را لطیف کرداند و بظاهر تن رسد و اگر کسی باشد که بول اشتر
او بایسته و ریگ گرم بر وی همی باشد سخت صواب بود و اگر بعوض ریگ
نمک سوده باشد بهتر بود و چون عرق کرده باشد خویشتن را پاک کند و
سرکه و روغن هم آمیخته بخویشتن اندر مالد و گاهی بوره سرخ و نمک سوده
اندر مالد و گاهی بوره و نمک با روغن اندر مالد و حقنه کردن و شیاف نهادن
علاج صوابست از بهر آنکه بموضع آب نزدیکست و ضمادها هم از آن نوع که اندر

باب گذشته یاد کرده آمده است لکن سرگین دو بهار نهند و بر عوض سرکه بول
اشتر و بول کودکان کنند و آرد جو نیز نخود و بهار نهند **صفت** ضمادی که اندر
همه انواع استسقا سود دارد بگیرند حماما سنبل فراسانا از هر یکی ده درم مقل
اسق ریحان مس سوخته سعد زعفران از هر یکی پنج درم صبر کندر حب
البلسان عود هندی لادن از هر یکی پانزده درم سلیخه قسط مرماحوز ترحا
میعه تر نوا ونه کرد اکلیل ملک ابرسا قثا الحمار شحم حنظل از هر یکی ده درم
قرنفل مصطکی از هر یکی هفت درم گل سرخ سرگین کبوتر از هر یکی بیست درم
صمغها را با زعفران اندر شراب کهن حل کنند و داروها را بکوبند و بروغن
نارین بمالند و لختی موم گداخته با آن بسرشند و همه را با هم بیامیزند و بر شکم
طلی کنند و سرگین بز بر بول کودک سرشته ضمادی سودمند است و نطرون
و نمک هندی بریان کرده و نرم سوده بر شکم مالیدن سود دارد و
نخست شکم را بروغن بادام کهن بروغن قثا الحمار چرب کنند پس نطرون
و نمک بر وی بر اکنند و باید دانست اگر سبب استسقا اماس صلب بود
باشد امید خلاص کمتر بود و اگر طبیبان بار آب استفراغ و دماغ کنند
هر بار معاودت کند شکم پر آب شود **باب پنجم**
از جزو دوم از گفتار سیزدهم اندر استسقاء طبلی علامت
استسقاء طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم گرانی نکند چنان که اندر
زقی بود و اگر دست بر شکم بزنند آواز طبل دهد و آروغ بر آوردن
آرزو کند و اگر آروغی برآید راحت یابد و نبض طویل‌تر از نبض دیگر

خداوندان استسقا بود واندر بیشتر وقتها سرخ ومتواتر بود ومیل بصلابت
دارد وبول سرخ باشد **علاج** اگر حرارت غالب بود آب کرفس وآب بادیان
تر باید داد وآب خشک وطبیخ بابونه واکلیل الملک بر جگر ضمادها از صندل
وعود ودلالت ومسک بر نهادن واگر سردی غالب بود ماء الاصول وشراب
دیقون که بحیرها باید داد وروغن بادام تلخ سود دارد وداروهای مسهل
وداروهاء گشاد را رکند بسیار نشاید داد وکندر وزیره خایند وناخواه
ومعجون نجاح ومعجون جبالغار که اندر قرابادین یاد کرده آید سود دارد و
کاورس ونمک وسبوس گرم بر شکم نهادن ومحجمه آتش بر نهادن سود دارد
وبوره وبرگ سداب خشک با انگبین بسرشتن وپنبه پاره بدان آلوده کنند
وبر دارند وبروغن سداب حقنه کنند وکلنکبین ومصطکی میدهند
صفت معجونی که بادها را بشکند بگیرند برگ سداب وبوره خشک سعتر
وکرویا از هر یکی ده درم ناخواه بلبل شونیز از هر یکی پنج درم جند بیدستر
سکبینج جاوشیر از هر یکی دو درم ونیم همه را با انگبین بسرشند شربت دو درم
اندر یک وقیه شراب کهن گرده حند دیقون وسیبه سود دارد واگر انجا کاشتی
دارند طعام سازند وشیر اشتر با بول اشتر آمیخته دهند سخت سود دارد

باب ششم از جزو دوم از گفتار
سیزدهم اندر استسقاء لحمی سبب سابق استسقاء لحمی را نقصان نانی وثالث
است با بطلان آن وهضم ثانی اندر جگر باشد وهضم ثالث اندر همه رگهاء
تن وبدان سبب کیموس خام اندر تن گرد آید وباندامها مانده نشود وگاه

باشد

باشد که هضم اول تن وناقص بود وسبب نقصان هضم ثانی وثالث سوء
المزاج سرد باشد که بر جگر وبر همه رگهای تن مستولی گردد واسباب
سوء المزاج جگر اندر گفتار یازدهم یاد کرده آمده ست وسبب سوء المزاج
رگهای همه تن یکی سوء المزاج جگر باشد دوم سرماء سخت که اندر سفر
بر مردم رسد وگاه باشد که حرارتی بر مردم رسد واخلاط گداخته شود واندر
منفذهای رگها سده باشد وخلط کنه بنا بر تا بجهها بول وبراز بیرون
شود بدان سبب آن ماده اندر تن متحیر گردد وپراکنده شود واستسقاء
لحمی تولد کند واین علت بمشارکت جگر وسپرز والتهاء دم زدن ومشارکت
رحم وگرده ومثانه وبسبب باز ایستادن خون بواسیر وخون حیض بسیار
آید **علامتها** بباید دانست که اندرین علت روی ودست وهمه تن آماس
گیرد شکم از هر سوء المزاج سرد مستولی باشد چنانکه یاد کرده آمد و
بدان سبب هیچ اندامی فضله را بجلیل دفع تواند کرد ونخست پای آماس
گیرد شکم وخایه پس روی ودست ودیگر جایها وهر جا که انگشت بر نهند
فرو نشیند ویکزمان هم چنان بماند وبس بجای باز آید واندر طبلی وزقی
روی ودست آماس نگیرد از بهر آنکه دل که معدن حرارت غریزی است بدو
نزدیکست واندر زقی پای آماس گیرد از بهر آنکه رطوبت گراینده است
فرو سو گراید واندر بیشتر وقتها شکم خداوند لحمی نرم وشکسته باشد
ونبض عریض وموجی بود وگفته اند که هر گاه که اندر روی ودست جب
خداوند این علت نوبل بر پیدا آید وبینی خاریدن گیرد روغن دوم کس

سیوم بیرد وانجرا اندرین علت بمشارکت اندامهای دیگر اندر نخست اندر آن
اندام آفتی والمی بوده باشد **علاج** اگر سبب علت باز ایستادن خون
بواسیر وخون حیض باشد نخست رگ زدن صواب بوده باشد خاصه اگر
بول سرخ وغلیظ باشد واگر سبب حرارت باشد رگ نشاید زد یا آنکه رگ
زدن اندرین نوع اولیتر از آنک در زقی ونرم داشتن شکم واستفراغها
کردن بحقنه وداروی مسهل وگشادن اندرین انواع واجب تر لکن اگر با وی
تب باشد نه رگ شاید زد ونه مسهل شاید داد تا تب زایل نشیند وقی
کردن ودماغ را بغرغره پاک کردن سخت صواب بود وحب ریوند واقراص
شهر که اندر استسقاء زقی وصف کرده آمده است اندرین انواع سخت نافع
است وایارج فیقرا سودمند است وداروها که ادرار بگشاید بگیرند مصطکی
وصبر وتخم هزارسفند وهلیله زرد از هر یکی دو درم تربد وسکبینج از
هر یکی هفت درم شربت از دو درم تا سه درم **صفت** حب بهرام بگیرند
صبر دوازده درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سلیخه تربد
ومصطکی از هر یکی دو درم زعفران یک درم ونیم غاریقون سه درم حاما
نیم درم حب کنند چنانکه رسمست شربت از دو درم تا سه درم **صفت**
حب سه نسخه ثابت بگیرند پوست بیخ سه سیم یک جزو ومغز بادام سپید کرده
سه جزو ماش سه جزو بکوبند وبسرشند شربت از یک درم تا دو درم **صفت**
اقراص کلا نسخه محمد بن زکریا این علت را سود دارد وسده بگشاید وادرار
بول کند بگیرند لک وریوند از هر یکی سه درم اسارون وزراوند وحطاما

وسنبل ومصطکی وتخم کرفس وادخر وانیسون وناخواه وابهل ومغز
بادام تلخ وقسط تلخ وزوفا وافسنتین رومی وعصاره غافت از هر یکی دو
درم بلبل وزنجبیل از هر یکی یک درم شربت یک مثقال ود واگر کم تالیف
محمد بن زکریا وکلکلانج بتالیف او وکلکلانج دیگر بتالیف عیسی صهاربخت
وایارجها بزرگ اندرین علت سود دارد وهمه اندر قرابادین یاد کرده
آید واندر آفتاب نشستن وبر ریگ نشستن چنانکه اندر باب کم شستن
یاد کرده آمده ست سخت سود دارد وریاضت وحرکت چندانکه حرارت
بر افروزد سود دارد ورفتن بر زمین وخاک نرم وبر ریگ نرم سود
مند تر بود واندر آب دریا وآبها معدنها نشستن چون آب گوگرد وآب
شب وآب زاک سود دارد وچنان باید که روزها اندر آب دریا نشستنی
باشد واگر آب دریا حاضر نباشد نمک در آب کنند ودر آفتاب نهند پس
دراز با آفتاب بانوا سپرایس بس دران آب نشینند **صفت** ضمادی که بادها
بشکنند واحشام را نرم کند نسخه بوحنا سرافیون بگیرند وطرون ودا
سنخ وبیه کاو واسق وکندر همه را بسرشند وبر جگر نهند وهم او گوید
اگر جلوز را بشکافند وبر شکم بندند سخت بگیرد وتن بها را بجسد
وبر این شکم بگذارند تا خود بیفتد اندرین نوع واندر زقی نیز سود دارد
صفت ضمادی دیگر نسخه بوحنا وماسویه بگیرند اسق پانزده درم
میعه ده درم بیخ سوسن ده درم صبر بیست درم زعفران ده درم عاقر
قرحا ده درم مقل بیست درم فرفیون ده درم حاما سه درم را بسه پاره

٧٤٦ درم حماماشب یمانی و بوره و کندر و کبر و پرزد وم از هر یکی سه درم صمغها را و زعفران را اندر شراب کهن حل کنند و موم روغنی سازند از موم زرد و روغن ناردین و همه را بهم بسرشند و بر برگ کرنب طلی کنند و بر جگر نهند و اگر اندر جگر آماسی بود و پیه بط و پیه گوساله با این اخلاط یار کنند و سرگین بز با بول کودکان کو با بول اشتر ضمادی نافع است و طعام نان خشکار با تخم بادیان و زیره و نانخواه و تخم کرفس و انیسون اندر خمیر سرشته و اندر طبیخها دارچینی و بلبل و زیره و کرویا کنند با نخود می بزند و گوشت آن گوشت کبک و تذرو و دراج و طیهوج باید و بستر و روغن بستر سود دارد

گفتار چهارم
اندر انواع اسهال و سحج و زحیر و اسباب و علامات و علاج آن

اسهال دو نوع است و اندر زیر هر نوعی انواع بسیار است یک نوع آنست که سبب آن ماده بود از یک اندام یا از همه تن بمعده و روده همی آید و از آنجا اسهال تولد میکند نوع دوم آنست که سبب آن یا اندر معده باشد یا اندر روده‌ها اما آنچه سبب آن ماده باشد که از یک اندام یا از همه تن بمعده و روده همی آید پنج نوع است یکی دماغی است دوم مراری سیوم کبدی چهارم طحالی پنجم آنکه ماده از همه تن بمعده فرود همی آید و آنچه سبب آن اندر معده بود شش نوع است یکی آنکه اندر معده بادها تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه ضعیف باشد چهارم سوء المزاج سرد و تر پنجم آنکه قوت داروی مسهل اندر سطح معده بماند ششم آنکه اندر سطح معده

٧٤٧ بثرها برآید و اسهال معوی یعنی اسهالی که سبب آن اندر روده‌ها بود بعضی با سحج بود و بعضی بی سحج و چگونگی هر یک اندرین نوع و اسباب و علامات و علاج آن اندر بابی جداگانه یاد کرده آید ان شاء الله عز و جل و این گفتار سه جزو است

جزو نخستین
اندر انواع اسهال که سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بروده و معده آید و اسهال تولد کند
باب نخستین

اندر اسهال دماغی اسهال دماغی نزله باشد که از دماغ فرو همی آید و این چنان باشد که ماده نزله بمعده اسهال کند و اگر ماده نزله رطوبتی نرم بود اسهال بلغمی آرد و اگر گرم و تیز باشد روده‌ها را بخراشد کام فرود آید اگر بشش اندر افتد تا ترالوبیر و سرفه تولد کند و سبب سل گردد و اگر بمردی فرود افتد و بمعده اندر آید و از معده بروده فرود آید سبب اسهال گردد و اگر ماده نزله رطوبتی نرم بود اسهال بلغمی آرد و اگر گرم و تیز باشد روده‌ها را بخراشد و سحج و اسهال خون آرد **علامتها** علامت خاص این نوع آنست که اسهال بیشتر از خواب افتد و این چنان باشد که بامداد که از خواب برخیزد چند مجلس بنشاند زود زود بس ساکن شود و خداوند این علت خداوند نزله بوده باشد خداوند این علت هر بامداد که از خواب برخیزد قی باید کرد تا خلط که از سر بمعده فرود آمده باشد برآرد و اندر خواب بر قفا بار نخسپد و بالین بلند کند و تدبیر بازداشتن نزله باید کرد و دماغ را قوت دادن و داروهای

٧٤٨ قابض که اسهال باز دارد نشاید داد لکن ماده که اندر قعر معده باشد بقی استفراغ باید کرد و آنچه اندر قعر معده باشد یا بروده فرود آمده باشد بچیزی لطیف نرم دفع باید کرد و تدبیر بازداشتن نزله بچیزهای بوییدنی و بغرغره سر پاک کردن و بیش خاریدن و بخور کردن و درشت مالیدن و عطسه آوردن و ضمادها که دماغ را قوت دهد بر سر نهادن و اطراف مالیدن این همه پس از آنکه تن پاک کرده باشد و استفراغی که واجب کند کرده اما استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند آن باید کرد و از آن پس استفراغ باید فرمود **صفت** غرغره بگیرند و عدس و گل سرخ و بیخ سوسن از هر یکی راستا راست بپزند و بپالایند و با سکنگبین ساده بیامیزند و اندکی زعفران اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر سکنگبین ماطبخ افسنتین بیامیزند و غرغره بدان کنند صواب باشد و سرکه و گلاب و آب لسان الحمل غرغره کردن سود دارد و اگر سنبل با آب لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب عدس و گلاب بیامیزند و بدان غرغره کنند خاصیتی دارد اندر بازداشتن نزله و قوت دادن دماغ و شراب خشخاش معتدل دو گاه بوقت دادن نزله باز دارد و اگر اندر شراب خشخاش بیش از آنکه از آتش بردارند اقاقیا و برگ سماق و عصاره لحیة التیس و گلنار و کثیرا و زعفران اندر یکی رطل بغدادی از هر یکی چهار دانگ کوفته و بیخته در افکنند و بیامیزند صواب باشد و صفت شراب خشخاش اندر گفتار چهارم اندر علاج زکام و نزله یاد کرده آمده است **صفت** اقراص

٧٤٩ خشخاش که نزله باز دارد بگیرند گل سرخ صمغ عربی از هر یکی چهار درم تخم خشخاش سفید و تخم خشخاش سیاه از هر یکی سه درم رب سوس نشاسته کثیرا از هر یکی دو درم زعفران نیم درم شربت دو درم **صفت** ضمادی که دماغ گرم را سود دارد بگیرند صندل سرخ فوفل اقاقیا شاف ماميثا طین قیمولیا طین ارمنی عدس مقشر زعفران حضض از هر یکی راستا راست همه را بلسان الحمل و آب برگ خرفه بسرشند و بوی سرکه دماغ را قوت دهد و خوردن سرکه ضعیف کند و آب سرد بر تشنگی صادق و باندازه معتدل دماغ گرم را قوت دهد و بسیار خوردن ضعیف کند و خداوند دماغ سرد را علاج سبات و رعشه و صداع سرد باید چنانکه هر یک اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و موی سر زود زود باز کردن و قیمولیا بسرکه و زهره گاو حل کرده بر سر طلی کردن و بعد از آن بآب چغندر شستن و اندکی نمک شستن سود دارد و کندر و قسط و لادن سوختن سود دارد و شونیز بریان کرده بگیرند و بوییدن سود دارد و شاقها پای از بالا فرو مالیدن و بر روغن و نمک مالیدن و مطبوخ بابونه و اکلیل الملک گرم کرده شستن سود دارد

باب دوم
از جزو نخستین از گفتار چهارم اندر اسهال مراری

اسهال مراری آن را گویند که صفرا از زهره فرو ریزد از آن آید که از جهت دفع بکار آید و اسهال صفرایی کند **علاج** این نوع اسهال از پس تبهای غب و تبهای محرقه افتد یا از پس آنکه شراب کهن خورده باشد و دهان تلخ باشد و تشنگی

غلبه کند و اسهال زرد بود و مقعده را بسوزد و تدبیر های که بیشتر بران
گواهی دهد صفت طریق علاج این نوع آنست که نگاه کنند اگر ماده صفرای
بسیار بود نخست بطبیخ هلیله زرد وحی خواهند و استفراغی کنند پس تدبیر
باز داشتن اسهال کنند بکشکاب و سفوف حب الرمان و اقراص طباشیر
و دوغ سنگ تاب که آهن تاب و کشکاب از پست جو فرمایند نخست و اگر سفوف
حب الرمان با کشکاب دهند صواب باشد و اگر جهان یک وزن پست جو
بر تخم خشخاش سپید بگیرند و هر دو را با آب تر کنند و بکوبند و بمالند و آب
آن بکشند و بپزند سخت نافع است و اگر دو جزو پست جو و یکی جزو سویق
حب الرمان بپالایند و بپزند اسهال صفرا باز دارد و کفک بغدادی سوده
جون سرمر با دوغ آهن تاب کرده سود دارد و سپید دم ازین کفک سوده
یا کمتر یا بیشتر اندر شبانروز به رقاریق (?) خربق سکنجاج گوشت گاو و اطلات (?)
اگر کنند اسهال کهن صفرای باز دارد صفت سفوف حب الرمان بگیرند نار دانک بریان
کرده پنجاه درم سماق کلنار از هر یک پانزده درم کهربا و حب ... سطی (?)
از هر یکی ده درم همه را بکوبند و بپالایند شربت از ده درم یا سه درم
صفت اقراص طباشیر بگیرند گل سرخ و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی
و جفت بلوط و طباشیر از هر یکی پنج درم بزر الحماض هفت درم حب الاس
چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم شربت یک مثقال صفت دیگر گل
سرخ هشت درم بزر الحماض بریان کرده و صمغ عربی بریان و نشاسته
بریان کرده و طباشیر از هر یکی چهار درم تخم خیار معشر بریان کرده سه

درم شربت یک مثقال و ضمادها که اندر باب سوء المزاج گرم یاد کرده آمده است
بکار دارند و طعام از انار دانک و سماق و زرشک و غوره فرمایند و آب
با شراب آبی کو با شراب ریواج هندی صفت ضمادی نافع بگیرند صندل
سرخ و صندل سپید و فوفل و گل سرخ و مازو و گل ارمنی و اقاقیا و سک
و رامک همه را بکوبند و بگلاب و آب برگ مورد تر یا آب آبی بر کنند
و بر معده نهند باب سیوم از جزو
نخستین از گفتار چهاردهم اندر اسهال کبدی اسهال کبدی یعنی اسهال
که از ضعیفی جگر خیزد سه نوع است یکی آنکه قوت جاذبه جگر بسبب نوعی از
انواع سوء المزاج یا بسبب سده یا بسبب اماسی ضعیف شود و کیلوس را
جذب نکند یا کیلوس از شاخهای ماساریقا برود و فرود آید و اسهال
کیلوس تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه و دافعه جگر بسببی ازین سببها
که یاد کرده آمد ضعیف باشد و کیلوس بشاخهای ماساریقا باز گردد
و برود و فرود آید و اسهال کیلوس تولد را هضم نتواند کرد و اندر رگها
که آلت دفع اوست دفع نتواند کرد تا بدین سبب هر گاه که جگر ممتلی گردد
و کیلوس از وی بجانب طبیعی دفع نشود و کیلوس بشاخهای ماساریقا
باز گردد و برود و فرود آید نیم گوارده و اسهال غسالی تولد کند و اگر
با ضعیفی هاضمه و دافعه ماسکه نیز ضعیف بود اسهال قوی تر بود و سبب
ضعیفی قوت هاضمه اندر بیشتر وقتها سوء المزاج سرد تر باشد یا گرم و تر
و سوء المزاج سرد و تر زود باستسقا ادا کند سیوم آنکه اماس جگر نخست

شود و بگشاید یا سده جگر بگشاید یا رگی کی پیوسته باشد شکافته شود بسبب
صدمه و سقطه و غیر آن و آن ماده تنها برود و فرود آید و اسهال خون
کند و ریم تولد کند و تلخ سیاه و غلیظ شود همچون دردی شراب
و هر گاه که بسبب سوء المزاج گرم خون بسوزد و اخلاط بگذارد و اسهال
صدیدی شود و گاه باشد که جگر نیز بسوزد و از پس اخلاط پارهای گوشت
سیاه فرود آید و سبب صدید ترشح اماسی و دبیله بود و باشد که اسهال
صدید با کفک بود و سبب کفک گداختن و جوشیدن اخلاط بود و فرق
میان اسهال سیاه که آن سوختن اخلاط و از گشادن سده بود و میان
اسهال سودای که از سپرز بود آنست که اخلاط سوخته سخت سیاه نباشد
و قوام آن غلیظ تر از قوام سودا بود و خلط سودا سیاه تر و رقیق تر بود
و گنده نباشد و اخلاط سوخته این گنده باشد از بهر آنکه عفونت پذیرفته
باشد علامتها اگر سبب اسهال ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد اسهال کیلوس
بود یعنی سپید و آبناک از بهر آنکه طعام اندر معده هضم یافته باشد و آب
ناک از بهر آن بود که جگر آب را جذب نتواند کرد و اگر سبب اسهال ضعیفی
قوت ماسکه بود کیلوس که بجگر اندر آید زود باز گردد و برود و فرود آید
و اسهال پیش از آن وقت افتد که باید و بیرون آمدن ثقل باهستگی و درنگ
باشد از بهر آنک نه بقوت دفع دافعه بیرون میشود لکن بسبب ضعیفی
ماسکه بیرون میشود و اگر ماسکه و دافعه هر دو ضعیف باشد اسهال
اندک اندک بود و زود زود بر باید خاست و اگر قوت هاضمه جگر ضعیف

باشد اسهال غسالی بود یعنی همچون آبی بود که گوشت پاره اندرو شسته
باشند و اگر قوت هاضمه معده نیز ضعیف بود کیلوس که بیرون آید نا
گوارده بود و اگر سبب ضعیفی این قوتها سده باشد یا آماس باشد
یا نوعی از انواع سوء المزاج باشد علامتهای آن بدین باشد چنانکه
اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و باید دانست که هر گاه که اسهال
همچون آب گوشت باشد پس همچون مرهمی شود بد باشد و همچنین اگر
اسهال همچون آب گوشت باشد غساله شود بد باشد و بقراط میگوید
هر اسهالی که ناگاه از پس بیماری پدید آید نشان نزدیکی مرگ بود
ناگاه یعنی اسهال نه بحرانی و هم بقراط میگوید هر گاه اسهال همچون آب
باشد پس چون مرهم شود بد باشد و هر گاه که از پس استسقا اسهال
افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از اماس جگر تولد کرده باشد از بهر
آنکه آن اسهال استفراغ نباشد و باز نایستد و بسیار باشد که سحج و قرحه
الامعا باستسقا ادا کند و هر گاه که اسهال سیاه که از سوختن اخلاط بود
باشد سیر شود باید دانست که طبیعت قوت یافتست و بر صلاح نزدیک
نخست بر سبزی گراید پس زرد شود باز ایستد و سلامت باشد
علاج طریق علاج اسهال کبدی آنست که تامل کنند تا سبب اسهال
و سبب ضعیفی جگر چیست امتلا است یا آماس است یا سده است یا نوعی
از انواع سوء المزاج است و بر تدبیر باز داشتن سبب مشغول شوند
و تا علت زایل شود باذن الله عز و جل و علامتهای امتلا و اماس و سده

وعلامتهای انواع سوء المزاج وعلاجهای آن همه اندر گفتار یازدهم یاد کرده
آمده است وبباید دانست که سبب اسهال اماس باشد داروهای قابض دادن
خطای باشد بزرگ از بهر آنکه داروی قابض ومنفذها را فراهم گیرد وسده
قوی تر باشد واماس صلب گردد واگر ضمادی خشک یا قابض بر نهند هم
سبب علت را زیادت کند وهم حرارت غریزی را فرو میراند وهلاک کند
صواب آن بود که یاری دهند تا ابخره سده ی بالایین تمام دفع شود و
داروهای گشاینده بکار میدارند تا سده تمام گشاده شود واگر اماس است
تحلیل پذیرد وبسیار باشد که از جهت گشادن سده بر مسهلی قوی حاجت
افتد با ماده سده را دفع کند وگاه باشد که حاجت بحقنه تیز بود با ماده
سده را فرود آرد واگر خداوند سده را قی افتد بی تکلف سود دارد و
طعام بر تفاریق باید خورد اندک اندک وعرق آوردن واز پس آن معجون
گشاینده خوردن چون نوذنجی سود دارد پیش از طعام اندر معده نیم
گوارید شود سود دارد ومالیدن اندامها بخرقهای درشت سود دارد
وبر سبب لاغری بیمار را از استفراغ غلیظ که سده از آن تولد کند بباید
ترسید از بهر آنکه چون سده گشاده شود وتن از مادهٔ سده گشادن
پاک شود غذا بر کارها بکند وقوت وگوشت باز آید وخداوند اسهال غسالی
را اندر اول علت نشاید خورد از بهر آنکه جگر او قبول نکند وهضم نتواند
کرد وصواب آن باشد که بر کشکاب که از بسته جو بزند اقتصار کنند هر روز
دو شربت یا سه شربت میدهند وبپالایند اگر هضم تواند کرد گاه هست

کنند یا بسته جو می بزنند ومی پالایند واگر نان پالوده هضم کند نان پالوده دهند
ورسم پختن این کشکاب آنست که یک پیمانه آب کنند ومی بزنند تا آب بسیر
پیمانه باز آید وبزر الحماض بریان کرده وکوفته بر بر اکنند وکنار کنند
سود دارد وبعضی طبیبان گفته اند اسهال غسالی صعب بمیویز منقی
تمام زایل شود بی هیچ علاج دیگر خواجه بو علی سینا رحمة الله میگوید من
این معنی ازمودم ومنفعت آن دیدم ابخر گفته اند از صواب دور نیست
صفت سفوفی که اندر اسهال کبدی سود دارد بگیرند گل سرخ شش
درم امبرباریس کل مغسول از هر یکی سه درم قوه طباشیر صندل سپید
نشاسته صمغ عربی از هر یکی دو درم ریوند چینی یکدرم ونیم بزر الحماض سه
درم زعفران یک درم شربت دو درم با دوغ آهن تاب کرده واگر علت
دراز گردد وبیچ کند هیچ داروی قابض نشاید داد لکن چیزهای نرم
مغزی باید داد صفت سفوفی نرم بگیرند تخم خطمی وتخم خیارین هر دو
پوست باز کرده از هر یکی پنج درم نشاسته صمغ عربی از هر یکی ده درم همه را
بریان کنند وبکوبند نرم وده درم گل ارمنی کوفته با وی بیامیزند
شربت سه درم با شراب مورد واگر با هیچ طبع خشک بود بگیرند تخم خیار ری
وتخم خطمی خام پاک کرده وکوفته اسبغول وتخم مرو تخم شاهسفرم از یکی
راستا راست خام بریان ناکرده وناکوفته همه را بیامیزند وبروغن
گل چرب کنند وبا آب نیم گرم بدهند شربت سه درم واگر خیار سبز
در آب حل کنند واین تخمها با وی بدهند صواب باشد وگاه باشد که

اندر اسهال کبدی خراطه اندک بیرون آید وطبیب گمان برد که از روده
است واز علاج جگر باز ایستد وبیماری زایل نشود پس نیک اندر علامتها
تامل باید کرد واز مراعات جگر بر نباید ایستاد واسهال را که سبب آن
ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد علاج بچیزهای گرم وگزنده باید کرد چون
فلافلی ونوذنجی اندکی شراب کهن صفت داروی که قوت جاذبه را قوت
دهد بگیرند سلیخه سنبل زعفران از هر یکی سه درم قصب الذریره وعود
بلسان وحب بلسان وسعد وتخم کرفس واذخر از هر یکی پنج درم کوندبوا
عود قاقله وقرنفل وانیسون ونشاسته وکندر از هر یکی دو درم استه و
لادن از هر یکی دو درم فرخ ماثا سه درم سکبینج چهار درم دار صیصعان سه
درم نانخواه چهار درم میویز دانه بیرون سی درم همه را بکوبند وبپزند
وبر میبه معجون کنند شربت چهار درم وطعام چیزی لطیف زود گوار باید
واندر ابازیر کذر آینده خوش کنند چون خردل وجگندر وانگدان اندر
طبیخ انار دانک ومانند آن واگر سبب ضعیفی قوت جاذبه سوء المزاج گرم باشد
اندر گفتار یازدهم یاد کرده آمده است واگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه باشد
وسبب ضعیفی این قوت اندر بیشتر حالها سوء المزاج سرد وتر بود علاج
آن ازین نوع کنند بگیرند گل سرخ وگلنار وعصاره مورد از هر یکی پنج
درم سنبل هفت درم مصطکی سه درم زعفران واذخر از هر یکی چهار
درم شربت دو درم با رب آبی یا رب سیب وضماد وکبک ودراج و
طیهوج وتذرو وگنجشک بریان صفت ضمادی نافع بگیرند مرکنند گل تخم

گل سنبل ناردین وزعفران از هر یکی راستا همه را بکوبند وبر آب مورد
وگلاب وآب سیب بسرشند وبر جگر نهند باب چهارم
از جزو نخستین از گفتار چهارم اندر اسهال خونی که از جگر بود
علامت اسهال خونی که از جگر آید آنست که اندر شکم دردها هیچ دردی
وآفتی نباشد وعلامتهای ضعیفی وسوء المزاج جگر ظاهر بود واسهال هر
چند روزی دو روز یک روز باز ایستد وباز آمدن گیرد وهر گاه که
علت زیادت شود خلطی غلیظ همچون دردی شراب آید علاج گل ارمنی
وگل مختوم وگل قبرسی همی باید داد وسفوف الطین سود دارد صفت
آن بگیرند گل ارمنی وطباشیر وصمغ عربی بریان کرده وحب الاس از هر یکی
خون سیاوشان وکندر از هر یکی دو درم ونیم شربت سه درم با شراب
مورد صفت قرص طباشیر خداوند اسهال خون را که تب آید سود دارد
بگیرند طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم بزر الحماض بریان کرده گل
ارمنی وگل رومی وبلوط از هر یکی پنج درم حب الاس ده درم نشاسته
بریان کرده سه درم شربت یک مثقال با رب آبی وگاه باشد که اسهال
خون کبدی همچون دردی وگنده وکفک ناک بود وگمان افتد که خلط
سوداست وبر خلاف آن باشد واین نوع اسهال مردم محرور لاغر را
افتد بسبب گرمای صعب وتشنگی که اندر سفرها وغزاها کشیده باشد و
جگر بدان سبب گرم شود وخشکی غالب گردد وخون غلیظ وسوخته
گردد وعلاج آن بتن پرهای سرد کننده باید کرد وبر آب یخ ناشتا و

وشراب خشخاش وگشکاب سرد کرده وانجز بدین مانند وگاه باشد که تن
لاغر میشود وی کاهد واندر جگر آفتی نباشد وعلاج او بر تسکین حرارت
وتدبیرهای تری آرنده باید کرد وبه قرص کافور وقرص طباشیر وگشکاب
که اندر علاج دق یاد کرده آمده است وصندل وگلاب بر دل وجگر می
نهادن واین اسهال را بریکبار باز نباید داشت بتدریج باید داشت
صفت قرصی که اندرین نوع اسهال سود دارد بگیرند گل ارمنی طباشیر
شاهبلوط بزر الحماض امیرباریس گل سرخ وصمغ بریان کرده وسرطان
از هر یکی راستا راست همه را بکوبند وبه رب آبی بسرشند شربت سه درم
وطعام مصوص وهلام وماهی بسرکه بجتر وسرد کرده وحشو که از میان
کفک سازند با صمغ ونشاسته ومغز بادام بریان کرده وگاه باشد که
سبب اسهال خون امتلا همه تن باشد وعلامتهای امتلا ظاهر بود چنانکه
معلوم است علاج وی آنست که نخست رگ اکحل بزنند وطعام سبکتر
فرمایند وشکم بتدریج باز گیرند وآب لسان الحمل وبرگ خرفه دهند و
هرکرا بقی یا باسهال یا از جراحتی یا از بواسیر یا غیر آن استفراغ خون بسیار افتد
طبع او نرم شود از بهر آنکه جگر ضعیف گردد وحرارت غریزی اندک شود و
طعام هضم نشود وهرگاه که خداوند خون را یا خداوند قی خون را ناگاه
اطراف سرد شود ونبض ساقط بود بباید دانست که خون اندر شکم او بسته
شده ست بعلاج آن مشغول باید بود محمد بن زکریا میگوید من چیزی
عجب دیده ام وآزموده ام معجونی سخت همه انواع اسهال کهن در ساعت باز گیرد

وآن پنیر مایه خرگوش است از دانگی یا دو دانگ تا نیم درم بتدریج باید داد
یا قولنج نکند نخست دانگی باید داد اگر کفایت نشود دیگر روز نیم درم
واگر چنان باشد که روز نخست دانگی بدهند وکفایت نشود سیم آن روز
دانگی دیگر بدهند واگر کفایت نشود دانگی دیگر بدهند صواب باشد

باب پنجم از جزو نخستین از گفتار چهارم
اندر اسهال که ماده آن همه تن آید اسهال که سبب آن ماده تنها بود باشد که اندر

رگهای همه تن گرد آمده باشد واندامها آن را قبول نکنند وقوت دافعه
هر اندامی آن را برگها باز دهد وآن رگها بجگر باز آید واز جگر بشاخهای ما
ساریقا برود وفرود آید وگاه باشد که اندر اندامها که حوالی معده است
اخلاط بسیار باشد وآن اخلاط از آن اندامها بمعده آید وطعام را که
اندر معده باشد تباه کند وگاه باشد که اگر جز تسکین حرارت وتدبیرهای
تری آرنده باید کرد وبقرص کافور وقرص طباشیر آن اخلاط طعام را تباه
نکند اندر بعضی اخلاط قوتی باشد که معده از آن کاره بود یا مزاج آن بمزاج
معده ناسازنده بود معده آن را از خویشتن دفع شود یا اندر بعضی اخلاط
قوتی اسهال کننده یا لغزاننده بود وهرچه را اندر معده باشد دفع کند
وبلغزاند چنانکه سودای بسیار از سپرز بمعده آید ومعده را بگزد وهرچیزی
را که در معده باشد دفع کند وسبب اسهال سودایی گردد وهر اسهالی که
ماده آن از عضوی یا از رگها همه تن بمعده ودوده آید از نوبتی بود
معلوم واز ابتاری الاسهال الکاین بالادوار گویند واین اسهالی

دراز آهنگ باشد وسبب درازی این علت آنست که طعام وشراب اندر معده
وجگر هضم تمام نیابد وبدین استفراغها تن از آن مادتها پاک نشود و
خداوند علت تدبیر هضم وتدبیر استفراغ آن مادتها نکند وهربار که
اسهال باز ایستد پندارد که حال تن درستی باز آمده است وهرباری که نوبت
اسهال باز آید پندارد که اسهال نو ست واز طعامی وشرابی فزونی تولد
کرده است علامتها علامتهای این علت آنست که پیوسته ناف می پیچد و
هربار که شکم فرود آید ماده بسیار آید وهر نوبتی دو روز یا سه روز
اسهال کند وباز ایستد وحال بیمار حال تندرستان شود وباشد که یک
هفته یا بیشتر بر حال تندرستی بود وبیشترین بیست بود پس نوبت اسهال
باز آید علاج طریق علاج این علت آنست که نخست حال معده وجگر و
قوتهای هردو بصلاح باز آرند واگر سوء المزاج باشد زایل کنند وغذاهای
نیک کنند وبدهند وترتیب نیک فرمایند واستفراغی کنند بواجب خاصه
بنزدیکی نوبت اسهال وایارج فیقرا ومطبوخ هلیله ومطبوخ افتیمون
وشراب افسنتین وگوارش سفرجلی واطریفل بزرگ اندرین باب سودمند
باشد وچون تن پاک کرده باشند هر بامداد بناشتا ریاضت فرمایند و
مالش وگرمابه چنانکه اندر باب سیوم که کتاب نگاهداشتن تندرستی یاد
کرده آمده است والله اعلم بالصواب جزو دوم
از گفتار چهارم اندر اسهال معدی یعنی که سبب آن از معده باشد
باب نخستین اندر اسهال معدی که سبب آن

ضعیفی قوت هاضمه باشد واگر اماس سرد بود برگ کرنب بآب بجوشانند
وبا پیه گاو بکوبند وگرم کنند در رد بنشانند واماس تحلیل کنند وپیوسته
اندر آب گرم می نشینند واگر اماس صلب بود بگیرند مرداسنگ پرورده
وسفیده ارزیز وموم زرد وپیه بط وپیه مرغ خانگی از هر یکی چهار درم
زعفران یکدرم ونیم زرده خایه مرغ نیمبرشت دو عدد روغن گنجد چندانک
کفایت بود همه را بسایند وهم نرم کنند وروغنها که اندرین علت سود دارد
خاصه اگر حرارت غالب نباشد روغن چیزی است وروغن سوسن وروغن
مغز حب الخام زردآلو وروغن مغز سفال شفتالو خاصه که معل اندر وی حل
کرده باشند ومقل با گوهان استر سرهشته دود کردن سود دارد واگر طبع
خشک باشد بخیارشنبر وبنفشه نرم باید کرد وحب مقل صفت حب
مقل بگیرند هلیله کابلی وهلیله سیاه وبلیله وآمله از هر یکی ده درم پاک
مقل چندوزن همه سقل را بآب گندنا جوشانیده حل کنند ودارو ها بدان بسرشند
وحب کنند شربت دو درم واگر اماس درد کند آب طبخ بابونه واکلیل الملک
می بکار دارند واگر اندرین حب پنج درم سیطرج زیادت کنند منفعت
محسوس وحث الحدید ازوی یافته شود صفت معجونی که خداوند
سقاق وبواسیر را طبع نرم دارد بگیرند مقل ده مثقال انجیر زرد با مویز
منقا از هریک ده درم دو بار چند وزن مقل وکثیرا همه را بکوبند و
بسرشند شربت شبانگاه پیش از طعام پنج درم گوارش مقل خداوند
سقاق وبواسیر وخداوند درد معده را سود دارد بگیرند هلیله کابلی وبلیله

واملج و انیسون و مصطکی از هر یکی ده درم نانخواه پنج درم ثمر را بکوبند و بیزند و بروغن مغز سعال شعثا لوجرب کنند و بیست درم را اندر آب کنند تا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت سه مثقال بر آب گرم **صفت** حب مقل نسخه دیگر طبع را نرم دارد بگیرند هلیله کابلی ده درم سکبینج سه درم تخم سپندان سپید دو درم مقل ازرق پانزده درم مقل را اندر آب کنند تا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم و اگر سقاق کهن باشد آنرا بنا بین خارین تلخون بسیار بود بسیار باسلیقون علاج کردن **صفت** مرهم باسلیقون اندر قرابادین یاد کرده آید انشاء الله تعالی و خداوند این علت تلیین کند نابزرده خایه مرغ و روغن گاو و گوشان استر و طعامهای آشامیدنی باید خورد و مغز بادام و فندق و مغز گوز هندو و موین و انجیر سود دارد و شراب مویزی کهن و شراب دوشابی که اندر هرد و داری بسیار کرده باشند موافق بود والله اعلم و احکم سود دارد و شراب مویزی کهن و شراب دوشابی که اندر هرد و داری بسیار کرده باشند سبب خارش مقعده یا کرم خرد بود یا مقعد سر ناسور انجا از کرم خرد بود علامت وی آنست که گاه گاه با دل بیرون آید و اگر مقعد ناسور بود علامت وی آنست که خارش ناسور بود و بر هیچ وقت کرم نه بینند اگر از کرم خرد بود علاج آن اندر جایگاهش یاد کرده آید و اگر مقعد سر بواسیر بود نخست رگ باسلیق بباید زد و بر میان دو سرین حجامت کردن و بر مطبوخ افتیمون استفراغ سودا کردن و از طعامهای سوداوی

بپرهیز کردن و موضع خارش را بروغن مغز سفال نرد آلوی تلخ که نفل اندر وی حل کرده باشند چرب میکردن و شب یمانی بریان کرده و قطران از هر یکی راست راست بهم بسرشند و مقدار یکدرم بجز قرنفل بر دارند و حمول سازند **صفت** دارویی دیگر بگیرند بورک سوخته و فقه دو درم شونیز چهار درم کوز سوخته با پوست دو عدد ثمر را با انگبین بقوام آورده بسرشند و شیاف کنند و بنهند **صفت** دارویی دیگر بگیرند روفای خشک و بکوبند و با پیه بط بسرشند و بر دارند **صفت** دارویی دیگر بگیرند شب یمانی بریان کرده چهار دانگ قطران دو دانگ هر دو را بسرکه حل کنند و طلی میکنند و خرقه کتان بدان تر کنند و بر مقعد مینهند و اگر بود نر یا صبر با زهره گاو یا آب سداب با روغن بید انجیر بکار دارند سود دارد اسباب ضعیفی قوت هاضمه چهار نوعست یکی آنکه رطوبتی لزج بر سطح معده آلوده شود و آن رطوبت میان معده و طعام حجاب و حرارت معده را از طعام باز دارد و قوت هاضمه بدان سبب ضعیف شود دوم آنکه معده گرم باشد و اندر وی صفرا تولد کند و اسهال صفراوی آرد سیوم آنکه صفرا و بلغم آمیخته باشد چهارم آنکه اندر معده بادها تولد کند و طعام بدان سبب تباه و ناگواریده بماند و اسهال تولد کند **علامت** آن را که سبب اسهال رطوبت لزج باشد علامتهای رطوبت ظاهر شود و طعام بر معده گرانی کند و منش گشتن آرد و ثفل ناگواریده بیرون آید و سپید باشد و تشنگی کمتر بود و ممکن گردد که رطوبت لزج آب

خواهد و بدان سبب تشنگی پدید آید همچنانکه کسانی را که ماهی بسیار خورده باشد از خوردن آن تشنگی پدید آید و اسهال با قراقر بود و آروغ ترش بر آید و بقراط آروغ ترش را اندرین نوع اسهال و سوء المزاج ستوده داشتست از بهر آنکه آروغ ترش بسان آن باشد که حرارت یکبارگی از کار باز مانده نیست و طعام اندر معده درنگ میکند چندانکه ترش گردد و درنگ کردن غذا اندرین علت ستوده باشد و دیگر از بهر آنکه ترشی رطوبت لزج را بقطع کند و معده را دباغت دهد و درست کند با هاضمه و ماسکه هر دو قوی کردند و آنرا که قوت هاضمه تنها ضعیف باشد اسهال بوقت خویش بود لکن ثفل ناگواریده و متغیر باشد و بیرون آید و آنرا که معده گرم باشد و صفرا تولد کند تشنگی و تلخی دهان و حرارت و ثفل زرد بران گواهی دهد و آنرا که صفرا و بلغم آمیخته بود ثفل آمیخته بیرون آید و آنرا که اندر معده بادها تولد کند اسهال با قراقر بود و علامتها باد ظاهر بود و علاج این چهار فصل است **فصل نخستین اندر آنکه سبب ضعیفی قوت هاضمه رطوبت لزج باشد** آنرا که علامتهای بلغم ظاهر شود قی باید فرمود و طعام ماهی شور و ترب و چکندر و خردل دادن و سبب اندران پختن و با انگبین آمیختن و نمک اندر افکندن و دادن تا قی کند و از پس آنکه قی کرده باشد و فم معده از آن ماده سبکتر شده قعر معده را بحب صبر و بر ایارج فیقرا پاک باید کرد پس معده را قوت دادن بگوارش جوزی و معجون خبث الحدید و مروسا

وسحرینا و مانند آن **صفت** گوارش خوزی نسخه محمد زکریا بگیرند دانه مورد که از سرکه بیرون کرده باشد و کوفته و بیخته معجون سه هرسی درم حب الآس شصت درم خرنوب شطی و کلنار و کرویا از هر یکی ده درم کندر و نانخواه و سعد و مصطکی و سنبل از هر یکی پنج درم ثمر را بسرشند بشکر گداخته و بقوام آورده با انگبین پالوده و کفک برداشته شربت از سه درم یا چهار درم **صفت** دیگر وصف عیسی بن صهار بخت بگیرند قسط و فرفر و سنبل و حب البلسان و سلیخه از هر یکی ده درم زنجبیل ده استار کوز بوا پنجاه عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک و سطرج از هر یکی چهار درم ریوند چینی و زراوند طویل و اسنه از هر یکی دو درم سه درم برنگ کابلی مقشر هشت درم بار مشک چهار درم قصب الذریره و بلبل و دار بلبل از هر یکی پنج درم هلیله کابلی ده استار بلیله ده عدد حب الآس چند وزن ثمر داروها و اندر نسخه دیگر همی آید زنجبیل ده درم سعد ده استار ثمر را بکوبند و بشکر گداخته و بقوام آورده بسرشند **صفت** معجونی مختصر و نافع بگیرند نانخواه کندر کلنار از هر یکی راست راست ثمر را نرم بکوبند بشکر گداخته و بقوام آورده و مویز سیاه را با دانه بکوبند و داروها بدان بسرشتن شربت چند گوزی بامداد و شبانگاه **صفت** معجونی دیگر بگیرند کلنار و کرویا و خرنوب شطی از هر یکی پنج درم نانخواه و کندر از هر یکی سه درم و حب الهال و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی یکدرم معجون معجون دیگر

سپس را بکوبند و بمویز با دانه کوفته بسرشند صفت سفوف حب الرمان
بگیرند انار دانگ ترش بریان کرده و کوفته چون سرمه صد درم که با
بسرکه تر کرده و بریان کرده از هر یکی بیست درم خرنوب نبطی و سماق
و گلنار از هر یکی ده درم همه را بکوبند و بیامیزند شربت از دو درم تا
سه درم و صفت معجون الخبث که بیخخوش گویند و صفت امرود سیاه
و سجزنیا اندر قرابادین یاد کرده شود ان شاء الله عز و جل صفت
گوارش کندر بگیرند فلفل دار فلفل قرنفل جوزبوا و از هر یکی پنج درم زنجبیل
خاولنجان از هر یکی ده درم کندر شصت درم همه را با انگبین مصفی
بسرشند شربت سه درم صفت سفوف خشخاش بگیرند تخم خشخاش
و کندر از هر یکی راست راست هر دو را بکوبند نرم شربت از دو درم
تا سه درم با آب سرد بدهند اسهال کهن را و اسهال نو را سود دارد
صفت معلما بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله همه بروغن
زیت بریان کرده از هر یکی پنج درم زیره کرمانی بسرکه تر کرده و بریان
کرده تخم گندنا بریان کرده از هر یکی هفت درم تخم کرفس بسرکه تر
کرده بریان کرده و انیسون بسرکه تر کرده و بریان کرده از هر یکی چهار
درم مصطکی و سنبل و قاقله و قرنفل و عود هندی از هر یکی دو دانگ
سعد سه درم همه را بکوبند مگر حب الرشاد را و بیامیزند شربت
سه درم بامداد سه درم شبانگاه صفت سفوف عود بگیرند
عود خام زیره سرکه تر کرده و بریان کرده و قاقله و دانه سونیز که از سرکه

بیرون کرده باشد بریان کرده از هر یکی راست راست شربت سه درم
صفت حبی که اسهال بلغمی را باز دارد بگیرند مر فرفیون جندبید
ستر از هر یکی راست راست جمع کنند بمعجون فلفل شربت هفت حبی با آب
سرد کودک را یک حب یا دو حب و کودک ده ساله را چهار حب که پنج حب
و بعضی طبیبان بجای فرفیون تخم کرفس کنند صفت حبی دیگر بگیرند افیون
سنبل و سعد کندر مر زعفران از هر یکی راست راست جمع کنند چند نخود
شربت دو حب صفت معجون سودمند بگیرند افیون جندبیدستر میعه
تر بر راسن مر زعفران لسان الحمل اساره کنند ناخواه از هر یکی راستا
راست همه را با انگبین مصفی بسرشند شربت چند یک فندق صفت ضمادی
نافع بگیرند افسنتین رومی یک وقیه اندر شراب قابض تر کنند یک شبانروز
روز آب مورد تر با آن شراب بیامیزند و لادن و رامک در وی حل کنند و قنطر
بران تر کنند و بر معده می نهند و انجا که مورد تر نباشد برگ مورد خشک
سوده اندر شراب تر کنند و بمالند و ببالایند و طعام کبوتر بچه بریان و کنجشک
و مانند آن با دارچینی و فلفل و زیره فصل دوم اندر علاج
اگر سبب ضعیفی قوت هاضمه که بهی معده و تولد صفرا بود هر بامداد درم
مورد ساده یا رب انار ترش آمیخته باید داد اگر رب غوره یا رب آبی
آمیخته که رب ریواج یا رب سیب آمیخته و این ربها با یکمثقال طباشیر باید
داد اگر با یک قرص طباشیر و بر شربت دو درم اسبغول بریان کرده و یکدرم
گل ارمنی کوفته و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و بر وغن گل چرب کرده

با آب سرد که با یکی از این ربها و اگر تب آید با دوغ گاو و با آلوده و سنگتاب که
آهن تاب کرده با طباشیر و تخم گل و تخم حماض مند هند از هر یکی یکدرم و شیر
را با آب باران که با آب سماق بیامیزند و بپزند تا آب برود و شیر بماند اندر ابا
بیاشامند و طعام با بچه سماق بخته فرمایند و بپزند تا آب برود بلمروه
انار دانک بر مغز بادام بریان کرده و گشنه دستی بخته و بسرکه خوشبوی کرده و
لسان الحمل هم برین گونه ساخته اسهال صفرایی باز دارد و باقلی مسلول با پوست
بسرکه بخته سود دارد و خایه مرغ نیم برشت با سماق و غوره خشک پاک کرده با انک
مازو و گلنار و حب الاس و انار پوست الحاضر بود باد تها را که بمعده و روده
آید باز دارد و خایه مرغ جوشانیده اندر اسهال کبدی و معدی زیان دارد و
اندر اسهال معوی سود دارد صفت اقراص طباشیر بگیرند طباشیر و سماق از هر یکی پنج
بزرالحماض بریان کرده ده درم بزر بقله بریان کرده و گلنار از هر یکی سه
درم صمغ عربی بریان کرده هشت درم شربت از یکمثقال تا دو درم صفت
گوارش طباشیر تشنگی و حرارت بنشاند و معده را قوت دهد بگیرند طباشیر
و گل سرخ و بزر حماض و صمغ عربی بریان کرده از هر یکی ده درم گلنار سماق
عصاره لحیة التیس از هر یکی هفت درم زعفران افیون از هر یکی دو مثقال
همه را بجلاب بسرشند شربت سه درم و اگر ده درم حب الآس اندر وی گوارش
زیادت کنند و برگ آبی بسرشند قوی تر بود صفت گوارش سماق بگیرند
سماق پاک کرده سی درم سویق النبق و سویق الشعیر و سویق التفاح و کعک
بغدادی و خرنوب شامی از هر یکی ده درم شکر طبرزد چند وزن همه داروها

همه را برب سیب بسرشند شربت پنج درم صفت داروی دیگر قابض
بگیرند سماق پاک کرده دو درم بار و یکدرم نار پوست نیم درم همه را بکو
بند و برب مورد بسرشند که رب آبی این یک شربت بود صفت
شرابی که اسهال صفرا باز دارد بگیرند تخم بست جو و سبت و تخم خشخاش چند
چند انگه بر کف دست کند پوست خشخاش بیجنداو همه را بزنند و بپالایند
و اگر سویق حب الرمان که بسماق خوش کند صواب بود و اگر حرارت سخت عظیم
نباشد با یکدرم پنیر کهن بریان کرده دهند صفت داروی دیگر بگیرند
پنیر مایه خرگوش دو دانگ افیون دو دانگ با رو نیم درم کند و نیم درم شربت
نیم مثقال و بباید دانست که چیزها که بخ کننده را چون افیون و بزرالبنج اندرین
باب منفعت آنست که ماده را غلیظ کند و خواب آرد و حس سوزانیدن صفرا
از روده ها باطل کند لکن از خطر خالی نیست و با هوا بدی هیچ کرمان نباید گشت
پس اگر ضرورت شود زعفران و جندبیدستر و مانند آن چیزی با وی بباید آمیخت
خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید من دیدم که افیون شیان کردند و بیمار
هلاک شد فصل سیوم اندر علاج صفرا که با بلغم آمیخته بود
بگیرند هلیله زرد یک جزو و حب الرشاد نیم جزو و حب الاس سماق عرق الطر
سک از هر یکی سه دانگ جزوی شربت دو درم صفت داروی دیگر
تخم لسان الحمل دو درم انیسون یکدرم نار پوست دو درم از هر یکی نیم این
یک شربت بود و اگر تب آید این شربت اندر آب باران دهند یا اندر بعضی
ربها صفت نمکی که اسهال صفرایی باز دارد بگیرند نمک اندرانی و بشکنند

وبریان کنند واندر بریان کردن چند بار سرکه بر وی همی باشند پس بکوبند
وانار دانک بریان کرده وسماق پاک کرده از هر یک سه یکی وزن نمک کشنیز
خشک بریان کرده وامبارباریس پاک کرده چهار یک وزن نمک همه را بکوبند
وبیامیزند وبکار دارند خداوند اسهال را صواب آنست که بر یک طعام صبر کنند
واندر شبانروز یکبار خورد واندک خورد واز پس طعام چیزی قابض خورد
چون ابی وانار ترش ومانند آن واز آب صبر کنند خاصه اگر صفرا با بلغم آمیخته باشد
وخداوند اسهال بلغمی را یکبارگی از آب باز باید داشت واسهال صفرایی سلیمتر
از دیگر انواع باشد وزودتر علاج پذیرد وبیشتری بحران بیماریهای حاده
وتبهای غب ومحرقه بود **فصل چهارم اندر علاج بادها**
که اندر معده باشد اسباب وعلامات وعلاج آن تولد بادها اندر گفتار دوم
اندر علاجهای معده یاد کرده آمده است آن باب مطالعه باید کرد ه ه ه

باب دوم از جزو دوم اندر اسهال
معدی که سبب آن ضعیفی قوت ماسکه بود اسباب ضعیفی قوت ماسکه پنج
نوعست یکی رطوبتی لزج بر سطح معده آلوده شود وطعامها فرو لغزاند دوم
آنک بر سطح معده بثرها برآید ومعده بدان سبب طعام را بر نتابد وبدان
التفات نکند واز مماست آن بگریزد وقوت ماسکه بدان سبب از کار خویش
باز ماند سیوم آنکه قوت ماسکه بسبب نوعی از انواع سوء المزاج ساده یا ماده
ضعیف گردد چهارم آنکه قوت داروی مسهل در سطح معده مانده باشد و
قوت ماسکه بدان سبب ضعیف گردد پنجم آنکه از پس طعام حرکتهای عنیف اتفاق

افتد وطعام بدان سبب از معده فرود آید ناگواریده **علامتها** اما علامت
رطوبت که بر سطح معده آلوده شود اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و
علامت بثرها که بر سطح معده برآید آنست که بر سطح زفان نیز هم از آن نوع
بثرها برآید واز معده بخارها برخیزد وبوی دهان خوش گردد ومعده
از پس طعام بسوزد ودردمند شود دردی خلنده وگزنده خاصه اگر چیزی ترش
یا شور خورده شود وثفل ناگواریده وباصدیده بود وتشنگی غالب بود
وباشد که اسهال با تب بود وانواع دیگر را اسباب آن بر آن گواهی دهد
ومر اسهال که پیچ وپیچش بود واندر جگر وحوالی آن آفتی نباشد وعلامتهای
آن که ماده از دماغ یا از زهره یا از سپرز بمعده می‌آید هیچ ظاهر نباشد
بباید دانست که اسهال معدی ومعده لغزاننده است وعلاج این باب پنج
فصل است **فصل نخستین اندر علاج معده**
که رطوبت لزج بر سطح او آلوده شود وقوت ماسکه ضعیف کند
علاج این قی است واستفراغ چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
پس معده بگوارش خوزی واقراص کلنار ومانند آن قوت دادن وگوارش
خوزی ومعجونها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و
تا معده را بقی واستفراغ با ایارج ومانند آن پاک نکنند این گوارشها وقرصها
نباید داد **صفت** گوارش خوزی بگیرند خوزی ستی وبلوط وشاه‌بلوط
از هر یکی یک جزو حب العنب یک وابن [illegible] که از
سرکه پرورده کرده باشد وحب الآس دو جزو سویق النبق یک جزو همه را

بکوبند چون سرمه وبشراب مورد بسرشند شربت از سه درم تا چهار درم
صفت اقراص کلنار بگیرند کلنار تخم گل تخم حماض از هر یکی سه درم سماق
ومازو وعصاره لحیة التیس واقاقیا وکندر از هر یکی درمی ونیم زعفران نیم
درم همه را بکوبند وبآب مورد بسرشند وقرص کنند شربت یک درم با
شراب مورد **صفت** قرصی دیگر بگیرند قرص طراثیث کلنار تخم گل سماق
از هر یکی پنج درم بلوط بریان کرده وزیره بسرکه تر کرده بریان کرده از
هر یکی چهار درم خرنوب سطی ده درم تلخ موی بریان کرده پنج استار همه را
بکوبند چون سرمه شربت دو درم با رب ابی وطعام کبک ودراج بریان کرده
با سماق وانار دانک پخته **فصل دوم اندر علاج**
بثرها که بر سطح معده برآید وقوت ماسکه را ضعیف کند اگر مانعی نباشد
نخست رگ باسلیق فرمایند زد یا بر ساق حجامت کردن واگر قوت قوی باشد
مسهل بلیله زرد وخرما هندی واستفراغ کردن پس از فصد وحجامت تا ماده
علت کشیده شود وکشکاب که از پست جو وحب الآس وتخم خشخاش بریان دادن
وانجح علاج این علت مخصوص آنست که هر روز یک درم صمغ عربی ودو
درم اسبغول ودو درم روغن با آب سرد بیاشامند واگر اسبغول وتخم
لسان الحمل وتخم شاهسفرم در آب بجوشانند وروغن گل برچکانند وبدهند
صواب باشد **صفت** ضمادی خنک بگیرند آبی بسرکه پخته وحب الآس وبرگ
سیب وگل سرخ وکلنار ومازو وصندل ورامک وقرط وسماق وعصاره انار ترش
از هر یکی پنج درم کافور نیم درم همه را با آب مورد تر بسرشند واگر بگداخته

زعفران ودو درم عود زیادت کنند روا باشد وطعام حشوی از کشک
جو بریان کرده ومغز بادام چکانیده وطفیشل از عدس مقشر وآب غوره و
آب سماق وآب انار ترش ودوغ ترش پالوده وآهن تاب کرده مقدار
ده استار یا پانزده درم کعک سوده بمجون سرمه ونان خشک اندر شوربا
بریان کرده سوده دارد وکریخ بریان کرده برکرده بر بخته سوده دارد واگر
از بریان از پس دق وسل بدید آید اندر علاج نیست **فصل سیوم**
اندر علاج آنکه قوت داروی مسهل بر سطح معده بماند وقوت ماسکه را
ضعیف کند واسهال درپیوندد اسبغول بریان کرده بروغن گل چنانکه
اندر فصل گذشته یاد کرده آمده است می باید داد وسفوف الطین دادن
واگر خداوند علت مرطوب باشد سه درم حب الرشاد بریان کرده وبی
روغن چرب کرده ناکوفته بدهند واگر بروغن گل چرب کنند وبا آب سرد
دهند معتدل باشد واگر بدوغ اندر بجوشانند وبدهند صواب بود واگر
سحج افتد علاج آن اندر علاج سحج یاد کرده آمد وحقنه کردن بروغن گاو
گداخته وپیه مرغ اندر وی حل کرده سود دارد **فصل چهارم**
اندر علاج سوء المزاج که قوت ماسکه ضعیف کند اسباب وعلامات وعلاج
همه انواع سوء المزاج اندر گفتار دوم یاد کرده آمده است هرچه مقصود باشد
از بابهای آن کتاب باید جست والله اعلم بالصواب **فصل پنجم**
اندر علاج اسهال که از حرکتهای عنیف باشد اگر اندر معده تباه شود
از طعام وناگواریده اندر امعا بماند آنرا با ایارج فیقرا پاک باید کرد وعلاج دیگر

خوابست و ساکن بودن و از پس طعام حرکت ناکردن و اگر مسافر است
طعام آن ساعت باید خورد که بمنزل فرود آید چنانکه اندر کتاب سیوم اندر
تدبیر مسافران است طعام آن ساعت یاد کرده آمدست

باب سیوم از جزو دوم از گفتار چهاردهم اندر اسهال معدی که از بسیار خوردن و بی ترتیب خوردن و از طعامهای چرب خوردن افتد

آنرا که اسهال از بسیاری خوردن افتد
علاج او همچون علاج خداوند تخمه کنند و گرسنگی فرمایند یکشبانروز و
اندک فرمایند خورد و طعامها سبک و زود گوار فرمایند و معده را قوت دهند
بداروها که موافق مزاج باشد اگر مزاج گرم بود گلشکر با قرص طباشیر سرشته
دهند و سفوف حب الرمان و انجبارین و مانند و هرچه اندر باب نخستین ازین
جزو یاد کرده آمدست بکار دارند و طعام سماق و انار دانک و مانند آن باشد
و اگر مزاج سرد بود گلنکبین با مصطکی و عود خام فرمایند و کوارش زیره و کوارش
عود و ترنج پرورده و مصطکی و علک ساج خاییدن سود دارد و طعام
کباب و کبوتر بچه و گنجشک بریان و آنرا که اسهال از طعامهای بد افتد علاج
وی آنست که از آن طعام و از آن نوع هیچ نخورد و آن عادت بگرداند و
آنرا که اسهال از طعامهای چرب افتد روزی دیگر گرسنه باید بود و اندکی کل
شوربا بمزیدن و طعامها کم خوردن و آنرا که اسهال از بی ترتیب خوردن بود
از عادت بباید گردانید و معده را قوت دادن و ضمادهای قوت دهنده است
که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمدست بکار داشتن والله اعلم بالصواب

باب چهارم اندر اسهال معدی که سبب آن بسیار آمدن ماده سودا بود که از سپرز بمعده آید

اگر قوت قوی
باشد و ماده سودا بسیار بود رگ اسلیم باید زد و بمطبوخ افتیمون استفراغ
کردن و فم معده را قوت دادن بسفوف حب الرمان **صفت** آن بگیرند
حب الرمان ده درم بهمن سرخ بریان کرده دو درم زرشک بریان کرده و
گلنار و تخم سداب و تخم شاهسفرم بریان کرده و کرویا بریان کرده از هر یکی
یک درم شربت سه درم و ده استار انار دانک و نیمی مویز سیاه بکوبند
و اندر سرکه و آب بمالند و بپالایند و اندکی نمک و سعتر در افکنند و انرا نان
خورش کنند **صفت** سفوفی بگیرند کندر سعد جوز السرو مسک از هر
یکی نیم درم کعک بغدادی یک درم این جمله یک شربت بود با شراب کهن دهند
و اگر حاجت آید مجمر بر سپرز نهند تا ماده سودا را از معده باز دارد

جزو سیوم از گفتار چهاردهم اندر اسهال معوی یعنی اسهال که از روده آید

بباید دانست که انواع اسهال معدی
که یاد کرده آمد همان انواع بعینها معوی نیز باشد و اسباب همان اسباب
باشد بعینها مگر یک نوع که مخصوص است بمعده و آن اسهالی است که سبب آن
ضعیفی قوت هاضمه بود این یک نوع معوی نباشد و اسهال معوی بعضی
خونی بود و بعضی نه و بعضی پیچ آرد و بعضی نه

باب نخستین اندر اسهال معوی که آن زلق الامعا گویند و این باب سه فصل است

فصل نخستین اندر زلق الامعا که سبب آن

رطوبتی لزج باشد که ثفل را بلغزاند و قوت ماسکه را ضعیف کند

این بیماریست که معده را و روده ها را بسیار افتد و قوت ماسکه هر دو ضعیف
گردد و انچه اندر اسهال معدی یاد کرده آمدست علاج آنست ابتدا روده ها را
بایارج فیقرا و حب صبر پاک باید کرد پس شراب افسنتین و سکنجبین عنصلی و
میبه و چند یقون نگاه داشتن و کوارش خوزی با آب عو سبح و کوارش
سماق با آب حبوب برطا رویی سود مند بگیرند سک و ورد انک و سعد و مصطکی
و تخم کرفس و زیره کرمانی بسرکه تر کرده و بریان کرده و میویزدانه و گلنار از
هر یکی پنج درم انار دانک ترش بریان کرده ده درم همه را بکوبند و بیزند
شربت سه درم **صفت** ضمادی نافع بگیرند مر کندر و مصطکی و اقاقیا
و شب یمانی و لادن و صبر و افیون و بر السیح از هر یکی چهار درم آرد جو
و سماق و گل سرخ و گلنار و سک و عصاره لحیة التیس و مازو و حصص و
ماميثا از هر یکی بیست درم همه را بکوبند و بسرکه و آب مورد تر بسرشند
و بر شکم طلی کنند و بگذارند تا خشک شود و فرو ریزد این ضماد اگر تب آید
و اگر نه آید سودمند باشد و از پس این ضماد ضماد افسنتین بکار دارند
صفت آن بگیرند افسنتین رومی یک وقیه و اندر شراب قابض تر
کنند یک شبانروز دیگر روز شراب از وی بپالایند و آب برگ مورد تر با آن
شراب بیامیزند و لختی سک سوده و لادن و رامک اندرین شراب حل کنند و
خرقه بدان تر کنند و عود مطرا کرده باشد زیر آن خرقه دود کنند و آن
بر شکم پوشند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند سک و زعفران از هر یکی

یک درم اشنه دو درم مصطکی هفت درم سعد پنج درم قصب الذریره
دو درم زرانک شش درم تخم کرفس پنج درم مویزدانه بیرون کرده
ده درم ماروده ده درم همه را بکوبند و بیزند و بسرشند و بر شکم نهند
و اگر ازین ضمادها بامداد و شبانگاه دو درم یا سه بخورد سود دارد
و طعام گنجشک بریان و کبک و تذرو و مطجنه کرده و بیان او برسه و کرویا
و دارچینی و کشنیز خشک و سماق و انار دانک و کرفس و پودنه و سداب
افکنده و پست عنزا و پست س و پست انار دانک سود دارد و شراب میوها که از
امرود و سیب و زعرور و حب الاس و غیرا و سماق و انار دانک بپزند
سود دارد

فصل دوم اندر زلق الامعا که از بثرها و دمیدگی روده ها بود

بباید دانست که سبب این بثرها و دمیدگی
گرمی مزاج و گشتن خلط صفرا بود بر روده ها همچنانک اگر آب سخت گرم
یا روغن گرم بعضوی بریزند آن عضو را برماند و آبلها برآرد و ریش
کند خلط صفرا که بر روده بگذرد روده ها را همچنان برماند از بهر آنک هم
گرم باشد و هم تیز و هرگاه که مزاج را باعتدال باز آرند و صفرا از
تن بیرون کنند زود بصلاح باز آید از بهر آنکه اسهال صفرای سلیم تر
از دیگر انواعهای اسهال بود و زودتر علاج پذیرد و اگر مزاج هم بدان
گرمی بماند و آن ماده باز نه ایستد سحج و قروح الامعا پدید آید و امید
بهتری نباشد **علاج** ابتدا اندر علاج بثرهای معده و اندر علاج ضعیف
قوت هاضمه معده که سبب آن تولد صفرا بود یاد کرده آمدست همه علاج

این علت است وهم بامداد مقدار نیم رطل بغدادی دوغ ترش بالوده باکل
سرخ وطباشیر وبزر الحماض از هر یکی یک درم کوفته وبیخته ی باین دادو دوغ
سنکتاب یا آهن تاب کرده باید وشیر بز با آب سماق آمیخته از هر یکی نیم
رطل بغدادی بکیرند وسنکتاب میکنند تا بر نیمه باز آید وسه وقیه آب انار
ترش شیرین باوی بیامیزند وچند روز بناشتا این شربت میدهند ووقت
خواب دو وقیه آب غوره ویکی وقیه آب انار ترش یا اندک شکر همی دهند
واکر آب غوره ضماد کنند هم روا باشد واکر طباشیر وبزر الحماض وکل سرخ با
وی بیامیزند همچنانکه با دوغ صواب باشد واکر این ترشیها بر تابی بامداد
سفوف طباشیر دهند بایک وقیه ربا چی **صفت** آن بکیرند بزر الحماض
بریان کرده واسبغول بریان کرده وصمغ عربی بریان کرده وکل ارمنی و
طباشیر از هر یکی راست راست همه را بکوبند مکر اسبغول وکشکاب که
از کشک جو بریان کرده وکاورس پوست برکنده بزنند با روغن وبی روغن
کل سود دارد وطعام جوزه وباجه بر آب سماق یا با آب انار دانک پخته
فرمایند وبجای آب شراب انار ساده یا آب آمیخته بی هند وضمادی سازند
از سبزیی که بر سر آب ایستاده باشد که تازی طحلب کویند واکر کروی
ترو آرد جو وکل نار وکل سرخ وماورد وصندل ورامک وانار پوست
ولبلاب سیب ترش وآب سرد تر بسرشتند وبر شکم نهند وموم روغن
که از روغن وموم سپید سازند وآن را با آب برک لسان الحمل وآب
برک خرفه وآب انار ترش وآب غوره بیامیزند وبر شکم می مالند واکر ماده

سخت بسیار بود وقی توانند کرد سخت صواب باشد خاصه بناشتا بر آب
کرم واکر بناشتا قی نتوانند کرد نخست کشکاب خورد بسیار پس آب کرم
وسکنکبین خورد تا قی تواند کرد واز پس قی هر بامداد نیم رطل دوغ
بر سفوف الطین میدهند سفوف الطین بکیرند کل ارمنی وکل
مختوم وطباشیر وکهربا وکل سرخ از هر یکی راست راست شربت سه درم

فصل سیوم اندر زلق الامعا که سبب آن باقی

قوت داروی مسهل بود که در سطح روده ها مانده بود یا نوعی از انواع
سوء المزاج بود **علاج** علاج انواع سوء المزاج وعلاج باقی قوت داروی
مسهل که بر سطح روده ها مانده است همان علاج اسهال معدی یا یکرده اند

باب دوم از جزو سیوم از کفتار

چهارم اندر سحج بباید دانست که آفریدکار تبارک وتعالی رطوبتی لزج
آفریده است اندرون روده ها وبر سطح روده اندوده یا درستی
ثقل وبری اخلاط را که بروی میکذرد از وی باز میدارد وآنرا
نزود دفع کند واین رطوبت چیزی است چون آهار که از نشاسته
برند واز اطبیبان صمغ وح الامعا کویند وعسای مخاطی نیز کویند و
هرکاه که اخلاط تیز بر روده بسیار کذرد آن رطوبت را می تراشد ومی برد
تا بسیار بدیدی سطح روده را از آن رطوبت برهنه کند وچون سطح
روده برهنه شد تیزی اخلاط روده را بکرد دس دد وسحج وریش
روده تولد کند اما اکر خلط صفرای بود اندر مدت دو هفته سحج کند

واکر خلط سودای بود اندر مدت چهل روز یا بیشتر سحج کند واکر سحج کهن
کردد ریمس روده وپارهای پوست بیرون آید وانرا بتازی خراط
کویند وقسار نیز کویند وحراده نیز کویند وسبب اسهال خون وریم وزرد
آب یا آماسی بود یا قرحه ودبیله که اندر بعضی احشا بود که بالاتر از روده
است یا اندر روده بود وپخته شود وبکشاید یا رکی از رکهای روده بشکافد
یا دهنهای رکهای روده کشاده شود یا داروی مسهل چون شحم حنظل
یا غاریقون روده را بزند واسهال خون تولد کند واسهال زرد آب معوی
کمتر افتد از بهر آنکه زرد آب یا از کدارش بی بود یا از آماس ودبیله بر آید
که بجکر بود بخت لکن چون مدت آن دراز کردد مضرت با امعا باز دهد و
اسهال که با ریم آمیخته بود بیشتر از کشادن دبیله بود یا از پخته شدن آماسی
که اندر احشا افتاده باشد واز آنجا بر روده فرود آید واین سر معوی بنا شد
وسلیم تر باشد لکن اکر این را نیز مدت دراز کردد روده را ریش کند
اسهال چون باشد که یکبار پدید آید ناکاه وباشد که اندک اندک پدید
آید اما آنچه ناکاه یکبار پدید آید سبب آن کشتن وطرقیدن رکی باشد
واکر اندر روده ها المی نباشد از احشا همی آید خاصه اکر علامتی از علامتهای آماس
احشا با آن پدید آید وکاه باشد که از امعا بود هیچ المی نباشد وسبب آن
کشاده شدن دهنهای رکهای روده ها بود واین سلیم تر باشد وآنچه اندک اندک
پدید آید واسهال خون که از پس اسهال صفرای بود واز پس سحج افتد وروده
را رد کند سخت بد باشد خاصه اکر نخست خراطه آمده باشد که آفت بر قعر روده ها

پس جهت ضعف [illegible] علامتان باشد

فرود رسیده است واسهال که با فساره بود بیشتری از خروج معده بود
اکر اندر روده ها سحج نباشد واکر سحج باشد از طبقهای روده ها بود واکر از
روده های بر سوین باشد فساره باریک بود واکر از روده های فرو سوین
باشد فساره بزرکتر وغلیظ تر بود وسحج که اندر روده های باریک افتد
بر بود خاصه آنجا اندر روده های صایم افتد از هر چهار معنی یکی آنکه این روده
باریک تر از دیکر روده ها است واندروی رکهای بسیار است دوم آنکه
صفرا که از زهره بر روده ها آید نخست بدین روده آید وصرف باشد هیچ
رطوبتی دیکر باوی آمیخته تیزی آن ناشکسته سیوم آنکه آفتی که بدین
روده رسد مضرت آن بجکر باز دهد از بهر آنکه بجکر نزدیکست چهارم آنکه
مردارو غذا درین روده هیچ درنکی نکند وصایم از بهر این کویند و
چون وچون داروی در وی درنک نکند قوت دارو در وی اثر نکند
منفعت آن بر وبر نسد وسحج که اندر روده باریک افتد وبعضی با
درد باشد وبعضی نه آنچه با درد باشد اول حرکتی سختی پدید آید
وکاه باشد که خون اندر شکم ببندد وبیمار را اطراف سرد شود وشکم بر
آید وباد کیرد ونبض ساقط شود وغشی افتد وهرکاه که بیماری را تب صفرای
آید وبول او سپید بود وصداعی وآفتی ودماغی نباشد وهوش بر جا
بود بیم باشد که سحج کند واکر سحج ماده صفرای بود نخست اسهال صفرای
بوده باشد واکر سبب بلغم شور بود تی باشد نخست اسهال بلغمی بوده
باشد واندر روده ها باد وقراقر بود واکر سبب خلط سودا بوده باشد

واسهال سودای که سبل ابتدا افتد بعضی اسهال که نخست بدین آید سیاه و
سودایی بود هلاک کند از بهر آنکه نشان آن باشد که آماس سرطانی عفن شده است
و سر کرده است و ابخره آخر تبها افتد همچنین باشد اگر هنوز هیچ نکرده باشد خاصه
اگر بوی ترشی دهد و زمین را بر جوشاند و مگس گرد آن نگردد اگر چه هنوز
قوت بر جای بود یا اگر چه در تن درستی افتد هم بد باشد لکن اگر زمین بر
جوشد فضل سودا بود که دفع میشود و امید خیر باشد علاج باید دانست
که اصل علاج این علت و بیشتری علتها آنست که اعضای رئیسه را مراعات
کنند و اگر فضل یابند آن را از آن پاک کنند و اگر اندرین عضوها ضعیفی
بود قوت دهند و اگر سوء المزاج باشد با اعتدال باز آرند پس بعلاج عضو
بیمار مشغول شوند و نخست احوال دماغ را مراعات کنند و انرا از فضلها
که در وی گرد آمده باشد پاک کنند و بطولهای تحلیل کننده بکار دارند
و بر چیزهای بوسیدنی قوت دهند و هرگاه که دماغ را برین جمله مراعات
کرده شود ماده نزلها که از دماغ بدیگر اندامها فرو آید بریده گردد و از
آفت آن ایمن شوند پس احوال دل را مراعات باید کرد چه اصل همه علاجها
مراعات قوت دلست و اندر باز داشتن از غذا در هیچ علت چندان استقصا
نشاید کرد که قوت ساقط شود لکن هرگاه که بینند که ضعیفی بدین خواهد آمد
قوت را بچیزی غذایی بر پای انگیزانند و بدان مقدار نگاه میداشتن و
اگر چیزی غذایی تمام نباشد داروی موافق حال و موافق مزاج با آن ترکیب
باید کرد از بهر آنکه سبب این علت و بیشتری علتها هرگاه که قوت دل نگاه دارند

قوت غریزی بر تحلیل فضلها و دفع مضرت خلطهای بد توانا تر بود و حال
جگر را نیز مراعات باید کرد از بهر آنکه سبب این علت و بیشتری علتهای
ضعیفی سوء المزاج جگر باشد و هرگاه که سوء المزاج او زایل کنند خلطهای بد
و مادهٔ تیز و گزنده تولد نکند و حال معده را نیز مراعات باید کرد چه اگر قوتهای
معده بسلامت بود هضم تمام کند فضلها و خلطها بد اندر تن گرد نیاید
و هرگاه که اندر قوتهای او تقصیری بود و هضم نتواند کرد اندامهای دیگران
تقصیر را در نتوانند یافت اخلاط بد گرد آید و بیمار وبهترین مراعات
معده را آنست که او را از طعام فزونی و از امتلای گران نگاه دارند
و اگر اندر وی فضل باشد اندر ابقی یا باستفراغی موافق کم کنند و هرگاه که
مراعات احوال این اندامها بواجب کرده شود مدد مادهٔ بیماری گسسته
گردد و علاج عضو دردمند سهل و آسان بود و منفعت علاج زودتر پدید
آید و بباید دانست که بسیار وقت باشد که از بیمار دارو داشتن و بدارو
علاج ناکردن صواب ترین علاجی بوده و گاه باشد که سبب درازی بیماری
علاج کردن و دارو دادن بود خاصه اندرین علت از بهر آنکه علاج این علت
آنست که طبیعت را و قوتهای اندامها را خاصه قوتهای روده هوا سبک باز
دارند و قوت غریزی نگاه میدارند و بچیزی غذایی که ماده او اندک بود و
قوت او بسیار چون ماء اللحم و زرده خایه نیم برشت و ماء اللحم را اندرین جایگاه
فضیلتی بزرگست از بهر آنکه قوت او بسیار است و ماده او لطیف است و
از وی چیزی اندک بروده رسد و اندرو اثری نباشد پس هرگاه که قوت غریزی

را بچیزی چنین نگاه دارند از بسیار علاجها مستغنی گردند و قوت اندامها
بجای باز آید و مادهٔ بد را از خود باز دارد و دفع کند نبینی که بسیار باشد
که بیماری طعامی یا داروی بخورد و بروی گران گردد و ناگوارنده و متغیر با
سره از وی جدا گردد پس اولیتر آن باشد که غذا ازین نوع باشد که یاد کرده
آید لطیف و قوت دهنده و دارو برحلت باید کرد تا قوت او بستاند و
جرم داد ندهند و هر ساعت اندک اندک میدهند برود تا گران نشود
و اندر بجاند و این چنان باشد که دارو را نیم کوفته کنند و اندر صره بندند
و اندر آبی که موافق بود فرغار کنند و بمالند و قوت آن اندرین باب بستانند
مثلا اندرین علت که بچیزهای قابض حاجتست و قابض اندر درستی خالی
نباشد چون گلنار و حب توت و مانند این چیزها را نیم کوفته اندر صره بندند
و اندر آب آبی که آب سیب فرغار کنند و بمالند و بپالایند و لعابها چون لعاب
اسبغول و لسان الحمل با وی بیامیزند و هر ساعت اندک اندک میدهند
و بباید دانست که سماع الحان خوش را و حکایتهای عجب را و بازیهای
طرفه را و نظارهٔ بوستانهای خوب و دیدن جواهر را و عطرهای موافق را
اندر قوت و نشاط بیمار و مشغول داشتن او تا دل از اندیشهٔ بیماری باز
دارد اثری عظیمست ازین نیز غافل نباید بود و اندر ابتداء سحج چهار درم
صمغ عربی کوفته اندر آب سرد حل کنند و بدهند کفایت بود و عصارهٔ گل
تر خوردن و حقنه کردن سود دارد صفت قرص گل سحج را و اسهال خون را
زایل کند بگیرند گل سرخ و بزر الحماض بریان کرده از هر یکی سه درم صمغ

عربی و کثیرا و نشاسته بریان کرده از هر یکی یک درم و نیم همه را بکوبند
و بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند هر یکی یک مثقال و اگر روده مالیده
کند اسبغول و تخم شاهسفرم و تخم لسان الحمل و تخم مرو از هر یکی راستا راست
بگیرند و از جمله مقدار سه درم یا چهار درم اندر آب گرم کنند و بر نهند
تا لعاب گیرد و مقدار دو درم روغن گل بر چکانند و بدهند و ریوند
چینی را اندر اسهال خونی خاصیتی عجب است و اندر ریش رودها خاصه اگر
با آب لسان الحمل و اندک شراب کهن بدهند آید و اقراص ریوند سوء المزاج را
زایل کند صفت آن بگیرند ریوند چینی و انیسون و تخم کشنیز از هر یکی
راستا راست همه را بکوبند و بعصارهٔ اسپاریس که بعصارهٔ لسان الحمل
بسرشند و اقراص کنند هر یک دو درم نسخه دیگر بگیرند ریوند چینی و
کهربا و گل ارمنی و گلنار از هر یکی راستا راست شربت یک مثقال یا دو درم
با آب کشنیز و اگر ریوند چینی را بکوبند و بروغن گل چرب کنند شربت نیم
درم با یک درم اندر آب سیب ترش بدهند و اگر تب نباشد اندر شراب کهن
آهن تاب کرده بدهند یا اندر دوغ سنگ تاب کرده و شراب سیب و شراب
آبی و گشکاب که اندر و حب الآس در وی پخته باشد با گل ارمنی سود دارد

باب سیوم از جزو سیوم از گفتار
چهاردهم اندر سحج و ریش رودها و اسهال خون که سریانی دوسنطاریا گویند

باید دانست که اسهال را که سبب آن ریش روده ها بود بلغت یونان دو
سنطاریا گویند و این دو نوع است یکی آنست که از ریش روده ها افتد و

٧٨٦ دیگر نزار ریش روده باشد واین هم دو نوع است یکی اسهال است که از ضعیفی
جگر خیزد که شراب کیلوس را خون کردن نتواند و بدان سبب اسهال غسالی لحم
کند واین را طبیبان دوسنطاریا کبدی گویند دوم آنکه از اندرون روده
رگها با سر رسی از سببها گشاده شود یا از اندرون روده مستقیم سر
رگها گشاده شود واسهال خون پدید آید آن را دوسنطاریا دموی گویند
واین همچون خون آمدن از بواسیر بود وخون آمدن را از بواسیر بلغت یونان
امورویدس گویند واین از گشاده شدن سر رگهای مقعده بود و دوسنطاریا
یا از گشاده شدن سر رگها باشد که از اندرونین روده بود وسبب ریش
روده ثفلی درشت بود یا خلطی تیز یا شور یا داروی تیز که برود یا بگذرد
و روده را ببرد یا بر سطح روده در آویزد و روده را بگزد وداغ کند
پس بقوت دفع دافعه یا بقوت ثفلی که بدو رسد واو را دفع کند از آن موضع
جدا گردد و موضع مجروح شود یا آماسی پخته شود وبگشاید واگر ریشهای روده
همچون دمیدگی دهان باشد که اندر ابتدا آن را قلاع گویند وآن ماده که از ریشها
از آن تولد کند پیوسته بروده فرود می آید تا چاره بر هیچ ادا کند و با اسهال خون
واسهال صدیدی یا از گداز تن بود یا از آماسی و دبیله برآید وبسیار باشد
که قرحه روده را سوراخ کند و روده بگسلد و باشد که ثفل اندر فضای شکم
گرد آید وشکم همچون شکم استسقا بود و پندارد که استسقاست وزود هلاک
کند واندر بیشتر وقتها هر گاه که قرحه زود بدان رسد که از گوهر روده چیزی
بیرون آید که اندر آن امید بود بعفونت ادا کند وقوت وشهوت طعام ساقط شود

٧٨٧ بر سبب مشارکت معده با روده وبگسلد وکیف اگر روده سوراخ شود
وحکایت میکنند که مردی را از روده های فرودین روده سوراخ شد
پس شکم وعضلهای ران بر برآن موضع آماس گرفت وسوراخ شد و ثفل
از هر دو سوراخ بیرون آمدی ومرد همی زیست خواجه ابوعلی سینا رحمه الله
میگوید اگرچه این از جمله ممکنات است ممکنی دور است وگفته اند که اگر روده
صایم وشکم برابر او سوراخ شود بیمار همیشه گرسنه باشد وهرچه بخورد
اندر معده او درنگ نکند وخداوند این علت بمیرد وشکم او دمیده شود
علامتها علامت ریش روده آنست که نخست اسباب آن از پیش رفته باشد
وتبهای گرم آمده واندر شکم و روده گرانی وضربان بوده پس تب سرد آمده
باشد وبلی زمانیه وازپس این تب گرانی ودرد شکم ساکن شده واسهال
باخون وریم آمیخته شده وهرگاه که طعام از معده فرو گذرد وثفل آنجا
رسد که ریش است درد ودرد خیزد خاصه اگر چیزی شور یا تیز خورده
شود وشهوت طعام سبب مشارکت معده ضعیف باشد واسهال که با
قشاره بود نشانی از خروج معده بود اگر اندر روده ها هیچ نباشد واگر از روده
های برسوین باشد قشاره باریک وخرد بود واگر از روده های فرودین
باشد قشاره بزرگ وغلیظ باشد واندر کتاب بقراط همی آید که هر گاه که
خداوند دوسنطاریا از پس کوشش چیزی سیاه چند نخودی کوچک بیرون
آید وتشنگی غالب شود بیمار بهتر شود واندر هفت پست روز بمیرد بقراط
میگوید هر اسهالی که نخست چون آب باشد پس خون وریم شود بد بود وهم

٧٨٨ بقراط میگوید هر اسهالی ناگاه از پس بیماری بد بدآید نشان نزدیکی مرگ بود
ناگاه یعنی اسهال بحرانی وهر گاه که از پس استسقا اسهال افتد بد باشد
خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کرده باشد از بهر آنکه اسهال استفراغ
آن نباشد و باز نایستد وبسیار باشد که سحج وخروج امعا با استسقا ادا
کند وهر بیماری را که سحج شکم وگرانی وقی وفواق واختلاط عقل پدید آید
نشان مرگ بود وهرگاه که زمستان خشک وشمالی بود وبهار که از پس او آید
گرم وبارنده بود وتابستان نیز بارنده بود اسهال خون بسیار افتد وهمچنین
هرگاه که زمستان جنوبی بود وبهار شمالی وکم باران بود اسهال خون بسیار
افتد خاصه زنان را وخداوندان مزاج تر را وهرگاه که زمستان جنوبی وبهار
شمالی بود وتابستان گرفته وابرناک وگاه گاه باران بود نزلها بسیار افتد و
از آن نزلها اسهال وسحج بسیار افتد واندر شهرهای جنوبی بوقت آنکه باد جنوبی
وبارانها بسیار افتد اسهال بسیار افتد واگر شخصی را با اسهال یا با دل ریول
ماسفت ریم همی آید واین شخص را تب نباشد وعمر او از سی وپنج سال برگذشته
باشد وپیش از این کارهای سخت ورنج کرده باشد واز آن باز ایستاده باشد
وآسایش یافته ویر اسن باید بود وامید باید داشت که اندر هفت چهل روز
یا بیست روز یا با سالی نیک شود وخلاص یابد **علاج** طریق علاج این
علت آنست که تامل کنند که اندر احشای بالای روده است هیچ آفتی وآماسی و
ریشی بوده است وچون از آن روده فرود می آید یا خود از روده همی آید و از
هر کجا که همی آید نخست تن بشستن وپاک کردن آن موضع باید کرد وپای

٧٨٩ دادن تا آن ماده پاک بیرون آید پس بعلاج ریش مشغول بودن واگر سبب
علت ماده تیز است یا شور که از همه تن بروده فرود همی آید تن را از آن ماده
پاک باید کرد واگر گداز ریش اندامها است بعلاجهای تب دق اندر باب باید رفت
اگر سحج وریش نو است واندر روده های برسوین است اندر بشره تبهای نرم
وشوینده پاک باید کرد که در علاج چشم بکار آید چون لعاب اسبغول ولعاب
دانه بهی ولعاب تخم کتان ولعاب تخم مرو وانجره بدین ماند باهم اندر آبشویند و بلغزانند
وهم درد وگزیدن خلط تیز را باطل کنند وتیزی را از روده باز دارد واگر
صفرا وخلطهای تیز میکند دانه انجبار یا خشخاش وآب کشنه وآب عنب الثعلب و
اندکی زعفران علاج باید کرد اگر خلطی تیز وشور یا خلطی سودایی همی کند
بر مطبوخ هلیله زرد وسیاه وصوین وخیار شنبر علاج باید کرد واگر سحج کهن
شده باشد وریشی پلید گشته از چیزهای زداینده چون ماء العسل وجلاب و
ایارج فیقرا چاره نباشد از بهر آنکه ایارج گوشت مرده را پاک کند وگوشت
پاکیزه برویاند چند کرت ایارج فیقرا باید داد پس دوغ پالوده سنگتاب
کرده دادن چنانکه اندر باب زلق الامعا یاد کرده آمده است وشیر تازه سنگتاب
یا آهن تاب اگر تب نباشد سخت نافع بود ونخستین تدبیری آنست که بیمار را
از طعام باز دارند دو روز یا سه روز وقوت نگاه میدارند چنانکه در باب
گذشته یاد کرده آمده است واگر قناعت نکند چیزی نرم را اندک باید داد تا بدین
شر قناعت باید فرمود واز طعامها که اندرین علت شاید داد حشوی است که
از چند وس سازند بر پیه بط وپیه مرغ خانگی وپیه بز واز بهر آنکه پیه بز چسبکی

کرانیده تراست سودمندتر بود وانکاه پس پوست کنده وارزن پوست
کنده وازکرنج شسته ونیم کوفته اسامر سازند همچنانکه از جندر وبس سود
دارد واکر آب کاین را اسامر بدان سازند تا بی بود که لختی خشخاش اندر وی
بخته باشند پس پالوده واندک نشاسته بریان کرده وصمغ عربی بریان کرده
در او افکنده صواب باشد صفت اسامر سودمند بکیرند سماق واندر آب
باران ترکنند یکشبان روز پس بپالایند وارزن پوست کنده یا برنج پارسی (برنج فارسی)
بسمید اندر آب سماق ترکنند وچهار ساعت بنهند پس بدست بمالند نیک وبپا
لایند وبا پیه بریزند وحبوب سیب همی جنبانند تا سطبر شود ولختی صمغ بریان
کرده وسوده درافکنند واکر تب نباشد اسامر ازکرنج وبلبجر پوره بزنند وصمغ
عربی برافکنند وعدس پوست کنده را برآب بجوشانند وآب ازوی بریزند
وبازسه دیکر باران عدس را با برک حماض وبرک لسان الحمل با برک خرفه با آب
سماق وپیه بزکر پیه بط کر مغز بادام بریان کرده بزنند واکر بکوشت حاجت آید
کبک وطیهوج ودراج وتذرو با آب سماق وآب انار دانک صواب باشد وزرده
خایه مرغ نیم برشت با سماق ناک کرده سود دارد خاصه اکر نخست ان را اندر آب
آبی وآب انار وآب سماق ترکنند پس خشک کنند وروغن او بکشتند و
خمیر نان با آبی بسرشند که خرما وقسب وحب الآس وخرنوب وسماق اندر وی بخته
باشند وپالوده واکر با پاچه بسرشند صواب باشد وشراب سیب وشراب آبی
وشراب انار وشراب مورد وشراب میوهای قابض که اندر بابهای کذشته یاد
کرده آمده است همه سود دارد وشراب انکوری قابض با آب ممزوج کرده وآب را

اندر آفتاب آهنین جوشانیده پسندیده داشته اند واکر شراب قابض باشد
حب الآس نیم کوفته یکشبان روز اندر وی فرغار کنند وبپالایند واکر شاه
بلوط بر عوض آن فرغار کنند روا باشد صفت مقلیاثا بکیرند
اسبغول تخم مرو تخم خرفه تخم لسان الحمل تخم کل تخم حماض تخم خطمی پاک کرده تخم
شاسفرم از هر یکی یک وقیه همه بریان کرده طباشیر قیمولیا نشاسته
بریان کرده صمغ بریان کرده از هر یکی دو وقیه کل ارمنی پنج وقیه کهربا دو
وقیه همه را بکوبند مکر اسبغول را شربت از سه درم تا پنج درم با شراب
مورد وغیر آن وبوقت خواب دو درم اسبغول بریان کرده وبروغن کل
چرب کرده با یک درم کل ارمنی بدهند وپنیر خشک کهن ریشهای کهن را
سود دارد لکن تشنکی آرد نخست بچند آب بباید جوشانید تا شوری برود
پس خشک کردن وبریان کردن وبکوفتن شربت یک درم از هر چه اندرین باب
وصف کرده شد سودمندتر است ثابت قره میکوید بعضی طبیبان اندرین علت یک
رطل بغدادی کل ارمنی اندر یک روز بفرمودی خورد بتفاریق سودمند بود
ودو درم تخم کندنا با دو درم حب الآس کوفته وبپخته اسهال کهن را باز دارد
ومیکوید دوستی مرا خبر داد وخداوند بواسیر را سود دارد خواجه ابو علی
سینا رحمه الله میکوید بعضی طبیبان کفته اند اکر پاره پلاس بسوزند تا سیاه
شود وبسایند مقدار نیم درم اسهال کهن را باز دارد ومیکوید دوستی
مرا خبر داد که این را بیازمود ودرست آمد ونیز او اندر کتاب قانون آورده
است که سرکین سک که جز استخوان دهند وجز از آن هیچ ندهند خاصه

انجره سپید باشد واندر ماه تموز افکنده باشد مقدار یک درم ونیم اسهال باز
دارد وسنکدان اشترمرغ خشک کرده وبسوهان سوده سه درم با شراب مورد
کر با شراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد صفت داروی سودمند
بکیرند تخم خشخاش سپید وکندر وسعد وحب الآس از هر یکی نیم درم کوفته وبیخته
با زرده خایه مرغ کر با شراب مورد بدهند همه انواع اسهال را واسهال کودکان
را که بوقت دندان برآمدن بود سود دارد وباز دارد وکودکان را با شیر دایه
ایشان دهند صفت داروی دیکر بکیرند دانه سیب خشک کرده وسوده
جوز سرو واستخوان سوخته ومغز بلوط وکشنیز خشک بریان کرده وسماق
وخرنوب وتخم کرفس وزیره بسرکه ترکرده وبرشته کرده ونان فطیر خشک
وکندر ونانخواه از هر یکی یک جزو پنیرمایه خرکوش که پنیرمایه بزغاله یا پنیرمایه آهو نیم جزو
یا کمتر همه را نیک بسایند وهر ساعت لختی بر کف کنند ودر دهان اندازند یا اندر
یکروز مقدار بیست درم خورده شود اندر یکروز شکم باز کیرد صفت
حبی آزموده اسهال خون باز دارد بکیرند افیون وباقلی وکهربا از هر یکی راستا
راست با آب صمغ بسرشند وحب کنند شربت دو دانک وکهربا بر و مالش روغن
سیب ومانندان مالیدن مشام را بکشاید واخلاط را بظاهر تن بکشد و
اسهال باز دارد ومحجمه بر شکم نهادن وچهار ساعت بر وی کذاشتن اسهال
باز دارد خواجه ابو علی سینا رحمه الله میکوید من آزموده ام ودرست آمد
ونباید دانست که داروهای خدر کننده خاصه افیون بکار داشتن خطر است
لکن کاه باشد که بدان حاجت آید از بهر آنکه ماده را غلیظ کند وبخواب آرد

وحس سوزش رودها باطل کند وبدان سبب برخاستن حاجت کمتر باشد
با این همه تا بتوانند دست بدان نباید برد ودست بدان پس کر چاره نباشد
اندر شیاف بکار داشتن اولیتر از آن که اندر دارو خوردن واندر ضماد بکار
داشتن اولیتر از آنکه اندر شیاف واندر ابا جند بیدستر وزعفران بکار
باید داشت وبیماری را که قوت ضعیف باشد ونبض ضعیف واندامها سرد
میشود بهیچ حال بدان علاج نشاید کرد صفت ضمادی خدر کننده
بکیرند افیون وبزر البنج از هر یکی یک جزو وجفت بلوط وکلنار واقاقیا وکندر
مر از هر یکی پنج جزو همه را بعصاره خشخاش یا بطبیخ آن بسرشند وطلی کنند
صفت داروی قوی بکیرند پنیرمایه خرکوش دو دانک افیون دو
دانک داروی سبز نیم درم کندر نیم شربت نیم مثقال واکر پیچ در رودها اند
رود فرو سوزن باشد تنها خفته باید کرد صفت حقنه بکیرند برنج
پارسی سی درم کشکجو بیست درم کل سرخ ده درم پیه کرده نمک پاک کرده
بیست درم همه را اندر یک من ونیم آب بپزند تا بیک رطل باز آید وبپالایند
وبکار دارند واکر رودها بسوزد نیم وقیه روغن کل برافکنند حقنه
دیکر بکیرند کشکجو بریان وکرنج شسته از هر یکی یک وقیه حب الآس وکلنار
وکل سرخ از یکی پنج درم جفت بلوط سه درم برک مورد بیست درم همه اندر
یک من ونیم آب بپزند تا بکمتر از نیم من باز آید وبپالایند ویک وقیه عصاره
برک اسبغول ویک وقیه روغن کل ویک زرده خایه مرغ بخته وسوده
همه را با پیه بزنند پس بکیرند قیمولیا وپیه سوخته واقاقیا از هر یکی نیم درم

۷۹۴ سپیدهٔ ارزیز و قرطاس سوخته و شسته و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته
بریان کرده و دم الاخوین از هر یکی نیم درم همه را بسایند و با این مطبوخ بالوده
بیامیزند و بکار دارند صفت سوختن کندس بسد را بسایند و بکوزه
اندر کنند و سر کوزه بگل بگیرند و تنوری که آتش او آرامیده باشد اندر نهند یک
شب دیگر روز را بکار دارند حقنهٔ دیگر بگیرند آب لسان الحمل و آب عصا الراعی
و آب برگ خرفه از هر یکی سه وقیه روغن گل یک وقیه و نیم سپیدهٔ یک خایه
مرغ و اگر سوزشی نباشد بعوض سپیده زرده کنند و همه را بیامیزند و
یک درم صمغ عربی و یک درم اقاقیا و یک درم دم الاخوین و یک درم قرطاس سوخته و
یک درم گل ارمنی همه را بسایند و بیامیزند و اگر آب برگ خرفه تنها با این داروها
بکار دارند روا باشد و از پس حقنه اطراف سرد تر با مازو و با گلنار اندر آب
بزنند و اسفنجی بدان آب تر کنند و گرم کنند و بر مقعده بر نهند تا حقنه زود
باز نگردد و هر گاه که روغن تباه کرده و خورده شود باید شافت و حقنه تیز
و نخست بماء العسل حقنه باید فرمود یا به نمک آب تلخ یا بنمک آب که زیتون اندر وی
پرورده باشد یا بطبیخ ماهی شور و اگر بیم و پلیدی بسیار آید از اقراص زرنیخ
چاره نباشد مقدار نیم درم و بیشتری دو درم یا یکی از این آنها بکار دارند و
اگر بیمار طاقت آن ندارد نخست داروی خدر کنند دهند پس از آن حقنه کنند
و سوزش حقنه را بروغن گل تدارک کنند و از پس حقنه گل مختوم را اندر سرکه
ممزوج با آب حل کنند و بعد هند پس داروهای قابض که ریش را درست کنند
و گوشت رویانند و اسهال باز دارد بکار دارند و بباید دانست که حقنه نرم اگرچه

۷۹۵ درد بنشاند شفا ندهد شفا داروی دهد که ریش را پاک کند و برآید
و قبض کند پس بر حقنه نرم اندرین علت اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه ریش را
بپوشد و میان دارو و میان ریش حایل شود و صفت آن بزرگ باشد
اقراص زرنیخ بگیرند زرنیخ سرخ و زرد از هر یکی رطل بغدادی آهک با چهار یک دو رطل
قرطاس سوخته هشت وقیه اقاقیا هشت اوقیه همه را بسایند و بآب لسان الحمل
بسرشند و اقراص کنند نسخهٔ دیگر بگیرند زرنیخ زرد و نانخواه و قرطاس
سوخته از هر یکی پانزده درم زرنیخ سرخ بیست و پنج درم عصارهٔ لحیة التیس
و مرداسنگ از هر یکی از هر یکی سه درم رب غوره و اسفیداج از هر پنج درم
آهک ده درم اقراص کنند چنانکه رسم است و این اقراص را بدین صفت
نگاه دارند بگیرند و پنج شسته و خشک کرده و آنرا با موی بز یا با موی بز بکوبند و
اندر آب کنند و عالند نیک و بپالایند و مقدار نیم درم یا یک درم از قرص در
وی حل کنند و بکار دارند و اگر اندر آب سماق و آب لسان الحمل و آب برگ مورد
تر بکار دارند روا باشد و اگر ریش روده از بلغم شور افتاده باشد طعام
از قلیه کنند یا فرمایند به پیه بز و کرنب دو باره پخته و از گوشتها گوشت خرگوش
یا گنجشک با قرص بریان کرده و توابل او زیره و کرویا و انیسون و انگدان
و قرنفل و از شرابها میپه و شراب مورد دهند صفت داروی که اندر وی
نوع سود دارد بگیرند صمغ عربی بریان کرده و مصطکی و هلیله کابلی بریان کرده
بروغن گاو از هر یکی پنج درم تخم کتان بریان کرده تخم بریان و نشاسته بریان
کرده و تخم کندنا بریان کرده و تخم سپندان بریان کرده و انیسون و ریوند

۷۹۶ چینی از هر یکی سه درم همه را بکوبند یک تخم سپندان را شربت سه درم با شراب
مورد صفت داروی دیگر تخم سپندان بریان کرده ده درم تخم کرفس و نا
نخواه مرد و بریان کرده و حب الآس از هر یکی پنج درم زیره مربه هفت درم
کرویا بریان کرده هشت درم صمغ بادام ده درم همه را بکوبند جز تخم سپندان
را شربت سه درم یا بیشتر و اگر سبب ذوسنطاریا گشاده شدن رگی بود که بر جهت
طبیعت گشاده شود و خون آمدن گیرد او را نشاید داشت تا آنگاه که بیمار اندر
بیمار خویشتن ضعیفی یابد چون ضعیفی پدید آید باز باید داشت و بیشتر آن
باشد که خود باز ایستد و هم بدان سبب از بسیار بیماریهای صعب خلاص
باید و باز داشتن آن به اقراص کهربا و اقراص گلنار و اقراص شد باید و
بدار و ها وجهها که اندر باز داشتن خون یاد کرده آمده است صفت اقراص کهربا و
اقراص گلنار اندر باب چهارم از گفتار دهم اندر علاج نفث کردن خون یاد کرده آمده است
و اگر اسهال خون و گشاده شدن رگها رطوبتی باشد که سر رگها سست و گشاده
کند انرا تریاق بزرگ و فلونیا و رومی و فارسی و سجرنیا سود دارد

باب چهارم از جزو سیوم از گفتار چهار
دهم اندر زحیر زحیر دو نوعست یکی زحیر راستی است و دیگر نه اما زحیر را
ستی آنست که مقعده بکرار آید و زود زود تقاضای برخاستن می باشد
و هر گاه که برخیزند چیزی اندک جدا شود چندانکه از مرغی جدا شود و
چیزی باشد غلیظ مخلل و بعضی با خون آمیخته بود و بعضی نه و بعضی با خراط
بود و باشد که با خراط با برازا آمیخته بود و با رنج و کراستن جدا میشود

۷۹۷ و زحیر از بهر این گویند و سبب این علت یا خلطی تیز صفرای بود یا خلطی
بلغمی شور که از بالا بر روده مستقیم فرود آید او را میزند و می گزد
و قوت دافعهٔ این روده پوست او را دفع میکند یا اماسی بود اندر این روده
و بسبب گرانی اماس پیوسته آرزوی برخاستن پدید می آید یا سرمای
بود که بدو رسد از بادی سرد یا از نشستن بر سنگی و زمین سرد یا
اندر اسراف کردن اندر چیزهای سرد خوردن و زحیر نه راستی چنان
بود که ثفلی خشک اندر روده مستقیم ایستاده بود و باز مانده و گاه گاه
رطوبتی بر سبیل عصاره از وی فرود می آید و گاه باشد بقوت حرکت و
درستی خویش روده را بر برید و گمان افتد که زحیر است علامتها اما علامت
زحیر که سبب آن خلط صفرای بود آنست که پیش از آن اسهال صفرای
بوده باشد و تشنگی حرارت غالب بود و با درد و خلیدن و سوزش
و خراط و خون بود و سوزش مقعد چنان بود که بیمار پندارد که مقعده
او بر آهک است و از آب سرد راحت یابد و علامت زحیر که سبب آن خلطی
شور و بلغمی بود آنست که نخست استفراغ بلغمی بوده باشد و تشنگی کمتر بود و
انچه بیرون آید با باد و قراقر بیرون آید و با خراط خون کمتر بود و
علامت زحیر سرد آنست که از آب گرم راحت یابد و علامت اماس آنست
که اندر مقعد گرانی بیشتر شود و پیش از پدید آمدن علت اندر اسافل
درد بوده باشد و بابت علاج اما خداوند زحیر صفرای را شربت
اسبغول بروغن گل چرب کرده با شراب آبی صواب باشد و اگر تب نباشد

نان اندر شیر سنکتاب کرده ثرید کنند واکر تب باشد اسامر که از کشک
جو بریان کرده سازند یا از سپست جو چنان که اندر باب کذشته یاد کرده
آمده است و قرص طباشیر با رب آبی و رب سیب سیب دهند صفت
سفوفی بکیرند اسبغول بریان کرده ده درم صمغ عربی و صمغ امرودی
و صمغ آبی و صمغ غبیرا از هر یکی پنج درم بسد و کهربا و ودع سوخته از هر یکی
چهار درم همه را بکوبند شربت دو درم اندر شراب آبی صفت
حمولی سودمند بکیرند زرده خایه مرغ با روغن کل بزنند و مرداسنک
سپید مغسول باوی بیامیزند و پنبه پاره بدان تر کنند و بر دارند صفت
داروی دیکر بکیرند اقاقیا کلنار مازو و مرداسنک اسفیداج شب یمانی
نشاسته دم الاخوین صمغ عربی کل ارمنی از هر یکی راستا راست همه را بکوبند
چون سرمه و انرا خایه مرغ زرده و سپیده بهم بزنند و انرا بحر قرنوم بر دارند
صفت شافی بکیرند کندر زعفران حضض صمغ از هر یکی یکجزو افیون
چهار یکجزو وی شاف کنند چنانکه رسم است و استنجا براپی کنند که مورد
و مازو و کلنار و خرنوب و بلوط اندر وی پخته باشند واکر کل و عدس
و سماق و عنب الثعلب بپزند و اندر آن آب نشینند صواب باشد واکر از عدس
و کل سرخ پخته و بروغن کل چرب کرده بر مقعد ضماد کنند سود دارد و
خداوند زحیر بلغمی را که سبب زحیر او بلغم شور بود معلیا ثادهند صفت
آن بکیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی یک وقیه پاک کرده همه را اندر
آب آبی بجوشانند و بهوا بنهند تا خشک شود بس بریان کنند بروغن کل

وخشک کنند و بکوبند بس بکیرند تخم کتان بریان کرده و تخم کندنای بریان کرده
و حب الرشاد بریان کرده و مصطکی از هر یکی نیم وقیه کل ارمنی یک وقیه شربت
سه درم با رب آبی سنخرد یکر بکیرند هلیله کابلی مقشر بیست درم و اندر
شراب قابض تر کنند یکشبانروز بس بهوا خشک کنند و بکیرند تخم کتان
بریان کرده و تخم مرو بریان کرده از هر یکی ده درم حب الرشاد بریان کرده
پنج درم همه را بکوبند و بماء العسل بسرشند و اقراص کنند و بریان کنند
و نکاه دارند تا بسوزد بس بکوبند شربت سه درم با شراب قابض واکر
پس سته تقاضای برخاستن همی باشد و چیزی جدا نشود و دو بخر میل ارد
کوکرد را با پیه کرده بر بکوبند و دود کنند اندر زیر طغاری که بر او سوراخ
کرده باشند و خداوند علت را بر پشت ان طغاره نشانند واکر بابونه و قیصوم
و بنفشه و کل و اکلیل ملک و مرزنکوش و برک کرنب و سیب اندر آب بپزند
و مقعد را بروغن کتان چرب کنند و اندر ان آب نشانند سود دارد و ابو
زید میکوید من بیماری را بسیستان این علاج کردم هم آن روز بهتر
شد واکر سعد و قصب الذریره و انیسون اندر آب کنند یکشبانروز بالایند
و پیه و شراب کهن با این آب بیامیزند و پیه دهند سود دارد صفت سفوفی
سودمند بکیرند صمغ کوز بریان کرده سه نانخواه یک درم کندر نیم درم
همه را بکوبند و با آب بدهند صفت شافی دیکر بکیرند زعفران و کندر
و مر و تخم سیب از هر یکی راستا راست شیاف کنند صفت شیافی دیکر بکیرند
زعفران و مر و جند بیدستر و سکبینج و افیون از هر یکی برابر واکر علت

دراز کردد حقنه باید کرد بنمک آب زیتون مقدار نخ اوقیه پس تکمید باید کرد
و شراب انکوری کرم کرده و آب مورد و روغن ناردین واکر سبب زحیر سرمای
بود که بر مقعد رسد مرهم باسلیقون و دو درم حب الرشاد بریان کرده یا کوفته با آب
کرم بخورد و مقعد و زهار و پیخولهای ران را تکمید میکنند بسبوس کرم
و خرقهای کرم و بر کاورس کرم کرده نشانند و بر نمک کرم کرده و اندر آزاری
بسته و شراب کرم و بروغن زیت کرم کرده طلی میکنند و اندر کرمابه شوند
و بر تابه کرم نشیند واکر سبب آن بود که بر زمین سرد و سنک سخت نشسته
باشد بروغن سیب کرم کرده و بروغن بابونه طلی میکنند واکر سبب زحیر
اماس کرم بود اکر مانعی نباشد نخست رک باسلیق زنند باید فرمود ی
کمرکاه حجامت کنند پس قی فرمایند و بآب عنب الثعلب و روغن کل طلی میکنند
واکر صفرای بود صندل سرخ و آب کشنیز و کافور ضماد کنند صفت ضمادی سودمند
بکیرند بنفشه و نیلوفر و برک کاکنج و برک عنب الثعلب و برک اسبغول
همه را یکجوش بدهند و بکوبند و بروغن کل و روغن نیلوفر بیامیزند و
بر مقعد نهند بوحنا شرانیون میکوید اکر مازو را بکوبند و بپزند با آب و
ضماد کنند اماسهای سرخ را سود دارد واکر نخواهند که قابض تر بود بشراب
قابض و کرویا و پی تیمولیا بکیرند و در با بتیله کنند و آب عنب الثعلب بروی
میزنند و بروغن کل و زرده خایه مرغ باوی بیامیزند و ضماد کنند صفت
ضمادی سودمند بکیرند سرب سوخته و شسته و مرداسنک پس و رهوی شسته
و اسفیداج ارزیزی و زرده خایه مرغ و روغن کل اندر هاون کنند و بمالند

تاجون مرهم شود واکر بدان رسد که بباید بزانید ضمادی سازند از حلبه
و اکلیل و کرنب بخته و بهار بریان کرده و اندکی مقل واکر اماس سرد بود
بحرهای کرم تکمید کنند و ضمادها از حلبه و تخم کتان و تخم حارید و بیخ خطمی
سازند و برک کرنب بخته و بابونه و کاو کوفته ضماد کنند هم اندر بعد در بنشانند
و اماس را تحلیل کند و کرنب بخته با زرده خایه مرغ و روغن کل سود دارد
و زحیر نزر اسیتی را علاج بر معجون شهریاران و لعوق خیارشنبر کنند و شافی
که از خطمی و بوره و شحم حنظل و شکر سرخ سازند کفشا درم باید

اندر بیماریهای مقعد و سرخ چون بیرون آمدن و بازکردیدن
مقعد و سقاق و بواسیر و اسباب و علامات و علاج ان
باب نخستین اندر سستی شرح بیرون
آمدن مقعد والله اعلم کل سرخ و عدس مقشر و نار پوست و جفت بلوط
بکیرند و بپزند و بپالایند و اندر آن آب همی نشینند و ثقل این طبیخ را بکوبند
و با روغن کل بمالند تا چون مرهم شود ضماد کنند واکر با این علت مزاج سرد
بود بکیرند رامک و جفت بلوط و مرزنکوش خشک و بریان کرده بروغن زیت و
آهن پاره کهن زنکار کرفته و همه را اندر شراب کهن فرغار کنند یکشبانروز
و بپالایند و اندر ان شراب نشیند یکساعت بس خویشتن را خشک کنند و
بروغن تخم ترنج یا روغن مغز زردآلو یا روغن مغز شفتالو چرب کنند
و این داروی بران موضع برافکنند صفت داروی بکیرند اقماع انار خشک و
مازو و شاه بلوط و صدف سوخته و اقراص سوخته و ودع سوخته و خاکستر

802 سفال سرطان و عصاره لحیة التیس و جفت بلوط و خاکستر بلاس کهن از همه را
ستاراست همه را بکوبند و بر آب برگ مورد تر بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک
کنند و بوقت حاجت بکوبند و بکار دارند **صفت** داروی دیگر مختصرتر بکوبند
کلنار و بلوط و اقماع انار خشک و صدف سوخته و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و
اسفیداج و شب یمانی همه را بکوبند چون سرمه و بکار دارند و لکام بر بندند چنانک
که رسم است و بخسپند و هم این داروها بشراب قابض بزنند و بدان شراب اندر نشینند
و اگر اماس گرم باشد گل سرخ و عدس مقشر و برگ عنب الثعلب بزنند و با روغن
گل بمالند تا مرهم شود و بران موضع نهند و اگر آماس سرد بود اندر آب گرم همی نشینند
و موم روغن کرا از موم زرد و روغن شبت و روغن بابونه سازند و طلی
میکنند تا آماس زایل شود پس بعلاج علت باز آیند **باب دوم**
از گفتار پانزدهم اندر علاج سرج نشست که ریش باشد هرگاه که مقعد
بیرون آید و ریش گشته بود آن را بشراب قابض که داروهای قابض اندر وی پخته
باشد می باید شست و این دارو بکار باید داشت **صفت** دارو که بر وی پاشند
سوخته و شسته شش درم گل سرخ و سماق از هر یکی چهار درم مرد و درم
همه را بکوبند نرم و نخست بدین شراب که یاد کرده آمد بسرشند و این دارو
بر کنند و بر بندند چنانک رسمست والله اعلم بالصواب
باب سیوم از گفتار پانزدهم اندر سستی
سرج ثقل که بی مراد بیرون آید والله اعلم اگر سبب سستی سرج آن باشد که کسی
از جایی بیوفتد و بر پشت افتد تا نخاع صعب رسد و یا بهانیز سست گرداند را

بر سوین بود که ان را الامعاء الدقاق گویند و دوم کرم بود و کوتاه سپید 803
پهن بود و کوتاه ان را کدوانه گویند و بتازی حب القرع گویند این
هر دو نوع بیشتر اندر روده اعور و روده قولون افتد چهارم خرد
است اندر روده مستقیم افتد نزدیک مقعد و همه انواع کرم خاصه
کرم خرد اندر کودکان تولد کند بیشتر بسبب بسیاری رطوبت که اندر
روده های ایشان بود بسبب بسیار خوردن ایشان و ناگوارنیدن طعام
و اندر روده کسانی که ثفل اندر تن ایشان کمتر بود و آن بهر آنک این کرم
خرد پیوسته با ثفل بیرون می افتد مردم ایشان را همیشه خرد می بینند و
اگر بعضی بماند و بزرگتر شود رنج و مضرت آن عظیم بود از بهر آنک ماده ایشان
عفن تر و تباه تر بود و کرم دراز و بزرگ را مار روده گویند یعنی
ماران و بعدد یکی بود یا دو یا سه و بیش ازین نبود از بهر آنک تولد ایشان
اندر روده های بر سوین بود و آنجا عفونت کمتر بود از بهر چهار سبب
یکی آنک هر چه بدین روده ها فرود آید زود فرو گذرد و روده تهی کرده
و نخست شاخهای ماساریقا بجز عدل شاید ازان جدا کند و بخویشتن
کشد و بجگر آرد بدین سبب زود تهی گردد لکن بجز تولد کند بیش
از انک تولد کند که قوت جذب ماساریقا از هم بگسلد و اجزا غذا را
شاید ازان جدا کند و اجزای آن بدین سبب از هم گسسته شود سیوم
آنک ثفل که از معده فرود آید نخست بدین روده ها آید و از آنجا بر در آید
بدین سبب آنجا رطوبت غلیظ کمتر باشد و کرم کمتر تولد کند چهارم آنک

804 آن روده ها بمزاج گرم و تر از دیگر روده ها آید رطوبتی که اندرین روده ها بود
قبول صورت گرمی کمتر کند و سبب درازی این کرمان دو چیز است یکی آنست
که رطوبتهای که بدین روده ها آید اجزای آن پیوسته تر بود چنانک یاد کرده آمد
دوم آنک این روده ها تنگ تر و باریکتر آید پس بسبب تنگی جای و پیوستگی
اجزا ماده و آنجا اندرین روده ها تولد کنند دراز بود و آنجا ان رطوبتی
تولد کند که قوت جذب ماساریقا و جگر اجزای ان را از هم اندر گسسته
باشد کوتاه و گرد بود و کرم کدو دانه بعدد بسیار بود و سطبر بود از بهر
آنک جای فراخ تر است و ماده تباه بیشتر و با یکدیگر پیوسته باشد از بهر آنک
طبیعت یکبارگی پراکنده شوند تا انبوهی و زحمت ایشان کمتر بود و ایشان را
عشاییست چون خریطه گرد ایشان در آمده و این عشا از گوهر آن عشای
لزج است که اندرون روده ها بدان آمده است از اعشای مخاطی گویند
هرگاه که چیزی ازین عشا مخاطی گردد هرگاه که چیزی ازین عشای
مخاطی عفونت پذیرد عشای ایشان گردد و کرمهای دراز قوی تر باشد و
دیرتر بیرون افتد از بهر آنک جای ایشان تنگ تر است و دشخوار بیرون
آید و از جهت آنک قوی تر آید و بر روده تن ناسد و طبیعت ایشان را بدان
آسانی دفع نتواند کرد که دیگرها را ولکن علاج و دارو بدیشان زود
تر رسد و کدودانه و کرم خرد ضعیف تر آید و زودتر بیرون افتد
از بهر سببهایی که ضد این سببها است که یاد کرده آمد و با این همه علاج ایشان
دشخوارتر بود از بهر آنک دارو دیر بدیشان رسد و قوت دارو ضعیف شده

و اگر کسانی را که در روده ایشان کرم بود تب آید از بهر اعراض آن تب 805
منکر بود از بهر آنک بیماری بسبب تب از غذا خوردن باز مانند و حرارت
تب آن رطوبت را که اندر روده های غذای کرمان خواهد بگذارد و خشک
کند و کرمان بدان سبب اندر حرکت آیند و روده ها را گزیدن گیرند و
بخارهای ایشان بدماغ بر آید و از حرارت تب و صفرا بیقرار شوند و برخویشتن
همی پیچند و روده ها از پیچیدن ایشان رنجور شود و بیش کشتی خیزد
و چیزی برنیاید و بیمار بی آرام گردد و حکایت میکنند که دیده اند که کرم
شکم را سوراخ کرد بیرون آید خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید
که این سخن نزدیک من عظیم است یعنی این معنی مرا درست نمی آید و گاه باشد
که بخار عفونت ایشان سبب تب آمدن گردد و مضرتهای ایشان بسیار
است یکی آنست که هر غذا که مردم بکار برد ایشان از بر تابند و بخورند
و قوت مردم بدان سبب ضعیف شود و تن از غذا بهره نیابد و جوع الکلب
پدید آید و رنگ روی زرد و تیره شود و بسیار باشد که بسبب ایشان
قولنج و صرع و خفقان پدید آید و تولد کرم اندر روده ها در فصل خریف
بیشتر بود بسبب میوه های بسیار که اندر تابستان بود و مضرت ایشان
شبانگاه و هنگام خواب صعب باشد و رنج و ریاضت قوی ایشان را باسهال
دفع کند و اندر بیماری اندر تب تیز گرمی بیرون آید زنده بیرون باشد و
نشان آن باشد که قوت طبیعت آن را دفع میکند خاصه اگر با خلاط بیماری
بود و اگر مرده بیرون آید بیرون باشد در جمله بیرون آمدن کرم اندر

بیماری بسنده بوده نیست خاصه اگر پیش از اختلاط بیماری بوده و معده تر بود
و اگر نیز اندر تب بیرون آید و با خون بود هم بد بود از بهر آنک دلیل آن باشد
که اندر روده‌ها آفتی است و بیرون آمدن کرم تفهی اندر هر حال که باشد دلیل
آن باشد که اندر معده اخلاط بد بسیار است و علامتهای کلی که دلالت کنند
بر آنکه تولد کرم کرده است که خداوند علت را شکم فرو ناید و آنچ فرود آید
سپید باشد و پیش گسستن و پیچیدن ناف و خلیدن روده‌ها پدید آید خاصه
بوقت گرسنگی از بهر آنکه کرمان از جهت طلب غذا روده‌ها را بگزند و می‌مزند
و نبض ضعیف کرده و اطراف و اندامها از بیرون سرد شود و دندانها در خواب
بر یکدیگر بخاید و می‌جاید و لعاب از دهان می‌رود و لبها بر و نخشک بود
از بهر آنکه حرارت بیرون منتشر شود و رطوبتها با وی تحلیل پذیرد و غذای کرمان
کم کنند و ایشان تریها از معده بکشند و سطح دهان از بهر آنکه سطح معده پیوسته است
خشک شود و بدین سبب بیماران پیوسته سرفه تر میکنند و بدخوی شوند
و ضجرت کنند و از سختی چشم گیرند و باشد که بسبب برآمدن بخارهای ایشان
بر دماغ هذیان گویند همچون خداوند سرسام و گاه باشد که آواز منقطع
شود و گاه باشد که تشنگی غلبه شود چنانک از آب سیری نشود و هرگاه که
علت ضعیف شود تشنج و پیچیدن عصبها بر سان صرع عارض پدید آید

باب دوم از گفتار شانزدهم اندر کرمان دراز و حب القرع و علامتهای خاصه هر یک و علاج ایشان

علامتهای کرمان دراز خاص آنست که خداوند علت طعام را کاره باشد و شهوت

آن نباشد و چیزی بگلو بردن دشخوار آید و بدان ماند که معده او را
دغدغه میکنند و بیش زده و روده‌ها می‌پیچند و گاه باشد که رنج حرکت
ایشان بسستی و بدل آسیب زند و خفقان و سرفه خشک پدید آید و خواب
و بیداری او بر ترتیب نباشد و کسلان باشد و چشم گشادن دشمن دارد و
بیشتر چنان خواهد که چشم بر هم نهاده دارد و چشمهای او گاهی سرخ شود
و گاهی تیره شود و گاه باشد که شکم بر آید همچون شکم خداوند استسقا
و گاه باشد که بقی با اسهال یکی بیرون آید و علامتهای خاص حب القرع آنست
که هر وقت و هرگاه یک از مردم جدا میشود و فرو می‌آید اگر مردم بقضاء حاجت
ننشسته کرده و سبب فرود آمدن او بهر وقتی آنست که هر یکی را که جان نیش
اندر آید از دیگران جدا گردد و علامت دیگر آنست که شهوت طعام بسیار بود
و قوت ضعیف از بهر آنکه هر چه اندر روده‌ها باشد بخورند و چون گرسنه شوند
در حرکت آیند و روده‌ها را مزیدن گیرند و قوت مردم را ضعیف کنند و
اگر بدین علامتها درست بکرده بیمار را اندر گرمابه برند و صبر کنند تا اندام
او گرم شود و تشنه گردد پس پاره یخ بر شکم وی نهند و بمالند اگر بالای
ناف او بلندتر شود و حرکتی پدید آید حب القرع بود. **علاج** اصل علاج این
علت آنست که اسباب تولد ماده که تولد کرمان از آن باشد باز دارند و
آن اسباب اندر باب گذشته یاد کرده آمدست پس روده‌ها را از ماده که
از آن جنس باشد پاک کنند و کرمان را که تولد کرده باشد بداروهای که
بخاصیت زهر ایشانست بکشند و این داروهای تلخ است بعضی گرم است

و بعضی سرد و سستر یاد کرده آید آنچ گرم است هم بگرمی ضد مزاج ایشانست و
هم بطعم ضد شهوت ایشان از بهر آنکه ایشان بطعامهای شیرین و چرب حریص
تر باشند و از داروهای گرم آنچ در گرمی بدرجه سیوم نافع است نافع‌تر
از بهر آنکه تا طبع ایشان ناسازنده‌تر بود و از مزاج ایشان دورتر لکن
اگر با این تب بود یا آماسی گرم علاج بداروهای دیگر باید کرد که یاد کرده آید
و چون ایشان را بدارو کشته باشد اگر طبیعت ایشان را دفع نکند بدارو دفع
باید کرد از بهر آنکه اگر مرده اندر شکم بماند مضرت بخار ایشان بیشتر از
مضرت زندگی ایشان بود و از داروهای مفرد آنچ گرم است اینست فراسیون
و فوذنج نانخواه و برنجاسف و سیلیخه و بودنه و عصاره افسنتین
و قسط و افتیمون و عسل و ... مطوس و قنطوریون و مشک
طرامشیع و تخم بادیان و سعتر و انیسون و بادام تلخ و پیه انگدان بسرکه
پرورده و تخم کرنب و پوست درخت بید که ساری العرب گویند و زیره بریان
کرده و مصطکی و انیسون و تخم کرفس و شونیز و حرف و بیخ راسن خشک مقدار
سه وقیه و سیر را اندرین منفعتی بزرگست تا بدان جای که حب القرع گویند
را نیز بکشند و تخم سرمق نکنند و با اسهال بیرون آرد و لبلاب و سایح و حب
النیل همچنین بکنند و با اسهال بیرون آرند این داروها بعضی با انگبین خورند
و بعضی با آبکامه و بعضی با سکنگبین چنانکه خوشتر آید و آنچ کرم مرده را با اسهال
بیرون آرد صبر است و روغن زیت چندانکه بتواند خورد خاصه آنچ بتازی زیت
الانفاق گویند و اگر مبلغی تمام سبکبار بتواند خورد بتفاریق خورد هم بقوت

تلخی کرم را بکشد یا سست کند و هم بقوت لغزانیدن با اسهال بیرون آرد
و داروهای سرد آنچ گرم نیست اینست کشنیز خشک است سه روز هر بامداد
دو درم یا سه درم می‌بخته بیامیزند و بخورند و اگر حرارت قوی بود تب
آید با سکنگبین کرها دوغ بخورند و سکنگبین بزوری که با تخم بادیان
و تخم کرفس و بیخ او ساخته سودمند است و فوفل و برگ شفتالو و عصاره
برگ او و پوست بیخ درخت توت و طبیخ پوست درخت نار ترش و طبیخ
او نافع است و پوست درخت را با پوست بیخ او را یکی و زانداز آب فرغار کنند
و شب اندر تنور تافته نهند تا همه شب می‌پزد بامداد بپالایند و چندانک
تواند خورده بخورند و اگر انارها و عصاره برگ شفتالو با سکنگبین
خورند روا باشد و اگر خداوند علت را تب آید آب کشنیز را با طلحسقوق
و آب کرفس دهند با سکنگبین و کرفس بسرکه پرورده سود دارد و
اگر خداوند علت را اسهال بود آب برگ لسان الحمل و برگ او خشک کرده
سود دارد کرمان را ضعیف کند و بکشد و در آن اسهال که می‌باشد بیرون
آرد و سماق را بدست بمالند و بپالایند و بخورند کرم را بکشد و روده
دماغ را قوت دهد و طراثیث و گل مختوم را اندر شراب انگوری سودمند
عجب است و گل سرخ که ساری العرم گویند عجب است و گفته‌اند که حسین
کرم را بکشد و با اسهال بیرون آرد و خشک بدین داروها نزدیکست
و بباید دانست که داروهای که از جهت حب القرع سازند قوی‌تر از
داروهای کرمان دراز باید از جهت آنک حب القرع از معده دورتر است

وطاروبدودیوتر رسند وحب القرع بارطوبتها که قوت دارو را از رویها باز دارد آمیخته است بدین قوت دارو در رویها اثر دشخوار کند ومادهٔ او عفن تر است ومزاج او تباه‌تر ولیکن مانندهٔ تر تا دارو سخت قوی نباشد اندر وی اثر نکند صفت دارو‌ها که از بهر این علت خورند چگونه خورند داروی که از آن مقصود کشتن واسهال کردن کرمان بود بر تهی‌شکم وگرسنگی باید خورد واولیتر آن بود که نخست دو روز شیر تازه خورند وبدان قناعت کنند واگر نان باشیر خورد صواب بود روز سیوم آن ساعت که دارو خواهند خورد کبابی دو بخرند تا کرمان ببوی آن بجنبد وطلب غذا کنند پس دارو باشیرها بیامیزند وبخورند تا کرمان بطلب غذا کنند بس دارو باشیرها بیامیزند وبخورند تا کرمان بطلب غذا باشد که دارو بدیشان رسد واین دارو قوی‌تر بود واگر پیش از دارو کاری کنند با رنج بود چیزی کران فراز بازنهادن دار بستن وگشادن یا لختی ریاضت قوی کردن واز پس آن کباب مزیدن واز پس کباب دارو خوردن هر مقصود تمام‌تر حاصل شود وچون دارو خورده باشد اولیتر آن بود که بینی فرو گیرند ونفس آهسته وکم زنند چه بهتر آن بود که بوی دارو با نفس آمیخته بکرید واگر بیمار دارو خوردن را کاره بود تنها حقنه باید کرد وهرگاه که حقنه کنند نخست معده را مراعات باید کرد وضمادی ساختن از داروهای قابض که مزاج آن ضد مزاج کرمان بود وبر معده نهادن تا معده را قوت دهد واین دارو‌ها سماق باشد وطراثیث واما سماق را بشراب تر کنند وبر معده نهند وگل مختوم با شراب بر نهادن سخت نافع

بود واگر حقنه را سرکاره بود علاج بضماد ها باید کرد صفت داروهای مرکب که از بهر این علت خورند بهترین همه داروها تریاق بزرگ است از بهر آنک درروی همه منفعت است وهیچ مضرت نیست اگر بخورند واگر طلی کنند کرم را بکشد ومزاج را بدل کند صفت تدبیری صواب وداروی سودمند اما تدبیر صواب آنست که هر بامداد ناساخته یا انگبین خشک دانه ترنج بخورند پس این دارو بخورند صفت دارو بگیرند افسنتین رومی وسبنج که انزا بپارسی درمنه ترکی گویند وقسط تلخ وبرنگ کابلی وهلیله سیاه وآمله از هر یکی سه مثقال برمس وتخود سیاه از هر یکی یک مثقال تربد سپید ده درم عافت شش درم سرخس چهار درم مشک طرامسع سه درم همه را کوفته وبیخته بانگبین بسرشند شربت چند کوزی معتدل واز پس این شربت چندانکه توانند بر گرسنگی صبر کنند وهر وقت که طعام خورند سخت بسیار بخورد صفت داروی دیگر که کرم را بکشد وباسهال بیرون آرد بگیرند ایارج فیقرا وسبنج وافسنتین رومی از هر یکی یک درم ودو دانک شحم حنظل ودانکی ونیم نمک هندی دانکی این یک شربت بود صفت داروی دیگر بگیرند زیره وطرون از هر یکی یک مثقال ویک شربت کنند صفت داروی که کرمان دراز را وحب القرع را بکشد وبیرون آرد بگیرند خرتوا ودارچینی ودارپلپل وزنجبیل وپلپل وسعد وبرنگ کابلی از هر یکی چهار درم تربد بیست وچهار درم فانید چند وزن همه داروها را شربت چند یک کوز صفت داروی دیگر کرم دراز را وحب القرع را بگیرند سنبل الطیب

برگ سرخس از هر یکی ده درم نمک هندی هفت درم ترمس هشت درم قسط تلخ ده درم پوست درخت توت ده درم فودنج ناهست درم همه را بکوبند وبیزند شربت سه درم با آب سبج کرها ناب نخود کرها سرکه کهن کس باشیرها ره صفت شربتی کرمان دراز را وحب القرع فرود آرد بگیرند بیخ راسن تر وبکوبند وبفشارند وسه وقیه آب آن بخورند صفت داروی دیگر آزموده بگیرند برگ گل کابلی معشر وخرما دانه بیرون کرده وکورسفز از هر یکی ده درم همه را بکوبند وبسرشند وقت خواب بخورند وبخسپند صفت داروی دیگر قوی وسبک بگیرند شحم حنظل وبوره از هر یکی دو دانک مازریون ونوشادر از هر یکی دانکی همه را بزهره گاو سرا بسرشند این یک شربت بود وبیخ انگدان بانگبین بخورند کرم دراز را بکشد وپوست بیخ توت همچنین واگر کسی انگبین بخواهد با ابکامه خورد وبحکم کرهب بانگبین سودمند است وسونیز بانگبین ماده ایشان را نیست کند صفت حقنه که محرور را شاید بگیرند پوست درخت توت وپوست درخت انار رش وبیزند چنانکه هم اندرین باب بیشتر یاد کرده آمده است واین طبیخ را با آب برگ شفتالو بیامیزند وحقنه کنند صفت حقنه دیگر مرطوب را شاید بگیرند شحم حنظل سه درم قنطوریون باریک ده درم همه را اندر یک من ونیم آب بزنند تا بمقدار ده استار باز آید وبپالایند وچهل درم نمک آب که زیتون دروی پرورده باشد وسی درم ابکامه با وی بیامیزند وحقنه کنند صفت حقنه دیگر بگیرند قنطوریون باریک وتربد نیم کوفته وقسط تلخ از هر یکی ده درم سبج وتخم کرفس وتخم کرهب از هر یکی پنج درم

شحم حنظل دو مثقال صبر دو درم قثاء الحمار یک مثقال همه را بزنند چنانکه رسمست وبپالایند ودو درم قطران دروی حل کنند وده درم نفط سیاه بادی بیامیزند وحقنه کنند صفت حقنه دیگر بگیرند شونیز کوفته وبرمس وبابونه از هر یکی پانزده درم افسنتین رومی ده درم همه را بزنند وبپالایند با ابکامه وآب زیتون کرها نفط سیاه وقطران بیامیزند وحقنه کنند صفت ضماد های تریاق بزرگ را در طبیخ سبنج یا در طبیخ قسط تلخ یا در طبیخ مشک طرامسع حل کنند وبر شکم طلی کنند واگر سبج وقسط ومشک طرامسع بر یکجا بزنند وتریاق اندرین طبیخ حل کنند سخت قوی بود واگر ملعس باتریاق یار کنند بهتر بود واگر تریاق حاضر نباشد ملعس بجای آن بکار دارند روا باشد صفت ضمادی که کرمان را بکشد وباسهال بیرون آرد بگیرند شونیز وبکوبند وباب شحم حنظل یعنی با طبیخ او بیامیزند وبر ناف ضماد کنند واز جهت کرمان دراز بر بالای ناف بنهند واگر حب القرع بود فرود ناف نهند صفت ضمادی دیگر صبر وافسنتین وشحم حنظل وقطران وزهره گاو بهم بیامیزند وضماد کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند زهره گاو وصبر ونیز با انگبین ومغز ساق گوزن گرم او بسرشند وضماد کنند واگر قطران وترمش وسعتر با این داروها یار کنند صواب باشد وشونیز بسرکه بخته وبرگ شفتالو کوفته هر دو نیکست والله اعلم بالصواب باب سیوم از گفتار شانزدهم اندر کرمان خرد علامت علامت کرم خرد آنست که اندر

814 معده خارش بود و با بعل بیرون میآید **علاج** داروها که اندرین باب
بکار دارند پیشتر بحقنه و شیاف و پلیتها باید کرد و اگر این داروها بر قوت ها
روده‌ها دیگر بناشد شاید و این گرم خرد کودکان را بیشتر افتد و اندر سنگها
و انجوع سرخ بسیار افتد ان را پاک توان کرد و بشستن پاک باید داشت
و روغن زیت الکوی روغن مغز شفتالو مالیدن و پلیته بزهره گاو بن دا
کرینفط کر بقطران آلوده کردن و برداشتن و آب بوده تر و آب برگ
شفتالو و طبیخ شحم حنظل هم اندرین باب نافع است اگر پلیته بر دارند و اگر
حقنه کنند و اگر شونیز و برمس و بابونه اندر بند بجوشانند و بپالایند
و بدان اب حقنه کنند نیک باشد و بوره و شحم حنظل و شونیز کوفته و قطران
و نفط سیاه باشد بجوشانند و بپالایند و بدان آب حقنه کنند و روغن
زیتون و ابکامه با نفط سیاه آمیخته حقنه نیکست و صبر سبز که سوده بسایند
و پلیته بدان آلوده کنند و بردارند و از قطرون و شحم حنظل و شونیز شیاف
کنند و بنهند و کودکان را کور هندی بوسه ده بدهند تا بخورند سود
دارد و بخ ا رمنی با خرما بکوبند و بدهند و مرهم بر زکتر را این علت اگر
محکم شود دشخوار ناک شود از اول که پدید آید بزودی علاج باید کرد
تا محکم نشود والله اعلم بالصواب گفتار نهم
اندر انواع قولنج و اسباب و علامات و علاج آن
باب نخستین اندر پیچیدن ناف و درد شکم
این پیچش ناف و درد شکم یا از بادی بود که اندر شکم گرد آید و مرهم را

815 برنجانند یا از خلطی تیز بود که روده‌ها بخلد دیگر یا از خلطی غلیظ و لزج
بود که طبیعت آن را دفع نتواند کرد یا از آماسی بود که اندر روده‌ها افتاده
باشد **علامتها** علامت باد آنست که درد از جای بجای میگردد و با
قراقر بود و هرگاه که بادی بیرون آید راحتی یابد و اندر شکم هیچ گرانی
نباشد و این باد یا از خلطی خام تولد کند یا از طعامها و میوه‌های سرد و باد
ناک و بدگوار و علامت خلط تیز آنست که درد شکم با سوزش و با خلیدن
بود و تشنگی غالب بود و ثفل که فرود آید زرد بود و سوزان و تدبیرهای
گذشته بران گواهی دهد یعنی از پیش آن طعامهای گرم خورده باشد چون
انگبین و سیر و پلپل و سپندان و غیران و علامت خلط غلیظ لزج آنست که درد
شکم بر یک جای لازم بود و با گرانی بود و ثفل که بیرون فرود آید با رطوبت غلیظ
آمیخته بود و اگر دست بر شکم نهند جایگاه درد سرد شود و تدبیرهای گذشته
بران گواهی دهد **علاج** اما اگر سبب این درد باد بود تامل باید کرد اگر
اندر روده‌ها خلطی خام بود نخست روده‌ها را از آن خلط پاک باید کرد و
علامت آنکه با این باد خلطی است که علامتهای باد با آن گرانی بود و حب سکبینج
و ایارج فیقرا و مانند آن روده را از آن خلط پاک کند و از پس آنکه روده‌ها را
پاک کرده باشد گوارش فنداديقون و گوارش زیره بکار دارند تا خلط
بادناک تولد نکند و اگر تخم بادیان و زیره و نانخواه اندر آب بجوشانند
و آن آب با شراب ریحانی بخورند باد را بشکند و هرچه اندر علاج قولنج بادی
یاد کرده آید همه اندرین باب نافع بود و اگر سبب تولد بادها ضعیف حرارت

816 از سنجبی دحمرثا و معجون حب الغار بکار دارند و تخم سداب و زیره و نانخواه
و حب الغار و انیسون و تخم کرفس همه را بکوبند و با فانیذ بسرشند هر بار
مقدار یک گوز بخورند و طعام بخود اب خود نباید روغن گوز و زیره و نانخواه
و حب الغار و انیسون و تخم کرفس همه را و سعتر و جند بیدستر و شراب کهن
سود دارد و حرارت غریزی را بر افروزد و از پس طعام حرکت نکنند و تا
دو ساعت بگذرد آب نخورند و بسیار باشد که مزاج روده‌ها سرد بود و
گرم بود این داروها نباید علاج بحقنه باید کرد **صفت** آن بگیرند بسبایج
و قنطوریون باریک و زیره و سیب و سداب خشک و حلبه و تخم کرفس از هر یکی
ده درم همه را بزنند و صد درم از آن اب بستانند و سکبینج و مقل از هر یکی
یک درم در وی حل کنند و ده درم روغن سداب و ده درم انگبین با وی
بیامیزند و حقنه کنند و اگر سبب خلطی تیز و صفرایی بود روده‌ها را از زیاده
صفرا پاک باید کرد بفلوس خیار شنبر که اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب آلوی
حل کرده باشد یا نکی سقمونیا اندر آب آلو یا اندر جلاب حل کنند و بدهند و اگر طبیخ
بنفشه و خرما هندی و خیار شنبر دهند یا شیرخشت صواب باشد و از پس
استفراغ اسبغول بروغن گل چرب کرده با جلاب سرد بخورند و اگر طبع سخت
بود انار شیرین باشکر و روغن بادام سود دارد و طعام زیره باشکر شیرین
کرده و طفسل با شکر شیرین کرده و جگنندر اندروی پخته و مزوره عیشود
و انجبین مانند و شراب الوی هر بامدادی خورد و اگر شکم نرم بود شراب انار
و شراب غوره و شراب ریواج صواب بود و اگر سبب خلط غلیظ و بلغم لزج بود

817 روده‌ها را از وی پاک باید کرد بایارج فیقرا در اب گرم که انیسون
و تخم بادیان در وی پخته باشد و در حقنه که یاد کرده امست ده درم
ابکامه و یک درم بوره زیادت کنند و بکار دارند پس معجون فلافلی
و سنجرنیا بکار دارند و حب لافاویرا اندرین باب سودمند است **صفت**
آن بگیرند مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و پلپل و دارپلپل و بزباز
مشک راست راست از همه هفت درم سقمونیا ده درم شکر ده درم
حب کنند چند نخود یک حب مجلس اجابت کند باد و حب بر سیری و کهنگی
هر وقت که خواهد که طبع فرود آید بکار داشتن روا بود و طعام بگوارد
و آروغ برآرد و بادها را بشکند و شهوت طعام پدید آرد و طعام شوربای
خروس پیر و شوربای گنجشک پلپل و قرنفل و زیره و دارچینی در افکنند
و خار پشت بریان کرده سود دارد و شکم بادی و بلغم را و بامداد و شبانگاه
یک درم حب البلسان و حب البان هم بکوبند و در آب گرم بخورند درد
شکم بادی و بلغم را سود دارد **صفت** داروی دیگر بگیرند حب البلسان
دو درم و نانخواه یک درم و نیم حب البلسان را بکوبند و با نانخواه بیامیزند
و بخورند در اب گرم و اگر رطوبت بیشتر باشد بحقنه که آن لبلاب و ترب
و سپستان و بنفشه و تخم بادیان پخته باشد استفراغ کنند و بایارج فیقرا
و آب انار ترش و شیرین بزند و شیرخشت ترکیب کرده و طعام شوربا
با مرغ فربه و گوشت بره فربه باب دوم
از گفتار هفتم اندر قولنج و انواع و احوال آن قولنج بیماری است

که در امعا غلیظ افتد خاصه اندر قولون و نام قولنج از نام این روده شکافته
اند و بدین سبب قولنج راستین آنرا گویند که درین روده افتد و سبب قولنج
اندر بیشتر حالها سوء المزاج سرد بود از بهر آنکه مزاج روده فرو سوی ناف
است سردتر از مزاج روده‌های باریک است که بالای ناف است و بدین سبب
است که بر ظاهر این روده‌های فربه موی بسیار رست و بر ظاهر دیگر
روده‌ها نیست و این قولنج را که سبب این بیماری روده‌های باریک است نام خاص
از بر زبان یونانی ایلاوس است لکن از بهر آنکه درد و نوع شکم بسته باشد
و روده‌ها درد کنند ایلاوس را نیز قولنج گویند و اسباب و علامات و علاج
آن سپس یاد کرده شود انشاء الله عز و جل قولنج راستین پنج نوعست
یکی آنکه ثفل اندر روده‌ها خشک گردد و سادق شود بر سان پشک استر و دیگر
جانوران که پشک ایشان را بتازی بعره گویند و بسیار باشد که سنگ شود
همچون سنگ گرده و مثانه دوم آنکه بلغمی غلیظ لزج اندر روده اعور و قولون
گرد آید و این را قولنج سدی گویند یعنی قولنج که از بسته شدن راه ثفل بود سوم
آنکه بادی غلیظ و بخاری همچون ابری تیره اندر روده‌ها بماند یا در میان طبقها
و لیفهای آن سنگین شود و حرارت ضعیف آن را تحلیل نتواند کرد و این
نوع را بتازی قولنج ریحی گویند چهارم آنکه اندرین روده‌ها یا در حوالی آن
آماسی بود یا آماسی بود غلیظ و منفذ ثفل بدان سبب تنگ شود و آماس
که اندر حوالی گرده افتد یا اندر جگر افتد یا اندر سپرز یا اندر مثانه و حجم
پنجم آنکه روده‌ها از نهاد خویش بگردد یا از جای خویش برود و این چنان

باشد

باشد که روده پیچیده شود بسبب بادی که در وی افتد و او را بیابد و
این را بتازی قولنج التوائی گویند یا علت فتق افتد و روده بسوی خایه فتق بیرون
آید و این را قولنج فتقی گویند و بباید دانست که درد گرده بهیچ درد قولنج بود
مشکل گردد و بسیار باشد که درد گرده و سوء المزاج او فعل روده را اندر
دفع ثفل ضعیف کند بسبب مشارکت و همسایگی و احساس پدید آید و به
قولنج ادا کند و فرق میان درد گرده و قولنج آنست که انجه بمشارکت گرده بود
و درد اندر کمرگاه لازم باشد و بود که باحساس بول بود و اندر بیشتر
حالها خداوند علت را درد گرده و میان سنگ و ریگ بوده باشد و
درد قولنج اندر همه شکم بود و درد از سوی راست آغاز کند از فرود
ناف و اندر تهی گاه بگردد و بسوی چپ آید و گاه باشد درد از سوی چپ
آغاز کند و خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید بنزدیک بعضی چنا
نست که درد قولنج از سوی چپ آغاز کند و بر خلاف آنست که آن موضع
و خلاف آن دیدیم و گاه باشد که درد بن‌ها فرود آید و یک خایه برکشیده
شود و هرگاه که شکم فرود آید خداوند قولنج آسایش بود و خداوند
درد گرده نیابد و بول خداوند سنگ و ریگ بول صافی بود و ناخرده تیره
شود و ریگ اندر وی پدید آید و گاه باشد که برنگ و قوام همچون
دوغ بود و بسیار باشد که علت قولنج و ایلاوس بر سبیل علتهای و
بائی پدید آید و از شخصی بشخصی باز شود و از شهری بشهری شود و این
دیده آید و اندر کتابها حکایت کرده خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید

که وی این دیده است و بعضی از آن بصرع باز گشتی و بگشتی و بعضی را درد
قولون مسترخی شدی و حبس روده برجای بودی و ایلاوس بسیار تر از
قولنج بودی و از ایلاوس بعضی را بر سبیل بحران اسهال مضرت بر روده قولون
فرود آمدی و طبیبان آن را علاجی عجب میکردند کوک میدادند و کشنیز
و گوشت ماهیان بزرگ و ماهیچه و شربتهای خنک و آب سرد و طعامهای
ترش و بدین علاج شفا می‌یافتند خاصه آنکه بصرع و فالج باز گشته بود
و بعضی نیز که هنوز صرع ابتدا کرده بود شفا یافتند و بسیار باشد که خداوند
علت گران و تمد را قوت روده‌های بالایین ایشان عاجز گردد از آنک
ثفل را و اخلاط را دفع کند همچنانکه قوت روده‌ها فربه فرودین ایشان عاجز
شوند از آنک ثفل را نگاه دارد و سبب قولنج که خداوند گران را افتد سوء
المزاج سرد بود و از اسباب قولنج سدی قوی تر بلغم غلیظ است پس باد
غلیظ که اندر تجویف روده و اندر میان طبقها و لیفهای آن متمکن شود
و بسیار باشد که اندر معده بادهای غلیظ باشد و مضرت آن چندین نباشد
که مضرت آن باد که اندر روده بود و سبب این آنست که معده فراختر از
روده است و مزاج معده گرم تر است و اندامهای گرم که حرارت او مدد
کند بدو نزدیک تر آید و قوت دافعه زودتر بدو رسد و اگر چه روده با
لا این تنگ و باریک است بادها را در وی چندان مضرت نباشد که اندر روده
فرودین از بهر آنکه مزاج روده‌های بالایین گرم تر است و باندام گرم نزدیک
تر آید و صفرا که از زهره بروده فرود آید نخست بدین روده‌ها گذرد بادها را

تحلیل

تحلیل کند و حال روده‌های فرودین بر خلاف اینست بدین سبب بادها
اندر روده فرودین محقق گردد و مضرت آن پدید آید و اگر چه باد قولنج از
ماده تولد کند قولنج را بدان ماده باز نخوانند لکن بدین باد باز خوانند از
بهر آنکه ماده روده‌ها را ممتلی نکند و آن هم باز نکشد و راه ثفل را نگیرد و اگر
ماده بود که روده را ممتلی کند و آن هم باز کشد و راه ثفل را ببندد آن را
قولنج گویند یا قولنج ثفلی نه قولنج بادی و هر قولنجی که سبب آن بلغمی غلیظ بود یا (بلغمی)
بلغمی خشک نخست روده اعور ممتلی گردد پس امتلا بروده قولون باز دهد
و تا روده اعور پاک نکنند قولنج و درد آن زایل نشود و لیکن آنک روده
اعور مستلیت آنست که چون علاج کنند اطلاق می‌باشد و آسایش باشد و
راحت پدید می‌آید و دیگر باره درد می‌خیزد و قولنج معاودت میکند و بسیار
باشد که سرد ماده قولنج از بالا فرود می‌آید و هرگاه که حقنه کنند یا چیزی گرم
بر شکم نهند ماده بیشتری فرود می‌آید و درد زیادت شود و سببها روده را
مستعد قولنج گردانند خاصه قولنج ریحی شراب ممزوج خاصه با آب سرد خاصه
اگر مزاج بسیار کنند و ترهای سرد خاصه اگر مزاج بسیار کنند و ترهای سرد
چون کوک و کشنیز تر و کدو و خیار باریک و میوه‌های تر چون امرود و انگور
خاصه اگر از پس آن آب سرد خورند و حرکت کنند و جماع کنند و بادها را که
در شکم بجنبد باز دارند و همه طعامهای بادانگیز زیان دارد و سببها که
روده را مستعد قولنج ثفلی گرداند بسیار خوردن خایه مرغ پخته و بریان
کرده است و آبی و امرود و کاورس و کریج و نان خشک و ریاضت بسیار دارد

عرق وادرار بول وتقاضای حاجت را دفع کردن وبوقت برخاستن واز
پس طعام جماع کردن وسببها که روده را مستعد شوند وقولنج بلغمی کردانند
نان فطیر است وکوشت ماهی بزرک وکوشت کاو وکوشت بز وقطایف
وشیر وجغرات وبرف وتیباج ومیوهای تر چون امرود وسیب ترش
وخیار باریک وکدو وانجه بدین ماند وتخمهای سوزن وکاه باشد که سبب
قولنج سرد حرارتی باشد که رطوبتها را ببست کند وثفل را خشک کند و
باید دانست که تب خداوند قولنج بلغمی را وریحی را سود دارد لکن ریحی را
سودتر دارد وبسیار باشد که قولنج بجای اشتغال کند وبفالج باز کردد واین
چنان باشد که ماده رقیق تر شود وباطراف ریزد وعضلها انرا در خورد و
کاه باشد که باوجاع مفاصل باز کردد وکاه باشد که بدرد پشت بلغمی باید
در دلیت وصوی باز کردد واین دردیست وصوی چنان باشد که حرارت
که ان درد تولد کند وحرارت داروها مادهٔ خام را بپزانند وکرم کنند وفصد
اندرین جای سود دارد وکاه باشد که قولنج بوسواس ماليخوليا باز کردد
وبصرع باز کردد واین بد بود وسبب این ان بود که رودها را قوت کیرد
وماده قولنج را قبول نکند وان ماده را باز کرداند وبجانب دماغ برآید وبیماریهای دماغی تولد کند وکاه باشد که باستسقا باز کردد وکاه باشد که
از پس استفراغ بدارو یا از پس اسهال که بخودی خود افتد قولنج پدید آید
از بهر آنکه ماده لطیف خرج شود وماده غلیظ بماند وهرکاه که باد در اندامها و
بند کشادها وغیران درد قولنج پدید آید ان دردها ضعیف تر شود از بهر

یکی آنکه هرکجا که درد بود انجه ضعیف تر بود در برابر انجه قوی تر باشد پدید
نیاید دوم آنکه مادتها روی بجانب درد قوی تر نهند وازجایکاه دیکر دور تر
دور شود سیوم آنکه خداوند قولنج از طعام خوردن باز ماند واز قوت
خواب نیاید وبی طعامی وبیخوابی ودرد مادتها تحلیل کند وهرکاه مرض احساس
دراز کردد وشکم باز نکیرد وبلند شود وامید خلاص راند وهرکاه که بوقت
حاجت باز بستری افتد وثفل خشک باشد وکمتر فرود آید وشهوت طعام ضعیف
شود یا باطل شود واز طعام شیرین وچرب بکریزد وچیزهای ترش وتیز
شور خواهد وانجه خورد کمتر کوارد یا هیچ نکوارد وآرزوی قی پدید آید و
هرساعت شکم همی پیچد وآب بسیار خواهد ودرد پشت ودرد ساقهای پای
پدید آید واندک اندک این اعراض قوی تر میشود واین همه نشان آنست
که قولنج خواهد بود وهرکاه که از پس این اعراض احساس پدید آید وثفل وباد
هیچ بیرون نیاید وباشد که آروغ بر نیاید وپیچیدن شکم ضعیف کردد
وچنان شود که کوئی روده را پر باد بسته باحوال در روی اندر روده استاده
است ومیخلد واز رنج آن نیارند جست وتشنگی غلبه کند واز آب سیر نشوند
این همه نشان ان بود که قولنج محکم شد وسبب این تشنگی آن بود که دهنهای
ماساریقا بسته بود وتری آب بجکر نرسد وکاه باشد که با این اعراض
فراسای برپشت برایین پی سببی ظاهر واکر بعلاج اطلاق افتد بعضی رطوبت
غلیظ شود وبعضی سادق وکاه باشد که ثفلی بود دمیده چنانکه بر سر آب
بایستد وقی صفرای وبلغمی متواتر شود ونخست بلغم برآید پس صفرا وکاه

باشد که خلطی سرکرانی وزنکاری برآید وکاه باشد که سودا برآید از بهر آنکه
اخلاط بسبب درد وبیخوابی وداروهای کرم بسوزد وسبب قی اندر پیشترها
مشارکت معده بود با روده وبسیاری اخلاط وبسته شدن راه فرود آمدن
ثفل وبسته شدن کذری که صفرا در وی از زهره بروده آید واکنده شدن
زهره وبازکشتن صفرا بسوی بالا وبول سرخ کردد از بهر دو کار یکی آنکه صفرا
بیشتری بجانب کرده میل کند دوم آنکه بی طعام ودرد بول را سرخ کند و
کاه باشد که اندر اول علت بول همچون نخود آب بود یا همچون شیر آب
ونشانی عجب یاد کرده آید وان آنست که هرکاه که خداوند درد شکم را با
بر ونشانی وبثره پدید آید چندانکه یکدانه با قلی ودیش کردد ودو روز
بماند ودر اول علت سبات وخواب بسیار بوده باشد هلاک شود و
اکر چه دم زدن باعتدال بود اعتماد بران نباشد وقی متواتر وعرق سرد
وصعبی درد وسرد شدن اطراف وزنک روی برفتن وناکشادن قولنج
وپدید آمدن کزاز واخلاط دهن وفواق نشان نزدیکی مرک است

باب سیوم از کفتار هشدهم اندر
قولنج که سبب آن خشک شدن ثفل بود قولنج ثفلی هفت نوعست و
هر نوعی را سببی جداکانه است نوع نخستین آنست که بسبب آن بکار داشتن
طعامهای خشک بود چون اردکاورس وکوکح وبست ونان خشک وغیر
آن نوع دوم آنکه سبب آن ادرار بول بود نوع سیوم آنکه سبب آن رنج
وریاضت وعرق بسیار آمدن بود نوع چهارم آنکه سبب سوء المزاج کرم

یا سوء المزاج خشک بود اندر معده وجکر ورودها نوع پنجم آنکه سبب آن
تحلل کوشت اندامها وکشادن مسام همه تن بود ونوع ششم آنکه کرم
کرودانه تولد کند اندر رودها ورطوبتها وانجه در تابدان سبب بعلی
اندک ماند وخشک شود ونوع هفتم آنکه منفذ صفرا که در روده آید بشوانده
آید وثفل اندر روده ها بماند ورطوبتها بیشتر بادرار بول دفع شود یا
بعرق وثفل خشک کردد **علاماتها** اما علامتها نوع نخستین انست که طعامهای
درست بکار داشته باشد ودرد بر یک جای ایستاده بود وثفل که بیرون
آید رطوبتی لزج بود وسارق خشک وعلامت نوع دوم آنست که نخست
ادرار بول بوده باشد وداروها وطعامها ادرار بکار داشته باشد و کنند
علامت نوع سیوم آنست که حرکت وریاضت ورنج اتفاق افتاده باشد
وعرق بسیار آمده وعلامت نوع چهارم آنست که تن بیمار کرده ولاغر بود
وسببهای دیکر که یاد کرده اند هیچ اتفاق نیوفتد وباشد وعلامت
نوع پنجم آنست که اندر روزکار شد رستی ثفل واندک وخشک بوده باشد
وزود کرسنه شود وعلامت نوع ششم آنست که کاه کاه کرم بینند که بیرون
آید وعلامت نوع هفتم آنست که ثفل سپید بود وتقاضای برخاستن بحاجت
نباشد وشکم برامد وعلامتهای یرقان ظاهر شود **علاج** اما علاج نوع
نخستین آنست که شکر سرخ وپانید مقدار ده استار کمتر یا بیشتر اندر
روغن شیرهٔ تازه حل کنند وبدهند وروغن چندانکه بتوانند خورد
وانجه بستی وسوزن دانه پس ودکه کرده وسفستان بزنند وبالایند و

وفلوس خیار شنبر اندروی حل کنند وباروغن اسپرانچ بید هندیا بایارج
فیقرا ودو مثقال صبر با یک وقیه انکبین ودو وقیه سیر سود مند بود و
طبیخ لبلاب با خیار شنبر سود مند بود و شراب انجیر وطبیخ انجیر وسبوس
سنین بود وتخم کتان وحلبه وحب الرشاد بجوشانند ولعاب آن بکیرند و
هر روز دو بار بدهند با ترنکبین وروغن کنجد هر بار از لعاب دو وقیه
وترنکبین سه وقیه وروغن دو وقیه درد قولنج بنشاند وثفل را
بلغزانند وحقنه نرم که از حلبه وتخم کتان وخطمی وبابونه وانجیر وبنفشه
وسبوس کندم ساخته باشند باروغن کنجد ونمک هندی وانکبین
زهره کاو بیامیزند وبکار دارند وشیاف از نمک اندرانی وبوره وشکر سازند
سود دارد وطعام اسفیدبای چرب دهند وسبوس آب با شکر وروغن
بادام وشوربای خروس واسفاناج بار بخورد وآسامر که از تخم کتان
سازند کنند تا نبطی در روی پخته وهر بامداد دو وقیه آب جکندر پخته با نیم
درم بوره بخورد واکر از معاودت احساس بترسد ماء اللحم بدهند با تو ابل
یا ناف خشکا را اندر شراب ترید کرده وشراب بنفشه وشراب انجیر وجلاب
سود دارد وآب با یکی از این شرابها بخورند وانجیر اندر ماء العسل اغشته
هر بامداد پیش از طعام خایه مرغ نیم برشت بیاشامند لتفسیر عدد طبع را نرم
دارد صفت شراب میوه طبع نرم دارد بکیرند زرد الو کسته ومویز
سیاه دانه بیرون کرده از هر یکی یک من شفتالو کسته والو سیاه و
عناب از هر یکی نیم من پیش وانجیر بستی من بین سنقی دانه بیرون کرده

وکشمش از هر یکی ده استار سفستان پنج استار همه را مجروح کنند و
ویک شب اندر آب فرغار کنند چندانک دو انکشت آب بر سر ایستد ودیگر
روز بجوشانند وبپالایند صافی بکیرند شکر بر افکنند وپنج درم بنفشه در
صره بسته در افکنند وبقوام آرند شربت بیست درم وعلاج نوع
دوم آنست که سبب آن ادرار بول بود اکر حرارت غالب بود شراب
بنفشه وشراب آلو وشراب کالنج وجلاب واسبغول دهند وطعام
سکه وشکر واسفاناج وماش ومانند آن واکر حرارت غالب نباشد
شراب انجیر وطبیخ آن دهند وشکر سرخ اندرو روغن شیر خشت تازه حل
کرده ومسخته باروغن شیر خشت وطعامهای چرب وبرک جکندر وروغن
بادام وحلواهای نرم دهند وعلاج نوع سیوم که سبب آن رنج وریاضت
وعرق بسیار کردن بود آنست که آسایش کزینند وهوای خانه خوش
وخنک کنند واندر شراب سرد نشینند وتن بیرون داشتن عرق کنند
وغذاها وشربتها نرم لغزاننده فرمایند علاج نوع چهارم که سبب آن سوء
المزاج کرم باشد اندر احشا آنست که مزاج را بشربتها وغذاهای نرم وخنک
بکردانند وآب میوها ولعاب اسبغول وکشکاب وروغن بادام دهند
وطعام اسفید باجهای چرب ونرم فرمایند واسفاناج وسرمق وقطوف
روغن بادام وخبیب مغز مضعی وطبیخ خشنش وآلوی سیاه وزردالو
وروغن بادام بسیار وشکر خوش کرده وقصبهای برک جکندر اندر
وی پخته سوافق بود وطبع را بخیار شنبر وآب کسنه وابو عنب الثعلب نرم

کنند وعلاج نوع پنجم که سبب آن تحلیل وکشادکی مسام همه تن بود
آنست که طعامهای غلیظ دهند واندر شراب سرد نشانند وموم روغن
که از روغن کل وروغن مورد کرده باشند در ظاهر تن همی مالند وعلاج
نوع ششم که سبب آن کرم کدو وطنر باشد آنست که داروها که اندر وی
جایکاه هشی یاد کرده آمده است بکار دارند تا برود یا از کرم پاک شود و
ابکامه اندک اندک همی خورند بناشتا با ماده آن بریده شود وعلاج
هفتم که سبب آن بسته شدن منفذ صفرا بود که از زهره بروده پیوسته
است آنست که داروهای کشاینده دهند که اندر علاج سده ویرقان یاد
کرده آید وهر وقت که طعام خورند نخست زیتون پرورده وبرک
جکندر وخردل وابکامه اندک بخورند والله اعلم بالصواب

باب چهارم از کفتار هفتم

اندر قولنج که سبب آن بلغم غلیظ ولزج بود علامت قولنج بلغمی سردی
اسافل است وکرانی ودرد وطعامهای غلیظ که از پیش آن خورده باشد
وناکواریدن آن وباز کرفتن طبع وفرود نا آمدن ثفل وباد واکر بول
سرخ بود نباید پنداشت که قولنج کرم است از بهر آنک درد قولنج وپی طعامی
بول را سرخ کند علاج نخست تن پرشیا وحقنه باید کرد وغذا باز باید
کرفت وقوت نکاه باید داشت که شوربای خروس اندک اندک
بیاشامد ویا نخست شیاف وحقنه راه ثفل وباد وکشاده نکند ادویه
مسهل نباید داد از بهر آنک اکر اندر رود با بلغم غلیظ وبنادق بسیار

بود وماده دیکر از بالا فرود آید وکذرنیابد خطری عظیم باشد وهرکاه که
حقنه کرده باشد ورطوبت لزج وبنادق فرود آمده باشد دیکر بار
حقنه باید کرد تا روده ها از ماده قولنج پاک شود واندر اکر قولنج قوی نباشد
تا اعراض بدین سبب آید قی باید فرمود از بهر آنکه قی ماده قولنج را پاک کند
واکر قی با فراط شود بشراب به وبد نزبان باید داشت واندرین شراب انار دانک
وسماق وزیره پخته باشد صفت شیافها بکیرند وبوره نان ونمک
وباسد را بر کفچه آهنین بآتش نرم شود واین بوره ونمک بدان بسرشند
چندانکه بخورد وشیاف کنند ودرازی شیاف چهار انکشت بهم بازنهاده
وبعضی کفته اند شش انکشت باید صفت شیافی دیکر شحم حنظل وبوره
وانزروت وباینند وشیاف کنند همچنان صفت دیکر بکیرند بوره
دو درم شحم حنظل پنج درم سقمونیا دو درم ونیم شکر سرخ کر باید پانزده
درم صفت دیکر چنانکه درد پشت را وقولنج بلغمی را سود دارد
بکیرند سکبینج مقل جاوشیر اسق صابون بوره شحم حنظل باسن سقمونیا انزروت جند
سعاف نمک هندی برک سداب وسیب وبرک حسک تخم سداب هر از سفند
همه را استا راست شیاف کنند چنانکه رسمست وصابون بغدادی را
سراشند بر شان شیاف وبنهند سود دارد وچوب عرطنیثا کنند بر شان
وبنهند سود دارد وترب را بتراشند باندازه شیاف وبر عسل الوده
کنند وبنهند صفت دیکر بکیرند شحم حنظل یک جزو مغز بادام دو جزو
بکوبند وشیاف کنند صفت شحم حنظل ومقل راستا راست بکیرند و

وشیاف کنند صفت حقنها بکیرند زیره وتخم کتان وحلبه ومغز کاکیان از
هر یکی یک وقیه انجیر بستی ده عدد سداب وسیب وبرک جکندر وبرک
کرنب از هر یکی یک دسته سبوس کندم دو وقیه بادام تلخ نیم وقیه وبرک
خطمی درخت فربسته ده درم عناب بیست عدد سفستان بیست عدد برک
سوسن یک وقیه برک غار یک وقیه همه را اندر شش من آب بزنند تا بمقدار
دو من باز آید وبپالایند ومقدار هفتاد درم بسایند ویک مثقال مقل
ویک درم اسق ویک درم جاوشیر ونیم درم جندبیدستر ودو دانگ نمک
نبطی ودوازده درم باید روی کداریند وهفت درم روغن کلکلانج وهفت
درم آبکامه ودوازده درم انکبین ویک وقیه روغن پیه بط وپیه مرغ باوی بیا
میزند ونیم کرم حقنه کنند بباید دانست که شحم حنظل اندر حقنه بکار داشتن
خطر است یا روده بکشاید وپاک کند یا آماسی تولد کند از وی آن بیت
تا ضرورت نباشد ویرا بکار نباید داشت صفت دیکر معتدل بکیرند
اطراف جکندر یک دسته خطمی سپید نیم وقیه سبوس یک وقیه انجیر بستی ده
عدد همه را اندر دو من آب بزنند تا بمقدار نیمی باز آید جمله درم از این
مطبوخ بسایند وده درم روغن کنجد باوی بیامیزند وده مثقال بوره در
وی حل کنند وبکار دارند صفت دیکر قوی تر بکیرند حلبه وتخم کتان از
هر یکی یک وقیه تخم بیدانجیر سی درم انجیر سی عدد ومغز کاکیان سی درم سنا
تر یک دسته زیره یک وقیه سبوس یک وقیه مغز بادام یک وقیه پستان
پنجاه عدد بیخ سوسن وبیخ خطمی از هر یکی یک وقیه ونیم بیخ جکندر واطراف

کرنب از هر یکی بوزن مقدار پنجاه درم همه را بزنند چنانکه رسم است و
بپالایند ومقدار شصت درم از وی بسایند واکر حرارتی غالب نباشد
دو درم مقل وچهار درم سکبینج در وی کداریند ویک وقیه روغن ناردین
ویک وقیه انکبین ویک وقیه پیه کبش تن بچه فربه کداخته باوی بیامیزند و
بکار دارند صفت دیکر درد بنشاند وباد صفرای وبلغمی را بجنباند
بکیرند حلبه واکلیل الملک وشبت وخطمی وبابونه وبودنه از هر یکی ده درم همه را
در یک من ونیم آب بزنند تا بر نیمی باز آید وبپالایند وده درم پیه بط
وده درم پیه کورده وده درم عصاره سه لعاب وپنج درم روغن بست
باوی بیامیزند وبوقت ضرورت بکار دارند صفت دیکر وصف
محمد بن ذکریا درد بنشاند وبخواناند بکیرند س رالسح لاسص یک وقیه
بابونه نیم وقیه زعفران ساح جهار وقیه این همه را در آب بجوشانند وبپالایند
ومقدار ججهل درم روغن نان با این اب بیامیزند وبجوشانند تا آب برود
وروغن بماند وبدان حقنه کنند وهم بوقت ضرورت بکار دارند واکر
س رالسح وکنجد بنهایم بیامیزند وروغن بکشند وبکار دارند بخوابانند
ودرد بنشاند حقنه دیکر قوی بلغمی وریحی ثقلی را بکشاید بکیرند تخم بادیان
وتخم کرفس وتخم سیب وانیسون از هر یکی جهار درم همه را بزنند وبپالایند
وهفت درم بوره وده درم باید که شکر سرخ در وی کدازند وده
درم روغن کنجد کرم وروغن کاکیان برافکنند واکر ده درم روغن کنجد
میعه تر اندر بیست درم روغن   بکدازند وبدان حقنه کنند سود

دارد واکر بوره مقدار هفت درم یا ده درم اندر عصاره سداب حل کنند
قولنج بلغمی وریحی را درحال بنشاند واکر بجای بوره نمک بود روا باشد انجا که
بوره ده درم کنند نمک بجای آن پانزده درم باید واکر دو وقیه آبکامه
حقنه کنند رطوبت لزج را بکند واکر ده درم بوره در آب کرم حل کرده حقنه
کنند زود بکشاید مقدار آب سی درم وچهار وقیه عصاره برک جکندر باده
درم بوره ونیم وقیه روغن کنجد حقنه کشاینده ومعتدل است صفت حقنه
تیز وکم جز بوقت ضرورت بکار نباید داشت بکیرند عرطنیثا یک وقیه بحوب
درهم نیم وقیه شحم حنظل ده درم اندر دو من آب بزنند تا بر مقدار نیمی باز
آید وبپالایند سه وقیه از این مطبوخ بسایند ودو درم نوشادر در وی
حل کنند ودو درم روغن بر جکانند وحقنه کنند تا در معده طعامی باشد
حقنه نشاید کرد وبسیار باشد که حقنه کنند واطلاق نیوفتد وصداع
تولد کند پس هرکاه که حقنه تیز کنند دماغ را مراعات باید کرد واز بالا تر
چیزی مسهل سبک دادن تا حقنه را یاری دهد صفت داروهای مسهل
پس از آنکه حقنه کرده باشد وراه ثقل وبنادق کشاده دو درم ایارج فیقرا
عسلی یا سه درم نباید داد واز پس آن ماء الاصول می باید داد با روغن بید
انجیر واکر حلبه وتخم معصفر با ماء الاصول بیامیزند از هر یکی سه وقیه وسه درم
روغن بید انجیر برافکنند وده درم باشد صواب باشد واز جمله که زود
اسهال کند وقولنج ثقلی وبلغمی وریحی را بکشاید این حب است بکیرند سقمونیا
یک جزو شحم حنظل دو جزو مصطکی نیم جزو وحب کنند شربت از نیم درم

بایکدم حبی دیکر که او را حب قولنج کویند بکیرند شحم حنظل ده درم سقمونیا
سه درم ودو دانک سکبینج ده درم بآب سداب حل کنند شربت یک مثقال
حبی دیکر سقمونیا یک جزو شحم حنظل دو جزو صبر سه جزو وشربت از یک
درم تا یک مثقال بباید دانست که انجا که حاجت افتد که زود اطلاق افتد
صبر بکار نشوان داشت از بهر آنکه اطلاق او دیر باشد لکن او را اندر
باز داشتن قولنج منفعتی بزرک است وایارج فیقرا همچنین قولنج باز دارد
ودرد بنشاند لکن اکر منش کشتن رنجه دارد زعفران دور باید داشت
وبجای زعفران اندر ایارج کل سرخ باید کرد صفت شربتی که درد بنشاند
وروده ها را سرد نکند وشکم باز کیرد بکیرند بیخ لفاح دانکی س رالسح دو
دانک زنجبیل حاولجان از هر یکی دانکی ونیم سقمونیا نیم دانک این جمله یک
شربت بود صفت حبی دیکر زود اطلاق کند بکیرند سرسم یک جزو سقمونیا
نیم جزو شحم حنظل یک جزو سکبینج سه جزو مقل یک جزو شربت از یک درم تا
یک مثقال ویا دو درم حبی دیکر که زود اطلاق کند واز او طعمی ناخوش نباشد
بکیرند سرسم دانکی ونیم سقمونیا دانکی ونیم شکر نیم درم کثیرا دانکی این شربت
یک شربت بود صفت حبی قوی که زود اطلاق کند بکیرند سرسم دانکی
ونیم شحم حنظل نیم درم کثیرا دانکی این جمله یک شربت باشد صفت حبی دیکر
که درحال درد قولنج بکشاید پس از چند ساعت اطلاق کند وبادها را
بشکند بکیرند صبر یک مثقال سکبینج نیم مثقال وحب کنند هرکاه که خداوند
قولنج را اندر تهی کاه دردی پدید آید این حب بخورد منفعتی تمام یابد ودر

حال درد بنشیند صفت شربتی که انرا کراهیتی نباشد پوست بسایند
چون سرمه و در خمابه سرشند و بر هنند و سر سرم که سقمونیا که اندر حلاو
یا اندر نخود آب یا اندر شراب کال حل کنند طعمی ناخوش بدارد و زود اطلاق
کند صفت حبی که انرا چنین حب اللؤلؤ نام کرده است و ثابت میگوید
بهترین حبها اندرین علت اینست بگیرند سرمه و سکبینج راستا راست سکبینج را
باب گرم حل کنند و سرمه و اندکی زعفران باوی بسرشند و حب کنند شربتی
از نیم درم تا یکی کرم و کودک را دو دانگ صفت حب سکبینج درد قولنج را
و درد معده را و نقرس را سود دارد بگیرند صبر و هلیله زرد و سکبینج از
هر یکی سی درم شحم حنظل و انزروت از هر یکی پانزده درم تربد صد درم
و اندر بعضی نسخها تخم کرفس سی درم درافزوده اند شربت دو درم و نیم و اگر
باد درد قولنج و پیچ و نفخ کشتن بود حب الافادیر که اندر علاج پیچش ناف و درد
شکم یاد کرده آمده است سود دارد نفخ کشتن باز دارد و اطلاق کند و بادها را
بشکند معجونهای مسهل صفت معجونی که بوقت ضرورت بدهند قولنج
ضعیف را بگشاید بگیرند تربد پنج درم سرکین کرک چهار درم تخم کرفس و
انیسون از هر یکی سه درم پانزده درم شربت هفت درم و سرکین کرک
که اندر داروها بکار دارند سپید باید و خشک خاصه انکه بر سر خاری یا بر
سر سنگی افکنده باشد و در وی استخوان ریزه بسیار بود و صوفی نباشد
و گفته اند که روده کرک که اندر داروها بکار دارند سپید باید و خشک
خاصه انکه بر سر خاری خشک کنند و بکوبند منفعت او عظیم بود و استخوان

ریزه که در سرکین او بود سخت سودمند بود بجای سرکین او بکار دارند
جالینوس میگوید من دیدم که خداوند قولنج سرکین کرک بر تهیگاه خویش
بسته بود بر ریسمانی پشمی و شفا یافت و بسیار ازموده ام که انرا در قصبه یاسمین
کردیم و بر تهیگاه خداوند علت بستم منفعتی عجب دیدم محمد زکریا میگوید
اگر خداوند قولنج بر پوست کرک نشیند و بر وی خسپد سود دارد
و اگر کمری سازد از ان و بر میان بندد سود دارد و هر سال کربو کنند
صفت معجونی دیگر همه انواع قولنج صعب را بگشاید بگیرند سکبینج
و جند بیدستر و تخم کرفس از هر یکی یک جزو سقمونیا را بروغن بادام
بسایند و سکبینج را اندر انگبین حل کنند و بگدازند و نیک بیامیزند پس سقمونیا
باوی بیامیزند و باقی داروهای کوفته بر افکنند و بسرشند شربت از یک مثقال
تا سه درم یا سه مثقال صفت معجون خیارشنبر بگیرند تربد چهل درم
بنفشه بیست درم سقمونیا دوازده درم نمک هندی و رب سوس از
هر یکی هفت درم تخم بادیان و انیسون و مصطکی از هر یکی پنج درم فلوس
خیارشنبر و پانید و انگبین از هر یکی صد درم هر سه را بجوشانند و صافی
کنند و داروهای کوفته بر وی پراکنند و ده استار روغن گاو بر افکنند
و بسرشند شربت از هفت درم تا ده درم با مطبوخ مسهل گرم یا آب گرم
و هر گاه که درد صعب شود و بیم غشی و ضعف قوت بود فلونیا رومی دهند
تا حس او کند شود پس علاج کنند صفت معجونی که خواب آرد و درد بنشاند
و قولنج بگشاید بگیرند پلپل نانخواه سداب خشک بوره نر خشک جند بیدستر

زیره کرمانی حب الغار از هر یکی سه درم افیون سه دانگ سرالسحر سرویخ از هر یکی
یک درم سقمونیا یک درم با انگبین مصفی بسرشند شربت یک مثقال
معجون مسهل بگیرند پلپل دارپلپل زنجبیل سداب زیره خولنجان خرفه
راستا راست از همه ده درم انگبین مصفی چهل درم بسرشند چنانکه
رسم است شربت اندر حال صحت از نیم درم تا یک درم و اندر حال بیماری از
یک مثقال یا دو درم یا بیشتر گوارش سعدی و قولنج را و درد پشت را
و درد بندگشاده‌ها را ببرد بگیرند سقمونیا ده درم قاقله کبابه و زنجبیل
و دارچینی و مهرو ناز مشک و قرنفل و پلپل از هر یکی پنج درم تربد صد
درم شکر صد درم همه را با انگبین بسرشند شربت از پنج درم تا ده درم
و معجون دولاسفی و سورنجان و ... و سفرجلی مسهل و غیر آن اندر قرابادین
یاد کرده آید ان شاء الله تعالی ضماد نهادن و تکمید کردن بگیرند علک البطم
شش درم تربد سه درم سورنج یک درم و نیم عاقرقرحا مرزنجوش حب الغار
بزر الاخره و پیش خشک شحم حنظل از هر یکی یک درم و نیم سقمونیا چهارده درم
همه را بکوبند و بروغن حب الغار حب کنند و بزهره گاو از هر یکی نیم جزو
به بط سه جزو همه را بیامیزند چنانکه رسم است و از ناف و عصب و تهیگاه
طلی کنند و اگر اهو دانه و بول مسل اندروی زیادت کنند صواب بود
و مغز تخم کاکیان سه جزو شحم حنظل یک جزو زهره گاو چندانک کفایت بود
ضمادی قوی است و ارزن گرم کرده با تخم کرفس و نانخواه و حلبه آمیخته در
خریطه کنند و بر ناف نهند درد بنشاند و تحلیل کند و روغن شبت و روغن

قثاء الحمار و روغن خردل مالیدن سود دارد خاصه اگر بفرفیون و جند بیدستر
قوت داده باشند و اما از پس علاجها که یاد کرده آمد تدبیرهای باید کرد تا قولنج را
باز دارد و بهترین چیزی که از پس استفراغها بکار دارند تا قولنج را از معا
ودت باز دارد روغن بید انجیر است با ماء الاصول و ترتیب بکار داشتن
ان چنان باید که روز نخست دو مثقال بر ماء الاصول افکنند و نیک بیا
میزند و بخورد هر روز نیم مثقال می‌کاهند تا بر دو مثقال باز آید و اگر
خواهند که از پس یک هفته سه روز بیشتر هم آن مبلغ که قرار بر ان افتاده
باشد میدهند روا باشد و هر روز که این شربت خورده دندانها را
مراعات کنند و بنمک بریان کرده بمالند پس بروغن گل بمالند و از پس
این شربت تا شش ساعت بگذرد یا بیشتر طعام نخورد و در جمله چنان باید
که اروغی برآید بوی ان شربت برود پس طعام بخورد و اسفناج با نخود آب
و آب ماء العسل خورد و خداوند قولنج سرد را اندر طعامها سیر و پلپل و زیره
و کرویا و انگدان میکنند صفت شربتی سودمند بگیرند پوست درخت
بید که بوده باشد از وی خیزد و زنجبیل و سداب راستا راست همه را
بپزند و بپالایند هر بامداد مقدار دو وقیه از ان آب بخورند قولنج باز
دارد صفت شربتی دیگر بگیرند مغز تخم معصفر پنج درم و نیک بکوبند
و بسایند و دو درم زیره اندر چهار وقیه آب بجوشانند تا بر نیمه باز
آید و بپالایند و این تخم معصفر کوفته یک وقیه بایند اندرین آب حل کنند و
بخورد طبع نرم کند و قولنج باز دارد و اگر دو درم روغن بادام بر وی بیشتر

افکنند بهتر بود چند روز این شربت می‌باید خورد و شراب انجیر سخت موافق
بود **صفت** آن بگیرند انجیر فربه بیست و آن را اندر چهار من آب بزنند تا بر
نیمه باز آید و بپالایند و بفشارند و نیمه پانید اندرین آب بجوشانند
تا بقوام جلاب آید و اندر وی اندر جوشانیدن یک درم دارچینی یک درم خولنجان
و یک درم زنجبیل سوده اندر پاره صره بسته در وی افکنند و هر ساعت
بمالند و بفشارند و گوز روغن و انجیر و گوز هندی و مانند آن سود دارد
و اگر بدین علاج و تدبیر زایل شود ایارجات بزرگ باید داد تا مادتها
غلیظ را که اندر روده گرفته بود پاک کند و آنرا که هر یک چندی قولنج معتاد
کند همیشه پیش از آنک طعام خورد نخست چیزی باید خورد که طبع را نرم
کند و چون انجیر که بکار آورده باشند و ماء العسل و جلاب فرغار کرده
و آلوی سیاه بکار دارند و جلاب فرغار کرده و خایه مرغ نیم برشت آشامیدنی
خاصه اگر فاسد کوفته در آن افکنده باشند و کامه کبر و آب کامه و انگبین و روغن
گاو و چغندر که سخت پخته باشند و حشوی که در وی شیره مغز تخم معصفر
کرده باشند و اندر طعام آب کنند تا پخته کنند و اگر نخست لختی کوب و بادام و انگبین
و یاسمن بخورند سود دارد **باب پنجم**
از گفتار هفتم اندر قولنج که سبب آن بادهای غلیظ بود علامتها
قولنج ریحی آنست که پیش از آنک قولنج گیرد اندر شکم قراقر و بادها بوده باشد
و اکنون فرو گرفته بود نه قراقر کند و نه باد بیرون آید و گرانی کمتر بود
و درد صعب بود بدان مانند که روده را از هم باز می‌درند و مانی سسه

بالحال دوری اندر روده ایستاده است و این نوع درد اندر قولنج بلغمی نیز
باشد لکن درد ریحی صعبتر بود و گاه باشد که طبع نرم شود و درد
ساکن نشود از بهر آنک باد اندر میان طبقهای روده مانده بود و اندر
پشت و تهیگاه سبک بود و بر سر آب بایستد و گاه باشد که مالیدن
و تکمید سود دارد و گاه باشد که سود ندارد و این نشان آن باشد که
ماده رقیق اندر روده است و هر گاه که تکمید کنند باد و بخار زیادت گردد
و اگر درد از جایی بجایی میگردد سهلتر بود و اگر بیک جای مانده بود و
شکم چون طبلی بر آید و سخت گردد بتر بود **علاج** قانون که علاج اندر
باب گذشته یاد کرده آمدست نخست تدبیر شیاف و حقنه باید کرد
صفت حقنه که بادهاء غلیظ را بشکند بگیرند حاشا و برگ خشک و
سداب خشک و سعتر و دج و تخم سداب و تخم بحکست و تخم مرو نیم کوفته و
بابونه خشک و قنطوریون و سبوس و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و انگدان
و قطراسالیون هماستارا است همه را اندر عصاره سداب یا اندر عصاره بن دینار
بزنند تا آن بسیاری باید که باز آید و بپالایند پس بروغن زیت بگیرند و
هم چند وزن روغن دو بار از این عصاره بجوشانند و با لوده بادی بیامیزند
و بزنند تا عصاره برود و روغن بماند چندانک حقنه را باید از این روغن
بگیرند و مقداری پیه بط گداخته با وی بیامیزند و دو درم سکبینج و یک درم
جاوشیر در وی حل کنند و بکار دارند و چند پیرستا که اندر حقنه‌ها
این نوع سود دارد این حقنه که یاد کرده آمد بادها را بشکند و روده را

گرم کند و مزاج او بگرداند **صفت** حقنه دیگر بگیرند روغن زیت رکابی
یکمن سداب تر یکی سته سداب را برگ کنند و اندرین روغن بجوشانند و
بمالند و بفشارند و بپالایند و اگر بعوض سداب عصاره او کنند چنانک
در حقنه اول یاد کرده آمد صواب‌تر و قوی‌تر بود عصاره را با روغن
بجوشانند تا عصاره برود و روغن بماند پس از این روغن مقدار سی
درم بگیرند و یک درم جندبیدستر و یک درم جاوشیر و یک درم سکبینج در
وی حل کنند و بکار دارند و اگر درد صعب باشد پنج درم مر السبح اندر
سی درم از این روغن سداب بجوشانند و بدان حقنه کنند تا بعوض آن
مر السبح دو دانگ جندبیدستر و دو دانگ افیون کنند و اگر ده درم صمغ
تر باسی درم از این روغن بکار دارند سود دارد و شیافها که اندر باب
گذشته یاد کرده آمدست اندرین باب سود دارد **صفت** شیافی سود
مند بگیرند برگ سداب تر و زیره و نانخواه و بوره ارمنی راستارا است همه را
نیک بکوبند و بسایند و با انگبین بسرشند و بر پاره محقنه طلا کنند و بر
اندرون رسانند چند بار و اگر خرقه نرم بدین دارو آلوده کنند و شیافه
در کنار این خرقه ببندند و خرقه را اندرون رسانند و رشته بیرون
بگذارند تا بدین رشته بیرون بکشانند چند بار این خرقه بکار دارند
سود دارد **صفت** داروی دیگر جندبیدستر و زعفران و مر و سکبینج و
افیون راستارا است و شیاف سازند و بنهند درد بنشاند و بخواباند
و ماده علت را در خواب براند و ضماد تکمید هم بدان طریق که اندر باب

گذشته یاد کرده آمدست بکار دارند و مجمرا اندرین باب سخت نافع است
درحال درد بنشاند و اگر باد اندک بود تحلیل کند و درد زایل شود و
اگر ماده باشد چنانک دیگر باره از آن ماده بخاری جمع شود درد ساکن
بود و باز معاودت کند و این را فایده باشد بزرگ و این آنست که طبیب
بتدبیر لطیف کردن ماده و تحلیل و استفراغ آن مشغول شود بدین مجمر
درد بنشاند و بحقنه و شیاف یا بداروهای مسهل تدبیر استفراغ میکند و
حبهای مسهل که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست اندرین باب نیز نافع است
و حب سکبینج و معجون حب الغار و معجون ابهل و گوارش انگدان که اندر علاج
درد معده گران باد تولد کند یاد کرده آمدست همه اندرین باب نافع
است **صفت** مطبوخی که قولنج ریحی را بگشاید بگیرند زیره و کرویا و نخل
و انیسون و تخم بادیان و تخم کرفس و انگدان راستارا است از هر یکی مقدار
پنج درم همه را اندرین آب بزنند چنانک رسم است و بپالایند و مقدار چهار
وقیه با یک وقیه پانید و یک وقیه انگبین و نیم وقیه روغن بادام تلخ بدهند
و روده‌ها را گرم کند و بادها را بشکند و اگر اندرین مطبوخ تخمها زیادت
کنند چون تخم کرفس و بادیان و با روغن بیدانجیر دهند صواب باشد
و حب الرشاد مقدار پنج درم اندر آب بجوشانند و ده درم باشد و یک
استار روغن شیرباز بر افکنند و کسی بخورد بادها را بشکند و انیسون
و زیره و شبت و سعتر و مرزنگوش و چند پیرستا اندر آب بزنند و بیمار را
اندرین آب نشانند سودمند باشد و اگر اندر مثانه کاو کنند و بر ناف

اندر نهند روا باشد و ناف شکم اندر روغن سیب و روغن سداب کرم بر نهند و عاقرقرحا و قسط و جندبیدستر قوت داده باشند مالیدن سود دارد جالینوس میگوید خداوند این علت را بهترین تدبیری آنست که چندان که تواند از طعام خوردن و آب خوردن باز ایستد تا ماده هضم شود و این تدبیر بهتر از آنست که داروی کرم خورد از بهر آنکه باشد که دارو خلط را بگذارد و بر تحلیل آن و فاش اندکی بادها و بخارها زیادت شود و درد صعب تر گردد و میگوید مردی را این علت رنجه داشتی و هرگاه که حس آن یافتی که علت معاودت خواهد کرد میان خویش بستی و لحمی سرها اندکی نان بخوردی و همه روز بکار خویش مشغول شدی و شبانگاه مقداری شراب صرف خوردی و بحقیقت بامدادی که برخاستی بودی و میگوید سیلانیدن علت فاضلتر از همه داروها است از بهر آنکه بادها را بشکند و تشنگی نیارد و هیچ داروی دیگر را این خاصیت نیست بس خداوند این علت را بهترین تدبیری آنست که بسیار خورده تریاق بزرگ بکار دارد و بهترین طعام او شوربای گنجشک است یا شوربای خروس کهن گنجشک را یا خروس را بکشند و شکم پاک کنند و برانیسون و تخم بادیان و شبت و نمک و سداب و کرویا و کندنا و پلپل و سیر تر کنند و بپزند از آن شوربا بخورد و بجای آب شراب سپید کهن خورد و اگر طبع اطلاق میکند و مرد بر حال خویش باشد ناشتا شراب کهن گرم کنند و مقدار ده استار بتدریج بخورد اندک اندک بسر الاطباء یا اندکی نان خشک اندر وی تر کنند و بخورد این تدبیر خواب آرد و ماده را بپزاند و تحلیل کند و درد زایل

کنند صفت نان خورشی که باد را بشکند بگیرند خردل یک وقیه بکوبند و در آب کنند و بدست بمالند و ثلیف ببالایند و پنج دانگ سیر بکوبند و ده کوزه در این آب حل کنند نان بدان فرو برد و بخورد و غالیه و لخلخه مشکین اندر ناف نهاده

باب ششم

از گفتار مقدم اندر قولنج که سبب آن آماس بود

آماس روده سبب تنگی منفذ ثفل بود و باد نیز بیرون نیاید از بهر آنکه قوت دافعه بسبب آماس و سوء المزاج ضعیف باشد و اگر آماس گرم بود حرارت آن ثفل را و رطوبتها را خشک کند و اگر سرد بود رطوبتها را غلیظ و بسیار باشد که در عضوی که در همسایه روده است چون جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم آماسی افتد و منفذ ثفل بسبب همسایگی و مشارکت تنگ شود و گاه باشد که آماس روده بزرگتر بود و بول نیز باز گیرد علامتها علامتهای آماسها اندامها که همسایه روده است هر یک اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و از علاج آن پرداخته و علامت آماس روده آنست که از علامتهای آماس اندامهای دیگر هیچ نباشد و درد اندر روده بود و اگر آماس گرم بود از تب و تشنگی و ضربان و حرقت خالی نباشد و درد اندک اندک بیشتر آید و احساس اندک اندک سرایت کند و در مدت چند روز قولنج گردد و هم چنانکه سبب مشارکت آماس دیگر اندامها که همسایه روده است منفذ ثفل را تنگ کند آماس روده که بزرگ بود منفذ آب آن را تنگ کند و بول را باز دارد علاج اندر قولنج ورمی بنابر بعضی مسهل دادن شتاب نشاید کرد

و بسیار طبیبان این خطا کرده اند و بیماران هلاک شده است و آنکه خلاص یافته است مرا بلاسی نازک است و اولیتر آن باشد که نخست رگ باسلیق زنند پس رگ صافن و اگر بول باز گرفته باشد و چون با درآن بیرون باید کرد تا قوت ضعیف نشود و شربتهای سرد و تر باید داد چون آب خیار با شکر و لعاب اسبغول با جلاب و چون شراب بنفشه و از بهر طعام نرم کردن آب عنب الثعلب و آب برگ خطمی و آب عنب الثعلب کشند و آب انار ترش و شیرین باید داد با خیار بادرنگ و شیرخشت و روغن بادام و آب کدو نشاید داد از بهر آنکه و بول اندر قولنج خاصیتی پیداست صفت شربتی نرم و خشک بگیرند اسبغول چهار درم روغن گل یک وقیه هر دو را در آب بزنند و بدهند و اگر بحقنه حاجت آید بکشکاب و خیار بادرنگ و شیرخشت حقنه کنند و اگر اندرین کشکاب بنفشه و بفستان اندر پزند صواب بود و اگر آب عنب الثعلب و آب کاکنج با این کشکاب بیامیزند سوافق تر بود خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید من آن دوست دارم که حقنه بر شیر خر و خیار شنبر و روغن بادام و روغن شیره کنند صفت حقنه دیگر بگیرند خیار و خطمی سپید در صره بسته و دانه بابونه را استان آب بزنند و ببالایند سه وقیه از این مطبوخ بگیرند و یک وقیه ماء الشعیر و کامه و یک وقیه روغن بنفشه با وی بیامیزند و بکار دارند و اگر یک درم سرگین کبوتر ترکیب کنند روا باشد و اگر بعوض پانید جان سرکنند یا شیرخشت هم صواب بود و اگر حقنه بماء الشعیر و روغن بابونه کنند صواب بود صفت حقنه بگیرند دیگر عصاره برگ چغندر پنج وقیه روغن شیره

یک وقیه شکر یک وقیه بوره نان دو درم صفت حقنه دیگر بنفشه خشک ده درم خطمی سپید مصوص پنج درم سبوس گندم ده درم بپزند و بپالایند نیم وقیه روغن شیره و ده درم شکر و دو درم بوره با وی بیامیزند و اگر ماده صفرا بسیار بود اندکی سقمونیا در آب کسنه و خیار شنبر حل کنند و بدهند و بستر اگر حاجت آید این شربت با تربد بدهند و اندر حقنها نیز تخم کتان و بابونه و سبب گرم و اندکی حلبه بکار دارند و از ضمادها نخست خرقه تر کتان بسرکه و گلاب سرد کرده تر کنند و بر موضع درد نهند و هرگاه که گرم شود دیگری بر نهند صفت ضمادی نرم بگیرند برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج و همه را بکوبند و بنفشه خشک و خطمی خشک کوفته و بیخته و آرد جو و اندکی بابونه و اکلیل الملک با وی بیامیزند و بسرشند و بر آن موضع نهند ضمادی دیگر بگیرند موم بیخ جو و آرد باقلی و جو و زرده خایه بریان کرده و جو و لعاب تخم کتان چندانکه کفایت بود و زرده خایه را با آرد باقلی بلعاب تخم کتان بسرشند و موم را با روغن بگدازند و همه بهم بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند بابونه آرد جو خطمی سپید بنفشه همه را بکوبند و بآب و روغن بسرشند و ضماد کنند و مروره از کشک جو بخود سازند نیم نیم روغن بادام و اگر حرارت سخت قوی باشد مروره از نیشو و الو و اسفاناج و مانند این بیارند و هر بامداد آب سیاه تر کرده اندر جلاب و اعسته سه دانگ تا بیست دانه بخورد و از آن جلاب نیز بخورد بلخش

این علت این شربت سود دارد بگیرند انجیر بستی پنج عدد و مویز دانه بیرون
کرده بیست درم بنفشه خشک ده درم همه را اندر دو من آب بزنند تا بر
نیمه باز آید و بپالایند هر بامداد چهار وقیه با سه درم فلوس خیار شنبر
و سه درم روغن بادام شیرین بدهند مدت دو هفته از این شربت بکار
دارند لعوق بنفشه صفت بگیرند بنفشه خشک ده درم فلوس خیار شنبر پنج درم
مویز دانه بیرون کرده بیست درم عناب ده عدد سپستان سی عدد
همه را بزنند و بپالایند و نیم من شکر طبرزد بر افکنند و هفت استار روغن
بادام بزنند تا قوام او غلیظ شود پس هفت استار بنفشه خشک سوده
بر افکنند و بسرشند تا هموار شود و بکار دارند طبع را نرم دارد شربت
از پنج درم تا هفت درم و اگر آماس سخت بود حقنها و ضمادها و بشتها
تحلیل کننده بکار دارند والله اعلم بالصواب باب هفتم
از گفتار هشتم اندر قولنج فتقی والتوا علامت قولنج فتقی
است و فرود آمدن روده بکیسه خایه و علامت قولنج التوا آنست که
خداوند علت قولی کرده باشد یا چیزی بر داشته و خویشتن دراز برطا
پیچیده یا از جای بجسته باشد یا کشتی گرفته و بازیها کرده و درد قولنج بر
اثر آن بر آید و پیش از آن این کس را قولنج عادت نبوده باشد
علاج اما خداوند قولنج فتقی را بحسب علاج فتق باید کرد و روده را
بجای باز بردن و تدبیر بجای باز بردن وی آنست که بیمار بر پشت باز
خسپد و دست بر موضع فتق نهند و قوت کنند اگر بدین تدبیر بجای باز

شود

شود بها و نعم و اگر باز نشود بچهار تن چهار دست و پای او بگیرند و بر
دارند تا پشت او دوتو شود و شکم در قعر افتد و او را بدان شکل از
هر جای بجنبانند و دست بر جایگاه فتق فسارند تا بجای باز شود و
بر بندند محکم و بدین شکلی خوابانند که پشت همچنان دوتو باشد و شکم در
سده و بباید دانست که خداوند فتق را هرگاه که روده تهی باشد که فرود آید
باسانی بجای باز شود و اگر پر باشد بدشخواری بجای باز شود و صواب
آن باشد که نخست شیافی تیز بدهند تا روده تهی کند و بادها بیرون رود
پس تدبیر بجای باز بردن کنند و اگر نخست قی فرمایند پس شیاف نهند
روده زودتر تهی کند و آسانتر بجای باز شود و اگر همه تن پر باشد هم نخست
قی فرمایند پس شیاف نهند و اگر با این همه تدبیرها دشخوار بجای باز شود
بیمار را اندر گرمابه برند و آب گرم بسیار بر وی ریزند پس چهار کس بر دارند
چنانکه یاد کرده آمد و بجنبانند و دست بر موضع فتق فسارند تا بجای
باز شود و بر بندند و او را بر بستری خوابانند که بالین او بلند بود و
بالشی در زیر سرین او نهند تا پشت او همچنان دوتو باشد و بدان شکل
صبر کند پس از آنکه روده بجای باز برده باشد هنوز درد قولنج و اعراض
آن بر حال خویش بود تدبیر قولنج و علاج آن باید کرد خاصه علاج قولنج ریحی
و ثفلی چنانکه یاد کرده آمدست و باقی علاج فتق اندر جایگاه خویش یاد کرده آید
انشاء الله عز و جل و اما قولنج التوای را نخست خداوند علت را نیکو نشانند
و شکم و تهیگاه و پشت او را برفق می مالند و راست میکنند تا روده بجای

باز برند و اگر بدین بجای باز نشود او را بر بستری نرم بخوابانند و
هر دو پای او را بالا بر آرند و او را بجنبانند نیک چنانکه رودهای او بجنبد
و بجای باز شود دارد پس اشامیدنی چرب بخورد و اگر درد بر
حال خویش باشد هیچ نخورد دو وقیه سیماب را بشویند و بیمار را [illegible]
چرب دهند و اگر سیماب از پس داروی مسهل دهند یا با آن بیامیزند و
بدهند روا باشد پس او را بر دارند و بفرمایند بشکلی چند بنشانند
و شکم و تهیگاه و پشت او را دیگر باره برفق بمالند و راست میکنند و می
جنبانند تا سیماب بزیر فرود آید چون سیماب بزیر فرود آید معلوم گردد
که روده بجای خویش باز آید پس اگر فرود نیاید بیمار را بر دارند و شکم
او را نگونسار کنند تا سیماب از وی بر آید و اگر در سرین نیاید میفرمایند
تا بسوی زیر فرود آید و از پس آن اسفیدباهای چرب دهند و چند روز بر
ماء اللحم چیزی اشامیدنی چرب اختصار کند والله اعلم بالصواب
باب هشتم از گفتار هشتم اندر قولنج که سبب
آن ضعیفی قوت دافعه روده بود علامت این دا رودهای وی آنست که اگر چربها
بناشد و اطلاق می باشد لکن هر وقت بدارو مسهل و شیافی و حقنه حاجت
بود تا اطلاق باشد علاج علاج وی داروهای قوت دهنده است چون [illegible]
و جوارشها و مثرودیطوس و مادریطوس و ایارج فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و
اساس و خربق او سل و استه و تخم کرفس با روغن بادام تلخ و ایارج فیقرا اگر با
روغن بیدانجیر و روغن ناردین با روغن سوسن گرم کرده و اما ویردن

افکنده

بر شکم و تهیگاه مالیدن و از پس طعام شراب ریحانی اندکی بکار بردن و
طعام اسفیدباهای نرم و چرب خوردن و از ترشیها و طعامهای قابض و از
سرد پرهیز کردن والله اعلم باب نهم
از گفتار هشتم اندر قولنج که سبب آن باطل شدن قوت روده بود
علامت وی آنست که هر یک چندروزی شکم بار گیرد و شکم بر آید و درد کند
و چیزهای خدر کننده خورده باشد یا از بیرون ضماد کرده است علاج وی
آنست که نخست استفراغی کنند با ایارج لوغاذیا و مادریطوس پس همان طبیخ سلیخه
که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست بکار دارند با روغن بیدانجیر و ایارج فیقرا
و معجون بلادری و سنجرنیا و مثرودیطوس بکار دارند و سنجرنیا و اثاناسیا با روغن
بیدانجیر حل کنند و بر شکم و تهیگاه می مالند و طعام شوربای گنجشک و کبوتر
بچه با افاویه و شراب کهن لطیف و چند یقوی ترود باب دهم
از گفتار هشتم اندر ایلاوس ایلاوس نوعی است از قولنج لکن
رودهای بالاین باشد و تفسیر ایلاوس بتازی رب ارحم است یا رب رحمت
کن و این علت را بدین نام از بهر آن خوانده اند که از وی خلاص کمتر بود از
بهر آنکه مزاج معده و مزاج رودها تباه گشته بود داروهای خوردنی نکنند و
شیاف و حقنه بجایگاه علت نرسد و جالینوس میگوید من جماعتی را
دیدم که این علت افتاد و یک تن را دیدم که خلاص یافت و اسباب این
علت یا سوء المزاج گرم و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک با ماده
یا بی ماده یا آماسی بود که منفذ ثفل را تنگ بود یا بادی بود که اندر طبقها

٨٥٠ روده‌ها مانده بود یا بسبب حرکتی ناهموار روده بر هم پیچیده شود و ازین ثقل
و باد بسته شود و بسیار باشد که اندکی ثفل برین روده‌ها فرود آید و ثقل را
خشک کند و دفع شوانند کرد و سبب این علت کردد و از خوردن طعامهای خشک
و قابض بسیار افتد و بسیار باشد که داروی ناموافق که کرم بغایت که طبع
روده را بخورده شود و این علت تولد کند علاماتها علامت ایلاوس آنست که
اندر بالای ناف بود و هر چه بخورد قی کند تا بدان حد که ثقل نیز بقی برآید و باید
دانست که معده تا بر حال طبیعی بود طعام را از آن بالا فرو کند و هضم کند پس
اندرین روده‌ها فرستد بقوة دافعه که او را نیست و روده‌ها نیز تا بر حال طبیعی
باشد هر چه از معده بالسان برسد اندر او قبول کند و بسوی زیر دفع کنند و
بیرون افکنند و چون از حال طبیعی بکردند و سببی ازین سببها که یاد کرده آید
پدید آید فرو سو دفع شوانند کرد بسوی بالا دفع کنند و معده اندر ابضه هر
قبول کنند و باشد نیز که اگر حقنه یا تیز و تر کند و معده خالی بود از حقنه
بمعده برآید و از معده بقی بیرون آید و همچنین هر چه از معده برود ه
آید و راه بنا بیاید فرو کذرد بسوی بالا باز کردد و بقی بیرون آید و بادها
نیز که اندر شکم بود هم بسوی بالا برآید و غ برآید و نفس و آروغ و عرق
سهمکننده باشد و باشد که بوی سهمکننده شود و آنرا که سبب این علت
آماس کرم بود از هر دو بیرون نباشد یا ماده اماس صفرا بود تا خون
اگر صفرا بود تب سوزان و تشنکی و قی و صفرا و تلخی دهان بران کواهی دهد
و اگر از خون بود امتلاء رکها و شیرینی طعم دهان و ضربان موضع درد و انرا

که سبب علت اماس سرد بود سوزش و تشنکی نبود دهان تر بود اگر ماده ٨٥١
بلغمی بود مزه دهان ناسور بود یا هیچ مزه ندهند بد یا مزه ناخوش دهد
و ثقل بلغم برآید و اگر ماده سودا بود مزه دهان ترش بود و درد و کرانی
بیشتر بود لکن اماس سرد اندرین روده‌ها کمتر افتد و آنرا که سبب علت سوء المزاج
کرم و خشک بود و تشنکی و سوزش صعب بود و تبهای کرم آمده بود و آنرا
که سبب علت اندکی صفرا بوده باشد که برروده فرود آید و ثقل را خشک
کند و بیرون دفع شوانند کرد و خلیدن و سوزش صعب تر از قولنجهای
دیکر بود و یا تب و تشنکی تلخی دهان بود و آنرا که سبب علت خوردن طعامهای
خشک و قابض بوده باشد درد شکم او دردی بود کرفته و تدبیرهای کذشته
و ناکواریدنها که بوده باشد بران کواهی دهد و آنرا که سبب علت طعامهای
لزج بود اندر شکم او باد بسیار افتد و آروغ ترش برآید و باشد که
عرق سرد آید و تدبیرها و کذشته و ناکواریدنها که بوده باشد بران کواهی
دهد و آنرا که سبب علت خوردن داروی ناموافق بوده باشد علامت
وی آنست که از پس دارو خوردن افتد و آنرا که سبب علت بر هم پیچیده شدن
روده بود علامت وی آنست که علت از پس ماندنها و کشتی کرفتن و معلق
جستن و مانند آن باشد بقراط میکوید هر کاه که با مصطر بول ایلاوس
بدید آید بیمار روز هفتم هلاک شود مکر که بیمار را تبی کرم آید و عرق
بسیار بزود اما اگر نشانهای اماس کرم ظاهر شود و علاج
اماس حولی و صفراوی یکی بود الا آنکه اگر قوت بیمار قوی بود و علامتها

٨٥٢ خونی ظاهرتر بود نخست باید زد و باسلیق باید کشاد پس ضمادها نهادن
از بوک عنب الثعلب و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل ملک کوفته و بیخته و با
روغن بنفشه و مسحنه و سرشته و شربت آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل
و آب کسنه از هر یکی دو وقیه بکیرند با ده درم خیارشنبر پاک کرده و ده
درم روغن بادام و ده درم شکر بدهند نخست انبار را بجوشانند و
کفک بردارند و صافی بپالایند پس خیارشنبر در وی کذارند و روغن
و شکر برافکنند صفت شربتی دیکر بکیرند آب کاکنج و آب لبلاب بجوشانند
و بپالایند و همچنین با روغن بادام و خیارشنبر و شکر بدهند صفت
شربتی دیکر بکیرند بنفشه خشک و اکلیل ملک و خطمی و بیخ سوسن و بابونه همه را
بزنند و بپالایند چهار وقیه این مطبوخ با دو وقیه آب خیار و دو وقیه
آب لبلاب که آب عنب الثعلب بیامیزند ده درم فلوس خیارشنبر پاک کرده
در وی بکذارند و ده درم روغن بنفشه و ده درم شکر برافکنند و
بدهند و طعام و اسفاناج و برک چغندر و انجرببین مانند بروغن بادام
و شکر و بجای آب جلاب دهند و خداوند آماس سرد را علاج بحب سکبینج
یا حب صبر یا حب مقل کنند و شیافها و حقنها که در بابهای کذشته یاد
کرده آمده است بکار دارند و اما محقنه درین علت دوران ترک باید کرد
و سوراخ در سر نا چه باید نرد بهلو تا دارو بر روده بالا بهتر رسد و
پیوسته ماء الاصول دهند با روغن بیدانجیر و ایارج فیقرا و اکر قی بسیار
کردد و هیچ در معده نپاید زیره کرمانی با سماق بباید کوفته و می باده

باشراب بود نیز و داروها که اندر علاج هیضه و قی یاد کرده آمده است بکار ٨٥٣
داشت و علاج اماس سودایی بدین نزدیک باشد معجون معجونی که قی باز
دارد و قولنج را بکشاید و اندرین علت موافق بود بکیرند مصطکی قرنفل
و زنجبیل بلبل و دار بلبل کور بوا از هر یکی راستا همه را بکوبند و ببیزند
از جمله ده درم سقمونیا ده درم همه را بجلابی که از شکر و آب انار شیرین
کرده باشند بسرشند شربت از یکدرم یا یکمثقال یا دو درم و اگر سبب
علت سوء المزاج کرم و خشک بوده باشد یا فرود آمدن صفرا بود بر روده
و ثقل را خشک کردن نخست حقنه باید نرم از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم
کتان و سپستان و کشک جو و سبوس کندم با روغن کنجد بسیار کس
با روغن بنفشه و اندکی نمک هندوی و بیمار را اندر آب زن نشانند
و اندر آب زن بابونه و اکلیل ملک و کرنب و سیب و بنفشه و سبوس و بیخ
خطمی و بیخ سوسن جوشانیده باشد و روغن بنفشه با روغن بابونه
و موم مصفی موم روغن کنند و بر شکم او همی مالند و سستر حقنهاء قوی تر
کنند و خیارشنبر و عناب و مویز دانه بیرون کرده و سپستان و بیخ خطمی
و بیخ سوسن در آب بجوشانند و بپالایند و چهار درم روغن بادام و دو
درم روغن بیدانجیر و کیرم ایارج فیقرا ترکیب کنند و بدهند و کاه
کاه شیافی می نهند تا طبیعت را می خسبانند و ماده را فرو میکنند و طعام
زیره باد دهند و اسفاناج بروغن بادام پخته یا بروغن کنجد سپید کرده
و بجای آب جلاب خام دهند و اگر مویز و عناب و سپستان بجوشانند و

ببالایند و سکرده دین اب افکنند و سرد میکنند روا باشد و علاج قولنج
ثفلی علاج این باشد و اگر سبب علت خوردن داروها ناموافق بود آب
گرم می باید داد با روغن کنجد آمیخته با شیرخشت یا داروئی بر آید بس تدبیر
شکم فرود آوردن باید کرد و علاج این اندر علاج زهرها یاد کرده اند انشاء
الله تعالی و اگر سبب علت برهم پیچیده شدن روده بود علاج آن اندر باب
گذشته یاد کرده آمدست والله اعلم گفتار هشتم
اندر احوال گرده و مثانه و بیماریهای آن و علامتها و علاج
جزو نخستین اندر سوء المزاج گرده و اما
سهال ریش و ضعیفی و لاغری آن باب نخستین
اندر سوء المزاج گرم بی ماده کاندر گرده پدید آید سبب سوء المزاج گرم
که رنج و ریاضت بود و طعامها و شرابها و داروهای گرم خوردن و بر جای
گرم خفتن چون سموره و روباه و مانند آن علامتها بول سرخ بود یا زرد
زعفرانی و گنده بود و تشنگی غلبه کند و بول اندر بیابان بگاه شوان داشت و
اندر مجری میکند رد گرمی آن آگاهی میدهد و باشد که بسوزاند و شهوت
جماع پدید آید و منی گرم بود و باشد که بر سر بول خون و روغنی پدید آید از
بهر آنک گرمی مزاج گرده پیه را که بر حوالی گرده باشد بگدازد و باشد نیز که
تب آید علاج اگر سبب سوء المزاج رنج و ریاضت بوده باشد راحت و
آسایش جوید و بر روغن گل و اندکی سرکه و گلاب طلی میکنند و شربت آب
تخم خرفه و سکنکبین و آب خیار و دوغ ترش دهند و طعام از غوره و عدس

وکشک

وکشک جو دهند و طفیل از عدس و آب غوره و روغن برچکانند سود
دارد و اگر آب خیار و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب و روغن گل حقنه کنند
صواب بود و منفعت بیش کند و اگر سبب طعامها و شرابهای گرم بوده باشد
از آن نوع پرهیزند و هم این تدبیر که یاد کرده آمد بدست کنند و اگر عقب
و باسطس بان کرده علاج آن اندر بابهای جراحت اندر جزو دوم یاد کرده
آمدست ان باب بحوا باشد باب دوم
از جزو نخستین اندر سوء المزاج سرد بی ماده سبب سوء المزاج
سرد آب بسیار خوردن بود خاصه بر ناشتا و از پس گرمابه و ریاضت و بر
زمین سرد و بر بستر سرد کتان خفتن و طعامها و شرابها و داروهای سرد خوردن
علامتها رنگ بول سپید بود و شهوت جماع برود و اگر خداوند علت
مرد بود و جماع زیان دارد و سبب ضعف شود و هیچ پشت بر ان و تشنگی
نباشد گوارش زیره که اخلاط او تنگ بود سوده باشد سود دارد و
حقنه کردن بشوربای سربره و کبوتر بچه با روغن گوز و روغن بادام
تلخ و روغن قسط و روغن سوسن و روغن بیدانجیر و روغن دنبه و اگر یکی از این
روغنها خاصه روغن دنبه نیم گرم حقنه کنند تنها سود دارد از بهر آنک
وی را اثری قوت است اندر گرم کردن گرده و قوت دادن وی و روغن فرفیون
مالیدن سود دارد و طعام شوربای نخود و کبوتر بچه با زیره و دارچینی
و قلیه خشک و گنجشک بریان باب سیوم
از جزو نخستین از گفتار هشتم اندر سوء المزاج گرده گرم با ماده

علامتها اگر ماده خونی بود علامتهای خون ظاهر بود و اگر ماده صفرائی بود
سوزش و خلیدن و زردی آب و تب و تشنگی علامت بود علاج اگر علامتهای
خون ظاهر بود رگ باسلیق باید زد نخست و اگر ماده صفرای بود نخست طبیخ
بنفشه و سپستان و عناب و آلو و خیار شنبر و شیرخشت استفراغ باید کرد
یا حقنهای نرم کردن تا صفرا کم شود پس رگ باید زد و آب انار و آب کشنیز و
آب خیار و خیار بادرنگ با شکر دادن و کشکاب با روغن بادام دادن
و ضمادها که از اسپغول و آرد جو و آب کشنیز و سرکه سرشته باشد بر جایگاه گرده
بر می نهند و اگر حرارت سخت قوی بود اندرین ضماد سپیده خایه مرغ و روغن
گل و آب خرفه و آب عصا الراعی و بنفشه و نیلوفر و صندل زیادت کنند و شربت
شراب بنفشه و شراب آلو باید داد و طعام از آن نوع که اندر باب نخستین این
جزو یاد کرده آمدست والله اعلم باب چهارم
از جزو نخستین اندر سوء المزاج گرده سرد با ماده علامتها
علامت سوء المزاج سرد با ماده علامتهای بلغم است و چند جای یاد کرده آمدست
علاج نخست قی باید فرمود تا بلغم لختی کمتر شود پس حبها و حقنها که در علاج
قولنج بلغمی یاد کرده آمدست بکار داشتن و روغن فرفیون مالیدن و معجونها
و مالیدنها گرم که از بهر زیادت باه در موضعش یاد کرده آید اندرین
باب سود دارد و طعام گنجشک بریان و قلیه خشک و نخوداب با دارچینی و
زیره صواب تر باب پنجم
از جزو نخستین اندر لاغری گرده سبب لاغری گرده بسیار جماع بودن و

بسیار

بسیار خوردن داروها که ادرار بول کند و سوء المزاج گرم و خشک و
سرد و خشک علامتها علامت لاغری گرده آنست که شهوت جماع نباشد و
پشت ضعیف بود طاقت هیچ رنج ندارد و آب ناخن بسیار آید و بول
سپید باشد و بود مرکه تن لاغر بود گندی میگوید هرگاه که گرده لاغر شود
و پیه گرده اندک شود بینائی چشم ضعیف گردد و صداع پدید آید و بول
باز نتواند داشت و پشت و کمرگاه سرد باشد علاج مغز جوز و مغز
بادام و مغز فستق و مغز حبة الخضرا و کوز هندی و فندق و تخم خشخاش
سپید با شکر کوفته سود دارد و نان پیه آکنده کرده روی تخم بادیان و اندکی
زنجبیل و مغزها که یاد کرده آید و لک مغسول در خمیر سرشته باشد و
نان پخته سخت نیک باشد زنجبیل حرارت را و قوت این تخمها را بجنباند و
تخم بادیان از آنجایگاه رساند و لک و تخمها گوهر گرده را قوت دهند و اگر
کسی لک نخواهد بر مغزها اقتصار کنند و اگر گوشت گرده را بکوبند و پیه
مرغ و پیه بط و پیه گرده بزنند و آنرا بگشنیز خشک و تخم بادیان و زنجبیل
خوش کنند سود دارد و حقنه کردن از طبیخ سرینه و گوشت کبوتر بچه و روغن
دنبه ساختن سود دارد و پیه گرده گداخته حقنه کردن گرده را گرم کند
و فربه کند و طعام هریسه و باچه و خایه مرغ نیم برشت و حلواها که تخم خشخاش
و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ در وی باشد سود دارد
در جمله از جهت فربهی گرده طعامها باید که میل بخشکی دارد تا نافع باشد
والله اعلم و احکم باب ششم

از جز و نخستین از کتاب هشتم اندر ضعیفی کرده هر بیماری که کرده را
اشدا از سوء المزاج و اماس و تولد سنگ در یک سمر ضعیف آرد همچنین
هر رنجی که رسد از زخمی و اسپی و رفتن پیاده و اسب راندن فزون از
عادت و برخاستن و نشستن و بسیار جماع بسیار کرده را ضعیف کند لکن
طبیبان ضعیفی کرده آنرا گویند که کرده از فعل خویش باز ماند و فعل کرده
آنست که ابرا که باندکی خون رقیق که از جگر بد و آید بیشتری از آن خون
بکوارد و سراند و بغذای خویش بکار دارد و باقی آن خون را با آب بمثانه
فرستد تا مثانه آن باقی خون را بکوارد و بغذای خویش بکار برد و ابرای
بیرون دفع کند و هرگاه که ضعیف شود آن خون را نتواند کوارند و بغذای
خوش شواند کرد اندران آبرا همچنانک بدو آمده باشد یا خون از وی جدا
کرده و هیچ درد نکند و اگر باشد ضعیف در روی بود و سبب این ضعیف
آن باشد که گوهر گوشت او سست و متحلل شود و آن کندکی گوشت او
باطل شود بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیاری خوردن داروهای دراز کنند
یا بسبب رنجهای دیگر که یاد کرده آمد **علاماتها** علامت این علت آنست
که بول غسالی بود بعضی همچون آبی که گوشت پاره در وی شسته باشند و
بی درد بوده و اگر دردی بود درد اندک بود در ان روی جماع نباشد و
گاه باشد که با این بول رطوبتی غلیظ آمیخته باشد و اگر یکساعت بنهند
رسوب کند و بر سر بول چیزی همچون کفک در یا بر آید و این علامت بد
بود که رکها آنرا اورده گویند قوی است را اندر مجاری آفتی نیست و اگر آفته

و مجاری ضعیف باشد هیچ رسوب نکند و هر بولی که بیش از آن آید که
طعام اندر معده هضم شود همچون آب بود و انچه از بعد هضم آید
غسالی بود از بهر آنکه جگر اندر غذا تصرف کرده باشد و خون که پالیده و نضب
کرده از خون بد و فرستاده و کرده بسبب منفذ و مجرد ران هیچ تصرف
نکند و هیچ نضب بر آید از د بدین سبب بود غسالی بود و گاه باشد که
سبب این بول غسالی دفع طبیعت بود و گاه باشد بر سبیل بحران و فرق
آنست که انچه سبب آن دفع طبیعت بود بیمار بدان راحت یابد و لاغر
نشود و باشد که آن را نوبتی بود معلوم و اگر از ضعف کرده بود بیمار هیچ
راحت نیابد و سست و لاغر شود و نوبتی معلوم نباشد و بر بدع ضعیفی
کرده و لاغری آن ضعف چشم و درد سر بدید آید **علاج** طریق صواب
اندر علاج این علت آنست که پیش از آنک علت محکم شود علاج کنند چه
اگر تاخیر کنند عسر کردد و گاه باشد که این علت آنست که اگر مانعی نباشد
نخست رگ باسلیق بزنند و باندازه قوت مقداری خون بیرون کنند
و داروی مسهل و آبخمها ندهند البته از بهر آنک این هر دو فضلا دیگر
بمجاری بول آرند و رنج و علت زیادت شود و از جماع و کمابر و اندر راضت
باز باید داشت و آسایش باید فرمود و تدبیران باید کرد که گوشت کرده
اکنده شود و تدبیران بشربت بود و بغذا و بضماد اما شربت رب سیب باید
و رب آبی و شراب مورد و شراب ریواج و شراب لیمو که ترشی غالب بود و بست
کندم و قرص طباشیر و غذا عدسی بر آب سماق و آب غوره و یا بچربره

سر بر ترشی و گوشت کبک و تذرو و دراج و طیهوج بمصوص و افسرده بر آب
سماق و آب غوره و آب انار دانک و گوشت کوساله فسرده کرده همچنین آبها
و کفک باکینه و بیه اکندکی بمغزها و کک سازند بی تخم بادیان خاصه که آنرا
بسماق خوش کنند و اگر بیمار ضعیف بود و زرده خایه نیم رشت خورد سماق
بر افکنده سود دارد و از فرهی گوشت و اسعس ناها پرهیز کنند و از میوها
ابی و دعرور و خرما و قسب موافق بود **صفت** قرص طباشیر بگیرد کل سرخ
و سماق باک کرده و طباشیر و صمغ عرابی و کل مختوم و کل ارمنی و ورسی
و صندل سپید از هر یکی یکدرم و نیم نشاسته بریان کرده و تخم حماض و کلنار
از هر یکی دو درم تخم خرفه بریان کرده سه درم حب الآس بلوط هر دو بریان
کرده از هر یکی سه درم اقاقیا دو درم همه را بکوبند و بیزند و با آب سیب
و آب ترش بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یکدرم شربتی یک قرص با یکی
از شرابها که یاد کرده آمد **صفت** قرصی دیگر بگیرند شب یمانی و دم الاخوین
و کلنار و صمغ از هر یکی یکدرم کثیرا دو درم اقراص کنند هر یک
دو درم شربت یکقرص با شراب غوره کی با شراب مورد ضمادی که بر پشت
نهند بگیرند کل سرخ و طباشیر و برگ سماق و صندل سپید و عصاره لحیة
التیس و کل ارمنی و مختوم از هر یکی ده درم کفک بغدادی سه درم قسب
خشک هفت درم خرنوب نبطی و برگ مورد خشک از هر یکی دو درم
جو سه درم همه را بکوبند و بر مرود ترش بسرشند و بر خرقه طلی کنند
و بر پشت نهند یا تر کرده خرفه با آب برگ مورد تر و آب سیب ترش میکنند

و بر پیغولها و زانو و رانها در بر قضیب می نهند و الرحلة التیس و خرنوب
نبطی و لوز سرو و انار بوست و کل سرخ و بیخ عوسج اندر آب بزنند و اندر
و اندر آن آب نشیند صواب بود و آن آب بودها و کرکاه و تهی گاه او ریختن
صواب بود و اندر که علاج اثر نکند و او را اندر آبها که معدن شب و زاج
بود می باید نشاند و از آن اب باید داد اندک اندک از بهر آنک این آبها
مجاری را اشک کند و اگر ممکن بود که او را هوای سرد تر بزنند صواب بود
و قی کردن اندر همه بیماریهای کرده سود مند ست و باشد که بیکبار زایل
شود ابو الحسن بصری الرحی میگوید بعضی طبیبان از اهل مصر از بهر
این علت حل ودن فرموده اند بشراب سفرجلی سرشته و خرما و قسب خوردن
و آبهای قابض بر پشت و کرکاه و همه تن مالیدن و بترین کارها اندرین علت
رنج اسب و حرکت و بهترین آسایش است و چون علت باخر رسد و بهترین
آید شیر اشتر دهند با داروهای که خون را باز دارد چون فلونیا پارسی
و رومی و اقراص کوکب و اقراص کلنار با این قوی کردد و از چیزهای شور و
تیز و تلخ پرهیز کنند و اگر سبب بول دفع طبیعت بود آنرا باز نباید داشت
و تاری باید داد تا تن پاک شود و اگر بسیار کردد و از حد بگذرد و ضعیف
خواهد آورد این علاجها باید کرد که یاد کرده آید و اگر این علت بنوبتی
معلوم بود پیش از نوبتی رگ باید زد و این علاجها بر دست گرفتن
و اگر این علت دراز کردد و اماس اندر اطراف و همه تن بدید آید علاج
استسقا لحمی باید کرد محمد زکریا میگوید اطراف را ببندند و طبیخ اندرا

اندکی نمک بر افکنند و نه روز بخورند تا سنگ بیمارهای گرده را ببرد

باب هفتم از جزو نخستین اندر باد کردن گرده و حوالی آن باشد

بسیار باشد که اندر گرده و حوالی آن بادی غلیظ در افتد و از آن باد درد گرده و تمدد اندر پشت پدید آید **علامت** علامت وی آنست که درد اندر حوالی گرگاه میگردد و بر تمدد فروتر همی آید و هیچ گرانی نکند **علاج** علاج وی آنست که از خوردنیهای بادناک پرهیز کنند و داروهای محلل که باد را کند بکار دارند چون تخم بادیان و تخم سداب و زیره با ماء العسل کرباجلاب و از بابونه و زیره و تخم سداب و تخم بادیان و انجیر بدین مانند و هر چه بادها را بشکند ضمادها سازند و بر گرگاه می نهند و روغن قسط همی مالند و اگر حاجت آید حقنهای محلل بکار دارند

باب هشتم از جزو نخستین اندر آماس گرم کردن گرده بدید آید ماده آماس گرم یا خونی بود یا خونی بود صفرایی تیز و رقیق و حال آماس از سه بیرون نباشد

یا تحلیل پذیرد یا ریم کند یا صلب گردد و گاه باشد که آماس اندر هر دو گرده افتد و گاه باشد اندر یک گرده افتد و گاه باشد که آماس میل بجانب تجویف گرده دارد و گاه باشد که میل بدان جانب دارد بجانب آن منفذ که آب اندر وی از جگر بگرده آید و گاه باشد که میل بجانب مجریهای بول دارد و گاه باشد که میل بجانب غشا دارد که گرده وی پوشیده است بسوی پشت و گاه باشد که این آماس غشای میل بسوی زانهرون دارد و اسباب آماس

کرده

گرده چهار نوع است یکی آنک اندر گرده سنگی تولد کرده باشد و از آنجا بجنبد و گوشت او را بخراشد و ریش کند دوم آنک زخمی و آسیبی و سقطه افتد سیوم آنک چیزی گران چون انبانی و غیر آن بر میان بسته باشد چهارم آنک بول باز داشته باشد **علامتها** علامتهای آماس گرم تبی است که اندر پشت و تهیگاه لازم بود و ارتشا بیست می برآید و گاهی حرارت قوت و اندر گرده گرانی و تمدد می بود و اندر اول این تب نبض صغیر نشود چنانک اندر تبها دیگر لکن اطراف سرد شود و گاه گاه تب آهسته تر بیشود و بار دیگر افروزد و این آهسته شدن و برافروختن بی نظام بود و گاه باشد که بدان ماند که نوبت ربع نخواهد بود و داروهای ادرار کننده و خوردنیها شور و تیز و ترش زیان دارد و اگر آماس اندر گوشت گرده باشد درد وار آمیده تر باشد و اگر اندر غشا بود خاصه نزدیک معالیق گرده درد عظیم باشد و پشت راست نتواند کرد و نتواند سر فرود و عطسه نتوان داد و از همه شکلها که بخسبند بقفا باز خفتن آسان تر بود و بسیار باشد که بسبب بعضی آماس اختلاط عقل پدید آید از جهت مشارکت غشا با دماغ و درد چشم و رهی فرود آید و قی صفرا بسیار افتد بسبب مشارکت معده و باشد که شکم باد کرده بسبب مزاحمت آماس که روده‌ها را تنگ کند و بفشارد و بول نخست سپید بود پس زرد ناری شود پس سرخ گردد و اگر مدتی سپید بماند علامت آن بود که آماس یا صلب خواهد گشت یا دبیله خواهد شد و ریم خواهد کرد در جمله بول سپید و غلیظ اندرین علت علامت بد است و اگر رسوبی نیکو

کند علامت آن باشد که بخواهد جست و سلامت خواهد بود و هر گاه که آماس سخت گران گردد چنانکه بیمار پندارد که چیزی گران در گرده و شکم او آویختست دست یا او بیختست و اندر جایهای مهره بادها پدید آید و پنجها صعب تر گردد علامت آن بود که آماس دبیله گشت و هر گاه که تب همی برنزند و حرارت تب آهسته تر گردد و بول غلیظ گردد و رسوب نیکو پدید آید علامت آن بود که آماس پخته شود هر گاه که سرمایک بلرزاند و تب سرد و کم بیکبار زایل شود و علامت آن بود که آماس سر کرد و هر گاه که بیمار را بر پهلوها راست خفتن آسان تر بود علامت آن بود که آماس اندر گرده راستست از بهر آنک گرده راست بر بالاتر از گرده چپ است و بجگر نزدیکست و اگر درد تا نزدیک مثانه فرود آید علامت آن بود که آماس اندر گرده چپ بود و اگر درد بهر دو جانب میکند علامت آن بود که آماس اندر هر دو گرده است و علامتهای آماس خونی آنست که آن جانب که آماس اندر وی بود گرانی کند و حرارت بود نه سخت سوزان و دردی بود با تمدد نه سخت بی آرام و تشنگی نیز باندازه بود و تب همچون تبهای خونی بود و صعبی و آهستگی درد و تب در خورد صلاح و فساد خون بود و آب تاختن حاجت بسیار نباشد و علامتهای آماس صفرای آنست که تب تیز بود و آماس گرانی کمتر کند و سوزش و تشنگی غلبه دارد و همه علامتهای صفرا که معلومست ظاهر بود و چون علت بآخر تر رسد بول غلیظ تر شود و رسوبی اندرو نشسته پدید آید همچون نخاله و آنجا که خون صفرایی مرکب بود و خون غالب بود آماس از جنس حمره بود و آنجا که صفرا غالب بود آماس از جنس نمله بود و بول اندک اندک آید و

نقدا

نقط نقط زود گیرد و بسوزاند و نبض سریع و متواتر بود و علاج هر دو یکی که نزدیک بود و طبیب باندازه علامتها ترکیب ماده‌ها شناسد و باندازه ترکیب آن ترکیب تدبیرهای مرکب همی فرماید بقراط میگوید اذا کان البول وسما سریع الخروج دل علی ان الحرارت عالیه علی الکلی یعنی هر گاه که بول خرد دارد و زود بیرون آید علامت آن بود که حرارتی بر گرده غالب بود و پیدا همی گذارد و هم بقراط میگوید من کان بوله دسما وغاهره دل علی مرض حار فی الکلی یعنی هر گاه که بول بروغن زیت ماند که چرب بود و ناگاه بیرون آید دلیل آن بود که در گرده بیماری گرم است و هر گاه که آماس گشاده شد اگر هشیار اندر کشاید و ریم سپید و هموار بود و گنده نبود امید سلامت بود و اگر خون و ریم آمیخته بود بتر باشد و اگر طبیعت ریم را بجانب روده دفع کند بد باشد و این از آن رو نیز باشد یکی طبیعت همچون که ماده ذات الجنب را باستخوانهای پهلوها دفع کند و نظام افکند این ماده را همچنان بجانب روده دفع کند دوم آنک ماده آن گرده بجگر باز آید و از ماساریقا شود و از ماساریقا بروده شود و گاه باشد ماده اندر فضای شکم دفع شود و این هم بد بود و بشکافتن حاجت آید و گاه باشد که آماس پخته گردد و گشاده شود این ریم بشکافتن علاج باید کرد و ریم بد بود و اخلاط ذهن اندرین تیماکه سر آماس بود سخت بد بود و خاصه اگر نشانهای بد با آن ظاهر شود و بقراط میگوید اذا ظهرت علی البول فقاعات فذلک دلیل علی وجع فی الکلی و ان المرض سطول یعنی هر گاه که

بر سر بول تنها باشد علامت آن بود که در کرده دردی است و روزگار بیماری
دراز خواهد بود علاج علاج این علت آنست که باول علت هیچ دارو که
ادرار بول را شاید بدهند چون آب تخمها و غیر آن خاصه اگر دانند که اندرین
خلطی بد است از بهر آنک داروهای ادرار کننده اخلاط بد را از همه اندامها
بالا پس فرود آرد و بر موضع علت گرد آید و بسبب ضعیفی و زبونی موضع بیشتری
انجا بماند و سبب زیادت علت گردد یا از آب نیز باز دارند تا حاجتمندی از
حرارت تب و اماس سوی وحسکی ان لکن از بهر حاجت آب تاختن برانگیزاند
و اندر فرود آمدن بدین موضع چیزی با خود فرود آرد مضرت او از منفعت
اندر گذرد بدین سبب از آب نیز باز دارند و انجا که ضرورت آب صافی و از
سفال نو چکانیده اندک اندک میفر باید مزید و سخت سرد نباید یا اماس را
صلب نکند و از بختن باز ندارد و داروی مسهل نیز داروی قوی و تیز
باشد هم بدین سبب که اخلاط را از بالا فرود آرد و اندر روده که همسایه
کرده است بگذارد و بعضی بگرده آرد صواب تر آن بود که قوام ماده را بشربتها
معتدل گردانید پس اسهال کنند بحقنه از بهر آنک حقنه بموضع علت رسد و
قوت دارو بر حال خویش بود و از بالای تن چیزی فرود نیارد چنانکه داروی
مسهل که خورده شود فرود آرد و حقنه نرم باید کرد چون لعاب
تخم خطمی و تخم خیاری و تخم کتان با کشکاب و روغن گل و خیار بادرنگ اندر علاج
گرده سخت نافع است جز در حقنه و جز در مسهل از بهر آنک استفراغ او بی ضعف
بود و اگر ماده رقیق بود او را قوام دهد و بپرورد آرد و اگر غلیظ بود سر

می بلغزاند و با الجبن بهترین مسهلی است ماده را بجانب روده ها آرد و بکار را
بشوید و مزاج گرم بدل کند و ریش را پاک کند و خداوند اماس گرده را
گرما برنشاید تا علت اندر انحطاط پیوستن و شربت و حقنه و ضماد همه نخست
رادع ماند پس چیزی نراینده و تحلیل کننده باندازه حاجت با آن همی آمیزند
و می افزایند و باخر همه محلل بکار دارند و هیچ داروی سوزاننده اندر اماس
گرم نشاید داد و اگر بضرورتی چیزی سوزاننده حاجت آید چیزی نرم
با وی بیامیزند تا سوزانیدن آنرا باز دارد و چون اندر بول نشان پختگی
بدید آید داروهای ادرار کننده بکار باید داشت چون بالبزر و سادج
البزر و غیر آن و ضمادها ماول از بنفشه و آرد جو و آرد باقلا و خطمی و صندل
و سماق ماسا و برابر کدوی تر و روغن گل و آب عنب الثعلب سازند
و گاه باشد که بسبب صعبی درد اندر ضماد لختی پوست خشخاش در افکنند
با فلونیا و بدهند و اگر اماس صفرایی بود ضماد از موم سپید و روغن گل
و روغن بنفشه و آب کسنه و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و گلاب و اندکی کافور
سازند و این چنان باشد که این همه را بیامیزند چنانکه بهست و خرقه
بدان تر کنند و بر موضع کرده نهند و باخر برگ حلبه و بابونه در افزایند و آرد
جو بکاهند و روغن شیرم کنند و با روغن کاکیا ن و چون باخر رسد بابونه
و خطمی و مصوم اندر روغن زیت بزنند و پشم پاره بدان تر کنند و گرم بر
موضع کرده نهند صفت ضمادی تحلیل کنند بگیرند آرد گندم با بیخته
و برگ کرنب و بیخ سوسن و بنفشه و خطمی و بابونه با انگبین و روغن سیره

بپزند تا چون عصیده شود و بکار دارند و اگر پیه بط و پیه مرغ با آن یار کنند
صواب باشد صفت ضمادی نراینده انجیر را در ماء العسل بپزند تا چون عصیده
شود و بکار دارند و اگر با زرنیخ و امثال ترکیب کنند سخت قوی بود صفت
شربتی نراینده بگیرند تخم کتان بریان کرده یک مثقال نشاسته نیم مثقال این
یک شربت بود این جمله که یاد کرده آمد طریق علاج این علتست بر سبیل تا نود
کلی اما اگر اماس خونی بود نخست رگ باسلیق یا صافن باید زد و اگر اماس پاره
باشد رگ باسلیق زدن کفایت بود و اگر اماس کهن باشد یا بیمار ضعیف باشد
رگ نباید زد و این شراب بدهند بگیرند عناب گرگانی کوفته و دانه بیرون
کرده صد درم تخم خشخاش سپید صد درم کشنیز خشک صد درم عدس مقشر
صد درم و چند هفت بار بوزن همه داروها آب بر این داروها کنند و بپزند
تا بمقدار چهار صد درم باز آید و همه را در خرقه افکنند و بچکانند و بدست
بمالند و بفشارند لکن صافی بچکانند و مقدار چهار صد درم شکر طبرزد بر
افکنند و بچکانند و بدست بمالند و بفشارند و بر قوام جلاب آرند هر روز
ازین شراب بیست درم باده درم سکنگبین بدهند و اگر این شراب
با کشکاب دهند روا باشد و اگر با آب تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و تخم
خرفه دهند روا بود و آب خیار و خیار بادرنگ با شکر و روغن بادام
سود دارد و طعام مزورها از عدس و سماق دهند و اگر صفرایی بود آمس
بنگرند اگر صفرا کمتر بود و خون بیشتر هم باسلیق زنند پس بمطبوخ هلیله
استفراغ کنند و اگر صفرا بیشتر بود و خون کمتر رگ نباید زد نخست بمطبوخ

هلیله استفراغ باید کرد صفت آن بگیرند هلیله زرد مقشر ده درم خرما
هندی پاک کرده بیست درم آلوی سیاه سی عدد عناب سی عدد سپستان
یک مشت بنفشه یک مشت تخم کسوت دو مشت برگ کسنه یک دسته برگ
برگ عنب الثعلب یک دسته ترنگبین ده درم همه را بپزند چنانکه رسم است
و بدست بمالند و بپالایند و پانزده درم فلوس خیار شنبر پاره در وی بمالند
و بپالایند و سطبوخ انطاکی مسهل در وی حل کنند و هم گرم بدهند و اگر
حاجت آید شربت ده روز دوبار پسیار بدهند و سکنگبین ساده و سکنجبین
بدهند و آب خیار با شکر و آب تخم خرفه با سکنگبین و غذا مزوره از آب غوره
و مانند آن و اگر کشکاب با شراب بنفشه دهند صواب بود و اگر سبب بوقت
خواب شراب بنفشه با لعاب اسبغول و شکر با آب تخم خرفه خورد هم صواب
بود و اگر معده احتمال کند سیب و کشکاب خسبد تا پس پیدا آمدن کرا ماس
طریق پختن گرفت پس ضمادی سازند از آرد جو و خطمی و اکلیل الملک و حلبه
و تخم کتان و بنفشه و سبب بالطبیخ انجیر بسرشند و بروغن بنفشه چرب کنند
و ضماد کنند و بر موضع اماس طبیخ برگ خطمی و بنفشه و سبب و حلبه بچکانند
نیم گرم و هرگاه که معلوم گردد که ریم گرد اندر این ضمادها کسنه و سرگین کبوتر
و گرد آسیا زیادت کنند و هرگاه که در بول ریم پدید آید از سادج البزور چاره
نباشد صفت بنادق البزور بگیرند مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار
کدوی شیرین تخم خرفه تخم خطمی پاک کرده مغز بادام کثیرا نشاسته ربسوس
تخم خشخاش سپید گل ارمنی و تخم کرفس ... از هر یکی دو درم و

در بعضی نسخها سر السح یکدرم سمر را بکوبند شربت سه درم با شراب بنفشه دهد
جمله علاج قروح الاب بول کنند صفت سفوفی که ریم را پاک کند بکیرند تخم
خیار و خیار بادرنک و تخم کتان از هر یکی سه درم نشاسته و کل ارمنی از هر
یکی دو درم تخم خشخاش چهار درم شربت دو درم با شراب بنفشه صفت
قرصی که کرده و مثانه را پاک کند بکیرند مغز تخم خربزه و خیار بادرنک و کدو
از هر یکی پنج درم نشاسته و مغز بادام و سلیخه از هر یکی چهار درم ربسوس
شش درم تخم خطمی تخم خیار و تخم خرفه و تخم مغز جلغوزه و مغز بادام آبی
و تخم محلب پاک کرده و بزر الحماض و مغز بادام و کثیرا از هر یکی سه درم زعفران
یک درم تخم کرفس کوهی دو درم و نیم شربت دو درم با میبحه و نخود آب از
نخود سیاه و بسیار باشد که سیب خام نا بوان و درین بختن اماس علت کرهی
سوزانی بود و هرگاه که مزاج باعتدال باز آید چنانک تری مایل شود زود
بخته کردد طریق این آنست که کشکاب دهند با روغن بادام و جلاب و شراب
بنفشه و شراب نیلوفر و آب کدو و اگر تب نباشد شیرخشت و طعام اسفاناج و
ملوخیا و بطف و کوک بروغن بادام و روغن شیرخشت باره و چون مزاج باعتدال
باز آید استفراغ کنند بر طبیخ انجیر و عناب و سفستان و بیخ بادیان و بیخ کرفس
و خیار شنبر و اگر این طبیخ بی سپیل شربت خورند هر روز مقدار سی درم با پنج
درم خیار شنبر صواب بود تا ست قرح صیکو بن اماس کرده را حقنها نرم باید کرد
و کشکاب و روغن شیرخشت حقنه نرم است و اگر لعاب خطمی و تخم حلبه و لعاب تخم کتان
و روغن شیرخشت تازه بهم بیامیزند و حقنه کنند نافع بود و هرگاه که ماده بپخت

بد نباشد لکن بسیار باشد سکنکبین دادن صواب بود و هرگاه که اندک باشد
لکن سخت تیز باشد ماء العسل دور باید داشت و آب نیم کرم همی باید
داد شربتها دادم تا ماده را نرم کند و تری ان زایل کند و اندر آمیختکی
صفرا با خون در علامتها مایل باید کرد تا کدام غالب تر است علاج در خور
آن آمیخته باید کرد با بن ماسویه کوید خداوند آماس کرده و مثانه را اندر
کرمابه نشاید رفت تا اماس از زنک پاک نشود باب نهم
از جزو نخستین از گفتار هشتم اندر آماس سرد بلغمی اندر کرده
بباید دانست که اندر چشم و قیمها اگر آماس کرم را علاج صواب نرود صلب
کردد از بهر آنک کرده عضوی است که هر ماده که اندروی روزی چند بماند بسته
شود و بدین سبب است که در وی سنک و ریک تولد کند و هرگاه آماس صلب
کردد از بهر آنک کرده عضوی باستسقا ادا کند و سبب صلبی آماس یا ماده باشد
غلیظ و سودایی یا آماس بلغمی یا اماس کرم بسبب آنکه اجزا لطیف تر باشد تحلیل
پذیرد و اجزا غلیظ باشد صلب شود یا سوء المزاج کرم یا سرد با فراط بود
و ماده آماس بسبب افراط کرمی خشک و صلب شود یا بسبب افراط سردی
بفسرد از بهر آنک نضج ان وقت باشد اگر حرارت معتدل بود و سوء
المزاج که مفرط بود از نضج باز دارد چه کرم بود و چه سرد اما علامت آماس
سرد و بلغمی آنست که سنکران باشد و کرده فرو می کشد و هیچ اندر چشم و
روی و اندر همه تن بدید آید و حاجت به برخاستن به بول و براز دیر بود
و لون او و لون براز سپید بود و قوام بول غلیظ بود همچون کل که اندر

آب شویند و از آب کرم و هوای کرم راحت یابد و بیت راست شوانی داشت
و نبض بطی و متراخی بود و منی سرد و رقیق بود علاج اما خداوند اماس سرد
بلغمی را چندانک ممکن بود قی باید فرمود کلنکبین عسلی بیوسته بکار داشتن
و شراب الیمن سود دارد صفت ان بکیرند انجیر شکری چندانک خواهند و
ان را بزنند در سر وزن او آب تا در وهرا زیر بود و اب اندری بپالایند و چند
نیمه آن انکبین بر افکنند و بر قوام ارند و اگر خواهند که طبع را نرم کنند بیک
من ازین شراب مقدار ده درم شیر انجیر برافکنند و بیامیزند و لعوق خیار
شنبرین نیک باشد صفت آن بکیرند عسل خیار شنبر سه جزو عسل انجیر یک جزو
هر دو را بیامیزند و مسمس کنند تا غلیظ شود شربت یک کفچه و اگر انجیر را چون
کانزد در آب بزنند و نیک بپالایند و آن آب انجیر شاید نیها کوبا اندک انکبین پس
با عسل خیار شنبر بیامیزند و بکار دارند طبع را نرم کند و اماس را بپزاند
و تحلیل کند و خداوند خناق را و خداوند آماس معده را سود دارد و هر روز
در آب زن همی باید نشست و اندر اب آن بابونه و اکلیل الملک و سبوس کندم
و کشک جو نیم کوفته و بخته باشد صفت حقنه نافع بکیرند بابونه اکلیل
ملک سیب بری سداب بری کمسفر اطراف کرنب اطراف جکندر از هر
یکی یک دسته خشک حبلی دو مشت برسیاوشان یک مشت تخم حلبه و تخم کتان
و سبوس کندم خطمی از هر یکی یک مشت انجیر سی عدد بنفشه یک مشت همه را
بزنند و بپالایند و مقدار هشتاد درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم
روغن شیرخشت و پنج درم روغن سیرانجیر و چهار دانک سنک بوره نان و نیم

درم نمک همه را درهم حل کنند و بپالایند تا آمیخته کردد و هر روز یک بار این حقنه
بکار دارند اماس را بپزاند و ریم را پاک کند اگر هنوز بول غلیظ باشد
و صافی شود هر شب وقت خواب چهار دانک ایارج فیقرا بدهند و شربتی آب
آب کرم از پس آن جرعه جرعه بخورد اگر بدین طریق کرانی زایل شد و
ریم پاک شد و الا این حب بکار دارند بکیرند نانخواه و زیره از هر یکی
یک یکدرم مصطکی یکدرم و نیم صبر سقوطری دو بار چند همه دارو ها همه را
بکوبند و بزنند و باب برک ترنج بسرشند و اگر برک ترنج نیابند باب برک
نادرنجبوی بسرشند و حب کنند وزن هر حبی چهار دانک هر روز یک حب
بخورند پیش از طعام یا پس از طعام و پس از طعام اولیتر تن را از رطوبتها
پاک کند و برد ماده آماس بکسلد صفت ضمادی نافع بکیرند سنبل دو
دانک مصطکی نیم درم صبر سقوطری یکدرم چهار دانک همه را بسایند
موم روغنی کنند از موم زرد و روغن یاسمین و داروها بدان بسرشند
و بکار دارند والله اعلم بالصواب باب دوم
از جزو نخستین اندر اماس صلب سودایی اماس صلب که در کرده افتد
از دو خالی نباشد یا ماده آن خلط سودایی بود یا آماس کرم یا آماس سرد
بسبب علاج ناصواب صلب کشته بود و اندرین باب سخن اندر اماس سودایی
است علامتها کرانی بست کتر از کرانی اماس بلغمی بود و بول سبز و اندک
و رقیق بود و سبب اندکی و رقیقی شده بود و اندر جانب سبز زالمی باشد
خلنده و اعراض مالیخولیا و علامتهاء سودا ظاهر بود و در کرده بدان صعبی

نباشد لکن باشد که هم چون پشت بیچون کمان شود و راست نتواند کرد
شربتها و اورا نا لاغر و ضعیف کرده در جمله اندامهای فروسین ضعیف و
لاغر شوند و باشد که بسبب سده و ضعیفی قوتهای کرده است آب کرنا
کیلوس بجگر اندر آید از خون جدا نکرده و با خون اندر رگها بگذرد
و باندامها رسد و باستسقا بازگردد و هر گاه که سودا با خون آمیخته بود
رنگ بول رنگی بود کرفته و بتازیان را کدر گویند و هر گاه که صفرا آمیخته بود
با خون بول سرخ و درفشان بود و بتازی مشرق گویند علاج نخست قانون
کلی که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پیش باید گرفت و بدان طریق رفت
و استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و اگر قوت ضعیف و علت عسر بود مالحیس
که بر سکنگبین افتیمون کرده باشد می باید داد چنانک اندر کتاب سیوم یاد
کرده آمده است و اطریفل بزرگ نیز بکار داشتن سود دارد و از غذاها پرهیز
با اقتصار باید کرد با آن وقت که اندر بول اندک مایه رنگی بدید آید پس رگ
باسلیق بباید گشاد و حقنه ها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن
و آن ضماد بر نهادن صفت ضمادی که ابوالحسن الربحی میگوید این
ماهر الطبیب اندر ورم اماس این بکار داشتی بگیرند تراشه کدو و تراشه
خیار و سلق فرسپید و برگ خیاری همه را بکوبند و آب بکشند و اندر هاون
اسرب کنند و بسیار بسایند تا کبود شود و چیزی از سرب حل گشته با آن
بیامیزند و روغن بنفشه مقداری بر چکانند و بسیار بسایند تا همه یکی چیز
گردد پس لختی بر کرده طلی کنند و خرقه کتان بدان باقی تر کنند و بر موضع

کرده بپوشند و هر وقت که خشک شود بآن تر کنند این ضمادیست که همه
اماسهای صلب سودای را تحلیل کند ابوالحسن الربحی رحمه الله میگوید من
اندرین ضماد آب کسنر و آب کشنیز تر زیادت کردم و اندر علاج بو بر قصب
بکار داشتم سخت نافع بود و با آنک خداوند علت برفصد و قی فرمان برد
اندر مدت چهل روز علت زایل شد و میگوید مقصود من از باز گفتن این
قصه آنست که معلوم گردد که اثر این ضماد اندر تحلیل اخلاط غلیظ
چه خوبست والله اعلم بالصواب باب یازدهم
از جزو نخستین اندر اماس صلب که از اماس گرم یا سرد بسبب ناطرایی
علاج صلب گشته بود علامت این علت آنست که نخست اماسی گرم یا سرد بوده
باشد پس صلب گشته اما اگر اماس خونی بوده باشد چون صلب گردد از
دردی اندک خالی نباشد و علامتهای خونی ظاهر بود و اگر صفرای بوده باشد
از سوزش و تشنگی و علامتهای صفرا خالی نباشد و اگر بلغمی بوده باشد
درد و سوزش نباشد و گرانی کند و اگر سودای بوده باشد و اکنون صلب
تر از همه انواع بود نه درد باشد و نه حس و این عسرتر بود باید دانست
که علاج اماس صلب که اندر کرده اند دشوار است و اگر زود بعلاج مشغول
نشوند عسر گردد و باشد که ریم کند و در بول و ریم و زرد آب همی آید و حال
آید و سود نباشد یا بطریق بول پاک شود و بهتری پدید آید یا تن گداز
گیرد و هلاک شود و هر چند ریم سپیدتر و هموارتر امید واری
بود و هر چند رنگ آن تیره تر و قوام ناهموارتر علاج آن دشوارتر بود

و علاج اماس آنست اگر مانعی نباشد رگ باسلیق بزنند و کشکاب یا شراب
انجیر یا شراب بنفشه دهند و این حقنه بکار دارند بگیرند خشک یک مشت
بنرک اطراف کرنب اطراف چکندر از هر یکی یک مشت خطمی درمه بسته و سبوس
درمه بسته از هر یکی یک مشت انجیر بستی سی عدد پرسیاوشان یک مشت برگ
تخم خیار و تخم خیار بادرنگ تخم خربزه از هر یکی یک مشت نیم کوفته همه را بپزند
و بپالایند و مقدار نیم رطل بغدادی بگیرند و سه زرده خایه مرغ خام بر
افکنند و مقدار پانزده درم یا بیست درم روغن شیرج با وی بیامیزند
چنانکه همه یکی چیز گردد و بکار دارند سه بار این حقنه بکار دارند و موضع کرده
را بر پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و این ضماد بر نهند بگیرند
تخم کتان و تخم حلبه و تخم حاری از هر یکی پنج درم سبوس بابونه و خطمی از هر
یکی چهار درم مقل اسق علک البطم از هر یکی سه درم مقل یا وسق را در آب
حل کنند و داروهای دیگر بدان بسرشند و ضماد کنند و داسم را اندر نرم کردن
اماسهای صلب اثری خوبست و هر چه اندر علاج اماس جگر که صلب گردد یاد
کرده آمده است اندر این باب بکار دارند از شربتها و ضمادها و غذا سبوس
آب با انگبین و روغن بادام فرمایند و مزوره ماش مقشر چغندری که اسفاناخ
در وی پخته و زیره بای شیرین کرده با انگبین که پشک و اندر اماس کرده
از جماع پرهیز باید کرد و اگر جماع کرده شود علت علاج ناپذیر گردد و هر گاه که
اماس ریم کند و در بول آید کرده بجست اگر مانعی نباشد رگ باسلیق بزنند
و کشکاب دهند با شراب خشخاش یا شراب بنفشه یا شراب انجیر یا

حرارتی نباشد و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و تخم کدو همه پاک
کرده بکوبند و هر سه روز مقدار پنج درم بدهند و اگر بول ریم باز ایستد
هر روز سبوس آب دهند با شکر و روغن بادام و اگر حرارتی غالب نباشد
سکنگبین دهند یا با ماء العسل یا ریم باز آید و هر گاه که ریم باز ایستد
بدان قناعت نشاید کرد مگر که درد و گرانی از آن زایل و قاروره صافی شود
و مدتی بدان بماند تا بدان اعتماد شاید کرد پس اگر هنوز گرانی مانده
باشد شراب انجیر می باید داد و شیرخشت با قرص کاکنج سود دارد و بسیار باشد
که آب تخمها ریم را پاک کند صفت سفوفی که ریم باز گرفته را بگشاید
و پاک کند بگیرند قطراسالیون انجیری باید داد سه درم راسن خشک کرده
یک و نیم تخم ملیون دو درم تخم حسک یک درم و نیم تخم کرفس دو درم تخم با
دیان و انیسون از هر یکی یک درم همه را بکوبند شربتی دو درم با مداد
دو درم شبانگاه با شراب انجیر صفت ضمادی که ریم باز گرفته را بگشاید
بگیرند تخم کرفس و پوست بیخ او و تخم بادیان و پوست بیخ او و قطرا
سالیون و صمغ البطم و قصب الذریره و برگ علیق و راسن خشک و برگ
راسن خشک از هر یکی راست راست ضماد سازند با موم و روغن حری
و کرنا بر و آب نیم گرم بر موضع کرده ریختن سود دارد خاصه بناشتا پس
ضماد بر نهادن و شربتها که یاد کرده آید دادن صفت شرابی که گرده
را پاک کند بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و فو و سود و قطراساليون
و خشک حلی و تخم هلیون و راسن خشک عنصل مسوی همه را راست راست

سپر را در سرکه بزند تا مهرا شود و پالاید و بر نیمی از این سرکه یکمن انگبین برهند و بقوام آرند شربت بیست درم وکرده را بروغن بنفشه چرب باید داشت و اگر دیم باسانی سپر پالاید این شراب نشاید داد **صفت** قرص کافور بکرهند گل سرخ طباشیر و تخم خرفه و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و گل ارمنی و گل قرصی از هر یکی ده درم تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یکی سه درم کهربا یکدرم و نیم ریوند چینی یکدرم بسد و مروارید از هر یکی دو درم کافور سی عدد سپر را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند یکدرم یکدرم هر روز یکقرص با چهل درم شیرخشت بدهند و سه ساعت صبر کنند پس اسامتر سبوس آب بدهند و از گوشتها گوشت کبک و طیهوج سودمند باشد **صفت** سفوفی که این را مجموع کونیه بکرهند گل سرخ و طباشیر و آرد عسر او آب عدس و کاکنج و برک سماق و لسان و بست سیب و بت آبی و بیرون زدان و بوذری و تخم خشخاش سپید و تخم خشخاش سیاه و بیخ لسح و بوست لعاب از هر یکی یکدرم و نیم بسد و کهربا و ریوند چینی و گل ارمنی و گل قرصی و صمولیا و حب العلب و جلغوزه و تخم کرفس از هر یکی یکدرم تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم خرفه و تخم محکست از هر یکی دو درم دانه موین و حب بوسه شامی از هر یکی سه درم سپر را بکوبند و بیزند شربت هر بامداد سه درم شیرخشت پس وی یکقدح کوچک و هنگام خواب دو درم باب سرد این سفوف تا آنوقت باید داد که خواهند که جراحت درست شود و ریم باز ایستد و ضماد نیز از این کونه باید **صفت** ضماد بکرهند

اماما و حصص از هر یکی یکدرم را نک دو دانک آرد کرسنه دو درم آرد جو سه درم کعک بریان کرده سه درم گل سرخ و گلنار و سماق مامیثا از هر یکی یکدرم و اگر مزاج بیمار احتمال کند یکدرم کندر درافزایند و بمیرایسانند و باب برک مورد تر بسرشند و ضماد کنند و چون بوقت طعام خوردن بر ندارند و از خوردنیها بر نهادن سود دارد والله اعلم بالصواب

باب دوازدهم اندر بثره و جرب گرده

وجمله آلات بول اگر بثره اندر گرده باشد بیماعلامت وی آنست که درد و سوزش لازم بود اندر گرده و حرارتی عظیم بود و باشد که تب آرد از تشنگی خالی نبود و اگر اندر مجریهای بول و قصب باشد درد و سوزش در وقت گذشتن بول بود و پس از یک ساعت ساکن شود و سوزش اندر مثانه و اندر قصب بود و این را اگر زود علاج کنند زود بهتر شود و زایل گردد و اگر تغافل کنند قرحه شود و مشکل گردد و علامت جرب گرده آنست که خارش اندر گرده بود و اندر بول لعابی غلیظ بیرون آید همچون گل که اندر آب گل آرند بیرون آید و اگر جرب اندر مجریها و اندر قصب و بیغولهای ران بود و بوقت گذشتن بول دغدغه کند و خایه نیز بمشارکت بخارش آید و اگر اندر مثانه بود خارش لازم بود و هرگاه که جرب محکم شود اندر بول رسوبی بساری و بحال بر پدید آید **علاج** این علت را علاج بفصد و حجامت کرگاه و حقنه باید کرد و روی مسهل نباید داد از بهر آنک داروی مسهل ماده را از بالا فرود آید و ریخ زیادت کند و ترتیب

برین کونه باید نخست اگر مانعی نباشد و قوت بر جای بود رگ باسلیق باید زد پس بر کرگاه حجامت کردن پس حقنه بکار داشتن حقنه دیگر بکرهند خشک و بابونه و اکلیل ملک از هر یکی یک مشت با طراف کرنب و اطراف چغندر از هر یکی یکدسته تخم معصفر نیم کوفته و تخم کتان و تخم حلبه سبوس گندم خطمی از هر یکی یک مشت سپستان یک مشت عناب کوکانی یک مشت جو نیم کوفته دو مشت بپزند چنانکه رسم است و مقدار هفتاد درم بسایند و پانزده درم روغن بنفشه برافکنند و ده درم شکر سپید نیم درم نمک سوده سپر را بیامیزند و هر روزی بکار دارند بر ریق و هر سه روزی فی کنند و از پس تو هیچ طعامی و شرابی نخورد جز کلاب کرم مقدار پانزده درم و طعام او اسفیدبای جرب بود و اسفاناج و ماش و انجره بدین مانند چه دوری کارن دران شود طعام از سماق و غوره و انار دانک و انجره بدین مانند لکن پس تو مش ساده و از پس استفراغها این سفوف بکار دارند بکرهند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یکی پنج درم نشاسته و صمغ و کثیرا از هر یکی دو درم تخم خشخاش سپید و سرالسج سپید از هر یکی دو درم رب سوس چهار دانک تخم خرفه ده درم سپر را بکوبند و ده درم سر و طوبا ناوی بیامیزند شربت هر بامداد سه یا هفت درم شراب انجره و سه درم آب شاهترم جوشانیده و پانزده درم شراب شربتی و اندر سر قصیب سافایصن باشیر زنان و روغن گل سوده اندر چکانند و بهترین چیزها اندر آب کوکرد نشستن است و از آن آب خوردن ابو

الحسن الرخجی رحمة الله میکوید مردی را این علت پدید آید و رنجی صعب کشید او را فرمودم تا آب کوکرد روده اندر وی نشیند و از آن آب بخورد در وی و از پس ده روز باز آمد و بهر رنج از وی زایل کشته بود و اینجاکه آب کوکرد نباشد کوکرد را بسایند و اندر شراب بجوشانند و از آن شراب اندک اندک میخورند و من ابو الحسن الرخجی میکوید طبیبی را دیدم که اندر این علت آهنکران فرمود خوردن و کرکی هندی را این علت افتاد او را طبیب فرمود تا پخته با آب آهنکران تر میکنند و بحجم بر صید ارزکینرک این علاج میکرد و علت او زایل شد **صفت** سفوفی سودمند بکرهند طباشیر دو درم تخم خرفه سرد درم صمغ بارسی و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درم ریوند چینی یکدرم اسارون پس پاک کرده هفت درم مامیران حبیبی یکدرم کنجد بریان کرده سپید کرده پانزده درم کوکهرخوردنی ده درم شکر طبرزد بیست درم مغز تخم خیار و باخیار بادرنگ از هر یکی ده درم شربت سه درم با پنج درم لعاب اسبغول وقت خواب دو درم با آب سرد و اندر کرده و قضیب و زهار و حوالی او روغن گل گرم کرده میمالند و هر سه روزی اندر کرمابه می شوند و اندر آب زن همی نشیند **صفت** حبوی سودمند بکرهند کنجد بریان کرده ده درم شکر طبرزد پانزده درم نشاسته چهار درم آرد کرسنه سه درم کنجد را بکوبند و اسامر سازند چنانکه رسم است و روغن بادام برافکنند و شیرخوردن اندرین علت نافع است

باب سیزدهم

اندر بول خون و شکافته شدن رگی اندر گرده اسباب خون آمدن

از مجری بول هفت نوع است یکی بسیاری خون است اندر همه تن و اندر رگهای
کرده تا بدان سبب رگی گشاده شود یا بیشتر دوم آنک طعامها و داروهای گرم
و تیز خورده شود چون بلبل و سپندان سیر و فرفیون و صمغ سداب و چند
بیدستر و مانند آن سیوم آنک چیزی گران بر داریند یا از جای بجهد یا مانند
آن کاری کنند که قوت بدان موضع رسد بان زخمی و آسیبی بر موضع کرده اندر رگی
گشاده کرده یا بگسلد چهارم بسیاری جماع پنجم آنک تری غلبه کند و رگها آغشته
و نازک شود و خون از وی سر اید ششم آنک بادی اندر کوده افتاده باشد
و رگها ازهم باز کشد و بطرقاند هفتم آنک بر سببی صعب گران و سوء المزاج
سرد و خشک رگی بطرقد و این اسباب یا اندر کرده مجری بول که میان کرده
و مثانه است یا اندر میانه **صفت** اما آنجه سبب آن بسیاری خون بود کاهی
با بول آمیخته آید و کاهی خون صرف اید و بسیار آید و امتلاء رگها و علامتهاء آن خونی
بران گواهی دهد و آنجه سبب آن خوردن طعامها و داروهای تیز بود و اسباب
علامت بود و خون که بیرون آید گرم و سوزان بود و آنجه سبب آن زخمی و آسیبی
و رنجی بود اسباب آن علامت آن بود ناگاه اید و نیک بار بسیار اید سرخ
و آنجه از بسیاری جماع اید همچنین سبب آن علامت آن بود و آنجه آن غلبه رطوبت
اید علامتهای رطوبت بران گواهی دهد و اندک اندک بر آید و آنجه سبب آن باد
بود که اندر کرده افتاده بود علامتهای باد بران گواهی دهد و اندر جایگاهش
یاد کرده آمده است و آنجه سبب آن سوء المزاج سرد و خشک بود علامت آن اندر
جایگاهش یاد کرده آمده است و بباید دانست که آنجه از کرده آید بسیار بود آن

کشتن خالی نباشد و گاه باشد علقه شده باشد یعنی بسته شده باشد همچون
پاره جگر بیرون آید والم اندر پشت و پهلوها ظاهر بود و آنجه از مجریها
این بیغولهای ران و تهیگاه از آن آگاهی دهد و اندک بود و آنجه از
مثانه آید سخت اندک بود و آن بهی آنک اندر مثانه رگهای رگ که اندر وی خون
بسیار باشد نیست و گاه باشد که خون را قرحه آید که در کرده باشد لکن
خون صرف نباشد یا ریم آمیخته بود و این همه که یاد کرده آمد کاهی
خون صرف بود کاهی با بول آمیخته بود و علامتهای قرحه و علاج آن اندر بابی
جداگانه یاد کرده آید ان شاء الله عز و جل **علاج** بنگرند اگر مانعی نباشد از
هر دو دست رگ باسلیق بگشایند و باندازه قوت خون بیرون کنند و از
طعامهای غلیظ و از شربتهای ادرار کننده باز دارند و سفوف کاکنج دهند
صفت آن بگیرند کهربا یکدرم ریوند چینی چهار دانگ افیون مصری دانگی
کنند گل مختوم و قرص نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی یکدرم و نیم کاکنج
پست عدد صمغ الکهکام دو درم این داروی است که از بهر آن زنان
از جهت فربهی بکار دارند و این داروی راضی ... کوبند و دع محرق و بسد
و عقیق از هر یکی درم همه را بکوبند نیم از این داروها با آب لسان الحمل بسرشند
و دیکر نیم کوفته نگاه دارند هر بامداد از آنجه سرشته باشد یکی درم یا مقدار
پانزده درم شراب مورد که شراب غوره کو شراب ریواج دهند و آنجه گفته
است مقدار چهار یک وزن آن تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم
کدوی پاک کرده بکوبند و بدان بیامیزند و شبانگاه وقت خواب دو درم با

شراب مورد که بدیب آبی دهند و اگر تب و تشنگی و حرارت غالب بود این
معجون و سفوف با کشکاب دهند و از پس سه ساعت سکنجبین سفرجلی و
تامل کنند که این خون که همی آید اگر سیاه و غلیظ باشد باز ندارند تا آن
وقت که ببینند که رقیق شد بسیار دانند ابو الحسن الرخجی میکویین رحمه الله
چیزی نادر شنیده ام اندر علاج خون آمدن از کرده و این است که گوشت ماهی
که او را ساری السمک گویند الهار گویند و ساربی یا ماهی گویند بسوزانند
تا سیاه کرده و بکوبند یکجزو از آن و یکجزو گل مختوم و یکجزو سعد همه را
بکوبند و بیامیزند شربت یکدرم با پانزده درم شراب مورد که شراب غوره
که شراب ریواج **صفت** سفوفی که حمرجس بکار داشتست بگیرند اطرافی
لطیف و دانک و اقاقیا و کندر و بلوط راست راست همه را بسایند شربت دانکی
و نیم با آب سرد **صفت** اقراص کهربا از بهر این علت بگیرند کهربا پنج درم صمغ
کوبنج درم کلنار و عصاره لحیة التیس از هر یکی دو درم و نیم کندر دو درم تخم
کرفس یکدرم افیون دو درم قرص کنند یک مثقال با یک مثقال شربت یک قرص
با صمغ سماق **صفت** اقراص شب یمانی بگیرند کثیرا دو درم لاخوین و کلنار از هر
یکی یکدرم همه را با آب برگ خرفه بسرشند و قرص کنند **صفت** قرصی دیگر بگیرند
کثیرا و تخم خشخاش و گل ارمنی و عصاره لحیة التیس و صمغ الوسیاه و کهربا راست راست
با آب لسان الحمل بسرشند **صفت** قرصی دیگر بگیرند تخم خیار و نشاسته و کثیرا
از هر یکی چهار درم کلنار دو درم شکر یکدرم با آب لسان الحمل قرص کنند و عصاره
مورد تر و عصاره گل اسبغول و عصاره برگ لسان الحمل با اندکی کلنار و صمغ ودد

کوزن سوخته و عصاره لحیة التیس بسرشت اندر حکانیدن سود دارد و اندر
آبها قابض نشاندن سخت نافع بود و ضمادهای قابض بر نهادن **صفت**
آب زن قابض بگیرند برگ مورد تر و مازو و کلنار و گوز سرو و نار پوست و
گل سرخ همه را بپزند و بپالایند و اندر وی نشانند **صفت** ضماد بگیرند
عدس مقشر و آبی کوهی قابض و سیب کوهی قابض و حب الاس و تخم خشخاش
و پوست خشخاش همه را بکوبند و بعصاره برگ مورد تر بسرشند و بر موضع
کرده نهند و اگر اقاقیا و کلنار و سماق در این زیادت کنند صواب بود و
از همه حرکتها و از جماع باز دارند و طعام و سماق با غوره ماوا نار باو نا بخ
و پالوده و بنشاسته و روغن بادام بفرمایند و اگر به قی حاجت اید قی بر طعامهای
چرب و شیرین فرمایند و بر کشکاب و سیح داروی تیز از بهر قی ندهند و شیخ
ابو الحسن الرخجی رحمة الله میکویین اندرین باب علاجهای غریب بسیار شنیده
ام که اندر کتابها نیست و آن آنست که از معتمدی بشنیدم که مقدار یکی حبه
نوشادر با یکی درم گل مختوم سوده بیاز بمودند هم آن روز خون باز ایستد
و میکویین ببصره بیرزنان این علت را علاج کردند بخایه اشترمرغ از آن
عجز میکردند و براثر آن شراب قابض میدادند و من یکی را این حکایت
کردم و بیازمودم همون روز خون باز ایستاد و عسر البول پدید آید ما
عسر را علاج کردم و میکویین همانا این خاصیت خایه اشترمرغ راست ببغداد
مردی اصفهانی را این علت بود و بجهادید و لاغر شد بس از مدتی او را
دیدم بحال سلامت باز آمده از وی پرسیدم که آن علت زایل شده است گفت

این نبیس

کفته اتفاق افتاده که بر سبیل هزل خیار بریان کرده خوردم و علت زایل
شد من و یا کشتم همانا که ماده زایل شده بود و این اتفاق افتاده تو کمان
بودی که خیار سود داشت مرد سوکند خورد که بسیار کس آزمودیم و همه را
سود داشت و بار بستی قایم که ما براست هنی و که او را این آموختیم و بخوی زرد
و علت زایل شد باذن الله عز و جل و اگر سبب علت سوء المزاج سرد و خشک
بود حقنها که اندر از طبیخ سر بره و گوشت کبوتر بچه و روغن دنبه ساز نی سود
دارد پیه اکندکی با مغزها کرده باشد با اندکی تخم بادیان سود دارد و اندر
طعامها پیه بط و پیه مرغ خانگی می باید کرد و هریسه و پاچه و خایه مرغ نیم
برشت و حلوا باشد با تخم خشخاش سود دارد و روغن یاسمین و روغن
سوسن مالیدن در موضع کرده سود دارد و اگر سبب علت زخمی و آسیبی
بود نخست رگ باید زد و طعامهای سبک باید فرمود و ضمادها از گل ارمنی
و صبر و حضض و اقاقیا و مر باید فرمود بسرکه و گلاب سرشته و قی نخست نافع
بود و اگر باسهال حاجت آید اسهال بحقنه نرم باید کرد و اگر سبب علت تری بود
نخست قی باید فرمود و علاج سوء المزاج بردن چنانکه اندر موضعش یاد
کرده آمده ست و اگر سبب علت خوردن داروی تیز بود بهترین کاری آن بود
که در حال قی کنند و پس شیر تازه بیخورند صفت حشوی که بدان قی فرمایند
یکمن شیر بن صد درم شیر گاو سی درم روغن گاو سی درم همه را بجوشند
چندانک روغن گاو بگدازد بسر یخ درم آرد سمید درافکنند و بجنبانند
تا هموار شود و بدهند نیم گرم پس بر اثر آن آب نیم گرم دهند شربتی تمام تا قی

کند و اگر این حشو از بهر غذا و علاج دهند روغن گاو دو درم کنند و شیر را
بالا رده بهتر بجوشانند و اندکی شکر درافکنند و اندک روغن بادام بر چکانند
اندر همه انواع این علت سود دارد باب چهاردهم
اندر علاج بسته شدن خون اندر مجری بول و اندر گرده هرگاه که بطریق
خون بول همی آید باشد و بی علاج صواب ناگاه باز ایستد و بول بدشخواری
بیرون آید و اندر گرده و مجاری بول گرانی و تمدد پدید آید بباید دانست که
خون اندر گرده یا اندر مجری بول بسته شده است علاج از داروهای مفرد که
خون بسته را بکشاید مر است و فودنانا و عود و فاد سا و حب البلسان و اظفار الطیب
و پنیر مایه خرگوش و غاریقون و زراوند طویل اما هر یک مثقال یا سه دانگ با
آب کرفس باید داد که با سکنگبین ساده و فودنانا همچنین یکمثقال هم با آب
کرفس که با آب گرم و عود و فاد سا دو درم با آب گرم و اظفار الطیب دو درم
با آب گرم و پنیر مایه یکی درم با یکمثقال اندر نخود آب و غاریقون یکمثقال
هم اندر نخود آب و زراوند هم یکمثقال اندر نخود آب یا اندر آب گرم یا اندر
شراب ممزوج یا اندر سکنگبین و اگر سبب را بسوزند و خاکستران مقدار
یکی درم با پنیر مایه خرگوش بیامیزند و بر بابونه و سداب اندر آب بپزند
و بپالایند و با این آب بدهند چند روز بپیوسته خون بسته را بکشاید و
سکنگبین پیوسته خوردن مجریها را پاک کند والله اعلم بالصواب
باب پانزدهم اندر قرحه گرده
و مجری و آلتهای بول بباید دانست که آلتهای بول گرده است و مثانه و مجریها

که میان هر دو است و این مجریها را طبیبان بتازی مراحرکو نیند و بیشتر بیخ
بر فان اهل خراسان سوری است و اسباب ریش گرده و مثانه و مجریها
همه یکسانست و علاج نیز همه سپکی یکدیگر نزدیکست اگر علامتهای هر یک دیگری
شانست اما اسباب قرحه سه نوعست یکی سببی از اسباب تفرق الاتصال چون
گذشتن خلطی تیز که برین آلتها بگذرد و آنرا بسوزد و بخراشد و چون گذشتن
سنگی از سنگها که در گرده تولد کند و از آن موضع جدا گردد و اندر مجاری
بگذرد و آنرا بخراشد و ریش کند و بسیار باشد که اندر اندامی دیگر که بر
بالای گرده است ریشی بود بجره کرده و ریم اندوی فرود آید و بر آلتهای بول
بگذرد و آنرا بسوزد و ریش کند دوم آنک آماس گرده بجره شود و ریم کرده
و سر کند سیوم آنک رگی بطرقد یا بگسلد و خون براسرد گیرد و علاج
نرود یا بثره کوچک بر آید و خداوند علت علاج نباید تا تغافل کند و بثره
و موضع رگ بزند بدین سبب ریش کرد علامتها اگر قرحه اندر گرده باشد
علامتهای خاص او آنست که درد اندر کمرگاه باشد و بجانب پهلوهای کوچک
که آنرا الاضلاع الخلف گویند همی رسد و قرحه تا بهیه که آنرا ساری العطر گویند
و تا برابر ناف فرود آید و از بالا کاه باشد که تا بکتف بر آید و تشنگی غالب بود
و از غش گشتن و از عسر البول خالی نباشد و اگر قرحه اندر گوشت گرده باشد
گاه گاه اندر بول پارهای گوشت بیرون آید و اگر اندر عسای گرده باشد
درد بی قرار بود و با تب و با سوزش صعب بود و نبض صلب بود و اگر قرحه
اندر مجریها دماغ بود درد اندر ناف و تهیگاه بود و بیغولهای ران بود و بود

اندک اندک و بدشخواری آید و بوقت بول آمدن درد سخت تر شود و
اندر بول پوست پارهای رقیق و کوچک بیرون آید همچون پسره ماهی خرده
و غلبه و گوشت پاره نباشد و ریم سخت اندک آید و اطراف سرد میشود و
باشد که همه تن سرد شود و بدان ماند که تب سرها گرفتست و انگشتان پای
هیچ گرم نشود و اگر قرحه اندر مثانه باشد درد اندر زهار و بن قضیب باشد
و بر بیغولهای ران باز میپدید و هیچ بول بیخون و ریم نباشد و خون او
رقیق باشد و اندک و اگر اندر گرده تنها یا اندر مثانه تنها یا اندر مجریها تنها بود
علامتهای خاصه هر یک جداگانه باشد و اگر اندر مجریهای مثانه بس باشد همه
علامتها که یاد کرده آمد بهم باشد و صعبی علت و سهلی اعراض و علامتها معلوم
گردد علاج اما اگر قرحه اندر گرده باشد و علامتهای خاص آن ظاهر بود
نخست نگاه باید کرد تا درد اندر جانب راستست یا در جانب چپ اگر در جانب
راست باشد از دست راست رگ باسلیق باید زد و اگر مانعی نباشد و اگر
در جانب چپ است از دست چپ باید زد و اگر اندر هر دو جانب است رگ از
هر دو دست باید زد از بهر آنک علامت آن بود که قرحه اندر هر دو گرده است
و اگر قرحه اندر مجریها بود رگ صافن اولیتر بود پس تدبیر آن باید کرد
که قرحه را بشویند و ریم از وی پاک کنند پس تن پس رو پاییدن جراحت
کنند و اما اگر تب نمی آید و مزاج گرم نباشد قرحه را بدین طبیخ و مانند این
پاک کنند یکمن بیخ کرفس و بیخ بادیان و اذخر همه را بپزند و بپالایند
و با ماء العسل بیامیزند و بدهند صفت سفوفی که ریم را پاک کند

بکیرند قطراسالیون وتخم کرفس وانیسون وقوصو [?] وراسن خشک ومغز تخم
خیار وخیار باریک ومغز تخم خربزه همه را بکوبند شربت یکدرم با ماء العسل
صفت سفوفی دیکر بکیرند تخم کرفس وتخم بادیان وانیسون وقطرا
سالیون ورونای خشک از هر یکی دو درم کنند سه درم شربت دو درم
یا پنج درم با ماء العسل وطعام کوشت کبک وطیهوج وکنجشک ومانندان
فرمایند واکر تب همی آید یا مزاج کرم بود قرحه ومجری بهار را با آب تخم خربزه
وخیار وخیار باریک باجلاب کر با ماء العسل آمیخته ترسو سد [?] واکر احتمال
کنند مغز این تخمها با تخم کتان بکوبند وبا آمیخته کر باجلاب بسرشند ومغز
جلغوزه کوفته واندکی تخم کرفس با ماء العسل کرده را وشافرا اندر ریم باک
کنند وشیرخشت با آب تخمها باشکر اندرین علت سخت نافع است وطعام
فرمایند از غوره وسماق وانار دانک لکن سخت ترش سازند واکر قرحه باک
شد وریم باز ایستد پیمان را اندر آب زده همی باید نشاند واندر آب
زن خشک وبرسیاوشان وسبوس کندم وبرکاسب [?] واندکی سرکین کبوتر
بختن وموضع کرده را وپیغولهای ران وزهار بروغن چرب داشتن واکر
آمدن خون وریم یا درد صعب بود اندر سفوفها که یاد کرده آمد بزر السح
وقشور اللفاح وبیخ او وافیون باندازه حاجت زیادت کنند واندر آب
ابزن پوست خشخاش اندر بزنند وشیاف ابیض که اندر علاج چشم یاد کرده
آمدست اندر شیر زنان سوده وکداخته با روغن بیامیزند واندر قضیب
چکانند سراو وشافرا بروغن کل چرب دارند وپیوسته صفت

حقنه که درد بنشاند بکیرند کشک جو وسبوس کندم وبرک عصا الراعی
وبرک لسان الحمل همه را بپزند چون کشکاب وپالایند ودروغن کل بکیرند
وباسه بیم سنک روغن آب عصا الراعی کر آب برک لسان الحمل بیامیزند وباتش
نرم بجوشانند تا آب برود وروغن بماند ازین روغن ده درم با چهل درم
ازین کشکاب بیامیزند ونیم کرم کرده بکار دارند صفت سفوفی که
درد بنشاند بکیرند بزر السح دانکی افیون نیم دانک مغز تخم خیار دو درم
تخم کوک یکدرم این جمله یکشربت بود در حال درد بنشاند وشراب بنفشه
وشراب خشخاش وشیرخشت درد بنشاند واقراص کاکنج درد بنشاند وقرحه را
برویاند صفت بکیرند تخم خیار ده درم کل ارمنی وصمغ عرابی وکندر
ودم الاخوین راستا راست از جمله ده درم از هر یکی دو درم ونیم باشد تخم
خشخاش سپید ومغز بادام شیرین ورب سوس ونشاسته کثیرا از هر یکی
دو درم تخم کرفس دو درم افیون یکدرم کاکنج خشک کرده شش درم
شربت سه درم با شراب بنفشه نسخه دیکر وصف عیسی صهار بخت بکیرند
بزر السح وتخم کرفس از هر یکی شش درم تخم بادیان دو درم زعفران وبزر
الحماض ومغز جلغوزه وافیون ومغز بادام تلخ کوبیده از هر یکی سه درم کاکنج
بیست وپنج عدد تخم خیار باک کرده دوازده درم شهدانج شش درم همه را
بکوبند شربت سه درم با بیخته در بعضی نسخها کاکنج پنجاه عدد است وکندر
است مقدار دو درم وپس از آنک ریم باک شده باشد وچون صافی
بی ریم همی آید تدبیر رویانیدن جراحت باید کرد واقراص خشخاش

اندرین باب سخت نافع است صفت بکیرند تخم خشخاش سپید و
سیاه از هر یکی دو درم بزر السح چهار دانک کثیرا وصمغ عرابی ونشاسته وکل
ارمنی وقرصی ومختوم وکل سرخ وکلنار وسماق از هر یکی یکدرم طباشیر
وکهربا از هر یکی یکدرم ونیم کندر نیم درم ریوند چینی دو دانک همه را
بکوبند وببیزند وبآب برک لسان الحمل بسرشند واقراص کنند شربت
یکمثقال با دو درم یا بانزده درم سکنکبین سفرجلی کر با کشکاب واکر
اندرین قرص دم الاخوین وحب الاس وقرطاس محرق زیادت کنند قوی تر
ورویاننده تر بود واکر قرحه اندر میانه بود اندر سفوفها حب العلب
وودع محرق وبسد ومروارید خرد زیادت کنند وروغن کل که اندر
بچکانند با عصاره لحیة التیس بباید جوشانید تا قوت آن کیرد از بهر آنک
میانه عصبانی است وقرحه آن دیرتر درست شود وجراحت دشخوارتر بندد
وبر موضع کرده وتهیکاه ضمادی قابض بر می نهند صفت ضمادی بکیرند
آردجو وکفک بغدادی بریان کرده وکل وکلنار وحضض وشیاف مامیثا
وبرک سماق وخرما وقسب همه را بکوبند وبآب برک لسان الحمل بسرشند
یا بآب صفت ضمادی دیکر بکیرند کل سرخ وکلنار وساد کندم وبرک مورد
وکوشت سیب وآبی ترش راستا راست همه را بکوبند وبآب برک مورد
بسرشند یا بآب آبی واکر برک مورد وبرک عوسج وخرنوب نبطی وانار
پوست اندر آب بزنند وخرقه بدان تر میکنند وبر موضع کرده وتهیکاه
وپیغولهای ران وبر زهار می نهند سخت سودمند باشد واکر قرحه

اندر مجری بها بود ضماد کاه کاه باید نهادن پیوسته نباید نهاد صفت
معجونی بزاینده ورویاننده بکیرند مقل وصمغ البطم وکل ارمنی وکل مختوم
راستا راست همه را بسرشند شربت یکمثقال با شراب شیرین صفت سفوفی
رویاننده بکیرند کل مختوم وقرصی وصمغ لبادن [?] مغسول از هر یکی دو درم
طباشیر وصمغ عرابی ونشاسته وکثیرا از هر یکی یکدرم تخم لسان الحمل سه درم
بسد وکهربا وسرطان کوزن سوخته از هر یکی یکدرم شربت یکدرم ونیم با شراب
خشخاش کر با رب سیب ومانند آن صفت سفوفی دیکر رویاننده وباک کننده
بکیرند تخم خیار وخیار باریک وتخم خربزه از هر یکی پنج درم کل ارمنی وقرصی و
مختوم وکثیرا ونشاسته وصمغ پارسی وتخم خرفه وطباشیر از هر یکی دو درم تخم کرفس
وانیسون ورونای خشک ودم الاخوین وکهربا از هر یکی یکدرم ریوند چینی یکدرم
ونیم همه را بکوبند شربت سه درم با شراب ریواج ومانند آن صمغ پارسی که اندرین
سفوف همی آید صمغ الواست صفت قرصی باک کننده است ورویاننده بکیرند
صمغ پارسی وصمغ عرابی وکثیرا ونشاسته وتخم خرفه وطباشیر وکل مختوم ومغز
تخم خیار وخیار باریک راستا راست همه را بآب لسان الحمل قرص کنند شربت
از دو درم یا سه درم بآمیخته کر با شراب شیرین واکر مزاج کرم بود بآب لسان
الحمل کر بالعاب اسبغول کر با کشکاب صفت قرصی دیکر بکیرند اسفنلج [?]
اندر سرشته وخشک کرده دو درم آهک صدف کواهک [?] سعود وسرکه وآب
وخشک کرده چندین بار نیم درم قرطاس سوخته ودم الاخوین وحب الاس از
هر یکی یکدرم ونیم صمغ عرابی وکثیرا ونشاسته از هر یکی یکدرم صمغ البطم یک

دو درم همه را بکوبند و بیزند و به شراب شیرین بسرشند شربت یکدرم با شراب مورد که
با رب آبی و سیب و غوره صفت اقراص سیب بگیرند سرون گوزن سوخته و کثیرا و
شب یمانی و گل ارمنی مغسول و گلنار و تخم خرفه راستا راست همه را بکوبند
و با آب برگ خرفه بسرشند شربت دو درم نسخهٔ دیگر بگیرند شب یمانی دو درم
دم الاخوین و گلنار از هر یکی سه درم کثیرا شش درم صمغ عربی دو درم اقراص کنند
بآب برگ خرفه شربت دو درم با شراب مورد صفت اقراص کهربا بگیرند کهربا
و کثیرا و نشاسته و صمغ و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یکی سه درم گلنار
دو درم اقاقیا یکدرم و نیم اندر بعضی نسخها کهربا یکدرم است همه را بکوبند و
بآب برگ لسان الحمل اقراص کنند شربت دو درم با آب سماق و اگر با مغص
حاجت بود حریره و حقنهٔ نرم و شیاف نرم علاج نشاید کرد و منفعت آن
اندر همه علتهای گرده و مثانه بزرگست اگر طبع نرم باشد و اگر نه برنج رومی
قی کردن سخت سودمند بود ماده را پاک کند و ابخره روی بدان جانب دارد
باز گرداند صفت حقنهٔ نرم بگیرند کشک جو و سبوس گندم و خشک و برگ
چغندر و برسیاوشان و خطمی همه را بپزند و بپالایند و روغن کنجد
بر افکنند و با ماء العسل بیامیزند و بکار دارند و طبع را نرم کنند و ریم را
که بجانب روده میل کرده باشد بیرون آرد و بباید دانست که بسیار باشد
که قرحه کرده گشاده شود و ریم بر سبیل روده اندر افتد و جز بحقنهٔ نرم از او
علاج نشاید کرد صفت حقنهٔ دیگر بگیرند کشک جو و برگ خطمی و سبوس
گندم و برگ چغندر و برگ کرنب و لعاب تخم کتان و تخم معصفر نیم کوفته همه را

بپزند و بپالایند و روغن بنفشه بر چکانند و شکر سپید در وی گدازند
و بکار دارند و بسیار باشد که قرحه کرده عسر گردد و حاجت آید بدانچه از او
بشکافند ابوالحسن الرحجی رحمه الله میگوید ابو ماهر الطبیب از بهر این علت
معجونی ساخته است از اثریاقی نام کرده است صفت آن بگیرند گل مختوم
پنج درم و گل قرصی پانزده درم گل ارمنی مغسول ده درم و ودع محرق و
سرون گوزن محرق و بسد و مروارید خرد از هر یکی یکدرم و نیم عصارهٔ
لحیة التیس چهار درم تخم خطمی و تخم خیارین و تخم خرفه از هر یکی پنج درم صمغ
پارسی و نشاسته و کثیرا از هر یکی هفت درم سماق پاک کرده و غوره خشک
پاک کرده و گل پارسی از هر یکی سه درم حب الثعلب و حصرم فرسی و مغز
چلغوزه و مغز بادام سپید کرده از هر یکی هفت درم ریوند چینی سه درم
تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدوی شیرین پاک کرده از هر یکی
پنج درم زرانک سه درم کاکنج بزرگ چهل عدد قطر اسالیون رومی خشک
سعتر تخم کرفس انیسون از هر یکی چهار درم طلق سه درم افیون دو درم
تخم خشخاش سپید و سیاه و عود الصلیب از هر یکی سه درم رب السوس ده درم
دم الاخوین پنج درم همه را بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند اندر اول
علت از جهت پاک کردن ریم شربت یک مثقال با سه وقیه شیر خشت و هشت درم
ماء العسل و اگر مزاج گرم بود شربت نیم مثقال با شراب آبی و رب غوره و با
آن را کر اندر میان علت بود شربت از این معجون سه درم با هشت درم آب

برگ لسان الحمل جوشانیده و صافی کرده و پنج درم ماء العسل و اندر آخر علت که ریم
پاک شده باشد و خون صافی همی آید شربت یک مثقال و دانگی و نیم با ده درم
شراب مورد که رب غوره و مانند آن و طعام کرنب و طیهوج و دراج بباید دانست که
منفعت شیر خر دیگر شیرها اندرین علت بزرگست اما در اول علت که خواهند
که قرحه را پاک کنند و بکار دارند که ریم گوشت پاکیزه را بسوزد و قرحه ریش باز
شود شیر خر دهند با نواد چهار وقیه با دو درم از این معجون که با سفوفی و
قرصی که پیشتر یاد کرده آمده است و در میان علت شیر بز دهند با این معجون
و سفوفها و قرصها و حبها و گاهی با شکر و در آخر علت که تن لاغر شده باشد شیر گاو
دهند با شکر و با عسل که هر یکی از این داروها که یاد کرده آمده است تن را فربه
کند و تری بدو باز آرد و طبیعت را قوت دهد تا جراحت برویاند و اگر بیمار سخت
لاغر شده باشد و اندامهای اصلی گرم گشته بود شیر زنان فرمایند خاصه که از پستان
خورند و چون شیر گوارنده باشد کشکاب سرطانی فرمایند و طعامها از مزورها
بمغز بادام و با پنجرتن جزو دوم از گفتار
هشتدهم اندر بیماریهای مثانه باب نخستین
اندر آماس گرم که اندر مثانه پدید آید آماس گرم خونی و صفراوی و آماس
مرکب از هر دو اندر مثانه بسیار باشد بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسد
و بسبب سنگی از سنگها که در گرده تولد کند بر وی بگذرد و اندرون بخراشد
و بخراشد علامتها علامت این آماس دردی بود لازم و خلیده و تب سوزان
با تشنگی و هذیان و سیاهی زبان و قی صفرا و سرد شدن اطراف و سرخی چشم

و روی و اگر آماس بر گردنه بود بول هر دو باز گیرد و زهار و تهیگاه سرخ شود
بر آید و اگر آماس بر رگ نباشد بول قطره قطره و بدشواری آید و بر پهلو خفتن هیچ
نیاید و راست نشسته آسان بر آید و خایه بول سخت بد باشد خاصه اگر آماس دبیله
شود و اگر در بول رسوبی نیکو بدید آید امیدوارتر بود و علامت دبیله این
عضو همچون علامتهای دبیله گرده بود و اگر دبیله اندر یک هفته گشاده نشود با علامتها
بخشکی بدید آید اندر هفته هلاک شود علاج نخست رگ باسلیق زنند و
باندازه قوت خون بیرون کنند و اگر آماس از ابتدا در گذشته باشد رگ صافن زنند
و اگر آماس صفراوی بود نخست ضمادی رادع بر نهند و زود بضماد ملین کنند باز
گردانند تا صلب نشود و اگر الم صعب شد نخست ضماد نرم کنند بر نهادن روا
از بهر آنکه عضو عصبانی است و بدین سبب است که از تکمید با آب گرم و روغنهای لطیف
راحت یابند و این تکمید چنان باشد که مثانه گاو پر آب گرم کنند و بر آن موضع
نهند و اسفنج گرم هم باره بروغن بنفشه چرب کنند و نیم گرم کرده بر آن موضع می
نهند و شراب آب عنب الثعلب دهند با اندکی خیار سبز و طعام را بحقنهای نرم
فرود آرند چون حقنه که از خطمی و حلبه و تخم کتان و سبوس و روغن بنفشه و مانند
آن سازند و جهد باید کرد تا بر قوام اندکی لعاب اسبغول و شیر زنان بمجری قضیب
اندر چکانند که اندکی کشکاب با شیر زنان و سبز و سپس خیار شنبر هم با شیر زنان
و هم این لعاب و کشکاب و خیار شنبر و شیر زنان حقنه کردن سود دارد
آماس را نرم کند و روان کند و درد بنشاند و پیوسته مثانه را بروغن بنفشه
با اندکی روغن بابونه آمیخته چرب دارند و از پس سه روز روغن بابونه

بکار دارند و ضماد نیز از مغز نان سمید و کنجد پوست بازکرده و کوفته
و سرشته بروغن بنفشه و روغن بابونه سازند و شلغم بخته ضماد کردن و سپستی
بخته همچنین سود دارد و از پس یک هفته که درد ساکن شود و روزگار ابتدای
علت گذشته ضمادها از باقلا و تخم کتان و بابونه و میخته سازند و چون علت
اندر انحطاط افتد نیک صافی زدن صواب باشد و ضمادهای محلل بکار داشتن
چنانکه اندر علاج آماس کرده یاد کرده آمده است و گاه باشد که از ضمادهای رادع
حاجت افتد بضمادی از جنس پسته و روغنهای خشک با موم و روغن سرشته
و آب زدن سخت سودمند باشد خاصه که در آب آن حلبه و تخم کتان و بابونه و
اذخر پخته باشد و بسیار باشد که از پس آب سعد و سنبل و حماما و فرد مانا باید
پخت و همچنین شلغم و خشک و برگ کرنب اندر آب پرده پختن درد بنشاند و
آماس را تحلیل کند و اگر ریم پدید شود علاج آن علاج قرحه و ریم کرده است و اگر
درد آماس بقرار شود از چیزی که حس را بکند چاره نباشد یکی افیون دانگی
و نیم زعفران دانگی یا کمتر هر دو را با روغن بنفشه حل کنند و طلی کنند یا قرص را
آغشته کنند و حمول سازند یعنی بمجری بستن بردارند و شربتها و علاجهای دیگر
همچون علاج سرسام کنند **باب دوم**
از جزو دوم اندر آماس سرد که اندر مثانه پدید آید علامتها بول و براز
دشخوار بیرون آید و گرانی اندر مثانه پدید آید و ساقها خدر شود و ضعیف گردد
و علامتهای آماس کرده سرد ظاهر شود و فرق این باشد که گرانی اندر مثانه بود
علاج علاج این علت آماس صلب است که درد کرده اند از روغنها کرم و

و تحلیل کننده مالیدن و ضمادها و تکمیدها که اندرین باب یاد کرده آمده است بکار
داشتن و شربتهای ادرار کننده با انگبین و خیار شنبر بکار داشتن و ابخره علاج
مثانه است بخاصه آنست که روغنها و داروهای محلل بمجری قضیب اندر میچکانند
س را دم والله اعلم بالصواب **باب سیوم**
از جزو دوم از گفتار هشتم اندر قرحه مثانه اسباب قرحه مثانه قروح
کرده است نعتها و علامتهای تدبیران نزدیکست و فرق اندر میان هر دو در باب
قروح کرده یاد کرده آمده است و هر گاه بول تیز گردد و وقتی بران حال بماند مثانه
او قرحه شود و این بتر باشد و هر گاه مثانه سوراخ شود اندر بیشتر حالها
هلاک شود مگر که سوراخ بر حرم لحم افتد و باز روید **علاج** از خوردنیهای
تیز و شور و از ترشیها که سخت ترش بود و از شیرینها که سخت شیرین بود پرهیز
باید کرد و ریاضتها و حرکتهای قوی که این را گرم نکند و اخلاط را بجنباند
نشاید کرد و طعامهای و شربتهای نرم و اسفیدباها و ترشیها معتدل باید خورد
و گاه باشد که ریاضتهای معتدل فضلها را تحلیل کند و اندامها را قوت دهد
اندک اندک همی باید آزمود و ترتیب علاج هم بران گونه باید کرد که اندر علاج
کرده یاد کرده آمده است و علاج کرده اندر همه بیماریها و ادرار بول نافع است
خواجه ابو علی سینا رحمه الله اندر کتاب قانون آورده است که شیر اسب را اندر
منفعت این علت خاصیتی است و اندر دیگر شیرها فضیلتی نهاده است و عبارت
او بتازی اینست سطر مسار سمیاه من شرب الادبان فانها علی الشرط المذکور نافع
لو دیع مجاری البول خصوصا البان الحمل و طریق صواب اندر علاج این علت

آنست که نخست مثانه را بشویند و از ریم پاک کنند بماء العسل و جلاب کرده و بعد
داروهای ادرار کننده بخته باشند بهم خوردن و سم بر دافع اندر مجری بول
بچکانیدن و علاج مثانه بیشتر بر رافع باشد و اگر ریم بسیار همی آید خاکستر
درخت انجیر یا خاکستر درخت بلوط یا خاکستر هیمه که سار همی درد سنکوبند
اندر آب کنند و نیک بسوزانند و یکشبانروز بگذارند تا صافی شود و آن قوت
خاکستر گیرد آن آب اندر بچکانند تا پاک شود و هر گاه که بسوزد شیر زنان با روغن
و شیر خر و شکر و شیر بز و شیر اسب نیز نیک باشد پیوسته همی باید داد بیشتر
سر و قیر با آسانی بگوارد و اندر علف این جانوران چیزها قابض و خشک
همی آمیزند و چون ارزن و کشنیز خشک و بلوط و برگ گل و برگ سیب و امرود و آبی
و اقراص خشخاش و اقراص کاکنج که اندر علاج قرحه یاد کرده آمده است هر بامداد یک
مثقال همی باید داد باشیر یکی با شراب کرده خورد حال و در خوردن مزاج بود گاهی
با شراب انجیر و گاهی با شراب سرد و گاهی با رب غوره و گاهی با کشکاب و گاهی با آب
سرد **صفت** ضمادی نافع بگیرند میعه تر یک درم پیه بط سه درم یا چهار درم
موم سپید دوازده درم روغن بنفشه چندانک کفایت بود **صفت** ضمادی
دیگر بکار دارند که قرحه بس باز نشود بگیرند خشخاش و صوبر و مازو و اقاقیا و شیاف
و طراثیث بکوبند و بر زهار نهند و اگر اندر ضماد روغنا و صعتر زیادت کنند صواب
بود **صفت** داروئی که سر را اندر چکانند بگیرند اندروت سدر و نشاسته
و اسفیداج همه را بیامیزند و بر شیر حل کنند و اندر چکانند و اگر کندر و اندرین
دارو زیادت کنند قوی تر بود و اگر ازین داروها حقنه سازند صواب بود

و در حال که حقنه کنند خداوند علت بس را نو حقنه بود ۵
باب چهارم از جزو دوم از گفتار
هشتم اندر بسته شدن خون اندر مجرای بول و اندر مثانه علامتها
جالینوس اندر کتاب علل الاعضاء الباطنه میگوید هر گاه که خون اندر مثانه
یا اندر امعا یا اندر معده و سینه بسته شود و علقه گردد رنگ روی زرد شود
و نبض صغیر و ضعیف و متواتر شود و اطراف سرد گردد و غشی افتد و عرق سرد
آید و نفس گشتن خیزد و باشد که تب سرد بگیرد و دلیل درستی این نشانها
آنست که نخست بول خون بوده باشد یا زخمی و آسیبی رسیده باشد یا از
جایگاهی بلند افتاده باشد **علاج** داروها که سنگ مثانه را بریزاند
اندرین علت باسکنگبین سود دارد خاصه باسکنجبین عنصلی که بانگبین کرده
باشد و پنیر مایه خرگوش مقدار دو دانگ یا نیم درم اندر طبیخ سبت و بابونه
خوردن یا اندر نخوداب نخود سیاه یا در آب خشک یا در آب خاکستر چوب رز
و انجیر یا اندر طبیخ سداب و پودینه سود دارد و صمغ را یکمثقال پنیر مایه اندر
طبیخ بابونه و بیخ اطراف کرنب و اذخر و سرگین کبوتر حل کنند و اسفنج بران تر
میکنند و بر زهار می نهند و پیوسته بجای آب سکنگبین دهند با آب
آمیخته لکن از پس طعام آب ساده دهند و اگر القحر را در آب خاکستر چوب رز
و انجیر و بلوط یا در طبیخ الاصول حل کنند و بر مجری بول اندر چکانند صواب
بود و اگر این آب خاکستر بها در چکانند سود دارد و جگر خر و زهره سلحفاة
را که اهل خراسان کسف گویند خاصیتی است اندرین باب همچون خاصیت

بپزد پایزخرکوش **صفت** داروی که خون بسته را و ریم را از مثانه پاک
پاک کند بگیرند بوره و عوده و فوه و انا و اهل و اسق و حلبه راستا راست
همه را بسرشند و حب کنند و با ماء الاصول بخورند و بر مثانه اندر چکانند بکشاید
و سپیدی سادرین سخت نافع است و روغن بید انجیر با ماء الاصول خوردن نافع
است **صفت** داروی دیگر که خون بسته را بکشاید بپزد پایزخرکوش یک
جزو حلبت حم یکجزو دوس نیم جزو بوده نرخشک نیم جزو شربت یکمثقال
در یک روز سه بار یا چهار بار بدهند با سکنگبین و سرکه ترش بیاشامند
و اندر طبیخ بوده نر بسایند و اندر مجری قضیب اندر چکانند و طعام نخود آب آن
نخود سیاه و دارچینی و شبد روی بخته و باقی علاج در باب سیزدهم از جزو
نخستین ازین گفتار بجویند و آن باب بسته شدن خون است اندر مجری بول
و اندر کرده

باب بیستم

از جزو دوم از گفتار هشتم اندر جرب مثانه

علامت این علت خارشی بود اندر مثانه دایم و بول با سوزش بیرون آید و
درد صعب کند و رسوبی بحالی باشد اندرین شیشه و گاه باشد که رطوبتی
همچون لعاب همی آید و گاه باشد که خون آید **علاج** علاج این همچون علاج
جرب کرده است نخست شربتها و داروهای زداینده بباشد چون جلاب و ما
العسل و کشکاب با انگبین و داروها که اندر باب جرب کرده یاد کرده آمده است
می باید خورد و شیر اندر مجری بول می چکانیدن و هرچند گاهی استفراغی
کردن برقی و شیر خر و شیر بز اندرین باب منفعت بسیار تر است و لعاب دانه

آبی و اسبغول با شکر و روغن بادام بس از آنک مثانه را بشربتهای زداینده
پاک کرده باشد سود دارد و طبیخ حلبه با انگبین و آب تخم خیار و تخم خربزه با
پخته زداینده است و طعام با پخر بره و اسفیدباهای جرب و هریسه بگوشت
مرغ فربه باید و آب معدن کوکرد خوردن و در وی نشستن سود دارد
و شیر زنان بر مجری بول اندر چکانیدن سما و با لعابها سود دارد

باب ششم

از جزو دوم از گفتار هشتم اندر بادی که اندر مثانه افتد

اسباب این علت خوردن طعامهای بادناک بود و میوهای بادناک و گرد آمدن
رطوبت اندر مثانه و ضعیفی حرارت از بختن آن رطوبت و تحلیل آن باد
علامت این علت تمدد است یعنی گرانی و دردی که برتن و فرو تن همی آید و مشوّد
و قرار میکند **علاج** علاج روغن بید انجیر با ماء الاصول باید خورد و از
طعامها و میوهای بادناک پرهیز باید کرد و بر زهار روغن یاسمین و روغن
سوسن و روغن نارن با جند بیدستر و حلیت و مشک و غالیه مالیدن و
عصاره سداب با مشک و روغن نارن بر مجری بول اندر چکانیدن و حبس
با روغن سوسن اندر چکانیدن و سداب و بوده نر و سبت با جند بیدستر
ضماد کردن و صافی از تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و سعتر و بلبل
و سکبیج و مانند و بکار داشتن و معجونها که اندر علاج قولنج ریحی وصف کرده
آمده است هم اندرین باب نافع است و طعام هم از آن نوع باشد که انجا یاد کرده
آمده است

باب هفتم

از جزو دوم از گفتار هشتم اندر درد مثانه

سبب درد مثانه یا سوء المزاج مختلف باشد یا سنگ که دردی تولد کند
یا ریش و جرب که در وی پدید آید یا آماسی یا بادی یا نشان بحران بود که
بطریق بول خواهد بود و علامتهای هر یک و علاج آن یاد کرده آمده است و
بباید دانست که درد مثانه اندر زمستان و بوقت آمدن بادهای شمالی
بیشتر بود و گفته اند هرگاه که خداوند درد مثانه را اندر بغل آماسی پدید آید
چند سیبی بزرگ یا بهتر و هفت روز ندارد درد مدت پانزده روز بکشد خاصه
اگر اسباب پدید آمده باشد

باب هشتم

از جزو دوم از گفتار هشتم اندر استرخاء مثانه و بیرون شدن آن از جای خویش

اسباب استرخاء مثانه و اسباب استرخاء دیگر
اندامها یکسانست و سبب بیرون شدن آن از جای خویش بادی غلیظ باشد
که او را از جای خویش بیرون سوزد یا زخمی بود که بر کمرگاه افتد یا از جای بیوفتد
و بر پشت افتد و گاه باشد که بسبب استرخای میانه بیرون شدن او از جای
خویش عسر البول پدید آید اگر اندر و گاه باشد که سلس البول پدید آید اگر اندر
عضله مثانه فراخا بازکشیده شود سلس البول تولد کند و اگر از دراز
کشیده شود عسر تولد کند **علاج** ابجران زخمی و آسیبی و از جای بیوفتادن
بود علاجش دشخوار است بجای خویش باز باید برد و داروهای کرم کنند
که یاد کرده آمده است بر نهادن و بستن و ابجران مزاج فالجی بود مادتها و بلغمی
را بقی استفراغ باید کرد و علاج خداوندان فالج کردن و اگر بول بی مراد آید

علاج سلس البول باید کرد چنانکه اندر جزو سیوم ازین گفتار یاد کرده آید
و اگر بول بدشواری آید علاج عسر البول باید کرد و هم اندر جزو سیوم
یاد کرده این درجمله اندرین حال داروهای مرخی یعنی سست کننده بیشتر
باید و ابجران باد افتاده باشد علاج آن اندر باب ششم ازین جزو یاد
کرده آمده است و اندر همه انواع سرکه و صرود و طوس و سحرها و امرها سیاه
و بومی و دو الکرکم سود دارد و سعد و کندر و سکوفه العقاب هم آمیخته
و با آمیخته سود دارد و تخم سداب تر و شکوفه و راب سداب بخته و بالانجی
خوردن و بر مجری بول اندر چکانیدن و مصطکی و تخم او و زیره و حاوشیر
ضماد کردن و طبیخ آن خوردن و اندر چکانیدن سود دارد و اندکه بول بی شوا
این پوست خربزه خشک کرده و کوفته یک مشت با شکر سفوف کنند سود
دارد خاصه رابرزن بسلهٔ و خایه خرکوش خشک کرده و کوفته با شراب
ریحانی و حجره خروس سوزانیده و سوده با آب نیم کرم ناشتا خوردن بغایت
سوده دارد و روغن سداب و روغن قسط و روغن حب الغار و روغن
ناردین با جند بیدستر و حلبت و بادروجا و شیرین بر زهار و فرود ناف
مالیدن سود دارد و ضماد کردن از داروهای خوش بوی و گرم کرده وی
قیضی بود چون سعد و سنبل و نشاسته و بعل با سخ و بابونه و انگبین سود
دارد و حقنهای که در وی قنطوریون و حنظل و حوع باشد سود دارد
و در آب دریا و آبهای کوکرد نشستن سود دارد

جزو سیوم

از کتاب ششم از گفتار هشتم اندر آنچه کرد فعل مثانه پدید

آید چون تقطیر البول و عسر البول و سلس البول و سلس البول و یا
سطس باب نخستین اندر تقطیر البول
و پارسی چکیدن کمیز گویند اسباب تقطیر البول سه نوعست یکی آنک در
بول بود دوم آنک در مثانه بود سیوم آنک مثانه را با عضوی دیگر اندر
علتی مشارکت افتد اما آنچه در بول بود دو نوعست یکی تیزی بول است دوم بسیاری
بول و هر گاه بول تیز بود مثانه را بگزد و بسوزاند و بدان سبب مثانه را
نگاه نتواند داشت تا جمع شود و باختیار بیرون کند لکن لکن اندک اندک
که بدو میرسد زود زود دفع میکند و سبب تیزی بول یا طعامها و شرابها
و داروهای گرم و تیز بود یا تب و ریاضت یا جماع یا گرمی مزاج اندامی دیگر
چون گرده و جگر و غیر آن و هر گاه بول بسیار آید مثانه زود پر شود و گران
گردد و چون گران شد اگر اختیار باشد و اگر نه تقاضای دفع و بیرون کردن
پدید آید و سبب بسیاری بول بسیاری تریهای رقیق بود در تن و بسیار
خوردن میوها و طعامها و شرابهای تری آرنده و آنچه در مثانه بود هم دو
نوعست و سبب بسیاری بول یکی آنک آن عضله را که گرداگرد منفذ بیرون
آمدن بول نهادست و بول را در مثانه قوت ماسکه نگاه دارد آفتی
رسد و قوت ماسکه او ضعیف کرده و آن آفت یا استرخای بود و هم باطل
شدن حس و خدر گشتن چنانک عضله مقعده را افتد که ثفل را نگاه
نتواند داشت یا آماسی یا سوء المزاج که قوت این عضله را ضعیف کند و
چون قوت او ضعیف شد نه بول را باز تواند داشت و نه بقوت دفع

تواند کرد خاصه اندر عضلهای شکم که مثانه را بر فشاردن و دفع بول یاری
دهند و اندر سوء المزاج و ضعف شریک باشد و تقطیر که از جرب
بثره و قرحه بود سبب آن درد و سوزانیدن بود و آنچه از آماس بود سبب
آن سده و تنگی منفذ و ضعف قوت بود و سنگ و ریگ را که در مثانه
و منفذ بول بود هم از نوع سده شمارند و آنچه بمشارکت مثانه بود با
عضوی دیگر هم دو نوعست یکی آنک در اندامی که بر بالای مثانه است
قرحه بود و ریم از وی بطریق بول همی پالاید و بری ریم مثانه را همی گزد
دوم آنک در روده مستقیم یا در صلب یا در رحم آماسی بود و مجری بول
را تنگ کند و تقطیر باشد که با درد و سوزش باشد و باشد که بی
سوزش بود علامتها اما علامت سوء المزاج گرم و تیزی بول زردی
رنگ آب و تیزی بوی و گرمی و سوزانیدن آن مثانه را و تقطیر دایم
بود و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد و علامت سوء المزاج سرد آنست
که بول سپید و بی سوزش بود و اگر سوء المزاج سردتر بود بول بسیار
آید و باشد که بی آگاهی بیرون آید و تدبیرها و احوالهای گذشته بر آن گواهی
دهد و علامتهای آماسها و علامتهای جرب و بثره و قرحه همه اندر بابهای
گذشته یاد کرده آمدست علاج اما علاج آنچه از تری بول بود و علاج آنچه
بمشارکت مثانه بود یا عضوی دیگر چیزهای باید کرد که تری او را باز دارد
و مزاج با اعتدال باز آرد و اگر بمشارکت عضوی دیگر بود آن ماده را که بمثانه
فرود می آید از مثانه دفع کند چون کشکاب با روغن گل و آب کسنه و آ

جماع یک جزو خرما هندی دو جزو همه را معجون کنند با یکدیگر شربت
یک مثقال و اگر هر بامداد یک مثقال قاقله سفوف کنند سود دارد و
انجیر خشک در روغن زیت آغشته سود دارد و سعد و کندر راستا راست
بکوبند و هر بامداد یک مثقال سفوف کنند و شونیز و تخم سداب راستا راست
سود دارد شربت یک درم و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن سود دارد
و مومیایی در روغن رس گداخته بمجری قضیب اندر چکانند و بمجری بستن
بر دارند سود دارد و بر نگاه داشتن بول صبر کرده اند والله اعلم بالصواب

باب دوم از جزو سیوم از گفتار
هشتم هم اندر عسر البول یعنی بازگرفتن بول و دشخوار بیرون آمدن اسباب

اسباب عسر البول یا آماسی بود اندر مثانه یا در عضلهای مثانه یا بادی بود
غلیظ که بمثانه اندر ماند یا ریشی بود اندر مثانه یا ریم بود که اندر مثانه
گرد آید یا خون بود که در مثانه بسته شود یا جراحت قرحه بود که بر سر
شود یا گوشتی فزونی بر آید چون ثولول و مانند آن یا رطوبتی لزج اندر مجرای
منفذ قضیب گرد آید یا سنگی در مثانه تولد کند یا باز داشتن بول
بود بسببی از سببها و پر شدن مثانه از آب و منطق شدن او و ضعف
شدن قوت دافعه و این را موت العضو گویند یا سوء المزاج سرد و باطل شدن
حس مثانه بدان سبب یا سوء المزاج گرم چنان در تبهای محرقه بود یا تنگ
شدن مجری بول بسبب آنک خایه بر بالا شود یا آماسی اندر روده مستقیم و
رحم یا ثفلی خشک و رطوبتی لزج و بادی غلیظ اندر روده مستقیم یا جای که

در دست آید یا بر زهار علامتها اما علامتهای انواع سوء المزاج و علامتهای
آماس و قرحه و جرب و علامت بسته شدن خون آنست که نبض و نفس ضعیف
و متواتر شود و روی زرد شود و غش گشتن خیزد و تب سرد بلرزاند
و علامت باد که اندر مثانه ماند و علامت رطوبتها همه اندر بابهای گذشته
یاد کرده آمده است و علامت سنگ که اندر مثانه تولد کند سخن یاد کرده
آید و علامت گوشت فزونی آنست که نخست قرحه بوده باشد و ریم آمده و
جراحت درست شده باشد و بر اثر آن عسر بول پدید آید و علامت گرد
آمدن ریم آنست در مثانه یا در گرده یا در عضوی بالای قرحه بوده باشد
ریم می آمده و پس باز ایستاده و بر عقب آن عسر بول پدید آید و علامت موت
العضو آنست که همه بول باز ایستاده باشد و عسر بول از پس آن پدید آمده
باشد و سوزش نباشد یا اندکی بود و اگر دست بر مثانه نهند بول بیرون
همی آید تقطر و عسر البول که سبب آن زخمی و آسیبی بود سبب آن علامت
آن باشد علاج اما اگر سبب آماس گرم بود رگ باسلیق باید زد و
مثانه را بروغن بنفشه چرب داشتن و باقی علاج اندر باب نخستین از
جزو دوم از این گفتار یاد کرده آمدست و آنچه علاج مثانه خاصه است آنست
که روغنهای محلل بمجری قضیب اندر چکانند و ضمادهای محلل بر زهار می
نهند و اگر سبب بادی غلیظ بود که بمثانه اندر ماند روغن بید انجیر با ماء
الاصول می باید داد بدین صفت بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون
و بیخ کرفس و بیخ بادیان و کرویا و نانخواه از هر یکی مثقالی سنبل

کدو با طباشیر و شکر و اسبغول بروغن گل چرب کرده با جلاب و شراب بنفشه
و شراب خشخاش با شراب غوره آمیخته که با شراب ریواج سود دارد و اگر
سه روزی یا هر دو روزی بنادق البزور دهند با جلاب تا آن ماده را
که بمثانه فرود آمده باشد پاک کند صواب باشد و گرمابه که آب آن خوش
بود و عرق آورد اندر وی سود دارد زیرا که ماده تیز بعرق بیرون شود
و طعام اسفاناج و ماش مقشر و کدو و کوک و کشکجو فرمایند بروغن بادام
و از ترشیها و سیب و غوره و انار دانگ و سماق و خرما ء هندی و مزوری بروغن
بادام ساخته و مجوزه مرغ خانگی و نان با سکنکبین که با جلاب خوردن سود
دارد و اگر سبب تقطر سوء المزاج سرد بود تریاق بزرگ و مثرودیطوس
و مسحیا سود دارد و اطریفل کوچک با مسحیا و اندکی بلوط و علک ساح بهم
بسرشند و بدهند و حب الاس و بلوط و سا و علک سماح و زیره کرمانی را سنا
راستا بکوبند هر یک با بداد سه درم سفوف کنند و ایارج جالینوس و اطریفل
بزرگ و بمرد او رو ما که قوت باه زیادت کند اندرین علت سود دارد
صفت شرابی که تقطر بول و خون آمدن با بول باز دارد بگیرند مورد
خشک و شیب بوک و برگ خیار و مورکنده گلنار و بلوط را استا راست سمه
اندر شراب انگوری بجوشند و بپالایند و هر بامداد یک وقیه بدهند صفت
سفوفی دیگر بلوط بسر که تر کرده یکشبانروز بس بریان کنند و بکوبند ده
درم از این بلوط و هلیله کابلی و بلیله و آمله پاک کرده و بریان کرده از هر یکی
هفت درم علک ساح پنج درم راسن خشک کرده ده درم همه را بکوبند

شربت سه درم با آب آهنگران صفت سفوفی دیگر بگیرند بلوط و کندر
از هر یکی ده درم تخم محلب و سعد و مرجر و حب لحان و راسن خشک و مج
و کهربا از هر یکی یکی درم همه را بکوبند و بر بزند شربت سه درم با شراب
کهن کی با آمیخته و این سفوف را ماسک البول گویند صفت حبی بگیرند می
جند بیدستر قسط بلح حاسا عاقرقرحا جفت بلوط از هر یکی راستا راست
همه را بکوبند و بر بزند و با آب مورد تر بسرشند و حب کنند شربت بوقت
خواب درمی یا مثقالی بخورند و حب الرشاد و سیر سود دارد زیرا که
بول بلغمی را با دار ان پاک کند و بعادت طبیعی باز آرد صفت معجونی
بگیرند هلیله کابلی بریان کرده ده درم بهمن سرخ پنج درم بود نه خشک
و حب الاس و سنبل روس و مورکنده و سعد و نشاسته از هر یکی سه درم
و دو دانگ راسن خشک حب المحلب از هر یکی بیست درم اطریفل پنج درم
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند اگر با انگبین آمله سرشند قوی تر بود
شربت سه درم صفت معجونی دیگر بگیرند هلیله سیاه و هلیله کابلی
و سک از هر یکی پنج درم مورجند بیدستر از هر یکی یک درم و نیم کهربا و سعد
از هر یکی دو درم و نیم کندر و حب المحلب از هر یکی ده درم همه را با انگبین
بسرشند شربت یکمثقال صفت معجونی دیگر بگیرند هلیله کابلی و بلیله
آمله بریان کرده از هر یکی هفت درم فسار الکندر پنج درم حب الاس
ده درم همه را با آب آهنگران تر میکنند و خشک میکنند چند بار پس
بشراب مورد بسرشند صفت معجونی دیگر بگیرند حب الاس یک جزو

و گل سرخ و مج و عوسج و ریوند چینی از هر یکی سه درم مویز منقی هشت درم
پنج سوسن سه درم انجیر بستی پنج عدد همه را اندر سه من آب بزنند تا به نیمه
باز آید و بپالایند و هر بامداد چهل درم با روغن بید انجیر بخورند روغن
چهار درم و اگر مسحیا دهند سخت سودمند باشد و روغن بادرین کرم
و روغن یاسمین که روغن سداب با جند بیدستر بحری قضیب اندر چکانند
و باقی علاج اندر باب ششم از جزو دوم از این کتاب یاد کرده آمده است و
اگر سبب ریش مثانه بود علاج آن در باب سیوم از جزو دوم از این کتاب
یاد کرده آمده است و اگر سبب کرم آمدن ریم بود در مثانه داروهای کشاینده
و ادرار کننده دهند بشرط آنکه معلوم باشد که در آن ماده نیست که فرود آید
و رنج زیادت کند و طریق صواب آنست که نخست قی فرمایند پس حقنه نرم که
از تخم خطمی و تخم خیاری و تخم کتان و کشکجو و سبوس گندم و خیارشنبر و روغن
بابونه و روغن سیب ساخته باشد بکار دارند و بیشتر اندر آن حقنه اندکی
مانند و بوره زیادت کنند و روغن بابونه تنها نیم گرم حقنه کردن سود دارد
ریم را که در مثانه مانده باشد و غلیظ شده نرم کند یا بادرار بیرون آید
و ضمادها که از اطراف کرنب و اطراف چکندر و حلبه و اکلیل ملک و بابونه
ساخته و آرد باقلا و آرد جو و آرد نخود و اندک سرگین کبوتر و روغن زیت
سازند بر زهار می نهند و پیوسته باب سیر گرم یا بروغن بابونه و روغن
شبت تکمید میکنند بس داروهای ادرار کننده دهند و آب ترب اندرین
باب سخت نافع است و اگر نان خورش از آن سازند صواب بود و بنادق البزور

و سفوف و قرص که اندر آخر علاج آماس کرده یاد کرده آمده است بکار باید
داشت داروی اسهال کننده که مثانه را از همه اخلاط پاک کند
بگیرند ایمل اسارون حماما نانخواه قطراسالیون تخم کرفس فوه بادام تلخ
سنبل از هر یکی بیست درم تخم خربزه پاک کرده ده درم ذراریح که پرها
و سر او دور کرده باشند یک درم اسق پنج درم براب کرفس حل کنند و دارو
بدان بسرشند و حب کنند شربت از دو درم تا سه درم و اگر اندر مثانه قرحه
باشد و ریم آید عضوی دیگر بد و آمده باشد که سنگ و ریگ از مثانه پاک
بود کندر سود دارد چون کزدم سوخته و سک اسفنج و آبگینه سوخته و سوخته
کزدم و آب گینه اندر علاج سنگ کرده و مثانه یاد کرده آید و مثانه راسو
که بتازی ابن عرس گویند خشک کنند و بکوبند مقدار سه درم با شراب
ریحانی اندرین باب بخاصیت سود دارد و سرطان نهری بریان کرده دو
درم کودکان را خاصه سود دارد و بزرگان را نیز و شربتها همه باب تربه
دهند که باب نخود سیاه که باب خشک که باب کرفس که باب بادیان و
تریاق و مثرودیطوس و امروسیاه و دوالکرکم و سکنکبین عنصلی سخت سود
دارد و کودکان را شربت در شیر مادر دهند و اگر ممکن نگردد شیر مادر دهند
و اگر سبب عسر البول بسته شدن خون بود در میان دارو ها که اندر باب
چهارم از جزو دوم از این کتاب یاد کرده است بکار دارند و اگر آن
دارو ها که در آب ترب بسرشند و ضماد کنند قوی تر بود و بطونها یکی
از هراز اسفند و مشک ترا صنع و بوره و عاقرقرحا و خردل و سرگین کبوتر

سازند بر زهار می‌چکانند صفت ضمادی نافع بگیرند حب الغار و شب
یمانی و حماما و اکلیل الملک و آرد نخود سیاه و بابونه از هر یکی ده درم و دوقو
و تخم ترب و تخم کرفس بوستانی و کوبی از هر یکی هفت درم همه را بکوبند و
بطبیخ کرنب بسرشند و روغن بلسان که روغن سوسن بر چکانند و بر
زهار نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند سکبینج مقل جاوشیر و وج دار شیشعان
راست همه را حل کنند بر طبیخ سبت یا طبیخ کرنب و بپیه بط و موم زرد و روغن
سوسن بسرشند و شراب شب یمانی سخت نافع است بگیرند شب یمانی مقدار
دو درم و در سرکه ترکنند یکشبانروز و بپالایند و از آن سرکه سکنکبین
سازند و تمامت علاج سم از باب چهارم که نشان داده اند بخوانند و اگر سبب
عسر بول ورم بود که جراحت آن رسته شده باشد و مجری را تنگ کرده یا
گوشتی فزونی مانثول لولی بر آمده باشد در این راهها نرم کننده می‌باید نشاند
و ضمادها و روغنهای نرم کننده بکار داشتن و از طعامها و شربتهای ترش
و قابض پرهیز کردن و بباید دانست که علاج این نوع عسر بود و اگر مجری
یکبارگی بسته شده باشد تدبیر چنان باشد که محمد زکریا در علاج آماس مثانه
میگوید که هرگاه که آماس عظیم باشد و مجری بول بدان سبب گرفته شده بود
و قاثاطیر بکار نتوان داشت از جهت آماس و بیمار بر شرف هلاک شود مثانه
را بباید شکافت بران موضع که از جهت سنگ بیرون کردن شکافند
و نایژه آن در شکاف نهادن تا آب بیرون آید لکن این شکافتن تنگ
و باریک باید چندانکه آب بیرون آید و میگوید خطر اندرین شکافتن بیش

ازان نیست که جراحت بسته نشود و این اولیتر از آنکه بیمار را بمرگ سازند
و قاثاطیر آلتی است که بول را از مثانه بدان بیرون کنند و صفت این بجستر
یاد کرده آید و اگر سبب عسر بول رطوبتی لزج باشد سرگین کبوتر دشتی و سرگین
موش مومیای در طبیخ سبت یا در بول کودکان بسایند و بمجری قضیب اندر
صفت واگر نیم درم سرگین این کبوتر که سرگین موش یکمثقال نیم درطبیخ
بخورند سود دارد و ابخر خاصیت سود دارد سنگ دان مرغ که آنرا بتازی
الحوصلة گویند خشک کرده بکوبند و با یکدرم نمک هندی در آب گرم دهند
و دو دانگ سنگ حلبت با شیر خورده دهند صفت لعوقی که رطوبتهای غلیظ
را از مثانه و اندام تن پاک کند بگیرند اسقیل بریان کرده پنجاه درم شب
یمانی دو درم هر دو را نرم بزنند با اسقیل مهرا شود و بر بست بمالند و شکر
برافکنند کرانکبین و بر قوام آرند و ضماد که در علاج بسته شدن خون
در مثانه یاد کرده آمدست درین نیز سود دارد و آب کرفس و آب ترب
با روغن بادام داد سود دارد خاصه اگر در آب زن نشسته خورند و اگر
سبب عسر سنگ مثانه باشد علاج آن اندر جزو چهارم از این گفتار یاد کرده
آمد و اگر سبب عسر بول باز داشتن بول بود و ضعیفی قوت دافعه که آنرا
القوة گویند علاج وی آنست که قاثاطیر بکار دارند و بول بیرون آرند
و اندر آب معتدل گرم بنشانند و ضمادهای نرم کننده نرمی فزاید و روغن
سبت می مالند و طعام چیزی فرمایند که موافق مزاج بیمار بود و بسیار
بزرگان بدین علت گرفتار شده اند و صواب آن بود که مردم خویشتن را

از مجلسی و کاری که ببانگ داشتن بول حاجت آید باز پس میدارند و جهد
کنند تا بدان مبتلا نشوند صفت قاثاطیر نخست نایژه سازند املس
از سیم یا از مس و غیر آن چنانکه بمجری قضیب فرو شود سر و بن او گشاده
و گشادگی سر او چندانکه بول بدو فرو رود و سر این نایژه را اگر کنند پس
آلتی دیگر سازند شکل کرد پهلوهای او راست و هموار بچون سوراخ پی
خوک بزرگ از موی بزرگتر از آنک ممکن بول در وی گنجد مثلا یکبار
و نیم چندانک و بر سر این موی طبقه بلجام بر نشانند و بر مثانه نگاه این
طبقه سوراخی باندازه تن آن نایژه و بر آن نایژه بران سوراخ بندند بندی محکم
و بر این موی هیچ ساخته بندام چنانکه لبهای هیچ زانند و بر این موی
سد بندام تا هرگاه که هیچ بر روی هوا را اسفندی نباشد که
بیرون آید تا در شود و مثانه گاه طبقه هیچ سوراخی کرده چندانکه میلی
بدو فرو رود که اندکی فراخ تر و دراز میل چند یکبار و نیم دراز این موی
و از سر این میل چندان بر هان بسایند باندازه نایژه که بر سر موی بسته است
تا بدام سا سرد اندر نشیند و طبقه دیگر در بن میل بکن زانند و اینجا گرس
میل بنایژه اندر کشند و حد بپدید آید میان سر میل که سوده اند میان
بن او جایگاه نشان کنند و این طبقه را بران جایگاه بلجام استوار کنند و
نهی طبقه باندازه فراخی موی بود بندام و چندانک بالای موی است از بن
میل معلوم کنند و بر نیمه آن نشانی کنند طبقه دیگر هم چند طبقه نخستین
در بن میل بکن زانند و بر نیمه که نشان کرده باشند استوار کنند و بر میان

این هر دو طبقه ریسمانهای پشمین بر پیچند سخت چنان که میان هر دو طبقه
پر شود و موی را برکنند تا هوا را در چیر این ریسمانهای پشمین کج نماند
و این میل را بدین صفت در بن موی بکن زانند و همین را بر بن موی
راست بدارند و آن جایگاه را نشان کنند و بر وی سخت کنند و باقی میل بیرون
باشد و بوقت حاجت بیمار را بر کرسی نشانند و را نهاان هم باز کرده و اگر
بر کرسی بران شکل نشیند که بوقت آب تاختن نشسته صواب بود تا عضلهای
شکم بر دفع بول یاری دهد و لعاب اسبغول بر نایژه آلت طلی کنند و نایژه
بمجری قضیب فرو کنند تا بن قضیب رسد پس قضیب را بسوی زیر فرود
آرند و نایژه آلت اندر قضیب باشد و بارجی ببالا بر آرند و باز فرود آرند
و نایژه آلت اندر قضیب تا سر نایژه بدهانه مثانه رسد و دهانه مثانه بدین
تدبیر گشاده شود پس میل را بجنبانند و بیکبار بن میل فرو کشند و موی را
بر حال خویش نیز نگاه دارند و نایژه را سر اندر قضیب نگاه دارند تا آب از
مثانه بضرورت حال بدین موی فرود آید از بهر آنک موضع که از ریسمان
پر بود خالی شود و هوا را منفذی نیست که بجا رسد خلای بپدید آید و اگر سبب
سوء المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه بود نخست اگر امتلای باشد قی
فرمایند پس تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا سجزیادهند و یا ماء الاصول با روغن
بیدانجیر سود دارد و روغنهای گرم برزها را اندر می‌مالند چون روغن قسط و
ناردان و اگر سبب سوء المزاج گرم بود چنانکه اندر تبهای محرقه آتش آب گرم
بر مثانه می‌باید ریخت خاصه اگر بابونه و بنفشه و خطمی در این آب پخته باشد

و روغن بنفشه با روغن سبت که با روغن بابونه آمیخته و گرم کرده می‌مالیدن
واگر اندر طبیخ بابونه و خشک و بیخ خطمی نشانند صواب بود و روغن خشک
مالیدن صواب بود و اگر سبب بر بالا شدن مثانه بود علاج آن اندر جایگاهش
یاد کرده آید و اگر سبب زخمی و آسیبی و بیرون شدن مهره‌ها بود از مهره‌های
کمرگاه از جای خویش یا اندر جماع رسیده بود خلاص از وی کمتر بود خاصه اگر
حس رگها و حس مثانه باطل شده باشد بعلاج آن مشغول نشاید بود
مگر پس از آنک اولیا را بگویند که بیمار بر خطر است و اگر آن بدین حد نباشد
نخست رگ باسلیق بباید زد و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس دادن و قاتاطیر
بکار داشتن و آب کرنب و طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و پودنه نرخوش ساری
و سعتر و قیصوم و سوسن بر زهار خاییدن و موضع زخم را و مهره پشت را
علاج کردن چنانکه رسم است ابو الحسن الرخجی رحمه الله میگوید مردی را این
علت افتاد بروزگار شهنشاه و نه بول می‌آید و نه براز طبیب شهنشاه
او را حقنه نرم کردن و آبخمها دادن و ماده دیگر بمثانه آورد و مردمان
بعد فرمان یافت من طبیب را گفتم که آبخمها نمی‌بایست داد که تن او ممتلی
بود و ماده دیگر بمثانه آید و قوت دافعه ضعیف بود و مثانه ممتلی شود
درد زیادت گشت و مرد بدان هلاک شد سخن من اندر وی اثر نکرد تا وقتی
دیگر طبیبی را نام ابن سعاد و حس رانهای او باطل شد و مثانه ممتلی گشت و
طبیب شهنشاه حاضر آید و همچو پیر را گفتم این بیمار است گمان دیگر را افتاد اگر
خواهی که نمرد بمیرد آبخمها فرمای پس گفتم تدبیر آنست که بول بقاتاطیر بیرون

میکنند و بران بحقنه و شیاف اگر تدبیر این میکنند جمله روز زنده باشد
واگر آبخمها میدهند هم امروز هلاک میشود و چنان این که من گفتم پس
از جمله روز قوت بیمار ساقط شد و برد و هم سخن میگویم یکی را دیدم که
ازین آفت خلاص یافت لکن پای او سست گشت و سلس البول بدین گشت بی
خواست او می‌رفت و دران علت فرمان یافت و اگر سبب آماسی بود در روده
مستقیم یا در رحم یا ثفلی خشک بود در روده یا رطوبتی غلیظ یا بادی غلیظ
علاج هر یکی اندر جایگاهش یاد کرده آمدست و اگر سبب استرخای مثانه بود
بران شکل که آب تاختن کنند بباید نشاند و دست بر زهار مالیدن تا آب
بیرون آید و اگر آب بیرون نیاید قاتاطیر بکار باید داشت و شیحها و ام
وسیا و تریاق بزرگ و مثرودیطوس دادن و دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه
و قرنفل و نشاسته نیم کوفته در آب بزنند و از آن آب میدهند و اگر از آن آب
میدهند و اگر از آن آب ماء العسل بزنند و بجای آب این ماء العسل دهند
و هم بدین آب تکمید میکنند و هم این اخلاط را بکوبند و با انگبین سرشته
هر بامداد میدهند و روغنهای گرم همی مالند و حقنه میکنند و عسر البول
که کودکان را افتد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه پاک کرده و پوست خربزه
خشک کرده بکوبند و با انگبین بسرشتند و میدهند و اگر پوست خربزه شما
با شکر دهند صواب باشد و علاجهای دیگر که بخاصیت و غیر خاصیت
کودکان و بزرگان را سود دارد یکی آنست زعفران ناسوده یک ساعت بمجری
قضیب اندر نهند و شمش کدو جامه مرهم اشن زنند در مجری قضیب نهند

قوت دافعه را بجنباند و بول را بیارد و اگر این سس را با جانوری که او را
ساری العرا گویند بکنند و با سرکه بیارد رهمانده در بالند بول را بیارد
و اگر هشتاگو سفند کسی بسوزند و بسایند و با شراب شیرین بدهند سود
دارد و دوم سرطان نهری بریان کرده و کوفته با انگبین کر با شکر بدهند
سود دارد و اگر کبوتر بچه را بکشند و خون او بر زهار چکانند و او دیگر می
سینه بشکافند و بر زهار نهند قوت مثانه را بجنباند تا بول را دفع کند
و اگر غک هندی طرزد بتراشند و شیاف کنند بول بیارد و شکم نیز نرم
آرد و چند پیستی و مشک سوده با روغن سداب اندر چکانند قوت
مثانه را و عرق را مدد کند تا بول را دفع کند و زهره هر کدام حیوانی که
باشد در چکانند قوت دافعه را بیدار کند و بوره ارمنی کو نمک بمجری
بول اندر نهادن همین کند و اسباب اندکی بول پنج است یکی آبخوردن
دوم کشاده شدن مسام همه تن و تحلیل بسیار بودن و عرق بسیار آمدن
سوم اسهال بسیار بودن چهارم ضعیفی قوت جگر از آنک اب را از خون جدا
کند و بگرده فرستد پنجم ضعیفی گرده از آنک اب را از جگر بخویشتن کشد و
ازین هر دو استسقا تولد کند و خداوند این علت را ترشی زیان دارد و
جماع در علت فزاید و علاج ضعف جگر کرده و علاج اسهال و
تدبیر باز داشتن عرق هر یک بجایگاهش یاد کرده آمدست

باب سیوم از جزو سیوم از
گفتار ششم اندر سوزش آب تاختن و آن را حرقة البول گویند

اسباب سوزانیدن بول سه است یکی آنک در مثانه یا در مجاری جرب
و ریش و مانند این آفتی باشد و علامتها و علاج آن در جایگاهش یاد کرده
آمدست دوم آنک از رطوبت لزج که در مجریهای بول است و صمغ وی است
نیست شود بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیاری خوردن طعامهای تیز
و شور و تلخ و زداینده با آن رطوبت را بزداید و مجاری برهنه شود
سیوم آنک مزاج گرم شود بول گرم و تیز و سوزان بود و ماده تیز با
بول همی آید علامتها اما علامت تیزی و گرمی بول آنست که بول برنگ زرد
بود یا سرخ و تشنگی غلبه بود و سببهای گرم کننده از پیش رفته باشد
و علامت برهنگی مثانه و مجاری بسیاری جماع بود و سببهای آن از پیش
از اتفاق افتاده باشد و علاج هر دو یکی نزدیکست علاج اگر نشان
آن باشد که ماده تیز با بول همی آید نخست قی فرمایند بر کشکاب و ماهی
تازه و فقاع گرم و مانند آن پس رگ باسلیق فرمایند زد و اگر مانعی باشد
بر هنر که ساری العطن گویند حجامت کردن و هر بامداد بنادق الرود یا
با شراب بنفشه کو یا شراب خشخاش که با کشکاب و روغن بادام و لعاب
اسبغول و شکر با روغن گل مقدار ده درم و شراب کاکنج نیز سخت نافع
است هر بامداد می‌باید داد و اگر معده اسبغول و شراب بنفشه و روغن
احتمال نکند بجای اسبغول تخم شاهسفرم فرمایند و بجای بنفشه جلاب
بختر و کشکاب بی روغن و از طعامهای تیز و شور و تلخ و زداینده پرهیز
فرمایند کرد و از جماع یکبارگی باز دارند و طعامهای نرم فرمایند چون

اسفاناج و با بچه و کدو با نان کرده مرغ فربه کرده باشد و ترشیها که سخت
ترش نباشد خوردن مسونا و طفسل و مانند آن سود دارد و خایه مرغ نیم‌برشت
و سماق ابیض با شیرخشک یا شیر زنان که با سپیده خایه در چکانند سود
دارد و سپیده خایه سود دارد صفت بنادق البزور بکیرند تخم خیار
و خیار بادرنگ و تخم کدوی شیرین پاک کرده و تخم خرفه و تخم خشخاش
سپید از هر یکی ده درم نشاسته و کثیرا و رب سوس از هر یکی سه درم
بزر السحق الابیض ده درم تخم خربزه پاک کرده سی درم شربت سه درم
نسخه خداوند سوزش آب تاختن و خداوند ریش مثانه را سود دارد
بکیرند تخم خربزه و تخم خیار و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی بیست درم
و صمغ و دم الاخوین از هر یکی ده درم افیون سه درم تخم کرفس یک درم
اقراص کنند شربت دو درم نسخه دیگر بکیرند تخم خربزه و تخم خیار و تخم کدوی
پاک کرده و مغز بادام شیرین و کثیرا و رب سوس و نشاسته و کل ارمنی و تخم
خشخاش سپید راست راست بکوبند و اگر سوزش صعب باشد اندرین
قرص پوست خشخاش در افزایند بر مقدار حاجت و اندر آب کرم نشستن
سود دارد صفت سفافی که اندر چکانند بکیرند پوست خشخاش و نشاسته
و رب سوس راست راست سیاف کنند و بسایند و اندر چکانند و اگر حاجت
آید اندکی افیون کرس را اسحق در افکنند در بن ساف و ساف ابیض در
علاج رمد یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

باب چهارم از جزو سیوم

از گفتار هشتم اندر ادرار بول و دیابطس

اسباب ادرار بول چهار نوع است یکی ضعیفی کرده است و عاجزی از نگاه
داشتن آب که از جکر بیاید و از برانیدن آن دوم فراخی دهنهای رکهای
مجاری بول تا بدان سبب آب را در وی هیچ درنگ نباشد و نا بجنبد بیرون
آید سیوم سوء المزاج سرد که بر کرده یا بر جکر یا بر کرده مستولی شده
بسبب آب سرد خوردن بناشتا یا بسببی غیر آن چهارم حرارتی بود غریب و با افراط
که بر کرده مستولی شود و کرده بدان سبب تری از جکر میکشد فرود ان
انک در وی کنجد و فرود از آنک شواند برانید و نابرانیده دفع میکند
و جکر از ماساریقا میکشد و ماساریقا از معده میکشد و معده طلب آب
میکند و تشنگی بدان سبب غالب میشود و این کشیدن آب را که اندامها
از یک دیگر میکشد و زودی دفع بول او و زودی بسته شدن و آب خوردن
را بدولاب مانند کرده اند و این علت را بلغت یونان دیابطس کویند
و معنی این بپارسی دولاب است و نسبت این علت باکرده همچون نسبت
علت زلق الامعا است با روده و بدین سبب این علت را زلق الکلیه
نیز کویند و هرگاه که این علت دیابطس مستولی گردد بدق و کاهش
تن و کدازش رطوبتها ادا کند و علامتهای سوء المزاج کرم و سرد بسیار
جای یاد کرده آمده است و معلوم شده است علاج اما خداوند دیابطس
را اگر قوت قوی باشد و مانعی دیگر نباشد نخست رگ باسلیق باید
زد پس تدبیرهای سردی و تری آرنده باید کرد کشکاب غلیظ سرد کرده

و روغن کل چکانیده باید داد و اسبغول و شکر در آب حینا ترش با آب
انار ترش و آب تخم خرفه هم با آب انار ترش دادن و آب کدوی بریان کرده
و رب آبی و رب ریواج و حماض ترنج و رب غوره و دوغ گاو سخت سود دا
رد و در آب سرد نشاندن چندانک ترمایک اثر کند تشنگی نشاند و کرده
کرم را باعتدال باز آرد و هوای سرد و ترشیدن علاجی بزرگ است و بنفشه تر
و کافور و نیلوفر بوییدن سود دارد و اگر آب سرد بسیار میدهند و قی
فرمایند کردن صواب بود تا کرده باعتدال باز آید و آب از وی باز کردد و اگر
علت در ابتداء باشد و تن آبادان باشد و قوت برجای عرق آوردن صواب
بود طبع نرم باید داشت و اگر بحقنه حاجت آید حقنه معتدل باید کرد و فقاع
از آب دوغ ترش چکانیده و از حجی کنند سود دارد و قرص طباشیر سخت
سود دارد و نار دانک و سماق و ترب و خرما هندی و در دهان داشتن
تشنگی نشاند صفت قرص طباشیر بکیرند طباشیر ده درم تخم کوک و تخم
خرفه از هر یکی پانزده درم کشنیز خشک سه شبان روز بسرکه تر کرده و
بریان کرده پنج درم کل سرخ پنج درم کلنار ده درم کل ارمنی پنج درم کافور
نیم درم صندل سپید و صمغ عربی و اقاقیا از هر یکی دو درم شربت سه
درم با آب انار و رب سوده ساده سخت سودمند است صفت اقراص
کلنار بکیرند اقاقیا دو درم کل سرخ سه درم کلنار چهار درم صمغ یک درم
کثیرا نیم درم شربت دو درم با لعاب اسبغول که با آب کدو سرد کرده و
خرقها با آب سرشته کرده بر کرده کاه می نهند کرد کلاب و طحلب و پشت جو

در سرکه و روغن کل و اطراف بید و ساق برگ خرفه و حی العالم و اطراف نی
و آبی کوفته بهم بیامیزند و بر کرده کاه و بیغولهای ران می نهند و آرد عدس بگلاب
سرشته ضمادی آزموده است حرارت کرده را ساکن کند و اگر احتمال کند
اقاقیا چهار درم کندر دو درم با آب مورد تر سرشته و ضماد کنند و
اگر اقاقیا در آب حل کنند و آن ابرا سرد کنند و خرقه بدان تر میکنند و بر
کرده می پوشند سود میدارد و هرگاه که کرم شود بدل میکنند صفت
ضمادی قوی بکیرند عصارة لحیة التیس و لادن و رامک از هر یکی دو درم
اقاقیا چهار درم کندر دو درم مامیثا یک درم همه را بکوبند و با آب مورد
تر سرشته و بکار دارند حقنه که از عصارة خرفه و لسان الحمل و سپیده
خایه مرغ سازند حرارت کرده تسکین کند و باعتدال باز آرد و اگر در این
حقنه دوغ ترش پالوده زیادت کنند صواب بود و طعام حسو جو و
و کشکاب جو و قلیه کدو و اسفند باهای جب از کوشت مرغان فربه و با بچه و
ماهی تازه بترشی پخته و پی ترشی و قلیه از ساق کوک و برنج ترص اندر
دوغ ترش و مصوص با آب غوره و مانند آن فرمایند الخ یاد کرده آمد علاج دیا
بطس است و علاج تری و کمی بول و ماده تیز بول و علاج فراخ شدن
دهنهای رگهای مجرای بول طبیب را تصرف باید کرد و قی و رگ زدن آن
را باید فرمود که ماده بیشتر است و تدبیرهای سردی و تری آرنده خداوند
دیابطس را فرمودن و داروهای قابض انرا فرمودن که دهنهای رگها فراخ
شده است و علاج ادرار بول که از سردی اکنون یاد کرده آمد اگر ماده باشد

سخت قی باید فرمود پس معجونهای گرم و ماسک البول فرمودن علی بن زین
میگوید هر کرا خواهد که بول او با زایستد سرکه بریان کند و با انکبین بخورد
و معجون فلافلی سودمند است و شراب پخته کرده را گرم کنند و پاک کنند و اگر با
کوهر بریان کرده بخورند بنگاه داشتن بول یاری دهند روغنهای گرم مالیدن
در پیرامن گاه و در زهار و در آب گرم نشستن سود دارد و داروها که در
قوت باه یاری کند در قوت نگاه داشتن بول بن یاری کند و صفت ماسک
البول اندر علاج سلس البول یاد کرده این والله اعلم بالصواب

باب پنجم از جزو سیوم از گفتار هشتم اندر سلس البول و در بستر شاشیدن سلس البول

علتی است که بول بی خواست خداوند علت میرود و اسباب این علت پنج است
یکی سوء المزاج سرد است با فراط و سستی عضلهای مثانه دوم بسیار خوردن
داروهای ادرار کننده و شراب رقیق و مجروح سیوم آنک مهرهٔ پشت از جای
بشود و آفت بمبداء عضد مثانه رسد چهارم آنک در احشا سببی باشد که
مثانه را زحمت کند و بفشارد چنانک زنان آبستن را و کسانی را که احشا که بای
مثانه است آماسی بود و علامتهای هر یکی معلوم است **علاج** علاج این علت
معجون علاج تقطیر بول است و ماسک البول گرم سخت نافع بود **صفت آن**
بگیرند بلوط تخم محلب سعد خاولنجان فرفیون راسن خشک راست راست
شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه سفوف کنند **نسخهٔ دیگر** بلوط
پنجاه درم کندر سی درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده و گلنار

وصمغ عربی از هر یکی ده درم شربت سه درم بامداد و شبانگاه و اگر سردی
سخت غالب بود تریاق بزرگ و مثرودیطوس و سجرنیا و الفرد یا اندر شراب
کهن یا در ماء العسل سود دارد و اطراف سوده با خشک و شب یمانی و کندر
و گلنار و بلوط راستا راست اندر شیرین بزنند و ببالایند هر بامداد یک درم
بدهند با یکدرم روغن سوده **صفت معجون اللبوب** که بسیاری
بول باز دارد بگیرند مغز بادام شیرین سپید کرده نیم مغز دانه زردآلو
تلخ ده استار سپید کرده حبة الخضرا یک من کنجد سپید کرده نیم با این
یکمن همه را بکوبند و بسرشند و هفت بخش کنند هفت روز بخورند
صفت داروی دیگر شونیز ناخواه و کندر و بانید و کنجد سپید
کرده راستا راست بکوبند و بیامیزند هر بامداد یک کف بخورند و شراب
سرد سخت نافع است **صفت سفوف کهربا** بگیرند کهربا و گلنار منی و هلیله
سیاه و مغز بلوط و عدس مقشر از هر یکی دو درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده
و بریان کرده یکدرم شربت سه درم این سفوف و شراب سوده کسانی را که
سردی و تری غالب نباشد موافق بود **صفت داروی معتدل**
بگیرند بلوط بسرکه تر کرده و بریان کرده ده درم هلیله کابلی و بلیله و آمله
مقشر هر سه در آب آبی بجوشانند و پس بر تابه بریان کنند و همه را بکوبند و
بیزند شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه و اپنج بخاصیت سود
دارد گوشت روباه بریان کرده این علت را و دردپشت و زانو و تاریکی
چشم را سود دارد و گردهٔ خرگوش خشک کرده بگیرند یکجزو و تخم شبت

یکجزو عاقرقرحا و تخم کرفس از هر یکی نیم جزو شربت دو درم و نیم با یک قدح
آب سرد و مغز خرگوش بریان کرده با شراب سود دارد کلا و قی کردن و
اندر آب گرم و آب دریا نشستن سود دارد و باقی علاج این علت علاج
فالج است و مکونی که اخلاط او را نیم گوفته و پخته باشد خداوند مزاج سرد
و تر را خوردن و طلی کردن سود دارد و چهار درم کندر سوده بیکبار
سفوف کنند گرده دو درم تخم محلب سلس البول باز دارد و روغن فرفیون
با مشک و انگشت طلی کردن سود دارد **صفت حقنه** بگیرند خشک یک رطل
بغدادی و سعد بیست درم تخم محلب ده درم همه را نیم کوفته در چهار
رطل آب تر کنند یکشبانروز پس بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند
و بپالایند و نیم رطل روغن کنجد بر افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند این روغن حقنه کنند و اگر حب البان و حب الغار و فندق و فستق
و حبة الخضرا و تخم محلب بگیرند و همه را از پوست پاک کنند از هر یکی راستا
راست پاک کرده بکوبند و روغن بکشند و یک جزو از آن آب که وصف
کرده آمد یک جزو از این روغن و اندکی مشک بیامیزند و حقنه کنند
سخت سودمند باشد و آنکه با این علت دماغ یا جگر یا عضوی دیگر
گرم بود و از داروهای گرم مضرتی دیگر همی باشد قرص طباشیر که اندر علاج
دیابیطس یاد کرده آمده است بکار دارند **علاج** کسانیکه در بستر میزند
چون علاج سلس البول و علاج استرخاء مثانه است و از بسیار خوردن وقت
خواب خویشتن فارغ کردن و بسبب طعام ناخوردن تا خواب ایشان سبکتر بود

تدبیری صواب است و از خداوند این تجربه معتمدی یاد کرد که یکی را این علت
بود یک استار تخم شاهسفرم با یک دانه مازو بسرشادم بس از آن او را
این کار پیش آمد و هر چند اندرین باب یاد کرده آمده است علاج اینست
صفت داروی سودمند بگیرند تخم کتان بریان کرده ده درم تخم خطمی
هفت درم ماسا و مورد کندر و شیاف مامیثا از هر یکی دو درم راسن خشک
ده درم هلیله کابلی بریان کرده ده درم شب یمانی بریان کرده سه درم
همه را بکوبند و بر بیزند و با انگبین بسرشند سه درم هر بامداد **صفت داروی
دیگر** بگیرند زیره کرمانی و کندر و مورد دانه راستا راست و بکوبند و بر
بیزند هر بامداد دو درم بخورند والله اعلم بالصواب

باب ششم از جزو سیوم از گفتار هشتم اندر بول خون صرف و بول غساله

بول خون صرف یا از گرده آید یا از مثانه یا از اندامی که بالاتر است چون
جگر یا از همه تن و ابخران گرده و مثانه و حوالی آن آید و ابخران اندامی
بالاتر آید اسباب و علامات و علاج آن در باب دوازدهم از جزو نخستین
ازین گفتار یاد کرده آمده است و ابخران همه تن آید سبب آن با امتلاء خون
بود یا از غایت گرمی مزاج و گشاده شدن دهنهای رگها بسبب قوت حرارت
و بکار داشتن داروی گرم و من مهتری را دیدم که مزاج او گرم شده بود
بسبب سوء المزاج گرم ضعیفی حاصل میشود و در قوت باه نقصی می بود
و این مهتر سبب ضعف جز این نمی‌دانست و همه شکایت ازین میکرد و طبیب

اورا معجون ساخت کرم و هر بامداد دو درم دارچینی با زرده خایه مرغ
میداد و هر روز آن حصر و ضعف زیادت میشد و این علاج زیادت میرفت
بس ناگاه بیکبار دهنهای رگهای او کشاده شد و بول او خون صرف گشت
زیادت از چهل روز بران حال بود و خون صرف میشد و بآخر که خون اندک
شد تشنج خشک تولد کرد و بدان کذشته شد و از معتمدی شنیدم که فرزند
مهتری را اسهال خون بود و تشنگی غالب بود و طبیبان و را جز اندکی آب
باطباشیر دستوری نمیداد و هر تغیش طبیب غریب اورا دستوری داد تا چندانک
او را بایست آب یخ بغایت سرد بخورد و نیک شد و سبب آن هم این بود که
چیزهای گرم خورده بود دهنهای رگهای او کشاده شده بود **علاماتها**
علامت کشاده شدن دهنهای رگها آن بود که بول یا براز خون صرف باشد
اندرین هر اندامها هیچ المی و آفتی نباشد و از مثانه خون بسیار نباید از بهر
آنک در روی رگهای بزرگ نیست و بیرون خون اندک اندک بعذابی او بکار شود
وانک بر ده بسیار تر آید از بهر آنک خون بیرون بیشتر آید بعضی از جهت غذای او و بعضی
از جهت آنک تا از وی بکذرد و با نداهای دیگر شود **علاج** اگر سبب امتلا بود
نخست رگ باید زد اگر مانعی نباشد و رگ صافن اولیتر از باسلیق بود و طعام
مسک و مزوره سماق و غوره و مانند این فرمودن بمغز بادام و کوکنار و اندکی
کشنیز تر و شربت شراب عناب ساده و شراب خشخاش و شراب ریواج و
شراب کاکنج و مانند بیماری هیچ شراب و هیچ مزورهٔ قابض نشاید فرمود از
بهر آنک چیزهای قابض خون بربندد و علقه شود و رنج آن عظیم بود و باشد

که

که منفذهای رگها را تنگ کند و ماده را باز گردانند و روی ببالا کنند تا در عضوی
محقق شود و خطر آن بزرگ باشد و هر گاه که فصد کرده شده باشد و ماده
کمتر گشته شربتها و آب زن قابض بکار داشتن **صفت شربتی قابض**
بگیرند شب یمانی و گلنار و دم الاخوین از هر یکی یک درم کثیرا دو درم صمغ
عربی نیم درم شربت یک درم با یک مثقال انبرشراب آبی یا در عصارهٔ برگ
و ساق خرفه **صفت شربتی دیگر** بگیرند تخم خشخاش و گل مختوم و
عصارهٔ لحیة التیس و صمغ پارسی و کهربا راستا راست شربت دو درم یا سه
درم **شربتی دیگر** بگیرند سرطان سوخته و کثیرا راستا راست و
بکوبند شربت دو درم با آب مورد و در این جا عدس مقشر و انار بوست
و مازو و برگ مورد و خرنوب و مانند این بپزند و اگر از این شربتهای
قابض تختی بسایند و با عصارهٔ خرفه و مانند آن اندر مجری قضیب چکانند
بر اتفاق صواب بود و گاه باشد که حاجت آید که برهنگی گاه شیشها بر نهند
و بر زهار و حوالی آن و خون را باز دارند با علقه شود پس تدبیر
کشادن علقه کنند چنانک در جایگاهش یاد کرده آمدست و اگر سبب
تیزی خون و کشاده شدن دهنهای رگها بود علاج دیاسطس علاج
آنست و اگر خون صرف از اندامی آید که بالاتر از کرده است تامل کنند تا هیچ
المی و سوزشی و دغدغه در هیچ اندامی هست اگر باشد بباید دانست که
خون از آن اندام می‌آید بر بالاتر از آن موضع محجمه بباید نهاد خون بر
نا کردن تا خون از آن موضع باز گردد و ضمادهای قابض بر نهادن بالای

موضع ماده را قبول نکند و انجر تن پس باز داشتن ماده است پیش گیرند و
بعضی طبیبان صواب آن دیده اند که آن جایگاه را ریش کنند و بگشایند
با ماده از وی ببالایین و از مثانه باز گردد پس حرارت ریش را علاج کنند
ابو الحسن الرهجی رحمه الله میگوید من باری علت هیچکس را ندیدم
که این علاج کرده و میگوید ابو ماهر الطیب این علاج صواب میدید و
میگفت همچنانک ماده صرعی که از پای بر آید آن موضع را ریش کنم با ماده
از آن موضع ببالایین و دماغ بسلامت بماند این موضع همچنان ریش کنم باشد آن
بسلامت بماند و ماده از وی باز گردد باب هشتم

ازجزو سیوم از گفتار هشتم اندر بولهای غریب

بولهای غریب پنج گونه است یکی بول غسالی است و سبب آن ضعیفی قوت هاضمه
و مغیره کرده بود یا ضعیفی جگر دوم بول که با اخلاط غلیظ آمیخته بود بعضی را
سبب ضعیفی هضم کرده بود و بعضی بر سبیل بحران و دفع اخلاط بود سیوم
بول شعری و این بول بود که چیزی چون ریسمان باریک در وی بدید آید
و گاه باشد دراز ای آن مقدار دو بدست بود و باشد که سپید باشد
و باشد که سرخ باشد و بدین شکل از بهر آن بود که در میان الثهای رگها
بول بوده باشد و تولد آن غذاهای غلیظ بود و در آن خطری نباشد و
چهارم بول دیم بود و سبب آن دبیلها باشد که اندر اندامهای دم زده
و غیر آن گشاده شود یا آماسی و دیشی اندر الثهای بول ریم کند و بگشاید
پنجم بول زیتی بود یعنی بول چرب و سبب آن گداز شحم بود و بول سیاه مقدم

سنک بود علامتها اگر ریم با بول آمیخته باشد ببایید دانست که از عضوی
همی آید که بالا تر است و الم آن موضع بر آن گواهی دهد و اگر آمیخته نباشد
از الثهای بول همی آید و اگر نخست ریم آید از بن قضیب و از مثانه همی آید
و اگر نخست بول آید پس ریم آید از عضوی دور تر همی آید و بول غسالی
انجر سبب آن ضعیفی قوت گرده و بول بسندی دارو و غلیظ بود و انجر
سبب آن ضعیفی جگر باشد میل بسرخی دارد و بخون مانند تر بود و بول
غلیظ بانسان ضعیفی هضم و بسیاری اخلاط بود بانسان باک شده
تن بود بر طریق بحران و حمی یافته شود و بول چرب نشان گداختن پیه
بود چنانکه بقراط میگوید اذا کان البول دسما سریع الخروج دل علی
ان الحرارة غلبة الکلیة و یذیب شحمها و هم بقراط میگوید من کان
بوله دسما و جامعة دل علی مرض حاد فی الکلیتین و بول سیاه اگر بی درد است
نشان تولد سنگ بود چنانک روفس میگوید من بال بولا اسود بلا مرض
مع وجع کان او بغیر وجع فانه متولد فی کلاه حصاة یعنی زنان یسر و خا
ان کان شیخا و بسیار باشد که مردم تندرست را اندک خون بطریق بول بیاید
و از آن باکی نباشد و متقدمان گفته اند من بال دما فی الندرة بلا حمی
و لا وجع فلا باس علیه و بول شعری نشان ماده غلیظ بود که میل بخشکی دارد
و علاج هر نوعی ازین بولها که یاد کرده آمد سر جای خویش یاد کرده است

جزو چهارم از گفتار هشتم اندر احوال سنگ
و ریگ که اندر گرده و مثانه تولد کند و علاج آن باب نخستین

دو وجه یکی آنک اگر شیر صفرایی بود حشای کودک را گرم تر کند و غلیظی بول
او را زود تر سنگ کند و اگر شیر بلغمی بود بول کودک را غلیظ تر کند و حرارت
مثانه و اندرا بپزد و سبب تولد سنگ از آب تیره و شراب غلیظ آنست که
اجزای ارضی که با آن بود با غذا آمیخته شود و بخته کرده و لزوجت پذیرد
و اندر مثانه رسوب کند و سنگ شود والله اعلم بالصواب

باب دوم از گفتار چهارم
از گفتار هشتم اندر آنک سنگ اندر کدام اندام تولد کند

بیشتر سنگ در گرده و مثانه تولد کند و در روده قولون بسیار تولد کند
محمد زکریا میگوید مرا دوستی بود و در بول او سنگ ریزه بسیار بودی
و یکبار سنگی بزرگ در بول او بیرون آمد و مرد فربه بود و خداوند
درد گشادها را در بندهای اندامها سنگ بسیار تولد کند محمد زکریا   بند
میگوید من اندر حوالی گردن که جایگاه خنازیر است و در سلعه سنگهای
سخت دیده ام و لین از جالینوس حکایت میکند او دیده است که در علت
ذات الریه بسرفه سنگها بر آمده است همچون ژاله و اسکندر میگوید من دیدم
سنگی بزرگ بر آید همچون سنگها از مثانه بیرون آید

باب سیوم از جزو چهارم
از گفتار هشتم اندر علامتها و علاج سنگ گرده و نشانه علامتها

هرگاه که بول غلیظ رقیق شود آن نشان بود از آنک ماده اندر گرده باز
می ماند و سنگ تولد میکند و بول سیاه که بی دردی و بیماری آید دلیل آن است

که سنگ تولد خواهد کرد خاصه اندر عمر پیری و هرگاه که درد و گرانی اندر پشت
بدید آید و همچون خلیدن خوال ذو دبخلد ببایید دانست که اندر گرده
سنگ تولد کرده است و هرگاه درد بر سپغوله ران فرود آید ببایید دانست
که سنگ در مجرای بول مانده است و هرگاه که آن درد ساکن شود علامت
آن بود که سنگ بمثانه فرود آید و رنگ سرخ و نرد از گرده آید و اندر
گرده همیشه گرانی باشد و هرگاه که طعام بیشتر خورده شود گرده بدرد
آید خاصه بوقت آنک ثقل بر روده فرود آید و گرده فشارده شود و
چون روده از ثقل تهی گردد آن درد زایل شود خداوند سنگ گرده را
هرگاه که درد آن بدید آید یک خایه که از آن جانب است که سنگ در وی است
در درخیزد و باشد که ران او که برابر آن گرده است خدر شود و اعراض
قولنج بدید آید و باشد که در بول او رسوبی بود همچون رسوب خداوند
بیماری جگر و فرق میان این علت و قولنج آنست که درد قولنج میل بسوی
ناف و پیش شکم دارد و بر تر آید و فرود تر شود و درد گرده بر یک جا
لازم بود و در جایگاه گرده بود و ران که برابر آن گرده باشد خدر
شود در درد قولنج این عارض نباشد و هرگاه که سنگ در مثانه بود بول
و رسوب او سپید بود و باشد که خاکستر گون بود و درد و خارش و گرانی
در بن قضیب بود و در زهار و خداوند علت پیوسته دست بر قضیب
خویش می برد و بول دشخوار بیرون آید و هر وقت که بول کند در حال
خواهد کرد دیگر باره بول کند و گاه باشد که بول بی مراد بیرون آید

اندر آنک سنگ و ریگ اندر گرده و مثانه چگونه کسانی را تولد کند

این علت کودکان را بیشتر افتد و از طفلی تا بنزدیکی بالغ شدن افتد و مردم
فربه را نیز بسیار افتد و مردم لاغر را کمتر افتد و کودکان را اندر مثانه بیشتر
افتد و بزرگان را اندر گرده افتد و مردم بالغ و بزرگ و لاغر را اندر مثانه
بیشتر افتد از بهر آنک رگها و منفذهای ایشان فراخ تر بود بخلاف مردم فربه که ایشان
را اندر گرده بیشتر افتد از بهر آنک رگها و منفذهای ایشان تنگ تر بود محمد
زکریا میگوید من این معنی نگاه کرده‌ام و همچنین یافته‌ام و میگوید بنادر
اندر مثانه نیز افتد و ایشان انرا بانگشت شوانند یافت و سبب آنک زنان را
سنگ در مثانه بنادر افتد آنست که گردن مثانه ایشان کوتاه است و دهان
مثانه ایشان گشاده تر از دهان مثانه مردانست و نزدیکست به بیرون
بدین سبب هر خلطی که بمثانه ایشان فرود آید زود بیرون آید و انرا که این
علت افتد اندر کودکی افتد و اسباب آنک کودکان را اندر مثانه بیشتر افتد
سه است یکی آنست که قوت دافعه ایشان قوی تر بود و فضلها از بالا بزیر
دفع کند و بمثانه فرستد دوم آنک هر بولی که غلیظ تر و تیره تر بود سنگ
از آن بیشتر تولد شود و بول کودکان تیره تر بود از بهر آنک ایشان طعام
بسیار و بی ترتیب خورند و معده ایشان تنگ تر باشد و تیرگی بول را
بسیار تر باز دارد و مثانه ایشان گرم تر باشد آن تیرگی را ببندد سیوم
آنک هر بولی را که یک روز بنهند نمک اندروی پدید آید و اندر بول کودکان
نمک بیشتر بود و نمک نوعی از سنگست و هر سنگی که در عالم هست تولد آن

رطوبتی

رطوبتی غلیظ است که حرارتی در وی اثر کند چنانک اندر بن آفتابها گل
کنند و بر مدار آن سفال تولد کند و تولد نمک از اجزای ارضی است که بحرارت
آفتاب سوخته شده باشد و باب آمیخته و هم حرارت آفتاب آن آب را به
تحلیل خشک کند و سبب بسیاری نمک اندر بول کودکان آنست که اجزای
ارضی در بول ایشان بسیار تر است لکن آنست که حرارت اندر بول ایشان
بسیار تر است و اجزای ارضی که اندر آنست جمله بدان حرارت سوخته شود
بدین سبب واجب کند که سنگ در بول ایشان بیشتر بود از بهر آنک جگر
آب را و تریها را که بخویشتن میکشد بگرده و مثانه می فرستد و اندر
گرده و مثانه نیز حرارتی باشد زود هر تیرگی که در بول باشد ببندد
و سنگ شود و در جمله سبب تولد سنگ امتلاست و رطوبتهای لزج که
از طعامهای غلیظ تولد کنند چون گوشت گاو و گوشت استر و لحمی بزرگ
و مرغان آبی بزرگ و گوشتهای بریان و شیر و پنیر و خایه مرغ بریان کرده و
نان فطیر و نان سمید و بتماج و رشته و کیپا و هریسه و سربریان و نباتات
و قطایف و پالوده لزج و میوه‌های خام و ترنج و امرود و آب تیره و شراب
غلیظ خاصه اگر قوت هاضمه معده و جگر ضعیف بود و گرده گرم بود و طعام
و طعام بی ترتیب خوردن و بسیار منی و باز داشتن شهوت جماع خاصه
که شهوت صادق بود و بحران و اسباب آن رفته باشد و منی حرکت
کرده و کار تمام ناشده از آن منی که حرکت کرده باشد در خایه و آماس
و سنگ تولد کند و بیرون شیر دایه در جمله اسباب این علت اندر آیان

واین در آخر بول که هست بود سنگ مثانه بزرگ و درست بود از بهر آنکه جای
فراخ است ماده دیگر بروی سخت تواند شد تا بدان سبب درشت گردد که حک
بود از بهر آنکه جای او تنگ است و سنگ مثانه درد نکند مگر آن وقت که درد هانه
درد مثانه باشد و بول را باز دارد هر وقت که پیاده روند یا بچی رسن
قضیب خدر شود و ممکن بود که اندر مثانه دو سنگ باشد یا بیشتر و در
حرکت مردم بر یک دیگر بسایند و سوده شوند سوس از رنگ باشد که
در بن شیشه بدید آید و باشد که با این رنگ رسوبی حالی بود از بهر آنک
درستی سنگها مثانه را بزند و گاه باشد که سنگ مثانه بزرگ و گران بود
و بوقت طهارت بمقعد زحمت کند و انرا بیرون آرد و باز کردانند خاصه
اگر شرج ضعیف باشد و هر گاه که خداوند سنگ مثانه را عسر البول
بسیار بود بباید دانست که سنگ بزرگ نیست و بدان سبب درها
بر مثانه میتواند افتاد و بول را باز داشتن و بسیاری رنگ اندر بول دلیل
سستی و ریزان سنگ بود و نا آمدن رنگ دلیل سختی سنگ بود و هر گاه
که خداوند پیاده رود و حرکت کند بن قضیب او بدرد آید و هر گاه که
ساکن شود و باز غلطد درد ساکن شود بباید دانست که سنگ از مثانه
از دست مروی سخت کشته نیست **علاج** نخست اسباب تولد آن باید
داشت و ماده آن گسستن باید کرد بس تدبیر شکستن و ریزانیدن سنگ
و بیرون آوردن آن کردن اما تدبیر گسستن ماده آنست که تن را از ماده
پاک کنند و از طعامها که غذای آن ماده سنگ شود باز دارند و از تن سرها

وحرکتها که اسباب تولد آن کردند پرهیز فرمایند و اگر قوت نگاه می باید
داشت طعامهای زود گوار فرمایند چون گوشت طیهوج و دراج و تذرو
و مرغ خانگی سنگ اندام فربه و گوشت بزغاله بریزه ماقی اسفیدباها و
خایه مرغ نیمرشت و نان حسکار که خمیر او خاسته باشد و نیکو پخته باشد
و اگر قوت قوی باشد چیزی فرمایند که غذا کمتر دهد چون ماقی بوست
تره و اسفاناخ و کشکجو و قلیه کدو و قلیه خیار و نخود آب و زیره باو
مزورهای ساده به مغز بادام و روغن بادام با روغن شیرخشت تازه
با روغن کاو و از امتلا طعام و از پس طعام پرهیز فرمایند و طعامها که
غذای آن ماده سنگ شود و تن پس ها و حرکتها که سبب تولد آن گردد
اندر باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است و تدبیر پاک کردن تن فی
کردن است داروی مسهل خوردن و قی صواب تر از بهر دو کار یکی آنک
قی زود زود شاید کرد و داروی مسهل زود زود نشاید خوردن
اگر حرارتی غالب نباشد مسهل قوی نشاید داد لکن برفق طبع را نرم باید
داشت با ماده را بطریق روده باز میگردانند و معده را قوت دادن تا طعام
نیکو گوارند و ریاضت معتدل و مالیدن بوقت درخور دن چنانک اندر
کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است و گرمابه و آب زن سودمند باشد
از بهر آنک ماده را از گرده باز گردانند و بظاهر تن باشد و منفعتها را این
کند لکن افراط کردن زیان دارد از بهر آنکه قوت را ضعیف کند و گرده را
نبون کردانند و از تن پس ها که این خداوند علت را موافق بود تولد

سنگ باز دارد یکی آنست که درمیان طعام آب سرد خورند و گاه گاه بر
ناشتا مرانند که بخورند و برفرشهای بوستین بخسپند لکن بر کتاب نخسپند
تا گرده ایشان گرم نشود و از مفردات انجر ماده را لطیف کند و خداوند
این علت را سود دارد و مثانه را پاک کند و سنگ را بشکند و با آب
تاختن بیرون آرد و بعضی سبزیها است و بعضی میوها و بعضی اچارها و
بعضی شرابها و بعضی داروها اما سبزیها کرفس است و کسنی و سیب و دیو
و کسوت و بادیان و خشک و برگ ترب و ترب و قلیط و راسن و میوها خربزه
و خیار و خیار بادرنگ و انگور سپید و انجیر تر و خشک و بادام تلخ و غرور
و فستق و درهود توتی است که مجاری بول را پاک کند و سنگ را بریزاند
و اچارها که بسرکه و عنصل بسرکه و هلیون بروده و شرابها سکنکبین که
از سرکه کرسانند و از سرکه عنصل و آب ترب و شراب سپید لطیف و داروها
مقل و صمغ درغرود و کرفس کوهی و افسنتین و سلیخه و بیخ خیار دشتی
و عود بلسان و حب بلسان و بر سیاوشان و اسعولی قندریون و برد
السادج و زیره دشتی و تخم بادیان و اصل سطاقلیون و اباو و کماسطوس
و جعده و بیخ هلیون و سعد مصری و فسوراهل الغار و سقوردیون
و سداب دشتی و بوره ارمنی و داروها که اثر آن در گرده قوی است حجر الیهود
و مشک طراشیع و کماسطوس و انجر قوت آن بمثانه رسد و باد العقارب
است و دهن العقارب و زباد الزجاج و سنگ اسفنج و جون بیش خشک
کرده و خاکستر بوست خایه مرغ که بجراندی بیرون آمده باشد و بهتر

و هلیون بسرکه

وقوی تر از همه کنجشک است که او را بلغت یونانی اطراغولیدطوس گویند
و این کنجشکی است که او را بلغت یونانی از جنس صعوه کوچک تر از همه
کنجشکان منقار او باریکست رنگ او میان زردی و خاکستر گونی است و
بر هر دو بال او خطی است زرد گون و بر دنبال او نقطهای سپید است و
بیشتر اندر زمستان و زمینهای شور بدید آید و در بنیاد دیوارها پرید و
او انگشت برخیزد و زود بنشیند و پیوسته دنبال می جنباند و صفیر میکند
این مرغ خام و پخته و قدید کرده و بریان کرده و سوخته بهر صفت که خورند
سود دارد و قدید او را بکوبند و با شراب صافی که با ماء العسل کرها جنین بقود
بخورند سود دارد خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید مرغیست او را بلغت
فرنگ صفراعون گویند او را خشک کنند و بکوبند و اندکی بدهند سنگ را
که در گرده و مثانه و دیگر اندامها بود بیرون آرد و گروهی گفته اند که
سنگ از مثانه بیرون آرد و گروهی گفته اند که سنگ از مثانه بیرون آید
سنگهای دیگر که در مثانه تولد کنند بیرون آرد و سرگین کبوتر و سرگین
خروس همچنین سنگ را پاک کند و با این مفردات که یاد کرده آید چیزهای
کنرا ینده نباید آمیخت تا انرا بدرجه کند و بموضع رسانند چون بلیل و دار
چینی و داروهای ادرار کننده نیز بیامیزند چون وج و دوقو و فو و عود
اسارون و نانخواه و کاشم و سسالیوس و اذخر و فرد ماما و تخم محکست
تا سنگ را زود تر با بول باد را بیرون آرند و اگر درد مثانه درد بود
داروهای درد نشاننده با آن بیامیزند چون تخم کتان و لعاب آن و چون

جلغوزه وفندق وتخم خطمی وصمغ کو ازهرکنک این داروها هم در بنشاند
وهم باکوهر کرده سازکارند وهم داروهای دیگرهادر کرده وحوالی
آن جندان نکاهدارند کرداروها فعل خویش کنند واکرقوت کرده ومثانه
ضعیف شده باشد داروی قوت دهنده باان بیامیزند جون بهمن وبزر
بناد وکل سوسن خشک وتخم بلنجمشک وکل سرخ وصندل وکلنار ورب میوها
جون سیب وآبی تا همه احشا را قوت دهد واکر از جهت صعبی درد خیز ند
کننده باان بباید امیخت بیامیزند واما ترکیب داروها برین ترتیب باید
که اکر مزاج کرده ومثانه کرم بود داروهای کرم کننده کمتر بکار دارند

صفت داروی که باسوء المزاج کرم سود دارد بکیرند مغز خیار وخیار
بادرنک ومغز تخم خربزه ومغز تخم کدو وازهریکی یک جزو تخم بادیان نیم
جزو همه را بکوبند شربت سه درم باسکنکبین باکلاب امیخته وسرد کرده

صفت داروی دیکر بکیرند تخم خیار وخیار بادرنک وتخم خربزه وتخم
کدو وهمه را پاک کرده ازهریکی پنج درم تخم کرفس بادیان وسنکاسفنج آبکینه
سوخته وسوده ازهریکی سه درم همه را بکوبند وبیامیزند شربت سه درم
باسکنکبین وطبع باقراص بنفشه کر بخیار سبز وتربد را بباید بادیان نرم
کنند ودر آب زن می نشانند صفت آب زن بکیرند خشک وبابونه و
اکلیل ملک ومرزنکوش وکرفس وکرنب وسیب وبرک خطمی وبر سیاوشان
راستا راست همه را بپزند ودران آب می نشانند وجون از آب زن بیرون
شربتی آب تخم خیار وخیار بادرنک با نیم مثقال حجر الیهود ونیم درم اسفیوس

کوارد وکسلان سست نباشد وجلد وبانشاط بود وخاستهای او
درست بود ورسیدن او بهنکام بود برانکی زودتر از دیکران بود
ورکهای او سخت وناپیدا نباشد

باب هفتم

اندر نشانهای نزدیک امدن وقت زادن هرکاه که زن آبستن را
فروسوی ناف وپشت کرانی کند ودر بغولهای ران دردی بدید اید ورحم
او مسترخی شود وتری می ترآید هنکام زادن او نزدیک آمده باشد و
هرکاه که سرپستانهای او سست شود وبغولهای ران آماسیده میشود و
بادکیرد هنکام زادن بود

باب هشتم

از جزو نخستین از کفتار بیستم اندر نشانهای ضعیفی وبدحالی بچه
که در شکم مادر بود ونشانهای انکه پرورش نخواهد یافت وزود
خواهد مرد
نشانهای ضعیفی اندر شکم مادر بیماری مادر واستفراغهای بود که اورا
افتد خاصه استفراغ جون حیض وزنانی باشند که ایشان را در آبستنی
حیض آید وسبب آن بسیاری خون بود وزنی را که این علت نباشد از
اندازه عادت زنان شود نشان ضعیفی بچه وغذا نابذیرفتن او بود
وهمچنین هرکاه که کرد را اول آبستنی یا زودتر از انکه عادت رفته شیر اندر
پستان بدید آید هم نشان ضعیفی وغذا نابذیرفتن بچه بود وماده
غذای بازمیکردد وببالای برآید وناجنبیدن بچه در شکم بوقتی که عادت
است که بجنبد وجنبیدن بیوقت هم نشان ضعیفی وبدحالی بچه بود
وانکه جون از مادر جدا شود ناف او بکشاید وعطسه ندهد وآوازی ندهد

یا زمانی بجنبد نشان بیماری وضعیفی بود وزود هلاک شود

باب نهم از جزو نخستین اندر دشخواری زادن

اسباب دشخواری زادن پنج نوع است یکی احوال مادر دوم احوال بچه
سیوم احوال رحم ومشیمه جهارم احوال اندامها که حوالی رحم است
ومشارک اوست پنجم اسباب بیرونی اما سببها که از احوال مادر بود پنج
است یکی انست که مادر بیماریها کشیده باشد وضعیف شده وقوت
بزحیر ندارد وعضلهای او را قوت دفع ضعیف باشد دوم انکه زادن
نخستین بود ترسان تر بود ودرد بیشتر یابد سیوم انکه سخت فربه و
بسیار بیر بود جهارم انکه اهل نعمت ونازک بود وبردرد ها صابر نبود پنجم
انکه حرکت بسیار کند وازشکلی بشکلی دیکر میکردد وبچه بدان سبب از زادن
شکل که آسان بیرون تواند امد بکردد وسببها که از رحم ومشیمه بود
هم پنج نوع است یکی انکه تنک یا کوچک بود وبچه در وی دشخواری تر تواند
کشت دوم انکه رحم خشک بود ورطوبتی که بچه را بلغزاند ساسد سیوم
انکه آفتی واماسی در رحم بدید آمده باشد سیوم انکه مشیمه غلیظ بود
وبر قوت بچه شکافته نشود پنجم انکه مشیمه رقیق بود وزودتر شکافته
شود وتری ها بحسب ببالاید وماده لغزانیده نماند تا بچه را بلغزاند و
سببها که از احوال اندامهای بود که حوالی رحم است دو نوع است
یکی انکه در میانه یا در روده مستقیم اماسی بود دوم انکه بول باز
کرفته بود ومثانه برسیده وجای بچه بروی تنک شده وحرکت بروی دشخوار

فرازتر کیرد وهم بران شکل ساعتی بجنبد یا هم بران شکل صبر کنند هرکاه که
این شرطها بجای آرند امید وار بود که فرزند نرینه آید انشاء الله تعالی

باب ششم اندر نشانهای مردان وزنان
کە زود فرزند زایند و نرینه زایند

ببایدّ دانست که مرد را که فرزند
بسیار آرد و زود فرزند آرد بتازی العیش کویند و زن را اللعوه
کویند واین مرد قوی اندام واندر فرهی ولاغری معتدل بود کوشت آلوده
بود وکوشت او اندر سختی ونرمی معتدل بود ومیل اندکی بسختی دارد
وخایهای او بزرکتر از دیکران و رکها بر وی ظاهر بود و بر جماع حریص
بود وازان کار بزودی سست نکردد و زودتر از دیکران بالغ شده باشد
وبر تنهاء او موی بسیار بود ودر کودکی نخست خایه راست او مسفح
شده باشد وبعضی چارواداران بوقت کشن دادن اکر خواهند که
ازان کشن بچه ماده آید خایه راست او ببربندند تا آب خایه چپ او رود
واکر خواهند که بچه نر آید خایه چپ او بربندند تا آب از خایه راست او رود
ازاینجا معلوم میشود که هرکاه که کودکی را اکر بالغ خواهد شدن نخست خایه
راست او مفسح شود مزاج او قوی است وازوی فرزند نرینه خواهد آمد
وزن نیز معتدل اندام ومعتدل کوشت بود وسخن وچهره ولون او هم
معتدل بود وحیض او بوقت وتمام بود ومدت آن معتدل بود و
مدت پاکی او بیست یکروز یا بیست ودو روز بود وچون حیض او سخت غلیظ
وسیاه وسخت رقیق وآب ناک نباشد ومعده او قوی بود وطعام او نیک

کشتر تا طبع خشک بود وبعل دررود مستقیم کرد آمده باشد وبچه را
زحمت کند وسببها اکر احوال بچه بود هفت نوع است یکی آنست که بچه
بزرک بود دوم انکه بچه سخت کوچک بود و بر فرود آمدن کرانی نکند
سیوم انکه بچه مادینه بود وزادن مادینه در جمله دشخوارتر از زادن نرینه
بود از بهر انکه حرکتهای او ضعیف تر بود چهارم انکه بچه یکی بیش بود و
هر یک را مجال حرکت نباشد و زحمت افتد وبسیار بوده است که زنی
بچه پنج بیکبار زادست وکاه باشد که بیش از پنج وعددی بسیار اندر یک
کیسه باشند پنجم انکه بچه ضعیف بود یا مرده باشد وازوی حرکت
وطلب بیرون آمدن نباشد ششم انکه بر شکل طبیعی افتاده وبدان
سبب دشخوار بیرون تواند آمد نخست پای بیرون آید یا بر پهلو افتاده
باشد یا بزانو اندر آمده هفتم انکه بیش از وقت بچه قصد بیرون
آمدن کرده باشد واکر بچه قوی باشد بر قیاس ماه آن وقت هنوز تمام
قوت نباشد وسببهای بیرونی چهار نوع است یکی سرماهای سخت و
بادشمالی که رحم را وهمه منفذها را فراهم فشارد وباشد که این سبب
سخت قوی بود وبدان رسد که رحم بطرقد و بوست وعضلهای شکم شکافته
کردد دوم انکه صعبی که باکی قوتها را ضعیف کند سیوم اندوهی وبیمی بدو
رسد وروح وقوتهای بدان سبب زاند رون کریزند وهرکاه که قوتها
زاندرون کریزند دافعه ضعیف کردد چهارم انکه عطرهای بسیار بکار دارند
وبیوستر رحم بدان سبب بسوی بالا بر کشیده میشود بسبب مشارکت

رحم بدان سبب بسوی بالا بر کشیده میشود بسبب مشارکت رحم با دماغ
وبدین سبب بوقت زادن عطرها دور باید داشت وبلبسیار باشد که
بسبب درد ورنج زادن در سینه وشش رکی کسستە کردد وخون
از کلو بر آمدن وسرفه وبیماری سل تولد کند وباشد که باوی سرد
وبعصبها رسد یا عصبی کسسته شود وبکرا زادکند **علاج** کلی
دشخواری زادن را از هر سببی که باشد آنست که طبیخ حلبه وحازی
ولعاب تخم کتان وروغن کنجد نیم کرم بر پشت زهار و بر بیغولهای ران
همی چکانند وروغن سیب وروغن بابونه همی مالند وپشت وتهی کاه او
بدین روغنها چرب میکنند وفرو می مالند ودر طبیخ حلبه وکرنب وتخم
کتان وسبوس نسایند چنانکه تا ناف اندر طبیخ نشینند وبفرمایند یا کامی
چند بر ودیس بر سرد وپای نشیند وبیکبار بر خیزد سبک چند بار
چنین نشیند و بر خیزد ونفس خویش فرو کیرد فرو سو قوت کند چنانکه
کسی را طبع خشک باشد قوت کند تا ثفل بیرون شود واین قوة
کردن را طبیبان زحیر کویند وداروهای عطسه آرند چون کندس وبلبلی
وعرطیثان وغیر آن سوباید تا عطسه آرد ولعاب تخم کتان در رحم چکانند
وموم روغن از پیه بط وپیه مرغ خانکی با لعاب کتان بفم رحم طلی کنند و
اسفیدبای چرب با روغن پیه بط وبیه مرغ دهند تا بیاشامد وچهار
مثقال پوست خیار سبز کوفته وبیخته با جلاب کرشوربای مرغ فربه بدهند
در حال فرود آید ودارچینی چینی وطست وجند بیدستر ومشک طرامشیع

هر کدام که با مزاج مادر موافق تر بود بدهند آسان تر آید و طبیخ حلبه
دادن با روغن بادام خاصه که رحمهای بخته باشند که با تخم کتان آسان
کنند صفت حبی که اندرین باب ستوده اند و از بهر این کار ساخته
اند بگیرند دارچینی ابهل از هر یکی ده درم سلیخه هفت درم قرنفل و مر
و زراوند گرد و قسط تلخ از هر یکی پنج درم میعه و افیون از هر یکی دو
درم مشک دانگی و نیم همه را بکوبند و حب کنند چنانکه رسم است شربت
سه مثقال با دو وقیه شراب کهن خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید
نزدیک من صواب آنست که اندرین حب افیون یکدرم کنند
صفت حبی دیگر بگیرند ابهل ده درم سداب خشک پنج درم تخم
مراز سفند چهار درم حلتیت اشق فوه از هر یکی سه درم حب کنند
چنانکه رسم است شربت سه درم در طبیخ ابهل و مشکطرامشیع و فوه
یا در طبیخ لوبیای سرخ یا در عصاره سداب تر صفت حبی دیگر بگیرند
ابهل دو درم حلتیت نیم درم اشق نیم درم فوه سه درم این جمله یک شربت
بود صفت حبی دیگر بگیرند مقل ازرق و مر و ابهل و راستا راست حب
کنند شربت سه درم بچه مرده را بیرون آرد و زادن آسان کند
صفت معجونی که طبیبان دعوی کرده اند در هیچ داروی برابر این
نیست بگیرند مر و جند بیدستر و میعه از هر یکی یک مثقال دارچینی نیم مثقال
ابهل نیم مثقال همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربت دو مثقال با ماء
العسل که شراب کهن صفت معجونی دیگر بگیر برگ سداب خشک

بیست درم فوه و قردمانا و مشکطرامشیع از هر یکی ده درم همه را
بکوبند و ببیزند و بشیره انجیر تر بسرشند و اگر انجیر تر نباشد انجیر
خشک بجوشانند پس بفشارند و بپالایند و آب او بقوام آرند
و داروها بدان بسرشند شربت چند یک گوز بامداد و شبانگاه
صفت ضمادی بگیرند تخم کتان و بکوبند و در ماء العسل و روغن
کنجد بجوشانند و بر زهار و تهیگاه او طلی میکنند و طبیخ تخم حنظل
ترکنند و بردارند و زراوند طویل سوده بر پشم پاره بردارند صفت
شیافی بگیرند خربق سیاه و جاوشیر و زهره گاو راستا راست و شیاف
کنند بچه زنده را و مرده بیرون آورند صفت بخورها بگیرند گو
گرد زرد و مر و جاوشیر و بارزد بزهره گاو بسرشند و دود کنند و هم
دود کردن جاوشیر تنها و سرگین باز و سرگین کبوتر هر یک تنها دود
کردن بچه را بیرون آرد لکن باشد که بچه را بکشد و چیزها که بخاصیت
بچه دارد از سنگ مغناطیس اندر دست چپ گیرد زادن آسان شود
و ببندد بر ران راست بندد سود دارد و اگر اسطرک افریقی بر ران
بندد در زادن بباشد و خاکستر سم خر طلی کردن و سم خر دود
کردن سود دارد و بچه را بیرون آرد باذن الله عز و جل و اگر زعفران
بسایند و بسرشند و مهره سازند و بر وی بندند مشیمه را بیرون
آرد علاج خاصه هر دو نوعی آنست که اگر سبب ضعیفی و بیماری مادر بود
قوت مادر را بشربتها و ماء اللحم و زرده خایه مرغ نیم برشت و شوربای مرغ

فربه بکار دارند و روغنها که یاد کرده اند می مالند و هر چه بدان حاجت
از علاجهای کلی بکار میدارند و اگر میترسد و زاد نخستین بود زنان
دیگر او را دل خوش و موم روغن میمالند چنانکه رسم زنان قابله
است و بفرمایند تا ترحم میکنند و اگر سبب دشخواری فربهی مادر
بود او را بروی اندر خوابانند و شکم او بر بالشی نهند و زانوها
و رانهای او را فراز هم آرند تا خون بچه بگراید سر او برابر رحم آید
پس فم رحم را بموم و روغن چرب کنند و داروی عطسه آرنده بویانند
تا بچه بقوة عطسه از جای خویش بجنبد و بیرون آید و اگر سبب آن بود که
مادر نازک و اهل نعم بود تدبیر او تدبیر آنکه زادن نخستین است
یکی است و اگر سبب آن بود که در رحم آفتی و آماسی بود علاج آن
چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است انجه ممکن بود بکار میدارند
و اگر سبب تنگی و کوچکی رحم یا خشکی رحم بود موم روغن و پیه بط
و پیه مرغ خانگی و روغن سست و آب زن که در وی طبیخ شبت و
حلبه و کرنب و تخم کتان بخته باشند بکار دارند تدبیر عطسه آوردن
کنند و اگر سبب غلیظی مشیمه بود تدبیر آنست که قابله مشیمه را بجوید
و با انگشتهای دست چپ آنرا بگیرد و نگاهدارد و روغن کنجد یا لعاب
تخم کتان بر رحم اندر افکنند و بناخن دست راست یا بالتی آهنین
مشیمه را بشکافند و اگر سبب رقیقی مشیمه بود که زود شکافته
شده باشد و تریها بیرون آمده علاج او و علاج خشکی رحم که یاد کرده

آمده است یکی است و اگر سبب آماس مثانه و روده مستقیم بود و زحمت
آن علاج آن چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است می باید کرد
و روغنها و لعابهای لغزاننده بکار داشتن و عطسه آوردن و انجه
ممکن بود از علاجهای کلی میکردن و اگر سبب بازگرفتن بول و خشکی
طبع بود طبع بحقنها نرم بباید کشاد و شوربای خروس کرده
نخود و شبت و تخم بادیان و سایح نیم کوفته و تخم معصفر بخته باشند
میدهند و طبیخ حلبه و خرما و روغن بادام میدهند و بازگرفتن بول را
روغن شبت را در زهار میباید مالید و داروهای ادرار کننده
میدادن تا مثانه تهی شود و اگر سبب آن بود که بچه بر شکلی نا طبیعی
افتاده باشد حیله باید کرد تا او را بشکل طبیعی باز برند و این چنان
بود که بچه بر پس باز می نهند و میگردانند بر مدار را مثلا اگر پایها
بیرون آمده باشند او را پیش باز برند و ساقهای او برافرازند
چنانکه بنشانند و مادر را بروی اندر خوابانند چنانکه زن فربه را
تا سر بچه فرود گراید و اگر این حیلتها ممکن نگردد چاره نباشد بجز آنکه
بچه مرده را اندامها جدا کنند و بیرون آرند و اگر سبب بزرگی و
فربهی بچه بود هم بلعابها و روغنها و عطسه آوردن و طبیخ خرما و حلبه
و روغن بادام علاج توان کرد و اگر بزرگی از اندازه بیرون بود
تا سر بچه دور یا حلقی عجب بود آنرا علاج نیست جز دعا و صدقه و جز آنکه
اندامهای بچه جدا کنند و یکیک اندام بیرون آرند و تدبیرها که پیش از

وقت زادن باید کرد تا زادن آسان تر بود ودر آن کمتر آنست که پیش
از یکماه بکرها بر میشود ودر آب زن می نشیند وآب زن پرورد
کرها بر باید تا سستی سازد وپشت وتهی گاه وزهار وپیخولهای رانرا
بروغن سیب وروغن بابونه وروغن چیزی چرب میکنند وبدین
روغنها او را می مالند واندامها ورکهای او را چرب میکنند و
طلیها نرم ولعابها وموم روغن از پیه بط وپیه مرغ خانگی
وروغن کنجد همه نرم کرده نزدیک رحم میرسانند وهرباید ادلغا
دانرانی بالعاب تخم کتان آمیخته وباجلاب میدهد واسفیدبا ماهی
نرم وچرب ومرغان فربه واسفاناخ ومانندان خورد واز طعام
قابض پرهیز کند وعطرهای مشکین بمغ زیرا دود میکنند چنانکه
چند جای یاد کرده آمده است وچون در زادن آغاز کند طعام چرب
واندک بخورد یکساعت راست بنشیند پس بقفا باز خسبد پس
یکبار برخیزد وبر نردبانی برآید وفرود آید وقوتی بخویشتن
برآرد تا فم رحم کشاده کردد ودهان باز میکند وهوا باز میکشد
ونفس فرو میکرد وترحیه میکند وعطسه می آرد تا بچه زود دفع شود
باذن الله عز وجل واکر پس از آنکه بچه بیرون آمده باشد مشیمه
دشخوار بیرون آمده باشد که بعطسه کفایت شود وباشد که کرد شود
ودر رحم بماند قابله انرا بانکشت بتواند کرفت وبدلها بیرون کرفتن
وباشد که لختی بدید آید وباقی هنوز از رحم جدا نکشته باشد وقابله

بکرد وبمدارا بجنباند از هر سوی ودرجنبانیدن وکشیدن آن
هیچ وقت نشاید کرد جز آنکه بپاید تا باسانی بیرون توان آورد
که نه از بهر آنکه بیم باشد که انقلاب الرحم تولد کند واکر جدا نشود
آنرا بران بازبندند وعطسه آرند وبسیار باشد که مشیمه در رحم
بماند وزود عفن کردد وکنده شود وبپالاید لکن بخار آن بدل و
دماغ برآید ورنجهای عظیم تولد کند وتدبیر آن بود که عطرها
در زیر او بخور میکنند نغمع ومیسوس ودوالمشک ومغرجامید سند
وبر معده وبر دل طلیهای خوش بوی قوة دهنده بکار دارند واکر
بدین تدبیرها کفایت نشود حمول وشیاف وضماد که از بهر دشخوار
زادن یاد کرده آمده است بکار دارند باب دهم

از جزو نخستین از کفتار بیستم اندر علاج منش
کشتن وآرزوهای کل خوردن وآرزوی چیزهای تیز
وشور وتلخ وترش وحالهای دیکر که آبستنا را بدید آید

اما علاج میش کشتن وآرزوی نابودن وعلاج آرزوهای بد آنست
کردان که میش کشتن خیزد طبیخ شبت تنها بانکبین مصطکی آمیخته
نیم کرم بدهند تا قی کند وخلط بد از معده پاک شود وریاضت معتدل
بکار دارند وشربت ترنج برورده وانی برهان کرده خاصه که بارهای
عود سندی بشکافته باشند ودر روی نشانده وکوارش عود وکلشکر
بااندکی مصطکی وعود سود دارد وخداوند مزاج کرم اشراب ترنج

دارد بدین سبب است که کار مجامعت تمام نکردد مکر بقوت آن سه اندام
وهر کاه که این سه کانه یا یکی ازین ضعیف شود کار مجامعت ضعیف و
ناقص بود ضعیفی این اندامها بدین علامتها توان دا[illegible] که اکنون یاد
کرده آید علامتها اما اکر مغز سر ضعیف بود جماع ار[illegible]ند واکر جماع
کنند لذت نباشد وقضیب سست بود واکر عصبها ضعیف بود حال
همین بود وحس وحرکت ضعیف بود وکاه باشد که سبب ضعیفی عصبها
آفتی باشد که بنخاع رسیده بود چون زخمی وافتادنی بر پشت یا بقوت
بریدن ناسور عصبی از عصبها که بقضیب پیوسته است بریده شده
باشد یا بر زمین سرد بسیار نشسته باشند واکر سبب ضعیفی مغز وعصبها سرد
بود خداوند علت بسرما ودر هوای سرد جماع شواند کرد وچیزهای سرد
خوردن زیان دارد واکر سبب ضعیفی تری بود خداوند علت در آب
ودر کرمابه ودر مستی جماع شواند ودر آن ساعت که از کرمابه برآید هم
شواند کرد وآب خوردن وچیزهای تری آرنده زیان دارد واکر سبب
ضعف کرمی بود خداوند علت اندر زمستان قادرتر بود وچیزهای
کرم ویرا زیان دارد وضعف زیادت کند واکر سبب خشکی بود علامتهای
سوء المزاج خشک ظاهر بود وچیزهای تری آرند سود دارد وجماع کردن
زیان دارد وانرا اکر مغز وعصبها ضعیف نباشد حال بر ضد این بود از جماع
لذت تمام یابد واز روی جماع قوی بود وقضیب سخت بود ودرستی ومستی ورکها
ومستی وهوشیاری وکرمابه وبیرون کرمابه یکی باشد واکر دل ضعیف

بود جماع کمتر آرزو کند ونشاط آن کمتر بود وقضیب دیر سخت شود و
از جماع لذ[illegible] وشرم وترس واندیشه از آن کار باز دارد واکر
شریانها ض[illegible] حال همین بود واکر سبب این ضعیفی سردی بود یا تری
یا کرمی یا[illegible]های سرد وتر وکرم وخشک زیان دارد چنانکه در ضعیف
مغز یاد کرده آمد وانرا که دل وشریانهای قوی بود همه احوال بضد این
بود شوخ بود وجلد وشرم وترس او را از آن کار باز ندارد ودر مستی
وهشیاری وسرما وکرما یکسان بود واکر جکر ضعیف بود منی وآرزوی
جماع اندک بود وقوت بسیاری جماع نباشد وضعف آرد وعلامتهای ضعیف
جکر وعلامتهای انواع سوء المزاج که در جایکاهش یاد کرده آمده است ظاهر
بود تنها کفایت نباشد معده وکرده هردو باید که قوی باشند از بهر آنکه
هردو خدمت او می کنند معده طعام را ببرد وکیلوس کرداند تا جکر انرا
خون تواند کردانید وکرده آبرا از خون جدا کند وبخویشتن کشد
تا خون کردرو تولد کند بسند یده وقوی بود واکر معده وکرده ضعیف
باشد کار هردو باتقصیر بود وبدان سبب قوت جکر بر حال خویش بماند
وبیماریها تولد کند چنانکه در جایکاهش یاد کرده آمده است اکر اوعیه
منی ضعیف بود جماع کردن باخلل بسیار بود واکرچه در کتاب نخستین
در آخر کفتار دوم در مزاج خصیه واوعیه منی فصلی کفته آمده است
اینجا بشرح تر یاد کرده آید وبباید دانست که اکر مزاج اوعیه منی کرم افتاده
بود علامت وی آنست که حضتین بزرک بود وبر قضیب رکهای بزرک

وشراب لیمون وشراب غوره وشراب انار هوافق بود وطعامهای سبک
خوردن جون کوشت دراج ومرغ خانکی وبرغالر وناکینه وکاه کاه در
طعام اندکی پیاز بسرکه بروده واندکی خردل بکار دارند. بدانکه بجنبانند
وازسبزها کستر وکوک واندکی کنکو روا باشد وازمیوهای آبی وامرود
وسیب شیرین وانار ترش شیرین خورند وبرمعده ضمادی سنبل وکل
وقصب الذریره وانیسون وخرمای قصب وآبی بجتر وشراب ریحانی
کهن بر می نهند وضمادها کردر علاج جکر ومعده ضعیف یاد کرده
آمده است اندرین باب نافع بود شربتی کر بیش کشتن باز دارد بکیرند
قرنفل وقسط شیرین ومصطکی وکوزبوا وسک وقاقله وعود وکبابه
راستاراست بکمثقال باآبی وآب سیب واکر جفعان رنجر داره سبب آن
خلطی بد باشد اندرین معده آب کرم بجرع کردن وریاضت معتدل
انرا زایل کند واکر درمعده وروده های او باد رنجر دارد این کوارش
بکار دارند بکیرند زیره کرمانی درسرکه آغشته وبریان کرده وسعتر
پارسی ازهر یک یک جزو جندبیدستر جزو همه را بکوبند شربت از نیم مثقال
یک مثقال سعوف کنند باد وسم سنک آن شکر سوده صفت
داروی دیکر بکیرند زرباد ودرونج ازهر یکی دو درم مروارید ناسفته
کهربا ابریشم خام ازهر یکی درمی جندبیدستر درمی ونیم اشنه وسنبل
ازهر یکی نیم ساسه وزعفران وقرنفل ازهر یکی درمی همه را بکوبند و
بربزند و با انکبین مصطفی بسرشند شربت یکمثقال واکر پشت پای

مسهل جون حب سطرج وحب مسن وحب اصطمخیقون وطعام وکوشتها
بریان وقلیه [illegible] حلوای انکبین خوردن وروغن ترنکبین باشک
طلی کردن [illegible] سود بار روغن نرکس آمیخته وروغن قسط وما
نندآن طلا [illegible] واندر طبیخ معرده ومرزنکوش وانار پوست وخفت
ملوط وسعد [illegible] ستن وازپس آن قسط وفرفیون وسعد وسنبل واقاقیا
وراتک درروغن برسک وروغن مورد آمیختر طلی کردن سود دارد
وعصاره مورد تر وعصاره مرزنکوش ازهر یکی سر وقیه بکیرند و ماما
وراتک وسک وقسط ومیعه تر وعصاره لحیة التیس وفرفیون ازهر یکی
دو درم روغن بلسان نیم درم وروغن نرکس یک وقیه بهم بیامیزند و
طلی کنند واطریفل بزرک کر بحت الحدید کرده باشند ومخصوص درین
باب درعلاج همه اندامها عصبانی سود دارد وانرا اکر احتلام بسیار افتد
بر بستر کتان وبرک کل وبرک بید خفتن وصحیفه از سرب تنک کرده وبر
کمرکاه بستن سود دارد باین علاجها کریاد کرده آمد باب دهم
از جزو سیوم اندرانک اسباب ضعیفی قوت مجامعت
جنداست وعلامت وعلاج هر یک جیست باید دانست کر مجامعت کاری
طبعی است همه انواع جانوران را ازجهت بقاء نوع وبدین سبب قضیب را
واوعیه منی را ازجمله اعضای رئیسه شمارند واعضای رئیسه جهار است
مغز سر ودل وجکر جهارم اوعیه منی وقضیب وجنانکه بقاء نوع
تعلق بقوت این جهار دارد بقای شخص بقوت وسلامت این سر کانه

پيدا بود و برلمس كرم بود وخداوند اين مزاج بجماع حريص بود و قوى
بود ومنى او بسيار بود و زود بالغ شود و زود بر [illegible] هار او موى بسيار
بود و فرزندان بيشتر نرينه باشند واكر سرد افتاد [illegible] لد منى بود و
فسرده بود وقضيب وخايه كوچك بود و در جماع ضعيف [illegible] قوت بود و
در همه حالها ضد مزاج كرم بود واكر مزاج اوعيه تر افتاده باشد منى او
بسيار و رقيق باشد ونعوظهاى او ضعيف بود و ركهاى قضيب او نرم
بود و برلمس سست بود وجماع باخلل بود واكر مزاج آن خشك افتاده باشد
منى اندك وغليظ بود ونعوظ ديرا دير افتد لكن چون افتاد در كار قوى
بود واكر مزاج اوعيه مركب افتاده باشد منى اندك وغليظ بود از كرمى وخشكى
منى اندك وغليظ و زرد بود وبر زهار موى بسيار بود تا بناف بر آيد و
بر انها فرود آيد و درست بود وبزود بالغ شوند و در جماع حريص باشد
لكن بسيار نتوانند كرد وبسيار كردن زيان دارد واكر كرم و تر افتاده
بود منى بسيار بود بقوام معتدل بود و رنك سپيد بود وبر زهار موى كمتر
ونرمتر از ان بود كه خداوند مزاج كرم وخشك بود وآرزوى جماع معتدل
بود وبسيار تواند كرد ومضرت بسيار كردن بروى كمتر بديد آيد وباشد
اكر خويشتن از جماع باز كيرد زيان دارد واكر سرد و تر افتاده بود بر زهار
موى كمتر و دير تر از همكان بر آيد واز روى جماع نيز كمتر بود ومنى رقيق بود
وكبود فام وقضيب سست بود وجماع با نقصير بود اكر با اين مزاج عصبها
ضعيف شود حركت وحس قضيب اندك وضعيف بود وقضيب لاغر شود

وبرزو

وبيشترى را منى بى نعوظ بيرون آيد وبتازى عسن اين را كويند يعنى
انكه جماع [illegible] كه اين مزاج واين ضعيفى مادر زادى بود عنين را
سيتنى [illegible] عارض بود وقضيب لاغر شده باشد علاج سود
ندارد [illegible] كويند اكر اين عارض از جنس فالج بود وقضيب از
آب سر[illegible] بايد علاج بدان راه نباشد وطمع بريده بايد كرد واكر
هم باز آيد ببايد دانست كه از جنس فالج نيست وعلاج توان كرد واكر
اين مزاجهاى ديكر كه ياد كرده آمد عارضى افتد علامتهاى همان باشد كه
ياد كرده آمده است لكن ان اصلى باشد و در حال تندرستى همچنان بود
واين عارضى باشد وكاهى باشد وكاهى نه از ين جمله معلوم شد كه در
جماع بايد از تر و قوى تر آن باشد كه مزاج اوعيه منى او كرم و تر بود
اين كرمى و ترى باعتدال بايد از بهر انكه هر مزاجى كه از اعتدال بكردد
وضعف آرد و باشد كه ضعيفى قوت مجامعت بر از ين سببها بود كه ياد
كرده آمد لكن سبب آن باز ايستادن بود از جماع چنانكه بعضى زاهدان
كنند يا مردمان غريب كه عيال ندارند وخويشتن نكاه دارند تا چنان كه هند
كه اكر خواهند كه جماع كنند خويشتن ضعيف وعاجز يابند وبسيار باشد
كه اعضاى رييسه بسلامت بود ومزاجها درست وبسبب تدبيرهاى ناسزاوار
وناموافق باد يا آب كمتر بود يا مردود در مجامعت خللى بديد آيد وببايد
كه باد دو كونه است يكى آنست كه از بخار منى خيزد واين بادى است كه همه
كشنان را بود وسختى قضيب بدين باد بود وتا از جماع فارغ نشوند ومنى

بیرون نیاید قضیب سست نشود و دیگر بادیست که از پس گوارید
طعام در خواب پدید آید و این چنان بود که در خو[اب] طعام میگوارند
و از وی بخار میخیزد و باز میگردد و آن باد بایلکو[س] بجگر آید و از
جگر بگرده و اوعیهٔ منی و برگهای قضیب فرود آید و [قضی]ب را برانگیزاند
چنانکه همگانرا و کودکانرا خرد را در خواب خاصه با آخر شب قضیب بر
خیزد و برین باد اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه اگر باعتماد آن جماع کند
آن باد بحرکت و حرارت جماعی زود تحلیل پذیرد و قضیب در میانه
کار سست شود و از کار فرو ماند **علاج** اما اگر علامتهای ضعیفی دماغ
ظاهر شود نگاه باید کرد تا در دماغ فضله هست که نه اگر فضله باشد نخست
دماغ را از آن فضله پاک باید کرد بحبها که از صبر و شحم حنظل و اسطوخودوس
ساخته باشد و ایارج فیقرا و حب قوقایا و بسر غرغره و عطسه باید فرمود
و بعطرهای موافق دماغرا قوت دادن اگر مزاج دماغ گرم بود کافور و
صندل و بنفشه و گل و گلاب موافق بود و اگر مزاج دماغ سرد بود مشک
و عود و عنبر و غالیه موافق بود و سلشا و دوالمشک و غالیه و مشک در بینی
چکانیدن سود دارد در جمله از جهت علاج این نوع بعلاجهای دماغ رجوع
باید کرد و بدان استعانت کردن و اگر علامتهای ضعیفی دل ظاهر شود انرا
بد والمشک و تریاق مثرودیطوس دادن و بشراب لسان الثور و بادر
نجوبه و بشراب ریحانی قوتی باید داد و اسباب لهو و مراد و کامرانی
باید جست و اندیشه و غم از خود دور باید داشت و از طعامهای غلیظ سوداوی

کهیعص

پرهیز باید کرد [و اگر علا]متهای ضعیفی جگر یا ضعیفی گرده و علامتهای
سوء المزا[ج …] آن ظاهر گردد علاج هر یک چنانک در جایگاه خویش
یاد کرد[ه …]ی باید کرد و اگر علامتهای ضعیفی قضیب و ضعیفی
اوعیه[…]د نگاه باید کرد اگر ضعیفی از جنس فالج بود آنرا
علاج سو[…] اگر قضیب سست بود پی علت فالج نخست قی باید کرد
پس داروهای مسهل که عصبها را از خلط غلیظ لزج پاک کند خوردن
چون قنطوریون باریک و شحم حنظل و قثاء الحمار و حقنهای تیز کردن
پس حقنهای گرم کننده و داروهای و روغنهای گرم مالیدن و اگر
سبب سستی قضیب سوء المزاج سرد بود جند بیدستر و فرفیون و بلبل و
سطرج در طلیها بکار داشتن و اگر سوء المزاج تر بود ابهل و سعد و دار
بلبل و وج و سرو بکار باید داشت و اگر اعضای رئیسه و مزاجهای آن
بسلامت بود و سبب ضعیفی قوت مجامعت نقصان آب بود یا نقصان
باد یا نقصان علاج مردم بطعام و شراب باید کرد و بباید دانست که سبب بسیاری
باد حرارتی بود که رطوبت را بجنباند و از وی بخاری برانگیزاند اگر حرارت
قوی بود بخار را تحلیل کند و پراکنده و اگر ضعیف بود بخار گران گردد و
مقصود حاصل نشود تامل باید کرد اگر نعوظ در وقت گرسنگی و تهی معده
و از پس ریاضت قوی تر بود و داروهای گرم خوردن و مالیدن سود
دارد بباید دانست که سبب ضعیفی نقصان حرارتست و باد گرانست و اگر
در وقت امتلای معده قوی تر بود بباید دانست که رطوبت گرانست علاج هر یک

در خوردن آن باید کرد چنانکه در بابهای آینده یاد کرده آید والله اعلم
بالصواب باب یازدهم از جزو [illegible] از گفتار نوزدهم
اندر طعامها که قوت جماع زیادت کنند بباید [illegible]ست که اصل اندر
علاج ضعیفی قوت مجامعت آنست که تدبیرهای زیاد[illegible] شدن آب و
باد کنند از بهر آنکه هرگاه که آب و باد زیادت شوند واوعیه منی از آن پر شود
شهوت کردن وقوت دفع آن بجنبد همچون بول و براز و هرگاه که شهوت
بیرون کردن فزونی باد و آب بدید آید وقوت دفع آن بجنبد قوت مجامعت
بدید آید مگر که در آلتی آفتی باشد چه اگر آب و باد زیادت بود وآرزوی
جماع خواستر بود الت مساعدت نکند وآفت آلت سستی بود وبعضی از
علاج آن در باب گذشته یاد کرده آمده است وباقی درین باب یاد کرده
شود وزیادتی آب و باد از طعامی بود که از وی خونی بود قوی ولزج
وگرم وتر تا گرمی او وازآن تری بخاری وبادی بر انگیزد وهرگاه که خون
قوی ولزج بود بادی که از وی خیزد زود تحلیل بپذیرد لکن قوت آن
در هضم ثانی وثالث بماند وقوت مجامعت وقوت قضیب ازین باد بود و
بدین سبب است که طعامها که از بهر این کار گزیده اند طعامهای است که در وی
سه معنی باید که باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد دوم آنکه باد انگیزد سیوم آنکه
میل بگرمی دارد اگر این هر سه معنی در یک چیز یابند بر آن مزیدی نباشد
واگر یابند دو چیز یا سه چیز ترکیب کنند تا هر سه معنی حاصل شود اما آنچه
در وی هر سه معنی حاصل آید نخود است ولوبیا وکزر وشلغم وآنچه بدین مانند

دانه

وآنچه در وی ا[illegible] باد ومعنی حاصل است چون باقلی است وپیاز وآنچه
بدین مانند ا[illegible] بسیار دهد ودر وی رطوبتی فزونی است که از
وی بادها [illegible]ن در وی حرارتی نیست که از آن رطوبت بادی
وبخاری [illegible]ن اگر چیزی که مزاج او خشک وصد مزاج منی باشد
بادی [illegible] چون اندکی زنجبیل ودارفلفل وسعاتر هر سه معنی از وی
بحاصل آید و[illegible]ر گرم وتر باد انگیز است لکن اندک غذا است اما اگر او را با
گوشت بختریل سا که ترکیب کنند هر سه معنی حاصل آید وآب وباد زیادت
کند وزرده خایه مرغ نیم بخته ومغز سر بره ومغز سر مرغ ومغز استخوانها
ومغز گنجشک غذا دهنده وتری آرنده است واگر چه مغزها سرد است در
مغز استخوان ومغز گنجشک لختی حرارتست که آنرا با نعنع که با اندکی زنجبیل
ونمک بکار دارند هر سه معنی حاصل آید که خاصه نعنع که در وی قوتیست
که آلتهای تناسل را بر فعل خویش یاری دهد وکزر وشلغم وچرچیر هر سه
یک یکی نزدیک اند در هر سه حرارت معتدل وغذا دادن ورطوبت فزونی
هست لکن چرچیر کم غذاتر است وحرارت او از حرارت شلغم وکزر بیشتر است
وکندنا گرم وتر وغذا دهنده تر است اگر با زرده خایه مرکب شود غذای
شایسته‌تر باشد وانگور شیرین ورسیده بسیار غذا وتری دهنده وبادانگیز
است وقوت او از قوت شلغم وکزر وآنچه یاد کرده آمد بیشتر است و
هلیون که بپارسی مارچوبه گویند وحرشف که بپارسی کنگر گویند وکوز
وبادام شیرین وفستق وپندق وکوز دهند وحب الزلم وشیر تازه وحلبه و

966 کبوتر بچه و بط و خایه کنجشک و خایه خروس و جکر مرغ وانکبین و روغن
کاو و کباب و کریج بشیر و انجیر و مویز همه اندرین [illegible] سودمند است
و چیزهای کرم و لطیف کنند چون سقر و انجربین [illegible] دارها از بهر انکه
بادها را تحلیل کند اما انکه در ناقوت کرمی او در وی [illegible] کی است بدین
معنی سودمند است و بباید دانست که اولی تر آنست که درین باب اعتماد
بر غذا کنند نه بر دارو از بهر انکه زیادتی قوت جماع از زیادتی آب و باد بود
این غذاها را که یاد کرده اند هم ماده آب اند و هم فاعل باد و دارو ها اکر
جه بعضی زیادت کننده آب این زیادتی از ماده تواند و ماده غذا است
بس غذای هم ماده آب بود و هم فاعل باد اعتماد بران بیشتر از ان بود که
بر دارو و بر دیکر اکر جه بعضی داروها زیادت کننده آب اند کار بعضی
آنست که ابرا کرم کنند و بجنبانند تا شهوت جماع بدید آید و بی شک تولد
آب ماند بس دارو انرا بجنباند و هرکاه که غذاها بایم که هم آب را بفزاید
و هم باد را و شهوت را بجنباند اولیتر آن باشد که اعتماد بران غذاها
کنیم نه بر داروها و دیکر انک مقدار و اندک باشد و قوت او قوی تر از
قوت طبیعت بود و ایخر نه خونین باشد نه دارو باشد و طبیعت از جیزی
که مقدار آن اندک بود و قوت آن قوی تر از قوت او بود بهره تمام تواند
یافت و دران تصوفی سودمند شواند کرد و باشد که در وی وبال کرد
بلی اکر مزاج سرد باشد و منی بسیار و فسرده باشد ممکن است که داروها را
بجنباند و مزاج را بکرداند تا قوتی بدید آید جز درچنین مزاج بر دارو اعتماد

کردن

967 [illegible] یم که مردی محرور اطبیبی معجونهای کرم و داروها
بیفرمود [illegible] زیادت شود هر روز ضعف زیادت میشد و بخر
حرارت [illegible] رکرد که همه سرهای رکهای او کشاده شد و بول او خون
عرق کشت [illegible] یرا نرا تدارک شوانست کرد و خون او همه بطریق بود
بروس و [illegible] بد بدید آید و مرد هلاک شد و نخود انده زیادت کردن
قوت مجامعت قوی تر و نافع تر از همه غذاها است از بهر انکه کرمی است
معتدل و غذاده هندع است و در وی رطوبتی فزونی است که ماده باد
باشد اکر او را در آب کنند تا آغشته شود و هر بامداد یک مشت از ان
بخورند خام قوتی عظیم کند و در وی هیچ مضرت نیست و اکر مردم سرد
مزاج انرا با اندکی زنجبیل خورد صواب باشد محمد زکریا میکوید
اکر کسی از دختر خانه عاجز آید بدین نخود خام بر مقصود رسد و
اکر نخود را در شراب آغشته کنند قوی تر بود و قلیه نرکسی که در وی
کزر و کوشت و کندنا و نخود و باقلی بود و نمک او با زنجبیل آمیخته بود
و زرده خایه بر افکنده بهترین غذایی است و اکر انکبین در قلیه کنند قوی
تر باشد و حکایتی و خواندن کتابها را که درین باب تصنیف کرده اند
جون کتاب الفیه فایده تمامست و ماهی تازه بریان کرده بکرمی با بیاز
خام [illegible] فرون سود دارد و خداوند مزاج سرد انرا با زنجبیل و قرنفل
و خولنجان و دار بلبل و مانند این خورد صفت طعامی نافع بکیرند
هلیون و بر آب بزند بس بروغن کاوی بریان کنند و زرده خایه بر افکنند

ودارچینی اندک بر سر آن کنند طعامی دیگر بگیرند جوزه مرغ خانگی فربه
سر عدد کبوتر بچه یک عدد و نیمه کبوتر بچه مقدار [illegible] پیر کبوتر حاد
آید همه را اندامها جدا کنند و با نخود و باقلی و لوبیا [illegible] بسیار بزنند
و اندکی توابل بر افکنند و نمک او نمک اسعور کنند [illegible] نکی که با زنجبیل
آمیخته بود طعامی دیگر بگیرند گوشت اشترجوان دو بخش و پیاز سفید
بیخ و بزند نیک و با بکامر خوش کنند و عود کوفته و دارچینی در افکنند
طعامی دیگر بگیرند خایه ماهی تازه بریان کنند چنانکه رسم است و
[illegible]رده خایه مرغ بر افکنند و توابل افکنند و توابل چون دارچینی و دار
فلفل و زنجبیل کنند طعامی دیگر مغز گوز هند و پوست سیاه او
برداشته خورد بتراشند و نان میده در شیر تازه با آن گوز هند و
تراشیده ترید کنند و مرغ فربه و بط فربه بر بریان بپا و بریزند آن گوید
آب سخت نافع بود طعامی دیگر بگیرند مغز بادام شیرین مقشر و مغز فستق
مقشر و مغز فندق و مغز گوز و مغز گوز هند و تراشیده و تخم خشخاش
سپید و سقاقل و انجیر خشک سپید راست راست همه را بکوبند و کعک
خشک کرده و سوده چند وزن همه هر بامداد سه وقیه در شیر تازه
بجوشند و بخورند تن را فربه کند و قوت جماع زیادت کند و کبوتر بچه
و جوزه مرغ خانگی که علف ایشان نخود باشد و مغز پنبه دانه [illegible] باقلی
و تخم معصفر سود دارد و همچنین گنجشک و کبوتر بچه که در شکم او سیر
و تخم جرجیر و قودری کرده باشند و در کاغذ تر کرده بپیچید و در زیر آتش

یکی در اول آبستنی و در آخر آن از سببهای اسقاط که یاد کرده آمدست
پرهیز باید کرد و بدین سبب آنست که پیش از ماه چهارم و پس از ماه هفتم
نزدیک [illegible] و نرد آر روشاید خورد و اگر چه اندرین میان کم خطر
تر بود [illegible] ید کرد و تا سخت ضرورت نباشد برداروخوردن و
رگ زدن دلیری نشاید کرد و ضرورت آن وقت باشد که در تن و رگهای او
اخلاط بد بسیار بود و خون او تباه شده باشد و بیم باشد که زحمت و
بوی اخلاط بد و تباهی غذا بچه را تباه کند بدین سبب ضرورت شود
اخلاط بد کم کردن لکن بمدارا و تدبیر و شربتهای لطیف و بر تفاریق
باید کرد و بهترین مسهلی که بدان دلیری توان کرد خیارشنبر است و تدبیرها
و غذاهاء پاکیزه مزاج را بگردانیدن و با اعتدال باز آوردن و بباید دانست
که سبب قوی تر و بیشتر اندر اسقاط رطوبتهای فزونی است که بچه را ابلغز
و صواب آن بود که پیش از آبستنی استفراغها کنند بداروهای مسهل
که رطوبت را کم کند چون ... و حب سکبینج و حب سیطرج و بداروهای
ادرار کننده نیز رحم را پاک کند چون ماء الاصول با روغن بید انجیر و
روغن بادام تلخ و حقنها نیز اندرین باب سودمند بود صفت
حقنه بگیرند سعتر پارسی و اهل و نانخواه و کاسم و ست و بابونه و سداب
خشک و حلبه راستاراست همه را در یک من و نیم آب بزنند تا بر بزند تا بر
نیمه باز آید و بپالایند و مقدار هفتاد درم از وی یک شکره روغن
کنجد و یک سکره روغن سوسن بر افکنند و بدان حقنه کنند صفت

حقنه دیکر که از پس استفراغها و حقنهای دیکر رحم را بدان حقنه
کنند بکیرند حنظلی درست و سرش را چون قرابه بردارند و تخم او بیرون
کنند و روغن سوسن یا روغن قسط در وی کنند و در ... شبانروز
بکذارند پس خاکستر کرم نهند تا نیک بجوشد بدان روغن حقنه کنند
تا رحم پاک شود و از پس آن بخویش روغنهای بالند و پشم پاره بدان چرب
میکنند و برحم میرسانند و بر هفته دو بار دواء المسک و مفرح و سجزنیا
و جمها و کاسکینج بکار میدارند و مقل و علک الانباط و اسق و شونیز
ترکیب کرده با هر یک جدا از پس استفراغ دود کردن بر قمع سود دارد
و سنبل و زعفران و مصطکی و سک و مر و مقل و جند بید ستر و روغن
یاسمین یا با روغن ناردین یا بر پیه بط بخویشتن بردارند هر چند بهر دو
و پیه های خر کوش پیش از مجامعت بخویشتن برداشتن سود دارد
و در حال آبستنی مفرح و دواء المسک و مثرودیطوس مرطوب را سود
دارد و شیافها که از روغن بلسان و سعد و نانخواه سازند پیش از آبستنی
سود دارد و روغن بلسان تنها و نفط سیاه تنها سود دارد و پشم پاره
بدان چرب کنند و بخویشتن بردارند صفت داروی سودمند
بکیرند روغن بلسان دو درم و نیم تریاق بزرک درمی و نیم پنج درخت
جاوشیر یک درم زرنباو و درونج از هر یکی دو درم خرمیان دو
درم و نیم مشک دو دانک روفای تر دو درم روغن که با طعار الطب
کنند دو درم همه را بسرشند چنانکه رسم است هر پنج روز یک نیم درم

بخورند و کاه کاه پشم پاره بدان آلوده کنند و بخویشتن بردارند و از
و از پس ... مقل و هزار سفند و سعد و خردل سفید و علک
الانباط ... سود دارد و طمث را که در رحم مانده باشد سارد
در ... باب سیزدهم

اندر تدبیر بیرون آوردن بچه مرده تدبیر اسقاط بچه زنی که سال
او اندک بود و ترسند که از درد زادن هلاک شود یا در رحم آفتی بود
و مصلحت آن بینند که بچه پیش از آنک بزرک شود از وی جدا شود

هر گاه که دشخواری زادن بجای رسد و بچه جدا نشود بباید
که بچه مرده است تدبیر خلاص مادر باید کرد و بر علاجها که در باب دشخوار
زادن یاد کرده آمده است از شیافها و بخورهای قوی تر مشغول
شدن و بیرون از آن داروها که بچه را بکشد و بلغزاند بکار داشتن
و پر مرغی که شاخ چوب اسنان تراشیده و نرم کرده که عطشا ترا
بمقدار پر مرغ و نرم کرده که شاخی سداب که پلیتر از کاغذ بافته
بفم رحم رسانند بچه در وقت بیوفتد خاصه اگر بقطران یا باب
حنظل و طبیخ او آلوده کنند و تخم هزار اسفند خوردن و بخویشتن
برداشتن و روغن بلسان برداشتن بچه را بفکند و انکرد و بانزد
و بخورها هم درین باب سخت قوی اند و کفته اند اگر زنی آبستن پای
بر بخورها بر نهند بیم باشد که بچه را بفکند و اگر عصاره او بر شکم
طلی کنند یا بعنبر پاره بخویشتن بردارند بچه را بفکند و عصاره

عرطنثا بیجون جنین واکر سرد رم اسنان بارسی سوده بخورند
بچه رابیفکند وعصارهٔ برک حنظل حقنه کردن و بریشم بارن بخویشتن
برداشتن وسم خر وسرکین او دود کردن وهم دو جنین ... دود
کردن بچه مرده و زنده رابیفکند صفت داروی که بچه بیفکند
نیم درم انکرد سداب خشک سه درم هر یکی درم این جمله یک شربت
بود و بامداد و شبانکاه با طبیخ ابهل بدهند بچه رابیفکند صفت
داروی دیکر بکیرند زراوند طویل حلبه تا وحب الغار وحرمل و قسط
بحری وسلیخه سیاه وفوه رنکرزان وعصارهٔ افسنتین وفودنج و مانا با
ن وبلبل ومشک طرا مشیع راستا راست همه رابکوبند وبرنند و
هر بامداد دو مثقال با انکبین بسرشند و بخورند ده روز پیوسته
و تریاق اربعه اندرین باب قویست و از داروها که محرور را شاید
افسنتین است و سامرة چند روز پیوسته بخورند بچه رابیفکند
وآب سرد مقدار نیمن بابل و قیر خطمی سوده بخورند بچه رابلغزاند
صفت داروی دیکر دارچینی و قردمانا و ابهل از هر یکی دو درم
مویز دو درم شربت هر روز سه درم صفت داروی دیکر بکیرند
طبیخ حلبه که با انجیر پخته باشند سه وقیه آب سداب تر سه وقیه عسل
پارسی سه درم بهم بیامیزند و بدهند بچه رنده و مرده رابلغزاند
صفت شیافی قوی بکیرند نوشادر سوده ده درم اسق سه درهم
اسق را حل کنند و نوشادر بدان بسرشند و شیافها کنند و بنهند و

وهر شب نکاه دارند و بر شکلی باشند که انها فراشتر باشند و بر
بالشی ... صفت شیافی دیکر بکیرند حربق سیاه وسونیج
و زراو... و بخور مریم وحب المازریون و شحم حنظل و اسق همه را
بکو... را بزهره کاو حل کنند داروها بدان بسرشند و شیاف کنند
صفت ضمادی بکیرند شحم حنظل وقسط و برک سداب
از هر یکی سه جزو مر یکی جزو همه را بزهره کاو بسرشند و بر ناف و بر زهار
طلی کنند بچه مرده را و مشیمه را بیفکند

باب چهارم اندر بازداشتن آبستن

وضعیف بود و بیم باشد که بسبب آبستنی آفتی بدین آید چون
سلس البول وسقاق رحم وغیر آن مصلحت آن دیده اند که حیلتها کنند
تا آبستن نشود و حیله آنست که مرد در حال مجامعت و انزال زن را
نیک بخویشتن اندر بکنند و رانهای او بلند برنیارد و زود از وی
جدا شود جهد انکند تا انزال هر دو در یک زمان نباشد و چون از وی
جدا شود بفرماید تا هفت بار کونه بار بر جهد و اندرین بر جستن بیشتر
بار جهد مانی از وی جدا شود و عطسه آرد و اگر مرد بوقت مجامعت
سر قضیب بروغن کنجد چرب کند منی در نیاویزد و بلغزد و اگر برغن
بلسان یا بقطران آلوده کند یا باسفنداج آبستنی بازدارد و شکوفه
کرنب و تخم او کوفته و سرشته و پس از پاکی حیض و پیش از مجامعت
و پس از ان بخویشتن برداشتن آبستنی بازدارد خاصه اگر بر قطران

الوده یا بعصاره بودنر و سه او قیر آب یا دروج خوردن آبستن باز
دارد باد روج را ساری الحوک کویند و سرکین پیل بخویشتن برداشتن
و دود کردن آبستنی باز دارد صفت شیافی بکرند تخم حنظل
هزار حشان و حب الحدید و کوکرد و سقمونیا و تخم کرنب را راست
بکوبند و بر قطران بسرشند و شیاف کنند و از پس جماع بردارند و
زرد کرد میان دانهای انار بود یا سیب یمانی پیش از جماع و پس از آن
بخویشتن برداشتن باز دارد والله اعلم بالصواب باب
پانزدهم از جزو دوم از کفتار بیستم اندر رجا رجا علتی است که زنان را
پدید آید و حال ایشان درین علت همچون حال آبستنان شود و کمان
افتد که آبستنی است و نباشد و لکن شکم بزرک شود و شهوت باطل شود
و فم رحم هم فراز آید و پستانها بزرک شود و باشد که بیاماسد و اندر
شکم حرکتی می باشد خاصه هر گاه که دست بر نهند و بمالند و بفشارند
و باشد که چهار سال پنج درین علت بمانند و باشد که چیزی همچون
کوشت پاره برآید و باشد که بادی باشد و کشاده کردد و باشد که حیض
کشاده شود و خون بسیار برود و خلاص یابند و باشد که هیچ علاج
نپذیرد و تا آخر عمر درین علت باشند و باشد که باستسقا باز کردد
و اسباب این علت سه نوع است یکی آنکه سده اندر رکهای رحم تولد
کند و بدان سبب حیض باز کیرد دوم آنکه بادی غلیظ اندر رحم افتد سیوم
آنکه آب زن اندر رحم ریخته شود و از خون حیض مدد یابد و قوه معصّی

کردن

کرده منی مرده است بناشد تا انرا صورتی دهد چون کوشت پاره تولد کند
علامتها فرق درمیان این علت و میان آبستنی آنست که شکم سخت
تر از [illegible] ان بود و دستها و پایهای مرهل شود همچو پای خداوند
سوء [illegible] باشد که علامتهای آماس رحم پدید آید و باشد که اعراض
و درد قولنج پدید آید بسبب زحمت آن کوشت پاره که تولد کرده باشد
و دیگر علامتهای آبستنی که در جایگاهش یاد کرده آمده است هیچ ظاهر نباشد
و حرکت اینجا در شکم بود بوقت حرکت کودک نباشد علاج از حب
منتن و حب سکبینج شربتهای متواتر دادن سود دارد و ایارج لوغاذیا
سود دارد و بالاصول با روغن بیدانجیر سود دارد و معجون و حماروس حاق
اربعه و ذوالکرکم سود دارد و ضمادها و بطوحهای کرم کنند و تحلیل
کننده بکار دارند و هر چه اندر باب احساس طمث یاد کرده آمده است علاج
این علت است و طعام او نخوداب باشد با دارچینی والله اعلم بالصواب

جزو سیوم اندر آفتها و بیماریهای رحم
باب نخستین اندر یاد کردن حواله
کاه اینجا در کفتارها و بابهای کذشته یاد کرده
آمده است از علاج بعضی بیماریهای رحم

بیماریهای رحم چهار نوع است یکی انواع سوء المزاج است دوم انواع آماسها
و احساس رحم سیوم قرحه و بثره و خارش و سعاق و بواسیر چهارم
بیماریها که از جمله عیبها بود چون ریق و انقلاب رحم و عقل و نظر دراز

اما علاج انواع سوء المزاج آنست که اصول آن در علاج سوء المزاج کرده
ومثانه یاد کرده آمدست وعلاج وشقاق وبواسیر اصول آن در علاج
قرحه وبثره کرده ومثانه یاد کرده آمدست وبعضی هم در [illegible] افراط
طمث یاد کرده آمده است

باب دوم از جزو سیوم اندر آماس که اندر رحم وپیدا که از آماس خونی تولد کند

اسباب اماس که اندر رحم پنج نوع است یکی زخمی وآسیبی که بدو رسد
دوم دشخواری اسقاط سیوم تهور قابله در وقت زادن چهارم احتباس
طمث وامتلاء ورگها پنجم بسیاری جماع **علامتها** اماس رحم آنست که معده
بسبب مشارکت درد خیزد ومنش کشتن تا سر وفواق پدید آید و
شهوت طعام وهضم هر دو ضعیف کردد وهم بسبب مشارکت سر
درد خیزد وقعر چشم نیز درد کند ودرد کردن پدید آید وباشد که درد
مبشر کردد وباطراف وبانکشتان دست وپای رسد وساقها وبندکشادها
نیز درد کند وپشت وکرها وتهی گاه وپیغولهای ران وزهار درد کند و
مسفح شود وضربان کند وهمه تن کران کردد وعسر بول پدید آید وباشد که
بول یکبارگی باز گیرد وباشد که طبع تراجابت نکند بسبب زحمت واماس
وباشد که باد نیز کذر نیابد ونبض صغیر وضعیف ومتواتر شود و
از تب وفراشا وسیاه شدن زفان خالی نباشد واطراف عرق کردن
بگیرد وباشد که او از منقطع شود وغشی وبرسام ادا کند وباشد که
اماس در جملگی رحم بود وباشد که در یک جانب بود اما اگر در آن جانب

بود که سوی پشت است درد وضربان بکمرگاه باز دهد واگر در سوی
پیش بود [illegible] ضربان اندر زهار بود واگر اندر قعر رحم بود درد وضربان
بناف با[illegible] ودر جای که باشد بیمار بر جانب مخالف آن نتواند
خفت [illegible]ستن ونشستن ورفتن دشخوار بود ولنگی پدید آید
وبا[illegible]س وبیلر کرده یاد کرده آمدست واماس قعر رحم علاج دشخوار
پذیرد واماس فم رحم سهل تر باشد ودارو بدو بتوان رسانید **علاج**
رگ زدن وقی فرمودن وغذا باندکی باز آوردن هر سه از امهات علاجات
اما رگ باسلیق زدن اگر چه سود دارد خون را بسوی بالا کشد وحیض
کشاده نشود رگ صافن بیشتر است وصواب تر آنست که نخست رگ
باسلیق زنند تا خون را از میل کردن بدان جانب باز دارد پس رگ
صافن زنند تا ماده را از آن جانب جذب کند وباسلیق را چنان زنند
که بیمار بر پهلو خفته باشد وسرین وران را بر بالشی نهاده تا جذب بهتر
بود واگر در میان رگ باسلیق ورگ صافن زدن قی کند یا پیش از
باسلیق زدن قی کند سخت صواب بود منفعت هر دو رگ تمامتر آید و
در اول علت غذا باز گیرد تا باید که باز آرند چنانکه قوت را نگاه دارد
واز آب خوردن باز دارند چندانکه ممکن بود تا ماده بصحبت بول
بدان جانب میل کند واگر حاجت آید که ماده غلیظ ترکم کرده شود
بنفشه وسپستان وعناب بزند وترنگبین بر افکنند وبپالایند وفلوس
خیار شنبر در وی کذارند وروغن بادام بر افکنند وبدهند واگر حاجت

شنبزانند آب کشتر و آب عنب الثعلب دهند و روغن بادام برجکانند
صواب باشد در جمله علاج این علت بعلاج سرسام نزدیک است و نخست
ضماد ها و طولهای رادع بکار دارند و اندر ان افراط [illegible] ند تا اماس
صلب نشود و داروهای رادع ازین نوع باید عدس [illegible] و لسان الحمل
و عصارهٔ او و عنب الثعلب و برک او و عصارهٔ او و اسبغول و برک
خرفه و عصارهٔ او و کسنه و عصا الراعی و طحلب و براشر و کدوی تر و
آرد جو و روغن کل این همه انجه حاضر بود بکوبند و بروغن کل چرب کنند
یا برب انقاق و نیم کرم کرده بر زهار و حوالی آن می نهند و بعصارهٔ
لسان الحمل و غیر آن با روغن کل آمیخته و نیم کرم کرده اندر رحم حقنه کنند
یا بشم پاره بدان تر میکنند و بخویشتن بر میدارند و آب خوش نیم کرم
با روغن کل آمیخته نطولی سخت نیک است و در وی نشستن سخت سود
مندست و خشخاش بخته و مهرا کرده و کوفته با روغن کل که بازیت
انفاق ضمادی سودمندست و از پس این ضمادی بزودی داروهای
نرم کننده بکار دارند و چیزهای تحلیل کننده با رادع همی آمیزند و نبید
با روغن کل آمیخته و نیم کرم کرده بطول کنند و خطمی و تخم کتان خشک و تخم
هزار اسفند در آب بزنند و طبیخ آن با عصارهٔ لسان الحمل و غیر آن
بیامیزند و پشم پاره بدان تر میکنند و بخویشتن بردارند و بعد آن بکوبند
بارک خرفه و لسان الحمل و غیر آن ضماد کنند و بستر ضماد از اکلیل الملک
بخته و مهرا کرده و کوفته و بازرد مخایر و روغن ناردین و روغن زعفران

سازند و بآخر همه داروهای تحلیل کننده بکار دارند چون شبت
و حلبه و [illegible] ک و تخم کتان و بابونه و روغن شبت و روغن بابونه
و روغ [illegible] و مانند آن و اسق و مقل و میعه تر و بارزد و علک
الانباط [illegible] فرساق کاو و پیه بط و پیه مرغ و روغن سوسن و
روغن سداب در آخر علت که حرارت آماس زایل شده باشد بکار داشتن
روا باشد و اگر بدین کفایت نشود دبیله خواهد کشت و علامتهای
ریم کردن بدید آید لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و لعاب خطمی نیم کرم
کنند و بدان حقنه کنند اندر رحم و حلبه را درد کنند تا بپخته اندر شیر
تازه ببزند و اندکی سرکین کبوتر بر افکنند و از بیرون ضماد کنند
و بپوسته شیافها که از علک البطم و زوفا و بارزد و روغن کاو کهن کرده
باشند برحم بر میدارند تا بزد و سر کند بس نگاه باید کرد اگر ریم
از سوی مثانه بیرون آید یا بول بیمار را شیر تازه باید داد با اسبغول
و جلاب با تخم خربزه کوفته و بخته و بادیق البهوذ و اگر از سوی روده
همی آید یا بر از آمیخته حقنهای نرم باید کرد علاج قروح لامعاکر در جا
یکامش یاد کرده آمدست کردن و اگر ریم از رحم همی بالاید بسیله
آماس بود مرهم باسلیقون را بر وغن کاو بکذارند و حقنه کنند اندر
رحم و اگر ریم کنده بود علاجها قروح رحم بکار دارند چنانکه در علاج افراط
طمث یاد کرده آمدست و اگر خواهند که زود بخته شود ضمادی برهنند
از انجیر و تخم کتان و اکلیل ملک و مرها بداد دو دانک صبر دانکی زعفران حب

کنند و بد هند و چون دبیلر بخته شود و سر کند بکرند سبغول بخ
درم تخم مرو یکدرم تخم خطمی و تخم خیاری از هر یکی چهار درم صمغ و کثیرا
و نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یکی سه درم کل ارمنی درم همه را
بکوبند مغز اسبغول را و تخم مرو را و بیامیزند شربت سرد با جلاب
خام و روغن کل بامداد و شبانگاه و اگر شیر خرد هند روا باشد
صفت داروی که چشم باره بجوشیدن بردارند از سوی پیش
آماس که مر را بنشاند بکرند مرهم و بلحلون و با روغن کل بیامیزند و
و لحی عصاره لسان الحمل با عصاره کشنیز یا عصاره عنب الثعلب باشیر
زنان باری بیامیزند و بکار دارند و گاه باشد که بعوض این عصارها
عصاره کرنب بکار دارند صفت داروی دیگر بهر نطرو با روغن
بکدازند و لحی رب سوسن سوده در وی حل کنند و بکار دارند
صفت داروی که درد بنشاند بکرند تخم خشخاش کوفته و با شیر
تازه بپزند و باز همه بکوبند تا چون مرهمی شود و کل سرخ سوده و زعفران
از هر یکی مقداری بوی برافکنند و موم مصطکی با روغن کل بکدازند
و همه در هاون بمالند تا چون یکچیز کردد و بکار دارند صفت
داروی بپزانیده بکرند کل خشک چهار درم تخم کتان و نشاسته از هر یکی
درمی زعفران دو درم همه را بکوبند و بپزند و بر مسح و روغن
کل و شیر خر بیامیزند این همه داروها که یاد کرده اند بر پشم باره بجوشیدن
بردارند صفت ضمادی که آماس سخت را نرم کند و خواب از

دو